

تاریخ ادیان

تاریخ تحلیلی ادیان و مذهب دنیا را عاز
تا امروز

کتاب پنجم دینات و فرستاده می باشد سادگی و اوج چشمگیر

فلسفه انسان ... یعنی فلسفه زندگی را در خلق ایران بستان ... آنندگانی که تن ترین مردمی
که فلسفه پرده هستند ... فلسفه در هب تحس ... تسلیم ... اینان فلسفه ... از خلق کردنی تا ساختن ...
صلی قلشی سلام

تألیف
هاشم رضی

انتشارات کاوه



تاریخ ادیان

دیانت و فرهنگ اقوام بدوی

کتاب پنجم : امریکا - آسیما - دشت نیلان
امریکای شمالی و جنوبی نیلان امریکای مرکزی
تمدنی عالی جنوب دیانت و فرنگ باشی در کمال

سادگی و اوج چیدیگ

تألیف
هاشم رضی



انتشارات کاوه

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

چاپ این کتاب به سرمایه مؤسسه انتشارات کاوه در تاریخ مردادماه چهل و پنج
در چاپخانه خرمی به پایان رسید

به : مهر بان فرهنگی
به پاس مهر سرشارش



نمونه یک ستون توتمی متعلق به یک
طایفه از اسکیموهای آلاسکایی

بخش چهارم کشف امریکا — تمدن و فرهنگ سرخ پوستان

۱ - کشف و کاشف دنیای جدید

مقدمه‌یی برای این قسمت، ازوم اشاراتی به کشف و کاشف آمریکا، درهاره بدویان و تمدن‌های عالی جنوب آمریکا، کلیاتی درباره فرهنگ و تمدن دنیای جدید، کربیس توف کولومب کاشف آمریکا، درباره زندگی افسانه‌یی او، آغاز مطالعات چنرا فیلی، انگلیزه سفر کو اومبراهی به آسیای شرقی، کومک پادشاه امپانیا و آغاز سفر، کشف آمریکا

در مورد آمریکا، پیش از هر بحث و گفت و گویی، لازم است تا از چگونگی کشف آن، و کاشف‌اش سخن گفته شود. قاره آمریکا با تمام تازگی و بی‌قدرتی اش، سرزمینی است بس کهن و دیرپایی که در تمدن و فرهنگ به هیچ روی دست‌کمی از دیگر قاره‌ها ندارد. ساکنان اش در آغاز کشف از درجاتی متنوع دزتمدن برخوردار بودند. در جزایر و جنگل‌ها و صحاری این قاره مردمانی زندگی می‌کردند با پوستی متیابد به سرخ که از قبایل، عشاير و طوايني گوناگون در مناطق مختلف تشکيل می‌شدند. تمدن، فرهنگ و سطح زندگی این سرخ پوستان جنگل نشین و دشت نشین گاه پیشرفت و برجسته بود، و گاه در فرو مرتبه‌گی و دون پایه‌گی هم چون بدوی ترین سرنشینان جزایر حوزه اوقیانوس کبیر بودند که در کتاب چهارم از آنان یاد شد. زندگی عموم این بدویان در بیلاق و قشلاق می‌گذشت. مردمی بودند خانه به دوش که مطابق با موقعیت فصل و زمان هر چند صباحی به سر زمینی کوچ می‌کردند. به کشاورزی کمتر می‌پرداختند و قلم عمده معاش‌شان از راه شکار ورزی تأمین می‌گشت. اما سرنشینان این قاره جدید منحصر به همین مردم و همین تمدن و فرهنگ نبود، بلکه در قسمت جنوب هایی عالی وجود داشت، تمدن هایی که شاید از برخی تمدن‌های برجسته‌کهن پیشرفت‌های تر محسوب می‌شد. مردمی در این قسمت زندگی می‌کردند با فرهنگ و شهر نشین که دارای اكتشافات واختراعات و صنایعی مهم بودند.

اوپاع سیاسی و اجتماعی شان در حد پیجیدگی و پیشرفت بود و آن چنان که ملاحظه خواهد شد در نجوم ، ریاضیات و معماری در همان عصر کوس برابری با ملل بزرگ جهان می زدند .

سرزمین آمریکا هم چنین از لحاظ غنای طبیعی، قاره‌یی به شمار بود ژروتمند، با خاکی زرخیز و بکرو معادنی فراوان که می‌توانست آز و حرص تمامی ناپذیر اروپا بیان را تا حدودی اقنان و ارضا نموده و هم چنین پای مهاجرانی فراوان را بدان جا باز گشاید . هم چون سرزمین بکرباجل و عظیمی بود که بر سبیل اتفاق به وسیله کاشف بزرگ ایتالیایی **کریس توف کولومب Cristophe Colomb** کشفشد.

به همین جهت است که لازم می‌نماید در این قسمت ، پیش از هر مبحثی از کشف آمریکا و کاشف آن سخن گفته شود . زندگی کولومب هم چون اغلب مردان بزرگ در تاریکی ولایهای زمان پنهان مانده است . روزگارش با افسانه‌هایی فراوان در هم آمیخته شده و چهره انسانی اش بیشتر بد پهلوانان اساطیری تغییر شکل داده است . تا مدت‌هایی مديدة از جوانی و روزگار صباوت اش مردمان بی آگاهی بودند و محقق بود که آن چد که پرسش نیز نوشتند است ، به دروغ و افسانه و قصه‌نژدیک است تحقیقت . اما آن چه که در حال حاضر محقق است آن که زادگاه اش شهر «ژن» بوده و به سال ۱۴۶۱ در آن شهر متولد شده است . به سال ۱۸۸۷ خاندیی را که تصور می‌شود کولومب در آنجا متولد شده است به وسیله معتمدان شهر ژن خردباری شد و پس از تعمیر و مرمتی مختصر ، این عبارت را بر سر در آن نوشتند « هیچ جایگاهی بیش از اینجا شایسته‌گی مولد کولومب را ندارد . کریس توف کلمب در این خانه که زادگاه و ملک پدران و نیاگان اش بود متولد شده ، پروردش یافت و دوران جوانی خود را گذراند . » پدرش دومی نیک کولومب **Dominigue Colomb** در آغاز پیشه نساجی داشت ، اما کسب اش بی رونق بود و بهمین جهت از برای فراخی معیشت به شهر ساون **Savon** نقل مکان کرده و در آن جا به تجارت نوشابه و بنیز پرداخت . اما در روزگار کهولت و فرسودگی به ژن بازگشت ، در حالی که مفلس و در مانده و

مریض بود . به هنگام مرگاش در بستر غربت به سرمه برد ، چون پسرهایش هریک از برای کسب روزی و گذران زندگی به سویی رفته و خانه پدری را ترک گفته بودند . کریس توف جوان را در آغاز ، بر حسب معمول به بافنده‌ی وا داشتند تا کار آموزی کند و پیشنهاد را یاد گیرد . اما او را به این حرفه و کار تمايل ورغبتی نبود و به همین جهت به دریاگردی پرداخت و در دریای مدیترانه به حمل و نقل شراب سرگرم شد . اما بخت یارش نبود وهم چون پدر در گردابی از فقر و نادری محصور شد . به پرتفال رفت تا شاید در آن جا سامانی بیند . تقدیر روی خوش نشانش داد و با دختری که ایتالیایی الاصل و از خانواده‌یی ثروت مند و با نام و نشان بود آشنا شدو ازدواج کرد و همین ازدواج بود که در زندگی و سرنوشت قطعی و رسالت‌اش بیش از هر مورد دیگر نمؤثر واقع شدو موجب گشت تابه طبقه و خانواده‌ی نجیب زادگان راه یابد . زندگی اش تا این مرحله با افسانه‌ها و شگفتی‌ها و نوادری آمیخته شده است و چد بسا که خود وی نیز در اشاعه این موارد دست داشته باشد ، چون ساعی بود تا زندگی فقر آلوده و تاریک گذشته‌اش پنهان ماند تا در طبقه‌ی نجبا از امتیازات و مفویت‌هایی شایسته‌تر استفاده نماید . بسیاری از این افسانه‌ها حاکی از تبحر و قدرت و مطالعه و احاطه‌اش در فنون بحری و امور جغرافیایی و دریاگردی بود و مایل بود تا این گزاره‌ها حقیقت پنداشته شود .

اغلب زندگی اش در لیس بون می‌گذشت و این پایتخت در واقع در آن روزگار مرکز جنبش‌های دریایی اروپا بد شمار می‌رفت . با جدیت به مطالعه نقشه‌های جغرافیایی و سفر نامدهای سیاحان که در کتاب خانه پدر زنش وجود داشت می‌پرداخت در حقیقت از سده چهاردهم با اختراع قطب‌نما و استرلاپ و عصای ایوب مسئله کشته رانی اهمیتی بسیار یافته بود و امکان این فراهم شده بود که حتاشب هنگام نیز در اوقیانوس‌ها کشتی رانی میسر باشد .

توجه شدیدی که به اوقیانوس اتلس می‌شد ، موجب کشفیات جغرافیایی بسیاری گشت . هیجان و جنبشی فوق العاده در مردم از برای کشف مناطق باشناخته برانگیخته

گشته و مطالعه در این امور در درجه اول قرار داشت . کولومب نیز به شدت تحت تأثیر این نهضت بود و در همین هنگام به عنوان «ناوسروان» به انگلستان و کرانه‌های گینه سفرهایی نمود و اطلاعات و تجربیاتی بسیار آندوخت .

سفر دریایی به سواحل شرقی آسیا که در مدت بسیار کمتری از آن چه که دریاگردان پرتقالی انجام می‌دادند ، مورد نظرش بود . با شدت و ولعی بسیار به مطالعه اسناد و مدارک و نوشته‌هایی پرداخت که در باره راه غربی هند منتشر گشته بود . این موضوع که بر خلاف عقاید گذشته مسافت میان پرتقال و آسیا ، راه فوق العاده و بعيدی نبایستی باشد ، رواج کاملی داشت . گذشته از این موارد سیاحی موسوم به **مارتن وی سانت Martin Vicent** در مسافت ۴۵۰ فرسنگی سن و نسان تخته چوبی یافته بود که بدون استعمال هیچ‌گونه وسیله آهنی ، اشکالی بدرóیش نقش و حک شده بود که متعلق به هیچ‌یک از مناطق و کشورهای شناخته شده نبود . در تأیید این چنین مطلبی ، برادر زن کولومب نیز نقل می‌کرد که از جانب مغرب به هنگام توفان و خیزاب‌های تند ، قطعات چوب و قطعه خیزران هایی که فوق العاده بزرگ بودند و هم‌چنین درخت‌های عظیمی می‌آید که متعلق به هیچ‌یک از قاره‌های شناخته شده نمی‌باشد . مطالبی از این گونه و هم‌چنین مواردی فراوان دیگر را کولومب با دقت و حوصله مطالعه می‌نمود تا سرانجام با دانشمند مشهور فلورانسی **توسکانلی Toscanelli** آشنا شد . نقشیدی که بوسیله توسکانلی فراهم شده بود ، راه را برای اکتشاف مناطقی نامکشوف روشن می‌کرد و این نقشده که موردنپسند و پذیرش پادشاه پرتقال قرار نگرفته بود ، در کولومب سخت مؤثر واقع گشت و در صدد برآمد تا حقانیت و عظمت نقشه توسکانلی را برای شاه مدلل سازد . اما به مقصودش دست نا یافته مجبور به ترک پرتقال شد و با پسر چهار ساله اش **دیاگو** به اسپانیا رفت . در فاصله سال‌های ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ در اسپانیا دارای دوستان فراوان و متنفذی شد و سرانجام در چهاردهم زانویه ۱۴۸۶ به حضور فردیناندو ایزا بل شامو ملیکه اسپانیا باریافت . با فصاحت ییان و استدلال در این ملاقات - کولومب کوشید تا

نظر شاه را به نقشهٔ خود و کشف راه جدید هند جلب نماید. با اطلاع کاملی که به نفوذ و نقش روحا نیان در دربار داشت، وجهه عمل و همت خود را اشاعه مذهب کاتولیک در هند بیان داشت و شاه قول داد تا به مدعایش رسیدگی شود. اما در مجمعی که به وسیلهٔ روحا نیان تشکیل شد، این نقشه‌یی عجیب و غیر عملی معرفی گشت و با تمام این احوال شاه و ملکه از او حمایت کرده و دل گرم اثر ساختند. در این دل گرمی هفت سال بی‌آن که اقدامی شود گذشت. مدت‌هایی دیگر نیز این چنین سپری شد تا سرانجام به سال ۱۴۹۲ موافقت دربار جلب شد و قراردادی امضا گشت مبنی بر آن که کریس توف کولومب دریا سالار تمامی اراضی و مناطق مکشوفه شناخته شده و در دربار از امتیازات و حقوق رسمی برخوردار باشد. هم چنین کولومب بد سمت نایب‌السلطنه تمام مناطق کشف شده شناخته شده و حاکم هر منطقه با نظر او و تصویب شاه گماشته می‌شد. یک دهم از تمام طلا و جواهر و مروارید و غنایم حاصله نیزار آن کولومب می‌بود.

مدتی به تجهیز سه کشتی گذشت و به سال ۱۴۹۳ به جانب مقصدش حرکت کرد. این سفر، آغاز سیاحتی بود پر ماجرا، شگفت، سخت و طاقت فرسا و پر مخاطره که منجر به بزرگ ترین اکتشاف جغرافیایی جهان شد. سرانجام پس از یک سلسله ماجراهای سخت و مخاطره انگیز، در یک نیمه شب خشکی پدیدار شد.

۳ - سرزمین جدید و بدويان آن

آغاز کشف آمریکا، علل و مکائفلات جنرافیایی، کولومب درحالی که آمریکا را کشف کرده بود می‌اندیشد که به هند رفته، کشف جزایر گوناگون و متعدد، بومیان این چزایر، اخلاق و عادات و آداب، آرایش و زیبایی، فقر و ثروت، وضع جزایر مکشوفه، به دنبال طلا، کولومب و بندرار کشف جزایر زاپون، سپید پوستان در هیأت خدایان، مذهب، بومیان، بازگشت کولومب به آسپانیا

این در حقیقت آغازی بود برای یک سلسله ماجراهای بی‌انجام، - آغازی بود از برای کشف دنیای نو، مردمی نو، تمدن و فرهنگی بدیع، و سرزمینی جدید از برای سکونت مردمی بسیار از سرزمین‌های گوناگون. صبح هنگام چون انوار سرخ

رنگ خورشید بر روی او قیانوس ریخت ، کولومب سر نشینان کشته هایش جزیره بی سرسبز را تزدیک دیده و پیاده شدند . گمان کولومب و یاران اش بود که به سواحل آسیا رسیده اند . پس کولومب به نام پادشاه اسپانیا آن جزیره را به تصرف درآورد و نام سان سال وادر **Sansalvador** بر آن نهاد . در چنین هنگامی عدیبی از بومیان جزیره با هیاهو و سر و صدا اطراف شان را فراگرفتند . گمان می کردند که اینان خدابیان اند که به سرزمین شان فرود آمدند . با حیرت و شکفتی لباس های شان را لمس می کردند و از رنگ و برق و جلای لباس ها و سلاح های آنان غرقه در تعجب بودند . کولومب از برخورد و اخلاق این بدیان سخن می گوید . آنان مردمانی ساده و بی پیرایه ، نرم خود مهربان و بخششده بودند . کولومب چند پررنگین و مقداری شیشه الوان به آن داد و آنان با حق شناسی مقداری پرندگان ، به ویژه تعدادی توئی و لوازم و اسبابی خاص خود به افسران و ملوانان هدیه کردند . هرچه به آنان داده می شد با کمال خوش رویی می پذیرفتند و آن چه که داشتند ، حتا زنان شان را بی ریا تقدیم می کردند .

زنان و مردان ، پسران و دختران تمامی لخت و برهنه بودند . پیرو سالخورده بینان شان مشاهده نمی شد و سن شان افزون از سی نبود . زیبا روی بودند و موهای سیامشان بلند و آویزان بود . هر چند پوست شان را به رنگی سیاه می آلدند ، اما رنگ پوست شان چندان تیره نبود . آرایش همگی این چنین نبود : پاره بی از بومیان خود را به رنگ سپید و آبراستند و برخی دیگر پوست شان را سرخ فام می کردند ، هم چنین دسته هایی چند وجود داشتند که تنها نقاط ویژه بی از بدن شان را به یکی نادو سه رنگ سرخ و سپید و سیاه آرایش می کردند . هر چند کولومب و کاشفان بعد ازاو این آرایش ها را با رنگ های مختلف ، صرفاً بر بوط به آرایش و سلیقه می کردند ، اما در حقیقت رنگ های مختلف نشان طبقات گوناگون و قبایل و طوایف متعدد بومیان محسوب می گشت . سلاح و جنگ افزار از برای شان ناشناس بود . هنگامی که کولومب خنجری به یکی از آنان داد ، مرد بومی دست خود را نادانسته با آن مجروح ساخت . از

آهن و فلز کوچک ترین آگاهی نداشتند - نیزه‌هاشان عبارت از چوب‌های سخت و محکمی بود که سر آن را به وسیله دندان ماهی مجهز می‌ساختند. کولومب جز از زیبایی بدنی این بدويان ، از عالیم و شانه‌های زخمی که به بدن دارند سخن می‌گوید. وجود این نشانه‌ها و علامیم جراحتی چندان زیاد و همگانی بوده که کجگاوی اش را تحریک کرده است . مدعی است که برابر با قول و گفتگو میان علت وجود این زخمهای آثار ضرب و جرح بر بدن بدويان جنگ‌های گاه‌گا - شان با مردم جزیره مجاور بوده است . اما آن چه که به یقین و قبول تزدیک‌تر است و در جاهای مختلف کتاب‌های چهارم و پنجم ملاحظه شد ، و در همین کتاب نیز ملاحظه خواهد گشت ، اغلب این زخمهای نشانه‌هایی که بر بدن بدويان به نظر می‌رسید عبارت بود از عالیم و آثاری که خودشان بنابر عقاید و رسومی با ایجاد ضرب و جرح بر بدن باقی می‌گذاشتند.

وقت کولومب از برای تعیین مذهب و نحوه دیانت بدويان بسیار بود - چون چنان که ملاحظه شد یکی از علی که موجب توفیق اش گشت آن بود که از احساسات مذهبی و موقعیت در بار اسپانیا در این راه استفاده کرده و انگیزه سفرهای خود را تبلیغ مذهب کاتولیک در مناطق مکشوفه و دیارهای ییگانه قلمداده بود . بدگونه‌یی یقینی پرستش و مذهب از نظر گاه او می‌باشد مستلزم مراسمی باشد تزدیک به آداب و رسوم مسیحیان ، به همین جهت می‌گوید که این مردمان ساده نه مذهبی دارند و نه دیانتی - و از برای پذیرفتن آین مسیح استعدادی دارند و به ترویج و تبلیغ مسیحیت میان شان می‌توان امیدوار بود.

هدف نهایی کولومب و هم چنین دولت اسپانیا از این سفرهای اکتشافی به دست آوردن طلامی بود. به همین روی می‌کوشیدند تا بازیابند که آیا در جزیره طلا وجود دارد یا نه . سرنشیان بومی جزیره حلقه‌هایی از طلا بهینی خود چون گوشواره آویخته بودند ، اما کولومب متوجه شد که در آن جزیره طلا وجود ندارد ، بلکه از جزیره‌یی در جنوب طلامی آید . لیکن در این که آیا به طور محقق جزیره‌یی که

کولومب در آن پیاده شده بود ، کدام یک از جزایر می باشد اطلاعی در دست نیست تنها این را می دانیم که این جزیره متعلق به مجمع الجزایر باهاما Bahama بوده است و اغلب جزایر مجمع الجزایر در حدود چهارده سال پس از این جریان به صغاری خشک و بی آب و علفی تبدیل شد ، چون جنگی شدید میان سرشینان اش با بدویان جزایر کو با که بدویانی سخت رزمnde و قوی بودند در گرفت . بسیاری از بومیان کشته شدند و آنانی نیز که باقی ماندند به اسارت فاتحان درآمده و بد جزایر کو با منتقل گشتند .

چنان که اشاره شد ، کولومب بر این پندار بود که به سواحل آسیا رسیده است و چون طلایی در آن جزیره نیافت ، دستور داد تا به سرعت به طرف جزایر ژاپون حرکت کنند . از این پس اکتشاف جزایری فراوان رخ داد . روز بعد یک سلسه جزایر از دور آشکار گشت . بدویان بومی این جزایر مردمی آرام و مهربان و ساده دل بودند چون تا آن هنگام سپیدپستان را با کشته های غول پیکر و لوازم شگفت و لباس های رنگارنگ شان مشاهده نکرده بودند ، همواره چنان می اندیشیدند که خدا یان از آسمان ها نزول کرده و نزد آنان به ضیافت آمده اند . کشن و انگیزه یابش طلا هم چنان کولومب را به جزایر فراوان دیگر می کشاند ، اما سرشینان تمام جزایر را مردمی بر همه ، فقیر و نادر می بافت . در پاره بی از جزایر زندگی بومیان تا حدودی بهتر بود و در برخی مناطق وضع زندگی شان سخت و اسف انگیز محسوب می گشت .

کولومب در جست و جوی ژاپون بود ، در حالی که در سواحل کوبا می گشت و در یادداشت هایش می نویسد بومیان ژاپون را کوبا می نامند . کولومب تا پایان عمر هم چنان در اشتباه خود فرماند و می اندیشید که در سواحل آسیا است و تادم مرکاش هیچ کاه ملتفت نشد که به چه کشف و افتخار بزرگی نایل آمده است . به هر حال سر انجام عازم « سی پان گو (ژاپون) » شد که طلای فراوان و ادویه بی زیاد داشت و سر انجام به کوبا رسید و در بندری که بیاده شدند ، آن جا را پوئر تولد سان سال و ادور

Poerto del San Salvador نام نهادند. کولومباز این جزیره تعریف بسیاری می‌کند که بسیار سرسبز، غنی، آرام و با صفات است. درختان خرمای تناوری داشت که برگ‌هاش بدان اندازه بزرگ و ضخیم بودند که بومیان سقف کلبدھای شان را با آن‌ها می‌پوشانیدند. سطح جزیره به خلاف جزایر دیگر بس صاف و هموار بود به شکلی که کولومب را امیدوار با رسیدن به غایت سفر نمود.

مطابق با یادداشت‌های دریا سالار در این جزیره پرستش خدایانی که آنان را به صورت بت می‌ترایشیدند رواج داشت، چون کولومب اشاره می‌کند که بومیان با ملاحظه آنان راه گریز پیش‌گرفته و آن چه که در دست داشتند به جا نهادند و میان آن‌ها مجسمه‌ها و پیکرهایی که از چوب تراشیده شده بود به نظر می‌رسید. وی اشاره می‌کند که شاید این‌ها خدایان آن مردم بوده باشند و یا شاید مجسمه‌هایی بوده باشند هنری و از برای زیبایی و زیبا دوستی تراشیده شده باشند.

سرانجام به جزایر می‌رسد که به گمانش ژاپون و چین است. مردم جزایری را که مشاهده نموده توحیف می‌نماید و می‌گوید اینان دین و مذهبی ندارند اظهار امیدواری می‌کند که به سهولت می‌توان به مذهب مسیح در آوردشان. کولومب هیأتی را مأمور می‌کند تا جست و جو نموده و پایتخت خان تاتار را کشف نمایند و نامه شاه اسپانیا را به وی داده و او یهی را که خواستار بودند با اجناسی که همراه‌اشتند معاوضه نمایند. قرار بر آن بود که هیأت رأس شش روز مراجعت نمایند، اما پس از چهارده روز بازگشتن در حالی که از خان تاتار و پایتختش خبری نداشتند. اما از شهری که در شش فرسنگی ساحل قرار داشت و دارای پنجاه خانه و قریب یک‌هزار سکنه داشت، و شنیدنی‌هایی دیگر خبر آوردند. مطابق با گزارش اعضای این هیأت، اهالی کاملاً برهنه بودند و به تصور این‌که سپید پوستان خدایان اند که به سرزمین شان تزول کردند، نسبت به آن‌ها مراسم عبادت و پرستش به جا آورده و سجده‌شان گرده بودند.

دانستان جالب کشف توتون در همین جا اتفاق افتاد. هنگامی که سپید پوستان

تصمیم گرفتند مراجعت کنند ، عده‌یی بسیار از بومیان به دنبال آنان به راه او قتادند بدنشان را هم چون که چیزی مقدس را لمس کنند ، دست می‌کشیدند تا ملاحظه کنند که آیا تن‌شان از پوست و استخوان است یا نه . سپیدان مشاهده کردند که بومیان برکهای به هم پیچیده و خشک گیاهی را به شکل لوله‌یی درست کرده و در حالی که یک سر آن را آتش زده بودند ، ته آن را مکیده و دودش را درون خود فرو می‌بردند . این عمل نوعی مستی و رخوت درشان ایجادکرده و خستگی شان را می‌گرفت و بد این طریق بود که اروپاییان برای نخستین بار به وجود توتون پی بردن . کماکان نظر کولومب و همراهانش آن بود که در سواحل آسیا هستند و بد هند نزدیک می‌شوند . مدارک و شواهد و قراینه نیز این پندراشان را تأیید می‌نمود . در دریای کارائیب به مخوف ترین آدم خواران آن سامان بر خوردند که شکل و ریختی شگفت و عجیب داشتند ، و چون در اسپانیا داستان‌هایی درباره مردمی عجیب و آدم خوار در هند وجود داشت ، این موضوع رادیلی تلقی کردند از برای نزدیکی به هندوستان .

سفر هم چنان ادامه می‌یافتد و هر چه بیشتر به دنبال طلا جست و جو کاوشن می‌گردند ، از آن کمتر نشان می‌یافتنند . لیکن موعد مقرر سر رسیده و بر اثر حوادث دیگر مجبور بودند بازگرددند . بازگشت‌شان نیز با ماجراها و حوادثی بسیار آمیخته بود و سرانجام به اسپانیا رسیدند . موقعیت‌های کولومب نظر مساعد شاه و روحانیان و مردم را جلب کرده بود و کولومب و برادرانش به افتخار نجیب زادگی و حقوق و مزایای در باری مفتخر شدند .

۳ - آمریکا و بومیان

کشفهای تازه ، وضع طبیعی جزایر ، ساکنان و بومیان ، در باره آدم خواران مخوف کاربیبی مذهب و دیانت ، بت پرستی ، اخلاق و اصول دینی ، بهشت و دوزخ ، علل آدم خواری . دسته منظم و متعدد آدم خواران ، آداب و رسوم آدم خواری ، کشف سلسله جزایری بسیار ، آخرین روزهای پد فرجم زندگی سمایت بد گوییان ، سرانجام مرکاو ، کشیانی که پس از کولومب شد

شور و شوق بسیاری در دربار و میان مردم برانگیخته شده بود . اسپانیا در صدد

آن بود تا مناطق مکشوفه را ضبط نماید و مستعمرانی فراوان تهیه کند. از برای این منظور و حرص و آز طلا بود که عده بی شماری طالب این سفر بودند. کولومب در تهیه دومین سفر خویش بود. کشتی های متعددی، بزرگ و کوچک تهیه شد و مردمانی که دارای حرف و پیشه هایی گوناگون بودند و عده شان بالغ به هزار و پنج سد تن می شد با حیواناتی اهلی و وسایل ولوازم در این کشتی ها جای داده شدند. کشیش، منجم و دانشمندانی دیگر نیز به دنبال این هیأت بزرگ رهسپار بودند. در بیست و پنجم سپتامبر ۱۴۹۲ کشتی ها به جانب مقصد حرکت کردند. در این سفر یکی از برادران کولومب نیز با اوی همراه بود.

پس از بیست روز کشتی رانی، نخستین آثار زمین از دور مشاهده گشت. نخست جزیره بی کوچک و بسیار سرسبز و باطرافت بود و پس از آن شش جزیره دیگر که همه به نام پادشاه و دربار اسپانی تصرف شد. این جزایر اثری از سکونت مردمی را در خودنشان نمی دادند و زمین هایی بودند بکرو دست ناخورده که درختانی بزرگ در آن سر به آسمان کشیده بودند. جزیره بعدی را که نسبتاً بزرگ بود کولومب «گوادلوپ» نامید. چون ملوانان و چند افسر برای بازدید پیاده شدند، بومیان در دل جنگل گریزان شده و ناپیدا گشتند. کلبه هایی داشتند کوچک که با الیاف و شاخ و برگ درختان ساخته بودند. وسایل ولوازم زندگی شان بسیار محدود و فقیرانه بود و در اغلب کلبه ها ملوانان دست و پا و اعضا یی ناخورده و نیم خورده از بدن انسانی مشاهده کردند که برای شان آشکار گشت که اینان از جمله آدم خواران اند. این جزیره بی بود که در آن عده بی آدم خوار بودند - ناید قبیله بی و یا دسته بی ؟ اینان موجب هراس و روحش سایر افراد و گروه ها بودند. آدم خواران اینان را اسیر کرده و می خوردند. آدم خواری شان به شکلی عادی و بی تشریفات بود و گوشت اسیران خود را خام می بلعیدند. گاه نیز اسیران و افرادی چند را مدتی نگاه می داشتند و در موقع مقتضی از گوشت شان استفاده می کردند. بومیان با حیرت و شگفتی و انگشت گزان سبید پوستان را به گمان خدایان و قهرمانان اساطیری باستان می نگریستند.

با آن که هنگام نزدیک شدن با کرجی‌هاشان لفظ «توینو – توینو» را که بعدها معلوم شد به معنی «دوست – دوست» است تکرار می‌کردند، با این وصف حاضر نمی‌شدند در آغاز به سپیدها نزدیک شوند.

بومیانی که در کشتی بودند، این بدویان را کاریب Karibb می‌خواندند. کاریب‌ها در نهایت بدویت و توحش زندگی می‌کردند. از برای شکار آدمی‌زاد به جزاير اطراف شبیخون می‌زدند. کرجی‌هایی داشتند بسیار بلند و باریک که بپروی آب به سرعت شکرفی حرکت کرده و به جلو رانده می‌شد. مردان به هنگام نیازمندی، برای تحصیل خوراک به شکار می‌رفتند و به شکار آدمی ولع و حرصی عجیب داشتند. آدمیان را هم چون حیوانات شکار می‌کردند - کمین می‌نمودند و در نهانی به آهستگی حمله می‌کردند. آن‌چه را که کشته شده بود و آن‌کسانی را که زندگانی داشتند گیر کرده بودند به جزیره‌شان منتقل می‌کردند. دست و پا بهترین خوراک‌شان بود. جمجمه شکارهای آدمی را تهی کرد. وهم‌چون زینتی به کلبه‌های خود می‌آویختند. میان آدم خواران این جزیره که آنرا «توروکی را Torokira» نامیدند، هر چند شکارفرمازان و داشتن جمجمه زیاد نشان کپرمانی بود، اما آشکار نبود که آیا برای آدم‌خواری، هم‌چون افران‌شان در جزاير حوزه اوقیانوس کبیرو افریقا دارای دلایلی بودند یا نه - و آدم‌خواری را برای حصول نتایج و عقایدی چون پرتوان ساختن روح و گردآوری نیروی مانا Mana و نیرومندی روان انجام‌می‌دادند یا برای شان عادتی بود و تنها هم‌چون شکار‌حیوانات که برای سایر بدویان انگیزه‌اش صرفاً تأمین معاش است مرتکب می‌شوند. آن‌چه که با اطمینان بیشتری درباره‌اش می‌توان داوری نمود، آن است که دلایل اخیر در میان این آدم‌خواران از برای توجه عمل‌شان به صحت مقرون باشد.

میان آدم‌خواران اتحاد و بهم‌بیوستگی ویژه‌بی وجود داشت. هر چند در این جزیره مطابق با آن‌چه که از اسناد و مدارک موجود بر می‌آید، انجمن مردان و خانه‌های دادندگ، در انجمن‌های مردان که در قسمت‌هایی دیگر شرح‌اش گذشت، مرسوم بود.

شاید با وجود نسبی نزدیک بتوان از لحاظی ، میان دسته آدمخواران کاریبی و دسته متحده جنگجویان ماسایی Massai در آفریقا شباها تی یافت .

در جزیرهٔ توروکی را - هر چند درجهٔ بدويت بسيار و فراوان بود ، اما وضع زندگی شان ، کارهای دستی و کلبه‌ها و لوازم و اثاثه‌شان از بومیانی دیگر که چون آنان تحوش نداشتند ، بهتر و شایسته‌تر بود . کلبه‌هاشان وسیع‌تر و تمیز‌تر و روشن بود . نوعی پارچه از پنبهٔ تاب داده یانوی نخ ضخیم و ناهموار می‌بافتند که در مقام مقایسه از پارچه‌های اروپایی چیری کم نداشت و موجب تعجب و تحسین اسپانیولی‌های گشت . اما از سویی دیگر تحوش‌شان نیز سبب هراس و رعب سپید پوست‌ها می‌شد . موهای سر بدیان بلندبود و گردآگرد سر شان بالولدهای باریکی این موها را می‌بافتند .

آدم خواران چنان که گفته شد اتحادی استوار و محکم داشتند . از دوستان ، کودکان و زنان خود تغذیه نمی‌کردند و نوعی تغذیه از گوشت انسانی ، خارج از دستهٔ خودشان میان شان معمول بود . مترصد بودند و بد خانواده‌هایی که نوزادی میان شان متولد می‌شد حمله کرده و نوزاد را در مقابل دیدگان حرمان زده و متأسف و وحشت خورده پدران و مادران شان با لذت می‌خوردند و شاید این لذت ترین خوراک شان محسوب می‌شد که کمتر نصیب شان می‌شد . زنان اسیری را که جوان و زیبا بودند نگاه می‌داشتند و مابقی را در ضیافت‌هایشان می‌خوردند . در جنگ‌هایشان کشته شدگان را بلا فاصله در نبرد گاه پاره کرده و می‌بلعیدند و اسیران را بد جزیره منتقل می‌ساختند .

آدم خواران گوشت آدمی را لذت‌ترین نوع گوشت می‌دانستند . همیشه گوشت شکارهای خود را خام خام نمی‌خوردند ، بلکه در موقع فراغت آن را آب پز کرده و در میهمانی هایی که می‌دادند می‌خوردند . هر گاه کودکانی را اسیر می‌کردند که از سه تا هشت و نه سال داشتند ، نگاهشان می‌داشتند تا به بلوغ بازرسند و این نوجوانان تازه بالغ را ضمن جشن‌هایی می‌خوردند .

پس از گذشتن از این جزیره ، به یکی دو جزیرهٔ دیگر رسیدند که هر چند

نشانهای زیادی از زندگی بدویان در آن جا به نظر می‌رسید، اما اثری از آدمیان به چشم نمی‌رسید. بدویانی که در کشتی بودند توضیح دادند که ساکنان این جزایر تمامی به وسیله آدم خواران خورده شده بودند. در جزایر دیگری که پس از آن کشفشد، تمامی بومیان از آدم خواران در هراس و وحشت بودند. روزی یک قایق بزرگ که سر نشینان اش اسپانیابی بودند مورد حمله یک کرجی که شش نفر از آدم خواران سرنشین اش بودند قرار گرفت. یک زن آدمخوار چنان با قوت و قدرت تیری به زهرآلوه به جانب یک اسپانیابی رها کرد که از سپرشن گذشته و در تن اش نشست و هلاک اش نمود. جزایر مشکوفه بعدی عبارت از یک سلسله جزایر سنگی بود که آن‌ها را به نام «جزایر باکره» Illes Vierges نامیدند. چند روز بعد به جزیره بزرگ و زیبای «پورتوری کو» رسیدند. عده‌یی از بومیانی که در کشتی بودند و اسپانیابی‌ها آنان را از چنک آدم خواران رهاییده بودند از مردمان این جزیره به شمار می‌رفتند.

کولومب سرانجام بد جایی که در سفر اول قلعه‌یی بنا کرده بود و تعدادی از اسپانیابی‌ها را در آن جا به جاگذاشتند بود تا کار کنند و پاسداری دهند رسید. اما متأسفانه تمام اسپانیابی‌ها به وضع فجیعی کشته شده بودند و قلعه نیز ویران و سوخته بود، به همین جهت در دو نقطه دیگر شهری بنا کرد و پس از آن به اندیشه ارسال طلا و هدايا به اسپانیا شد. در شهر اروپایی که در قاره جدید بناشد و طلا به مقدار فراوانی در آن جا وجود داشت، به زودی توطئه و دسیسه شروع شد و کولومب با مشکلات فراوانی مواجه گشت. گزارش‌هایی که از وضع بومیان این مناطق بازمانده است نشان می‌دهد که از لحاظ خواراک و پوشاش و مسکن بسیار فقیر و در وضع مسکن است باری بوده‌اند. از گوشت مار، عنکبوت، سوسмар و حیوانات پست دیگر استفاده می‌کردند. تا حد فوق العاده‌یی کثیف و بیمار احوال و وارفته به نظر می‌رسیدند. در دیانت بت پرستی را آین‌دادشند و هر خانواده و کاه هر فردی مجسمه کوچکی داشت که آن را توری Torri می‌نامیدند و این کلمه به معنی چیزی بود که از آسمان رسیده و یا آمده باشد. عبادات و نیایش‌هاشان را به این تندیسه‌ها تقدیم می‌داشتند و

نسبت به احترام و حفظشان مبارکه تامی می‌ورزیدند. کولومب برای پیدا کردن معادن و ذخایر طلا اهتمامی زیاد مبذول می‌داشت. به همین جهت با چهار سواد و عده‌ی بی نیزه‌دار و جنگنده به طرف «سی‌بانو» حرکت کرد. نظامیان در این منطقه نخستین جاده را در دنیا ایجاد کردند. بومیان به شگفتی و چشم‌اندازی گشاده به اسب‌سواران می‌نگریستند و گمان می‌کردند که اسب و سوارش یک موجود واحدند، و چون سواران از اسب پیاده می‌شدند، به شگفتی و بہت بیشتری فرو می‌رفتند که چگونه یک فرد به آسانی به دو قسم زنده و فعال تقسیم می‌شود. در این مناطق طلا فراوان بود و خواست کولومب و دربار اسپانیا و مسافران را ارض می‌کرد.

بر اثر حوادثی و این که پرتقالی‌ها بد ذخایر دیگر طلا زودتر از وی دست نیابند، فرماندهی را به برادرش دیگو سپرده و خود به طرف جنوب حرکت کردد و در جزیره «زمائیک Jamaique» لنگر انداخت. در اینجا بومیان سخت حمله کردند و کولومب ناگزیر به شدت عمل شد. هم چنان در مسیر خود به جزایر فراوانی رسیدند که بیش از هفتاد جزیره شماره شد، لیکن چون گذرگاه‌های دشوار و سنگلاخ‌ها و خیزاب‌های تند و نیرومندی داشت، از اکتشافات جدیدی چشم پوشی شد.

کولومب دستور داد که به جانب مغرب حرکت کنند. در جزایری که سفر اول با مردم و رئیس آن آشنا شده بود پیاده شد. کاسیک یکی از رؤسایی بود که عقد مودت با کولومب بسته و در سفر همراهی اش نموده و تقریباً سمت مترجموی را داشت چون در جزیره بی پیاده شدند، بالحن حکیمانه‌ی بی که از زبان یک بدیع موجب تعجب کولومب می‌شد، دریا سالار را چنین مورد خطاب قرار داد: «اینک ما مشاهده می‌نماییم که قدرت و نیروی روز افزون تو شامل تمامی این مناطق شده و روز بروز توسعه می‌یابد. این مسئله و همچنین قدرت و نیروی فراوان تو در مراتس و هراس فوق العاده‌ی برانگیخته است. پس من ناگزیرم تا تو را متوجه دنیا پسین نمایم - بدان که پس از مرگ، روح همچنان باقی و جاودان است و لازم است نا

یکی از دو راه را بپیماید . یکی راهی است مخوف و بس ترس آور که به دوزخی پر لهیب و سوزان می‌رسد، و ارواح شریران و بدکاران و ظالمان و بد دلان بایستی این راه به پیمایند و عذاب بینند - دیگری راهی است پر نژت و صفا که وجود و طرب می‌آورد و منتهی به بهشت برین می‌گردد و ارواح خوش دلان ، مردم پاک و مصلح و نیک سرشت از آن گذر می‌کنند . پس هرگاه تو مایلی در روز واپسین از زمرة مردان دسته دوم باشی ، به نیک سرشتی بگرای ، کسی را آزار مکن و عدل و انصاف را وجهه عمل خود قرار ده .

کاسیک که این چنین سخنانی را به کولومب گفت ، موجبات اتحاد ، مودت و دوستی بیشتری را فراهم کرد . افراد قبیله مردمی پاک نهاد بودند و ذهنه مقدور مطابق فتو و دستورات اخلاقی و دینی رئیس‌شان زندگی می‌کردند . در این جانوعی زندگی اشتراکی بر مبنای اصول هم زیستی مسامحت آمیز وجود داشت . مالکیت و اصول آن در بین نبود . زمین متعلق به تمام افراد بود و هر عده‌یی به تناوب و تفاوت در قطعه زمینی کشت و زرع می‌کردند . زمین‌های مزروعی با چپر یا پر چین و حصاری محصور نمی‌شد و افراد به آزادی بدون آن که اختلاف و نفار و گمان تعاظزی در کسی وجود داشته باشند زمین‌ها رفت و آمد داشتند . چنان که در کتاب دوم تاریخ ادبیان شرح شد ، در میان این بدویان بنا بر اصول مذکوره در آن کتاب قاضی و دادگاه و مجازات و قوانین کیفری وجود نداشت ، چون چنان که در کتاب چهارم ملاحظه شد . از جمله مردمانی بودند که میان شان جرمی واقع نمی‌شد که نیازمندی به این امور و موارد ایجاد شود .

حوادث بسیاری در اوآخر سفر دوم رخ داد از جمله آن که بومیان را با بد-ترین وضعی قتل عام کردند ، به اسارت و برده‌گی بردن ، جنایات بسیاری نسبت به آن ساده‌دلان روا داشتند . به هر انجام سفر دوم نیز به پایان رسید و کولومب به اسپانیا مراجعت کرده و در دربار به خوشی استقبال شد . نتایج این سفر کشف هفت سد جزیره بود و در ضمن بازدید از سواحل کوبا و تصرف نهایی جزیره هیسپانیولا

Hispaniola که از اسپانیا بزرگ‌تر بود . اما آن چه که موجبات حرمان و بد فرجامی آینده کولومب را فراهم می‌کرد مبالغه‌اش در وعده‌هایی بود که در باره طلا می‌داد و چون آن وعده‌ها به وقوع نه پیوسته بود ، مخالفانی برایش به سعایت و کار شکنی پرداختند ، و سرانجام پس از یک وقفه طولانی ، مقدمات سفر سوم به سال ۱۴۹۸ پیش آمد .

سفر سوم کولومب منجر به کشف امریکای جنوبی شد . واقعیت ناگواری برایش رخ داد که منجر به دستگیری خودو دو بردارش گشت و به اسپانیا آورده شدند . شاه و ملکه پس از درک‌بی‌گناهی شان در صدد جبران برآمدند .

سفر چهارم‌اش نیز موقیتی برایش در بر نداشت و بدون سر و صدا و آن که استقبالی از وی به عمل آید به اسپانیا وارد شد . شاه و ملکه وعده‌هایی که به او داده بودند عمل نکردند و در عسرت و تندگستی و تاریک دلی غرقه شد و سرانجام روز بیست و یکم مه ۱۵۰۶ در شست و یکسالگی در گذشت از این پس کسانی بسیار چون کورتیز Cortez کاشف امپراتوری آزتک در مکزیک و بیزارو I'izarro کاشف دیگر و تنی چند نقاطی دیگر را در امریکا کشف کردند که تمدن‌های بزرگی داشتند و از آن‌ها به جای خود سخن گفته خواهد گشت .

۴- منشأ و اصل سرخ پوستان

آیا در باره اصل منشأ و زاد سرخ پوستان امریکا می‌توان به تحقیق رای داد . وجه تسمیه هندیان امریکا ، سرخ پوستان شباهتی به هندوها ندارند بلکه به مقولها شبیه‌اند ، اصل سرخ پوستان از نژاد مغول است ، چگونه مقولها از مغولستان به آمریکا رفتند . این مهاجرت در چهل‌هزار سال اتفاق افتاد ، علم مهاجرت اصل سرخ پوستان از خود آمریکا بوده تمدزوفرهنگ ، زندگی عالی در جنوب و تمدن بست در شمال ، علک این اختلاف ، چگونه جنوب متمدن شد .

گفت و گویی محققانه در باره ساکنان نخستین امریکا ، و اصل و منشأ و مبدأ نژادی شان خود مستلزم نگارش کتابی است با تفصیل ، و با این حال نیز گمان نمی‌رود که به تحقیق نتیجه‌یی مثبت و بدون خدشه را ارائه کند : بد همین جهت از هر نوع بحث و تحقیقی که ما را از مقصود اصلی بازداشته و به جزئیات مورد اختلاف در مرور د

منشأ و اصل نژادی و مردمان اولیه امریکا بدکشاند ، صرف نظر می نماییم . در این قسمت تنها به ذکر کلیاتی پرداخته می شود درباره موضوعات اشاره یی فوق – نادراین کتاب تا حدودی که لازم باشد به مسایل مربوط به سرخ پوستان امریکا معرفتی حاصل گردد . هنگامی که اروپا بیان به قاره امریکا رسیدند ، و به وسیله اسپانیولی هادنیا در جدید کشف شد ، ملاحظه کردند که در آن جا قبایلی به طور پراکنده زندگی می کنند که در تمدن و فرهنگ از درجات مختلفی برخوردارند . اطلاق نامی در نژاد برای بومیان این سرزمین ، مولد دانستنی ها و پندرهایی بود که اروپا بیان در آن زمان از دانش جغرافیا داشتند . عقیده عمومی بر آن بود که در منتها ایل آبهای اوقیانوس اتلس ، سرزمین هند قرار دارد ، و چون گریس توف گولومب از این راهی خواست بد هند به رسد ، پس از رود بد امریکا ، به تصور آن که به سرزمین هند رسیده است ، بدویان و ساکنان آن جا راهندو نامید و از آن پس بدویان یا بومیان امریکایی به هندیان موسوم گشتند .

لیکن هرگاه از همان آغاز نیز بد دقت و تحقیق در این مسئله ژرف بینی و غور می شد ، عدم صحیح چنین فرضی به روشنی بد ثبوت می رسید . چون بومیان امریکایی دارای ویژه گی ها و مشخصات هندوها نبودند ، بلکه بیشتر شباهتی میان - شان برقرار بود با مغولان به این معنی که بد مغولان هرگاه در صدد تشبیه برآید بسیار شبیدتر بودند تا هندوها . پوستشان قهوه‌ای روشن و مایل بد زرد بود و گونه‌هایی بر جسته و چهره‌یی کم مو و گیسوانی سیاه و بلند و شفاف داشتند .

اما گمان صائب و حدسی مقرن به یقین در باره این که ساکنان اولیه امریکا مبداء و منشأشان از کجا بوده و از چه نقطه‌یی به این سرزمین آمده بود بسی مشکل و دشوار است . هرگاه تصور شود که اصل و منشأشان در خود امریکا بوده ، نیز حدسی است که به یقین می توان گفت احتمالاً صحتی در آن موجود نمی باشد ، - چون در امریکا اسکلت‌ها و استخوان‌هایی که مربوط به بشر ماقبل تاریخ بوده باشد بد دست نیامده است . اما آن چه که می توان با یقین قطعی تری در باره اش داوری کرد ، آن

است که در عهد یخ‌بندان در امریکا نوع بشر زندگی می‌کرده است. لیکن هرگاه برآن باشیم که به حدس نخستین بگراییم و به گوییم که ساکنان بومی امریکا اصل و منشأشان در خود فاره بوده است، لازم می‌آید تا به این نکات توجیهی مبنی داریم که: اسکلت‌هایی که متمایز بین انسان و میمون بوده‌اند، چون کرومانتیون Cro – Magnon و نه آندرتال Néanderthal که در حقیقت نمونه‌های مشخص انسان ماقبل تاریخ در دنیای قدیم بوده‌اند، در امریکا مفقود شده و از بین رفته و یا هنوز کشف نشده‌اند. و هیچ یک از این احتمالات نمی‌تواند در حساب درستی جای‌گیرند. چون ازین‌رفتن چنان‌که هیچ اثر و نشانه‌یی بدجای نماند ممکن نیست و با کاوش‌هایی پر دامنه و دقیق نیز که در نقاط گوناگون امریکا که گمان می‌رود انسان ماقبل تاریخ در آنجاها زندگی می‌کرده، اثری یافته نشده‌است. در صورتی دیگر هرگاه بر آن طریق راه استدلال پوییده شود که به شکل معجزه‌آسایی نژاد شبد مغول در امریکا به موازات نژاد مغول آسیایی بوجود آمده باشد، این نیز عقیده و پنداری است که به هیچ وجود درست و قابل قبول بد نظر نمی‌رسد. اما هرگاه بد این اندیشه تمرکز ذهنی دهیم که این شبد مغولان از مغولستان به امریکا هم‌هاجرت کرده و در آن جا ماندگار گشته و زاده‌ولد کرده‌اند، به ذهن بسیار مطبوع‌تر نشسته و در واقع عقلانی‌تر و منطقی می‌نماید.

پس از قبول چنین حدس و گمانی که در واقع باری از حقیقت بر خود دارد بایستی ملاحظه کرد که آیا این نقل و انتقال و یا مهاجرت بد چه ترتیب و شکلی انجام‌شده‌است. در این میان یک فرضیه بیش از فرضیه‌هایی دیگر عقلانی و باورگرای به نظر می‌رسد و طرفداران و مدافعان ییشتی نیز دارد – و آن فرضیه آن است که مغول‌ها از سیبریه و تنگه به رینگ Bering گذشته و به آلاسکا Alaska رسیده‌اند. دلایلی چند موجود است که این طریق را سهل‌ترین راه نقل و انتقال معرفی می‌نماید چون وسعت تنگه مذکور بیش از هشتاد کیلومتر نمی‌باشد و از سویی دیگر میان تنگه – جزایر دیومد Diomedes قرار گرفته که نقطه اتکای بسیار مناسبی است

از برای روندگان و مهاجران . و نگهی بایستی توجه داشت که به علت یخ بندانی که چند ماه در سال سراسر آب های این تنگه را فرا می گیرد ، رفت و آمد به آسانی و سهولت ، چون پیاده روی به روی زمینی صاف و هموار میسر است .

از این امکان ، یعنی امکان مهاجرت و سفر مغولان از آسیا به امریکا که بگذریدم ، پرسشی دیگر چون نقطه استفهامی خود نمایی می کند ، و آن این است که دلیل و انگیزه بی که این قبایل را به مهاجرت و ادارکرد چه عواملی بوده است ؟ . برای توجیه این مهاجرت و انتقال دلایلی چند می توان اقامه کرد که در دنیای قدیم به موجب آن ها گروه های مردمی مجبور به نقل و انتقال و مهاجرت می شده اند یا احتیاج و نیازمندی به چراگاه های بیشتر و غنی تر و علوفة بیشتر داشته اند که در منطقه سکناشان دست یاب نبوده و یا بدموجب انقلابات اقلیمی اجباراً منطقه سکونتی خود را ترک کرده و در صدد یافتن جا و مکانی مناسب تر به امریکا رسیده اند و یا براین که تنها تصادف موجب چنین امری را کار سازی کرده است و هیچ یک از این علل که موارد مشابه را این در دنیای قدیم داشته بعید است بد نظر نمی رسد .

پرسشی دیگر که مطرح می شود آن است که این مهاجرت در چه دوره و زمانی اتفاق افتاده است . آن چه که بیشتر متکی بدلایلی قابل قبول است آن که مهاجرت قبایل مغول پیش از پایان دوران نو سنگی « نه او لی تیک Neolithique » رخ داده است ، یعنی در عصری که هنوز تمدنی بر صفحه گیته ب وجود نیامده بود ، چون هنگامی که اسپانیا بی ها بد آمریکا رسیدند ، بومیان از چرخ و ارابه هیچ آگاهی و اطلاعی نداشتند ، در حالی که در آن هنگام و این مرتبه ترین و عقب مانده ترین قبایل شرق آسیا از این وسائل ضروری آگاهی داشته و از آن استفاده کرده و بهره مند بودند .

آثار و نشانه هایی که مغولان مهاجر با خود به امریکا آوردند عبارت بود از : رسنگی ، رنگ رزی ، افروختن آتش ، صیقلی کردن سنگ ها ، ساختن نیزه و اهلی کردن سگ - چون سگ اهلی به دنبال خود داشتند . محتمل است که با

دخانیات چون تریاک و نظایری از آن نیز آشنا بی داشتند، چون پیش از ورود اسپانیایی ها سرخ پوستان به دخانیات معتاد بودند و پس از آن نیز به استعمال توتو ن که در محل یافت می شد و در مناطق جنوبی تر به استعمال کوکا معتاد و خوی گر بودند. در واقع موارد مشابد فراوانی میان محصولات کشاورزی و شئون تمدنی دنیا بی جدید و قدیم برقرار است که ثابت می کند که سرخ پوستان و مغولان دارای یک اصل واحد بوده و اختلافات و تمایزات فراوانی نیز که بد نظر می رسد، حاصل تفاوت زمانی بسیاری است که میان شان بد وقوع بیوسته است.

آن چه که سوآل دشوار تر و جالب تری از مطرح می سازد، آن است که تمامی قبایل پراکنده سرخ پوست دارای همان اصل و تبار و دوده مغولی هستند، یا آن که نژادهای مختلفی بد امریکا مهاجرت کرده و بومیان امریکایی از بازمانده های دستدهای گوناگونی بوده اند؟. البته فرض مقرر نیز است که می توان بدآن اعتماد داشت آن است که سرخ پوستان نواحی مختلف امریکا از مناطق مختلف بدان جا کوچ کرده اند.

بنابر عقیده دانشمندانی که در این باره تبحر و تخصص و مطالعه دارند، دسته هایی محدود از مجمع الجزایر پولی نه زی Melanesie و مهلا نه زی Polynesie واقع در اوقيانوسیه به امریکای جنوبی مهاجرت کرده اند. شباها قابل توجهی که که میان هنر و فرهنگ قبایل این کا Inca و آزتك Azteque با مه لانه زی ها و پولی نه زی ها وجود دارد مؤید این نظر می باشد. همچنین با دقت و تعمق و کاوش درباره زبان نیز این فرضیه تأیید می شود که قبایلی گوناگون از نقاطی مختلف به آمریکا آمده اند. طرز تکلم قبایل گوناگون سرخ پوست به اندازه بی مختلف و متفاوت و ناهم آهنگ است که بد هیچ وجه نمی توان از برای آنها یک ریشه واحد و یکتا شناخت. تمام این ها چنان که ذکر شد، دلایلی هستند بر تأیید آن که مهاجرت هایی پراکنده به وسیله اقوام و قبایل گوناگون به امریکا صورت پذیرفته و موجب پیدا شن گروه های متفاوت از لحاظ زبان و فرهنگ شده اند. البته پاره بی از دانشمندان

به هیچ وجه این فرضیه را گردن نتهاده و آن را قبول نمی‌نمایند و می‌گویند تنها دلیل وجه مشترک مشابه آثار هنری و زندگی و فرهنگ سرخ پوستان و قبایل و اقوام آسیایی، موقعیت طبیعی و یکسانی محیط زندگی شان بوده است نه پندارها و حدس‌هایی دیگر.

به هر انجام آن چه که مورد نظر و محقق است آن که بومیان امریکا از هر نقطه‌یی از آسیا که آمده باشند، پس از اندک مدتی رابطه خود را جبراً با موطن اصلی‌شان ترک کرده و از دست دادند – و در مدت چند هزار سال که مستقلان در این قاره زندگی کردند، تمدن و فرهنگ ویژه‌یی به وجود آورده‌ند که از اصل و منشأ او لیداش دورافتاده و متمایز شده بود. در قسمت کشاورزی بدون آنکه از گاو آهن استفاده نمایند به‌کشت بنا تانی بومی چون: ذرت، لوپیا، سیبزمینی، مانیوک، کاکائو، توتون و پنبه پرداختند.

تفاوت فرهنگ و تمدن در شمال و جنوب بدنه حوشگفت و فاحشی تغییر پیدا می‌کرد. در جنوب تمدن‌های عالی وجود داشت. شهرهایی پر جمعیت با وسایل و طرق ارتباطی یادآور تمدن‌های بزرگ باستان بود. معماری و علومی چون نجوم و حساب پیشرفت‌های شایانی کرده بود. فرهنگ‌هایی در هم پیچیده با اجزایی جالب تمام اروپا-ییان را به شگفتی و بہت دوچار ساخته بود، در حالی که در شمال زندگی چادرنشینی و قبیله‌یی با تمدنی پست و فرهنگی می‌اعتلای جریان داشت و سرخ پوستان در چادرهایی از پوست گاو وحشی و یا کلبه‌هایی چوبی و گلین زندگی می‌کردند.

اما به چه جهت و موجبی این چنین اختلافی فاحش میان شمال و جنوب بر قرار بود؟ – برای چه سرخ پوستان مکریلک و پرو دارای آن چنان تمدن درخشانی بودند، در حالی که قبایل شمالی هم‌چنان به حالت بدويت و به‌گونه‌یی نیمه وحشی باقی‌مانده بودند؟ این چنین اختلافی در مورد آسیا و آفریقا نیز موجود بوده و منحصر به امریکای تنها نیست: همان پرسشی را که در باره شمال و جنوب امریکا مطرح شد، می‌توان در مورد افریقا نیز بازگستراند. به‌چه موجب در حالی که مصر

از آن تمدن عظیم و خیره‌کننده برخوردار بود ، در جوارش قبایلی زندگی می‌کردند که هیچ تمدن و فرهنگی نداشته و در کمال بربریت روزگار خودرا می‌گذرانیدند؟ به موجب آن که دره نیل برای کشاورزی وضع بسیار مناسب داشت و محیط چنان بود که مردم بسیاری بدون آن که در عسرت و تنگی معيشت فرار گیرند می‌توانستند گردهم جمع آمده و تمدن و فرهنگی بزرگ بهسازند - و از تمام این موارد در کتاب اول تاریخ ادبیان به تفصیل گفت و گو نموده‌ایم . این مورد درباره امریکا نیز مصدق دارد - و نه تنها در مورد امریکا ، بلکه در تمام نقاط جهان صادق است .

پیشرفت و چهره و اعتلای تمدن در جامعه بستگی مستقیمی با مواد غذایی دارد . افرادی که با شکار ورزی و پرورش دام امارات معاش کرده و معيشت خود را می‌گذرانند نیازمندی به اراضی وسیع و زمین‌های فراوانی دارند و به همین جهت به ایجاد آبادی- های بزرگ و آثار تمدن نمی‌پردازند . زندگی‌شان از آسایش‌های بسیار خالی و نهی است . با مشقت و رنج مجبورند در زمین‌های تازه برای فراخی معيشت از غناهایی جدید تلاش و کوشش نمایند و چون در مکانی ثابت زندگی نمی‌کنند ، مجبورند از مازاد احتمالی ثروت خود چشم پوشی نمایند . با وسائل ابتدایی زراعت و کشت‌می‌کنند و با این طریق بدی تأمین قوت‌لایموت و مکفی نیز به سختی برای شان میسر می‌شود - مگر در موارد در موقعیت‌های استثنایی که عواملی چند در حاصل خیزی زمین واژدیاد محصول کومک نمایند ، - چون طغیان رودخانه‌ها که موارد رسوبی فراوانی با خود آورده و در جلگه پرآگنده می‌سازد و یا باران‌های فراوان و به موقع که کشت زارها را به طریقی طبیعی سیراب می‌سازند . پیشرفت تمدن در مکزیک و رمز اعتدالی فرهنگ آن مدیون موقعیت مناسب طبیعی و نزول باران‌های فراوان در آن منطقه بوده است . در دشت‌های بلند و حاصل خیز این منطقه از ذرت محصول فوق العاده و سرشاری به دست می‌آمد و ثروت فراوانی نسبی سرخ پوستان و سکنه بومی می‌کرد که به وسیله آن توانستند ثروت و مکنتی مکفی فراهم آورده و به ایجاد تمدنی عالی و آثار هنری و بناهای با شکوه و مجلل پرداخته و در علوم و ادبیات و مذهب آثاری از خود

باقی بگذارند.

۵ - تمدن های جنوب

تمدن های بر جایه می کرد که در جنوب امریکا واقع بود، مایاها و آزتکها و این کلمات در باره مایاها و تمدن و فرهنگ شان، سازمان اجتماعی، طبقات مردم، حکومت و دولت، دیانت و مذهب، تفوق طلبدی نژادی، خدا و آن و قربانی های انسانی، علم و ادب، حساب و حجوم، معماری، آزتکها و تمدن شان، این اج: ماع و حکومت مردم دولت، جنگ چوبی آزتکها، دین و اساطیر، علاقه به امیر اتور، پایتخت وصف آن، پر و تمدن این کاه، دیانت وادعیه، اجتماع و دولت، ادعیه و اصول عقاید، نتیجه.

پیش از آن که امریکا کشف گردد، در آن قاره تمدن های عالی وجود جسته و وجود داشت. در دو قسمت از کشور مکزیک تمدن و فرهنگ به دایه بلندی رسیده بود. در جنوب در حدود شبه جزیره بوجانان **Yugatan** تمدن مایاها **Mayas** و در شمال در حدود محل فعلی شهر مکزیکو **Mexico** - تمدن بر جسته آزتک **Azteque** هامسنتر بود. اینک به جاست تا پیش از ورود به مبحث اصلی، به اختصار از تمدن های عالی جنوب و وضع زندگی قبایل شمالی گفت و گویی انجام شود.

در اجتماع مایاها تشکیلات پیچیده و مهمی وجود داشت. اجتماع شان از لحاظ دست بندی مبتنی بود بر یک سیستم خاص طبقاتی که به هنگام خود از آن به تفصیل باد خواهد شد. در رأس اجتماع طبقه اشراف و نجیب زادگان قرار داشتند. افراد این طبقه همواره مسلح و آماده بودند. جنگ ایزاره اشان تیر و کمان هایی بود پر کشش وقدرت وهم چنین با نیزه های بلندی مسلح بودند. در آراستن و آرایش و لباس دقی داشتند فراوان، زینت آلات و سنتگ های پر بها وزد و سیمی فراوان به خود می آویختند و با پرها رنگین آرایش شلوغ خود را تکمیل کرده و کمال می بخشیدند. حکومت در دست شان بود و به مردم حکومت می کردند و حکومت شان هرگاه به گوییم جابرانه نبود، دادگزانه نیز به شمار نمی رفت.

دیانت و مذهب میان این سرخ پوستان تمدن بسیار پیچیده و دارای تفصیلاتی فراوان بود. اینان مردمانی بودند که خود را قوی ترین و نیر و مندترین و کهن ترین نژاد بشری می پنداشتند. و در اصول عقاید و دیانت شان سخت اندیشه و تعصی فراوان داشتند.

در پرستش معتقد به ارباب انواع بودند . خدایی داشتند به نام آفتاب شرق که سرپرست ادبیات و شعر و غزل بود و خدای هنر و صلح و صفا و آرامش به شمار می رفت . خدای برجسته و زیبای شان موسوم به مار پردار **Serpent à Plumes** بود که آزتك ها بیشتر وی را به نام **کت زال کوتول Quetzalcoatl** یا مار پرنده می نامیدند و این افسانه بی داشت بسیار عجیب و شیرین که در ادبیان بزرگ مسئله رجعت و ظهور را به یاد می آورد و در قسمت مر بوط به خود شرح خواهد گشت .

میان مایاها و آزتك ها قربانی انسانی رواجی داشت بسیار فراوان و وحشت انگیز در مراسم مختلف از برای خدایان خود افراد بسیاری را قربانی می کردند . قربانیان را اغلب از میان اسیران انتخاب می کردند و به همین جهت در اسیرگیری سعی و اهتمام فراوانی داشتند . همواره میان آزتك ها و مایاها در موضوع قربان کردن افزایان انسانی مسابقه بی بربای بود و هرچه تعداد قربانیان بیشتر می شد ، آنرا دلیلی می پنداشتند برای قدرت بیشتر خود . هنگامی که **کورتنز Cortez** منهدم کننده و برعهم زننده این تمدن بزرگ به دیدار مون ته زوما **Montezuma** سلطان بزرگ آزتك رفت ، منشی ها و کارگزاران سلطان به اطلاع اش رسانیدند که قدرت سلطان و کشور آنان تا بدان حد است که سالیانه بیست هزار نفر را در آستان پادشاه شان قربانی کرده اند .

علم و ادب و هنر نزد مایاها پیشرفتی و دارای سابقه تاریخی بود . برای خود الگ بایی داشتند و با اعداد و صفر آشنا بوده و از شمارش با اطلاع بودند . نجوم میان شان به گونه شگفتی ترقی کرده بود . شمارش سالیان را با دقیقی بسیار نگاه می داشتند و از برای هر دوره بیست ساله ستون یاد بودی به نام **کاتون Katun** بر پا می ساختند . معماری میان مایاها به سر مرحله تکامل باز رسیده بود و در این فن به راستی کارشان عملی شگفت‌خوارق العاده بود . هرم های عظیمی می ساختند که در قسمت فوقانی آن ها معابدشان قرار داشت و از لحاظ معماری ، سبک و نمای بیروی شباهت بسیاری با هرم های عتیق مصری داشت و برای صعود به آخرین طبقه هرم پله کان مار - پیچی می ساختند که مبین پیشرفتگی معماری شان محسوب می گشت در مقام سنجش با

معماری نوین امروزی نیز شbahات جالب نظری را دارا بود.

پس از مایاهار در قسمت دیگری از مکریک، آزتك ها زندگی می کردند. آزتك ها دارای تمدن شهری و فرهنگی پیش رفته بودند. اینان مردمی بودند جنگجو که با الطبع سپاهی گری و طبقه نظامیان - میان شان طبقه بی ممتاز به شماره می رفتند. پیش از آزتك ها تولتک ها *Tolteques* بودند که آنان نیز مردمانی رزم جو و پر خاش گردیدند. آزتك ها با حمله و جنگ و ستیز بر مناطق و نواحی اطراف تسلط یافته و آنها را مستعمره خود می کردند. از باج و خراجی که هر ساله از نواحی زیر دست و مردم تحت انقیاد برای شان می رسید، ترتیب جنگ های بعدی، راه سازی، مخارج کشوری و اداری و درباری را تأمین می کردند. مالیات وضع مرتبی داشت و نسبت اخذ آن و صعود و نزولش وابستگی به کمی وزیادی مخارج کشوری داشت، اما هر چند که گاه گاه بر اثر نبودن جنگ و کاهش شهر سازی، مخارج به نسبت فوق العاده بی کاهش می باشد، اما دلیلی نمی شد که سطح مالیات را کاهش دهند - چون طبع آزگین وزیاده خواه بشری کاهش پذیر نبود. طبقه اشراف و نجیب زادگان از پرداخت مالیات معاف بودند در حالی که قسمت اعظم ثروت مملکت در انحصار طبقه قلیل افراد شان زندانی بود و بار مالیات بطور کلی بر گردد طبقه عامه مردم قرار داشت. نجبا امتیازات فراوان دیگری نیز داشتند و در واقع این طبقه در باریان را تشکیل می دادند و شاغل مشاغل مهی کشوری بودند.

در انتخاب سلطان جدید پس از سلطان متوفا - روشی داشتند که بد تقریب مبین بقا یای استوار یک سیستم مادرشاهی *Matriarchat* در اداره گذشته بود و نمونه بی از آن را در آفریقا و اوقیانوسیه «قسمت پولی نهضی» مشاهده نمودیم. بد هر حال پس از مرگ یک امپراتور، برادر و یا نزدیک ترین فرد از قوم مادری اش جانشین او می شد و اسپین امپراتور آزتك هون ته زوما *Montezuma* نام داشت که به سال ۱۵۲۰ به وسیله اسپانیولی ها از مقام امپراتوری بر کنار شد و در باره اش به جای خود شرحی خواهد آمد. در نظر آزتك ها امپراتور قوی ترین و نیرومندترین مختلف بود و قدرت اش نهایتی

نداشت و از لحاظ نیرومندی با خدایان تن می‌زد و سر برآبری داشت.

پس از امپراتور، آن چدکه اهمیت و محبویت بیشتر داشت و دوستی و خواهندگی افراد را به جانب خود بر می‌انگیخت پایتحت شان بود که آن را مک‌زی کو نه نوک تیت لان Mexico Tenochtitlan خوانده و با تحسین و افتخار از آن یادمی نمودند. این شهر در جزیره‌ی که داخل یک دریاچه قرار داشت ساخته شده بود. کاخی بزرگ و با ابهت بر تمام‌بناها سلط داشت که جلو آن میدانی وسیع و باز از برای اجرای مراسم عمومی بنا کرده بودند. بیست معبد بزرگ که جملگی با سنگ‌های سرخ فام ساخته شده بود، تعلق داشت به خدایان گوناگون قومی که در هر یک مراسمی به هنگام خود انجام می‌گشت. ساختمان و بنای خانه‌ها نیز به همین اندازه جالب وزیبا بود. روئینه‌یرونی خانه‌ها را با گل آبی رنگی می‌اندوند و با شاخدهای گل سرخ آنها را زینت می‌دادند به گونه‌ی که در آفتاب درخش و خیره‌گی وزیبایی خاصی را ایجاد می‌کرد. آب دریاچه را با انواع عطرها و مواد خوش بو و گلهای فراوان خوش بو و معطر نگاه می‌داشتند و در روی آب‌هایی این چنین عطر آگین پاترده هزار قایق در حرکت و و سکون بودند. بر روی کوه‌ها و دامنه‌های آن اهرام به ظاهر خشن و بلند و استوارشان را برپا می‌کردند و شب هنگام که نور سرخ فام و لرزنده مشعل‌های فراوان شهر را روشن می‌کرد، منظره‌ی درنهایت زیبایی و اعجاب انجیزی به وجود می‌آمد. شب هنگام قربانی‌های بسیاری از برای خدای جنگ به نام هوت زی لو پو ج لی Hutzilopotchli از افراد انسانی به انجام می‌رسید و بوی گوشت سوخته فضا را پر کرده و با انوار لرزان و سرخ رزگ مشعل‌ها که در سطح آب لرزان و در فضای مواجه بود در هم می‌آمیخت تا به آسمان‌ها رفته و خدای جنگ را راضی کند. خدای حنگ – خدایی بود آزگین و حریص و خون طلب که باری اش در گروحوی بسیار بود که از رگ‌های قربانیان در مذبح فرو می‌ترواید. درواقع آن چه که خصیصه اصلی طبع و خود آزتث‌ها را بیان می‌داشت، آن بود که گل و شعروخون را دوست می‌داشتند و به این سه یک جا عشق می‌ورزیدند و خواهندگی داشتند:

لیکن چه طور شد که یک هم چو امپراتوری عظیمی به وسیله افراد قلیل اسپانیایی شکست خورد و آن چنان وحشیانه منهدم گشت ؟ - البته با دقیقی اندک آشکار می شود که حکومتی چون حکومت آزتك ها که بر بنیاد پایه های سنتی قرار داشت، همواره در حال تزلزل و فرود یختگی می باشد . اکثریت اتباع امپراتوری را افرادی تشکیل می دادند که از مناطق و نواحی اطراف به اسارت آورده بودند و قسمت اعظم سپاه را نیز همین افراد تشکیل می دادند . اینان مردمی بودند که اسارت و ظلم و تعدی همواره در ناراحتی شان نگاه می داشت - و بد همین جهت مدافعان اصلی امپراتور و حصہ اصلی سپاه را تنها عددی محدودی شامل می شدند . از سویی دیگر اسپانیایی ها به روش و فنون متوفی جنگی آشنایی داشتند و دارای توب و تفگی بودند وی رحمانه سرخ پوستان را می کشتند ، در حالی که منظور آزتك ها در جنگ به چنگ آوردن اسیرانی بود فراوان از برای قربان کردن در راه خدا یان - و به همین جهت از کشتن اسپانیایی ها حتی المقدور اجتناب می کردند .

به موجب روایات افسانه یی و اساطیر آزتك ها در زمان گذشته یکی از قهرمانان نامی شان به نام **کت زال گوتل Quetzalcotl** در سطح دریا بر اثر زوینداد هایی ناپدید می شود و بعد ها در زمرة و دسته خدا یان در می آید و به موجب افسانه ها خدای زیبایی یا هار پرنده نام می گیرد و مردم همواره منتظر بودند که بازگردد - در حالی که سوار پرنده سپید و بزرگی از جانب دریا باشد - و سرخ پوستان هنگامی که مشاهده کردند کشتی های اسپانیایی ها با بادبان های سپید از جانب دریا می آیند ، گمان کردند که خدای شان سوار بر پرنده غول پیکری است که ایناک بایاران و مصاحبان خود باز گشته است . پس با مهر بانی و عطوفت و تعظیم و تکریم از جلالان خون آشام و خون ریز خود استقبال کردند .

پس از این دو تمدن بزرگ و باشکوه ، یعنی تمدن و فرهنگ قوم آزتك و ما با با استی از این کاهها نام به بریم . این کاهها قومی بودند که در سرزمین فعلی پرو زندگی می کردند . این کاهها خود را فرزندان آفتتاب می دانستند و برای آفتتاب و پرستش و

ستایش آن معابد با شکوه و مراسم زیاد و گوناگونی داشتند. امپراتوری این کا بدوش خود کامگی و استبداد اداره می‌گشت. هم چون ژاپون، در اینجا نیز امپراتور فرزند عزیز کرده خورشید و یک نیمه خدای واجب الاطاعه بود. فرزند خورشید در در کاخ با شکوه خود که از سطح دریا سیزده هزار پا ارتفاع داشت، با قدرت تمام فرمان می‌راند و حکومت می‌کرد. کاخ اش در تزدیکی دریاچهٔ تی تی کاکا *Titicaca* بنا شده بود.

دستگاه حکومت این کاها از دو طریق بسط می‌یافت. جایی در صدر و بالای قدرت دولت قرار داشت و خود کامه بود، و از سویی دیگر شورای وزیران، یعنی دولت قدرت اش را به اشکالی محدود می‌نمود. بنا بر فرمان امپراتور در سراسر کشور جاده‌های فراوان احداث شده و بنایها و معابدی ساخته می‌شد. زمین و آب و گله و فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی به دولت تعلق داشت. در این قسمت نیز روش حکومتی و سیستم سیاسی شان نوعی سویا لیسم نیم بند و ابتدایی محسوب می‌گشت. یک صنعت‌گر تنه‌آن چدرا کد در ملکیت داشت ابزار کارش بود و کشاورزان از تمام محصول دسترنجی خود فقط حق برداشت یک سوم را داشت، چون دو سوم دیگر. یک قسمت تعلق به امپراتور داشت و قسمت دیگر از آن دولت بود. توزیع فرآورده‌ها و محصولات کشاورزی و صنعتی به عهده کارگزاران دولتی بود. این کارگزاران که جیره خوارو مزد به‌گیر دولت بودند، مطابق با فواین وظایف خودشان را انجام می‌دادند. اجرای دقیق فواین و عدم تخلف و سهل‌انگاری از آنها بسیار سخت و مستلزم عقوبات عالی درد داشت، چون فواین تحت نظر و حمایت فرزند آفتتاب، امپراتور روشن دل و خردمند قرار داشت.

سرخ پوستان این کایی نیز هم چون آزتک‌ها از نجوم و تقویم آگاهی داشتند. این زمان نیز هرگاه مسافری از تزدیکی‌های محل سابق این کاها بگذرد، برجی را که در آن منجمان و ستاره‌شناسان به مطالعه نگاره‌های آسمانی می‌پرداختند، ملاحظه

می‌کند . هم چنین از معماری نیز آگاهی‌های داشته و در این مورد پیشرفت‌های شایانی کرده بودند - چون به سان آزتک‌ها و مایا‌ها از حساب و هندسه‌اطلاعاتی در خور توجه داشتند . تمام قدرت و نیرو و علم خود را در معماری - برای ساختن معابد عظیم و سترگ مصروف می‌داشتند . معابد را اغلب به شکل کثیرالا ضلاع می‌ساختند و هم خود را در بزرگی و هیبت وعظمت آن‌ها با سخاوت مصرف می‌نمودند . مصالح ساختمانی در درجه اول سنگ بود و با ملاط و ساروج شکاف‌های سنگ‌ها را پر کرده و استحکام کافی بدان می‌بخشیدند .

در پاره‌یی از رسوم و آداب با مسیحیان شباهت‌های بسیاری داشتند و حتا برخی از دعاهاشان به اندازه‌یی با ادعیه مسیحی همانندی داشت که هنگامی که اسپانیولی‌ها به آن جا رسیدند ، به شکفتی اندر شده و بد گمان او قتادند که شاید پیش از آن‌ها عده‌یی از مبلغان کاتولیک به آن سر زمین آمده و سرخ پوستان را تبلیغ کردند . مثلا در این تکه از یکی از دعاهاشان این شباهت را باز می‌یابیم : « ای پاشه کاماس ای خدایی که از لی بوده وابدی هستی ، ای آفریدگاری که از آغاز آفرینش وجود داشته و تا پایان جهان و تا ابد خواهی بود ، ای خدایی که مهر بانی و ما را از بلایا مصون و محفوظ نگاه می‌داری - آیا تو در آسمان هستی یا در زمین؟ - در هر جایی که هستی صدای درخواست بنده ات را که به درگاهت می‌نالد و تمنا دارد بشنو و به او جاودانگی بخش و قربانی‌یی زا که به حضورت آورده پذیر . »

به هر حال تمدن‌های بزرگی که در امریکای مرکزی و جنوبی وجود داشت‌این تمدن‌هایی بود که مجمل‌ا در باره‌شان به اختصار شرحی آمد و بد جای خود با نفصیل در مورد آنها گفت و گو خواهد شد . این تمدن‌های بزرگ دارای فرهنگ‌های برجسته . یی نیز بودندو تمامی به دست اروپاییان ، به ویژه اسپانیولی‌ها منهدم شده و از میان رفند . جنایاتی را که اسپانیولی‌ها در این‌جا انجام دادند ، هیچ گاه‌از صفحه تاریخ زدوده و حک نخواهد شد . این دشمنان بشریت و فرهنگ به نام تبلیغ آین خودشان هزاران هزار نفر مردم می‌گناه را قتل عام کردند و به نام تعصب کور مذهبی آثاری

بسیار از تمدن و فرهنگ بشری را معدوم نمودند و هرگاه این توهش غیر انسانی اینان نمی بود ، امروز به اساس تمدنها و فرهنگهای عظیمی آگاهی داشتیم .

۶- سرخ پوستان شمالی

سرخ پوستان شمالی و تمدن و فرهنگ شان ، مقاومت شماليها و حنواها ، زندگي قسمه‌ها و خانه به دوشی شکار ورزی و نقش قابل توجه گوان و حشی در زندگی سرخ پوستان . شرایط سخت زندگی . هزار کشی و حیوانات اهلی ، تمدن یوئی لوبایا همکده شمنان ، تمدن و هنر سبد راون ، زراعت و کشاورزی . توتون و استهمال آن . سازمانهای اجتماعی و اتحاد قبایل ، طبقات اجتماعی ، رفقار سخت را اسیران

برخلاف سرخ پوستان جنوب ، چنان که از نظر گذشت - سرخ پوستان شمالی به ایجاد و برقراری تمدن و فرهنگی توفيق نیافتند . نه کشوری و شهری بنا کردند و نه کشور سر زمینی را تسخیر نمودند ، بلکه مردمانی بودند با تمدن و فرهنگی بدوي که روزگارشان با خانه به دوشی و به اصطلاح یلاق و قشلاق می گذشت . به همین جهت نه مکان ثابتی داشتند که به موجب آن تمدنی به وجود آورند و هم چنین نه وضع و موقعیت ثابتی در تأمین معیشت می توانست به آنان کومک کند تا در فرهنگ پیشروی نمایند .

زندگی سرخ پوستان صحاری مرکزی بستگی بسیار شدیدی داشت به گله های فراوان گاوان وحشی و وجود این حیوانات . سرخ پوستان اقلام عمده نیازمندی های زندگی ابتدایی - شان را از قبل این گاوان بر طرف می کردند . میلیون ها رأس از این گاوان در سراسر مناطق وسیعی پراکنده بودند و در چراگاه های وسیع و بکر به چرا سرگرم بودند . از گوشت شان در تابستان تا می توانستند تغذیه می کردند و به هنگام معینی سدها رأس از این گاوan را شکار کرده واز گوشت شان قورمه درست می کردند تا غذای کافی برای زمستان شان ذخیره کنند . از شاخ این حیوان قا شق و لوازم و ادواتی دیگر می ساختند از پوست شان لباس ، پا پوش ، قایق و چادر و رو اندازه های گرم برای فصل زمستان تهیه می نمودند . از پی های این گاوan از برای کمان هاشان چنان زده های محکمی

می ساختند که کشش و قدرت و مقاومت فوق العاده بی داشتند و در جنگ هایی که میان آنان و سپید پوست ها در می گرفت، بسیاری ضرب جان افکن و کاری آن هارا چشیدند اما چون این گاوها چنان توحش و خوی ناپذیری بی داشتند که ضرب المثل است، متأسفانه اهلی نشدند تا سودهای بیشتری را عاید سرخ پوستان کنند.

سرخ پوستان از همان ادوار قدیم هم چون پسر عموه اشان که قدری دورتر و در شرایط بسیار سختی زندگی می کردند، یعنی اس کی موها - از وجود سگ برای باز کشی و حمل و نقل استفاده می نمودند. در قسمت هایی از مناطق جنوب غربی، به ویژه در ایالات آریزونا نیومکزیکو - از همان ایام قدیم سرخ پوستان در نواحی بی ساکن و مقیم شده و در آبادی هایی به نام پوئبلو Pueblo می زیستند که یاد آبادی های مشابه را در صحرای آفریقا که به وسیله سیاه پوستان بنامی شد در خاطر بر می انگیزد. در این آبادی ها کلبدعا را بلند و مرتفع می ساختند و روشنی به کار می زدند تا تهیه در این کلبدعا انجام گردد. ساکنان پوئبلو هادرای مزارع و کشت گاه هایی بودند که در آن ها ذرت می کشند و از روش آب یاری آگاه بودند. اهلی کردن بوقلمون و نگاد داری دسته هایی از این ماقاین رواجی داشت و در هر قصبه و آبادی کوچک و بزرگی دسته هایی از این بوقلمون ها دیده می شد.

پیش از تمدن پوئبلوها، تمدنی دیگر به وسیله سرخ پوستان به وجود آمده بود که آن را تمدن «سبد بافان» *Foiseurs de Paniers* می نامند. سبد بافان در هنر پیشرفت های قابل ملاحظه بی کرده و از ذوق هنری سرشار بودند. در به دست آوردن واستخراج رنگ از ریشه های نباتی، به ویژه افاقتیا و هم چنین نباتات دیگر چیره گی و کار آزمودگی داشتند. از پوست درختان بید و توت تسمدهایی ظریف و پرتابوت وان درست کرده و آن ها را به رنگ های: سیاه و سرخ و زرد در آورده و با آن ها: - کاسه کوزه، کفنه، کیسه و گونی و ظروفی با اشکالی هندسی که در نهایت زیبایی بود درست می کردند.

تقریباً میان تمامی قبایل سرخ پوست توتوون و استفاده از آن، برای منظور تخدیر

و کیف و خوشی و رفع خستگی شناخته بود ، – منتها استفاده از آن به طرق گوناگون و به نیت یک هدف تفاوت پیدا می کرد. برخی از دود آن استفاده می کردند و برای نیل به این منظور از چیق های سنگی و گلی سود می جستند. پاره بی توتون را میان لولدهایی سنگی ریخته و پس از محکم کردن یک سرش را آتش کرده و دود را از سر دیگر آن می مکیدند. برخی با جویدن و گوشة لب نگاه داشتن از خاصیت مکیفو تخدیری اش بهره می برند و کسانی نیز بودند که آن را به صورت گرد فرمی در آورده و استنشاق می کردند.

سازمان اجتماعی و زندگی اجتماعی شان بسیار ساده و بی پیرایه بود. اصولا در امریکای شمالی چنان که توضیح داده شد ، چون زندگی شهر نشینی وجود نداشت و اجتماع به صورت قبایل و طواویف می بود، به همین جهت زندگی اجتماعی نیز از سادگی برخوداری داشت. در هر قبیله بی گاه ریبیسی وجود داشت که او را ساشم *Sachem* می خوانند و وی فاضی ، ریس ، سالار ، بزرگ و فرمانده قبیله محسوب می شد. اما در بسیاری از قبایل نیز امور اجتماعی تحت نظر شورایی از شیوخ و ریش سفیدان حل و فصل می شد و این بد دموکراسی بسیار تزدیک تر بود.

اما همیشد امور بد این سادگی و ابتدایی نبود ، بلکه واقعی بیش بیش می آمد که تشکیلات عظیم تری به وجود آمده و در امر اجتماع و اداره آن پیچیدگی هایی بد نظر می رسد . در قلمرو قبایل ایروکوا *Iroquois* گاه چندین تیره گردد هم آمده و به اتفاق تشکیل اتحادیه را می دادند که تحت نظر شورایی مرکب از پنجاه ساشم یا پنجاه ریس از قبایل گوناگون اداره می شد. پنجاه ساشم از میان خود دونفر را انتخاب کرده و به عنوان رئس ای دایمی معرفی می کردند. در موقع عادی رای و نظر این دو تن در حل و فصل امور صائب بود – اما در موقع بحرانی و سخت ، شورای بزرگ از برای رسیدگی واخذ تصمیم ، طی مراسم و آدایی تشکیل می گشت. هم چنین در منطقه داکوتا *Dakota* اتحادیه بی دیگر وجود داشت که از هفت قبیله هم سوگند و هم پیمان تشکیل می شد که تعهد کرده بودند هیچ گاه با هم جنگ و سیز ننمایند .

سرخپستان جلگه‌نشین امریکایی نیز هم‌جون بدویان افریقاًی و مردم ساکن او قیانوسیه و استرالیا و مناطقی دیگر دارای طبقاتی بودند اجتماعی که کارهایی گوناگون به‌عهده‌شان بود. گاه‌گاه سازمانها و مجامعی میان‌شان تشکیل می‌شد که اعضای آن از قبایل و دسته‌های مختلفی بودند، چون فرقه‌های رو باهان *Renards* و سربازان *Soldats*; روتارین‌ها *Rotarines*؛ میان پاره‌یی از قبایل رنگ‌پوست، یعنی رنگی که بدان پوست‌شان را می‌آلودند، نشان طبقات مختلف و دسته‌هایی بود که در اجتماع وظایف عمومی خاصی داشتند، چون طبابتو جادوگری و تعلیم‌گری و این گونه‌پیشه‌ها.

صفات و اخلاق و کردارشان میان خود و دست‌حاکی از شهامت و جوانمردی بود. اصولاً اخلاق و صفاتی چون سخاوت، گذشت، بردباری، فداکاری و شهامت در باره‌شان صادق بود، اما میان سرخپستان، یعنی خودشان، دشمنانشان و بدمراسم دسته‌جمعی چون جلسات مشاوره و سخن‌رانی و رقص و نمایش بسیار اهمیت داده و برای آن‌ها ارزش واپیل می‌شدند. در شمال‌غربی میان سرخپستان رسوم پوت‌لاچ *Potlatch* دل‌گرایان فراوانی داشت و گاه و بی‌گاه این ساده‌دلان از سرحد و آهنگ‌دل، مراسم این جشن‌ها را برپامی کردند. اساس‌مهم این جشن‌ها تقسیم هدایایی بود که میان افراد تقسیم می‌شد و بداین‌وسیله اخوت، اتحاد و علایق قابی و مودت‌شان استوارتر می‌شد.

اما رفتار و سلوک‌شان نسبت به اسیران بسیار تندو خشونت‌آمیز بود. با اسرا باقساوت بسیار تندي رفتار می‌کردند، آنان را شکنجه‌هایی سخت داده و زنده زنده می‌سوزانیدند و گاهی اوقات نیز گوشت‌شان را می‌خوردند. طریق و روشی که رسمی و حشیانه و بسیار دردانگیر و المناك بود، روش اس‌کالپ *Scalp* یا کنند پوست‌سر بود. این رسمی بود که پیش از ورود اروپاییان میان سرخپستان شایع نبود، بلکه در آن هنگام سرخپستان بیشتر سرهای اسیران و مغلوبان زا می‌بریدند. اما بهموجب قوانین اروپایی و سخت‌گیری حکام، کم کم سر بری منسوخ شد و پوست‌کنند سر رواج یافت و حکام اروپایی نیز در اشاعه این روش به جای بریدن سر کومک‌های بسیاری کردند و حتا به سرخپستانی که به کنند پوست‌سر اکتفا می‌کردند، جوابیزی و عده دادند تا با این

روش بریدن سر منسخ شده و از مقدار قتل عام کاسته شود چون پس از کندن پوست سر احتمال آن می‌رفت که فرد پوست کنده شده زنده بماند . از سویی دیگر بنا بر شرایط و تسبیلاتی اس کالپ رواج یافت، چون از برای سرخ پوستان حمل و نقل سرهای بریده نگاه داری آن سخت بود و هم‌چنین بریدن سرنیز چندان آسان نبود - در حالی که برای کندن پوست سرکفاایت می‌کرد تابانیش تیغ‌گرد اگرد پوست سر راشکافی داده و آنگاه موها را با مشت گرفته و پوست را با یک ضربت از روی جمجمه درآورد . سرخ پوستان هم‌چنان که سیاه پوستان جمجمه‌های انسانی را در کلبه‌های خود به عنوان نشان شجاعت و لیاقت به معرض تماشا می‌گذاردند ، این پوست‌ها را با گیسوان آن به کلبه‌های خود بدنمایش می‌گذاشتند . البته به نگاهداری جمجمه و هم‌چنین سرهای قربانیان خود که باداروهایی شیمیایی آن‌ها را چند برابر کوچک می‌کردند ، نیز خوی و عادت داشتند که در قسمت‌های بعدی در باره‌اش گفت و گو خواهد شد .

اثرات تمدن سرخ پوستان شمالی بر تمدن و فرهنگ امریکا چندان قابل توجه نبوده است و هرگاه در بدو امر اثراتی از این گونه تأثیرها وجود داشت ، بعزمودی دست‌خوش زوال و فراموشی گشت . اما با تمام این احوال استعمارگران اروپایی کشت پاره‌بی از بناهای مفید را از سرخ‌ها آموختند ، روش زندگی بیان نیز در اروپا بایان مؤثر واقع شد . بسیاری از اسامی خوراک‌ها و لغات مختلف و گوناگونی از زبان سرخ پوستان بجز بان انگلیسی را دیگر که بسیاری از آن‌ها هنوز متداول و رایج است . لیکن متأسفانه بر اثر توحش استعمارگران و حررص و آزشان ، هزاران هزار نفر از بومیان در جنگ‌ها کشته شدند و خانه‌وزندگی و آبادی‌شان بر هم ریخته شد تا نسل‌شان روبه‌کاستی و نیستی گذاشت .

۷ - آسیایی‌هایی که سرخپوست شدند

مطالبی دیگر درباره اصل و منشأ سرخپوستان ، موارد ناگفته ، تمدن امریکا هنگام اکتشاف، حدس‌ها و گمان‌های افسانه‌یی درباره منشأ تاریخی ، ده قبیله‌گم شده بیهود ، مهاجرانی از آتلانتیس، منشأ مصری و آنکه راه این گمان ، منشأ آسیا بیی ، خط سیر مهاجرت ، برآکنده‌گی مهاجران در امریکا استنباط‌های علمی و وارد باستان‌شناسی

آن‌چه که درباره اصل و منشأ سرخپوستان یا بومیان امریکایی در بندھای گذشته ایراد شد ، مختصری بود از آن‌چه که امروزه میان دانشمندان بدان باور پیشتری است ولیکن در این باره حدس‌ها و گمان‌های گوناگون دیگری وجود دارد که پاره‌بی از آن‌ها افسانه‌بی است و بدآسانه شباهت پیشتری را داراست و برخی از آن‌ها نیز در شان عناصر خیالی پیشتر وجود دارد تا آن‌که مبتنی بر حقایق علمی باشند . اما بهر حال هنگامی که با دقت و کنجکاوی بدماسأله نگریسته شود ، آن‌گمان‌ها و یادخالت جزئی و کلی شان چندان مستبعد بدنظر نمی‌رسد .

بهر حال دوقاره امریکای شمالی و جنوبی در حال کشف در واقع دنیا بی بودند جدید و نازه که با «دنیای جدید» نیز موسوم شدند . این دوقاره یا دو قسمت از زمین به وسیله دو اوقياً‌نوس پهنانور از مرکز تمدن و پیدائش و تکامل فرهنگ بدور اوقات ده بودند و بهمین نسبت از سطح نسبی تمدن و فرهنگ نیز عقب اوفتاده محسوب می‌گشتند هنگامی که نخستین کاشفان اسپانیولی پابدقاره جدید نبادند ، تمدن بومیان آن‌سامان تمدنی بود که ساکنان آسیای جنوب غربی طی ۴۵۰۰ پیش از میلاد بدان مرحله از تمدن رسیده بودند . اما همین اندازه بی که این قوم بطور مستقل توانسته بودند بدان مرحله از تمدن بازرسند و در حال جدا بی و تک اوفتادگی وهیچ نوع تماس با اقوام دیگر مراحلی بسیار را گذرانده و در پیشتر اختراعات اساسی توفیق یابند ، مسأله‌بی بسیار مهم است و نشان می‌دهد که اینان مردمانی بودند که استعداد و هوش و ذکاآتی فوق العاده داشتند و هر گاه امکان آن فراهم می‌آمد که بنهایی در تکامل و توسعه تمدن خود به کوشند و مسلط به سرنوشت خودشان باشند ، شاید می‌توانستند در سیر تکاملی تمدن جهانی سهم و موقعیت قابل ملاحظه بی را به دست آورند .

چنان که تذکر داده شد ، کریس توف کولومب هنگام کشف امریکا گمان می کرد که به جزایر هند شرقی رسیده است و بهمین جهت سرخ پوستان را هندیان یا هندیان سرخ پوست Red Indians- Indians خواند و این معنی بعدها شایع و همچنان باقی ماند . لیکن چنان که تذکر داده شد آیا بطور مطلق منشأ و اصل نژادی و تبار این هندیان ، یا سرخ پوستان از نژاد مغولان بوده است - یا آن که گمانهایی دیگر نیز وجود دارد که بعدها ضمن مباحث آتی به کار خواهد آمد ؟ - در این باب باستی گفته شود که دامنه بحث در این مورد پهناور و اختلاف نیز فراوان است .

در زمانهایی مختلف که در عالم علم و تحقیق جز حدس و گمان برای ارزیابی مقیاسی دیگر وجود ندارد ، تلاش و کوشش بسیار برخاسته است تاثیبت کننده منشأ واصل بومیان امریکایی از ده قبیله‌گم شده یهود بوده است . هم چنین هم بسیاری نیز مصروف بر آن بوده است تاثیبت نماینده سرخ پوستان از اعقاب آن قسمت از سپاهیان اسکندر بوده اند که متواری شده و در قاره جدید سکناگزیدند . آن‌چه که جنبه‌ای افسانه‌بی اش بیشتر است و در ضمن از لحاظ مواردی که گمان را مبدل به یقین کند نیز غنی می باشد ، آن است که منشأ واصل سرخ پوستان امریکا مهاجرانی بوده اند که از قاره افسانه‌بی آتلانتیس Atlantis یا جزیره فرضی مو Mu که می گویند بجزیر آب فرو رفته است بوده است . در قسمت‌هایی دیگر ضمن گفت و گو از مایابی‌ها از این مورد سخن خواهد رفت . از سویی دیگر به مناسبت شباهانی بسیار که میان ساختمان‌های مایابی در امریکای جنوبی با ساختمان‌های مصری وجود دارد ، عده‌بی در صدد برآمده‌اند تاثیبت کننده سرخ پوستان تبار و نژادشان به مصریان باستان باز می‌رسد در حالی که هنگامی که مایاها شروع به ساختمان بنای خود نمودند ، هزاران سال از تاریخ بنای ساختمان‌های مصری می‌گذشت .

پس در اینجا باز می‌رسیم به آن مطلبی که درباره اصل و منشأ سرخ پوستان تذکر داده شد . تبارشان آسیایی می باشد و از طریق دماغه آلاسکا وارد سرزمین جدید شدند همچنین مطابق بادلایلی که ذکر شد ، در قاره جدید انسان مستقیماً به وجود نیامده است ،

چون هیچ‌گونه بقا یا وسنجواره‌های متعلق به انسان‌ها و آدم‌های ابتدایی در قاره جدید کشف نشده است - و برای نخستین بار بشر با همین شکل و هیأت معمولی اش در حالی که مجهز بسلح‌های ابزار و ادوات گوناگون بود و آتش را می‌شناخت و زبانی داشت که بدان وسیله مکالمه نماید به آن‌جا وارد شد ، هم‌چنین از آنجایی که این مهاجران اجباراً لازم بوده است تا از مناطق قطبی بگذرند ، مقرون به صواب است که به‌گوییم برای خود بالاپوش‌ها و پا پوش‌هایی نیز داشته‌اند و هم‌چنین کلبه‌هایی ابتدایی در ره‌گذرشان می‌ساخته‌اند تا از گزش سرماهای توان فرسا خود را محافظت نمایند .

چنان‌که مطابق بالاصول علمی حدس زده می‌شود ، در دوره یخ‌بندان محتملاً بر اثر یخ‌بستن آب‌ها - سطح دریا پائین قرار داشته و آن‌جهه که امروزه تنگه بیرینگ Bering خوانده می‌شود ، در آن هنگام جز راه‌گذری خاکی چیزی نبوده است که موج مهاجران به‌آسودگی از آن گذشته‌اند و این راه‌گذر خاکی قاره آسیا و امریکا را به‌هم متصل می‌ساخته است . به‌موجب علی‌چند در آن زمان سواحل آلاسکا و شمال شرقی سیبریه تا اندازه‌یی گرم و قابل سکونت می‌بود و این وضع اولیمی و جغرافیایی را فرضیات مقرون به‌صواب علمی تأیید و تأکید می‌نماید .

آن‌چه که به‌نظر می‌رسد اولین دسته مهاجران ، مسیر جلگه ساحلی آلاسکا را از سمت شمال و مشرق به سوی دره مکنزی Mackenzie در پیش گرفتند ، معبری وجود داشت بسیار مساعد که می‌توانست مهاجران آسیایی را به‌کانادا بدرساند و این معبر باریک در کناره شرقی رشته جبال « تخته سنگی Rockies » قرار داشت . از تخته یخ‌های عظیم و سرمه‌ای گزنه و فقر طبیعت در این‌جا اثری نبود ، بلکه راه‌گذری بود پرصفا و تزهت که از انواع شکارها پر بود . آن‌چه که موضوعی دیگر را تأیید و تصدیق می‌نماید آن است که جانوران آسیایی زودتر از انسان‌ها باشند به‌سرزمنی جدید وارد شده بودند . مصنوعات و سنجواره‌های باقی‌مانده از نخستین مهاجران در همه‌جا با استخوان‌ها و بقا یای جانوران آسیایی همراه بوده است . این حیوانات عبارت‌اند از شتر و یك نوع تبل که حیوانی است درشت اندام و گاو‌کوهان دار که بعدها در

امریکای شمالی از میان رفتند و همچنین اسب که با محیط تازه مأنس شد و تازمان حاضر دوام آورد.

برای تحقیق درباره زمان ورود اولین مهاجران بدقاره جدید - با کومکروش‌های علمی و فیزیکی در محاسبه به این نتیجه رسیده‌اند که نخستین موج مهاجران آسیایی میان ۱۲/۰۰۰ تا ۱۵/۰۰۰ هزار سال پیش قاره جدید را مسکون ساختند و از آن پس بتدربیج از جانب آلاس کا به جنوب پیش‌رفتند تا جایی که در حدود ۱۵/۰۰۰ سال پیش به نواحی امریکای شمالی رسیده و در آنجا سکنا گزیدند. البته از برای تضمین چنین محاسباتی، روش‌هایی میان باستان‌شناسان معمول است و دوروش که بیشتر مورد استفاده می‌باشد نخست عبارت است از استفاده ازدواج متحده مرکزی، که بر مقطع درختان کهن سال مشاهده می‌شود و هر دایری معرف گذشت یک‌فضل خشکی و رطوبت است و طریقه دوم بر مبنای تحقیقاتی است که اخیراً درباره اتم و مواد موسوم به ایزوتوپ‌های رادیواکتیو *Radioactive Isotope* به عمل آمده است.

آنچه که از روی سنگواره‌های انسانی که در امریکای شمالی به دست آمده است، ثابت می‌شود که نخستین مهاجران از نژاد عمومی مغولی بوده‌اند. پس از گذشت اندک‌زمانی، این مهاجران در سرزمین‌ها و مناطق وسیع‌تری پراگنده شدند و براثر این پراگندگی بددسته‌های گوناگون و مختلفی تقسیم شدند که هر دسته و قبیله‌یی در منطقه جغرافیایی خاصی سکناگزیده و در اثر مرور زمان خصوصیات نژادی متمازی میان گروه پدید آمده و هر دسته‌یی میان خود به ازدواج و مواصلت پرداختند.

خصایص و ممیزات عمومی سرخ پوستان امریکا موها و چشم‌های تیره‌رنگ و شفاف و پوستی نیمه قهوه‌یی بوده است. بدن‌شان کم مو بوده است و البته این‌ها عالیم و نشانه‌هایی هستند که در سنگواره‌ها یا فسیل‌ها باقی نمی‌مانند. اما آن‌چه که از استخوان‌های سنگواره شده کهن به نظر می‌رسد این است که ساکنان اولیه امریکا، برخی‌شان کوتاه اندام و دسته‌یی شان بلند قد بوده‌اند. پاره‌یی از آنان در ازسر و بعضی شان نیز از جمله بیضی‌سران به شمار می‌رفتند. همچنین میان‌شان بینی‌های باریک و

بر جسته و دماغ های پهن و خوابیده وجود داشته است . عمیق ترین حفاریهایی که در نقاط مورد نظر باستانشناسان انجام شده ، ابزارهای سنگی زمختی پیدا شده است که متعلق به دوران های ابتدایی بوده و مطابق است با ابزار های عهد پارینه سنگی در آسیای شرقی . در طبقات بالاتر حفاریها هم چنین ابزار ها و ادواتی به دست آمده است که در حد پیشرفته تر و تکاملی تری بوده اند و روی آن ها می توان دورنمایی رسانا و تا حدودی کامل از زندگی بدون انسان امریکایی را که معاصر با هاموت و تنبیل بوده است در زدن تعجب بخشید .

۸ - تمدن و فرهنگ بدويان

مباحثی در باره ورود مهاجران ، راه ورود به امریکا ، ورود اسکیموها ، از دیاد جمعیت قاره نو ، انتشار در سرزمین جدید ، زندگی و معاش اولین مهاجران ، ابزار و ادوات ، خوردن و خواراک تمدن شکارچیان ، تمدن و هنر سبدها و اوان ، نژاد و مشخصات نژادی ، توقدار مهاجرت ، جنگان - های نو مهاجرت ، نژادهای ، تأثیر و تمندانشان ، کشاورزی و ناشر آن ، در تمدن ، ذرت و اولیا و کدو ، اثرات کشت این گیاهان ، اهلی کردن حیوانات ، حیوانات عده ، استفاده از جا و روان اهالی ، سگ و قشن آن ، تمدن کلی بدوی

گفته شد که مهاجران در یک نوبت به قاره جدید وارد نشدند و هم چنین به احتمال قریب به یقین این مهاجران که در نوبت هایی چند به قاره وارد شدند ، از نژادهای مختلفی بودند . مهاجرانی که بار اول وارد شدند بایستی بطور کلی از جمله شکارچیان و ماهی گیران دوره گرد بوده باشند . چون این تنها راهی بود که در مسیری قطبی که بایست طی کنند ، می توانست خوراک و غذا و زندگی شان را تأمین نماید .

زمانی که این مهاجران و تازه وارد دره مکنزی Mackenzie را سوی جنوب طی کرده و به کانادا رسیدند ، به سرزمینی راه یافته بودند سرشار از شکار های عالی و فراوان و آب و هوای خوب و منطقه بی وسیع و تهی از دشمنان دوبا . به همین مناسبت بر اثر چنین موقعیت مناسبی به سرعت به ازدیاد و تکثیر جمعیت و نفوذ پرداختند . آن گاه با عقب نشستن بین بندان به سوی شمال ، جاده بی تازه به ناحیه گریت بیسین Great Basin (ممالک متعدد امریکا) گشوده شد . اما در این جا بایستی گفته شود

که مسکونی شدن تازه امریکا دریک وحله و به وسیله یک موج از مهاجران به حصول نه پیوست ، بلکه طی هزاران سال و به وسیله دسته‌هایی گوناگون از مهاجران که به نوبت‌های متفاوت وارد شدند ، این امر به نتیجه رسید . به طور کلی تمامی مهاجرانی که در آغاز وارد امریکا شدند ، برای یافتن زمین و شرایط بهتری به سوی جنوب راه روی کردند تا سرانجام نوبت به واپسین مهاجران ، یعنی اسکندریه رسید که از برای سکناگرینی در قطب آمادگی کافی یافته بودند . با تجربیاتی کافی که از ممارست در کار به دست آورده بودند به خوبی ارعهده شکار پستانداران در شت پیکر دریابی بر می‌آمدند و سرمای فوق العاده را تحمل کردند و در شرایط سخت قطبی به سهولت زندگی می‌کردند . باورود اسکندریه و جای گرینی‌شان در منطقه دور قطبی ، در واقع رشته مهاجرت‌ها قطع شد .

براثر چنین شرایط و موقعیت‌هایی بود که به زودی سطح جمعیت درقاره جدید فزونی یافت و بر حسب موقعیت این جمعیت موج دو تمدن متمایز و مشخص شدند ، یعنی دانه‌گردآوران و شکارورزان . دسته‌یی از مهاجران آنهایی بودند که پس از ورود به سرزمین جدید ، یعنی منطقه‌ای بالات متعدد امریکا ، از جانب باختر در کالیفورنیا و از سوی خاور تا تکراس انتشار یافتد ، و اینان دانه‌گردآوران بودند که در این نقاط سکناگزیدند . در این نواحی اگرچه شکار نادر و کمیاب بود ، اما در عوض غذاهای نباتی بدفراوانی یافت می‌شد . این غذاها عبارت بودند از نباتاتی خودرو هم‌چون دانه‌ها و میوه‌های تویی و جوزها و ریشه‌های خوردنی که به فراوانی یافت می‌شد . اینان چون از راه شکار امرار معاش نداشتند و چنان‌که ذکر شد در منطقه‌شان شکار کم و نادر بود نیازمندی به ساختن نیزه و جنگ افزارهای نوک تیز و برنده نداشتند و به همین جهت اسلحه سازی میان‌شان پیشرفتی نداشت و تنها تعدادی پیکان‌های زمخت و ناهموار از این مردمان بر جای مانده است .

ابزارهایان را اغلب و به طور کلی از خردکار و ورقدهای سنگ می‌ساختند . دانه‌های نباتی را خام خام نمی‌خوردند بلکه ابتدا آن‌ها را تفت داده و بر شتمی کردند

آن گاه به وسیله نوعی آسیاب‌های توگودمبدل به آرد می‌کردند و از آن‌ها غذامی پختند آن‌چه از گیاهان و سبزیها و میوه‌هارا که به صورت طبیعی می‌خوردند هیچ‌اما مازاد آن‌ها را در زنبیل‌ها و سبد‌هایی که با مهارت وزیبایی می‌بافتند خشک و ذخیره می‌نمودند. بدھمین جهت است که اعقاب شان را سبد بافان یا زنبیل‌سازان می‌نامند که در بندھای گذشته از آنان بد اختصار سخن گفتم.

جلگه‌های بلند غربی در ممالک متعدد مأمون آن دسته‌بی شده از طریق شکار ورزی امرار معاش می‌کردند عده‌بی از این شکارچیان تا جنگل‌های شرقی و مرز-های ایالت تکرار نیز پیش رفتند. بایستی به این مسئله توجه داشت که اقوامی که از راه‌شکار و آذوقه گردآوری امرار معاش و زندگی می‌کنند هم چون هر جانوری دیگر تابع وضع محیط و نوع موجودات محیط مسکونی خود می‌باشند و بدھمین جهت است که نمی‌توانند در سرزمین‌هایی دیگر که زندگی در آن جاها مستلزم در پیش گرفتن نوعی دیگر از کار و روش‌های نوینی می‌باشد نفوذ یافته و توافق پیدا کنند بر اساس همین اصل است که شکارچیان جلگه‌نشین نمی‌توانستند داخل جنگل‌ها شده و از آن‌ها که چون رشتک‌کودهای مقابله‌شان سد بودند بگذرندو هیچ‌گاه به چنین خیالی نیز در نیقتادند. پس شکارچیان در همان جلگه‌ها که شکار به فراوانی در آن جاها یافت می‌شد باقی مانندند و با آذوقه گردآوری از دانه‌ها و ریشه‌های نباتی برای خود فراخی و تنوع معیشت فراهم کردند.

از شکارچیان جلگه‌نشین بنا بر وضع زندگی‌شان مقداری نسبتاً زیاد لوازم زندگی به دست آمده است. این ابزارها و ادوات اغلب در ساختمان ظریف و کار شده هستند. خردمند سنگ‌هایی که از آن‌ها تیغه‌های بران، پیکان، چاقو و لیسه درست می‌کردند سنگ‌هایی بود منتخب و خوب. به ویژه دو نوع پیکان که به نام‌های **Folsam** و **Yuman** در دو شهر نیومکزیکو به همین نام یافت شده است، در واقع نشان گر حقیقی تمدن شکار و رزان جلگه‌نشین می‌باشد. طرز ساختن پیکان **Folsam** عبارت از خردمند بی‌راز و باریکی بوده است که در دو طرف آن شیاری طولی به جامی نهادند

اما پیکان یومان به همان شکل دراز و باریک است در حالی که شیار ندارد. اقوام و مردمانی که سازندگان پیکان‌های فول‌سام و یومان بودند، در حقیقت اجداد و نیاکان قبایل شکارچی امریکایی بوده‌اند. این شکارگران اولیه حیواناتی راشکارمی کردند و چون ما موت و گاوکوهان دار کد نسل‌شان از بین رفته است.

روش شکار آن شکارچیان اولیه مطابق بوده است باشیوه شکار سرخ‌بوستان در ازمنه تاریخی. اینان به شکل‌سته جمعی به شکارمی پرداختند. در جلگه جرگه‌یی دایر موارد زده و با کویدن طبل و هیاهو هر لحظه دایره را تنگ‌تر می‌کردند. البته امر شکار مستلزم مراسم و آدابی بود بسیار که در بخش‌های بعدی بد شرح‌شان پرداخته می‌شود. حیواناتی که داخل جرگه بودند، هنگامی که دایرۀ شکاورزان تنگ و تنگ‌تر می‌شد، به وسیله پیکان‌ها و نیزه‌های بران حیوانات گرفتار شکار می‌شدند. در ضمن کاوش‌ها و حفریاتی که در این منطقه انجام شده است، پیکان‌های سنگی فول‌سام در استخوان گاوهای کوهان دار یافته شده است. آن چدکه جالب و شایان نظر می‌باشد، آن است که هیچ‌گاه استخوان‌های دم گاوان کوهان دار با بقیه استخوان‌های شان یک جا مشاهده نشده است و شکارچیان پس از شکار پوست و دم این حیوان را برای استفاده‌هایی می‌برده‌اند.

به طور کلی از مطالعه‌یی عمومی و توجّهی به نخستین آثاری که از امریکای شمالی به دست آمده است، آشکارمی شود که مردمی که برای نخستین بار از راه آلاسکا وارد آن شدند - دارای علایم مشخصه نژاد استرالیایی - و - مغولی بودند. از خرده سنگ بهاشکالی ناشیانه ابزارهایی ناهموار و ابتداً‌یی می‌ساختند. این مردمان به احتمال قریب به یقین در بازپسین دوران یخ‌بندان و سر انجام هنگامی که هنوز قسمت‌های شرقی ممالک متحده در زیر یخ مستور بود وارد امریکا شدند، چون در این قسمت هیچ‌گونه بقا یا و آثار تمدن یافته نشده است.

اینان در قسمت اعظم امریکای جنوبی پراکنده شدند و نخستین کسانی بودند که قدم به خاک امریکای جنوبی گذارندند. آن‌گاه با پیش آمدن یک دوره یخ‌بندان سخت

ودوران سرد ، عبور مهاجران آسیایی از تنگه بیرینگ متوقف ماند . اما این دوران سر انجام سپری شد و پس از مساعد شدن هوا و محیط ، سیل مهاجران دگر بار سرازیر شد .

مهاجران تازه از تمدنی به نسبت پیش رفته تر از پیشینیان خود برخوردار بودند و از لحاظ نژادی مخلوطی از قفقازی - و - مغولی بودند - به این معنا که شباهت بسیاری بدر سرخ پوستان دوره تاریخی داشتند . روش شان در ابتدا بر پایه دوره گردی و شکار - ورزی استوار بود و چون وارد امریکا شدند با مهاجران قدیم در آمیختند و در نواحی بی کشکار نکتر و نباتات فراوان بود سکنا گزیده و اساس معيشت شان را برداشته گردآوری قرار دادند.

از این پس مهاجران متوالیاً از همان راه تنگه بیرینگ وارد امریکا شدند . اینان پایپاراد می آمدند و از روی یخ می گذشتند و یا بد عنگامی که یخ ها ذوب شده بودند ، با زورق هاشان از روی آب ها می گذشتند . پس از زور و دخستین کارشان جست و جوی زمین - هایی بود مناسب از برای سکنا و اغلب به جانب جنوب و شرق پراگنده می شدند . آن گاه عده بی که دارای تمدن قطبی تکامل یافته بی بودند و درین یخ ماهی گیری کردموا بزار هاشان را از استخوان می ساختند و از پوست درخت قایق و ظرف می ساختند - از تنگه بیرینگ گذشت و وارد کانادا شدند و از آن جا مسیر شان را هم چنان ادامه داده به جانب جنوب شرقی کانادا پیش رفتند . این دسته که از نژاد قفقازی - و - مغولی بودند نیاگان سرخ - پوستان شمال شرقی کانادا یا قبایل آل گون - کیان Algon kian شناخته شده اند . از این پس مهاجرینی بیشتر که دارای خصایص مغولان بودند وارد امریکا شدند و در حدود هزار پیش از میلاد اس کی موها که دارای تمدنی خاص و تکامل یافته از نوع تمدن های دور قطبی بودند در تنگه بیرینگ نفوذ یافتند . اینان دارای امتیازی نسبت به سایر مهاجران بودند ، چون از هر حیث استعداد انتبهای با محیط قطبی زندگی در آن شرایط را دارا بودند و دیگر نیازمند آن نبودند تا برای یافتن محیطی مساعد به اطراف پراگنده شوند .

کشاورزی در امریکای قدیم اهمیتی بسیار داشته است . چنان که مدارک باستانی تأیید می کنند ، در چند نقطه از امریکا کشاورزی به طور مستقل رواج یافته است و آن گاه پس از مدتی محصولات هر نقطه بی درمنطقه دیگر مورد استفاده و کشت و انتشار قرار گرفت . تمامی گیاهان خوردنی که توسط مردم ماقبل تاریخی در امریکا مصرف می شدند بزمی همان قاره بودند و مهمنترین آن ها ذرت است که اینکه بداندازه بی دست پرور گشته که دیگر بدشکل وحشی و بذر پر اگنی ساده بعمل نمی آید . تامدتها بی درازعقیده عمومی در تأیید آن بود که در بلندیهای مکزیک این داندهای پر قدرت و سودرسان پرورش یافتد و بعد عمل آمده است و در آن مناطق پاره بی از مرکز کشاورزی که متعلق به حدود ۱/۵۵۰ پیش از میلاد است کشف شده . اما مطابق با مدارکی که در سالیان اخیر بدست آمده ، تصور می رود که عهد پیدایش و پرورش اولیه ذرت در امریکای جنوی ویحتمل در پاراگوئه Paraguay بوده باشد، هر چند نوعی ذرت بدیع متعلق به حدود سنه هزار بیش از میلاد در ناحیه بت کیو واقع در مکزیکو یافت شده است.

امریکای مرکزی از برای پرورش ذرت ، محلی بود بسیار مناسب - و در آن جا دو کیا محلی دیگر نیز وجود داشت که لویا و کدو بود و این هر سه در آن منطقه بیش از هر جای دیگر پرورش و توسعه یافتد . از قسمت امریکای مرکزی بجانب شمال ، در خط سیر انتشار این سه گیاه - هر سه باهم کشت می شدند ، در دامنه و بلندی تپه ها ذرت کشت می گشت ، چون لویا از ساقه های ذرت به عنوان دیرکه ای برای چسبیدن و بالارفتن استفاده می کرد - و کدورا میان فواصل تپه ها و گود رفتگی های آن کاشتند و سرخ پوستان جانب شرقی امریکای شمالی ، این سه گیاه را «خواهران مقدس» می نامیدند .

سرعت انتشار واژدیاد کشت خواهران مقدس ، موجب ازدیاد جمعیت و سکونت در مناطقی بسیار شد . هنگامی که کشت و انتشار لویا و کدو نیز به اندازه ذرت انتشار و اشاعه پیدا کرد و رویه قسمت های شمالی توسعه یافت ، کمبود شکار را جبران نمود و دیگر سرخ پوستان اجرار نداشتند تا به سرعت از محلی به محلی دیگر رفته و مناطق

شکارخیز جدیدی برای تأمین معاش پیدا کنند، چون هنگامی که این سه گیاه به اندازه کافی انتشار یافت، اساس تغذیه کاملی را از مواد نشاسته‌یی و پروتئینی و ویتامین‌ها فراهم آورد چنان‌که دیگر گوشت در درجه اول قرار نداشت و بدھمان نسبت‌کمی که تهیه می‌شد برای تنوع خوراک کافی بود. به همین جهت است که ملاحظه می‌کیم هرجایی که کشف این سه گیاه توسعه و انتشار یافت، بذودی بدبناش سیل جمعیت برای سکنا به آن منطقه سرازیر می‌شد.

پس از کشاورزی و گیاهان عمده‌بومی، لازم است تاعطف توجهی درباره حیوانات اهلی شود. در امریکا دام‌بروری هیچ‌گاه اهمیت و توسعه‌یی در خود پیدا نکرد، چون در آن قاره اصولاً حیوانی که قابل رامشدن و اهلی‌گشتن باشد وجود نداشت. در شمال مرزهای مکزیک فقط سگ و بوقلمون اهلی شدند. بوقلمون چنان‌که تذکر داده شد ابتدا در جنوب غربی امریکا اهلی شد و این حیوان را بتصورت دست و گله نگاهداری می‌کردند. از بوقلمون نگاهداری می‌شد تنها برای گوشت اش و استفاده از پرها یش. اما سگ در امریکا در همه‌جا به حالت رامشده‌یی وجود داشت و این دست پرورد آدمی همواره یار و مددکارش بود. به احتمال قوی می‌توان گفت که این حیوان با همان مهاجران اولیه وارد امریکا شده‌اند و این حیوان از آسیا تا امریکا همه‌جا در سرگردانی‌ها و ناراحتی‌های آدمیان شرکت داشته و بار می‌کشیده است. هم در نواحی دور قطبی و هم در جلگه‌های مرکزی از سگ برای بارکشی استفاده می‌شد. میان پاره‌یی از قبایل مرسوم بود که سگ را می‌خوردند و گوشت سگ یکی از افلاام غذایی‌شان را تشکیل می‌داد. سرخ پستان کرانه‌های شمال غربی امریکا از پشم سگ برای باقنز پتوهایی مخصوص استفاده می‌کردند و به هر حال سگ دست آموزترین یار و فادر آدمیان بود. در ناحیه آندیز Andes واقع در شرق و نزدیک به نیویورک فعلی، لاما Lama یا شترکوچک یی کوهان و آلباكا Alpaca نوعی دیگر از شترکه پشم‌های بلندی دارد اهلی شدند از این دو حیوان در بارکشی استفاده می‌شد و هم‌چنین از پشم‌های شان نیز سودهای سرشاری برده می‌گشت. خوک‌هندی نیز در این قسمت اهلی شد و از این حیوان تنها برای تغذیه

استفاده می شد کہ در پروش اش اهمامی فراوان داشتند.

پیش از آن که سپیدپوستان به قاره امریکا دست یابند، بر اثر توسعه کشاورزی و انتشار اقوام واژدیاد جمعیت و برخورد جماعات گوناگون باهم، ساکنان بومی باهم مخلوط شده بودند - و براین مبنای گروهها توسعه می یافتد و در دهکده هایی نیمه دائمی به تقریب صورت نخستین شهر نشینی و زندگی شهری را به نمایش در آورده بودند. جماعات مختلف ساکن در این دهکده ها - بنابر تأثیر آب و هوای و شرایط طبیعی محیط دارای الگوهایی در زندگی بودند و هر چند ناحیه یی به هر نسبتی که شرایط آب و هوای وضع طبیعی شان بیشتر هم آهنگی داشت، به همان نسبت در تمدن و سلوك و اخلاق و آداب و رسوم، مشابهات بیشتر پیدا می کردند.

بخش پنجم :

آمریکای شمالی: اس کی موها ساده ترین بدویان جهان

۱- اس کی موهای کمبر لند

منشأ نژادی اس کی موها ، گسترش و نفوذ آنان در نواحی قطبی، شکارچیانی ماهر و کارآزموده، سادگی اخلاق و پاکسرشتی، زندگی عمومی و اشتراکشان در همه چیز، اس کی موهای کمبر لند . وضعیت آن در شمال و جنوب، شمالی های نظیف و جنوی های کثیف، خوراک و یوشاک، توتون و استعماه آن، سفرهای تاستانی ولذات آن، شکار به روی بین، داستان مردی بروزورق بین، ترانه ها و اشعار، روش شکار، چگونه به تنها بی را سایلی کم زندگی را و به راهی کنند، خوی و اخلاق عمومی.

چنان که در بخش گذشته مورد شرح قرار گرفت ، اس کی موها نیز از نژاد مغولی می باشند که بر اثر رویدادها و عللی که یادشان گذشت در نواحی سیبریه پراگنده شده و سر اجسام از راه تنگ به رینگ Bering از آسیا وارد امریکا شدند . پس از گذشتن از تنگ به رینگ به آلاسکا وارد شدند و در سراسر سواحل قطبی تا گرینلند نفوذ یافته و منتشر گشتد .

این مردمانی که در شرایطی بسیار سخت و در بین و برف زندگی می کنند ، شکار ورزان ماهر و آزموده بی به شمارند که زندگی شان از این راه می گذرد . شاید آنان را بتوان از بدبوی ترین وعقب او فتاده ترین مردم روی زمین به شمار آورد . مردانی هستند بسیار خوش دل، نرم خو و با عطوفت که جنگ و آدم کشی را نمی دانند . از گناه و بزه و تعدی و ظلم خبری ندارند و به همین جهت میان شان قانون یا قوانینی نیز وجود ندارد . به سادگی - و بسیار باصفا زندگی می کنند : شکار می زند ، عشق می ورزند ، تفریح و بازی می نمایند ، به هم مهر و عطوفت می ورزند، از مالکیت خبری ندارند،

دزدی را نمی شناسند، بداشتدهای شان قانع اند، و حرص و آزدر میان آن ها صفاتی ناشناس به شمار می رود.

اس کی موها نیز هم چون سرخ پوستان امریکای شمالی زندگی اشتراکی و تعاونی نداشتند، بلکه به شکل قبایل و دسته های مختلفی در نقاطی گوناگون زندگی می کردند. بنابراین موقعیت مکانی مطابق با اصل کلی معمول - زندگی دسته ها تفاوت و تغییر پیدا می کرد. برخی شان دارای زندگی مرفه تروآ سوده تری بودند و پاره بی از آن ها در شرایط سخت تری زندگی می کردند. اما به طور کلی سطح تمدن و فرهنگ شان همسانی داشت. در آداب و رسوم و عقاید، دینات و مذهب و سلوک زندگی؛ آداب شکار و سفر و اخلاق اجتماعی و خانوادگی، میان دسته های گوناگون که در مناطق مختلفی زندگی می کردند، همانندی های بسیاری موجود بود.

بد طور کلی اس کی موها ناحیه بغاز کمبر لند که در مناطق شمالی زندگی می کردند، از اس کی موها جنوی نشین تمیز تر و نظیف تر بودند و بد شکل محسوسی در شان هوش استعداد اقتباس تمدن مشهود بود. اس کی موها بی درک نواحی جنوی تر زندگی می کردند بسیار کثیف بودند فعل تابستان زندگی شان در چادر هایی که از پوست حیقل خورده و نیمه شفافی درست شد بود، زندگی می کردند. گوشت های شکار را باز واید کیف و متغیر و مشمئز کنند اش در میان چادر تل می کردند و ظروف شان که در اثر کنیفی و قشر خیمی از چربی و دیم بوی بدی می پراکند در گوش و کنار چادر می ریختند، از تن شان که هیچ گاه آب بدخود نمی دید، بوی دل آشوبی بر می خاست. غذاشان را در دیگ هایی اشتراکی طبخ می کردند و از پوست آهو و دیگر شکارها لباس می دوختند.

اما در مناطق شمالی تر وضع بهتر بود. مردم بدی تمیز بودند و آگاهاند در این امر سعی و کوشش می کردند. گوشت های شکار شده را قبل از تمیز کردن و پاک نمودن و زدودن زوائد اشمشز از انگیز به چادرها نمی آوردند، لباس شان مرتب و تمیز بود. مردها با پوست سگ آبی برای خود قباها بی درست می کردند که بسی گرم و محافظه و آسوده پوش بود. شلوار هایی تنگ بر پا می کردند که با پوست زینت می یافت. این

شلوار ها از پوست دباغی شده ، صاف ، جیر مانند و بسیار محکم بود . نوعی کلاه های گشاد از پوست های نرم و پر پر بر سر می گذاشتند که قسمت عمدئ سر و صورت شان را از سرما مصون نگاه می داشت . بینی هاشان تخت و پهن و چشمها های شان تنگ و با فاصله بی بیش از حد معمول از هم فرار داشت . رنگ شان قهوه ای روشن و متمايل به زرد بود . مو هاشان سیاه ، شفاف و بلند بود که با وزش مختصر باد می آشفت و چون وحشیان نمایان شان می ساخت . اما در چشمان شان هیچ اثری از وحشی گری و بیعت نمودار نبود ، بلکه چشمان شان صفا ، سادگی ، صمیمیت و پاکی فوق العاده بی را گویا بود - چهره شان حالتی کودکانه داشت که جلب محبت و دوستی می کرد . این مردمان ساده و بدوی به تو تون علاقه دی و افر داشتند . وسیله دود کردن شان چیزهایی بود گلین کد با لذت از لوله آن دود را مکیده و بدر و ن فرومی دادند . بد چیزی که بیش از چیق و تو تون و دود مکیف اش علاقه داشتند ، تفگ بود ، در این ناحیه اس کی موها به تفگ انکای فراوانی پیدا کرده بودند و با سفید پوستانی که برای شکار وال ماہی در آن مناطق سرمهی بردند ، طرح دوستی در افکنده و در برابر یک تفگ مقادیر بسیاری پوست می دادند و در واقع این تجارت پرسودی بود از برای سفید پوستان . به تدریج که باب معاوذه و مبادله اس کی موها با سفید پوستان بیشتر می گشت ، بومیان در مبادله از اقام غذایی چون نان و چیزهایی دیگر نیز استفاده کرده و سفره ها شان را رنگین می ساختند .

تابستان ها ناگزیر بودند تا سفرهایی بد نواحی شمالی تر انجام دهند ، و چون از این سفرها باز می گشتند ، بارهایی بسیار سنگین داشتند از پوست های شکار . نوعی «ناو» می ساختند که قدرت و نیروی بسیار داشت و این ناوها یازورق های لبد بلند و کشیده ، ویژه صید وال ماہی بود . باز گشت از سفرهای تابستانی با این ناو های جالب توجه بسی فرح ناک و موجب انبساط و تفریح شان محسوب می گشت . تالیه ناو پوست های فراوان شان را که در شکار به دست آورده بودند انبار می کردند و می انشاشتند . مردان وزنان ، کودکان ، دختران و بسران ، پیران و جوانان جملگی روی پوست ها تفریح

می کردند : می خواندند و می خندهند ، چانه هاشان در دراجی و سخن گویی گرم و پر قدرت بود . عاقل مردان وزنانی که سنی گذاشته بودند گپ می زدند . در میان عرشہ کشی دیگه های خوراکی که اشتراکی بود بهار می رفت . گرد هر دیگی بد هنگام صرف غذا - تاجا بود خانواده های گرد می آمدند هم دست در دیگ کردمول فمدی بدر آورد و به دهان می گذاشتند . در این میان تنها سکان بان بود که با جدیت و کوشایی سرگرم کار خویشتن بود و کشی را در دل آبها هدایت می کرد .

پس از صرف غذا اندکی در عرض دراز می کشیدند . سکوتی کم دوام کومک می کرد تا خوراک در معده های قوی و نیرومندان تحیلیدود . اما بد زودی دگر باره جنبش شروع می گشت . در ضمن این سفر بد روی آب ، هرگاه یک سگ آبی سراز سطح آب بیرون می آورد ، هرگاه وقت شان اجازه می داد کشته را متوقف می کردند و بد طرف آن حیوان نشانه می رفتد . این اغتنامی بود خارج از برنامدک بزم شان را رنگین تر می ساخت . در مقابله و معاؤضه گشاد بازی می کردند . مقادیری پوست در برابر یک تفک و چند فشنگ می دادند و یا چیزها و اشیای بسیار کم بیابی را در برابر پوست هایی چند که هر کدام از آن ها دارای بهای گرافی بودند بمقابله می دادند و سفید پستان به همین جهت همواره راغب بد چنین مبارلاتی بودند .

ماه اوکتوبر وضع از برای شکار روی یخ بسیار مناسب می شد . سگ آبی هدف صیادان بومی بود . با تفک هاشان ، و آنانی که تفکی نداشتند ، بانیزدهای قدرت - مندان بدن کناره تخته پاره های یخ شناور می رفتد . مترصد می شدند تا سگان آبی سر از آب بیرون کنند و بد سرعت سگ های آبی را به تیر می زدند . آن گاه چون هنوز بد تفک آن اعتمادی را که به نیزه داشتند ، دارا نبودند ، با نیزه نیز بنا بر طریق گذشت و مألوف آن حیوان را دگر بار گشتند و بی جان می ساختند . اما در این گونه شکارها لازم بود تا آن هوش و فراست قوی خود را شراکت می دادند و هوقیقت را تحت سنجش می داشتند و هر گونه تغییر جهت باد را زیر نظر می گرفتند ، چون هر گاه وزش باد از جانب کرانه و ساحل به سوی دریا بود ، احتمال داشت تا تخته پاره

ینچ شناور را به دور وسط دریا بدراند و صیادان را بر پاره ینچ های شناور در دریا سرگردان و معدوم گرداند.

یکی از سیاحانی که مدت ها میان اس کی موهای این ناحیه زندگی کرده، حادثه شگفتی زایی را در این زمینه، یعنی سرگردان شدن یک شکارچی را در دریا شرح می دهد و می گوید:

مردی جوان به هنگام صیادی، در فرازگاه تخته ینچ مشغول بود. اما پیش از آن که متوجه خطر شود، تخته ینچ جدا شده و همراه با موج آب و وزش هایی که از ساحل رو به دریا می وزید، میان دریا شناور شد. دست بازبسته و چاره در گره شده بود - پس رضا بدقضا داد و امید در دل بست که بشد پس از چند ساعتی و یا چند روزی، قضا به سودش گشته و موج ها و تند باد بازش بد ساحل رسانند، قضا را همان هنگامی که رشته بخت اش گستاخ بدمیانه در بارانه گشت، یک سگ آبی را در شکار کشته بود. پس هم چنان که در آن زورق بی حفاظ طبیعت، یا آن ینچ پاره شناور بد روی آب موجان بود - با آسایش خاطر و رضای تقدیر - پوست سگ آبی را از گوشت اش جدا کرد. لاش را بد کناری زاند و با نیزه اش که عنوان دیرک را پیدا کرده بود، و پوست نازه بی جان و گرم آن جانور خیمه بی برپا کرد تا از گزندگی و سوزسر ما و تیزاب بر فابها در امان ماند. روی پوست و کناره های آن را با برف و بر فاب سخت پوشاند تا در برابر بادهای تند مقاومت کند. از پاره بی پوست سگ آبی ظرفی ساخت و در آن مقداری روغن آن حیوان را ریخت و با فتیله بی که از خزه ساخته شده بود و خوشبختانه بد همراه داشت، چراغی درست کرد و روشن نمود - و بد این ترتیب بود که توانست آتش بیفروزد. در دل دریا، به روی آن زورق ینچ پاره و میان کوه های ینچ و برف و باد و بوران و تاریکی شب و روشنی روز - و صدای سهم آسای شکستن ینچ ها و کوبیده شدن امواج آب به آنها سرگردان بود. از گوشت واپسین شکارش شکم سیر می شد. می خفت و هر اس زده بیدار می شد - و برای آرامش دلش آن چه از ترانه ها و اشعاری را که بد یادداشت می خواند. و سرانجام پس از سه روز باز زورق ینچ اش به

ساحل بازگشت. ذوقش شکوفان بود و آوازی را تصنیف کرده بود که بیم و امید و سادگی و توکل عمیقی را گویا بود :

وای که سفر در زور قیخی چه شکوه‌نده است !

بنگرید راه خاموش و پر خوش تنهای مرا ،

که همه پیش باز آمدگانم بر فابها و پیخ است !

و دکه چه سفری خوش است !

- وای !

و دکه چون به زمین باز دسم

جد خوش و نیکو خواهد بود ،

آیا این سفر و سرگردانی را پایانی نیز در پیش است ؟

من کی به خانه و آغوش خانواده باز خواهم رسید ؟

و دکه آن هنگام چه هنگامه خوشی خواهم داشت !

شعر و موسیقی میان اس کی موها رواج داشت. میان شان غزل‌گویان و ترانه‌سرایانی وجود داشتند که با ساخته‌ها و پرداخته‌های خود دل ساده و روشن رفیقان شان را پر از سرور و نشاط نموده و آنان را به دست افتابی و پایکوبی و می‌داشتند. سرود‌ها و ترانه‌های بزمی شان جز از آوازهای مذهبی بود که شمنان و حکیم باشیان که بدنام «آنگه کاک» می‌سرودند و به هنگامهای ویژه‌بی خوانده می‌شد.

۳ - جهان زیرین و ارواح شریبر

روح و اعتقاد به آن ، مقهوم کلی روح در نظر اس کی موها ، ارواح خبیث و شریبر ، شب‌های توفانی و زنجیر گشیخی کی ارواح ، صدمه‌های زندگان ، دستور شمنان برای بی‌گزندی ارواح و شیاطین ، وضع محیط و اعتقاد ، ارواح و جن‌بان ، الاده سدنای بانوی جهان زیرین ، شب‌اطین بزردک و کار آنها کری کوین شیطانی که دشمن‌سک‌ها بود ، کالا او فال لینگ شیطان‌هول انگیز صیادان ، تناسخ و اعتقاد به حلول روح ، شیطان مرض و بیماری ، شمنان یا حکیم باشیان و روشن درمان‌جادوبی ، نمایش مذهبی دفع ارواح بوسیله شمنان ، وجه تئیلی این نمایش

میان اس کی موها نیز هم‌چون اقوام و قبایل دیگر اعتقاد بعروج از اصولی ترین اساس دیانت و اوهام پندار گونه‌شان بود - هم چنان که مردمی بسیار متمن و بی‌تمدن

بـهـزـنـدـگـی پـس اـزـمـرـگـ مـعـتـقـدـ بـوـدـنـدـ ، اـيـنـانـ نـيـزـ باـورـ دـاشـتـنـدـ كـهـ پـس اـزـمـرـگـ چـيـزـیـ اـزـ آـدـمـیـ باـقـیـ مـیـ مـاـنـدـ بـهـنـامـ رـوـحـ کـهـ دـارـاـیـ نـیـروـ وـ اـدـرـاـکـ وـ خـواـهـشـ وـ تـمـنـیـانـیـ مـیـ باـشـدـ . اـمـاـ آـنـ چـهـ کـهـ مـوـجـبـ هـرـاـسـ وـ وـحـشـتـشـانـ بـوـدـ ، دـسـتـهـ اـرـوـاحـ شـرـیـرـ وـ خـبـیـثـ مـحـسـوبـ مـیـ گـشتـ . شـمـنـانـ وـ کـاهـنـانـ درـبـارـهـ اـرـوـاحـ اـفـسـانـهـاـ وـ دـاـسـتـانـهـاـ بـسـیـارـیـ بـهـیـادـ دـاشـتـنـدـ ، وـ اـینـ دـاـسـتـانـهـاـ رـاـکـهـ چـوـنـ شـبـهـایـ توـفـانـ قـطـبـ وـ حـشـتـانـگـیـزـ وـ تـرـسـ نـاـكـ بـوـدـنـدـ اـزـ بـرـایـ مرـدـمـ باـزـ مـیـ گـفـتـنـدـ وـ پـیـروـانـ رـاـ درـ دـلـ شـبـهـایـ سـرـدـ وـ توـفـانـ خـیـزـ درـ قـلـبـ اـطـاـفـهـایـ بـرـفـیـ . شـانـ بـهـخـوـفـ وـ وـحـشـتـ دـوـچـارـ مـیـ کـرـدـنـدـ .

هـنـگـامـیـ کـهـ توـفـانـهـایـ بـیـ اـمـانـ وـ کـوـبـنـدـ وـ وـحـشـتـنـاـكـ زـمـسـتـانـیـ شـرـوعـ مـیـ شـدـ وـ بـاـدـهـایـ تـنـدـ قـطـعـاتـ فـشـرـدـهـ شـدـدـ یـخـ وـ بـرـفـ رـاـبـدـرـ کـلـبـهـاـ مـیـ کـوـفـتـنـدـ ، درـ زـیرـ سـرـپـوشـ وـ جـانـپـناـهـهـایـ یـخـینـ وـ بـرـفـینـ - اـسـ کـیـ موـهـاـ تـنـکـ بـهـمـ مـیـ چـسـبـیدـنـدـ وـ دـیدـهـهـایـ هـرـاـسـ زـدـهـشـانـ درـرـوـشـنـیـ اـنـدـکـ وـ لـرـزـانـ وـ سـرـخـ فـامـ چـرـاغـهـایـ کـهـ قـتـلـدـاـشـ خـزـهـهـایـ مـخـصـوـصـ وـ سـوـخـتـاـشـ چـرـبـیـ حـیـوـانـاتـ شـکـارـیـ بـوـدـ ، درـهـمـ خـیـرـهـمـیـ مـاـنـدـ . چـوـنـ چـنـینـ مـیـ اـنـدـیـشـیدـنـدـ کـهـ اـرـوـاحـ مـرـدـگـانـ درـبـیـرـونـ شـوـرـ وـ غـوـغـاـ بـرـاـنـگـیـخـتـمـوـعـصـیـانـ زـدـهـ بـرـدـ کـلـبـهـهـایـ کـوـبـیدـنـدـ کـمـوـارـدـ شـوـنـدـ وـ زـنـدـگـانـ رـاـ بـیـازـارـنـدـ . بـیـ شـلـکـ تـنـیـ چـنـدـ اـزـ اـسـ کـیـ موـهـاـ درـ چـنـینـ شـبـهـایـ بـرـاـثـرـ بـرـفـ وـ سـرـمـاـوـبـوـرـانـ درـ بـیـرـوـنـ کـلـبـهـاـ تـلـفـ مـیـ شـدـنـدـ وـ بـوـمـیـانـ اـيـنـانـ رـاـ قـرـبـانـیـانـ اـرـوـاحـ مـرـدـگـانـ پـنـداـشـتـهـ وـ بـاـتـرـسـ وـ هـرـاـسـ اـزـ اـیـذـاءـ آـنـهـاـ - بـرـایـ مـحـافـظـتـوـ بـیـشـگـیرـیـ . بـدـشـمـنـانـ مـرـاجـعـهـ مـیـ کـرـدـنـدـ .

شـمـنـانـ یـاـحـکـیـمـ بـاـشـیـانـ وـ بـیـاـکـاهـنـانـ اـزـ بـرـایـ هـرـ رـوـحـ وـ شـیـطـانـیـ دـسـتـورـیـ وـ پـاـذـهـرـیـ دـاشـتـنـدـ . شـیـاطـینـ بـسـیـارـ وـ فـرـاوـانـ بـوـدـنـدـ . بـدـطـوـرـ کـلـیـ هـرـ چـنـدـکـهـ وضعـ طـبـیـعـیـ مـحـیـطـیـ بـدـتـرـ باـشـدـ ، چـوـنـ صـحـرـاـهـایـ عـرـبـسـتـانـ وـ بـیـانـهـایـ وـسـیـعـ اـمـرـیـکـاـ وـ جـنـگـلـهـایـ بـیـ اـمـانـ آـفـرـیـقاـ وـ آـمـازـونـ ، شـیـاطـینـ وـ اـرـوـاحـ شـرـیـرـ نـیـزـ بـیـشـترـ مـیـ شـوـنـدـ . پـارـهـیـیـ اـزـ شـیـاطـینـ کـهـ رـعـبـ وـ وـحـشـتـیـ درـ دـلـهـاـ مـیـ اـفـگـنـدـنـدـ ، جـزوـ مـلـکـهـایـ بـزـرـگـ بـوـدـنـدـ درـ اـدـیـانـ بـزـرـگـ جـهـانـ - چـوـنـ سـدـنـاـ Sednaـ کـهـ مـلـکـهـ وـ بـانـوـیـ جـهـانـ زـیـرـینـ بـوـدـ . اـینـ مـرـدـمـانـ سـادـهـ دـلـ نـیـزـ بـدـوـزـخـیـ وـ بـهـشـتـیـ مـعـتـقـدـ بـوـدـنـدـ ، چـوـنـ هـرـ گـاهـ روـحـیـ پـسـ اـزـ مـرـگـ مـیـ تـوـانـتـ

وجود داشته باشد ، لازم می آمد تا بهشتی و دوزخی نیز وجود داشته باشد . زیر طبقات یخ های قطبی ، عالم تاریکی و عذاب و وحشت بود که بانو سدنا بر آن حکومت می کرد قلمرو الاهه دوزخ زیر آب دریاها بود و گناهکاران را عذاب می داد . اما بهشت آن سوی کره های یخ و برف وجود داشت و آن جا سرزمینی بود که روزهایش داغ و طولانی بودند و انواع گیاهان و درختان و میوه ها در آن جا به عمل آمده و زندگی به خوشی و سرور و آقایی می گذشت . یکی از شیاطین کری کوین Krikoin نام داشت ، این شیطانی بود هول نالک با قیافه بی بس ترس آورد و دهشت انگیز که دشمن سگ ها بود . هرگاه می خواست کسانی را آزار بر ساند ، بدستگان شان که عزیز ترین یاوران و مدد کاران شان بدشمار می رفتند می پرداخت . در مواقعي معین سگان را تعقیب می کرد و چون آن زبان بستگان خسته و درمانده برمی گشتند تا به پشت بنگرند ، از فرط هراس و وحشت به تشنجی سخت دوچار شده و می مردن . شیطانی دیگر كاللو فال لینگ Kallo falling نام داشت و هیولا بی بود که اس کی موها از شنیدن نامش به ترس ولرز دوچار می شدند . این شیطان دشمن سر سخت و جان بر شکار چیان بود . شکار چیان را به هنگامی که روی قطعات یخ و لای بر فاب ها در کمین شکار بودند ، ناگهان به زیر آب می کشید ، لباس شان را در آورده و پنهان می ساخت و جان شان رامی ستاند . ابته تمامی این شیطان ها بر اثر فکر ناپخته و بدبوی اس کی موها به وجود آمده بود - چون نمی فهمیدند که سگان بر اثر حوادثی می میرند و یا در برف و بوران و توفان شب های سخت و وحشت نالک ، توفان و سرما آنانی را که بیرون مانده اند می کشد و یا شکار چیانی که به روی یخ ها شکار می کنند ، امکان آن هست که هر لحظه بی در اثر یک لغزش به زیر تکه های بزرگ یخ فرور گشته و بمیرند . به طور کلی جهل نسبت به علل و قوع حوادث ، یا شیاطین را بوجود می آوردو یا خدایان را ، چون : خدای توفان ، خدای رعد و برق ، خدای آفتاب ، خدای زمین لرده وار باب انواع دیگر .

به تناخ ، نوعی تناخ هرموز و غیر مدون نیز عقیده داشتند . بنابر تعالیم انگه کاک یا حکیم باشی و سرشنن هر قبیله بی ، پاره بی از ارواح بودند که در زندگی

مجدداً شان در قالب حیوانات حلول می‌کردند، چون شیر در یابی، خرس قطبی و حیواناتی دیگر. در مثل شمن یک قبیله از برای زن و یا مردی که از گوشت شیر آبی تغذیه می‌کردند و خوراکشان اغلب از گوشت این جانور بود، ممنوع می‌کردند که دیگر از گوشت آن حیوان نه خورند. چون در مثل هرگاه شوهر زن مرد بود، حکیم باشی تشخیص می‌داد که روح آن مرحوم در کالبد شیر در یابی حلول کرده است و به همین جهت بطور کلی گوشت شیر در یابی مطلقاً از برای آن زن ممنوع و تابو محسوب می‌گشت. این نوع تناصح در واقع آرزوی بشر بود برای نوزایی و این که با مرگ تن رشتهٔ حیات اش قطع نشود. نظایر آن میان بدویان دیگر نیز چنان که تاکنون شرح شده وجود داشته است. سیاهان آفریقا یکی که برده و غلام بودند، خود را می‌کشند تا شاید برای بار بعدی روح شان در بدنی آزاد حلول کردد و یا به موطن اصلی شان بازگردد. میان برخی از قبایل مکزیکی این پندار رواج داشت که روح اشراف در تن هر غان خوش آواز حلول می‌کند و نظایری دیگر در این مورد.

مرض و بیماری نیز از جمله پدیده‌ها و عوارضی بودند شیطانی که جهله مفترط نسبت به علل طبیعی آن میان بدویان وجود داشت. چند شیطان و یا ارواحی خبیث بودند که در تن حلول کرده و تولید بیماری می‌کردند. بطور کلی بیماری چیزی بود که در بدن مقام می‌گزید و داخل شده و خارج نمی‌گشت مگر به وسیله او راد و عزاً ایم و آداب و رسومی جادویی که بد وسیله شمنان انجام می‌شد. از سیریه تا آلاس کاو از آلاس کا تا مکزیک چنین عقیده بی وجود داشت، در قسمت‌های بعدی ملاحظه خواهد شد که سرخ پستان چگونه بیماری را بایرون کردن روح مزاحم از تن درمان می‌کردند در سراسر آفریقا و حتماً میان جوامع متعدد نیز این نوع روشن و فکر وجود دارد. در تمدن‌های بزرگ قدیم نیز این گونه افکار و اعمال شایع بوده است. میان اس‌کی‌موها هرگاه فردی بیمار و تن آزار می‌گشتند حکیم باشی یا کاهن می‌رفت و یا حکیم باشی و کاهن را نزد بیمار می‌آوردند. شمن با خواندن اوراد و عزاییمی چند و بخور دادن و پراگدن دودهایی مختلف؛ به نام خدا یان شیطان بیماری زا را دعوت می‌کرد تا

از موضع درد خارج شود . هرگاه این مقدمات و اعمال بد نتیجه نمی‌رسید ، شمن حکم می‌کرد که آداب و مراسمی انجام دهنده و هدایایی برای ارواح و خدایان پیش-کش نمایند تا روح مزاحم حاضر بهخارج شدن از موضع درد شود .

الاہء سدنا Sedna یا بانوی جهان زیرین بود که شیاطین به فرمان اش بودند.

این بانوی جهان زیرین درواقع نقش ملک الشیاطین را ایفا می‌کرد و هرگهگاهی لازم می‌آمد تا کاهن اعظم یا شمن بزرگ خرب شستی به این بانوی شر آفرین بد رساند . بد همین جهت درطی هرمدنی بنا بد درخواست‌گروه مؤمنان ، چون شرو بال و خباثت فراوان شده بود ، شمن بزرگ هرasm شیطان افگنی را برپا می‌کرد . این مراسم لازم بود تا حتماً درکلبه انجام شود و درحقیقت بتصورت نمایشی اجرا می‌شد که حاضران و گروه مؤمنان را سرگرم می‌کرد و خوش می‌آمد - این مراسم بدین طریق اجرامی شد .-

نخست شمن بزرگ انتهای کلبه به روی زمین می‌نشست . گروه نظاره کنند -

گان گردانگرد کلبه قرار می‌گرفتند و دست یاران و نوچه‌گان شمن بزرگ نیز به وظایف - شان سرگرمی شدند . شمن اعظم نخست درحالی که خود را به شکل تحریک آمیزی تکان می‌داد و می‌جنباشد اورادی را به طریقی نامفهوم می‌خواند . آن گاه کم کم تحت تأثیر واقع شده و بی خود می‌گشت . فریاد می‌کشید و جیغ می‌زد . بادستها و پاهاش حرکاتی در فضای انجام می‌داد و این نشان آن بود که روح محافظ و غیبی خود را می‌خواند تا یاری و کومک اش کند . هم چنان که شمن به حالت جذبه و صرع به روی زمین افتاده بود ، تقریباً از حال می‌رفت و نوچه‌گان اعلام می‌کردند که روح محافظ غیبی سرسیده تا یاری اش کند که به نیروهای شرو شیاطین غلبه پیدا کند و ضرب شستی به ملک الاسفل نشان دهد .

در گیرودار چنین احوالی دو تن دیگر از نمایش‌گران وارد صحنه می‌شوند و این دو تن عبارت‌اند از دونفر از شمنان قوی و نیرومند . ابتدا تکه‌طنابی را این دو تن به شکل دایره مانند کف کلبه پهن می‌کنند و این نشان سوراخ یک سگ دریایی است که برین سطح دریا پدید آمده است . یکی از آن دو نیزه‌بی به دست داشت و آن

دیگری قطعه طنابی که به نیزه متصل بود و این‌ها لوازم شکار بودند . در این هنگام که مدتی از بحران غش شمن گذشته بود ، به حال می‌آمد و دگرباره آواز خوانی وزمزمه ادعیه را شروع می‌کرد تا الاهه سدنا Sedna را به دام آورد . صدایش گاه زیر بود و گاه بم - بلند و کوتا می‌شد و نوچه شمنان با او دم می‌گرفتند و مقطع آوازش رامی- کشیدند . روح محافظت و باری کتنده شمن قول مساعدته داده بود تا شیطان الشیاطین و منبع شر ، یعنی سدنا را بدام شمن دراندازد . دوشمن نیرومند و پیچیده اندام بروی زمین از کمر خم شده و مترصد شکار بودند . در چنین هنگام بانو سدنا ، الاهه عالم زیرین از زمین سخت بالا می‌آمد - و این بالا آمدن او براثر اوراد شمن بزرگ و باری روح محافظت بود . سکوت فضای تمام کلبه را فرا می‌گرفت - خاموش و خاموش - و در این سکوت حاضران صدای بانوی زیرین نشین را می‌شنیدند که خسته شده بود و نفس نفس می‌زد و این در واقع نشانی بود از صدا و باد و طوفان دریا که بدوسیله یکی از شمنان کوچک تقلید می‌شد . صدا به تدریج بلندتر می‌شد و نشان آن بود که بانوی جهان زیرین اینک نزدیک می‌شود - تا جایی که سرانجام زمین سخت را می- شکافت و سر بیرون می‌کرد . در این مرحله دو جادوگر قوی‌هیکل که نقش صیادان را در این نمایش به عهده داشتند ، دگرباره به بازی اقدام می‌کردند . یکی از آن دو نیزه شکار افگن را به سرعت و بدون شفقت به سر بانو سدنا فرو می‌برد - و براثر این ضربت الاهه دوباره به قعر و زرفای زمین می‌گریخت . این مهیج ترین قسمت این نمایش بود و حاضران را به شور و هیجان درمی‌آورد . پس دو صیاد قوی هیکل از برابر آن که بانو سدنا نگریزد ، طناب را محکم نگاه داشته و می‌کشیدند . زور آزمایی شروع می‌شد ، اما سرانجام الاهه می‌گریخت و شمن اعظم نیزه به خون آلوده را باتفاقی تمام به تماشایان نشان داده و مطمئن‌شان می‌نمود که الاهه شر آفرین زرفای زمین کشته و معدوم گشته است . روز بعد روز جشن عمومی اس‌کی موها محسوب می- گشت ، جشنی بزرگ و همگانی به پاس آن که از دامی هولناک رهیده‌اند . در این جشن افراد آن چه که از تعویذ‌هاداشتند به نوک کلاه گشاد پوستی‌شان می‌آویختند تا از گزند

خرده شیاطینی که بانوی شان را کشته بودند در امان مانند – و در حقیقت این نمایش- وجہی سمبولیک ورمی بود ازستیز و نبرد نیکی و بدی، روشنایی و تاریکی که پیروزی مردم فریبی بود از برای غلبه حق بر باطل.

۳ - دین و زندگی اس کی موهای گروئنلند

وضع و حال اس کی موهای گروئنلند، عقب او قنادگی بومیان، تنکی معیشت، وضع دکلمه‌ها و ساختمان آنها. چند خاوار در یک کلبه، زندگی در کله، کثافت و تفف، استعمال پیشاب، جای آب، گرمای کلبه‌ها، جراغ و وسایل زندگی، نقش جادوگران و کاهامار، مشاوره کاهن اعظم، اخدايان، مراسم مشاوره، کارها و قدرت جادوگر، مراسم آمرزش ارواح، وضع تیاعیه مسیحی‌ها، افسانه‌ها و اساطیر، اخلاق و کردار، عدم جنگ، دوستی و مودت، جشن ڈامستانی روابط و علائق خانوادگی، درباره کسوف و خسوف

در گروئنلند نیز وضع و احوال بومیان به تعریف این چنین بود، با این تفاوت که شرایط زندگی در این جا سخت‌تر و بومیان اش بسیار عقب او قناده‌تر بودند. نسبت به بسیاری از اس کی موهای دیگر، بومیان این منطقه کوتاه قدر بودند و خصایص نژاد مغولی روشن تر در چهره‌شان مشاهده می‌شد. برای محققان و مردم شناسان و کاوش‌گرانی که به این منطقه سفر می‌کردند، هیچ چیز سخت‌تر و دشوارتر از زندگی در کلبه‌های این مردم نبود. این کلبه‌ها اغلب ارتفاع شان از یک مترو نیم مت加ور نمی‌شد و از خارج آن‌ها را با سنگ و تورب می‌پوشانیدند. تنها در ورودی و خروجی اش به اندازه‌ی کوتاه بود که آدمی مجبور می‌گشت کاملاً خمیده شده و سینه خیز داخل آن‌ها گردد. در محوطه‌ی که بسیار محدود و تنگ بود چند خانوار زندگی می‌کردند. این آلونک‌ها در واقع چنان‌که یکی از دیدار کنندگان شرح می‌دهد، چون طویله‌ای اسپان با دیوارهای کوتاهی تقسیم شده بود و در هر قسمی یک خانوار زندگی می‌کردند.

لیکن هر چه شرایط زندگی و جا و مکان نا مساعد و سخت بود، در داخل این کلبه‌ها به همان نسبت، بالعکس میان بومیان و خانوارها تفاهم و دوستی و محبت و سازش وجود داشت. اخلاق شان مساملت‌آمیز و مردمانی بی‌پرخاش و خشم بودند. با

هم در کار معاونت و مشارکت داشتند - می گفتند و می خنده بند - آوازه خوانی می - کردند ، می رقصیدند و پیران افسانه های باستان را باز گویی کردند . با پوست چراغ - هایی درست کرده و ساخته بودند که باروغن ماهی می سوت . روی این چراغ ها را نرده کشی می کردند و لباس های تر خود را به روی آن پهن می کردند تا خشک شود . در فضنا بوی روغنی که می سوت ، بوی بخار آب و غذایی که طبخ می گشت و بوی گوشت مانده و خوراک های گذشته - و بوی نامساعد تن شان موج می زد و این مردم ابتدایی بدون آنکه از چنین وضع و احوالی ناراحت و مشمئز گردند ، با سر خوشی زندگی می کردند . اما محیط کلبه ها به همین ها محدود نمی شد ، چون در گوشه های ذخیره غذایی شان که عبارت از گوشت خام خون آسود و چربی و پیه بود انباسته می - گشت . در گوشه های دیگر ظرفی بود که در آن ادرار می کردند و گاهی اوقات ظرفی نیز لازم نبود ، چون به هنگام قضای حاجت ، گوشه های نشسته و خود را از رنج پیچش شکم و انباستگی روده ها رهایی می بخشیدند . در قسمتی از کلبه نیز سکان شان هی - آسودند . سکان نیز تأسی به صاحبان و اربابان خود کرده و از هیچ کاری از معاشره وهم خوابگی تاکثیف کردن محیط خودداری نمی کردند . آن چه که ممکن شگفت تراز همه اینها بد نظر می رسید ، استفاده آنان از ادارشان بود - چون چنان که تذکر داده شد در گوشه های از کلبه ظرفی قرار داده بودند که در آن پیش از می کردند . از این پیش از می چون به حد کافی می رسید استفاده می کردند و با آن ظرف ها و لباس هاشان را می شستند و در پرورش پوست از آن استفاده می کردند و گاه نیز به مصارفی ضروری تر می رساندند .

مزید بر تمام این علل و احوال نیز وجود داشت و آن انواع شپش و حشرات بود که بر اثر کثافت تولید می شدند و چون منفذی برای تهیه هوا در کلبه قرار نداشت ، هوا به اندازه های سنگین ، عفن و بد بود که هر کس را ، یعنی هر تازه وارد غیر اس کی موبی را به تهوع و سر دردی شدید دوچار می ساخت . داخل کلبه بر اثر گرمای فوق العاده هایی که چراغ ها ایجاد می کردند ، اس کی موها بر هنده شده و به کارهای خود می پرداختند .

برخی اوقات که هوا گرم تر می شد، سقف چکد می کرد و از گوش و کنار آب به داخل کلبه سرازیر می شد و آن گاه بود که کثافت و بوی غفن بیش از هر وقتی دیگر خود را آشکار می ساختند.

اغلب دادرسی ها، احکام و پیش بینی ها و امور پژوهشکی و رام کردن عناصر طبیعی و به سر مهر آوردن خدایان و به دور راندن شیاطین و اموری دیگر به وسیله جادوگر بزرگ یا حکیم باشی و کاهن اعظم حل و فصل می شد. زیردست جادوگر بزرگ، کاهنانی کوچک تربیت شده و تعلیم یافته بودند که به او در امور و تشریفات و رسوم عمومی کومک می کردند. هر گاه واقعه بی مبهم اتفاق می افتد و کاهن اعظم می خواست از واقعه بی آگاهی یافته و به سود قوم و گروه پیروانش عمل نماید - نیمذبی بد اتفاق نوچه گانش اقدام به مراسمی می کرد. ناگهان بومیان از خواب می پریدند و سرو صدا و هیاهوی کوبش طبل بزرگ را می شنیدند. کاهن اعظم در حالی که باطبل فراخ ضرب می گرفت، دست یاراش نیز ویرا یاری می کردند. این هیاهو و طبلای از برای متوجه کردن خدای بزرگ بود. بدین وسیله می خواستند خدا را متوجه نمایند تا به کاهن اعظم در موضوع مورد نظر الهام بخشیده ووی را آگاهی بخشاید. این مراسم طی چند ساعتی هم چنان ادامه می یافت و نیمه شبان صدای بم و آهنگ طبل ها در کودهای یخین و برفین سرگردان و مجموعی شدند. سرانجام کاهن اعظم که با حرکات تندر سرو گردن به حالتی بی خودی چون صرع فرومی رفت، خاموش می ماند و این هنگامی بود که خدای بزرگ در کالبدش حلول کرده و راه نمایی اش می کرد. چون به حال عادی باز می گشت به پیش گویی می پرداخت و هر چه به نظرش می رسید به عنوان حقایق مطلق ابراز می نمود.

جادوگران چنان که ذکر شد کارهاشان بسیار فراوان بود و باز سنگینی به دوش داشتند. باورود سفیدپستان در آن منطقه بسیاری از نکوهیدگی ها میان بومیان رواج یافته بود که از آن جمله دزدی به شمار می رفت. چون چیزی دزدی شده و به سرفت می رفت، صاحب چیز گم شده یا دزدیده شده به نزد جادوگر می رفت تا با کومک او سارق را بیابد. جادوگر با امور جادویی می کوشید تا از روی قراین و اشارات دزدرا

بیابد - چون ساحران خود ما یا « آینه‌اندازان » و کاهن اعظم نیز می‌کوشید تا هال مسروقه و سارق را بیابد .

برای آمرزش ارواح نمایش‌هایی ترتیب می‌دادند . صاحب مرده‌یی از جادوگر در خواست اجرای مراسم را می‌کرد . آن‌گاه جادوگر با دست یاران خود وارد کلبه متوفا می‌شدند . خانواده مرده و فرد متقاضی گردآگرد کلبه می‌نشستند - آن‌گاه بنا به دستور کاهن چراغها را خاموش می‌کردند و جادوگر شروع به خواندن ادعیه و اوراد می‌نمود . یکی از کاهنان دون مرتبه بد امر کاهن بزرگ در این نمایش نامدی که در تاریکی اجرا می‌شد ، نقش خدا را به‌عهده داشت و به پشت دیوار کی در کلبه پنهان می‌شد . کاهن اعظم پس از خواندن ادعیه و سرایش سرودها که جهت آمرزش متفقاً انجام می‌گشت ، از خدا درباره وضع مرده پرسش‌هایی چند می‌کرد . آن‌گاه کاهنی که پشت دیوارک به جای خدا استاده بود پاسخ‌هایی بنا بر مناسبت‌وضع و موقعیت ادا می‌کرد .

کسانی که در آرزوی تبلیغ چنین قومی بودند ، آشکار بود که تا چه حد و اندازه‌یی مواجه با شکست و ناکامی می‌شدند . مبلغان مسیحی هنگامی که از برای این اس‌کی موها کدگاه تا شست در جد سرمای زیر صفر زندگی می‌کردند و همواره از گرش سرما و سوز آن در رنج و عذاب بودند ، از دوزخ صحبت می‌کردند ، از دوزخ و آتش و گرما و لهیب آن - و آشکار بود که برای چنین مردمی و در چنین شرایطی ، این تبلیغ نقش‌گیرایی نمی‌توانست داشته باشد . اینان مردمی بودند که در ک مقام‌های اخلاقی و دعوت مسیح برای شان گنگویی معنا بود ، اما هنگامی که مبلغان از معجزات مسیح برای شان سخن می‌گفتند و تعریف و بازگو می‌کردند که مسیح چگونه مرده‌ها را زنده می‌کرد و بیماران را شفا می‌بخشید ، اس‌کی موها به وجود و طرب می‌آمدند و جلو آمده از مبلغان در خواست می‌کردند که به آن‌هادمیده و شفایشان بخشند . این مردان سرزمین‌های یخین استعدادی فراوان داشتند در بارهٔ یادگیری و آموختن افسانه‌ها و قصص مسیحی - و خصلت ممیزه شان آن بود که به زودی آن‌ها را با افسانه‌های خود در هم آمیخته و

شگفتی‌های افسانه‌های عیسوی را به افسانه‌ها و فهرمانان افسانه‌یی خود نسبت می‌دادند. چنین وضع وحالی میان سرخ پوستان امریکای شمالی نیز موجود بود و با ورود عناصر مسیحی، اساطیر و انسانها و قصص شان براثر ترکیب و دخالت عناصر خارجی از اصالت ساقط می‌شد.

زندگی اسکیموها در پاره‌یی از نقاط گروئنلند خوب بود - چون هوا تاحدودی خوب و سطح زمین از سبزه زار و گیاهان پوشیده و ارتفاع درختان تا چهار مترا می‌رسید. در ساحل ماهی فراوان بود و با هرقلاعی بیست تا سی ماهی صید می‌شد. اس کی موها سرمستانه چون سکان آمی به آب بازی می‌پرداختند. با کرجی‌هاشان در دل آب‌ها مسابقه‌تریب داده و کرجی‌های هم را واژگون می‌کردند. شاید بتوان گفت که از جانوران آمی نیز مهارت بیشتری داشتند. چون باران درمی‌گرفت، ترس آگین و بیم زده کرجی‌هاشان را به ساحل هدایت می‌کردند و آن‌گاه زیر کرجی‌ها پنهان شده و زورق‌ها را بد روی خودشان واژگون می‌ساختند تا باران بندآید و آسمان دیگر نبارد.

به هنگام تابستان، به ویژه اوخر این فصل به توشہ اندوزی زمستان می‌پرداختند. سک دریایی، شیر آمی و بالن و پرنده‌گان را شکار کرده و چربی و گوشت و پوستشان را جدا می‌کردند. وقتی که از کار توشہ زمستانی فارغ می‌شدند، باز پسین جشن تابستانی را انجام می‌دادند. آزادی روابط جنسی در این جشن بسیار بدنظر می‌رسید. تصنیف‌سازان آوازه خوانان و نوازندگان در سطح دایره‌یی از مردان وزنان و کودکان کدست افشاری و بای‌کوبی می‌کردند، مشغول سرایش و خوانش می‌شدند و چون خستگی وجودشان را فرا می‌گرفت، زنان و مردان به آغوش هم می‌رفتند - کام می‌دادند و کام می‌گرفتند تا جشن‌شان ختمی خوش مطابق سنن دیرین داشته باشد.

زندگی عمومی و اخلاق و کردار بومی گاه تا حدود زیادی به فتوهای کاهنان و جادوان وابستگی داشت. جادوان چون بزشکان ما پیش‌گوبی مرگ افراد را می‌کردند. هر گاه کاهن - بزشک - تشخیص مرگ فردی را می‌داد، این پیش‌گوبی را به استحضار متوفای آینده می‌رسانید. مردی که مورد پیش‌گوبی مرگ واقع شده بود - از دنیا

بریده و به فعالیت برای آخرت و جهان پسین اش می‌پرداخت . نخستین کارش ساختن مقبره‌یی بود برای خودش در دل یخ و برف - و پس از آن به نوحه و سوگ می‌پرداخت . هنگامی که یک کشیش اروپایی به چنین فردی برخورده و علت را جویا شد - به آن مرد خبر داد و اطمینان بخشید که مطمئن باشد جادوگر خطاکرده و بد این زودی‌ها نخواهد مرد . بومی ساده دل این خبر را چون مژده جان بخشی قبول کرده و از ساختن خانه آخرت دست فرو هشته داشت و به کار دنیا و صید و صیادی و عشق بازی پرداخت .

زنان و مردان در کار مشارکت داشتند . در شکار ، بجهه داری ، ترتیب امور منزل ، تنظیف و روبروی راه ساختن آشپزخانه‌کارهای سنگینی به عهده داشتند . تعمیر منازل ، یا اطافک‌های یخی و برفی به عهده زنان بود چون براثر برف و بوران سقف اطافک‌ها خراب می‌شد ، زنان با خبرگی و تبحر شان به زودی خرابی‌ها را مرمت می‌کردند . در جهان هیچ قومی را نمی‌شود چون این مردمان بی جنگ و سیز تشخیص داد . زدو خورد و جنگ را اصلاً نمی‌شناخند . منازعه‌شان چنان بود که به هنگام اختلاف در ملأ عام و با حضور بسیاری بدگفت و گوسخن گوبی‌هی نشستند و هر طرفی که زودتر مجاب شد و سکوت می‌کرد ، شکست خورده اعلام می‌شد .

علایق خانوادگی نیز میان شان بسیار شدید و محکم بود . مودت و محبت میان زن و شوهر و مادر و پدر با فرزند بد شکل شگفتی نفوذ و توسعه داشت . یکی از سیاحان که مبلغ مذهب مسیح بود مشاعده کرده بود که روزی کودکی از میان یخ پاره‌ها به دریا افتاده و غرق شد ، در همین هنگام مادرش نیز فریاد کنان خود را به دریا انداخته و غرق کرده بود . یا به موجب همین گزارش ، مردی همسرش را به هنگام زایمان ، پس از سه روز از دست می‌دهد و بلا فاصله پس از وقوع این قضیه کودک سه روزه خود را بد روی دست گرفته و از صخره‌یی خود را به زیر انداخته و هر دو دردم جان سپرده بودند .

خدایان هنگامی که گناه و بزه کاری و نافرمانی فراوان می‌شد ، نا رضایی و خشم‌شان

را به وسیله خسوف و کسوف ابراز می داشتند و به همین جهت چون خسوف و کسوف می شد، جادوگر یا کاهن اعظم اعلام می کرد که مردان وزنان دست به کار شوند و خود با دست یاران اش جداگانه به انجام مراسم و اعمالی می پرداخت. عقیده عمومی بر آن بود که شیاطین و نیروهای شر بدآسمان ها رفته تا با خدایان به نبرد پردازند و به همین جهت جلو نور ماه و خورشید را سد می کردند. هم چون «پرو» و بسیاری از جاهای دیگر لازم بود تا به وسیله سروصدای شیاطین را ترسانیده واژ جلو ماه و خورشید به دور رانند - پس سگ ها را تازیانه می زدند تا سخت عووکشند و طبلان ضرب می گرفتند وزنان و مردان فریاد بر می داشتند تا کسوف و یا خسوف بر طرف شود.

۴- زندگی عمومی اس کی موهای آلاس کا

نقش قایق در زندگی اس کی موها، زورق های کوچاک یک نفره یا کایاک، طرز ساختن و سفر با این قایق ها، طولانی ترین شبها و روزهای جهان، ورزش ها و بازی ها و مسابقات، بازی پرش روی هوا، ساقمه تاریخی این بازی و وضع فعلی آن، درباره انتخاب عروس شکار و مراسم جشن، مسابقه گوشت خواری، چگونه این مسابقه بزرگ از مردم شود، او میگایا زورق های زرده، اثر سوء تبلیغات مبلغان مسیحی و پیران روحانی، چگونه اس کی موها دزدی را شناختند، اخلاق عمومی، قایق در زندگی اس کی موها نقش بسیار مهم و جالبی داشت. قایق بسیاری از مشکلات زندگی شان را حل و بازگشاده می نمود. در قصبات و دهات آلاس کا و نواحی اطراف آن نوعی زورق می ساختند که آن ها را کایاک **Kayak** می نامیدند. در کایاک های بزرگ بیش از چند نفر بیشتر نمی توان نشست اما اغلب این زورق ها تنها یک نفره می باشد. ساختمان شان بیضی شکل و بسیار باریک و کشیده است که با سرعت فراوانی به وسیله پارو به روی آب حرکت می کند.

ساختمان کایاک از چوب نیست، چون در آلاس کا و عموماً مناطق قطبی درختی سبز نمی شود و چوب بسیار کمیاب و در حکم کمیبا است، تنها پاره دیه اوقات است که تنهای درختان و چوب هایی این گونه از راه دریا به ساحل می رسد و اس کی موها این چوب ها را میان خود تقسیم کرده و اغلب به مصارف هنری و زینتی می رسانند. لیکن کایاک ها یا این زورق های انفرادی را از استخوان های

نهنگ یا بالن و سایر جانوران می‌سازند . آنقدر سبک وقابل حمل و نقل است که در دریا می‌توان آنها را به سپولت از پاره بخرا عبور شان داد . چنان‌که گفته شد این قایق‌ها بسیار باریک هستند به‌گونه‌یی که بسیار زود واژگونی شوند . اما اسکی‌موها در راندن و هدایت شان مهارت فراوانی دارند . از برای آن که آب به داخل این زورق‌ها نفوذ پیدا نکند ، سطح آن را با پوست سگ دریابی می‌پوشانند و خود را با تسمدیی به آن می‌بندند و در چنین حالی چون واژگون شوند ، سرنشینان آن به زودی به حالت اولیه‌شان بر می‌گردانند بدون این‌که آب داخل شان شود .

در این مناطق قطبی اختلاف شب و روز در مدت چهار ماه و گاه بیشتر بد اندازه‌یی ناچیز است که مدت چهار تا پنج ماه روزاست و خورشید غروب نمی‌کند و به همین نسبت شب‌های قطبی نیز طولانی است . اسکی‌موها بد جشن و شادمانی و سهل انگاری در زندگی و جدی تلقی نکردن امور جدی معروف هستند . یکی از بازیهای معروف و مورد علاقه‌شان « پرش بد هوا » است . البته این در آغاز تنها یک ورزش و برای شادی و وقت گذرانی بوده است . در مناطق قطبی به موجب موقعیت سطح زمین ، روئیت و مشاهده مناطق دور سخت است و بد همین جهت در گذشته اسکی‌موها که در جریان زندگی‌شان شکار امری حیاتی و ضروری بوده است برای دیدن مناطق دورتر چنین وسیله‌یی را بد وجود آوردند . تعدادی پوست‌سگان دریابی را محکم به هم متصل می‌کردند تا قطعه بزرگی فراهم می‌شد . آن گاه آن را به روی زمین پهن می‌کردند و یک نفر که در پرش به هوا مهارت داشت میان آن می‌ایستاد . بد نسبت سی تا شست نفر گردآگرد آن قطعه پوست ایستاده و هرفردی گوشی از آن را محکم گرفت و در آغاز آهسته و آن گاه بد سرعت آن مرد را به هوا پرتاب می‌کردند . کسی که می‌پرید با مهارت فوق العاده‌یی تعادل خود را نگاه داشته و با پا طوری پایین می‌آمد که وسط پوست قرار می‌گرفت . تا ارتفاع هفت وده متر ممکن بود کسی بالا رود و اطراف را بنگرد . اما بعد‌ها از این وسیله و کار در شکار و دوربینی استفاده نشد و این عمل به صورت یک ورزش و وسیله سرگرمی هم چنان باقی ماند و اکنون

یکی از ورزش‌های مورد علاقه اس کی موهای نواحی آلاس کا به شمار می‌رود.

اما بسیاری از اس کی موهایی که تا کنون بر اثر برخورد با تمدن جدید چیز-هایی فرا گرفته‌اند، مقدار زیادی از آداب و رسوم خود را با آداب و رسوم تمدن نو تلفیق و ترکیب نموده‌اند. امروزه میان قبایل و طوایف چندی در آلاس کا انتخاب ملکه زیبایی باب است. اما پیش از این روش انتخاب زیباترین دختر بداین نحوی که امروزه زیر نفوذ تمدن جدید انجام می‌گیرد نبوده است، بلکه طی جشن‌ها و مراسمی از چند طایفه که تشکیل یک قبیله متحده را می‌دادند و احتمالاً قبایلی که نزدیک بهم بودند و با هم روابط و مراوداتی نیزداشتند زیباترین دختران شان را برای مسابقه و انتخاب شدن « عروس شکار » سال برمی‌گزیدند. این درواقع جشنی بود عمومی که بومیان در ضمن آن به سرور و نشاط و رقص و آوازی پرداختند. و چون زیباترین دختر انتخاب می‌شد، این ملکه اس کی مورا در واپسین مراسم شادی و نشاط برای بهترین شکار - چی سال عقد می‌کردند. البته این جشن در مرکز یک قبیله انجام می‌شد و مردان و زنانی که متعلق به قبایل و طوایف دیگر بودند برای شرکت در جشن بد آن مرکز می‌آمدند و از رسوم مهمان نوازی بومی بهر دمند می‌گشتند - چون اس کی موها رسم داشتند بسیاری شان نیز هنوز رسم دارند که زنان خود را بد میهمان خود برای چند شبی که میهمان اند پیش کش می‌کنند تا بد میهمان بدنگزدد و در این باب بعداً به تفصیل بیشتری بحث خواهد شد.

از مسابقات و بازیهای دیگر شان، مسابقه گوشت خواری است. البته در این مسابقه گوشت خام را بایستی بد خورند. مردانی که در این مورد ورزیده و کارآمدی دارند در هر سال بد مرکزی که مسابقه بایستی انجام شود روی می‌آورند تا در حایز شدن به مقام قهرمانی گوی را از همگان به ربانند. از چند ماهی که بد مراسم مسابقه باقی مانده است، اول گوشت مورد مسابقه را تهیه می‌کنند. شکار چیانی ورزیده به دریا می‌روند و نهنگی بزرگ که آن را ماک تاک Maktaq می‌نامند شکار کرده و دسته جمعی آن را به ساحل می‌آورند. وقتی زیاد مصرف می‌شود تا گوشت این حیوان

دریایی را بد قطعات مساوی برای مسابقه دهنگان تقسیم کنند - و سرانجام چون مسابقه شروع می شود ، درحالی که داوران در وسط دایره بی از مسابقه دهنگان به قضاوت می نشینند ، مسابقه گزاران یک باره به پاره کردن و جویدن گوشت خامی که چندماه هم چنان مانده است می پردازند و هر فردی که زودتر سهم خود را به خورد برنده شده و علاوه بر عنوان افتخار آمیز قهرمانی ، جوازی نیز دریافت می دارد .

درجایی که از کایاک های زورق های یک نفره اس کی موها سخن بدمعیان رفت ، لازم بود تاز او میاک *Umiak* یا کرجی های مسافری شان نیز گفت و گویی به شود . او میاک عبارت بود از نوعی قایق های سفری و جادار که آن هارا از پوست و بسیار ظریف می ساختند .! بن قایق های سبک و جادار قدرت تحمل و کشش بسیاری داشتند و مخصوص سفر در سواحل ویا مسافت از جزایر اس کی مو نشین به سایر نقاط آلاس کا بودند . اس کی موها بار و بند وزن و فرزند خود را تا جایی که قایق جاداشت در آن جا می دادند و درحالی که آب تالبه های قایق رسیده و قایق در آب فرو می رفت ، بدون واهمه و سرخوش و مسرور و آوازه خوان بدجانب مقدسشان حرکت می کردند .

تمدن جدید و مبلغان و اشاعه گران آن ، این ساده ترین مردم روی زمین را نیز آلوهه کردند . از هنگامی که پای سپید پستان بمراکز اس کی موها بازشد ، سادگی و بساطت زندگی و اخلاق و گردار ساده و ابتدایی شان دست خوش آلودگی وزوال گشت . سپیدها برای اس کی موها امراضی مسری و خانمان بر انداز چون سفلیس و حصبه و آبله بدار مغان آوردند . مبلغان مسیحی ، یا پدران روحانی که جوش و خروشی بسیار از برای نجات دادن ارواح بدویان و مسیحی کردن شان داشتند ، گناهان بسیاری را به آنان آموختند . «پدران روحانی » که با شور و هیجانی بسیار برای این ساده ترین مردم جهان موعظه می کردند از مذمت و نکوهیدگی دزدی سخن می گفتند ، یعنی از عملی برای شان سخن می گفتند که اس کی موها اصولا آن را نمی شناختند و از برای عمل دزدی واژه بی نیز نداشتند چون سراسر زندگی شان به اشتراک و معاونت و همکاری می گذشت . هیچ گاه به مخیله شان خطور نمی کرد که چیزی را از دوستان خود به دزدند ، چون هر چیزی را

کمی خواستند از هم درین نداشتند و بر می داشتند و پس از رفع احتیاج باز پس می دادند . همه چیز متعلق به همه کس بود . به همین جهت چون کشیشان کراراً به مذمت و قدح دزدی پرداختند ، اینان کنجه کاوی شان برانگیخته شدواز کشیشان توضیح خواستند و کشیشان نیز در نمایش هایی کوتاه که بدمتظر فهم این عمل ترتیب می دادند ، کنه کارو موضوع را به آنان آموختند و اس کی موها نیز به عمل پرداختند .

نتایج سوء تعالیم پدران روحانی میان اس کی موها بسیار است وای کاش هیچ گاه پاشان به مناطق بکرانسانی برای اصلاح و «نجات روح» بدویان باز نمی شد . دودستگی و اختلاف و تهمت زدن به هم را نیز کشیشان به آنان آموختند . چون از امریکا فرق مختلف مسیحی ، هر یک دسته بی از مبلغان را به آن جا گسیل می داشتند . این دسته های مخالف در آن جا به مبارزه می پرداختند و برای هم کار شکنی می کردند و بد هم تهمت و افتراق می بستند و با وسائل و کارهایی مضحك و مسخره ، هر دسته بی سعی می کرد تا اس کی موها بیشتری را به کلیسا خود جمع کند . البته آشکار است که مردمانی در نهایت سادگی و بی آلایشی را با این کارها چکونه به انحطاط و آلودگی سوق دادند .

۵- آداب و رسوم شکار

کاربیو اس کی موها ، اس کی موها کانا دا ، گلهای انبوه کاربیو و شکار آنها ، روایط شکار و شکارچی ، نائین شکار کاربیو در زندگی بومیان . چگونه قحطی به وجود می آمد ، شاخ کاربیو و خواص جادویی و موارد استعمال آن ، شکار حیوانات دریایی ، روش و طریقه شکار ، تشخیص شکار زیر آب ، خوردن دل و جگر شکارها به شکل خام و گرم ، شکار پرنده کان وظیفه زنان بود ، روش شکار پرنده کان ، کلیمازی ، ساختن ایکلولیا انانقله های برفی و وضع فنی ساخته ایان ، خوراک و غذایها

دسته هایی از اس کی موها هستند که در طبقه بندی نژادی - از طرف نژاد شناسان و محققان به نام «کاربیو اس کومو» شناخته نام گزاری شده اند . کاربیو حیوانی است قطبی و شاخ دار که در پاره بی نواحی قطبی بسیار فراوان است و قسمت اعظم و قابل توجه معاش و زندگی بومیان را تأمین می کند . در مناطقی که اس کی موها کانا دایی زندگی می کنند این حیوان بسیار فراوان است . زندگی اس کی موها کانا دا

در شرایط مساعدتری از طبیعت جریان دارد.

زندگی بسیاری از این اسکی موها وابستگی دارد به این که گله‌های انبو و فراوان کاریبو مطابق خط سیر معمولی شان حرکت کنند. توضیح آن که این حیوانات با گله‌های عظیمی حرکت می‌کنند. در طی سال یک بار مهاجرت می‌کنند و خط سیر شان نیز آشکار است. اسکی موها با هوش و فراست طبیعی شان و تجربه‌یی که بر اثر سالیانی بسیار در این راه کسب کرده‌اند از هنگام مهاجرت و هم چنین خط سیر این جانوران آگاه‌اند. به هنگام معین بار و بنه و لوازم شان را می‌بندند و خود را به مسیر خط سیر کاریبوها می‌رسانند. مدتی هم چنان متصرف و منتهز فرصت می‌نشینند تا کم کم پیش قراولان گله نمودار شوند. آن‌گاه آنها که کاملاً خود را آماده و مجهز ساخته‌اند به شکارشان می‌پردازند و شکارهای فراوان را پوست‌کنده و گوشت‌شان را به قصبه‌هاشان برد و از گوشت‌شان نیز استفاده‌هایی بسیار می‌کنند. شاخ این حیوان در نظر آنان خواصی جادویی دارد، هم‌چنان‌که میان سرخ‌بوستان امریکای شمالی شاخ گاو کوهان دار دارای خواصی فراوان و جادویی است و در آفریقا و برمه و مالایا این خاصیت مطلق جادویی را از برای شاخ کردن می‌شناسند. به هر انجام اسکی موها از شاخ این حیوان که بد خود می‌آویزند به عنوان نظر قربانی و وسیله‌یی برای خوش‌بختی و تأمین آن استفاده می‌کنند. به تقریب میان آنان همان خواصی را داراست که میان ما آن چنان خواصی را برای «مهره مار» قابل استند. جادوگران حکیم باشی از آن گردهایی می‌سازند که در درمان‌های روحی و جسمی مورد استفاده‌شان قرار می‌گیرد و گاه آنانی که ذوق هنری دارند از آن‌ها مجسمه‌هایی کوچک می‌سازند.

هر گاه حساب اسکی موها در موزد مهاجرت و خط سیر کاریبوها نادرست‌درآید، ماده‌ها به‌انتظار در نفاطی که به این امید در آن‌جاها بیتوهه کرده‌اند، سپری می‌شود بی‌آن‌که از گله‌های حیوانی خبری شود. در چنین سال‌ها و موقعی است که میان این اسکی موها خشک سالی و قحطی بروز کرده و ضایعاتی فراوان برایشان به‌بارمی‌آورد. مطابق با تحقیقاتی که شده از ایام گذشته در موقع احتیاج و ضرورت اسکی موها به خوردن گوشت هم نوعان خود مبادرت می‌ورزیده‌اند و سیاحانی چند این موضوع را تذکر و شرح داده‌اند.

البته شکار کاریو در مناطقی اساسی و حیاتی محسوب می شد که امکان شکار-هایی دیگر نباشد . اما در مناطقی که شکارهای دیگر امکانش فراهم بود، اس کی موها به هنگام بدان می پرداختند . وقتی که مترصد شکار بودند، سورتمه های شان را می بستند بهترین سکان خود را نیز به آنها بسته و بدسوی نقاط مورد نظر رهسپار می گشتند . گاه از برای یافتن مکان مناسبی در حدود ده ساعت سورتمه می راندند و البته گاه بر حسب نزدیکی شان به دریا بیش از ساعتی طی مسافت نمی نمودند . در جاهایی که گمان وجود حیوانات را بهزیر یخ ها می کردند ، بدروری زمین دراز کشیده و گوش ها-شان را به سطح یخ ها می چسبانیدند و هر گاه در آن جا شکاری وجود داشت به کار مشغول می شدند . آن چه که عجیب و شگفت است و حکایت از استعداد و فراست و درک طبیعی اس کی موها می نماید آن است که از فاصله یک متر یخ ، درزیز آب شکار را تشخیص داده و حتا نوع آن را نیز حدس می ذنند .

به هر حال چون نقطه مناسب شکار را می یافتند ، سورتمه و با رو بند رادر گوشی بی نهاده و بدسرعت با نیزدهاشان به کندن یخ و ایجاد چالهایی می پرداختند . چون به آب می رسیدند از چاله بالا آمد و کنار آن با بر ف دیواری ساخته و در پناه آن با نیزدهاشان به حالت انتظار می نشستند . حیوانات دریابی بادیدن روشنایی و برای استفاده از هوا از این چالهها بالا آمده و صیادان با نیزه آماده خود ضرباتی سخت به نقاط حساس بدن آنان می زدند . اما کار به همین سهولت انجام نمی شد ، بلکه مواقعی بیش می آمد که شکار گران باستی با صبر و حوصله ساعت هایی متدامی در انتظار باقی می مانندند . این نوع شکار رو شی بود بسیار سخت و پر دردرس ، چون هنگامی که با نیرو و قدرت فراوان نیزه را به بدن حیوان فرو می کردند؛ شکار به داخل چاله گریخته و سعی می کرد تا در آب فرو رود . اما بد ان های نیزه های شکار چیان با تسممهایی محکم ، رشته بی وصل بود که در دست داشتند و سخت می کشیدند . در اینجا بود که نزاع و کشمکشی سخت میان انسان و حیوان در تناظع بقاء در می گرفت . اما اغلب انسان پیروز می شد ، شکار یا خوک دریابی و یا سگ و شیر و گراز آبی بود و هنگامی که آن را بیرون کشیده و

می‌کشند، بدون معطلی شکم اش را درینده و دل و جگر و سایر قسمت‌هایی که در نظر شان لذید بود در آورده و گرم و خام خام می‌خوردند و مابقی را با سورتمدها به کلبه نهاشان حمل می‌کردند.

پرنده‌گان را نیز اس‌کی موها به نحو جالب توجهی شکار می‌کردند. کار شکار پرنده‌گان به عنده زنان بود وزنان بودند که در این کار تخصص داشتند. روش شکار پرنده‌گان به این نحو بود که زنان ابتدا سقف گنبدی شکل و بر فی کلبه سوراخ نموده و قطعه‌گوشتی بیرون آن می‌نہادند. آن‌گاه پرنده‌گان که برای ربودن گوشت روی سقف می‌نشستند، به وسیله زنان که متصرف بودند شکار می‌شدند.

اس‌کی موها عموماً معماران و بنایانی قابل‌اند، چون از برای خانه‌سازی هیچ‌گاه از معماران و بنایان حرفه‌یی استفاده نمی‌کنند و اصولاً چنین پیشه و حرفه‌یی ندارند. خانه‌های بر فی را که می‌سازند ایگل‌لو Iglo می‌نامند. از برای ساختن خانه‌های بر فی شرط نخست انتخاب مکان و جا است. یک اس‌کی موی ورزیده برای ساختن ایگل‌لو مناسب ترین جارا انتخاب می‌نماید. آن‌گاه با نیزه خود یک دایره به اندازه دلخواه روی برف رسم می‌نماید. اغلب ودر حد متوسط دونفر به ساختمان اقدام می‌کنند. داخل دایره ایستاده و یکی‌شان با چاقوی بزرگی که در دست دارد، برف را به شکل مکعب‌های همواری می‌برد و آن یک آن‌ها را کل می‌گذارد. سقف ایگل‌لو گنبدی شکل و از همان ردیف‌های پایین هرچه رو به بالا می‌رود از شعاد اش کاسته می‌شود. به هر حال دو سازنده ایگل‌لورا چنان می‌سازند که آخرین قسمت سقف اش نیز پوشیده می‌شود و خود در آن می‌مانند. آن‌گاه از داخل آن قسمتی را که جای دراست با چاقو بربیده و بیرون می‌آیند. یکی از کارهای فنی احداث دراست به طوری که باد در داخل کلبه نو زد و گرد برف داخل آن نشود. البته ساختن چنین خانه‌های بر فی در آغاز کاری سهل و ساده به نظر می‌رسد، اما در حقیقت تجربه و مهارت فراوانی لازم دارد تا آن چنان ساخته شوند که در مقابل توفان‌های شدید و باد‌های تند خراب نشده و مقاومت‌ورزند. آن‌گاه به جای دریک تکه بین شفاف را بربیده و قرار می‌دهند

که به هنگام رفت و آمد با فشار اندکی به روی برف می سرد و چون درهای خودکار برقی است . در بدنه ایگل‌لوئیز با چاقو چند قطعه کوچک برف را در آورده و به جای شیشه چند قطعه یخ شفاف قرار می دهند تا نور به داخل اناق برفی به تابد . این خانه‌ها را هرچندگاهی یک بار عوض می کنند ، چون براثر گرمای داخل برف و یخ آب شده و جدار نازک می شود ، به حدی که دیگر نمی تواند مانع نفوذ سرما شده و در مقابل بادهای تند مقاومت نماید . به همین جهت اسکی موها چون موقع را تشخیص می دهند که دیگر خانه قابل استفاده نیست ، به تندی به بیرون جسته و در مدت چند ساعتی یک ایگل‌لوی جدید ساخته و خانواده را به منزل تازه دعوت کرده و نقل مکان می کنند . اما پاره بی از اسکی موها بسیار تبلیغ از آنند که اقدام به ساختن ایگل‌لوی تازه‌بی کنند و هرچه که جدار خانه شان از داخل نازک می شود ، با برف‌های اضافی جدار را از خارج ضخیم می سازند . این چنین خانه‌ها ، اندک مدتی بیش نمی گذرد که هم سطح زمین می شوند و اسکی موها در زیر یخ و برف زندگی می نمایند .

زندگی نیز به همان نسبت‌های دیگر در داخل این انافق‌های برفی جالب است . در بندهای گذشته از وضع زندگی داخل کلبه‌ها تا حدودی سخن رفت و اینک از غذا و خوراک‌شان گفت و گو می شود . قلم عمده و شاید تنها غذای اسکی موها گوشت است . گوشت حیوانات گوناگون دریابی و زمینی و به مقدار کمی گوشت پرنده‌گان . پاره بی از کرم‌های یخ بودکه ازلذیذ ترین خوراک‌های شان محسوب می گشت . این کرم‌ها را با حوصله و تحمل رنج و صرف دقت‌بیادی بددست آورده و در کاسه‌های پوستی ریخته و در حالی که در همی‌لولند با لذت و افری می خورند . چون سرخ پوستان قبیله تاتویان Tatoyan در نواحی جنگل‌های آمازون و پیگمی Pigmy ها در نواحی جنوبی و مرکزی آفریقا که نوعی از کرم‌های مخصوص از جمله تنقلات مورد علاقه شان بود . در پاره بی مواقع گوشت را خام خام می خوردند و به هنگام فرصت در داخل کلبه‌هاشان گوشت را نیم پز کرده و به دندان می کشیدند . اسکی موها بی که در مراوده با سفید

پوستان بودند ، خوراکشان تنوعی یافته بود ، چون مقادیر زیادی پوست را با خوراک ، تفک و مشروبات الکلی مبادله می کردند .

۶ - خانواده ، اخلاق جنسی ، زن و تناسخ

خانواده و اجتماع ، علایق و مودت خانوادگی ، وابستگی زندگی با امر شکار ، فصل شکار عمومی ، مسئله زن های قرضی و ارتباط با فصل شکار ، فرزندخواهی قرضی و نسبت آنان ، میهمان نوازی و در اختیار میهمان قرار دادن زنان خود را ، این امر آیا فحشا است ، در باره تناسخ مردگان و ارواح شان ، شرایط سرگردانی ارواح ، حلول روح مردگان در کالبد نوزادان ، حلول روح مردگان در کالبد سکان و سایر جانوران ، قانون کیفر و مجازات ، کمیابی زن و مسئله ازدواج ، زندگی خانوادگی ، خور و خواب ، روایت زن و شوهران ، اخلاق عمومی ، عشق بازی و عروسی

در باره امور خانوادگی ، اخلاق جنسی و مقام و موقعیت زنان در اجتماع اس کی موها تحقیقات جالبی به عمل آمده است . از میهمان دوستی شان ، از تساهل جنسی شان ، از علایق و مودت خانوادگی شان و بسیاری امور دیگر داستان هایی که بسیاری شان به اغراق و گزافه و افراط رسیده است سخن به میان رفته . در این بند تا جایی که مقتضا باشد از این موارد گفت و گوهای خواهی نمود .

اس کی موها چنان که گفته شد شکار در زندگی شان نقش درجه اول را ایفا می-

کند ، چون با شکار زنده اند و شکار است که زندگی شان را می گردانند و بهتر و شیرین تر می کند ، یا تلخ و ناهموار و سخت می نماید . به همین جهت در طی سال یک فصل شکار عمومی دارند که طولانی بوده و دو سه ماهی به طول می انجامد . مردانی که خود را برای شکار و فراهم کردن آذوقه زمستانی مهیا می کنند ، زنان شان را نیز به همراه می برند تا کارهای شان را انجام دهند . اما برخی از مردان زنان شان را به علت بیماری ، آبستی و یا مواردی دیگر و وارد نبودن به فنون شکار نمی توانند همراه به برند و بدون زن نیز این گونه سفرهای طولانی برای شان مقدور نمی شود . در این مورد مطابق بارسم وستی که دارند ، زن یکی از رفقای شان را که واجد شرایط است یه قرض می گیرند و این زن قرضی در برابر مرد جدید کاملا همان وظایفی را به عهده دارد که نسبت به شوهرش به عهد داشت ، – یعنی در سفر شوهر موقتی و تازه اش را

همراهی کرده و کارهایش را انجام می‌دهد و در آغوش اش می‌خوابد - کاهی معاوضه زن می‌کنند ، یعنی آن مرد دیگر نیز در عوض از زن دوست اش استفاده می‌نماید . کاه در ضمن این سفرهای چندماهه مرد از زن قرضی اش صاحب فرزندی می‌شود و این فرزند نیز فرزند عاریتی یا ترقی بیان غیر مشروع آن مرد محسوب می‌شود .

در میهمان نوازی نیز رسمی داشتند که هم چون رسومی دیگر که در جهان به نسبت کم و بیش میان اقوام و قبایلی دیگر وجود دارد ، در مذاق متمندان عجیب و شگفت‌آور می‌نمود . این رسم در میهمان نوازی و بزرگ داشت میهمان بود از جانب میزبان ، بد این معنی که هر گام میهمانی به آنان وارد می‌شد ، شب‌هنگام - به گاه بستر رفتن زن خود را به آن میهمان می‌دادند . به همین جهت سیاحان و دانشمندانی که در مناطق اس کی مونشین می‌رفتند ، شب‌هنگام با کمال تعجب مشاهده می‌کردند که زن صاحب خانه با لطف و خندویی به جای آن که به بستر شوهرش بپرورد ، به بستر آنان آمده و با خوش رویی هم آغوش شان می‌شد . البته این رسمی بود که در همین حدواندازه محدود می‌شد و به طرقی دیگر وجود نداشت . در مثل تنها زن میزبان بود که چنین حقی را داشت و میهمان نیز تنها می‌توانست از همسر میزبان توقع هم خوابگی داشته باشد نه هیچ زن و یا احتمالاً دختری دیگر . در بر همه نیز میان بومیان بدی چنین رسمی وجود داشت و در **مالایا** نیز . در تبت نیز رسمی وجود داشت و هنوز وجود دارد هم چون میان اس کی موها که یک الگو و روش را نشان می‌دهد .

رسومی که میان اس کی موها وجود داشت چنان که اشاره شد بسیاری شان میان قبایل و اقوام دیگر مطابق معمول جاری و شایع بود . آنان رسمی داشتند که هیچ کاه سکان را نمی‌کشند و از این کار سخت پرهیز می‌نمودند و هر گاه کسی سگی را می‌کشت چنان بود که یک فرد آدمی را کشته است . بدلواً چنان به نظر می‌رسید که به روابطی میان سگ و خودشان - چون روابط توتم جانور و گروه انسان های یک قبیله یا طایفه قابل باشند ، اما با مطالعات بعدی آشکار شده و وضع گونه‌ی دیگراست و منشاء تحریم سگ کشی به مسئله تناسنخ و حلول ارواح می‌رسد .

عقیده در باره تناسخ میان اس کی موها چنین است که چون کسی مرد ، روح - اش بایستی به فوریت به قالب یا کالبد فرد دیگری حلول کند . این فرد دیگری که نوزاد می باشد . رسم شان آن است که چون کسی مرد در فاصله یکی دو روز نوزادی را که متولد شد به نام آن متوفا می نامند تا روح اش در کالبد کودک حلول کرده و بالنتیجه سرگردان نماند . این وظیفه بی است از برای زندگان که در قبال مردگان بایستی انجام بدهند . هر گام زندگان و بازماندگان غفلت نمایند و چنین امری را انجام ندهند روح سرگردان می شود و به انقام جویی ارزندگان و آزار وایذاء شان برمی آید و به این ترتیب است که دسته ارواح شریرو بدلکار بوجود می آیند .

اما همواره به هنگام مرگ یک فرد ، نوزادی بد دنیانمی آید تا مراسم هدایت روح متوفا را به کالبد جدید انجام دهنند ، پس خانواده بی که مرگ در آن جا اتفاق افتاده ، بهترین سک خود را برای این منظور انتخاب کرده و آن سکرا به نام آن متوفا می نامند و معتقدند که به این ترتیب روح مرده در کالبد آن سک حلول می کرد . به همین جهت سیاحان و داشمندان و بسیاری از سپید پوستان ملاحظه می کردند که اس کی موها برخی از سک ها را پدر یا پدر بزرگ و مادر یا خواهر و خویشان خود معرفی می نمایند . البته میان قبایل و دسته های گوناگون اس کی مو ، عقیده تناسخ و حاول رواج داشت ، اما حیوانات مختلف بودند . میان پاره بی از اس کی موها سگ یا شیر دریابی و یا جانورانی دیگر حلول گاه ارواح بودند . چنان که در قسمت آفریقا و استرالیا نیز شرح شد ، نظری این عقاید موجود بود .

در مورد داوری و قضاوت و قانون گفته شده اینان آن چنان مردمانی نیک سرشت و آرام و مهر بان اند که جرمی میان شان واقع نمی شود تا مستلزم وجود قوانینی میان شان باشد و کیفرهایی داشته باشند . اما در خانواده و یا چند خانواده بی که به اشتراک و تعاون زندگی می کردند ، پاره بی اوقات مجازات هایی انجام می شده که قبل از بشکل قانون و رسمی موجود نبود . یکی از سیاحان نقل می کند در هنگامی که با یک خانواده اس کی مو به وسیله سورتمه مسافت می کرد ، زن جوانی علاوه بر چند بجه کوچک

خود - موظف بود تا از دو توله سگ نیز نگاهداری نماید و این زن دو توله سگ را در آغوش خود حمل می کرد . هوا به نهایت سردی رسیده بود به شکلی که هر چند گاهی مجبور می شدند به ایستادن وینچ هایی را که به پنجه های سگ های سورتمه بسته می شد به کنند . یک بار چون ایستادند به هنگام شیر خوردن توله ها بود وزن اس کی موآن ها را نزد مادرشان برد تا شیر به خورند . اما سگ ماده که بر اثر غفلت شکم و پشت اش با پوست مخصوص قبلا پوشیده و بسته نشده بود ، شیرش ینچ زده و از شدت درد زوزه می کشید . شوهر زن - همسرش را سرزنش کرد که چنین غفلتی را موجب شده و سگ را نه بسته است و مجازاتی را که برایش تعیین کرد آن بود که خودش تولد هارا شیر دهد . زن نیز می چون چرا مجازات را پذیرفت و پستان های پر شیر خود را در آورد و هم چنان که بچه هایش را شیر می داد ، آنها را شیرداد .

چنان که ذکر شد قوانینی برای کیفر و مجازات وجود نداشت . روابط زنان و مردان تا حدودی آزاد بود . هنگامی که دسته یی از اس کی موها به قصبه یی دیگر رفتند ، مرد جوانی که زنی بسیار زیبا داشت . در آن قصبه از دوست خود دعوت کرد تا شبی را با زنش به سربرد . آن دوست که عاشق یی قرار زن بود خواهش دوست اش را پذیرفت و شب به کلبه بر فی اش رفت و در آغوش زن همسرش خواید . اما صبح گاه اس کی موها مشاهده کردند که آن دوست پس از استفاده از زن دوست اش ، مرد را کشته است وزن وی را برای همیشه از آن خود نموده . اس کی موها این را قضیه یی کاملا عادی تلقی کردند و به قاتل سرزنش و ایرادی نیز نگرفتند و آن زن از آن پس دیگر تنها لباس های شوهر جدید و قاتل شوهر قدیم اش را دوخت . چون میان اس کی موها شرافت یک مرد هنگامی لکه دار می شود که زنش لباس مرد دیگری را به دوزد ، نه آن که هم بستر و بغل خواب مرد دیگری باشد .

بسیاری از رسمی که میان اس کی موها رایج و برقرار است ، نظایری از آن را قبلا میان بدویان آفریقایی یا استرالیایی و امریکایی نیز شرح داده ایم . میان اس کی موها زن بسیار کمیاب است و مسئله به دست آوردن یک زن برای مرد جوانی

که در صدد ازدواج می‌باشد در حقیقت مشکل بزرگی است . پدران و گاه خودجوانان از ابتدا متوجه این مسأله و دشواریش بوده و برای آن اقداماتی می‌کنند . میان بسیاری از خانواده‌ها قراردادها و قول و پیمانی بسته می‌شود که هر گاه صاحب دختر شدند ، دخترشان را به هم به دهنده تا برای پسرانشان که بزرگ می‌شوند تزویج کنند و نظیر این مسأله را در آفریقا نیز ملاحظه نمودیم .

زندگی این مردان وزنان نرم دل و خوش خوا و مهر بازی که در قلب ینچه‌اوبرف‌ها زندگی می‌کنند ، در نوعی اشتراک عمیق وزرف جریان دارد ، میان شان مالکیت‌معنا و مفهومی ندارد و همه چیز به همه کس تعلق دارد – در حالی که کسی از این موضوع سوء استفاده‌ی نمی‌کند . در مثیل‌هم چون که کسی شکاری کرد و آن را خودش و یا کسانی دیگر به قصبه آوردند ، همه آن افرادی که به گوشت اش احتیاجی دارند آمده و مقدار لازم را جدا کرده و می‌برند . این مهم نیست که چه کسی آن حیوان را شکار کرده ، چون همان شکارچی نیز بارهایی بسیار از شکار دیگران استفاده کرده است . با وجود این هیچ گاه کسی به این امید نمی‌نشیند که دیگران دنبال کار بروند ، بلکه هر کسی به نوبت خود در فعالیت و کار اشتراکی و تعاون شرکت می‌کند .

بسیاری از اوقات اتفاق می‌افتد که خانواده‌هایی که مدت‌ها باهم در یک‌جا زندگی کرده بودند ، از هم جدا می‌شوند و از برای شکار به نواحی بی‌که تشخیص می‌دادند برای آذوقه اندازی مناسب است نقل مکان می‌کردن . زنان در موقع استراحت و بی‌کاری بر هنر شده و تن‌های خودشان را با روغن حیوانات شفاف می‌کردند و این عمل را تا حدودی برای زیبایی و خوش آمد مردان انجام می‌دادند .

زندگی شان در کلبه‌هایی که وصف آن گذشت با بساطت و شادکامی می‌گذشت .

غم‌های زندگی برای شان دوام زیادی نداشت و خیلی زود آن‌ها را به نسیان و فراموشی می‌سپردند . مرگ و میر را به سان زندگی تلقی می‌کردند . بسیاری اوقات اتفاق می‌افتد که خبر مرگ عزیزانشان را که خرمن زندگی شان به موسیله خشم طبیعت درو شده بود برای شان می‌آوردند . این خبرها بسیار کوتاه و مقطع و بدون حشو و زوايد بودند . آن

را می‌شنیدند و لحظه‌یی متأثر می‌شدند و به زودی در مسیر و جریان زندگی اتفاق و حادثه‌یی بسیار دور برای شان می‌شد : مردگان خود را دفن نمی‌کردند ، چون جایی از برای دفن شان در آن صحراها و دشت‌های پوشیده از بین برف وجود ندارد. آنان را در روی بین پاره‌ها و برف‌ها می‌گذارند و بسیاری از اجساد مردگان که متعلق به سد تا سه سال پیش می‌باشند هنوز هم چنان تازه و دست ناخورده لا بدای بین‌ها وجود دارند .

داخل کلیدها ، شب هنگام - یا به‌گاه خواب که به بستر متی روند - شفقت‌زنان به شوهران و کودکانشان به نحو جالبی به نظر می‌رسد . بستر شان عبارت است از کیسه‌هایی که از پوست جانوران شکار می‌دوزند - درونش نرم و گرم است چون سرما به داخل آن نفوذ نمی‌کند . مادر برنه شده و داخل کیسه می‌شود و کودکان کوچک خود را برنه کرده و به درون می‌کشد تا با گرمای تن خود آنان را گرم کند . از آن پس نوبت به شوهران می‌رسد . زنان شوهران را نیز بدھمان سان ، اما با احساسی دیگر گرم و گرم می‌کنند و زیر برف‌ها ، در حالی که در خارج شدت سرما گاه تا پنجاھو شست درجه زیر صفر می‌رسد تن‌های آنها بد هم چسبیده است و جز لذت چیزی را احساس نمی‌کنند . بد گاهی کدصیح شان فرا می‌رسد ، از خواب بر می‌خیزند ، مادران دهان خود را از برف‌انباشتیمی کنند تا آب شود و پس از آن به صورت پف نم به صورت ورم کردۀ فرزندان می‌پاشند و با تکه پوستی چهره‌شان را پاک می‌کنند . هم‌چنین لباس شوهران و پسران بزرگ را آماده‌می‌نمایند و آن‌ها را اصلاح کرده به تن و پای شان می‌پوشانند تا به دنبال تلاش برای زندگی روند .

مطابق معمول دوش و طبع بشری کارهای خانه به عهده زنان است . بد و ختو دوز می‌پردازند . لباس مردانشان را می‌دوزند و پاره‌گی‌های آن را اصلاح می‌کنند . خانه را جمع و جور می‌کنند و خوراک آماده می‌نمایند . وقت اضافی شان مصروف هنرو هنر آفرینی می‌گردد .

شاید کمتر کسانی بیدا شوند که چون آنان قادر باشند لباس‌های مخصوص

قطبی بهدوزند . پوینهایی تهیه می‌کنند که آن‌ها را در زبان بومی ماک‌لاک Maclak می‌نامند . پوست‌های مخصوصی را به نوعی پرداخت و پرورده‌می‌سازند که نه سرما و نه آب در آن نفوذ تمی نماید و برای دوخت از راسته گوشت‌ستون‌فقرات‌گوزن استفاده می‌نمایند . این گوشت جون خشک شود به صورت کلافی از نخ کوک - رشته رشته است که فوق تصور می‌باشد و آب و رطوبت از آن نمی‌گذرد . در مجسمه سازی نیز مهارت فراوانی دارند . چون چوب در قطب کمیاب است به همین جهت مجسمه‌ها و ساخته‌های هنری شان کمتر از جوب ویژت از سنگ است . سبک مجسمه سازی و پیکره پردازی شان مسخ اندام و هیکل آدمی است به شیوه‌ی کامروزه بدغنوان روشن نو در جهان متمدن متداول گشته است . در ساختن مجسمه‌های حیوانی تبحر و هنر بیشتری دارند و حیوانات گوناگوندا در حالات متفاوت به اندازه‌ی زنده، جان دار و با احساس می‌پردازند که گویی در حال حرکت و جنب و جوش می‌باشدند .

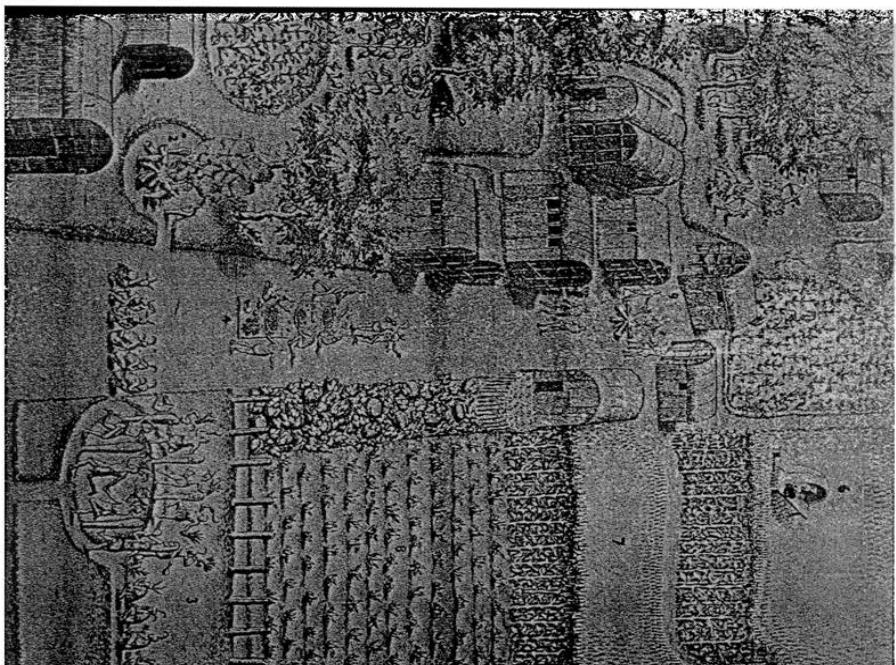
شاید در جهان ازدواج و عروسی اس‌کی‌موها از جمله ساده‌ترین و بی‌تشریفات - ترین عروسی‌ها و ازدواج‌ها باشد چون مردی دختری را دوست داشته باشد ، عشق و علاقه‌اش را به او ابراز می‌کند . این مردمان بهسان‌ما بداراز عشق و عادقه نمی‌پردازند، بلکه به هم می‌خندند و دختر و پسری که به هم به خندند و هم را به بوسند ، هر چند که بوسه‌شان نیز با بوسه مرسوم تفاوت دارد ، چون به جای بوسه بینی‌هاشان را بد هم می‌مالند - در واقع با هم ازدواج کرده‌اند و دختر به کلبه پسرمی‌رود و زندگی زناشویی شان آغاز می‌شود .

۷- رقص و دیانت

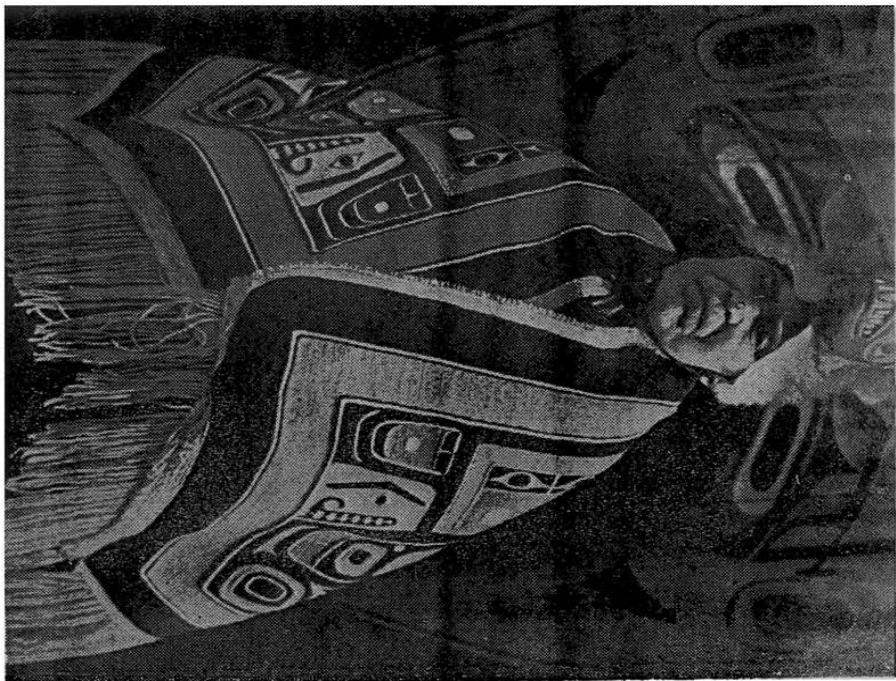
واپسین سخن درباره اس‌کی‌موها ، زندگی عمومی ، تقسیمات اجتماعی ، شرایط سخت‌زنده‌گی ، بدوی بودن فرهنگ و دیانت ، امور جنسی ، علل آزادی‌های جنسی ، موارد معاوضه زن ، آزادی‌های جنسی و رقص ، رقص‌های جنسی ، انواع رقص میان اس‌کی‌موها ، آلات وسیقی ، ترانه‌گویی و تصنیفسازی ، رقص طلب ، رقص‌های آرام ، رقص‌های توتمیک ، مسئله توتمیسم در میان اس‌کی‌موها ، رقص‌هایی که نقلیدی بودند از حرکات چانوران توتم ، رقص انفرادی شمنان در کادر توتمی ، نتیجه

در این قسمت یا در این بند با ذکر و یاد کرد و شرحی کلی در باره مذهب ، تمدن ، هنر ، وضع زندگی و پوشش و خوراک و آداب و رسوم و آن چه که ناگفته مانده



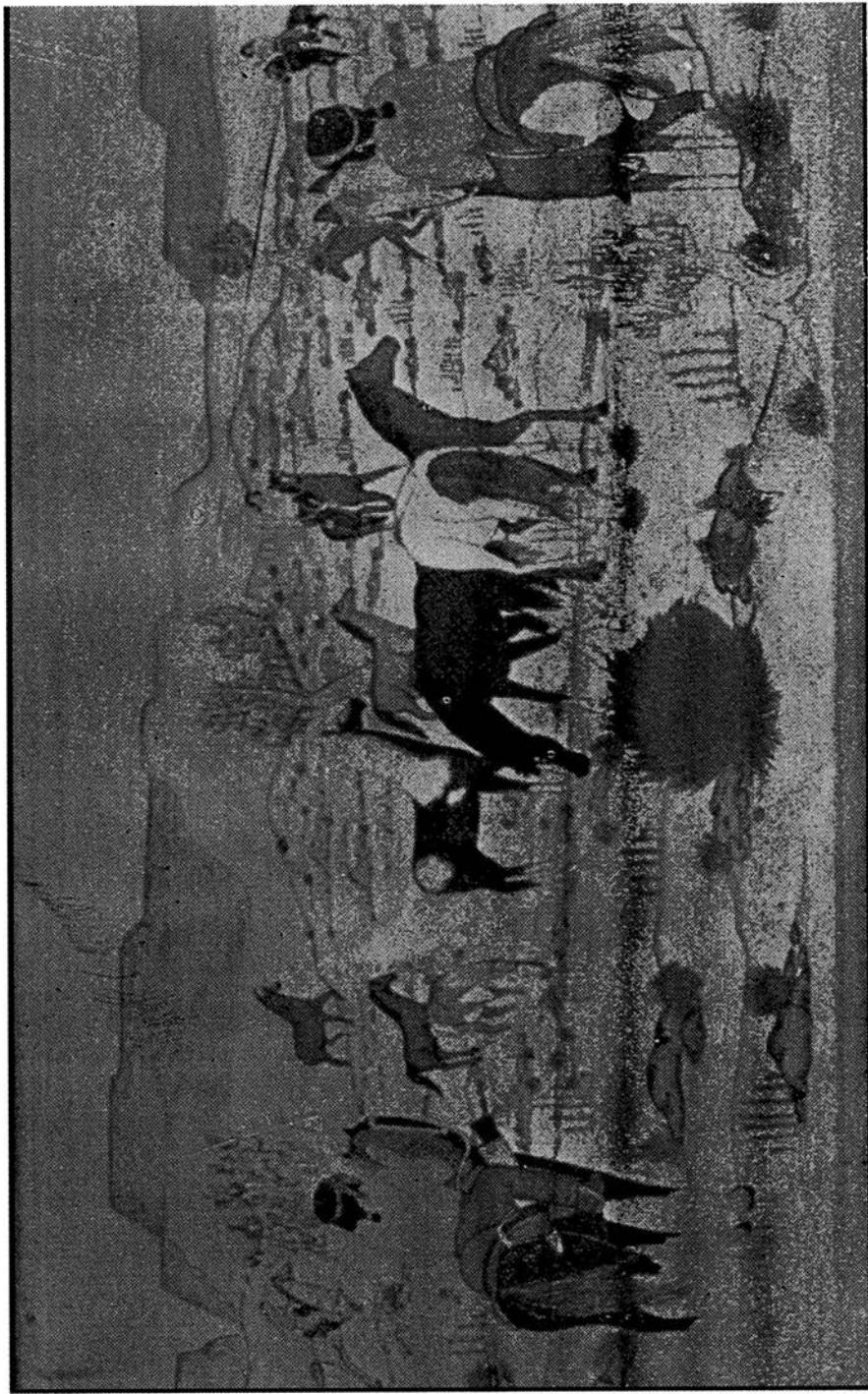


طراحی از یک تاثیل قرون شانزدهم از یک دهکده سرپوشیده قشتهای کرد
این عکس مشاهده می شود عبارتند از: ۱- خانه رئیس قبیله، ۲- محل عبادت،
انجام تشریفات مذهبی، ۳- رقص شترینا و درسمی، ۴- جشن ضیافت، ۵-
۱- آنکه همه اینها در یک مکان باشند، ۶- آنکه همه اینها در



یکی از رؤسای اسکیمویی داسکیموهای آلاسکا

جمع کردن اسهای بولبُل: این تاپلوکی از چند سری نقاشی هایی است که هنرمند ماصراموکا نی با کاریز سانه و تأثیر قوی طرز زندگی سرخ‌وستان و حسابت نقاش را درباره سرمه و شابناسی طایفه اش منکس می‌سازد. از پایینا





ذنی از رقای قبایل ساکن در کناره آمازون



دختر زیبای اسکیمو از اسکیمو-های آلاسكایی

است، موضوع را درباره اس کی موها خاتمه می دهیم. اینان اقوامی بودند که در طول سواحل اوقیانوس منجمد شمالی از نواحی غربی تنگه به رینگ تا قسمت های جنوبی آلاس کا گستردۀ شده و زندگی می کردند. اینان در چنان منطقه‌ای سخت و منجمد که شرایط زندگی در آن جا وجود نداشت، شرایط بدی و ابتدایی لازم را برای ادامه زندگی به وجود آوردند. ادامه تمدن وزندگی شان بیش از هر چیزی در گرو و دو عامل مهم معيشت، یعنی آذوقه و پناهگاه بود. منطقه قطبی ناحیدی بود که زندگی در آن جا مستلزم مبارزه بی سختی با طبیعت ناسازگار محسوب می گشت. زندگی خارج از پناهگاه مقدور نبود و نسل آدمی را برمی انداخت. مسأله خواراک و غذا از آن هم مهم‌تر بود و هرگاه دوروزی متوفی ماند باز هم پیک اجل خرمن زندگی را دیشه کن می کرد. بدھمین جهت مردمانی که در چنین سرزمینی زندگی می کردند تمام قدرت و نیروی شان صرف ادامه زندگی و مبارزه با طبیعت می شد و بدھمین جهت بود که تولد ایشان به مسائل اجتماعی و اخلاقی و دینی معطوف نمی گشت و این موارد هم چنان در مراحل بدی خود باقی ماندند.

میان شان به هیچ وجه تقسیمات اجتماعی برقرار نبود - نه به طوایف تقسیم می شدند و نه بدقبایلی - بلکه به گوندی بی آزاد چند خانوار گردید جمع شده وزندگی می کردند. در این جمعیت که صورت ثابت و برقراری نیز نداشت مردی تفوق داشت که از لحاظ نیروی بدنی و شخصیت بر دیگران امتیاز داشت و اهالی و اعضا گروه از وی فرمان برده و سرپرستی اش را قبول می کردند. اما خانواده‌ایی که در این گروه زندگی می کردند هیچ‌گاه ملزم نبودند تا همواره در آن جا باقی مانند، بلکه هرگاه که موقعیت را تشخیص داده و راه بهتری برای زندگی شان می یافتد، کوچ کرده و به جایی دیگر می رفتند. به همین نسبت روابط جنسی نیز میان شان در کمال آزادی بود که در باره‌اش سخن گفته شود. به مناسبت موقعیت زنان خود را به هم قرض می دادند. در مثل مردی که به شکار گوزن یا حیوان دریابی می رفت و زنش در صید ماهی تخصص داشت، با مردی که به صید ماهی می رفت و زنش در شکار گوزن یا جانوران دریابی مهارت داشت

برای مدت مسافت زنان خود را با هم عوض می کردند . هر گاه دوستانی یک رنگ و صمیمی از زنان دوستان خود خوششان می آمد ، باروی باز به کلبه های هم دعوت می شدند تا از زنان هم تمتع بر گیرند . تعدد زوجات چندان میانشان معمول نبود - اما هر گاه زنی عقیم و سترون بود ، مرد حق نداشت تا برای خود همسری دیگر اختیار کند تا ازاو صاحب بجهد شود .

وضع امور جنسی در پاره بی اوقات با رقص هایی مخصوص که در موافقی معین انجام می شد ارتباط پیدا می کرد . جشن هایی داشتند که پس از آوازه خوانی و رقص و موسیقی ، زنان و مردان به آزادی بغل خوابی می کردند . اما همه رقص هاشان این گونه نبود . میان اس کی موهای بافین لند *Baffinland* جشن هایی مرسوم و رایج بود که عنصر اساسی و مشخص آن نوعی رقص بود . برای این مجالسی که در ضمن آن رقص مشهور خود را انجام می دادند ، مکان ویژه بی داشتند . در این مکان پس از انجام مراسم اولیه زنان دایره وار می ایستادند و مردان تماشاجی نیز حلقه دومنی را گرد دایره زنان تشکیل می دادند . میان این دایره مردان نوازنده و رقصنده و خواننده جای داشتند . چنان که ذکر شد میان اس کی موها تراشه سازی و تصنیف گویی رواج داشت . مضمون ترانه ها و تصنیف ها متنوع و کو ناگون بود پاره بی در عشق و یا احساسات خود و یا در مورد مسایل روز تصنیف می ساختند . برخی از مصنفات هم زبان هجو و طنز داشتند و در هجو کسان مورد نظر ترانه و هجو نامدی می ساختند . این ترانه را مردان خواننده می خوانندند و نوازنده یا نوازنده گان هم می نواختند . نوعی دایره داشتند که از استخوانی گرد درست کرده و پوست آهی پرداخت شده را به رویش می کشندند . ضربات تند و کند این دایره هار قاصان و آوازه خوانان را راهنمایی می کرد و نظم لازم را به وجود می آورد . مردان خواننده هر جا که به برگردان تصنیف ها می رسیدند ، زنان دم گرفته و دسته جمعی با حرکات متوازی دنباله آن را ادامه می دادند . اما در این میان مردان تماشاجر تنها به نظایه می پرداختند بدون آنکه در رقص و آوازه خوانی شرکت کنند .

چنان که ملاحظه می شود ، در این رقص تمام افراد شرکت ندارند و تقریباً از جمله رقص هایی است که فاقد شور و حرکت و هیجان می باشد . اما در آلاس کامیان بومیان رقص هایی شایع است که تمامی افراد حاضر در آن شرکت می کنند و شور هیجان در آن بسیار است و گاه روابط جنسی میان زنان و مردان به نهایت آزادی می رسد .

نوعی دیگر از رقص میان اس کی موهای آلاس کا وجود دارد که از جمله رقص های تو تمیکی باشند . ظرافت و هنر ، موسیقی و آواز و ، جنبه نمایش این رقص ها بسیار عالی و شگفت است . پیش از آن در مورد مسئله تو تمیسم Totemisme باشیست نذکر داده شود که وضع وحال تو تم و تو تم کرایی نیز میان اس کی موها وجود دارد . هر دسته و گروهی خود را از اعقاب یک حیوان می پندارند و معتقدند که کلان های باستانی آنها از چنین جانورانی پدید آمده اند . بد همین مناسب است که رقص های تو تمیکی دارند و بد رقص ها اهمیتی ویژه داده و ارزشی بسیار برای شان قابل اند . در کتاب دوم تاریخ ادبیان ، تحت عنوان « می تولوزی ، اساطیر و افسانه ها » از تحلیل و علل این رقص ها و انگیزه هاشان به تفصیل و روشنی سخن رفته است :

به هر انجام اس کی موها نیز هم چون استرالیایی ها که در قسمت اول این کتاب در باره شان به تفصیل سخن گفته اند ، برای روپراه کردن مراسم و تشریفات و لوازم این رقص از مدتی پیش از اجرای مراسم سخت به تکاپو می افتدند تا تمامی موارد لزوم را مهیا نمایند . برای انجام این رقص هنر پیشگان و رزیده و ماهری تربیت می کنند . هنر پیشگان به شکل و هیأت جانوران تو تم در آمده و ضمن نواختن موسیقی و در شرایطی معین به رقص می پردازند و با حرکات رقص ، جست و خیزها و اعمال و حرکات جانوران مورد نظر را نمایش داده و صدای هاشان را تقلید می کنند . پس این رقصی است که هسته مرکزی آن اصلی مذهبی بوده و با نمایش سخت آمیخته است . میان سرخ پوستان و هم چنین اغلب قبایل بدیوی دیگر نیز این گونه رقص ها وجود دارد .

در آلاس کا نوعی دیگر رقص ، وجود دارد که به نام « رقص طلب » مشهور است

در این رقص در حالی که مردان تنها عنوان تماشاچیانی را بیش ندارند، حلقهوار ایستاده وزنان میان شان بد رقص می پردازند. این رقص که جنبه آرامی دارد با موسیقی رهبری می شود. هنگامی که مراسم رقص پایان می پذیرد، زنان از مردان درخواست می کنند که شب را با آنان بگذرانند و هرزنی از مردی که دلش به خواهد چنین دعوتی می نماید. البته این رسمی است از بقایای عمومی تعریض زنان و هرج و مر جنسی که در گذشته میان بسیاری از اقوام و قبایل مرسوم بوده و اینک نیز میان بسیاری از بدویان رایج است.

در همین زمینه میان اس کی موهای آلاس کا رقصی وجود داشت از نوع رقص های هیجان انگیز و تند که رقصندگان یار قاص را بد شور و جذب و صرع در می افکند. این رقص به وسیله یک شمن یا کاهن یا پزشک افسونگر اجرامی شد. شمن در حال رقص اطوار و حركات جانوری را تقلید می کرد. آنقدر تند و دیوانهوار می رقصید که به زودی بلو حالت خلسه در می او قناد و حاضران می پنداشتند که روح جانور توتم در وی هبوط حاول کرده است تا راه نمایی اش نموده و نیرویش بخشد. اما در این واپسین سخن ایستی اشاره شود که رقص میان اس کی موها دارای آن اهمیت و مرتبه ای نبود که میان افریقا- بیان و سرخ پوستان و استرالیا بی ها بود، اما اثر شدید معتقدات مذهبی و سنت دینی و اساطیری شان در همین رقص ها تجلی و نمایش پیدا می کرد.

۸- دیانت

اساس و هدف منصب از نظر گاه اس کی موها، دنیای فوق طبیعی و هرج و مر ج، چکو نگی خدایان، درباره ارواح انسانی و حیوانی و ارواح غول پیکر و شریب، قدرت و کار ارواح آسمانی. دسته کاهنان و قدرت و مقام شان، وضع وحی کاهنان و جریان کار و اقدامات شان، جلسات احضار ارواح، اصول این منصب جادوبی، مراسmi در باره شکار و راندن بیماری، کار کاهن در مورد طرد بیماری و ازدیاد شکار، مفاهیم فراوان روح در باره دنیای پسین و سراجام ارواح، درباره مردگان، و ترس از مردگان، سرانجام ارواح مردگان، ماقبت و حشت انگیز اجساد مردگان، تصویر روح و اساس آن، الاده سدن، نتیجه در باره اس کی موها

در مورد مذهب آن چه که بد طور کلی می توان گفت آن است که در منطقه قطبی مذهب شکل و نحوه متمابزی داشت. بنابر روش معمول فکر بشری جهان آسمانی و دنیای فوق

طبیعت نیز الگوی بی‌خدشی‌بی از اجتماعات بشری و دنیای مادی به‌شمار می‌رفت و هم چنان‌که در اجتماعات و گروه‌های بشری وزندگی انسان‌ها آشوب و هرج و مر ج برقرار بود، در دنیای فوق طبیعی نیز این‌چنین هرج و مر ج موجودیت داشت. هنوز شکل و کار خدا‌یاب مشخص نبود. ذات‌مطلق باری تعالاً با صفات و ممیزات‌ویژه‌بی شناختن‌نمی‌شد به‌همین نحو خدا‌یاب مشخص و معلومی نیز در جای‌گاه خدا‌یاب وجود نداشتند. اما در عوض آن‌چه‌که در این هرج و مر ج آسمانی و دنیای فوق طبیعی توهم‌اش در اذهان وجود داشت، موجودیت یک دسته‌بی‌شمار از ارواح بود: ارواح عادی، ارواح نیک نهاد و ارواح شریر و بدکار. ارواحی بودند که به تفاوت به کالبد حیوانات و انسان‌ها وارد می‌شدند. پاره‌بی از ارواح نیز بودند که تنها قادر بودند به صورت انسانی به هر شکل و هیأتی از آدمیان که باشد ظاهر شوند، – و سرانجام ارواحی بودند غول‌پیکر و مهیب و ترس‌آور. این ارواح دارای نیرویی فوق العاده و مرموز به‌شمار می‌رفتند. پیکر تنومند و نیرومندشان نیمی از انسان بود و نیمی از حیوان – و به‌همین نسبت از دیدگاه صفات نیز دوگونه بودند، یعنی صفات انسانی و صفات حیوانی هر دو رادر کنار هم دارا بودند.

این نوع توهمنات و پندارها، اندیشه‌هایی بود کاملاً بدی از صورت و شکن خدا‌یاب که اندیشه خام و ناپخته قطبی‌ها آن‌ها را می‌ساخت و می‌پرداخت. حاوی نوعی اندیشه بود که تزدیکی آدمیان و خدا‌یاب را می‌رسانید: ارواحی که آسمان‌نشین و بد هیأت خدا‌یاب فراوان بودند به صورت حیوان و انسان درمی‌آمدند، ارواح غول‌پیکری نیز که نیمی از انسان و نیمی از حیوان بودند، مفهومی روانی را ارائه می‌کردند. بشر بدی از صفاتی انسانی و حیوانی را در کنار هم داشت و مهر می‌ورزید. چون این ارواح که صفاتی انسانی و حیوانی را در کنار هم داشتند هم به بشر کوچک می‌کردند و هم اذیت و حصدمه‌اش می‌رسانیدند و در این‌جا بایستی مفهوم «پدر» را در سیستم فرویدیسم Freudisme در نظر گرفت که چگونه پدر بعدها مفهوم و معنایی از خدا را ارائه کرد و چگونه احساساتی مهر آگین و ترس آگین از نقطه

نظر روانی از بندگان یافرزندان نسبت به خدا و پدر بروز می‌کند.

این ارواح آسمان‌نشین، واين موجودات جهان فوق طبیعی کاملاً مادی بودند ندهنوز موقعیتی وجود داشت تا جوهر صرف تکوین یابد و نه هنوز ذهن انسان بیوی قادر بدرک و ساختن جوهرها و غیر مادیات بود، وجود این موجودات وابسته بهارادم‌شان بود، هرگاه که می‌خواستند پیدایی می‌یافتند و هر زمانی که اراده داشتند نایپیدا می‌شدند و بهر شکلی که دلخواه‌شان بود درمی‌آمدند، برای هر فردی در موقعیت و مقتضیاتی امکان آن بود تا بایکی از این موجودات طرح دوستی و مراده درآفگند و در زمینه این طرح دکانی باز کرده واز نتیجه این دوستی باموجودیتی فوق طبیعی سودهای سرشاری بدهد. اما پطورکلی این کار درید اقتدار کاهنان بود و این کاهنان می‌بودند که می‌توانستند چنین زمینه و موقعیتی را از برای یک فرد فراهم کنند.

دسته کاهنان در میان اجتماعات قطبی دسته‌بی نیرومند و بانفوذ بود که در سر همه قدرت‌ها قرار داشت. یک کاهن در حالی که سربرست امور مذهبی بود، پژشك و طبیب نیز محسوب می‌گشت و جادوگر آن دسته نیز به شمار می‌رفت، اختیار جان و مال مردم در دست وی بود و می‌توانست برای دشمنان اش بارابطه و درخواست از ارواح بدترین عذاب‌ها را نازل کند و هم‌چنین می‌توانست با اعمال جادویی کسانی را که اراده می‌کرد به خاک سیاه بنشاند، تنها او بود که قدرت داشت تا ن آزردگان را درمان نموده و شفا بخشید و پیماری و بلا را از گروه پیروانشان دور سازد.

کاهنان مردمانی بودند که دارای اختلالات عصبی بودند که با مختصر تحریکی به حالات صرع و حمله‌های هیستریک دوچار می‌شدند. اینان در مراسم عمومی - در جشن‌ها و تشریفات مذهبی، ضمن طبالي و رقص و آوازه‌خوانی قادر بودند خود را به حالت صرع دوچار نموده و با عوارض بیماری هیستری را نمایان سازند. این عوارض عبارت‌اند از لخت شدن، غش کردن و به حالت خلسه دوچار گشتن. این اعمال‌شان تا آن جایی پیش‌می‌رفت که کاملاً بیهوش می‌شدند و در این موقع بود که ارواح حامی و دوست و باری دهنده‌آنها به گردشان فراهم آمده و صدای هاو حرکات و اعمال و رفتاری از خود

بروز می دادند.

بدوآ بایستی گفته شود که از برای این غش ها و خلشهای کاهن جاهای مخصوصی وجود داشت - گودال هایی که خفه و تاریک بودند . چون ارواح محافظ و حامی مکان به های تاریکی وارد می شدند . حاضران و ناظران در حالی که با ترس و پنهان و هراس این صحنه را تماشا می کردند ، صداهایی از گوشموکنار به گوش شان می رسید که یقین داشتند این صداها از ارواح می باشد . ارواح به نحو مبهمی حرف می زدند واشیاء و چیز هارا به شکل اسرار آمیزی حرکت داده و سر و صدای بیجاد می نمودند . حاضران احساس می کردند که بادست های نادیدنی و سر دشان لمس می شوند و از شدت وحشت و هراس گاه فریاد - هایی کشیده و فراز می کردند . به هر انجام این کاهن اعمال و حرکات و آثاری از خود نشان می دادند که به شکل شکفت انگیزی با پدیده های روحی و عصبی مردمان معاصر هم سان و یا کشکل بود . به طور کلی بایستی گفت که آن مقاک تاریکی که مرد کاهن مصروف و مشتی مردمان بدبوی و گروهی از موجودات فوق طبیعی گرد هم جمع می آمدند - الگو و نحوه روشن و نمایان جلسات احضار ارواحی است که امروزه در بسیاری از نقاط در کشورهای متمدن تشکیل می شوده

ممکن است که اصولا این پرسشن پیش آید که مبانی این چنین مذهبی جادویی بر چه اساسی استواری داشته است . در مقام پاسخ می توان گفت که چنین مذهب جادویی با این تشریفات و رسوم - تنها دو چیز را اساس و یا بهتر به گوییم هدف و منظور نظر داشت . باین معنی که می خواست این دو چیز را فراهم نماید و در دسترس گروه پیروان خود قرار دهد تاجمیع زندگی و معاش شان در آن حدود بدویت تأمین گردد . این دور درجه اول فراهم آوردن طعمه و شکار بود و دومین آن دفع بیماری و شر . زندگی این مردم وابسته به شکار بود و چنان که شرح آن گذشت ملاحظه نمودیم که هر گاه حیوانات شکاری کم شوند و بر اثر رویدادهایی در امر شکار توقفی حاصل شود ، قحطی و کمبود غذا موجب از میان برقن شان می شود . هم چنین در درجه دوم دفع بیماری و شر هدف این مذهب بود ، چون شکم سیر و تن سالم و مصونیت از شرور احتمالی و جادویی برای

شان کافی بود . این که در چنین مذهبی هیچ جایی و هیچ آین و روشنی برای طلب حاصل خیزی وجود نداشت ، نبایستی چندان موجب تعجب و شکفتی را فراهم نماید . چون کشاورزی و آذوقهٔ بباتی گرد آوردن میان این مردمان معمول نبود – معمول نبوده این جهت که شرایط رویش وبالش نبات در آن سرزمین وجود نداشت . قطبی هامردمانی بودند شکارورز و از راه شکار زندگی می کردند – بدھمین جهت آداب و رسوم بسیاری داشتند از برای شکار، و مراسم مذهبی شان در این قسمت متنوع بود . از خدایان و نیروها و عناصر فوق طبیعی درخواست می کردند تازمینهٔ شکارها را فراهم گردانند و شکارها را در محل خود ثابت نگاهدارند که مهاجرت نمایند و آنان را در مضيقهٔ غذایی و قحط و بی قوتی در نیندازند .

جانوران نیز چنان که ذکر شد دارای ارواحی بودند . فاصلهٔ میان انسان و حیوان میان اقوام بدوی بسیار اندک است و بدھمین جهت است که میان شان با انسان هاروا بطبی نزدیک برقارمی باشد . اجداد شان جانوران گونا گون اند و هر دستهٔ بی شان بایک جانور نسبت خوبی شاوندی دارند و آنان نیز دارای روح می باشند و حتا میان پاره‌یی از اقوام بدوی روح جانوران نیز به بہشت یادوزخ می روند .

تابوهای فراوانی میان اقوام ساکن قطب وجود دارد و بسیاری از چیزهارا حرام می دانند و بدآنها عمل نمایند . این تابوها و محرمات از برای آن وضع شده‌اند تا ارواح جانوران کشته شده که در آسمان در محل مخصوص خودشان می باشند دگرباره بدکالبد حیوانی حلول نموده و موجب کاستی و کمی شکار نشوند . به همین جهت است که جانوران پس از شکار و کشتنشدن روح شان بدآسمان عروج کرده و در جمع گاه ارواح حیوانی سکنا می گزینند . اما این ارواح دگرباره بایستی بذمین بازگشته و در کالبد حیوانی شان زندگی را از سرگیرند، چون در غیر این صورت شکار کم و نایاب شده و بدویان از گرسنگی خواهند مرد .

به همین جهت است که قطبی‌ها و هم‌چنین اقوام شکارچی مراسمو آداب فراوانی دارند در بارهٔ بازگشت ارواح حیوانات و تولن مجددشان . و به طور کلی قسمت عمده‌یی

از آداب و رسوم مذهبی شان حصر است برهمن قسمت و در همین زمینه هنگامی که نفوس حیوانات به کاستی می‌گرایید و بر اثر علل و موانعی شکار کم می‌شد ، مردم به کاهن اعظم رجوع می‌نمودند و از وی می‌خواستند تا مراسم تولد مجدد حیوانات و تشجیع و تهییج شان را برای بازگشت مجلدوشان به زمین فراهم نماید . کاهن اعظم مراسم را نشکیل می‌داد . پس از آداب اولیه که شامل یک سلسله رقص و پایکوبی می‌شد ، در حالی که بچه‌کاهنان موقعیت را فراهم می‌آوردند ، کاهن اعظم به حالت صرع و خلسه فرو می‌رفت . دست و پا می‌زد و کلمات نامفهومی را بربان جاری می‌نمود . بچه‌کاهنان کاهن اعظم را دورادور مراقبت و تیمار کرده و حوادثی را که وقوع می‌یافتد و از دیده حاضران مخفی بود برای حاضران شرح و تفسیر می‌کردند . سرانجام کاهن اعظم بی‌هوش می‌شد و بی‌حرکت می‌ماند . کاردارش در این هنگام اعلام می‌کرد که ارواح محافظه و یاور کاهن اعظم - روح وی را به آسمان برده‌اند تا در محل اجتماع ارواح حیوانی سخن رانی کند . روح کاهن اعظم یا حکیم باشی کل قبیله در آسمان ، به مجمع ارواح حیوانی وارد شده و آنان را قانع می‌کرد که بایستی مجدداً به روی زمین متولد شوند و در شکارگاه‌ها مجتمع گردند . هم چنین بود این روش کار کاهن در موارد مشابه - که روح خود را به آسمان می‌فرستاد تا از اوضاع و احوال دنیای خارج آگاه شده و به امور غیبی دست یافته و با ارواح بزرگ و خدایان مشاوره نموده و گروه پیروان خود را از خطر و بلایا و شرور احتمالی ، به این وسیله حفظ نماید .

هم چنین در قسمت‌هایی که گذشت توضیح داده شد که درمان بیماران و طبابت با کاهن اعظم بود . چون کاهن اعظم در عین کهانت ، حکیم باشی گروه و جادوگر جمع نیز به شمار می‌رفت . برای درمان و مداواهی پاره‌بی از بیماران - باز جدا شدن روح کاهن و سفرش به دیارهایی دیگر لازم می‌شد . علت بیماری را فرار روح سلامت از تن بیمار می‌دانستند . خانواده‌کسی که بیمار شده بود ، به دنبال کاهن می‌فرستادند - کاهن به ندرت تنها و اغلب با چندتن از بچه‌کاهنان بمعیادت بیمار می‌آمد . این چنین کسی به طور مسلم بنابر موقعیت و کارش به علل و درمان طبیعی برخی از بیماری‌ها درمانشان آگاهی داشت

ودر چنین موقعی برای جلب نظر حاضران مقداری کارهای عجیبوشکفت و جادویی انجام می‌داد. آن گاه درمان ساده را نیز با طول و تفصیل به مرحله عمل درآورده و کار را پایان می‌داد. اما بسیاری از مواقع بعثت بیماری و اتفاق نمی‌شدو می‌گفت روح عافیت بدن بیمار را ترک کرده و باستی روح خود را باز فرستاد تا روح فراری را داشت که نموده و باز گرداند. پس به حالت خلسه و صرع درمی‌افتد. کاردار کاهن به نشر خبر می‌پرداخت. در ضمن آن‌که روح کاهن-روح فراری را تعقیب می‌نمود، از دشت‌ها و کوهستان‌هایی بسیار می‌گذشت - کوهستان‌هایی که جای گاه ارواح شریر و بدکار و اهریمن صفت بود و مجبور می‌شد تا با این ارواح به جنگد و آن‌ها را از سر راه بردارد. کاردار کاهن اعظم گزارش می‌داد که روح کاهن در حال نبرد و ستیزه با ارواح شریر است و از این گفته‌ها بعدها افسانه‌ها و اساطیر و قصه‌هایی به وجود می‌آمد که در شب‌های دراز قطبی، پیران و سالخوردگان برای جوانان و کودکان تعریف می‌کردند و به هر حال کاردار و سخن‌گوی کاهن اعظم حرکات دست و پای کاهن مصروف را حمل بر جنگ وی در آورده‌گاه کوهستانی آسمان با ارواح شریر می‌نمود.

اما با تمام این احوال و این‌که اشتغال به روح را بسیار معمول در زندگی خود می‌دانستند، مسئله معاد و رستاخیز و اعتقاد به جاودانگی روح میان‌شان اموری بودند بیهم و تاریک. آن چه که محقق است بزم زندگی پس از مرگ معتقد بودند و پندارشان برآن اصل اساس داشت که پس از مرگ - روح به زندگی خود ادامه می‌دهد و در قسمت‌های گوناگون در این مورد گفت و گویایی انجام گرفت. اما این زندگی بعدی چگونه بود و سرانجام نهایی روح چه می‌شد و دنیا بی دیگر چه کیفیتی داشت، تمام این‌هامجهول‌هایی بودند و احتمالی که بتوان آنرا تأیید نمود آن بود که خودشان نیز به این مسایل کمتر می‌اندیشیدند، چون بروز ذهنی شان بیش از این توانایی نداشت. از مردگان می‌ترسیدند و به نگامی که فردی از آنان دریک **Igloo** می‌مرد. آن خانه برفی را تخلیه کرده ولوازم خصوصی متوفا را نزدش گذاشته و در فاصله دورتری - **ایگلوی** نازه‌بی برای خود می‌ساختند. البته این آداب و رسوم

میان اس کی موها بی که دور از هم در مناطق جدا و بعد زندگی می کردند تا حدودی اختلاف داشت . پاره بی از اقوام قطبی برخلاف سایر پسر عموماً شان مردگان خود را دفن می کردند . هرگاه در مناطقی بودند که سطح زمین پیدا بود این کار را در زمین انجام می دادند ، اما هرگاه در جاهایی بودند که از سطح زمین و خاک اثرونشانی نبود ، ازدواج کار یکی می کردند : یا یخ و برف را به اندازه کافی کنده و جسد را با اشیای خاص و مورد علاقه متوفا در آن مقاک بلورین و سرد دفن می کردند و یا اتفاقی برفی ساخته و مرده را بالوازم اش در آن جا نهاده و روزنه بی برایش نمی گذاشتند . اما آنچه که در اینجا توجه به آن لازم است آن که اشیای متوفا را برای آنکه در دوره بعدی زندگی لازم دارد ، و برای رفاه و آسایش وی چنان که مصریان و سومریان و بابلیان و اقوامی دیگر رسم داشتند در گور و نزدش نمی گذاشتند ، بلکه از آنجهت به این کار اقدام می کردند که مردگان دیگر بهمیانشان باز نگرددند و به ایداع آزارشان نپردازند . ارواح فوق طبیعی و به همین نسبت ارواح مردگان چنان تصوری که ما از روح داریم نداشتند بلکه جنبه مادی بی را ارائه می دادند . صاحب وجود و پیکر بی مادی بودند با سرعت و چابکی فوق تصوری جا به جا می شدند - از نقطه بی به نقطه بی دیگر در یک لحظه منتقل می شدند و به اصطلاح طی الارض می کردند - چنان که در روایات دینی این امر را به شخصیت های مذهبی واولیا و اوصیا و همچنین ارواح شان نسبت می دهند ، این ارواح که چنان موجودیت و پیکر عادی داشتند ، دارای شکفتی هایی دیگر نیز می بودند - به این مفهوم که توانایی داشتن دازنهای پیدایی یابند و یا ناپیدا و غیب گردند و این مورد نیز در روایات دینی منتبه به بزرگانی که اشاره شد وجود دارد . داستان ها و افسانه ها و پندرابافی هایی که درباره ارواح و جانها داشتند ، درباره تن ها و اجساد نیز مصدق داشت ، هنگامی که مرگ فرا می زیست و روح از جسم جدا شده و زندگی فعال و متحرکی را ادامه می داد - جسم نیز بی حرکت و بی کاره از دست نمی رفت ، بلکه جسم نیز بهزندگی ، منتها باشکل و نحوه بی دیگر ادامه می داد . این نوعی زندگی بود در حقیقت حشتناک و هراس آسود - چون همواره شب هنگام - اجساد

به دوره گردی و قتل و نهب می پرداختند و آدمیان و حیواناتی را که در راه گذر خود می یافتدند کشته و از بین بر می داشتند . بدون شک این عقیده در باره دوام وزندگی اجساد مردگان از آن جا ناشی شده بود که در آن یخچال های طبیعی و هوای سرد ، اجساد مردگان دهها سال و گاه سدها سال همچنان باقی می ماندند و در این باره در بند های گذشته شرح و توضیح داده شد . اما میان برخی دیگر از اس کی موها آلاس کایی در باره مردگان رسومی دیگر رایج بود که در اصل با آن مواردی که ذکر شد ، اختلافاتی داشت . در اینجا چون مرده بی میان جمع بدھم می رسید ، وی را یاد رنقطه بی دور ترمی افگنندند و یاد فناش می کردند . پاره بی از اس کی موها که ترسی شدیدتر از ارواح و مردگان داشتند ، مرده را به جای نهاده و قرار گاه خود را ترک می کردند و بهم چنین پیش از آن تمام لوازم و اثاثه شخصی متوفا را نیز نا بود می کردند . اینان اغلب در زیر زمین و در خانه هایی گلین زندگی می کردند و وضع این خانه ها یا اتفاق ها کاملا به همان شکل ایکلوها یا اتفاق های برفی بود .

به هر حال چنان که ذکر شد اساس مذهب شان مبتنی بود در تأمین دو هدف ، اول از دیاد شکار و دوم بر طرف کردن بیماری و شر . در مورد شکار آداب و رسوم بسیاری داشتند و به همین گونه بود تابوها و محramات فراوان شان در مورد شکار ، چون شکاری نمی کردند و یاد را این راه موانعی در سر را می شان پیدا می شد ، به جد معتقد می شدند که عمل خلاف و حرامی از آنان سرزده و تابوشکنی کرده اند . در اینجا بود که از حکیم - باشی کل قبیله - یا کاهن اعظم که وی را **Angekok** می نامیدند یاری می خواستند و چنان که در صفحات گذشته اشاره شد ، ملاحظه نمودیم که انگه کوک چگونه در این راه عمل می نمود .

در مورد زن خدایی به نام سدنا Sedna نیز بحثی شد . این زن خدا در واقع الاهه جهان زیرین بود و در قعر دریا اقامت داشت . گاه چنان شناخته می شد که در باره اش سخن رفت - و باره بی او قات نیز احساسات موافق بومیان نسبت به اوی برانگیخته می گشت . احساسات بومیان نسبت به این الاهه بزرگ و ربانیت اصلی دو گونه بود ،

گاه مهر آمیز و موافق و گاه مخالف و کین آلد . در باره این شق اخیر گفته و شرح شد که پچگونه کاهن اعظم و نوچه گان وی در ضمن نمایش از ژرفای دریاها فراخوانده و با نیزه ضربات محکمی بداو وارد می کردند – اما هنگامی که غواطف و احساسات مردهان تا این حد کیندآمیز و انتقام جویانه نبود ، با خدای بزرگ شان از سر مهر و عطوفت رفتار می کردند . پستانداران دریایی و شکارهای زمینی تحت فرمان و قدرت این زن خدا بودند و هر گاه بهسبی از بندگان و خلق رنجیده خاطر و دل افسرده می گشت ، در وفور شکار و در طعمه قرار دادن شان نسبت به بومیان مضايقده می کرد . پس اس کی موهادر صدد بر می آمدند تا الاهرا راضی کنند ، به همان رو شی کذکر شد ، حکیم باشی یا کاهن اعظم الاهه را از اعماق دریا احضار می کرد . حاضران نذورو پیش کش ها و هدایاشان را تقدیم حضورش می کردند . نمایش ها و رقص هایی نیز به خاطرش ترتیب می دادند که تفریح کرده و خورسنده گردد و چون مراسم جشن تمام می شد وی را با احترام روانه عمق دریاها می کردند .

در این وابسین سخن در باره اس کی موها بایستی گفت با آن که جنبه های رسمی و عمومی و تشکیلات تمدنی شان در مراحلی بسیار بدی سیر می کرد و جریان داشت ، با این وصف مردمی بودند بی نهایت هوش ند و فهیم و زیرک . سادگی شان با شجاعت و تهور توأم بود و در آن شرایط سخت مبارزه باطیعت مردانی قوی دل و پر شهامت بار آمده بودند . در ساختن انواع واشکال لوازم و اثاثه ها هوش و نبوغ بسیاری از خود نشان می دادند چراغ روغنی ، عینک های ضد برف و نوعی نیزه برای شکار خوک دریایی را هستقیماً بی اخذ واقیباً خود اختراع کرده بودند . سورتمه هاشان با قدرت مقاومت شایان توجهی که داشت و در شرایط سخت و بھروی یخ پاره ها به خوبی حرکت می نمود ، شکفتی و تعجب اروپائیان را بر می انگیخت . کفش برفی و یا اسکی را هر گز نمی شناختند ، بلکه آن هایی که به نبال سورتمه ها می دویند کفش هایی درست می کردند از نوعی استخوان و عاج . اما به هر حال به موجب شرایط بسیار سخت و دشوار محیط قطب و این که منطقه سکونت اس کی موها با آن وضع مورد توجه سفید پوستان قرار نمی گرفت ، کمتر به آن جا

سفر می شد و از همین روی زندگی بدوي در این منطقه کمتر از هرجایی دیگر مورد نفوذ و دیگر گوئی تمدن تازه قرار گرفت و امروزه در بسیاری از نقاط اسکی مونشین بدويت را بهمان درجه اي می توان ملاحظه نمود که در هنگام کشف امریکا به وسیله کریس توف کولومب در آنجا رایج بود.

بخش ششم :

سرخ پوستان امریکای شمالی

۱- دیانت و رسوم بیابان‌گردان شمالی

مباحثتی درباره سرخ پوستان امریکای شمالی، ساکنان اراضی باین شمال کانادا، شرایط سخت زندگی، مقایسه با این کی‌موها، سختی معيشت وامر معاش، بیابان‌گردی، شکار و جانوران شکاری، صید ماهی و شکار گوزن، خانه و اثاثه، اجتماع و واحد اجتماعی، آداب و رسوم، مراسم اشتراکی و انفرادی، رقص و توضیح رقص‌هاشان، دیانت، اساس‌منذهب، کامان و کارشان، درمان جادویی‌بیماری، روح‌محافظه‌فردی، رابطه‌باروح فردی، دنیای‌بسین، روابط با خدايان

از سرخ پوستان امریکایی همان‌گونه که از اس‌کی‌موها در بخش جداگانه بحث و گفت و گو شد، در دو بخش شرح و تفسیرهایی خواهد آمد. نخست از سرخ پوستان امریکای شمالی سخن خواهیم گفت، همان سرخ پوستان دوره‌گرد و شکارچی که تمدن شهر نشینی نداشت و به شکل قبایل و طوایفی گوناگون در مناطقی وسیع زندگی می‌کردند و در بخشی دیگر از امریکای جنوبی که سرخ پوستان اش دارای تمدن‌هایی عالی بودند و از آن‌ها نیز در آغاز قسمت امریکا به اختصاری تمام یاد شد.

این سرخ پوستان در قسمت کانادا و ایالت‌متحده پراگنده بودند. از قبایل و عشایر و طوایف گوناگونی تشکیل می‌شدند که پاره‌یی از آنها باهم مربوط بوده و مراوداتی داشتند و الگوهایی تقریباً یکسان را در فرهنگ و تمدن و اساس زندگی دارا بودند. اما برخی از این قبایل الگوهای تمدن‌شان باهم متفاوت بود. آداب و رسومی مختلف و متضاد داشتند و یا از وجود هم خبر نداشتند و یا در حال جنگ و ستیز به سر می‌بردند اساس معاش و معيشت و رسوم و آداب و دیانت‌شان در فاصله‌های نزدیکی تقارن داشت و یا اندکی خوش‌بینی می‌توان از این اجزا و عناصر پراگنده فرهنگی - واحدی کلی را ساخت با حذف مقادیری از جزئیات غیرقابل توجه.

در نواحی داخلی شمال کانادا - از سواحل خلیج هودسن تا مرزهای آلاسکا راضی با بری وجود داشت که زندگی و شرایط زندگی در آن مناطق همچون نواحی قطبی و اس کی مونشین سخت و دشوار بود . شاید بتوان گفت که شرایط خوراک و معیشت در این منطقه از نواحی سکونت اس کی موها در درجاتی دشوارتر قرار داشت . هم چنین از لحاظ فرهنگ عقیب‌مانده‌تر بودند . قلم عمدۀ خوراک‌شان از راه صیدماهی می‌گذشت که آن‌ها را در آب شیرین صید کرده و مقادیری از آن را خشک می‌کردند تا آنوقه غذایی داشته باشند . در این نواحی خرگوش در تمام قصول فراوان بود و از گوشتی به این لذیذی ، همواره بدویان استفاده می‌کردند اما قلم عمدۀ خوراک این شکارچیان از گوشت گوزن‌های شمالی تأمین می‌شد . این گوزن‌ها بدصورت دست‌ها و گلهای انبوه با تغییر فصول ییلاق و قشلاق می‌کردند و بدویان این نواحی نیز همچون اس کی موها بی که ذکر شان گذشت در موقع معین در کمین و به سر راه این گلهای نشستند . هر گاه پیش بینی شان درست از آب در می‌آمد و بدحقیقت می‌پیوست گوزن‌های فراوانی را شکار می‌کردند که آنوقه چندمهاشان را تأمین می‌نمود و در غیر این صورت ، به کمبود غذا و مضيقه دوچار شده و تلفات جانی می‌دادند که نسبت بدموقیت کم و زیاد می‌شد .

روش زندگی بر مبنای اصول ییابان گردی استوار بود . شباهاتی فراوان میان شان با آن اقوام ییابان‌گردی که در آسیا زندگی می‌کردند وجود داشت . زورق‌هاشان را از پوست درختان یا پوست جانوران و گاه هردو می‌ساختند . در قسمت بیشتری از سال اغلب نواحی مسکونی شان پوشیده از برف بود و برای تسهیل حرکت روی برف و همچنین تسریع ، کفشهایی برفی می‌ساختند که از نواری از پوست درخت و پوست جانور و رشته‌هایی تسمه مانند که ظریف و باریک بودند و از بی‌های گوزن فراهم می‌نمودند درست می‌شد خانه‌هاشان نیز عبارت می‌شد از چادرهایی کوتاه که از پوست جانوران درست می‌کردند - سبک و بنابر اقتضای نحوه ییابان گردی شان به سهولت قابل حمل و نقل بود . اما با تمام فقری که در تمدن داشتند و اشاره‌بی که شد از اس کی موهاد مر احل چندی پس مانده‌تراند ، از لحاظ سازمان اجتماعی روش‌ها و تقسیماتی را دارا بودند

که پیشتر از آن اس کی موها بود - البته واحد اجتماعی شان قبیله به شمار نمی‌رفت که از طوایف مرکب شده باشد ، بلکه از خانواده‌هایی چند به نسبت کم وزیاد نشکل می‌شده بدهم و فادر بودند ، با هم بدشکار می‌رفتند و داخل هم ازدواج می‌کردند و تعاون و اشتراک داشتند. براین واحد اجتماعی رئیسی سالاری می‌کرد و فرمان می‌راند که بدوسیله بزرگان خانواده‌ها انتخاب می‌شد. گاهی که بدشکارهای دست‌جمعی می‌رفتند چندین واحد اجتماعی ترکیب شده و همکاری می‌کردند . در این اوقات تصمیم‌درباره امور و سدور احکام بدوسیله تصویب شورای رؤسای بزرگ واحدها انجام می‌شد .

آداب و مراسمی داشتند که لازم بود به شکل اشتراکی و با تعاون افرادی بسیار انجام شود . در چنین هنگامی چون که در مناطقی از آسیای جنوب شرقی و قسمت‌های مرکزی و جنوبی آفریقا رسم بود ، و شکل تکامل یافته آن در عربستان رواج داشت واحدهای اجتماعی در محل معهودی گرد می‌آمدند . عباداتی در مورد کالاها و اجنباس انجام می‌شد ، در چنین های سه روزه روابط جنسی آزاد بود و دسته‌هایی که تنها میان خود مناسبات جنسی داشتند به آزادی درهم می‌آمیختند و ازدواج‌هایی میان دختران و پسران دسته‌های مختلف انجام می‌شده بدهنگام جداً بی دختر به دسته شوهرش منتقل شده و دیگر از دسته خودش بدشمار نمی‌رفت .

مذهب و دیانت میان این مردم جنبه خاص اشتراکی نداشت . هر دسته دارای یک شمن یا کاهن بود که زیرستانی چند داشت . این کاهنان هم پزشکان دست بودند و هم جادوگران و سرپرستان انجام مراسم مذهبی بدشمار می‌رفتند . بیماران را با انجام آداب و اصولی جادویی درمان می‌کردند و هرگاه بیماری درمان نمی‌شد آنرا حمل بر نارضایی روح محافظ و هم‌ادش می‌نمودند . در مورد خدای شکار بود که به انجام مراسم پر طول و تفصیلی می‌پرداختند و تابوها و مقرراتی مذهبی را انجام می‌دادند تا خدای جانوران را راضی نگادارند . در باره جانوران افسانه‌ها و وقشهایی میان شان رواج داشت و اساس تحلیلی این افسانه‌ها و حکایات بیان گر نزدیکی انسان و حیوان و روابط‌شان می‌بود . در حالی که از جهان‌پسین و دنیای زیرین و معاد و رستاخیز بی‌خبر

بودند، بدروح اعتقاد داشتند. کوهستان‌های بلند و بی‌فرباد آن سامان مرکز ارواح شریر و انقام جو و دیوان و شیاطین بود که این بیابان‌گردان را در هول و اضطراب درمی‌انداختند.

همین عقاید دینی بود که بدموجب آن هر فردی دارای روح نگهبانی بود - روح نگهبان، یا همزاد و یا جوهر جانی که همواره همدم و با او در همه جا بود. این روح نگهبان از قدرت و نیروی سرشار فوق طبیعی بی بهره داشت که بهموجب آن می‌توانست در سرنوشت صاحب اش دخل و تصرفاتی بنماید. اما افراد در موقع ضروری می‌توانستند با اجرای آداب و رسومی چندبهحالت‌جذب‌دوخلسه فرورفته و باروح نگهبان خود تماس گرفته و مبادله نظر کنند و موافقت آن موجودات فوق طبیعی را نسبت بدخود برانگیزنند. البته این همان رسمی بود که میان اس کی موها نیز رواج داشت، اما در آن جا تنهای کاهنان بودند که میتوانستند با حالات جذبه و خلسه باروح محافظت افراد در موقع ضرور تماس گیرند، در حالیکه در اینجا هر فردی می‌توانست شخصاً و رأساً اقدام به چنین عملی نماید علت این اختلاف نیزروشن است. چون که میان اس کی موها شمنان قدرت و حیطه عمل بیشتری داشتند و مذهب در میان شان قلمرو بیشتری را شامل می‌شد - واژسوی دیگر آداب و مراسم مذهبی شان اشتراکی بود نه انفرادی - امامیان این بیابان گردان نواحی شمالی داخل کانادا، کاهنان نیروی چندانی نداشتند و مذهب بدقلمر و بسیار محدودی محاط بود و مراسم مذهبی بیشتر انفرادی انجام می‌شد به اشتراکی.

در هنگام کمبودشکار و یا وفور آن مراسمی عمومی برپا می‌کردند. رقص و آواز اساس این گونه جشن‌ها بود که بانمایش‌هایی سمبولیک و رمزی دیدنی و تماشایی می‌گشت. میان تمام اقوام شکارچی این گونه رقص‌ها و نمایش‌های کنایه‌بی رواج داشت. در - حالی که تماشا گران حلقه وار می‌ایستادند، نمایش دهنده‌گان و رقصان داخل دایره تماش‌چیان به رقص و آواز می‌پرداختند. رقص‌شان اغلب نمایش گوزنها بود و رقصانی ماهر نخست حرکات^{۱۰} و جست و خیزهای این حیوان را با حرکات رقص تجسمی بخشیدند

و پس از آن گروه رقصندگان حرکت گله‌بی کوچک از گوزن‌ها را نمایش می‌دادند که از ره‌گذر دلخواه بومیان و در وقت معهود گذشت و سرانجام تمامی شان در شکار نابود می‌شدند. این رقص‌ها بدطور کی حاکی بود از تمدنیات و خواست قلبی این شکارچیان و در واقع با این اعمال خود را سرخوش و راضی می‌ساختند و برای این اعمال تأثیری در شکارهای آینده قابل بودند مطلوب و خوش فرجات.

شاید آنچه که در فلسفه قدیم و تصوف و عرفان حاکی از آنست که در وجود آدمی بارقه‌بی از وجود و روح خدایی فرار دارد، در تفکرات فلسفی این بدویان نیز وجود داشته باشد. چون عنصر محافظ روح نگهبان هرفردی که از آن سخن رفت، را بطبیعت داشت بانیوهای فوق طبیعی و خدای بزرگ سرپرست جانوران. هرفردی از روح فوق طبیعی و محافظ خود آن‌گاهی در خواست کومک می‌کرد که نخست با اهدای هدايا و ندور و پیش‌کش‌هایی نیروهای فوق طبیعی و خدای بزرگ را راضی کرده باشد و چون آنان راضی شدند، فرد در حالت جذبه و خالصی که فرو می‌رفت به روح محافظ خود می‌گفت که چگونه از برای خدایان و ارواح بزرگ خیرات داده است و بد این مناسبت ازوی تقاضا می‌کرد که وی را در امر شکار یا اظرف به دشمن یاری دهد.

۲ - قبایل ال‌گون‌کیان

سرخبوستان نواحی وسیع شرقی، علل انهدام و شکست سرخبوستان، طوایف و قبایل -- گون‌گون در این ناحیه‌ها، اساس سیاسی و اجتماعی، استفاده از کشاورزی و شکارورزی، قبایل ال‌گون‌کیان واپرکوا، مقایسه اجمالي این دو، اساس زندگی ال‌گون‌کیان، مالکیت زمین نحوه استفاده و اجاره زمین، دیانت و مذهب، همانندی با فرهنگ شرقی، سوزاندن مردگان، نایاکی زن حاضر، تابوها، پرستش خدایان کشاورزی و شکار، پرستش ارواح، ارواح شریون نیاکان پرستی و اساس آن، توجهیسم

قبایل سرخبوستی که بیش از قبایل و دسته‌های دیگر از آنان در تاریخ یاد می‌شود و با سپیدپوستان سروکار داشتند و موضوع بسیاری از داستان‌های قهرمانی قارئه جدید شدند در سراسر نواحی شرقی امریکای شمالی پراکنده بودند. از نواحی قطبی شمال شرقی

کانادا به امتدادی مستقیم به سوی قسمت های شرقی ایالات متحده تا ایالت ویرجینیا حدود پراکنده ایین اقوام بود. از سوی مشرق محل سکناشان بدواویانوس - Virginia اطلس واژسوی مغرب به جلگه های بزرگ امریکا محدود می شد.

هر گاه علت موقتیت تام سپید پوستانی را که از سواحل شرقی داخل خاک امریکا شدن جنگکوستیزان با سرخ پوستان قلمداد نمایم به اشتبا اداری کرده ایم. نخستین دسته های سپید پوستانی که بخاک آمریکاوار دشند با کومک سرخ پوستان توانستند کم کم بدراهها و مناطق داخلی آشنا شوند و هم چنین آذوقه بست آرنده، اما بیماری های را که سپید پوستان بازمغان آورده بودند سرخ هادر برآبر آن بیماری ها مصوبیت نداشتند، آن را دسته ها لک کرده و بد کام مرگ در انداخت. ترس و وحشت فرا گرفته بودشان و آنانی نیز که زنده مانده بودند، زمین و دارو ندارشان را گذاشتند به مناطقی دیگر گردیدند. بد همین جهت سپید پوستان بد سهو ات دهات و قصبات مترونک را تصاحب کرده و حدود مستعمرات خود را کم کم توسعه دادند.

این سرخ پوستان که این چنین در نواحی وسیع پراکنده بودند، از قبایل و طوایفی بسیار، گوناگون و متعدد تشکیل می شدند. سازمان اجتماعی در همه جا عبارت بود از اساسی سست و نیم بسته. هر طایفه و یا قبیله‌یی دارای یک رئیس بود که امور مردم را حل و فصل کرده و در اورشان نظارت می کرد. در حالی که شیوخ و معتمدان قوم و یارؤسای خانواده‌ها و طوایف در اخذ تصمیم‌های مهم شورمی کردند، با این وصف رای و نظر رئیس بزرگ حسابی جداگانه داشت و کلا به روی آن حساب می شد. اغلب قسمت‌های این مناطق پوشیده بود از جنگل‌های وسیع و انبود که شکار به فراوانی در آنها یافت می شد. حیوانات شکاری در این جنگل‌زارها آنقدر فراوان بودند که بومیان می توانستند سراسر سال به راحتی و آسانی از گوشت استفاده و تغذیه نمایند. اما سرخ پوستان به کشاورزی نیز به همان اندازه بینی می پرداختند که به شکار اقدام می کردند. تمام فصلی را که موقعیت برای کشاورزی مناسب بود، کشاورزی می نمودند و فصلی را که امکان کشت و زرع نبود به شکار می پرداختند.

آن چه که مهم وقابل توجه در این قسمت واقع بود ، سکونت قبایل ال گون -
کیان Iroquois و ایر و کواه Algonkian محسوب می گشت . میان ال گون کیان ها
کشاورزی شایع و مرسوم بود . این مردمان آن چه را که میان سرخ پوستان دیگر
ناشناش و بی رواج بود ارائه می دادند و آن مسأله زمین و مالکیت میان شان محسوب
می گشت . هر خانواده بی دراین جا دارای قطعه زمینی ویژه بود که در آن جا بد صید
ماهی و شکار حیوانات وکشت و زرع می پرداخت . هر گاه خانواده بی احتیاج داشت تا
در زمین دیگری بهره برداری نماید ، لازم بود تا در مقابل چیزی ، برای مدتی معین
آن زمین را اجاره کند . بدھمین جهت هنگامی که سپید پوستان پول هایی به آن هادادند
و تقاضای خرید زمین هاشان را نمودند ، آنان پول را گرفتند و به همین فکر بودند که
سپیدها زمین را اجاره کرده اند و بدھمین سبب بعدها که در صدد تصاحب زمین های شان
برآمدند ، دامنه نزاع و جنگ و سیز افروختند گشت .

تمدن و روش زندگی و افسانه ها و آداب و رسوم قبایل ال گون کیان و ایر و کواها
بسیار نزدیک بهم بود ، جز آن که ال گون کیان ها که چون حلقه بی گردانگرداند و کواها
قرار داشتند ، از لحاظ کشاورزی و سازمان های اجتماعی و سیاسی از آن ها بسیار
عقب افتاده تر بودند . سرخ پوستان ال گون کیان بدنام ال جیک Algic نیز خوانده
می شدند و ال جیک در واقع معرف واژه ال گوکوئین بد شمار می رفت . تحقیقاتی که
درباره آداب و رسوم و افسانه ها و اساطیر و دیانت این سرخ پوستان بد عمل آمد ، تشابه
فراآن و بسیاری را با موارد مشابه آسیایی نشان داد . هم چنین پاره بی از رسوم و آداب
اجتماعی و مذهبی که میان این قبایل بدوی رواج داشت ، نظری بر ش در «کتاب مقدس»
قابل مقایسه بود . اینان مردگان خود را می سوزانند . زنان حایض میان شان تابو
محسوب می گشتند و مادامی که بد خون روی دچار بودند ناپاک محسوب شده و لمس و
مکالمه و دیدار شان ممنوع بود . در گوش دیوبی از جنگل جایی واقع بود که مجبور بودند
این ایام نامیمون را در آن جاها بگذرانند . به هنگام بلوغ ، جوانان را وامی داشتند
تاروزه به گیرند و در این حالت امساک ، بدو سلیله آداب و رسومی که به وسیله جادوگران

و کاهنان انجام می‌شد ، رؤیاها بی به نظرشان می‌زید و هم چنین اصول و مقدمات و فرایض مذهبی را یاد می‌گرفتند و صاحب ایمان می‌گشتند .

خدایان چندگانه‌شان در قبال ارواح بزرگ قدرت و مقامی چندان نداشتند .

ارواح شریری بودند که در کوهستان‌ها و اعماق جنگل‌زارها مقام داشتند و دشمن آدمیان محسوب می‌شدند . این ارواح شریر نه با قربانی رام می‌شدند و نه اهدای هدایا و نذر و پیش‌کش‌ها در شان تأثیری نداشت . تنها با جادوان بدخیم و ناکاره را ود داشتند و جادوگران پاک نهادی که نیروی شان را در اختیار بهبود وضع آدمیان می‌نیهادند اثرات سوء رفتار و اقدامات شان را منفی می‌ساختند . خدایان و ارواح نیاگان و جانوران تو تم در دستگاه مذهبی شان جای و موقعیتی بالاتر از ارواح شریر و موزی داشتند . خدای بزرگ‌شان خدای شکار محسوب می‌گشت که دلاوری‌ها داشت و افسانه‌های فهرمانی در باره‌اش نقل می‌کردند . آداب شکار چه در فراوانی و چه در کاستی مستلزم یک رشته اعمال و مراسم مذهبی بود که برای خداوند شکار انجام می‌دادند و جز در این موقع ، این خدا در بوئه فراموشی و گمنامی بسر می‌برد . خدای دیگر شان خداوندگار کشت وزرع و گیاهان و نباتات بود . به هنگام بذرپرآکنی و شخم زمین و درو و محصول برداری نیاز برای این خدا مراسمی انجام میدارند ، به طور کلی این خداوندگاری بود با اهمیت و موقعیتی بهتر که یاد کردش بیشتر میان بومیان رواج داشت و شاید سبب آن بود که کشاورزی کم کم بر شکارورزی فایق می‌آمد .

سازمان‌های اجتماعی شان بر مبنای اساس طایفه‌یی قرار داشت . گاه چند طایفه تشکیل یک واحد اجتماعی را داده و قدرتی کسب می‌کردند . وضع حکومت در چنین قبایلی تا حدودی بر مبنای آزادی قرار داشت و در رأس حکومت شورایی مرکب از معتمدان طوابیف فرمان می‌رانندند . زنان مقام و اهمیتی داشتند ، گاه در کار حکومت مداخله کرده و گاه علنًا – البته نادر حکومت می‌کردند . جز برای رؤسا تعدد زوجات جایز نبود و مراسمی از برای بالوغ جوانان و درودشان به جرگه مردان دارا بودند که تحت نظر حکیم باشیان یا جادوگران انجام می‌شد ، کاهنان زراینچا نیز وظایف طلبابت ،

جادوگری ، انجام امور مذهبی و سرپرستی مذهب را عهدهدار بودند . امادسته‌ی دیگر از جادوگران حرفه‌ی نیز میان این سرخ پوستان به کار اشتغال داشتند که برای خوش بختی و بدیختی و مرگ و بیماری و عشق و تنفر و بی سامانی و سامان‌گری چاره سازی می‌کردند . مردم از این جادوان می‌ترسیدند و جای شان در گوشان بی از جنگل و صحراء قرار داشت که مقاضیان به سراغ شان می‌رفتند .

در مذهب پرستش نیاگان را از همد رایج تر داشتند . هر خانواده‌ی روح بزرگ اجدادی را ستایش کرده و برایش مراسمی انجام می‌دادند . نذرها و هدایاتی تقدیم در گاهش نموده و ازوی طلب فتح و پیروزی و خیر و برکت می‌کردند . روح بزرگ قبیله و روح جد اعلا و بانی قبیله در مراسم عمومی جداگانه پرستش می‌شد . رئیس بزرگ قبیله در موقع معین با روح بزرگ تماس پیدا کرده و از وی درخواست راهنمایی و پیروزی می‌نمود . تو تمیسم با آداب و پنداشتهای ویژه اش میان اغلب قبایل سرخپوست رواج داشت و چون در میان این قبایل در این شیوه چیز متمایز وجود ندارد ، از مباحث تکراری صرفظیر می‌شود .

۳ - اقوام ایروکوا « سازمانهای خانوادگی »

اتحادیه بزرگ ایروکوا ، تمدن عمومی وارزش آن دوقبیله هورون و نیوتنالور و ابطنان با ایروکوا سازمانهای خانوادگی و اجتماعی و اهمیت آن ، حکومت و نوع آن ، شجره شناصی و علم انساب و سیستم زیر و مند مادرشاهی ، اثرات تو تمیسم در تقسیمات اجتماعی ، جانشینی و مسئله آن در ریاست مقایسه ایروکواها وال گون کیان ها ، خانه زنان ، طبقات زنان در خانه های عمومی ، ازدواج های توئمی ، زنان و انجام امور کشاورزی ، کار مردان ، جشن های کشاورزی وزراعت ، تقسیمات قوم تقسیمات توئمی قومی ، روابط عظیم هم توئمان

سخن درباره قبیله بزرگ ایروکوا Iroquois شاید به نسبت دراز تر گردد ، چون درباره این قبیله بزرگ تحقیقات وسیع تری انجام گرفته و قدرت و وسعت نفوذ و گسترش شان در منطقه مورد نظر باهیچ یک از قبایل دیگر قابل مقایسه و سنجش نمی باشد قبیله ایروکوا در ناحیه فعلی نیویورک و قسمت شرقی دریاچه های بزرگ مسکن داشتند .

دارای تمدنی بودند بسیار پیشرفته‌تر از تمدن ال‌گون‌کیان‌ها . البته چنان‌که ذکر شد در بسیاری از موارد تمدن و فرهنگ مشترک بودند ، اما از آنان جلوتر بودند . از دو نظر گاه پیشی‌شان بر تمام قبایل شمالی محرز بود : نخست از کشاورزی و دیگر پیچیدگی دستگا و سازمان‌های سیاسی‌شان . گذشته از تمام این موارد ، نفوذ فوق العاده این‌فom در تاریخ سیاسی امریکا بسیار فوق العاده و مورد نظر است .

پیش از آن‌که در باره تمدن ، فرهنگ و مذهب ایران‌کواها به بحث پرداخته شود ، لازم است تا اجمالا از دو قبیله دیگر که از لحاظ زبان متعلق بدخاتواده ایران‌کواها بودند ، سخن بهمیان آید . این دو قبیله عبارت بودند از قبیله هورون Huron که در قسمت شمالی دریاچه هورون سکنا داشتند و قبیله نیوتراال Neutral که ساکن نواحی شمالی دریاچه اریه Erie بودند . میان قبیله هورون و اتحادیه ایران‌کواها نقار و دشمنی که بین وجود داشت و دائماً باهم در حال جنگ و جدال بودند . هنگامی که استعمار-گران فرانسوی قبیله هورون را تحت تسلط خود قراردادند و انگلیسی‌ها نیز به ایران‌کواها مسلط شدند . دامنه کدورت و دشمنی این قبایل و سنت فراوانی یافت . امادرا این میان قبیله نیوتراال با موقعیتی که داشت ، در این مخاصمات بی‌طرف ماند . نیوتراال‌ها یا بی‌طرف‌ها وجه تسمیه نامشان از آنجا بود که نه‌جانب این وندسوی آن را می‌گرفتند و با موقعیت طبیعی‌شان تامدنت‌ها از هر گزندی مصون ماند و سودهای سرشاری می‌بردند . چون در قلمروشان تنها معدن سنگ چخماق آن نواحی قرار داشت . ایران‌کواها و هورون‌ها هردو خریدار سنگ چخماق که بسیار مورد احتیاج‌شان قرار داشت بودند و هورون‌ها بدتساوی بدون هیچ امتیازی این سنگ را بدیگر کروه متحاصم می‌فروختند . هیچ یک از دو قبیله جرأت حمله به نیوتراال‌ها را انداشتند ، چون مطمئن بودند که بالا فاصله قبیله دیگر بد جانبداری وارد معرکه شده و معدن چخماق را بدست می‌آورد . این روش هم‌چنان ادامه داشت ناسرخ پوستان به شمشیر و سلاح‌های آتشینی که از سفید پوستان ، یعنی استعمارگران هلندی و فرانسوی و انگلیسی به دست آورده بودند مجهز شدند و دیگر نیازمندی‌شان به سنگ چخماق بر طرف شد . پس به هورون‌ها حمله کرده و

منطقه‌شان را ویران نمودند.

در این قسمت شاید تکید کلام بر اساس سازمان‌های خانوادگی و اجتماعی فرار گیرد، چون میان ایروکواها این مهم‌ترین قسمتی است که مورد توجه و نظر بوده و مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است. برای نخستین بار یکی از مبلغان مذهب مسیح که فرانسوی بود، در میان ایروکواها دست به تحقیقاتی در این باب زد. وی کشیشی یسوعی «زوزوئیت» بود بدنام *فرانسیس لافی تو* Francis Lafiteau که مدعاً شد طرز حکومت میان این قبیله بزرگ بر اساس اولی‌گارشی Oligarchie یا حکومت مطلق چندنفر از متفذان قوم بود. هم‌چنین وی می‌گفت که اساس شجره‌شناسی و نسب بردن از جانب مادر است و سیستم مادرشاهی Matriarchat در این قبیله مطلق‌حاکم رواست. وی بد درستی دریافتی بود که تمامی کودکان یک گابان Cabane یا کلان Clan تمام خالدهای خود را مادر خطاب می‌کردند و تمام برادران مادر را دایی خطاب می‌کردند. کار لافی تو در این مورد بسیار شگفت بود، چون در مقام مقایسه این امور میان بدیوان سرخ پوست و ملل متعدد زمان باستان چون مصری‌ها و رومی‌ها و دیگران برآمد.

توتمیسم Totemism که میان این مردم رواج داشت در تنظیم تقسیمات اجتماعی‌شان بسیار مؤثر بود. هر ایل به کلان‌ها یا طایفه‌هایی تقسیم می‌شد و جدتاً میان طایفه‌ها توتم Totem آنان بود و توتم چنان‌که می‌دانیم یک حیوان، پرنده و احتمالاً گیاه به شمار می‌رفت که جدائلاً عده‌یی محسوب می‌شد و روابطی دوطرفه‌میان حیوان و گیاه توتم بالفراز برقرار بود. کلان نه برآن که تنها اساس خانواده و اجتماع محسوب می‌شد، بلکه اساس شبکه سیاسی نیز به شمار می‌رفت. ازدواج خارج از کلان صورت می‌گرفت و هر فردی لازم بود بازنی ازدواج نماید که از کلان خودش نباشد. نسب از جانب مادر بوده می‌شد. هم‌چنین براین مبنای هنگامی که رئیس یک طایفه در می‌گذشت فرزندش نمی‌توانست جانشین وی شود، بلکه برادرزاده و یا خواهرزاده ذکوه رئیس متوفا بعایست انتخاب می‌شد. از سویی دیگر چنین فردی خود به خود

نمی توانست به ریاست رسد ، بلکه بایستی شورای ایل از شش طایفه تشکیل می شد و اعضای هر شورای ایلی عبارت از شش نفر بودند که مقام غیر جنگی داشتند و هر کدام برگزیده یک طایفه محسوب می شدند. هیچ قانونی از انتخاب غیر لایقانه یا که برگزیده طایفه بی حمایت نمی کرد - بلکه رئیس هر طایفه بی براساس لیاقت، قدرت و کارданی اش بداین مقام باز می رسید . رزم جویان و نبردگران دسته بی دیگر بودند که تحت رهبری رئسای طوابیف شش گانه رهبری می شدند و هر گاه امور جنگی پیش می آمد در شورا حضور یافته و نظرات خود را ابراز می داشتند . محققانی که در این زمینه بدکاوش و تحقیق پرداخته اند متذکرمی شوند که این روشی متمایز و قابل اطمینان بود در دموکراسی که نتایج مطلوب آن در خور تحسین و ستایش می توانست قرار گیرد .

در الگوی ساختمان خانوادگی شان تفوق زن و مادر سالاری اهمیتی ویژه داشت آن چه در خانواده به عنوان سازمانی تلقی می شد ، در حقیقت الگویی بود از برای سازمان های اجتماعی . یکی از تفاوت های عمده بی که میان ایروکواها و الگون کیان ها بر قرار بود ، تفاوت نسب بردن محسوب می گشت . میان الگون کیان ها نسب از جانب پدر بزرگ می شد - در خانواده قدرت با پدر بود و پسر شاهی تفوق داشت . اما در میان قبیله ایروکوا مادر شاهی اولویت داشت - نسب از جانب مادر بزرگ می شد و در خانواده قدرت بیشتر از جانب مادر می بود . هر گاه بر مبنای آرا و نظرات جامعه شناسان و مردم شناسان تحقیق کیم ، آنان را محق خواهیم دانست که سیستم مادر شاهی در جوامعی که کشاورزی رواج بیشتری داشته باشد رواج دارد و روش پدر شاهی Patriarchal رایج است و از این مسئله در کتاب دوم تاریخ ادبیان به تفصیل بحث شده است . میان ایروکواها در مقابل خانه های مردان ، خانه زنان وجود داشت . این خانه ها را « خانه دراز » می خوانند که ما برای فهم درست تر مطلب در ادای موضوع ، از آنها به عنوان « خانه زنان » یاد می کنیم . این خانه ها از پوست درختان درست می شد و به شکل مستطیلی بود که دو سر آن همچون رأس مثلثی می بود . داخل خانه

را به قسمت‌های مجزایی تقسیم می‌کردند که هر قسمتی متعلق به یک خانواده بود . سرنشینان هر قسمتی عبارت بودند از گروه دختر خاللها و دختر عمه‌ها و خواهران - و به این ترتیب دختران هر ایلی چنین مأمن و اتحادیه‌یی داشتند . هر قسمتی از برای خود رئیسی داشتند و رئیس کل از میان رؤسای خانواده‌ها ، محترم ترین و مسن ترین زن بدشمار می‌رفت . یک دودمان بزرگ عبارت از دو تا سه تا از این خانه‌ها بود و چند دودمان تشکیل طایفه‌یی بزرگ را می‌داد که اساس و مبنایش بر شجره‌مادری قرار داشت . اساس ازدواج در هر طایفه‌یی با خارج بود و هیچ فردی حق نداشت با یکی از اعضای هم طایفه مناسبات جنسی داشته باشد ، چون مادامی که اعضای یک طایفه دارای توتمی واحد بودند ، خویش و محروم و هم خون هم محسوب می‌شدند . امور کشاورزی توسط زنان اداره می‌شد و رهبری این امور در ید قدرت بانوی

بزرگ طایفه بود که سر دودمان و بزرگ‌بزرگ طایفه به شمار می‌رفت . برخلاف رسم مالکیت خانوادگی که میان الگون‌کیان‌ها برقرار بود ، در اینجا زمین تعلق به همه افراد داشت و زنان به اشتراك و تعاون به کشت و زرع می‌پرداختند . چون محصول برداشته می‌شد . زیر نظر بانوی بزرگ‌بزرگ طایفه و رؤسای خانواده‌ها ، میان خوانوارها تقسیم می‌شد . مراسم کشت و محصول برداری موقعیتی بود که در ضمن آن تمامی افراد گرد هم می‌آمدند و فرصتی محسوب می‌گشت مناسب از برای برگزاری جشن‌ها و مراسم عمومی و تفریحات و سرگرمی‌ها که عموم افراد در آن شرکت می‌کردند . در حقیقت این رسمی بود که استعمارگران سپید آن را پسندیده یافتند و سرهشق قرار داده و کم کم در اغلب ایالات امریکا توسعه یافت . مردان در کار کشاورزی به هیچ وجود مداخله‌یی نداشتند . اینان کارشان شکار و چنگ و پرداختن به امر سیاست بود . از برای جنگ یا شکار بدسرهای دور و درازی می‌رفتند و ایام فراغت‌شان در داخل اجتماع در مراکز مردان به بحث و گفت و گو و انجام تشریفات سری و مذهبی می‌گذشت که در بنده‌ی دیگر در باره‌اش سخن گفته خواهد شد .

تقسیماتی که در هر قوم می‌شد ، بیچیده بود . آن چدکه صورت معمول و متعارف

بود آن که هر قوم ایروکوا بهشت ایل تقسیم می شد . هر ایل ایروکوی نیز هم چون اقوام رومی و یونانی و بنی اسرائیل به طوایف و باخانوارهایی تقسیم می شدند. هر ایلی در این جا بهشت کلان یا خانوار تقسیم می شد که عبارت بودند از : کُرگ ، خرس سگ آبی ، لاکبشت ، گوزن ، مرغ نوک دراز ، حواصیل و شاهین . البته این مسائل روشن است که تقسیماتی بر مبنای این اسماء ، تقسیمات توتمی می باشد . پیش از ادامه این بحث لازم است گفته شود که اتحادیه ایروکوا از پنج قوم بزرگ تشکیل می شد که بد ترتیب از جانب شرق رو به غرب عبارت بودند از **Mohawk** ، اوئنی دا **Seneca** ، اونانداگا **Onandaga** ، کایوگا **Cayuga** و سنهگا **Oneida** همین تقسیمات توتمی بود که علايق خانوادگی و اجتماعی را میان این پنج قوم بزرگ به وجود می آورد . در مثل افراد کلان شاهین اعم از آن که تعلق به هر یک از این پنج قوم داشتند ، با هم برادر و هم خون بودند . اینان خود را دارای دنیای مشترکی می دانستند و معتقد بودند که از یک خانواده واحد می باشند و علايق مهر و محبت شان نسبت به هم چنان بود که هم خون برادر و خواهرانی واقعی خود را از یک مادر می دانستند بد همین سبب اقوام ایروکوا نسبت به هم چون یک خانواده بزرگ دارای علايق و مودتی بودند و رشته های خویشاوندی به شکل استواری آنان را به هم وابست می ساخت و رمز اتحاد عظیم و قدرت و نیروی فراوان شان نیز در همین امر بود .

۴ - دموکراسی ، صلح

رشته بی که مردم شنایان و محققان برای تحقیق بیشتر در مورد ایروکوا انتخاب کردند ، پیشرفت سرخ پوستان در امرسیاست ، نخستین اتحادیه و فدراسیون بومی امریکا ، ماهیت و اساس حکومت ، مساوات و حقوق انسانی ، دولت و حکومت ، اینکیزه اتحاد اقوام ایروکوا تاریخ اتحادیه صلح ، اختلاف در تاریخ وجود یک انسانه ، کار و هدف اتحادیه ، شورای پنجاه نفری ، قوانین و اساس نامه ، سیاست صلح ، کار این سیاه وحدود قدرت اش ، حمله استعمار گران ، قتل عام سرخ پوستان ، وضع افزایشی شان

هنگامی که محققان و مردم شنایان بزرگ بد پژوهی درباره اقوام ایروکوا دست

یازیدند ، در هر موردی برای شان جای تعجب و شگفتی بود . اینان مردی را ملاحظه می کردند که بدون وجود اعلان و اعلام حقوق بشری و یا هر نوع قانون اساسی بی ، کنار هم برادروار زندگی می کردند . بدون وجود قانون نامه حقوق شان محفوظ بود و شگفتی آن که حتاً بدایجاد اتحادیه فدراسیونی سیاسی نایل آمده بودند . مردمی را که وحشی می خوانندند ، از بسیاری مزایای حقوقی و سیاسی و بشری برخورداری داشتند و چون استعمارگرانی را که با حیله و نیرنگ و نامردی و نا انسانی به غصب زمین ها و مال و ناموس شان پرداخته بودند دشمن می داشتند و از حقوق خود دفاع می کردند ، آنان را وحشی خوانندند .

آن جه که ذهن محققان و مردم شناسان مردم دوست را بر می انگیخت آن بود که ماهیت این حکومت چگونه و بر اساس چه اصولی تشکیل شده و به وجود آمده بود . چگونه اخلاق و سجایایی بدین شگفتی و وقار و ابهتی بدین حد شایسته در ایروکواها تکوین یافته و این سرخ پوستان پس از آن همه اعمال شرم آوری که از جانب سپیدپوستان متحمل شدند ، چدهسته و نیرو و خصیصه و قدرتی داشتند که هویت واصلیت خویش را فراموش و انکار نکردند .

لوئیس هنری مورگان Lewis Morgan نیز هم چون اس کول گرفت Schoolcraft شیفته سرخ پوستان بود و می کوشید تا دید و بینش سپید پوستانی را که با تبلیغات سوء و نامردانه استعمارگران در باره سرخ پوستان به نفرت کشیده شده بود ، بد دوستی و علاقه بدل سازد . وی بیش از هر چیز فریقته امور سیاسی ، تشکیلات دولتی و دموکراسی ایروکواها شده بود . به همین جهت این مردم شناس بزرگ که به هنگام نگارش ، تخیلات خود را نیز در توجیه و تعلیل امور دخالت می داد ، گفت مهاجرانی که بد امریکا آمده بودند مردمی محسوب می شدند که از ظلم و جور دولت های مستبد و شاهان خود کامه به دنیا جدیدآمده و دموکراسی و اصلاح حقوق بشری را در تشکیلات خود پی افگندند . اما در باره فدراسیون و اتحادیه اقوام جای سخن هم چنان باقی می ماند .

در مورد تشکیل اتحادیه پنج قوم ایروکوا جای سخن است . این پنج قوم ، یعنی : موهاک ، اوئیدا ، اونان داگا ، کایبو گاووسه ندکا به تقریب یکصد و پنجاه سال پیش از ورود هلندیها به قاره دست اتحاد به هم داده‌اند . این اتحاد بدون شک از برای آن به وجود آمد که از جنگ و سیز جلوگیری نماید ، چون پیش از برقراری این صلح ، سرخ پوستان دائماً با هم در حال جنگ و جدال بودند . در این جنگ‌ها هم نفرات شان از میان می‌رفتند و هم ثروت شان . از سویی دیگر چنان که شرح اش گذشت تقسیمات هر قوم وایلنی بر مبنای تقسیم بندی‌های در کادر توتمیسم بود و با این تقسیم بندی میان فبایل پنج گانه ایروکوا علایق و مودت هابی زیاد به وجود می‌آمد و این علایق - مهر و محبت‌هایی بودند که اساس آن را خویشاوندی و هم‌خونی و برادری تشکیل می‌داد . پس هم را نمی‌توانستند بکشند و ناگریز از چنین صلح و اتحادی می‌شدند . پاره‌بی دیگر از محققان تاریخ تشکیل فدراسیون را مطابق طول یک عمر از یک انسان متوسط ، پیش از ورود نخستین کوچ نشین‌های اروپایی می‌دانند . بد هر آنجا چنان که ذکر شد تاریخ دقیق تشکیل اتحادیه بد درستی و دقیقی آشکار نیست - و هم چنین انگیزهٔ تشکیل چنین اتحادیه و نحوه مقدمات آن نیز در بوتۀ ابهام باقی مانده است . ذهن افسانه‌پرداز آدمی از چنین مسائل‌بی ، افسانه‌بی فراوان ساخته است و آن را با شاخ و برگ‌های و هم پندار رنگین نموده . لیکن با توجه بد تمام این اختلافات تاریخ تشکیل فدراسیون ایروکوی را می‌توان اواخر سده پانزدهم - یا ابتدای قرن شانزدهم دانست . ایروکواهای امروزی ، خود تاریخ و قدمت اتحادیه را مطابق سه برابر عمر یک انسان متوسط ، پیش از ورود سپید پوستان به امریکا می‌دانند .

تحقیقات تازه‌بی که بد وسیلهٔ محققان انجام شده ، تاریخ پیدایش و تشکیل اتحادیه را مطابق با رویدادکسویی می‌دانند که به سال ۱۴۵۱ روی داد . میان سرخ پوستان افسانه‌بی است که این گمان را تأیید و تصدیق می‌کند . موافق با این افسانه دی‌گاناویداه *Deganawidah* چه مان بزرگ که دلس از شراحهای جنگ و

نقارهای حاصل از سیز و خرابی و بی‌خانمانی به درد آمده بود، مصمم می‌شود تا این رشتہ نا بدسامانی‌ها را از هم پاره و گستته ساخته و صلح و اتحاد متخاصلان را فراهم کند. پس برای نیل به این منظور خورشید را خاموش کرد. چنانکه بر می‌آید این افسانه تاریخ مورد نظر را شان می‌دهد و کسوف نیز سالی را که محققان به دنبال پیدایش می‌باشند روشن می‌کند. به هر حال آن چدکه محقق است، در تاریخ بدیع امریکا، این بزرگ‌ترین اتحادی است که برمبانی درست استوار یافته و دوام آورد. در آغاز قوم او نان داگا حاضر به پیوستن به اتحادیه نبود و «اتحادیه چهار-جانبه صلح» مدت‌ها بدون این قوم دوام آورد تا با دادن امتیازاتی چند، قوم مزبور نیز بدفعراییون پیوست.

بر مبنای آن چه که گذشت به وجود آورندگان اتحادیه صلح، پنج قوم ایرانی که بودند که بعدها هنام پنج ملت معروف شدند. این سازمان از همان آغاز نیاتی خیر-خواهاند و وسیع داشت، چون به «صلح بزرگ» مشهور شد. منظور وحدت اصلی - شان تنها صلح و سازشی نبود که میان پنج قوم خودی به وجود آید، بلکه هدف و مقصد اساسی، توسعه و گسترش این آینین بود که موجب آن قبایل مجاور نیز به تدریج از جنگ و دشمنی دست فرو هشته و به اتحادیه پیوسته و قوانین آن را گردن نهند. برای تأمین این منظور اعضای شورای اتحادیه که نفرات‌شان به پنجاه می‌رسید جلساتی تشکیل و مذاکراتی می‌نمودند. این پنجاه تن هر کدام‌شان دارای وظایفی ویژه بودند. اساس‌نامه‌ی طرح کرده و قوانینی وضع کردند. بدمعجب این قوانین سپاهی مرکب از جنگجویان پنج قوم تشکیل و با مشاوره و رأی‌هیأت پنجاه نفری، بزرگ‌ترین و خردمندترین رزم آور را به سالاری این سپاه منصوب ساختند. کار سپاه‌مشترک تضمین اجرای قوانین بود و هر قبیله‌یی که قوانین صلح را نادیده انگاشته و به تحلف می-پرداخت، مداخله سپاه مشترک اتحادیه صلح، وادرش می‌کرد تا از عصیان و سرپیچی چشم فرو هشته دارد.

این اتحادیه در مقابل استعمار گران سپید پوست، یعنی به طور کلی مقابل

امریکا و انگلیس ایستادگی کرد و از میان برداشتن و منهدم ساختن آن از برای دول مشکل و سخت بود . بد سال ۱۷۷۹ واشینگتن رئیس جمهوری امریکا نصیم گرفت تا از میان برشان دارد . ژنرال سولیوان Sullivan مأمور این کار شد که به جای جنگ دست به خرابکاری زد و دهات و مزارع و غلات و کلبه های سرخ پوستان را سوزاند و قتل عام وحشت ناکی کرد و از آن هنگام بد بعد ایشان رئیس جمهوری را راناداگاریا Ranadagarya نام نهادند که به معنی برهم زننده سازهان عشاير می باشد . دستهایی شان به کانادا فرار کردند ، اما بقیه که تسليم شدند سر نوش خوبی در انتظارشان نبود . امروزه وضع ایروکواها در نقاط مختلف امریکا بدنبیست . دارای اتحادیه می باشند و دولت امریکا آن اتحادیه را به رسمیت می شناسد . در رشته های مختلف و گوناگون کار می کنند و با استعداد شگرف شان هر کاری را به زودی و خوبی یاد می گیرند .

۵- دیانت ایروکوا

اساس دیانت اقوام ایروکوا ، پرستش خدایان و ارواح ، خدایان شکار و کشاورزی ، ایزدان اختری ، علل طبیعت پرستی ، ستایش عناصر چهارگانه ، دودکردن تنباکو و ارتباط هاروح اعظم ، رقص و آواز منhubی ، انواع رقص ها ، رقص و نمایش ، موضوع نمایش ها ، رقص های توتمی ، رقص های کشاورزی ، رقص زنان . رقص مردان ، خانه و خانه سازی ، انجمن های مردان ، انجمن چهره مصنوعی ، مبانی دینی و اجتماعی و جادویی این انجمن ، مراسم پذیرش به انجمن ، کاراعضاء و درمان دینی بیماران ، کارکاهنان ، ارواح شریروارواح خیر و رکوشن نوش ارواح ، نیروی مقنی اورندا ، نتیجه بی از این دیانت

اساس دیانت ایروکوا و اقوام پنج گانه ، پرستش خدایانی چند بود . در این میان خدای کشاورزی اهمیتی فراوان داشت و در جشن هایی عمومی و پرشکوه ، مراسم تقدیس و ستایش را بد جا می آوردند . میان قومی که آن سان کشاورزی میان شان دارای اهمیتی اساسی بود ، وزندگی و معیشت شان را می گرداند و اداره می کرد ، روشن است که زمین و ماه و خورشید ، یا گروه ایزدان اختری نیز مقام و اهمیتی داشتند ، و این

مقام و اهمیت چندان بود که در رستاخیز و اصلاح مذهبی جدید ایروکواها نیز هم - چنان حفظ شد . رعد و برق و باران نیز جزو ایزدانی بودند که ستایش می شدند و در صورتی تمثیلی ، سرخ پوستان با ایزدان اختری و باران ورعد ، برای خودشان رشتدهای خویشاوندی ساخته بودند . مطابق معمول زمین - زن خدایی بود که از خدای آسمان حامله می شد و باربر می داشت . خدای آسمان نطفه را که باران بود در شکم همسر خود فرومی زیخت و بار زمین هرچه بیشتر می شد ، ثروت و غنای سرخ پوستان را افزون تر می ساخت . این ایزدان اختری تنها در هنگام کشت و بذر پاشی ، و خرمن برداری تقدیس و ستایش می شدند - ندمعبدی داشتند و ندقربان گاهی - بلکه خویشان و حامیان و دوستان شان محسوب می شدند .

خدای باران و خرمن و باد تثلیث را تشکیل می دادند که مقدس بودند و نامشان هم چون ملسم خوش بختی ، نیک فرجامی بد بار می آورد . ایروکواهای ستایش گر طبیعت بودند و از اقوامی که آن سان کشاورزی را عزیز و دوست می داشتند این بعید نبود .
نباتات درختان ، گیاهان ، سبزیجات ، سبزه زارها و حتا خلنگ زارها و پیشذارهار امدح و تنا کفته و ستایش می کردند . برای آتش احترامی فوق العاده فایل بودند و آتش و آب هر دو را می سودند و نسبت به آنها احترام گذاشده و سالی یک بار به بر قراری مراسمی که چون مراسم شکرگزاری بود اقدام می کردند . با عالم غیب و عالم ارواح و اسرار با نوعی تنباقو ارتباط پیدا می کردند که با دقت آن را کشت کرده و خشکانده و می پروردند . تنباقو را به وسیله چپق های سنگی که بد شکل حیوانات می تراشیدند یا چپق های گلای و بد ندرت چوبی دود می کردند . شاید در موقعي که می خواستند با عالم غیب و جهان ارواح و اسرار مربوط شوند از چپق های ویژه بی استفاده می کردند که بد شکل یکی از توتم هاشان درست می شد . میان ارواح معتقد بد روح اعظم یا روح الارواح بودند ، هم چنان که در خیل خدایان به خدای خدایان باور داشتند .
چنان می بنداشتند که دود مستقیماً به سوی روح اعظم بالا می رودو ارتباط این چنین حاصل می گردد .

رقص باتار و پود این سرخ پوستان تنیده شده است و گویی در رگ هاشان نیروی مواجه است که بد رقص شان و امی دارد . مطابق تحقیقاتی که انجام شده ، دارای سی و دو نوع رقص می باشند - پاره بی از این رقص ها مذهبی هستند و اکثر شان از برای تغیریح و برگزاری جشن های موسمی انجام می گردد . شاید در گذشته وزمانهای دورتری رقص های جنسی میان شان شیوع بیشتری داشته ، اما هنگامی که محققان و مردم شناسان دست به کاوش و جستجو یازیدند ، بیش از سه نوع رقص که بیان کننده مقاهم جنسی بودند میان شان بیشتر وجود نداشت . رقص هایی که داستانی را به صورت نمایش و بدون مکالمه تجسم می بخشیدند در حقیقت از اشکال و مفاهیم عمیق هنری به شمار بودند . میان شان هنر پیشگانی بودند که در انجمن « چهره مصنوعی » تربیت می شدند تا فن وهنر رقص و نمایش را فرا گیرند . موضوع داستانهایی که این چنین بد قالب نمایش در می آمد ، تجسم اساطیری بود مربوط بدوران های گذشته که یاد کردن شان موجب تجدید افتخارات و برانگیزاندن هیجانات و احساسات قومی می شد . پاره بی از این رقص ها که تقریباً جنبدهای همگانی شان بیشتر بود ، مربوط می شد به نمایش و تقلید از حیواناتی که اغلب جزو توتم های قومی بودند . هیجان و تشدید احساسات و ایجاد خالس و سرمتی نهایت و غایت خواست رقصان می بود در این نوع رقص ها . رقص های مذهبی شان در مورد کشوری و شکار بود . در جشن های کشاورزی کارگردانان اصلی و اغلب شرکت کنندگان زنان بودند - و در رقص هایی که به افتخار خدای شکار ترتیب می دادند ، مردان نقش های اصلی را اینجا می نمودند . این رقص ها موسم و روز معینی داشتند و پس از انجام تشریفات آن ، زنان یا مردان به کوشش و تکاپو و کار فوق - العاده بی می پرداختند تا اذوقه چند ماه شان فراهم شود . بد هر حال رقص جزء هستی این سرخ پوستان بود و بسیاری از هیجانات و خلجان های روحی که میان اقوام دیگر به وسیله شعر بیان می شد و سبک باری روحی برای شان ایجاد می نمود ، میان ایروکواها با رقص بیان می گشت و رقص در واقع زبان گویاتری بود از شعر و ترانه - و به گونه بی که لوئیس موزگان می گوید : این قوم هنگامی دست از رقص فروخواهند

هشت که دیگر سرخ پوست نباشد.

زندگی شان مشترکاً در خانه های می گذشت با سقف هایی سد گوش که چهارستون آنها را بر پانگاه می داشت . پوشش این خانه ها از پوست درختان بود که از داخل با پوست جانوران رویدکشی و تزیین می شد . این خانه ها بسیار دراز بودند و اغلب شان در طول به سد پا بالغ می شدند. داخل خانه را راه روی به دو قسمت تقسیم می کرد و در هر قسمتی ردیف هایی از تخت خواب قرار داشت که بومیان در روی آن ها خواهد بود و استراحت می کردند . وسط این نوع خانه ها اجاق هایی قرار داشت که آتش همیشد در آنها مشتعل بود . أما به طور کلی این اجاق ها برای روشی وایجاد حرارت داخل خانه ایجاد می گشت، چون کارهایی مربوط به پخت و پز و این گونه کارها در خارج از کلبه باستی انجام می گرفت.

از انجمن های زنان سخن رفت ، - مردان نیز دارای انجمن هایی چند بودند. انجمن جادو گردن متعلق به جادو گران پژشک بود که مردانی مردم دوست بودند و از اندوختن دانشی شان برای بهبود زندگی مردم و درمان و آسایش بیماران استفاده می کردند. بیماری منشأ و مبدی داشت که روحی خبیث در بدن بیمار جای گزین می گشت . دسته بی از ارواح خبیث و شریر و شیاطین بیماری زا وجود داشتند که در تن فردی حلول کرده و او را بیمار می ساختند . چون کسی بیمار می شد ، اقوام و خویشاں بدسرپرستی یکی از حکیم باشیان ، بیمار را به محلی سر باز آورده و شروع به انجام تشریفات لازم می نمودند. نخست زنان خاکستر گرم به بیمار می پاشیدند و حکیم باشی در حالی که اوراد واد عیه بی می خواند ، گرد بیمار به چرخش می پرداخت و نزدیکان بیمار نیز هر کدام با چقد چقد هایی که از سنگ لاک پشت در دست داشتند ، سرو صدا به راه انداختند و گرد بیمار می گشتند ، - چون معتقد بودند که روح بیماری بد وحشت درافتاده و تن بیمار را ترک می گوید.

انجمن هایی داشتند بد نام انجمن های چهره مصنوعی . این انجمن ها به طور کلی دارای عقایدی ویژه بودند - یعنی هر انجمنی هم چون یک حزب محسوب می شد

که دارای اهداف سیاسی و اجتماعی باشد . اما مخالفت و هیچ گونه شایبه کدورتی میان اعضای این انجمن‌ها وجود نداشت . اعضای این انجمن‌ها عموماً دارای نیات خیر و مقاصد مردم دوستانه بودند . جادوگرانی به شمار می‌رفتند خوش قلب و مردم گرایی که مشکلات افراد را حتی المقدور باز می‌گشودند ، بیماران را درمان می‌کردند و جادوه‌های جادوگران بد خیم را منتفی و نقش برآب می‌ساختند . برای ورود به این انجمن‌ها شرایطی لازم بود که در نخستین درجه ، فرد داوطلب لازم بود تا از مبادی علوم بدوی و سحر و جادوآگاهی داشته باشد . میان گروه به خوش قلبی و مردم دوستی شناخته بوده و اعضا و رؤسای انجمن بر پذیرش او صحه گذارده و قبولش نمایند . اما شرایط تنها به این‌ها منحصر نبود ، چون هر فرد داوطلبی لازم بود از جانب روح اعظم و کوه‌های مقدس نیز انتخاب شود . در نظر سرخ پوستان پاره‌یی از کوه‌ها مقدس و قابل ستایش بودند ، چون بلندی‌های زمین محسوب شده و ارواح خیر در آن‌جاها خانه داشتند . هم‌چنین خدا یان از آسمان براین کوه‌ها نزول پیدا می‌کردند تا زمین و بندگان را بسیگرند . تپه‌ها و صخره‌ها و پر تکاوهایی نیز بودند که مشئوم به شمار رفته و مسکن ارواح خبیث و شریر به شمار می‌رفتند .

بد هر حال فردی که داوطلب بود نخست از جانب روح الارواح و کوه‌های مقدس انتخاب می‌شد . منتخب شدن و برگزیدگی او را در خواب و عالم رؤیا به وسیله‌یی تمثیلی به وی اعلام می‌کردند . بداین طریق کد چنین فردی در خواب و عالم رؤیا مشاهده می‌کرد که چهره‌یی مصنوعی شده است . این رؤیا بد اطلاع رؤسای انجمن می‌رسید و پس از شرایطی که ذکر آن رفت آن فرد در جرگه اعضا انجمن چهره مصنوعی یا عردان ماسک دار پذیرفته می‌شد . اعضای انجمن هر کدام صور تک‌ها و چهره‌ایی مصنوعی داشتند که مضحك و خنده انگیزو یا اندوه آور بود . این صور تک طی تشریفاتی ساخته می‌شد و همین تشریفات بود که نیرویی مقدس به آنها می‌بخشد . اعضای این انجمن‌ها به هنگامهایی ویژه‌گردآمده و پس از پوشاندن چهره‌های خود با صور تک‌هاشان ، با مراسم و تشریفاتی در طابقده یا ایل و قوم می‌گشتنند . هرجا و در

هر محفل و دسته‌بی اگر اندوه و غمی وجود داشت با برپا کردن نمایش‌هایی خنده آور دل‌ها را شاد می‌کردند. در هر خانواده‌بی اگر بیماری وجود داشت، وی را درمان می‌کردند، و اگر کسی از جانب جادوگران بدکنش طلس و بند زده شده بود، طلس‌اش را باز می‌گشودند و باطل می‌کردند.

هم‌چنان که ارواح خبیث و شریر حامی و راهنمای جادوگران بد خیم و مردم گرینز بودند، ارواح خیر و نیک نهاد نیز هادی و یاور مردان چهره‌منوعی به شمار می‌رفتند. ارواح خیر و نیک، ارواح قهرمانان و روسا و اجداد و نیاگان به شمار می‌رفتند، اما ارواح شریر، ارواح جادوگران بدکار و مردم خبیث و خائن به شمار می‌رفتند – و ارواح تمامی آن کسانی که جسدشان ضمیر تشریفات لازم بد خاک سپرده نشدند بود. به همین جهت بود که سرخبوستان سعی واهتمام فراوانی داشتند تا کشته شدگان‌شان را کد در صحنه‌های جنگ بدرود زندگی می‌گفتند به خاک سپارند، چون هرگاه جسدی به خاک سپرده نمی‌شد، روح اش سرگردان و معذب شده و از برای انتقام از بازماندگان بد گروه ارواح شریر می‌بیوست. این رسمی بود که میان بسیاری از اقوام و قبایل در جهان معمول و رایج بود و اکنون نیز در مذاهب و ادیان بزرگ این چنین پنداری وجود دارد. در روم و یونان باستان این پندار رواج داشته و شایع بوده است و در آثار مکتوب، به ویژه نمایش نامدهای یونانیان این رسم منعکس است و سوفوکلیس نمایش نامه نویس بزرگ یونانی در نمایش نامه آن‌تی گون *Antigone* از این رسم سخن می‌گوید. میان ساکنان نیوزیلند نیز این چنین رسمی شایع بوده و اعتباری داشته است. اسلاوهای نیز معتقد بوده‌اند که تا جسد میت سوزانده نشود، روح آرامش نخواهد یافت، چنان‌که به تقریب چنین عقیده‌بی نزد هندوها رواج داشت.

هم‌چنان که میان‌شان وضع‌توتم و تو تمیسم رواج داشت، و مجرماتی داشتند فراوان که در واقع همان تابوها به شمار بودند، اعتقاد به **مانا** *Mana* دایک نیروی مرموز نیز میان‌شان رواج داشت. این نیروی مقدس درست همان مفهومی را ارائه می‌کند که میان اقوام مه‌لانزی *Melanaisia* شایع بود و در کتاب چهارم به

تفصیل از آن یاد شد . اما نام این نیروی مقدس تفاوت پیدا می‌کرد ، یعنی اقوام بدوی گوناگون ، هریک آن را به نامی می‌شناختند ، چنان‌که سرخ‌بوستان سیوکس آن را **وان کا Wanka** می‌خواندند و ایروکواها نیز آن نیروی مقدسی را که مهلا‌نفری‌ها مانا می‌خواندند ، اورندا **orenda** می‌شناختند این بود دیانت و مذهب بزرگ‌ترین اقوام سرخ پوست که باهم متعدد بودند و این اتحاد مؤثر در امر سیاست و امور دولتی بود نه فرهنگ ، چون پنج قومی که اتحادیهٔ صلح بزرگ را به وجود آوردند ، در آداب و رسوم و معتقدات آزادی داشتند و هریک آداب و رسوم و معتقدات‌شان را برای خود نگاه داشتند .

۶ - دیانت قوم سنه‌کا

سه‌نه‌کا یکی از پنج قوم ایروکوا ، مذهب این قوم ، عناصری که از آنها مذهبی تازه ساخته شد ، گانیادائی یو در هیأت یک پیامبر سرخ پوست ، اساس دیانتی که آورد ، تجدید حیات مذهب در دوران اخیر ، تغییراتی که با تجدید حیات در مذهب روی داد ، خدای بزرگ خالق و گروه خدایان دیگر ، مراسم عمومی ستایش ، خدایان طبیعت و روابط‌شان با آدمیان ، رقص پذیرش به‌قبیله ، مراسم رقص ، چکونه اسیران و یگانگان را طه خوبشاوندی با ایروکواهارا پیدا می‌کردند ، شرح مراسم و آداب رقص پذیرش

یکی از پنج قوم ایروکوا ، قوم سنه‌کا **Seneca** محسوب می‌شد . این قوم در همین اواخر ، یعنی پس از حل مسأله سرخ‌بوستان بد وسیله دولت امریکا ، دارای مذهبی نو پایه شدند - مذهبی که آمیخته‌یی بود از عناصر کهن و بومی و عناصر تازه سرخ پوستان و آیین مسیح . این مذهب میان ایروکواها با ظهور پیامبر شایع شده و به آن دل‌بستند . هم اکنون ایروکواها که در منطقه‌یی مخصوص زندگی می‌کنند بد این مذهب پای بندند و اصول آن را اجرا کرده و به مراسم و آداب آن با علاقه پای بندند . چون با ظهور و پیدایش این آیین جدید بود که روح اخوت و هم‌بستگی و هم‌گرایی دوباره با شکل و نحوهٔ عمیقی میان این سرخ‌پوستان رواج یافت اخوت و هم بستگی‌یی که بیش از هر وقتی بدان نیازمند بودند و به‌هنگام میان شان رسخ یافتد .

پیامبری که میان قوم سنه کا ظهرور کرد گانیادائی یو Ganyałaiyo نام داشت. گانیادائی یو یا « دریاچه زیبا » که حاکی از مفهومی عیق و کهن بود و حکایت از روح شاعرانه سرخ پوستان می کرد . مذهب و دینی که بد و میله گانیادائی یو بد وجود آمد ، در آغاز اتفاقات امریکا صورت مشخص و مدونی پیدا کرد . این منذهبی است با عنصری که در واقع بسیار عالی قدر وارزند است و چنان که ذکر شد در این او اخر با تجدید حیاتی که کرد ، در روحیه سرخ پوستان اثراتی شایان توجه بد بار آورد . بیش از همه چیز در این منذهب بر اجرای مراسم و آداب و تشریفات به صورت دسته جمعی تأکید شده است . شاید در آغاز ظهور این منذهب ، بذوقی چنین مسئله بی چندان تأکیدی نشده بود ، و بنابر مقتضیات زمان این تأکید و تصریح در زمانهای اخیر برای بد هم پیوستگی بیشتر بد وجود آمده است .

در مراسم عمومی که آداب و شعایر مذهبی بدانجام می رسد ، آن چه که اهمیتی فوق العاده دارد ، سرایش تراندها و سرودهایی است که در نخستین وحدت از برای خدای بزرگ آفریننده خوانده می شود . خدای آفریننده که بر مجتمعه خدا بان سوری دارد ، خدایی است باقدرتی مطلق که جهان و هستی را آفریده است و این مضمونی است که در زمانهای متاخر بداین منذهب افزود شده است ، چون در دینی کدر رأس آن گروه ایزدان اختری قرار دارد ، و زمین و آسمان دو خدای بزرگ محسوب می شوند نه ماده که از آمیزش شان نباتات و گیاهان بد وجود می آیند و باران و باد و آب و آتش از خدایان درجه اول بشمار می رود ، جایی از برای یک « خالق » یا « خدای آفریننده » وجود ندارد . به هر حال در مراسم عمومی شان برای خدای خالق و گروه خدایان مراسم ستایش و نیایش و « شکرگزاری » به جا می آورند . خدای کشاورزی قدرت مطلق اش محفوظ است ، در حالی که دیگر از خدای شکار سخن به میان نیست ، چون دیگر سرخ پوستان شکاروز نیستند و به شکار و فرآوردهای شکاری در تمدن جدیدی که احاطه شان نموده مستقیماً نیازمندی ندارند . ستارگان هنوز مقام خود را حفظ کرده اند . آنان تیماردار انسانی و بخشاینده سلامتی و رفاه و افزاینده نعمات

به خاک می‌باشند. گروه مؤمنان و پرستندگان در ضمن سرودهاشان شکر می‌گذارند این خدایان را که به آنان سلامتی و نعمت‌وفراوانی بخشیده‌اند و از درگاه‌اشان باشنا درخواست‌می‌کنند که وضع موجودشان هم چنان حفظ شود و به آشوب‌ها و نایمنی‌های دوران گذشته دیگر گرفتار نگردند.

هر ساله طی تشریفات و مراسمی پر طول و تفصیل، مراسم ستایش عمومی بر با می‌شد. در تاریخ اتحاد، و آن هنگامی که صلح بزرگ آنان را به صورت نیر و مند ترین و خوش فرجام‌ترین سرخپوستان درآوردند بود، این مراسم روزهایی چند هم‌چنان با شکوه و جلال شگفت ادامه می‌یافتد، اما مطابق با مقتضیات فعلی هرساله این جشن در يك‌روز معین انجام می‌شود در حالی که بسیاری از رسوم و تشریفات آن کاسته شده است. اما در این مراسم خدایان عده از ستایش مجبوم نمایندند. زمین را به عنوان مادر بزرگ خود که در آغوش اش زندگی می‌کنند، و خورشید را به حکم برادر ارشد که پرتوانوارش نوزاده‌های زمین را می‌پروراند، و ماه را بد عنوان مادر مهر بازی کدایجاد زیبایی و صفا و پاکی می‌کنند، و بعد از باران را بد عنوان پدر بزرگ خود که نعمت و ثروت برای شان ارمغان می‌دهند - در این مراسم ستایش می‌کنند و گروه پرستندگان از صمیم دل به شکر گذاری این خدایان طبیعی می‌پردازند.

میان قوم سنه‌کا نوعی از رقص وجود داشت که از جمله سی و دو نوع رقص‌های مذکور ایروکوا محسوب می‌گشت. این رقص، رقص پذیرش خارجیان بمقیله بشمار می‌رفت که با مختصر تغیراتی همان مراسم را برای ورود جوانان به حرگه مردان مورد اجرا قرار می‌دادند. میان قوم سنه‌کا رسم بود که چون به جنگ اندام می‌کردند و اسیران و بردگانی می‌گرفتند، از آنان در داخل اجتماع یک طبقه ویژه نمی‌ساختند، چون به فراست دریافته بودند که عاقب نادرستی راممکن است به بار آورده که بمحوجب آن اجتماع به آشوب دوچار شده و نظم لازم رشته‌اش گسیخته گردد. پس طی آداب و رسومی اسیران را و یا پناهندگان را بدعصیت در قوم و قبیله خود در آورده و علایق خویشاوندی و توئیمی، آنان را بالاعضای اصلی جامعه ملتصق و یکی می‌ساخت.

از برای هر تازهواردی این مراسم انجام می‌شد. تالاری داشتند که محل شورا و گردگاه سران طوایف وعشایر بود . رؤسا در حالی که لباس‌هایی فاخر از پوست گوزن با لبه‌هایی که حاشیه‌یی از نقاشی‌های هندسی داشتند به برミ کردند . گرداگرد تالارشورا جلوس می‌نمودند . دو طرف فوقانی وتحتانی تالار دسته‌های خوانندگان و نوازندگان می‌نشستند . رؤسا تمام نشان‌ها و زیور آلات‌شان را به‌خود آویخته و سر و صورت و بدن‌شان را با رنگ‌هایی ویژه که نقش‌های معینی را نشان می‌دادند ، نقاشی‌می‌کردند کارگزاران در خارج تازهواردان را بداخل هدایت می‌کردند . افرادی که داخل تالار می‌شدند چندبار الزاماً به‌پایین و بالا حرکت کرده و به موسیقی و آوازی که خوانده‌می‌شد گوش فرامی‌دادند . این سرود عبارت از اشعاری بود که فقط برای پذیرش کسان به‌جرگه افراد قبیله ساخته شده واجرا می‌گشت . در خارج کلبه تمامی افراد قبیله در حالی که جقه‌جهقه‌هایی از سنگ لاکپشت به‌دست داشتند ایستاده و در پایان هربندی از سرود که بوسیله خوانندگان در داخل محل شورا اجرا می‌شد ، دم گرفته جقطه‌جهقه‌هاشان را به حرکت درمی‌آوردند . این مراسمی بود که برای ایروکواها بسیار با اهمیت و ضروری محسوب می‌گشت ، چون افرادی خارجی به‌قوم و قبیله‌شان که به‌شکل عجیبی به‌هم جوش خورده و مربوط بودند وارد می‌شدند ، خویشاوندانی تازه بودند که مجبور بودند علايق و روابطی دو جانبی را نسبت به‌هم مراعات کنند .

پس از این تشریفات کدر حضور سران و شیوخ انجام می‌گشت ، مراسم بعدی که مشحون از هیجان و لبریز از جنبش و مبنی رمزها و استعاراتی فراوان بود به منصه اجرا در می‌آمد . شروع مراسم بعدی با نوعی رقص همراه بود که زنان نیز در آن سهیم بودند . اعضای قبیله با زنان‌شان بدرقص می‌برد اختند ، و آن‌گاه برای مردانی که به‌عضویت قبیله پذیرفته شده بودند نیز زنانی برای هم پابودن در رقص و مصاحبت می‌دادند . آوازها عبارت از ترانه‌هایی بود که به‌شکل دسته جمعی خوانده می‌شد . در فواصل معینی رو بروی هم دونفر طبال نشسته و با چوب‌هایی ویژه طبلای می‌کردند . می‌زدند و می‌کوفتند و بدون آن که هم آهنگی میان آواز و موسیقی وجود داشته باشد ،

تام تام طبل‌ها ، حرکات رقصان را میزان وهم آهنگ می‌ساخت .

گاؤنری را در حالی که زینت کرده بودند ، به محل جشن هدایت می‌کردند . گاو با ملازمانی وارد می‌شد که قاتلان اش بودند ، رقصان به سرعت حرکات خود می‌افروزند و طبلان در نهایت سرعت با چوب‌هاشان بر پوست‌های میان‌تهی می‌کوقند . طی این جریان گاو را کشته و پوست می‌کنندند . گوشت اش در دیگ‌هایی چند میان محل جشن پخته می‌شد و آن‌گاه دیگ‌ها را به تالار شورا که رؤسا در آن‌جا جلوس کرده بودند می‌بردند . رقصان که این هیأت را همراهی کرده بودند ، بد دور دیگ‌ها شروع به رقصی می‌کردند . دو بد دو بروی هم با فاصله‌یی معین حرکاتی را گاه تند و گاه کند بد مرحله اجرا درمی‌آورندند . آن‌گاه بااعلام و دستوری که از جانب برؤس‌اصادر می‌گشت ، صرف غذای عمومی انجام می‌شد . تازه واردان با خویشان وهم توتمان خود به صرف غذایی می‌پرداختند که از گوشت یکی از جانوران توتم فرآهم شده بود و به این وسیله کاملاً یکی و به اصطلاح نمک‌گیر وهم کاسمی شدند .

۷ - افسانه آفرینش

افسانه‌یی از جنگل نشینان سرخ پوست ، نخستین جانوران ، نخستین زن آسمانی ، ساختن جزیره‌یی بر پشت سنگ بشت ، تاریکی و ظلمت ، آورینش خودشید و بگاره‌های آسمانی ، دو کودک خدا زاد ، شر و نیکی ، آفرینش‌های شرونیکی ، تعارض این دو ، نبرد آنان ، پیروزی نیکی ، تبعید شر به زیرزمین ، تغیر ردمی این افسانه

میان اساطیر و افسانه‌های مذهبی سرخ پوستان ایروکوا ، داستان آفرینش برای رساندن منظور شاید بهتر و شایسته تر باشد . این افسانه‌یی است قابل تفسیر و ملاحظه که از لحاظ تطبیق و مقایسه سودهای بسیاری از آن بر می‌خizد . این کاری است که در کتاب دوم تاریخ ادیان « ۹۳۹ - ۹۳۵ » انجام شده است و اشاره به تحلیل و هم چنین موارد همانندش گشته است و به همین جهت در این جا تنها به متن افسانه اشاره می‌شود .

این افسانه را به شکل قصه و افسانه ، شب هنگام در داخل چادر یا بیرون از

چادر ، مهتران از برای کهتران نقل می کردند . آن چه که محقق است این افسانه ریشه‌یی کهن داشته و در طول زمان دوچار کاستی‌ها و کمی‌هایی به وسیله ناقلان و راویان شده است . عناصر آسیابی ، و هرگاه روشن تر به گوییم عناصر شرقی در آن به خوبی قابل مشاهده‌یی باشد . باقصص مذهبی اوستایی وایرانی و اساطیر تیتو نیکی شباهاست بسیار رادار است . در باره‌منشاً و عناصر مشکله‌آن و شکل قدیم ترش جای سخن بسیار است اما متن افسانه :

بیش از آن که زمینی و انسانی باشد ، بر فراز گاه آسمان سر زمینی زیبا بود که خدا یان در آن جا می‌زیستند . فرودین منطقه آسمان را دریاها یی بی‌کران فراگرفته بود که نخستین جانوران آبی در پهنه آن‌ها زندگی می‌کردند . این جانوران عبارت بودند از : سنگ پشت‌ها ، سگان آبی ، غول‌ها و قوها - واینان از جمله جانوران سال‌دار تر بوده و نیروهای شگفتی داشتند .

روزی که دوقوب فراخ نای آب‌های بی‌کران شناوری می‌کردند ، مشاهده نمودند که زنی از سقف آسمان به جانب دریاها سقوط می‌کند . پس برای این که آن زن آسمانی آسیبی ندیند بهم پیلو دادند وزن به پشت آن دو فرو اوفقاد . آن گاه به چاره‌جویی اندر شدند ، که این زن آسمانی را چه کنیم ؟ پس از رای زدن بر آن شدند ناجلسه مشورتی از جمله جانوران دریایی فراهم آوردند تا راهی پیدا شود .

سنگ پشت گفت من نگاه داری زن آسمانی را می‌پذیرم ، به این شرط که یکی از شما آنقدر گلی فراهم آورد تا من پشتم را از آن پوشانیده و زن آسمانی بتواند بر آن زندگی نماید . جانوران جمله قبول نمودند و یکان یکان به زیر آب شدند تا از کف دریا گلی فراهم آورند . هیچ یک موفق نشدند تا آن که غوک به زیر آب رفت و ماندنش به درازا انجامید - و پس از آن که سر از آب بد در آورد ، دهانش پراز گل بود . جانوران دیگر آن گل را به پشت سنگ پشت اندودند و سطح فراخ فرازین گاه سنگ پشت آماده شد .

آن گاه حادثه‌یی شکفت رخ داد و گلی که بر پشت سنگ پشت اندوده کرده بودند

زیاده شد ، و آن اندازه زیاد داشد که به شکل جزیره بی درآمد . پس غوکان به کنار جزیره شناکرده و پهلو گرفتند وزن آسمانی از پشت آنان گام بدان جزیره نهاد و آن جا را مسکن خود برگزید . جزیره هم چنان روز بروز بزرگ تر میشد و به همین نسبت پشت سنگ پشت هم گستردگی و فراخی می یافت تا بتواند آن جزیره را حمل کند . سنگ پشت که از حمل این بار سترگ و سنگین ، گاهی چیرگی ماندگی و خستگی را در کمی کرد ، لختی می ایستاد و تکانی به خود می داد و زمین لر زه از این حرکت پیدایی می یافت .

اندگی نگذشت که جانوران دریابی متوجه فقدان روشنایی و نور در جزیره شدند و مشاهده کردند که زن آسمانی به دشواری راه خود را در تاریکی جزیره باز می شناسد . پس باز دیگر به مشورت و رأی زدن گرد هم آمدند . سنگ پشت کوچکی حل این مشکل را تقبل نمود و منتظر فرصت نشست تا ابر سیاهی آسمان را برپوشاند و از آسمان رعدی و برقی برخاست که به سطح دریا در غلتبد . سنگ پشت کوچک خود را به توده ابر درآویخت و به آسمان فراز رفت . آن گادر آسمان از ابر رشته برقی بیرون کشیده و به هم در نور دید تا به شکل گوی روشنی درآوردش . پس آنرا به سقف آسمان آویخت و بدین ترتیب خورشید به وجود آمد .

این بار نیز نقصی در آفرینش وجود داشت . چون خورشید که بر نقطه بی ثابت در آسمان بود ، آن چنان مدام بر جزیره تاییدن گرفت که جزیره به شکل زمینی خشک و با بر دگرگونی یافت وزن از گرمای زیاد به فган آمد . دگر باره جانوران دریابی به کنکاش شدند و تصمیم گرفتند که بایستی به خورشید جنبش بخشید تا در آسمان به گردش درآید . پس سنگ پشت کوچک برای دومین بار به فرصت نشست تا آسمان را رعدی و برقی فراگرفت . به رشته برقی آویخت و در توده ابرها و آسمان بی انتهای پایین آمد و به خورشید جنبش بخشید تا در آسمان به حرکت درآید . پس از این عمل به زمین آمد و سوراخی بر زمین ایجاد کرد ، که گذرگاهی بود سخت نزف ، و این کار را برای آن کرد تا خورشید از جانبی فرو شود و از جانبی دیگر

به در آید.

به این گونه بود که روزوشب پدید آمدند. زن آسمانی زوزها به کارمی پرداخت و نورآفتاب راه نمایش بود، و شبها که تاریکی سلطداشت به آسایش می پرداخت. سنگ پشت کوچک همسری نیز برای خورشید به نام ماه آفرید تا به هنگامی که خورشید در حفره ژرف زمین فرو می رفت در آسمان، چراغ شب باشد و نرم بزمین به تابد. از ماه و خورشید کوکان بسیاری زاده شدند که ستارگان باشند و پنهانی فراخ آسمان را زیبایی بخشیدند.

پس از آن که آسمان بدین ترتیب سامان و نظامی یافت و ستارگان و ماه و خورشید آفریده شدند، به روی جزیره نیز زن آسمانی دوکوک زاد، دوکوکی که زمینی نبودند و تباری و الا داشته و از نسل خدایان بودند و تو شد از نیرو و قدرت خدایان داشتند. این دو برادر به هیچ روی همانندی در گوهر نداشتند: یکی نیک آندیش بود و دیگری بداندیش، - و هردو با کوشایی جهد ورزیدند تا جزیره را برای زندگی مردمان آینده آماده کنند.

توأمان و همزادان بد آفرینش پرداختند. هرچه برادر نیک آندیش می ساخت، برادر بداندیش ضد آن را می آفرید و عملش را خنثا می کرد. برادر نیک آندیش بیشههای سبز، جوی بارهای فراوان و دشت‌های پرگل وریحان ساخت - در صورتی که برادر بداندیش کوههای عظیم، پرتگاه‌های مخوف و کویرهای خشک و سوزان پدید آورد. نیک آندیش در بیانها و در بیان‌های پر لطف و صفا ساخت، و بد آندیش مرداب‌های عفن و بیماری خیز فراهم آورد. نیک آندیش نسیم‌های خنث تابستانی و باران‌های ملایم بهاری ساخت و بد آندیش بادهای سخت و سرد زمستانی و توفان‌های مهیب. برادر نیک آندیش بوته‌ها، گیاهان و درختان سودرسان و پربار و بربه وجود آورد - و برادر بد آندیش درخت‌های بی ثمر و بوته‌های پر تیغ و خار فراهم کرد. برادر نیک آندیش جانورانی پدید آورد که به کارآدمیان می آمدند، مانند: پرنده‌گان و چارپایان مددکار و برادر بداندیش جانوران گزنه و درنده آفرید، هرچه این

یک می‌رست - آن دیگری پنه می‌کرد . هرگاه از همان روزگار نخستین براذر نیک‌اندیش تنها می‌بود و بدهکار خود ادافه می‌داد ، امروز جهانی بود پرازروشنایی و فروغ نیکی ، جهانی که بدی وزشتی را در آن راهی نبود .

سر انجام بر اثر این افعال ، میان دو براذر سیز و جنگ در گرفت و فرار بر آن گذاشتند که با یک دیگر آنقدر نبرد کنند تا یکی شان پیروز شود . این جدال وقوع یافت و مدت‌ها ادامه پیدا کرد ، اما هیچ‌یک پیروز نمی‌شدند . پس از مدت زمانی مدد سرانجام براذر نیک‌اندیش فایق آمد . اما چون براذر بد اندیش از زمرة خدا ایان بود ، مرگ را باز نمی‌شناخت . ناگزیر براذر بداندیش بد زیرزمین تبعید شد و براذر نیک‌اندیش بر آسمان‌ها مقریافت . هنوز گاه‌گاه که از زمین آتش زبانه می‌کشد و با کودها غرش می‌کنند و زمین می‌لرزد - یاد براذر بداندیش در خاطردها زنده می‌شود که در ژرفای زمین می‌غرد .

این داستانی است از آفرینش که آن را بد شکل و هیأت داستانی اش بازآوردم داستانی است تمثیلی که مسئله آفرینش و اصل ثبوت را در کنایاتی لطیف و ساده بیان می‌کند . در این داستان از نابود - چیزی بود - نمی‌شود . با یک کلمه از نیستی هیچ چیزی پیدایی نمی‌یابد و با یک کلمه دیگر هیچ چیزی از هیان نمی‌رود . خمیره نخستین و ماده اولیه موجود است و آفرینش از آن‌ها آغاز می‌شود . زمین بر پشت سنگ پشتی قرار داشتن ، کنایه از حرکت زمین است . عصر طلایی از جانوران در بایی آغاز می‌شود ، و این اولویت آب در فلسفه از دیدگاه عنصر نخستین بیگانه نیست . شاید بتوان رمز وجودی انسان نخستین را که زنی است آسمانی - بد مقام زن در جوامع نخستین و یا سازمان‌های مادرشاهی پیوند داد . دوکودکی که همزاد و توأم متولد می‌شوند و از نیروی خدایی برخوردارند ، بد شکل آشکاری نشان از دوگانگی و ثنویت دارند . جنبه خدایی دو براذر خیر و شر ، رمز و کنایه از موازات و ابدی بودن نیکی و بدی است که هیچ‌گاه پیروزی مطلق از آن یکی شان نمی‌شود . هبوط شب به زیر زمین نیز سمبل آرمان‌خواهی و والاگرایی طبع بشری است - و این چنین

داستان آفرینش این مردم بدخوش فرجامی پایان می‌یابد.

۸- دنیای شیاطین و ارواح « سرخ پوستان چی بهوا »

و این سخن در باره ایروکوا ، تشكیلات اجتماعی خانوادگی ، مفهوم مالکیت ، واحدیه اجتماعی ، طایفه یا کلان یا زنس ، آزادی و دموکراسی ، حقوق افراد و مسئله جانشینی ، قوانین ارت ، سرخ پوستان چی بهوا ، اساس زندگی ، معاش و معیشت ، دیانتی عجیب و شکفت ، توتم و نوتیسم ، دنیای شیاطین و ارواح ، دخالت بی فرجام شیاطین در زندگی زندگان ، کاهنان یا جوساکیدها ، اساس زندگی و معتقدات جادو بود ، اماکن مقدس ، جشن مذهبی ذرت ، جشن خرمن ، محترمات و تاوهای جنسی ، تابوهای سخت ، زنان ، جشن جنگ و دگل توتهی ، احضار ارواح

آن چدکه توجه بسیاری از مردم شناسان ، به ویره جامعه شناسان را جلب کرده بود ، مسائلی محسوب می‌گشت در مورد تشكیلات خانوادگی و اجتماعی. این مسئله بود بسیار مهم و مبهم که باریک بینی ویره در غوررسی آن لازم بود و این باریک بینی با کارهای تزیینی چند از مردم شناسان بزرگ، بدیره **لوئیس مورگان** به تیجد رسیده آن چه که خط مشخصی میان تمدن جدید و روش زندگی قدیم محسوب می‌گشت ، مسئله مالکیت بود . در تمام مواردی که تاکنون شرح داده شده ، متوجه این موضوع شده‌ایم که میان بدویان تمایل به مالکیت وجود نداشت است ، حال آن که در تمدن جدید این امر حاکم بر بشریت شده و یکی از مشخصات تمدن نوگشت . در باره اقوام ایروکوا هنگامی که در این زمینه تحقیقاتی به انجام رسید ، چنین مسئله‌یی آشکار شد که شکل اصلی قبیله یا کلان بر بنای جامعه غیر ارضی است ، یعنی مالکیت نه در کلان و نه در خانواده وجود ندارد. مورگان از برای اطلاق یک واحد اجتماعی میان ایروکواها ، به جای کلان **Clan** - لفظ **ئنس Genes** را به کار برد . میان سرخ پوستان مالکیت وجود نداشت . در قطعه زمینی با تعاوون و همکاری پذیر افسانی کرده و محصول بر - می‌داشتند . پاره‌یی اوقات چند خانواده سرخ پوست که نسب از جانب پدر می‌برند

علایقی شدید میان شان به وجود می آمد و چنین می پنداشتند که نسبشان از شخص واحدی بوده و نیای مشترکی داشته اند . این رابطه‌ی بود که این گونه جوامع‌را به ادوار باستانی سوق می داد . مورگان در ضمن مطالعات اش متوجه شده بود که رومیان برای چند خانوار که نیای مشترکی داشتند ، تعبیری خاص وضع کرده و این قبیل خانواده‌ها را «ژنس Gens^۱» می نامیدند . این واژه‌ی بود لاتینی از ریشه Gingo به معنی به وجود آوردن . پس از تحقیقاتی بیشتر متوجه شد که چنین تعبیری میان اقوام و مردمی دیگر نیز وجود دارد . مردم آلبانی واژه فرارا Phrara را بدکارمی بردند و در زبان یونانی واژه یه واس Yévas همین مفهوم را می رسانید .

حکومت میان سرخ پوستان امریکای شمالی بر اساس «ژنس» یا طایفه قرار داشت . پس از ژنس یا طایفه ، واحد بعدی مرکب از اجتماع بزرگ تری می شد ، یعنی طوایفی چندکه با هم خویشاوندی داشته و در سایه صلح و اتحاد واحدی را تشکیل می دادند . آن گاه نوبت بد قبیله می رسید و هر قبیله عبارت بود از چند طایفه که از برای ایجاد صلح و رفاه و آسایش متحدد شده بودند . سر انجام بدکفرداری ایوان تمامی قبایل می رسید که همگی اعضا به زبانی واحد و یا لهجه‌ی تزدیک بد هم سخن می گفتند . هنگامی که طراحان جوامع بدروی ، و این مردان متمندی که بد تحقیق در زندگی مردم بدروی برخاسته و اساس اجتماع ، حکومت ، خانواده ، زندگی عمومی ، فرهنگ و دیانت را به کاوش و تحقیق در آوردند ، به چنان سازمان دموکراتیکی برخورده‌ند که تا حدودی پاسخ‌گوی طبع آرمان‌گر شان می بود ، دلگرایی و مجدوب و شیفته این چنین روشی می شدند - چون در حالی که میان واحدهای اجتماعی و افراد توافق و هم آهنگی وجود داشت ، نه حکومتی در جامعه برقرار بود و نه طبقه ممتازی و ند مقامات اجتماعی و مناسب موزوئی بودند هر طایفه و یا بد اصطلاح «ژنس» دارای حقوق و اختیاراتی بودند . حق انتخاب رئوسا

۱ - کلمه رومی است و معادل آن در یونانی γένος نووس Genos - رجوع شود به قسمت «یونان و روم» در دوره تاریخی ادیان .

و نمایندگان تنها او باسته بدخودشان بود و مراجع بالاتر و یا واحدهای بعدی به هیچ وجه در این کار اقدام و اعمال نفوذی نمی‌کردند. هم چنین هرگاه صلاح می‌دیدند به همین نسبت حق داشتند تا رئیس را معزول کرده و با انتخابی مجدد، کسی دیگر را به جایش برگمارند. تا بوى عمومى را که بدان اهمیت ویژه‌بى می‌دادند، ملزم بودند که عمل‌کنند و آن، این بودکه افراد هر طایفه‌بى به هیچ وجه حق ازدواج در داخل خود و با افراد خودی را نداشتند. ارت نیز اشتراکی بود. هنگامی که کسی می‌مرد، ارت بدیک نفر نمی‌رسید بلکه بهطور دسته جمعی ارت می‌بردند. افراد هر طایفه‌بى در قبال هم دارای وظایفی بودند. لازم بود تادرمواقع لزوم درفع گرفتاری هم به کوشند و از هم دفاع نمایند و یار و یاور بدیگر باشند. هم چنین حق نام‌گذاری بر افراد طایفه در اختیار قدرت‌شان بود و اختیار داشتند تا بدلخواه و آزادی افراد یگاندیبی را با تشریفاتی که ذکرش رفت به داخل جرگه خویش پذیرفته و حق خویشاوندی به آن‌ها بدهند. شعایر و مراسم دینی مشترک بود و قبرستانی اشتراکی نیز داشتند. شورای عالی قومی هرگاه تصمیمی گرفته وطوابیف با آن مخالف بودند، شورایی عمومی از رؤسای تمامی طوابیف تشکیل شده و آن قانون را ردوبای تصویب می‌کردند.

چنان که مجملأ در صفحات گذشته‌کر شد، میان ایروکواها مادرسالاری و سیستم مادرشاهی وجود داشت و به همین سبب هیچ پسری نمی‌توانست بد جای پدر به ریاست رسد و پیشوای طایفه‌گردد. رئیس و یا پیشوای از جانب افراد هر طایفه‌بى برگزیده می‌شد. در صورتی عمومی هنگامی که رئیسی می‌مرد، جانشین او برادرزاده یا خواهر را ده ذکورش محسوب می‌گشت. هنگام صلح مسئولیت امور به عهده رئیس بود، اما در هنگام جنگ قدرت و مسئولیت ازوی سلب می‌شد. سپه‌سالاران و فرماندهان جنگی از میان کل آزموده‌ترین رزمیان و جنگ جویان که به خرد و حزم و اندریشوری متصف بودند انتخاب می‌شدند. حق عزل یک رئیس در صورتی که روش و کارش درست نمی‌بود، با شورای رؤسای طوابیف بودکه به جرم ارتکاب اعمالی ناشایست که مرتکب می‌گشت.

نشانهای سالاری را از وی بازستانند و معزول اش می کردند.

قوانينی در بارۀ اirth نیز هم چون مسأله جاشینی برخوردار و تحت نفوذ سیستم مادرشاهی بود. فرزندان ذکور و نوادگان پسری متوفا از جد خود و پدر بزرگ خود ارث نمی بردند، چون چنین اموالی تعلق به آنان نداشت بلکه بد طایفه هایی دیگرمی دارد. بدھمین نسبت زن از شوهر، و شوهر از زن ارث نمی بردند، بلکه خواسته و ثروت هر فردی متعلق به خویشاوندان مادری او بود.

آزادی های فردی بود که آزادی های اجتماعی را تضمین می کرد. طایفه ملزم بود تا از جان و مال و آزادی و رفاه افراد دفاع کند. اسیران جنگی طبق مراسم و آدابی به عضویت پذیرفته شده و پس از یک نسل از تمامی امتیازات طایفه بی برخوردار می شدند. شودای عمومی، محل آزادی رأی افراد، اعم از زنان و مردان بود. هر فردی حق داشت تا بد آزادی رأی خود را ابراز کند و مطمئن بود که رایش به شمار خواهد آمد و مؤثر واقع خواهد شد. هم چنین رای تمام رؤسای طوایف و قبایل در فدراسیون قابل تأثیر بود و هر تضمیم و رأی و قانونی با رأی اکثریت تصویب و یا رد می گشت.

گاه میان دو یا چند طایفه از یک قبیله اتحاد و بهم پیوستگی ویژه بی به وجود می آمد. علت این پیوستگی یا انگیزه های اجتماعی محسوب می گشت و یا همانند یهایی بی خشش در امور منتبهی. در این چنین وضعی دیگر مراسم تنها داخل یک طایفه اشتراکی نمی بود، بلکه طوایف متحد و متفق هم چون یک واحد کلی می شدند که در مراسم و تشریفات اشتراکاً هم گام بودند. در رزم و بزم و شادی و اندوه هم شرکت داشتند. مردگان شان را اشتراکاً تشییع کرده و مراسم اموات را بهجا می آوردند. در بازی ها و شادی ها و رقص ها هم چون یک شواحد سلوک داشتند. در مراسم تو تمیک که گاه برای تو تم های چندگاه شان جدا جدا برپا می کردند همگی شرکت می نمودند. تو تمیس میان شان شایع بود و پاره بی از قبایل خود را از نسل جانورانی می دانستند که ملزم به خوردن گوشت شان واستفاده بردن از آنها نبودند.

زبان میان سرخپوستان عامل مهمی بد شمار میرفت . هر قبیله که از طایفه های چند تشکیل می شد بدل هجاتی گوناگون ، اما نزدیک بهم سخن می گفتند . اما هر گاه در لهجاتی چند ، اختلاف بسیار وجود داشت تمایلات افراد یشتر در آن بود که از هم فاصله پیدا کنند و به دور افتند . بر همین مبنای بود که قبایلی دیگر کم کم در اثر چنین امری به وجود می آمد و مستقلابه زندگی می برد اختند . هر قبیله به تناسب میان چند سده هزار نفر بود و تمام قبایلی که از لحاظ زبان و تکلم با هم یکسان نبودند میان شان دشمنی وجود داشت و دائم در حال جنگ وستیز بودند . چون شورای عمومی رؤسا نمی توانست همواره تشکیل و برقرار باشد ، در شورای عمومی یک نفر را به عنوان ریاست کل قبایل و طوابیف انتخاب می کردند که در غیاب شورا به امور رسیدگی می کرد . قدرت این رئیس کل بسیار محدود بود و شورا وظایفی را که به وی محول کرده بود می خواست نه چیز هایی دیگر . و چون شورا تشکیل می شد ، وی عمدتاً هیچ کاری در حکومت نداشت . در شورا هنگامی که بحث در مورد مسائلی که جنبه حیاتی و اساسی داشتند انجام می گرفت ، اکثریت آرا نقشی نداشت ، بلکه مسئله بی که مورد مشاوره و بحث بود یاماً با است از جانب همد قبول و بار د گردد . تمام پیمان های صلح با قبایل و اقوام ییگانه در شورا به تصویب می رسید و قبایلی که پیمان صلح می بستند بهاردو بدل کردن کمر بند هایی از خرمهره ، ضمن مراسم و تشریفاتی اقدام می کردند که در شمار پیمان نامه صلح محسوب می شد . هر قبیله بی با قبایلی دیگر که در حال صلح بودند ، بد طور حتم لازم بود که این گونه صلح کرده باشند و هر گاه پیمان صلح نداشتند خود را در حال جنگ دانسته و مجاز بودند تا به عنوان قبایل متخاصم نسبت بهم عمل نمایند . در شمال شرقی ایالات متحده ، در حدود دریاچه میشیگان سرخپوستانی زندگی می کردند که بد نام چی بہوا مشهور بودند . چی بہوا Chippewa لفظی است که بد و سیله هردم شناسی عالی قدر بد جهان شناساند شد . اصول کلی زندگی و تمدن و فرهنگ سرخپوستان چی بدوا با دیگر اقوام سرخی کد در امریکای شمالی زندگی می کردند از لحاظ اصولی دارای اختلافات و دیگر گونه های فراوانی نبود . تو تمیس میان شان رواج

داشت . اما تلفظ اصلی این کلمه را دودم Dodaim می‌گفتند . هر چند خانواده‌ی از بیشتر دستهٔ توتنی محسوب می‌شدند که بدنام آن جانور توتن نامیده شده و عالمت خانوادگی شان نیز شکل آن حیوان بود که با چوب تراشیده و هم چون اس کی موهای آلاس کایی آن را به سر در گلبهٔ خود می‌آویختند .

مطابق معمول هم توتمان به هیچ وجه میان خود ازدواج نمی‌کردند . نسب از جانب پدر برده می‌شد و طوایف مختلف دارای رؤسایی بودند که قدرت شان از رؤسای ایروکوا بیشتر بود . جز در موقع ضروری و لازم شورای رؤسای طوایف تشکیل نمی‌شد و رئیس هر طایفه‌یی خود رأساً دستهٔ خود را اداره می‌کرد . در این جا هم چون که در میان ایروکواها آزادی و اتحاد و پیوستگی وجود داشت ، دموکراسی مورد نظر جاری نبود . از شکار و کشاورزی به یك نسبت در تأمین معاش استفاده می‌کردند و زمین اشتراکی بود . هر خانواده و احتمالاً هر طایفهٔ متحدهٔ قطعهٔ زمینی معین داشتند که به اشتراک و تعاون در آن کشت کرده و محصول بر می‌داشتند

اما آن چه که از شگفتی‌ها و عجایب و راز و دهشت بود در عقاید مذهبی این سرخ پوستان در هم ریخته شده و جای داشت . جز جهان و دنیا بی که در آن زندگی می‌کردند ، دنیا بی وجود داشت که دنیا شیاطین بود ، دنیا شیاطین و موجودات وحشت‌ناک و هم انگیز ، دنیا شیاطین و ارواح شریر و خبیث . ارواح موزی و شیاطین در زندگی روز مردگان مداخلت داشتند . به این‌داد و آزار افراد پرداخته و تلغی کامی برای شان بدبار می‌آوردند . سحر و افسون رواجی بسیار داشت و کارهای فوق العاده و شگفت انگیز پیش می‌آمد که همواره سرخ پوستان را در وحشت و اضطراب نگاه می‌داشت . این مذهب افسونی با مذهب قوم سنه‌کا تفاوتی عمده داشت و در تضاد ناهم آهنگی جنبهٔ مقابل هم را داشتند .

در هر نقطه‌یی از جهان که چنین دستگاه مذهبی پر راز و خیالی وجود داشته کار سازان و سر آمدان و مدیرانی نیز در رأس آن قرار داشته‌اند . میان چی پهواها نیز که دیانتی این سان پر راز و وحشت داشتند ، کاهنانی کار پردازی می‌کردند که آنان

را در زبان بومی **جوساکید** Jossakeed ها یا پزشکان کاهن می‌گفتند . بد هر نسبتی که میان اقوام بلوی جادو و سحر و افسون و قدرت شیاطین و ارواح موزی و شریز زیادتر باشد ، قدرت و موقعیت کاهنان نیز استوارتر است و به این نسبت ملاحظه خواهد شد که میان این قوم سرخ پوست جوساکیدها دارای چه قدرتی می‌توانستند باشند . اینان دارای توانایی فراوانی در دخالت نسبت به زندگی افراد بودند . منبع قدرت و الهامشان نیز جز از دنیای شیاطین و سرنشینان آن ملهم نمی‌شد . هر پیش-آمدی در طبیعت پایه و اساسی داشت وابسته به سحر و جادو . همه چیز مبهم و اسرار آمیز و معماگونه به شمار می‌رفت و جای پای نیروهای مرموز فوق طبیعی در همئرخ داده‌ها به نظر می‌رسید . رابطه میان تمامی حوادث و روی دادها را با آدمیان حلقه‌یی از سحر و جادو به میان داشت و افسون و سحر هم‌چیز را محاط می‌ساخت . طبیان بومی یا همان جوساکیدها قدرت فوق العاده‌یی داشتند و مطابق با پندار عامه توانایی داشتند افراد را بر هنره در خرمن آتش‌هایی بر لهیب در افکنده وزنده و سالم از جانبه‌ی دیگر به درشان آوردند . دنیایی شگفت از سحر و افسون سرخ پوستان را احاطه کرد و بود و فردی تنها به توهمند آن که مورد اصابت خندگ سحر و جادو قرار گرفته و طلس شده است ، با تنی سالم و تندروست و بی‌آن که ظاهرآ مبتلا به بیماری و یا نقص عضوی باشد می‌مرد . قدرت جادو تا این اندازه در ذهن افراد رسوخ داشت که چنین تلقین شگفتی را درشان پیدایی داده وزندگی‌شان را می‌چرخاند .

برخی از درخت‌ها و اماکن در نظرشان مقدس بود ، بدان‌گونه که معتقد بودند با نذر و نیاز و مدح و ستایش از نیروی‌شان برای بهبود زندگی خود استفاده نمایند . درختی خشک شده و میان تهی طوری در قلمروشان قرار گرفته بود که چون باد بهوزش در می‌آمد صدا در آن پیچیده و آهنگ طبل در فضای منشر می‌کرد . افراد به روابطی میان خود و آن درخت قابل بودند و چون مدفن مقدسان آن‌جا را زیارت کرده و هدایا و نذوری پیش‌کشش می‌کردند .

ذرت دیمعاش‌شان دارای نقش بزرگی بود . در زمین‌های اشتراکی شان به معاونت

آن را کشت می‌کردند و مراسمی انجام می‌دادند. به هنگام خرمن برداری، مراسمی از رقص و نمایش با حضور و راهنمایی جو ساکیدها برپا می‌کردند که هدف اصلی و اساسی آن تعجب‌بخشیدن افسانهٔ موندامین **Mondamin** با روح ذرت بود. محل جشن را با ساقه‌ها و برگ‌های ذرت می‌پوشانیدند. مقداری ذرت داند نشده میان عده‌یی از رؤسا و شیوخ و کاهنان قرار داشت. کاهنان در حالی که مراسمی جادویی انجام می‌دادند، رؤسا به کشیدن چیق سرگرمی داشتند تا به این وسیله روح خود را به عالم ارواح مرتبط سازند. زنان با پیماندهایی پهن و کم عمق که از چوب ساخته می‌شد و آرد ذرت در آن‌ها قرار است، در حالی که یکیک وارد می‌شدند. تراندیی را در مدح روح ذرت زمزمد می‌کردند. کاهن بزرگ میان حلقهٔ زنانی که حامل آرد ذرت بودند ایستاده و برای یکان‌شان مراسم مشابهی را انجام می‌داد. به هنگام کشت ذرت، از برای پیش‌گیری از گزند جادوان و آفات موجودات موزی اعمالی انجام می‌شد. از آن جمله هر قطعه زمین اشتراکی که زیرکشت می‌رفت، شب‌هنگام زنی وظیفه داشت تا بر همه و عربان در آن زمین بد گردد و منطقهٔ کشت شده را از زیر پا بگذراند. اعتقاد براین جاری بود که به این وسیله محصول فراوانی به بار آمده و موجودات موزی دیگر نمی‌توانند به آن زمین و محصول اش اطمهم بی‌وارد سازند.

شاید علت و منشأ این کار و عقیده بر مبنای عقایدی پایه داشت که سرخ‌پوستان چی په وا در بارهٔ زنان داشتند. تابوهای جنسی و مجرمانی در این مورد میان اینان رواج فراوانی داشت. زن اصولاً تابو و نجس محسوب می‌شد: چه در موقع غیرعادی یعنی آن هنگامی که زنان در حیض نبودند، و چه به هنگام‌های عادی زنان نجس بد شمار می‌رفتند. چیزی که بوسیلهٔ زنان لمس می‌شد نجس بود. هرگاه مو و یا ناخن و چیزی دیگر از زنی جدا می‌شد به هیچ وجه نمی‌باشد در جایی ریخته شود، چون همه چیز را می‌آلود و موجب هبوط شیاطین خیث می‌گشت. به همین علت بود که هوها و سایر زایده‌های زنان را در خاکستر گرم در نقطه‌یی دور دست چال می‌کردند.

این رسمی بود با اندکی تغییر که میان بسیاری از بدویان رواج داشت و مردم متمدن امروزی نیز به اشکالی نسبت به آن عقیده داشته و عملی کنند.

مردان هیچ گاد با زنان هم کاسه نمی شدند. صرف غذا برای مردان همواره بدون وجود زن می گذشت و نظری این رسم در آفریقا نیز میان برخی از بدویان رایج بود که شرح آن در کتاب بعدی خواهد آمد. دشواری کار زنان و ترد کامل شان به گاد حیض بود.

میان تمام اقوام بدوی وغیر بدوی زنان در حال حیض نجس و مطرود بودند. چیزی په واهما زنان شان چون دوچار خونریزی می شدند به گوشهای دور از انتظار رفته وایامی را در اتزروا و سختی می گذراندند. باشاخ و برگ درختان برای خود کلبه بی موقت ساخته و خوراک شان از هر چیزی تشکیل می شدند در دسترس شان واقع می شد و تا هنگامی که ایام معهود را سپری نکرده بودند حق ورود به اجتماع را به هیچ وجه نداشتند.

مراسمی توتمیک میان شان جویان داشت که شاید همان عنوان و مفهوم کشن توتم را در مواقعی معین و صرف گوشت توتم را میان اقوامی دیگر بیان می کرد که سیستم توتمیسم میان شان رواج داشت. این مراسم توتمی ضمن رقصی انجام می گرفت که به هنگام جنگ آن را برپا می کردند. نخست دگل توتمی را در میان میدان رقص نصب می کردند. دگل توتمی عبارت از تیری بود که به نام توتم آن را در زمین فرو کوفته و نقش هایی جادویی بر آن ایجاد می شد. آن گاه جنگ جویان و زمام آورانی که قصد داشتند تا در جنگ شرکت نمایند، در حالی که خود را به رنگ های مختلف آلوهه و پرهایی بسیار به خود نصب کرده بودند، با هیاهویی که صحنه جنگ را مجسم می ساخت، گرد دگل توتمی به چرخیدن می پرداختند. ضمن این چرخش هریک در حالی که شجره نامه و نسب اش را ذکر می کرد، به شرح دلاوریها و پهلوانی هایش پرداخته و با تبرزین خود به دگل می کوفت و درخواست فتح و پیروزی می کرد تا در جنگ توفیق یابد.

سرخبوستان به طور عمده شبها به تشکیل جلساتی اقدام می کردند. در این جلسات نقالان و داستان گویان و کسانی که به افسانه ها و قصص آشنا بی داشتند به نقل

افسانه‌ها و قصه‌ها می‌پرداختند. این افسانه‌ها برخی‌شان قهرمانی بودند و برای بیدار کردن احساسات قهرمانی و جرأت و شهامت افراد نقل می‌شدند. شب‌های دراز زمستان موقعیتی مناسب داشت از برای نقل افسانه‌های گوناگون و درحالی که سرخ‌پوستان در کلبه‌اطراف آتش‌گردی آمدند، با نقل این داستان‌ها از طول شب‌ها می‌کاستند. اما همواره هسته اصلی این داستان‌ها عبارت بود از مفاهیمی جنگکاری در باره قدرت‌های معنوی وجادویی. همچنان‌که اسکی‌وهای ساکن قطب شب‌های دراز را در ایگ - لوها یا کلبه‌های برفی‌شان به احضار ارواح می‌پرداختند، سرخ‌پوستان چی‌پهوا نیز شب‌های دراز زمستان در کلبه‌هاشان با کومک ارواح و شیاطین روح مردگان را احضار می‌کردند و با آنان به گفت و گویی پرداختند. پس این عجیب‌نیست که امر بکاردادن نیای متمدن این سان بدجلساتی در باره احضار ارواح پرداخت و در باره اش چنان سروصدابی در جهان به راه‌انداخت.

۹ - در قلب یک اجتماع

اقوامی سرتیپوت که در چنگل زارهای جنوب شرقی می‌زیستند، تمدن و فرهنگ عالی، قدمت زمانی، هنر و کار، اسنی زندگی در معاش، دانه گرد آوری، کشاورزی و توسعه آن، اقلام گیاهی، خواراک، مسکن و خانه، نظافت، سازمان‌های سیاسی و اجتماعی، قریبیه یک واحد اجتماعی، تقسیمات اجتماعی، دسته سرخها و سفیدها، کارشان، طبقات اجتماعی، اشراف و طبقه‌عام، جا به جایی افزار در طبقات، آیین قربانی در مراسم اعدام اشراف، جنک و صلح، قانون دادگستری، اتحادیه قبایل، روش‌های سیاسی، مسابقات ورزشی و هجای چنگ

در قسمت جنوب شرقی ایالات متحده، اقوامی بسیار از سرخ‌پوستان زندگی می‌کردند که تمدن و فرهنگ‌شان پیش رفته و موردن توجه بوده است. این اقوام از ساحل اوقیانوس در جنوب شرقی ایالات متحده، رو به داخل تا جلگه‌های مرکزی توسعه و گسترش داشتند. در باره این اقوام چنان‌که بایستی تحقیق و کاوش نشده است. چون از اوایل دوره تاریخی به موجب عواملی چند سرخ‌پوستان این ناحیه به تندي از

بین رفته و مضمحل شدند . اما مطابق تحقیقات و آرای دانشمندان ، به احتمال قوی می‌توان گفت که ساکنان این نواحی دارای یکی از بهترین تمدن‌های اقوام سرخپوست امریکای شمالی بودند .

برای گفت و گو و بحث و کاوشی درباره این اقوام ، از دوبند مطلب استفاده می - شود . در این بنداز روش زندگی ، معاش ، خانواده و اجتماع ، کار و هنر و اموری دیگر سخن به میان می‌رود ؛ و در بند بعدی از آین وکیل و رسوم شان بحث می‌شود . اساس زندگی شان بر مبنای آذوقه گردآوری مبتنی بوده است . از جایی به جایی دیگر کوچ کرده و در هر مکانی به نسبت زیادتر بودن غنای زمین و خوراک ، مدت طولانی تری سکونت می‌کرده‌اند . غذای عمدشان عبارت بود از نوعی ماهی که در رودخانه‌های آن نواحی به وفور یافت می‌شد . توده‌های فراوان و زیبادی از این صدف‌ها که در محله‌ای اقامت - شان مشاهده شده نشان می‌دهد که اینان در سیر و گشت خود در هر منطقه و جایی مدتی طولانی توقف می‌کرده‌اند . به کشاورزی رغبت و تمایل بیشتری داشتند تا به شکار و این توجه به کشاورزی و دانه گردآوری به موجب کمی شکار در آن ناحیه بوده است . هم چون دیگر دانه گردآوران کم بالطبع با کشاورزی و کشت و زرع آشنا شدند و به کشت اقلامی چند از نباتات پرداختند . گیاهانی چون گل آفتاب‌گردان را که از دانه‌هایش استفاده می‌کردند و گل ناج خروس و کدوی قلایی را کشت می‌کردند . هم چنین کشت توتون نیز میان شان معمول بود و به روش‌هایی گوناگون از برای سکرو تخدیر سود می‌بردند . اما آن چه که مسلم بود هیچ یک از این اقلام نمی‌توانست به عنوان غذایی کامل آنان را افتخاع و اشباع سازد و تنها آنقدر بود که سرگرمی و اشتغال به کشت این گیاهان ، کشاورزی را میان شان ترقی و توسعه داد . در آغاز مسیحیت هنگامی که کشت ذرت و لوبیا و کدو از مکزیک به آن ناحیه رسید ، زمینه‌بی بسیار مساعد داشت و به زودی به عمل آوردن شان رایج و مرسوم گشت و غذای عمدئ و میان بدین وسیله فراهم می‌شد .

و سمعت کشاورزی در این منطقه بسیار رواج داشته ، چنان‌که وسعت اغلب

کشتزارها به چندین میل مربع بالغ می شده است . قدمت تمدن و فرهنگ این اقوام بیش از آن کهن است که با تصوری که از بومیان اخیر در نظر است قابل مقایسه باشد . در هزار سال پیش این مردمان دارای هنر و فرهنگی بودند . غنای طبیعی زمین و مساعد بودن آب و هوای جمعیت را فرا یاش داده بود و بسیاری از هنرها در شکل تکامل یافته خود بودند . مردمی بودند تمیز و پاکیزه که به نظافت اهمیتی بسیار داده و دقت و اهتمامی فراوان می نمودند تاخانه ها و قرا و قصبات شان نظیف باشد ، خانه هاشان را از الوار به شکل منظم و قابل توجهی ساخته واز داخل دیوارها را با گچ سفید می کردند و از خارج نیز با دوغاب گچ ورقه بی سفید به روی الوارها می کشیدند - و به هر حال اصل مراعات نظافت چنان است که از نظر گاه سیاحان و نخستین دیدار کنندگان این منطقه شگفت بوده است ، چون سرخ بوستان کمتر به نظافت معتاد بوده و تمایل داشته اند .

به همین نسبت سازمان های اجتماعی و سیاسی شان قابل توجه و اهمیت بود . چنان که مذکور شد اینان پس از دوران های اولیه ، به کشاورزی پرداختند و کشاورزی و روش آن ایجاب می کرد تا زندگی ثابت ناحیه بی را به وجود آورند و به همین جهت به زودی واحد های اجتماعی گسترش یافته و به قریب هسازی و ده سازی پرداختند . ساکنان هر قریه در اقع بک واحد اجتماعی را تشکیل می دادند که در داخل به دسته ها و طبقاتی چند تقسیم می شدند . نسب از جانب مادر برده می شد و این طبیعی است که در یک اجتماع کشاورز نسب از جانب مادر برده شود . زنان دارای مقام و ارزشی بودند ، طوایف بر اساس نسب بری از جانب مادر مشخص می شدند و در هر قریه طوایفی چند تشکیل يك اتحادیه خویشاوندی را داده و در میدان نمایش و بازی ، جایی مخصوص خود داشتند . میدان نمایش و بازی که در باره اش سخن گفته خواهد شد ، در مرکز قریه واقع بود ، با تقسیم بندی محل جلوس و اجتماع هر طایفه و یا طوایف متحدی مشخص بود .

هر طایفه یا چند طایفه متحدی در داخل به دو گروه مشخص که بیشتر جنبه سیاسی داشت تقسیم می شد : گروه سرخ ها و گروه سفیدها . آن گاه تمام دسته های سرخ از طوایف گوناگونی که در یک قریه زندگی می کردند ، تشکیل يك واحد کلی را می دادند

وبه همان نسبت نیز دسته‌های سفید در مقابل مشتمل می‌شدند بر یک گروه معین و فشرده‌امور جنگ بوسیلهٔ سرخ‌ها تنظیم و به مرحلهٔ اجرا و عمل درمی‌آمد و سفیده‌اچ‌جلوداران صلح و نظام سازش و صفا محسوب می‌شدند. امیر جنگ از میان سرخ‌ها بوسیلهٔ انتخاب و صلاح دیدرئیساً انتخاب می‌شد. وظایف امیر جنگ تنها حصر نبود بر امور جنگی، بلکه کارهایی دیگر به عهده‌اش محول بود. تمامی خرایی‌های حاصله از جنگ، ترمیم و تعمیر ش به عهدهٔ وزیر جنگ بود هم‌چنین امیر جنگ وظیفه داشت تا بنایه‌ایی نازه از برای امور اجتماعی و سیاسی بناند. معابد جدیدی احداث نموده و معابد کهنه را تعمیر نماید. مرمت بنای دیوان‌خانه یا شورای عمومی قریه نیز در تحت نظر کارهای وی قرار داشت و این چنین بود که امیر جنگ سپرست آبادانی و ناظر اور ساختمانی قریه نیز محسوب می‌گشت. اما امیر صلح مفتی و معتمد قریه بدشمار می‌رفت. بدصلحی کددر برایش جنگ بود کاری نداشت و قدرت اش در قلمرو امیر جنگ نفوذ پیدانمی کرد بلکه صلح، یعنی صلحی که با یسی برای متارکهٔ جنگ بوجود آید بسته به نظر امیر جنگ و تصمیم شورای عالی قریه بود، امیر صلح بنشکایات و دعاوی و مراجعت‌مردم رسیدگی می‌کرد. داوری وقضاوت می‌نمود وسیعی و تلاش‌اش مصروف بر آن بود تا از جنگ وستیز و اختلاف و نقار جلوگیرد. وی در صدر گروهی از هیأت قضات قرار داشت که اعضای آن از طوایف مختلف تشکیل می‌شدند.

وضع طبقات اجتماعی و سلسله مراتب آن و جابه‌جا شدن افراد در طبقات گوناگون بسیار پیچیده و مبهم بود و حکایت از تشکیلات‌گره خورده و پیچ در پیچی می‌کرد. مطابق معمول، واحد کلی اجتماعی بد دو طبقه‌اصلی تقسیم می‌شد: طبقه اشراف و طبقه عامه مردم که هر طبقه‌یی در داخل خود دارای تقسیمات فرعی بودند. برای مثال از تقسیمات طبقاتی که میان قبیله ناچز Natchez که در ایالت می‌سی‌بی ساکن بودند گفتوگو می‌شود. طبقه اشراف سه درجه داشت. درجهٔ ممتاز یا خورشیدها، طبقهٔ متوسط یا اعیان و طبقه آخر یا معتمدان. طبقه عامه پیش از لحاظ پیشه و کار تقسیم می‌شدند و ملاک برتری و ارزش، کار و ثروت بود. سه دسته‌یی که از طبقه اشراف ذکر شد، موظف

بودند تا هر کدام همسری (زن یا شوهر) از طبقه عامه برگزینند. هر گاه دختری از گروه ممتاز، یعنی دستهٔ خورشیدها با مردی از طبقه عامه ازدواج می‌کرد، فرزند شان از درجهٔ خورشیدها محسوب شده و دارای حق استفاده از امتیازات طبقهٔ ممتاز می‌شدند. اما هر گاه مردی از طبقه اشراف، متعلق به درجهٔ خورشیدها – با زنی از طبقهٔ عامه ازدواج میکرد، فرزندشان یک رتبهٔ تنزل درجهٔ می‌یافت. یعنی از درجهٔ اعیان به شمار می‌رفت. حال هر گاه دوباره پسری از همین درجهٔ با دختری از طبقهٔ عوام ازدواج می‌کرد، فرزندان شان یک درجهٔ دیگر تنزل رتبهٔ یافته و به درجهٔ معتمدان منتقل می‌شدند. در همین نسل اگر دگر بار چنین اتفاقی روی می‌داد، فرزندان حاصل از ازدواج بد طبقهٔ عامه منتقل می‌شدند و به این ترتیب بود که طی مدت کوتاهی نسلی از رتبهٔ خورشیدها به طبقهٔ عامه منتقل می‌شد. هم چنین راهی از برای ارتقای افراد طبقهٔ عامه، به طبقهٔ اعیان باز بود. از سه رتبهٔ طبقهٔ اشراف هر گاه فردی بد اعدام محکوم می‌شد، لازم بود تا دروحلهٔ نخست کسی را پیش مرگ اش کنند و چهت خدایان قربانی نمایند. این هنگامی بود که خانواده‌ی از طبقهٔ عوام می‌توانست بخت اش را در صعود و ترقی بیازماید. هر پدری که راضی می‌شد فرزند خود را برای قربانی و مراسم پیش مرگ یک اشراف و اگذار هیأت کاهنان بنماید، طی تشریفاتی بد درجهٔ اشراف تغییر طبقه داده و در رتبهٔ معتمدان و گاه اعیان درمی‌آمد.

چنان که ذکر شد در جنگل زارهای جنوب شرقی که دامنه‌اش تا جلگه‌های مرکزی ایالات متحده گسترش می‌یافتد، قبایلی بسیار از سرخ پوستان زندگی می‌کردند. زندگی اغلب این بومیان در قریه‌هایی می‌گذشت که ذکر شان گذشت. تمامی این قبایل که در این جنگل زارهای وسیع زندگی می‌کردند، عبارت بودند از اتحادیه‌هایی مختلف و روش و سیستم تک قبیله‌یی میان شان دیده نمی‌شد. هر چند قریه‌یی که مجاور و نزدیک بهم بودند یک اتحادیه تشکیل داده و روش سیاسی شان نیز عبارت بود از آمیزه و جمع و تلفیق قبایل عضو اتحادیه. جمعیت هر اتحادیه‌یی درنسبتی وسیع تر از طایفه و قریه‌که مذکور شد، عبارت بودند از سرخها و سفیدها. در اتحادیه هر

قریبی به طور کلی یاد ر دسته سرخ ها بودو یاسفیدها . در این اتحادیه ها قوانین جامع و کلی وضع می شد که مطابق آن ها عمل می گشت . امور جزیی و داخلی هر قریبی بوسیله سازمان داخلی حل و فصل می شد ، اما هنگامی که اموری کلی ترو عومی پیش آمدی - کرد ، شورای بزرگ اتحادیه تشکیل جلسه از برای مشورت می داد . اتحادیه از برای هر قبیلی از میان دو دسته عمومی سرخ ها و سفیدها یک امیر جنگ و یک امیر صلح تعیین می کردتا در کارها نظارت و قضاوت کنند .

تمدن و پیشرفت فرهنگی شان چنان بود که برای از بین بردن جنگ و خونریزی و سیزه گری قبایل و شهرها، از روش نوینی کدهم اکتون در روان شناسی نوین را پیج است و نتایج شایان توجیه و مثبتی نیز از آن عاید شده استفاده می کردد . مابه عیچ وجود نمی دانیم که دانش روان شناسی تا چد حدودی میان این مردم شناخته شده و نسبت به آن معرفت داشتنداند، اما آن چد مسام است از این داشت نتایج مطلوبی را در عمل فرا چنگ آورده بودند و مسابقات تسليحاتی و رقابت های جنگی و تاراج های حاصله از آن را تبدیل به رقابت های ورزشی کرده بودند که تضمین منافع جنگی را می نمود .

طی هر سال چندین بار مسابقه های ورزشی میان شهرها یا قریبه ها بدانجام می رسید . متدائل ترین بازی ها نوعی چو گان و بسکت بال بود . در رأس این مسابقات ورزشی آین نام دی و وجود داشت که مقاد و بندهای قانونی اش بیشتر بر سود های حاصل از جنگ و زیان هایش در پیروزی و شکست حاوی بود تا بردو باخت هایی ساده در امور ورزشی . در میدان و محل مسابقد ، شرکت کنندگان هم چون رزم آورانی بودند که بدنمایندگی از گروه های خود ، برای تعیین نهایی فتح و پیروزی بدبند می پرداختند ، نظاره . کنندگان عبارت بودند از افراد دو و یا سه و یا بیشتر از شهر های شرک کننده که از هر گروهی در نقطه دی از میدان مسابقه مجتمع و گرد می آمدند . به این وسیله بود که فعالیت های خصوصت آمیز دسته های مختلف که در اغلب موقع با جنگ و ضایعات و فجایع و تلفاتی گران بار بود ، به شکل مسالمت آمیزی بدون آن که زیان بار باشند اتفاق می شد و به شکلی که ملاحظه می کنیم پیش از فروید Freud و فرویدیسم Freudisme

مسئله روان کاوی عملی راچگونه این بومیان به کار می زدند. نتایجی که از این بازی‌ها عاید می شد، مطابق نتایجی بود که در جنگ فرادست می آمد، چون مطابق قوانین جامعه برنده امتیازات و منافع کلانی به دست می آورد که جامعه بازنده آن را تأمین می کرده و می پرداخت.

۱۵- نظام یک دیانت

وضع ساختمانی شهر و قریه، مرکز معابد، معبسازی و معبدسازان، شاه - کاهن. درباره شاه - کاهن و مقام و قدرت او، پسر خورشید - خدا، تشکیلات کاهنان، کاردسته‌های گوناگون کاهنان آتش‌پرستی، مراسم آتش‌پرستی، ستایش مردگان، جلب دوستی ارواح، شیاطین و دفع آنان آداب و تшибیقات بولک یا تطهیر، انواع رقص‌ها، رقص ذرت. تفسیر آداب تطهیر، سرانجام این اقوام هر شهر و یا قریه‌یی تقریباً به نسبت وسعت واژدیاد جمعیت محیطی را کم و بیش از لحاظ مساحت و مقدار شامل می شد. در اطراف یک میدان بزرگ و عمومی کمر کر شهر یاقریه بود، خانه‌ها و ساختمان‌های گوناگون بنامی شد، میدان عمومی بنابه سلیقه یا مستطیل و یا دایر دشکل درمی آمد. در دروازه‌ای میدان یک طرف خانه شورای عمومی قرار داشت و در جانبی دیگر معبد که اغلب آنرا بدشکل هرم، بدترفیب آن گونه کدجو نواحی جنوبی تر، یعنی در مکری یک رواج داشت می ساختند.

میان بسیاری از قبایل یا اتحادیه‌های دارای تشکیلات وسیع‌تر و نیش‌رفته‌تری بودند، شاه - کاهن وجود داشت. در ایالت می‌سی‌بی فعلی که ناچز Natchez ها زندگی می‌کردند، مقام شاه - کاهن بدنحو صریحی شناخته شده بود، میان ناچز‌ها پرستش و عبادت خورشید - خدا رواج داشت و با توجه به معابدی که می‌ساختند و مقام ربانی شاه و هیأت و قدرت کاهنان، باستی گفت که نفوذ تمدن از امریکای جنوبی و مرکزی بداین قسمت بدون شک قابل تردید نمی‌تواند فرار گیرد. شاه از نسل و تبار خورشید - خدا بود و دوده‌اش بین خدای بزرگ می‌رسید. از جنبوی مورد الهام فراز می‌گرفت تابه مصلحت اندیشه‌ی قوم قوانینی وضع کرده و اوامر و احکامی صادر نماید و همین تبار خدایی داشتن و مورد الهام خدایان واقع شدن و درآخ خود کارگی و استبداد را بر ایش

بازگشوده می‌داشت . هر سال یکی دو بار در مراسمی عمومی از برای شاه کاهن قربانی می‌شد ، قربانیان انسانی که از اسرار و متخلقان انتخاب می‌شدند و هیأت کاهنان گادر موقوع مقتضی کسانی را که تمایل داشتند از سر راه بردارند و یا بی تفاوت ، افرادی را برای قربانی شدن در راه خداوند گارشان انتخاب می‌کردند . پرستش خورشید و قربانی انسانی نیز این گمان را قطعی می‌کند که آژنه‌ها در این قلمرو نفوذ داشته‌اند . شاه - کاهن هم دارای قدرت سیاسی و دنیوی بود و هم قدرت مافوق طبیعی و مرموز خدایی داشت و در رأس کاهنان به عنوان «بزرگ کاهن» مقام داشت . در مقام مقایسه با یستی گفت که شاهت فراوانی را با شاه - کاهنان تمدن‌های خاوری دارا بود . مطابق با تحقیقاتی که انجام گرفته است در سراسر امریکای شمالی که جو امام و اقوام بسیاری زندگی می‌کردند این تنها جامعه‌یی بود که در رأس آن یک شاه - کاهن قرار داشت .

کاهنان تحت سرپرستی شاه و زیرلوای دستورات و احکام وی در معابد سرگرم عبادت و انجام مراسم و تشریفات و شعایر مذهبی می‌شدند . از جانب شاه ، کاهن اعظمی نایب مناب می‌شد که هر چند روزی یک بار گزارش‌هایش را به سمع فرزند خورشید «شاه» می‌رسانید و فرمان‌هایی جدید دریافت می‌کرد . کاهنان از لحاظ قدرت و مقام هم چنین کار و تقسیم کار دارای رتبه‌ها و درجاتی بودند . پاره‌یی از آنان ویژه برپا کردن و اجرای دقیق مراسم قربانی می‌شدند و اعدام محکومان و قربان کردن قربانیان به وسیله همین دسته به مرحله انجام می‌رسید . کاهنان خاص وظیفه داشتند تا از سور خود ، یعنی شاه حمایت کنند و مراسم و تشریفات عبادت مردم برای شاه و خورشید - خدا به - وسیله این کاهنان انجام می‌شد . گروهی دیگر از کاهنان مأمور وصول نذور و هدا یابی خلق بودند که بدشخاص شاه تعلق داشت و دربار و درباریان از این مر تمیز و اداره می‌شدند . برای ساختمان معابد از مهندسانی استفاده می‌شد که جزو طبقه روحانی بودند . جای تذکر است که دسته‌یی دیگر از کاهنان ، دانشمندان قوم به شمار می‌رفتند ستاره‌شناس ، غیب‌گو ، طالع بین ، پزشک و مهندس بودند و امور جادویی و دانستنی‌های ساحرانه قوم در محفظه مغزی‌شان محفوظ بود و تاریخ قومی را با افسانه‌هایی پرشاخ و

برگ واساطیری رنگارنگ از برداشتند . بهر حال در ساختمان معابد از زمختی ، وسعت زیاد و عظمت پیروی می کردند ، چنان که در جنوب قلمروشان مکریکی ها نیز به همان روش و نحوه عمل می کردند . مصالح ساختمانی چوب و خاک بود که از خمیر خاک به جای ملاط استفاده می شد . شکل معابد هرمی شکل و باعظامت بسیاری بنا می گشت و بقایای بنای **کاهو کیا Cahokia** در قسمت شرقی سنت لوئیس Saint Louis حکایت از عظمت بناسازی این مردم می کند ، چون بزرگترین ساختمان های اقوام بدوی جهان معرفی شده است .

آتش از عناصر پرستیدنی وقابل ستایش محسوب می شد . در هر معبدی آناق آتش - خانه وجود داشت و کاهنانی چند در آتش گاه همواره مترصد بودند تا شعله های آتش روشن و فروزان باشد . به این امر اهمیتی بسیار داده و در مراسم عبادت و ستایش آتش ، ملزم بدقتی شایان توجدو سواس آمیز می بودند . آتش مقدس شب روز در حال اشتعال و شعله برآگنی بود و شاید در نظر آن مردمان ، نماینده ویا بسیار خوشید و رواقع نقشی از وی در روی زمین بود که به وسیله کاهنان ویژه تیمارداری می شد .

پرستش و ستایش مردگان نیز از عناصر قابل توجه این دیانت بود . البته باستی توجه داشت که مرد پرستی جز همان روش مطلوب و معمول سرخ پستان نمی باشد . هر چند گاهی یک بار مراسمی از برای ارواح مردگان شان برپا می کردند . آنان را سوگند می دادند تا از حمایتشان دست فرو نکشیده و خیرو برکت شان دهند . طبقات اشراف گادگاه برای اجدادشان و آمرزش روحشان دست بد عمل قربانی کردن آدمی می بازیدند ، - اما طبقه عامه تنها بدپرداخت هدایا و پیش کش هایی اکتفا می نمودند . هر چند از آسایش و فرح و شادی برخی از ارواح ، وازناراحتی و در بدری و رنج و شکنجه دسته دیگر از ارواح سخن هایی می گفتند و بدین طبقای روح معتقد بودند - لیکن هم چون بسیاری دیگر از بیویان جهان به شکلی روشن و مشخص ، بهشت و دوزخی در دیانت شان شناختند نبود . ارواح ناراحت قدرت و توانایی داشتند تادر کار زندگان دخالت کرده و به آزار و شکنجه و ناکامی شان بدپردازند و چنین ارواح ناراحت و خشم زده بی

را لازم بود تا تطمیع کرد و این امر با عهداًی هدایا و نذوری چند عملی می‌شد . اما شیاطین و ارواح شریر را این سان نمی‌شد ساکت و نرم دل و دلگرای ساخت ، بلکه این کار تنها در عهده توانایی دستیابی از کاهنان می‌بود که چون کسی جن‌زده می‌شد ، و مورد آزار شیاطین قرار می‌گرفت ، تزدآنان رفته و طلسمندی می‌شد تا دیگر جنیان و شیاطین باز نتوانند بدیهی آسیب و صدمتی رسانند .

مراسmi دیگرداشتند بدنام آداب و تشریفات بوسک *Book* که مشهور بود .

البتد مطابق معمول رسوم بدیهی ، آداب و رسومی که موسمی و یا سالیانه انجام می‌شد و در طی آن رقص و پای‌کوبی و موسیقی و آواز به فراوانی رواج داشت بسیارداشتند ، اما این یکی جز از همد بود . پیش از آن که در باره این رسمندانی بدمیان آید ، اجمالاً از رقص‌های دیگرگشان یاد می‌شد . رقص کشاورزی در سال سد بار انجام می‌شد که رسوم آن آمیزه‌یی بود از شعایر منشعبی و آدابی عرفی . یکی از این رقص‌ها مقارن می‌شد با آداب تطبیر یا رسوم بوسک و آن‌هنگامی بود که ذرت به بار می‌نشست و داده می‌بست . بدطور کلی چنان‌که در مورد قبایل و اقوام سرخ پوست تاکنون مذکور شده است جشن ذرت رواج بسیاری داشته و از برای آن اهمیت ویژه‌یی قابل می‌شده‌اند . از برای ذرت هم‌چون یک قهرمان اساطیری داستان‌ها و افسانه‌های بسیاری داشتند و در ضمن جشن‌ها نمایش‌هایی می‌دادند که محتوی‌شان تجسم دهنده این افسانه‌ها در بر ابرینندگان بود . رقص‌جنگ ، رقص‌صلح و آدابی که همراه با رقص در باره آمرزش از روح بود از رقص‌های شایان‌شان به شمار می‌رفت .

جشن و آداب بوسک شباهت بسیاری داشت به «جشن نوروز» . پیش از آن که جشن آغاز شود ، بومیان بمتلاش و تکاپوی بسیاری دست می‌بردند . خانه‌ها را تمیر و مرتب کرده و از اندویدی که معمولاً دوغاب گچ بود ، از درون و بیرون آنها را سفید می‌کردند . این نظافت و تمیزی شامل قریب ، میدان عمومی ، معابد ، دیوان خانه و اماکن عمومی نیز می‌گشت . افراد در جلب رضایت هم می‌کوشیدند ، و اماها شان را مسترد کرده و هر نوع دینی را که به گردن داشتند ، ادا می‌کردند . به نزد شاکیان و نان رضایان زفته و می‌کوشیدند تا رضایت خاطر شان را جلب کنند . در واقع یک رفورم و

اصلاح عمیقی در جامعه به وجود می‌آمد که ثمرات بسیار نیکوبی در اخلاق اجتماعی داشت. همچنان که از بیرون بدنظافت و گردزدایی می‌پرداختند، به تطییر درون نیز اقدام می‌کردند، چون این بدویان به فراست دریافته بودند که تطهیر بیرونی به تنها بی کافی نیست. بهموجب این رسوم، کینه‌ها و دشمنی‌های برآنکه عمیق و کهن نمی‌شدند، بلکه بر طرف گشته و تبدیل بدصفا و رضا می‌گشتند. در معابد قبل از آن که روز جشن عمومی فرا رسد، در واپسین لحظات آتش‌های مقدس را خاموش می‌کردند و چون آغاز جشن فرا می‌رسید، دگرباره شعله‌های مقدس آتش جاودانی در معابد و آتش‌گاه‌ها فروزان می‌شد. شاید این نشان طلیعی بودن و نوتو نازه از برای یک‌زندگانی مبنی بر صلح و صفا و مشحون از مهر و مودت و شادابی، چون همد چیز از نو آغاز می‌شد - در حالی که داندهای حیاتی ذرت، و نطفه این گیاه حیاتی و سود رسان در حال بسته شدن بود.

واپسین مراسم این جشن آداب نظریفات استحمام کرده و لباسی نو می‌پوشید و آن اقدام می‌کردند و هر فردی طی این تشریفات استحمام کرده و لباسی نو می‌پوشید و زینت آلات اش را بدخود می‌آویخت. آن گاه رقص و پایی کوبی عمومی در میدان مرکزی قریب شروع شده و چند روزی به طول می‌انجامید.

در مورد هنگامی که فردی از طبقات اشراف محکوم به اعدام می‌شد، سخن رفت و گفته شد که رسم بود تا پیش از مراسم اعدام، نخست فردی داوطلب از طبقه عام، یکی از فرزندان خود را برای قربانی تقدیم کند و این فرصتی بود تا آن فرد داوطلب از طبقه عام به طبقه خواص منتقل شود. هر چند چنان که بایستی علت و انگیزه این عمل روش نشده است، اما ببطور یقین هم چون مصری‌ها و چینی‌های باستان و ممل و اقوامی دیگر بر آن بوده‌اند تا روح متوفا در جهان پسین و آن دنیا مجھول و تاریک و دلهره آور تنها و بی‌یاور باشد. این رسم تنها در باره محکومان به اعدام انجام نمی‌گرفت، بلکه هر کسی نیز که می‌مرد، لازم بود تا فردی دیگر را نیز کشته و با او دفن نمایند. اما برای آنکه در مصاحبته هر فردی باری دیرین و موافق به همراه روح اش باشد، هر گاه زنی فوت می‌شد، لازم بود تا شویش را به قربانی دهند - و هر گاه مردی می‌مرد، زوجه‌اش را قربانی می‌کردند. در هر گوری به این جهت همواره

دو جسد می‌نهادند و این رسمی بود که در هندوستان تا همین اواخر شیوع داشت . اما همواره در نظرداشتن، تا قربانی که برای همراهی روح متوفیان قربانی می‌شدند رنج و درد بسیاری را متحمل نشوند . پس قبل از آن که فردی را قربانی کنند، مقداری تنباق‌کوی ساییده شده و نرم را بد او می‌خورانند تا تخدیر شود و درد و رنج مرگرا احساس ننماید . چون تنباق‌کو اثر خود را می‌بخشید، آن‌گاه وی را خفه کرده و با جنازه فرد فوت شده دفن می‌کردند .

از سال ۱۵۴۰ میلادی که سیاح و استعمارگر اسپانیابی ارنان دو - دوسو تو Hernando De Soto با لشکریانی آزموده بد این منطقه آمد ، مطابق معمول مناطقی که بد وسیله سفید پوستان فتح و مستعمره می‌شد ، تمدن و فرهنگ وزندگی بدروی در این منطقه نیز روبه نابودی و تباہی گذاشت . بیماریهایی فراوان که سفید پوستان با خود آوردند و سلاح‌های مخرب شان در برابر مردمی صلح‌جو و ناآزموده ، هزاران هزار نفر را نابود کرد ، بد ویژه هنگامی که در آن منطقه رگدهای طلا یافت شده ، سفید پوستان ظلم و تعدی را نسبت بد بومیان از حد گذراندند و اندگی نگذشت که پس از کشف طلا به سال ۱۸۳۹ ، نسل این سرخ پوستان بد نابودی گرایید .

۱۱- رزم آواران بیابان گرد

سرخ پوستانی که در جلگه‌های هموار مرکزی زندگی می‌کردند ، زندگی بیابانی واصل شکارورزی اقوام‌نرقی که کشاورز بودند ، نفوذ کشاورزی در قلمرو شکارچیان ، ورود اسب به آمریکا ، تأثیر اسب در استقرار مجدد زندگی بیابان گردی ، اساس زندگی روزانه ، مقام و کارزن نقل و انتقال و نظم آن ، زندگی در چادر ، جنگ جو ترین سرخ پوستان ، غنایم ، اینچنان اخوت مردان گروهی دیگر از اقوام سرخ پوست که دارای نوعی دیگر از تمدن بودند و فرهنگ و روش زندگی شان با گروهی دیگر که در دو بندگذشته مورد بحث بودند تفاوت‌های عمده‌یی را دارا بود ، عبارت بودند از سرخ پوستانی که در جلگه‌های مرکزی ایالات متحده زندگی می‌کردند . از روزگاران قدیم این منطقه ناحیه‌یی بوده است بسیار مساعد از برای زندگی اقوام شکار ورز . چون جانورانی فراوان در این سرزمین وسیع و مساعد زندگی می‌کردند و بد همین جهت مردمی نیز که در این منطقه

سکونت داشتند، در طریق معاش و معیشت روش شکار ورزی را پیش گرفته و دارای تمدن شکارچیان بودند. اما بعدها با نفوذ سرخ پوستانی که در جنگل‌زارهای جنوب شرقی می‌زیستند و روش کشاورزی را پیشه داشتند، کشاورزی نیز در این منطقه رواج یافت. به تدریج اقوام جنوب شرقی در جلگه‌های بزرگ‌ساکن شدند و بداین ترتیب بود که روشنی مختلط از شکار ورزی و کشاورزی به وجود آمد و فرهنگ نیز باطبع شکل‌مرکبی بدخود گرفت. اما با توسعه کشاورزی، مردمی که قرن‌ها با شکار و شکار چی‌گری زندگی می‌کردند، دست از روش مألوف باز نکشیدند. سراسر زمستان را در جلگه‌های وسیع و پرشکاف تاخت می‌کردند و جانوران را شکار می‌نمودند تا آذوقه لازم را در ضمن تفریحات مورد نظر تأمین کنند. چون زمستان فرا می‌رسید به محل زندگی خود باز می‌گشتند که در آن‌جا زنان بدکشت و زرعنای پرداخته و محصول برداشته بودند. زندگانی زمستانی این اقوام یا در این موضع کشاورزی می‌گذشت و یا به روش دیرین رخت برپسته و بدناواری جنوبی تروگاه داخل خاک مکزیک کوچیده و این فصل را با اقوامی دیگر از سرخ پوستان یا نجا زندگی می‌کردند.

در این چنین هنگامی کم کم روش کشاورزی میان شکارچیان معمول می‌شد، چون بومیان در حالی که قرارگاهی دائمی برای زندگی می‌یافتدند، با دردسر و زحمت کمتری معاش خود را نامین می‌کردند. دیگر اجباری نداشتند تا با پای پیاده سراسر جلگه‌های بزرگ را از زیر پا بگذرانند. اما علتی پیش آمد که بد سرعت روش کشاورزی و توسعه آن را سد نمود - و این علت وجود اسب بود. استعمارگران اسپانیایی به هنگامی که در خاک امریکا پیاده شدند، خود مقداری اسب آورده بودند و این عمل به دفعانی چند تکرار شد تا تعدادی قابل توجه از این اسبان از جنوب غربی فرار کرده و در جلگه‌های مرکزی پراگنده شدند. اندکی نگذشت که تولید مثلشان رو به تزايد گذاشت و در سراسر منطقه جلگدی بـد شکلی وحشی پراگنده شده و موجب تحولات مذکور گشتند. مطقة جلگه‌های مرکزی از برای پرورش اسب هم قدرت بسیار مناسبی داشت و سرخ پوستان در آغاز امر با هیجان و شوری فوق العاده بد جست و خیز و سرعت و چالاکی این حیوانات می‌نگریستند. اندکی نگذشت که

اسیر کردن و در بند نمودن اسبان یکی از تفریحات و بازیهای مورد علاقه سرخ پوستان گشت. در اوایل سده هیجدهم اسب جزء لینفک زندگی یک فرد سرخ پوست بود. با بوجود آمدن چنین وضعی تحول مورد بحث به وجود آمد. باروی کار آمدن اسب برای نخستین بار نگاه داری از گلهای گاو میش ممکن شد و حمل و نقل محصولات به نقاط گوناگون به سهولت به مرحله عمل درآمد. هر فردی یک اسب داشت، چنان که یک کلبه و لوازم عادی و معمول دیگر زندگی را دارا بود. شکار ورزی دو باره شیوع یافت و کشاورزی کم کم متروک شد - چون شکار کردن به سهولت انجام می‌گرفت. سرخ پوستان برپشت اسبان راه وار، در مدت یک روز کار یک ماه دوران بی اسبی را انجام می‌دادند. به همین جهت کم کم اقوام کشاورز اطراف نیز دست از کشاورزی فرو هشته و روش شکار را پیشه ساختند.

باین طریق دو باره زندگی بیابان گردی و شکار معمول شد. دائم این اقوام در حرکت بودند. از محلی به محل دیگر کوچ می‌کردند. حرکتشان سریع و حمل و نقل اسبان و اثنائشان به سهولت انجام می‌گرفت. محل استراحتشان در چادرهایی بود. وسیع و سترگ که از پوست گاو میش پرداخت شده، با نقش و نگارهایی زیبا تهیه می‌شد. چادرهایی که بیرکهایی متعدد داشتند و قریب با نزدۀ ناسی نفر در هر چادری می‌توانستند استراحت کنند. زمستانها را با بالاپوش‌هایی از پوست خزو سایر پوست‌های نرم و گرم تن خود را می‌پوشانند - در تابستان اغلب بر هنر بودند در حالی که دامنی کوتاه از پوست پرداخت شده بد دور کمر می‌بستند. جلیقه‌ها و شلوارهایی از پوست آهو با نقش و نگارهایی که بدان می‌انداختند، بسیار زیبا و حاکی از ذوق و هنر شان بود. خبر - مهره‌ها و گردن آویزهایی پهن و بسیار داشتند که بدهنگام مراسم جشن و یارزم خود را با آنها می‌آراستند.

باتوجه به بیابان گردی این اقوام و این که بمطور دائم از جایی به جایی کوچ می‌کردند، به نظر می‌رسد که حرکت و حمل و نقلشان ثبات و نظم و ترتیب نداشته است. لیکن در این مهم کمال نظم و دقت در ترتیب را مراعات می‌کردند. برای این کار قوانینی داشتند که تخلف از آنها ممکن نبود و همین امر ضامن برقراری نظم و

مراعات دقیق آن می‌شد. چون عزم کوچ می‌کردند - مردان، جوانان و پجه‌های خیمه‌ها را ترک کرده و محیط را برای سرعت عمل زنان باز می‌گذاشتند. زنان بدقت و سرعتی که موجب شکفتی می‌شد خیمه‌ها را برچیده و همچیز را مرتب می‌بستند. بارها به وسیله گاویش کشیده می‌شد. زنان و کودکان در اطراف بارها حرکت می‌کردند. مردان دو طرف این کاروان بر اسب‌ها نشسته و جنگ‌افزارهایشان آماده بود تا در صورت لزوم و حمله اقوام متخاصم بدفع حمله به پردازند. پیر مردان در عقب و جلو این قافله حرکت کرده و عنوان دیده بانانی را داشتند که به محض پیش آمد خطر، دیگران را آگاه می‌کردند. چون به مکان مناسب‌بود لخواهی بازمی‌رسیدند - زنان بدفوریت و سرعت به کار می‌پرداختند چون رو براه کردن و برآفراشتن خیمه‌ها و مرتب نمودن لوازم و اثاثه زندگی وظیفه آنان بود. اندکی نمی‌گذشت که همچیز آماده شده و در جای تازه، روش قدیم‌زن‌گی از سرگرفته می‌شد.

شاید میان تمامی سرخپوستان امریکای شمالی، کمتر اقوامی را بتوان نشان کرد که در جنگ‌جوبی و زم آوردی چنین چیره و چابک بوده باشند. میان قلمرو این اقوام کشکارچی بودند، با اقوامی که در جانب غرب کشاورزی می‌کردند، دشمنی و مخاصمه عمیق درگیر بود. دائم در حال جنگ و جدال بودند و به همین موجب ضایعاتی بسیار به دو طرف می‌رسید. اما معتقداتی داشتند که به موجب آن ایام صلحی نیز برای شان فرا می‌رسید که تا حدودی بسیار به افسانه‌ها و اعتقادات مذهبی‌شان وابستگی داشت و در بند بعدی از آن سخن‌گفته خواهد شد. در تمام امریکا سرخپوستانی نبودند که با این ورزیدگی و چیرگی جنگاور باشند. در سراسر جلگه‌های همواری شکفتی وجود داشت و هیچ‌صخره‌وکوه و تپه‌ای به نظر نمی‌رسید. سرخپوستان با اسب‌های چابک و تندپای‌شان در این جلگه‌ها تاخت می‌کردند و چون اقوام متخاصم به هم بر می‌خوردند به جنگ می‌پرداختند. قلم عمدۀ غنیمت جنگی اسب بود وزن که قوم و قبیله فاتح آن‌ها را به‌غنیمت می‌برد. اصول ازدواج و عروسی‌شان مبتنی بود بر زن‌ربایی که اساس آن را در کتاب دوم تاریخ ادیان و همچنین «اصول روان‌کاوی» شرح داده‌ام. زندبایی از افتخارات جنگی هر فردی از این سرخپوستان به شمار می‌رفت وزن را هم چنان در

جنگ و صلح می‌ربودند که اسب را . انجمن اخوت و جرگه مردان مرکز گفت و گو ، تعلیم و تعلم ، آموزش و پرورش ، سحر و جادو ، قانون و قانونگذاری ، تصمیم درمورد جنگ و صلح و اجرای مراسم و تشریفات و آداب و شعایر دینی بود . در همین انجمن‌ها بود که تصمیمات جنگی بر علیه سفیدپوستان استعمارگر اتخاذ می‌شد و همین سرت-پوستان بودند که با سفیدپوستان می‌جنگیدند و واپسین مردمی از بومیان بودند که دست نشانده سفید پوستان شدند و داستان‌های شان موضوع کتاب‌ها و فیلم‌هایی بسیار فراز گرفت .

۱۲ - دیانت ، رقص خورشید

افتخارات جنگی و افتخارات منحی ، جگونه در مذهب راضی می‌شدند ، جهان ارواح ، رابطه با ارواح ، اساس یک منصب ، مورد الهام قرار گرفتن از ارواح ، تابوها و محramات ، ریاضت و زهد ، علمت به وجود آمدن دسته کاهنان ، کار کاهنان ، میانجیان ارواح و مردم ، کار تعلیمات مذهبی در انجمن اخوت ، آرزوی جوانان ، کاربیان ، مراسم شگفت رقص خورشید ، هدف و منظوری که از رقص خورشید داشتند ، قربانی مراده بالارواح و عالم بالا

آشکار است که میان مردمی که سخت جنگ‌جو باشند و بادست‌ها و گروه‌های گردانگرد خود دائم در حال نبرد و ستیز بسر برند ، بزرگ‌ترین افتخارات شان ، پیروزی‌ها و افتخارات جنگی بدشمار می‌رود . هرجنگ‌جو و نبرد آوری افتخارات اش از روی تعداد افرادی که کشته بود ، و اسب‌ها و زنانی که به غنیمت فراچنگ آورده بود سنجیده و حساب می‌شد . در گروه رزم آوران این ارقام بد نسبت تصاعدي برای هر فردی افتخارات بیشتری کسب می‌کرد . اما آرزو و خواست تمایل باطنی هر فردی منحصر به فراچنگ آوری چنین افتخاراتی نبود ، بلکه هر فردی نیازمند بود تا از افتخارات مذهبی نیز بپردازند باشد . اما این آرزو و مبنای آن چه بود و اصولاً افتخارات مذهبی از برای یک جنگ‌کاور چه سودایی می‌توانست داشته باشد .

مطابق معمول میان این سرخپوستان جلگه‌نشین که در قلب ایالات متینده روبه سوی جنوب گسترده بودند و زندگی می‌کردند ، نیز همچون تمامی سرخپوستان دیگر

نیاگان پرستی رواج داشت . ارواح خیر و شری وجود داشتند که قادر بودند تا در زندگی زندگان دخالت کرده و به سود یا زیان شان اقدام کنند . در هیچ سرزمینی از زمین‌های سرخ پوست نشین ، با این روشنی و وضوح رابطه میان ارواح و افراد وجود نداشت . ارواح بر افراد ظاهر پیدا کرده و بدرآهمنایی و پندآموزی و هدایت شان اقدام می‌کردند . پیروزی و درجه افتخارات و نسبت قدرت و سلطه هرجنگاوری وابسته به‌این بود که تاچه اندازه قدرت پذیرش ظاهر ارواح را دارد و بدھمین جهت است که هر جنگجویی آرزو داشت تا در افتخارات مذهبی بیشتری سهیم باشد ، چون این بود که آنرا تضمین می‌نمود ، ارواح معمولاً در خواب ، عالم رؤیا و خلشه‌وی خودی نمایانی و ظاهر می‌یافتد و مردان را در باره‌امور جنگی وفتح و پیروزی راه‌نمایی می‌کردند و از امور غیبی آگاهشان ساخته و نیرومندانشان می‌ساختند .

لیکن تماس با ارواح و مراده‌هورابطه با آنها بداین سادگی‌ها نبود . ریاضت ، تن آزاری ، روزهداری و امساك و مراعات تابوهایی فراوان و محترماتی بسیار لازم بود تا فردی بتواند الهام‌گاه ارواح واقع شود . بدھمین جهت مردان روزه می‌گرفتند دورانی معین از خورن غذاهایی چند پرهیز می‌کردند . ریاضات‌شان جالب و تمثایی بود و به انواع و نحوه‌های گویناگون تن خود را رنجور و آزرده و مجروح می‌ساختند تا آماده برای رابطه بالاروح شوند و یا به قول متصوفان شرقی و ارباب عرفان ، روح‌شان به وسیله این ریاضات و رنج‌ها تصفیه و پالوده شود . معتقد بودند که چون محرومیت‌کشند و رنج برند ، نیروهای فوق طبیعی که در آسمان‌ها و فرازین گاه‌های کوه‌ها مسکن دارند ، دل به حالشان سوزانیده و به آنان رحمت آورده و از سر لطف و یاری به جانبشان سرازیر می‌شوند .

این معتقدات که زمیندی می‌داشت مناسب از برای پیدايش یك طبقه کاهن که متولیان امور مذهبی شوند ، مردانی را به وجود آورد که همان حکیم باشیان یا پژشك کاهنان باشند . اینان تمام هم وقت خود را مصروف این نمودند تا هر چه بهر و شایسته‌تر در این امور سرآمد و ورزیده شوند . جو لان گاه این افراد در انجمن اخوت یا جرگه مردان بود و افرادی بودند که چون کودکان به دوران بلوغ باز می‌رسیدند ، با آداب و

تشریفاتی ، در ضمن یک جشن همگانی آنان را به جرگه مردان بالغ وارد کرد دور سماً از شمار مردان محسوب می شدند با تمام مسئولیت های افراد مسئول. آن گاه به آموختن اصول دینی و روش عبادت ارواح و مراسم روزه و ریاضت مشغول می شدند . کارشان در تمام مدت سال روزه داری ، ریاضت کشی و چلنه شنی بود و مردانی محسوب می شدند مورد عنایت و توجه ارواح مردگان ، اما از هر سی جوان بالغی که تحت تعلیم کاهنان قرار می گرفت ، بیش از یک نفر به مقام ارتباط با ارواح نایل نمی آمد که اونیز جزء دسته کاهنان پذیرفته می شد . پس این مردان ورزیده موجب می شدند تا افراد عادی با ارواح تماس وارتباط حاصل کنند و نقش میانجی را در حقیقت داشتند . جنگاوری که خود نمی توانست در عالم رؤیا ، خواب و خلسه با ارواح رابطه یابد ، تزدیکی از این کاهنان می رفت و نخست چیزهایی نیازش می کرد واژاومی خواست تا با ارواح ارتباط برقرار کرده و خواستهایش را به سمع آنان بازرساند .

مشاوران ، ناصحان ، کاهنان و جادوان جملگی از پیران و سالخوردگان قوم بودند . اصولاً آرزوی هر فردی این بود تا در جوانی وعین قدرت ، در میدان نبرد کشته شده و به پیری و کهولت باز نرسد . مجتنگ و غرق در اتفخارات جنگی باشد . سدها اسب و عده‌یی زیاد از زنان دشمن را بدعنیمت بردا . پهنه‌گاه جلگدهای وسیع را تازگاو ناخت خور اسب خویش سازد ، و چون قدرت و نیرویش رو به کاستی گذاشت ، در صحنه نبردی کشتد شود . ارواح چنین جنگ جویانی سرنوشتی نیک داشتند و در جمع ارواح خیرآسمان نشین جای داده می شدند .

اما همواره این آرزوی جوانان بدمرحله عمل نمی بیوست و جوانانی که از جنگاوران نیک نام و شایسته بودند ، بدوران پیری و سالخوردگی بازمی رسیدند . در چنین احوالی دست از جنگ فروشته و مانده زندگی شان را به کارهای جادویی و سحرهای خیر و طبابت و قصه‌گویی و راهنمایی جوانان می گذراندند .

قومی که بدین سان جنگی و جنگاور بدبار آمده بودند ، در طی هرسال مدتی معین و محدود جنگ را تحریم می کردند و این هنگامی بود که نوعی گل مینای مخصوص در آن نواحی شکوفان می شد . قبایل و دسته های دشمن و متخاصم با رویش

این گل به آزادی بداخل دسته‌های دیگر بدرفت و آمدی پرداختند . هیچ فردی مجاز نبود تا سلاح حمل کند و اقدام به جنگ و خون ریزی نماید . هم چون دوستان قدیم به هم برخورد کرده و در بازارهای عمومی که تشکیل می‌دادند ، به مبادله و معاوضه کالاهای دست پرورده‌شان می‌پرداختند . شکارچیان گوشت خشک شده را با ذرت و دانه‌های دیگر گیاهی که متعلق به شکارورزان بود مبادله می‌کردند . کمان ، نیز ، پوست‌های پرداخت شده و نرمی که با مهارت و زیبایی باحشیه‌هایی از الوان گوناگون تزیین شده بودند معاوضه می‌شد و تمام این مدت ، زمانی بود مشحون و لبریز از صلح و صفا . اما بالا فاصله‌هم چون که دوران شکوفندگی آن گل ویژه تمام می‌شد ، دوران صلح نیز بد سرمی رسید . افراد دسته‌ها و قبایل گوناگون در یک روز معین ناگهان به قریه‌هاشان باز می‌گشتنند . دوران ترک مخاصمه به سر رسیده و دیگر باره خصوصت و دشمنی پیشین با جنگ‌ها و کشته‌ها شروع می‌شد . آیا این دوره معین در ترک مخاصمه یک Tabou محسوب نمی‌شد ، و آیا گیاه و گل ویژه جنبه توتیک نداشت ؟ بدون شک با دقت در چنین پرهیز و تابوی این اندیشه خود به‌خود پیش‌خواهد آمد ، به‌ویژه که به رسومی مشابه میان اقوام و قبایل دیگر بدوی نظرداشته باشیم .

جز این رسم ، یعنی یک دوران ترک مخاصمه و به راد انداختن بازار مکاره که اساس اقتصادی داشت و بر مبنای عفایدی در باره توتم و تابو به وجود می‌آمد و طی این دوران جشن‌های عمومی برپا می‌شد که با رقص و آواز همراه بود ، مر اسمی دیگر که عمومی باشد و عموم افراد قبایل در آن شرکت کنند ، میان‌شان معمول نبود ، جز «رقص خورشید» . در واقع این رسمی بود بسیار عجیب و شگفت ، اما نه بدون سابقه ، چون میان اغلب اقوام و قبایل بدوی و متمند وقتا در عصر ما نیز وجود دارد . چون هنگام «رقص خورشید» نزدیک به فرار سین می‌شد ، مهاجرتی عمومی میان تمام قبایل دوست و دشمن درمی‌گرفت ، اینان در یک صبح آفتابی ، هنگامی که گرد طلایی آفتاب از افق بر سراسر جلگه ریزان شده‌ومی‌باشد ، به سوی نقطه‌یی معین بار سفر می‌بستند . گاویش‌ها بارها و اثنان را می‌کشیدند . کودکان بر فراز گاه بارها با سبک خیالی سر و صدا می‌کردند . جوانان بر پشت اسب‌های لخت در سینه جلگه‌یی که از دم صبح گاهی

معطر و خنک بود تاز می نمودند . زنان در کار حمل و نقل بودند و پیران به دسته هایی چند در پس و پیش قافله یا به سکوت و یا با پر حرفی رسپر می شدند . اینان مردان ، زنان و کودکان چلگه بودند - اینان خود را از نسل خورشیدی دانستند و می رفتند تا در زیر انوار داغ آن آداب و مراسم و شعایر مذهبی شان را انجام دهند . محل اجرای مراسم قبلابدوسله هیأتی مشترک از مردان قبایل مختلف انتخاب می شد و اغلب این محل همان جایی بود که سال گذشته نیز شاهد برگزاری جشن شان بود .

چون به آن میدان وسیع و مسطح بازمی رسیدند ، فعالیت و تکاپویی دسته جمعی در می گرفت ، هرقیلیه یی در نقطه یی از میدان جایگاه می ساختند . زنان خیمه ها را بر افراده و انانه را مرتب می کردند . مردان به مهیان نمودن مقدمات جشن می پرداختند . عموم مردان قبایل گوناگون با همکاری و معاونت هم ، معبدی از گل و چوب برپا می کردند ، معبدی بزرگ با سقفی گنبدی ، چون کاسدایی که واژگون اش کرده باشد . این معبد که برای اجرای مراسم رقص خورد شد برپا می شد درست میان میدان قرار می گرفت . برپا کردن و ساختن قربان گاه با تشریفاتی مذهبی و زیر نظر دسته جمعی کاهنان انجام می شد . چون ساختمان به پایان می رسید ، عموم افراد در جمع گادخود به استراحت می پرداختند . شبی بدسرمی آمد و از سحر گاه فعالیت اصلی شروع می شد . پیش از میدین آفتاب مردان ، جرگه جرگه گردشده و به آماده کردن خود سرگرم می شدند . چهره ها و تن ها شان را با رنگ هی آلودند . از کمر و سر و بعضی نقاط بدن پرهایی آویزان می کردند و تبرزین هاشان را به دست می گرفتند . همچون که گرد زدینی از خورشید بسان مه فضای را پر می کرد ، کاهنان در جلو گاه سکوی قربانی به نیایش می پرداختند . سه تا پنج نفر و گاه بیشتر از افراد انسانی قربانی می شدند . یا قربانیان را با وارد کردن ضربات نیزه و تبرزین می کشتند و یا سرشان بریده می شد . همچون که قربان گاه را خون فرا می گرفت ، از حلقوم هزاران نفر مرد بدوى فریادهایی بر می خاست و به اجرای رقص می پرداختند . نخست رقص شان صورت و شکل منظمی را ارائه می کرد . هم آهنگی در حرکات بدن افراد و ضربات طبل طبلان مشهود بود . اما هر چه که از روزگار گذشت هم آهنگی به نام آهنگی تبدیل می شد . رقصی بود مهیج و دیوانه وار که هر فردی

تنهای به خود توجه داشت و جز خودکسی را نمی‌دید. لحظه به لحظه رقص تندتر می‌شد. بدن‌ها در حرارت آفتاب می‌گداخت و تن‌ها از عرق برق می‌زد و سرها هرچه بیشتر در مجاورت تابش خورشید می‌ماند داغ‌تر می‌گشت. در منطقه‌یی وسیع افرادی انبوه‌چنین دیوانهوار به رقص خورشید مداومت می‌دادند، در حالی که دسته مخصوص کاهنان و خوانندگان و نوازنده‌گان می‌خوانندند و می‌کوتفند و خود سخت به هیجان آمده بودند.

رقص هم‌چنان ادامه می‌یافتد، تند و تندتر می‌شود تا جایی که اعصاب به خواب می‌رفت و نوعی بی‌خودی که با هیجان تندی آمیخته بود بر رقصندگان مسلط می‌گشت. در این‌ضمن مرحله‌یی دیگر در رقص و این مراسم شکفت مذهبی درمی‌گرفت که شگفتی را بد نهایت درجه می‌رسانید. گروه رقصندگانی که این‌سان به هیجان آمده و تحریک شده بودند، به وارد کردن ضرباتی بوسیله سلاح‌های شان به خود اقدام می‌کردند و خود را شکنجه می‌دادند. خون شان با عرق‌شان درهم می‌آمیخت. محیط اطراف از نظرگاه‌شان کاملاً محو و ناپیدا بود و در عالمی دیگر سیر می‌کردند. آهسته‌است به اوج تحریک و تخدیر و بی‌حسی می‌رسیدند و پیکرهای خون آلود و خسته یک‌یک بر سینه جلگه درمی‌غلتید. شور و هیجان، همه‌مه وضجه و هیاهو، غریبو رقصندگانی که از حلقوم شان مقطع و بریده بریده بیرون می‌آمد و آهنگ طبل‌ها رو به خاموشی می‌رفت. اندکی نمی‌گذشت که دیگر ندرقصی وجود داشت و نه رقصنده و نه کاهنی و نه طبالي. تنها زمینی وسیع وجود داشت چون میدان جنگ که پیکره‌هایی بسیار را به خون آلوده و خسته و مجروح در بر می‌گرفت، رقصندگانی که بد قرب الاهی نزدیک شده و ارواح خیر و مقدس و نیروهای مافوق طبیعی مورد الهام شان قرارداده بودند.

باری هدف و منظور بومیان از اجرای رقص خورشید آن بود که رابطه‌یی میان شان با ارواح و نیروهای فوق طبیعی ایجاد شود و از آن دستوراتی دریافت دارند تا پیر و وزی یابند و کامرو اباشند و چون بی‌هوش درمی‌افتدند، مطابق اعتقادات عمومی به آرزو شان می‌رسیدند. آیا میان رقص خورشید و هدف و منظور آن با رقص و سماع صوفیان

که می‌خواهند باین وسیله بی‌خود شده و به قرب درگاه الاهی بازرسند شباختی بی‌اندازه موجود نیست؟ .

۱۳ - ساده‌ترین فرهنگ شمالی

ساده‌ترین سرخ پوستانی که در شمال می‌زیستند، محل اقامت، روش زندگی بی‌بانگردی، سادگی در همه‌چیز، خانواده و اجتماع، واحد اجتماعی، زندگی خانوادگی، ازدواج و عروسی، خوراک و پخت، زنبیل‌بافی، پوشش، تقسیمات سیاسی و اجتماعی، خانه و خاناسازی، زنان و مردان، بزشک - کاهن، کار و قدرت او، عناصر اصلی منذهب

تمامی اقوام سرخ پوستی که در قسمت ایالات متحده زندگی می‌کردند تمدن و فرهنگ و نحوه زندگی‌شان دارای این الگو و روش نبود، بلکه اقوامی نیز بودند که نه تمدنی داشتند و ندفرهنگی و شرایط زندگی‌شان بسیار پست و عقب افتاده بود. میان جایگاهی که فعلاً به واسطه دو ایالت یوتا Utah و کولورادو Colorado محصور است سرخ پوستانی زندگی می‌کردند که رو به شمال تا مرزهای کانادا پراگنده بودند. جمعیت‌شان اندک، معاش‌شان با قلتی بسیار و شرایط زندگی‌شان از تمامی سرخ پوستان پست تر بود. سادگی قابل توجهی در تمام تشکیلات این مردم ابتدا بی نظر گیری داشت. نه در اجتماع سازمان و تشکیلاتی داشتند و نه در خانواده. نه قانونی میان شان حکم روا بود و نه قانون گزارانی داشتند. نه رئیسی و نه هر ظوی در جامعه فراز و فرود بود. در اجتماع مردم بدطبقاتی چند تقسیم نمی‌شدند و مواصلت آزاد و بی‌شرایفات ختم می‌پذیرفت.

مردمی بودند بی‌بانگرد که به آذوقه گردآوری از طریق دانه‌های نباتی و ساقه‌های گیاهی زندگی می‌کردند. این کار بیشتر بر عهده زنان قرار داشت و با شاخک‌هایی چوبی از سطح زمین دانه‌ها و ساقه‌ها را گرد می‌آوردند. مردان بیشتر به شکار - می‌برداختند، اما در آن منطقه شکارکم و کار شکار سخت و دشوار بود. زمستان‌ها گاه به قحطی و کمبود خوراک دوچار شده و تلفات جانی می‌دادند. چنان‌که گفته شد، بی‌بانگرد بودند و مسکنی دائمی نداشتند. در ناحیه‌یی که زیست می‌کردند تا آن گاهی می‌ماندند که توانایی داشتند از زمین آذوقه گرد آورند و چون دیگر چیزی

برای شان نمی‌ماند ، اثائق کم و بی‌اهمیت‌شان را جمع کرده و به جایی دیگر کوچ می‌کردند . کار نه منحصر به مردان بود و نه زنان ، بلکه بدون تقاضت هر دو طرف کار می‌کردند . خانه‌هاشان عبارت بود از چوب‌هایی که آن‌ها را محروم‌طی شکل پایه‌هاشان را در زمین فروکرده و سرهاشان را بدhem در فضای بستند و شکاف آن‌ها را باشاخ و برگ می‌پوشانیدند .

هنری جز زنبیل سازی نداشتند ، و هرگاه در این فقر هنری بتوان به زنبیل بافی‌شان صفت‌هنری را اطلاق کرد ، تنها برای نشان دادن کاری است که می‌کردند . نه سفال‌سازی می‌دانستند و نه بدکننده‌کاری و پیکره تراشی و قوف داشتند . اما باتمام این احوال زنبیل‌هاشان محکم و بد اشکال گوناگونی بود که در زندگی روزانه بسیار بدکارشان می‌آمد . غربال کردن داندها ، حمل و نقل آذوقه ، نگاه داری بچه‌ها در آن‌ها بد عنوان گاهواره و پختن غذا در این زنبیل‌ها انجام می‌گرفت .

خوراک‌شان بد نسبت سطح زندگی‌شان محدود و ابتدایی بود . پاره‌یی از داندها را در آفتاب یا مجاورت آتش خشک کرده و بومی دادند و آن‌ها را با نوعی سنگ‌آسیاب کد صیقلی کرده بودند ، آرد می‌کردند . گاه آرد را با آب مخلوط کرده و مایعی از آن می‌ساختند . این مایع را برای پختن در زنبیل ریخته و قلوه سنگ‌های داغ در آن می‌انداختند تا می‌پخت . لباس‌شان بی‌پیراهه و بیش از آن چدک تصور رود ، به نسبت منطقه‌یی که در آن می‌زیستند ابتدایی بود . لباس عموماً از پوست درخت تهیه می‌شد . پا بوشی نداشتند و پا بر هند راه می‌رفتند و در هنگام زمستان اضطراراً پاهای خود را با پوست خز و یا بافت‌هایی از کتف می‌پوشانیدند تا در سرمای توان فرسای زمستان محافظت شود .

هرگروه وسیعی از خویشاوندان با هم زندگی کرده و تشکیل واحد اجتماعی را می‌دادند . اما این واحد اجتماعی دارای نظم و ترتیبی معین و سکونی ثابت نبود . در این واحدها زندگی خانوادگی وجود داشت . یعنی پدر و مادر با پسران و دختران و یا عروس‌ها و دامادها در یک محل معین زندگی کرده و در همه چیز مشترک بودند . عروسی و ازدواج به سادگی برگزار می‌شد . کاهن - پزشک مراسم عروسی را تقدیس کرده و عقد

مودت و زناشویی را می بست . عروس و داماد نه الزامی داشتند که در خانواده داماد زندگی کنند و نه در خانواده عروس ، بلکه به اختیار خود شان بود که یاد راین جا و یاد ر آن جا و یا مستقل ادر جایی دلخواه بدون وابستگی به کسان خود زندگی نمایند.

در جامعه شان تشکیلات سیاسی موجود نبود . در صدر هر واحد اجتماعی تنهام رجع قدرت سالمندان و شیوخ و جادوگران بودند که کهانت می کردند . در شورایی که بدوسیله اینان تشکیل می شد ، امور رتق و فرق می گشت و احکام و اوامری صادر می شد .

مذهب شان نیز به نسبت اموری دیگر ساده و بی شریفات بود . امور مذهبی بدوسیله پزشک - کاهن انجام می گرفت و پزشک - کاهن قدرت مند ترین فرد یک اجتماع از این بومیان به شمار میرفت که جمله کارهای شرعی و عرفی را اداره می کرد . در این دستگاه ساده مذهبی دوچیز بسیار دارای اهمیت بود : یکی ترس و هراس فوق العاده که از ارواح و مردگان داشتند ، و دیگر تجلیاتی که الهام گونه از عالم فوق طبیعی برای شان واصل می شد و در ضمن مباحث گذشته از این هردو به اندازه کافی سخن رفته است .

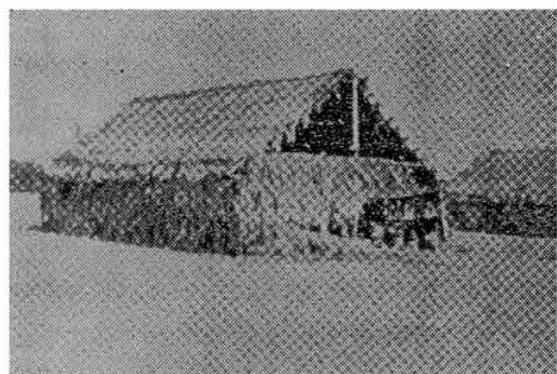
۱۴ - قبایل هیانتگین غربی

قبایلی که در غرب زندگی می کردند ، موقعیت جغرافیایی منطقه ، آب و هوای مساعد ، تنبلی مردم و عات آن ، فقدان هنر و صنایع ، معاش و میشیت ، خواراک و شکار ، بلوط و استفاده از آن ، زندگی درده کنده «خانه سازی» زنبلی باقی و اعتلای هنری آن . لباس و پوشش ، واحد اجتماعی ، فقدان تشکیلات اجتماعی و سیاسی ، تجارت و بازرگانی ، پراکنده می گویند .

در جانب غربی ایالات متحده ، کالیفورنیا واقع است . در گذشته قبایلی از سرخ بوستان در این منطقه می زیستند که از محل فعلی این ایالت گذشته و به سوی مرکز پراکنده می شدند . وضع و موقعیت جغرافیایی این منطقه چنان بود که حالت منفرد و جدا اوقات دیگر را داشت . اطراف اش را کوه و بیابان فراگرفت بود و اقوامی که آن سوی کوهها و بیابان ها زندگی می کردند ب خود رحمت نمی دادند تا آن هم در این ناهموار را طی کرده و به قسمی دیگر نفوذ نمایند . به مناسبت مجاورت با دریا و محیط مساعد جنوب و شمال این منطقه دارای آب و هوایی مساعد و خوب بود . در کتاب چهارم هنگامی که در باب پاره بی از جزایر غنی و ثروتمند مه لاندزی *Melanaisie* و پولی -

نمیزی Polineie بحث شد ، متوجه شدیم که محیط‌هایی که غنی و پر برکت بودند و ساکنانش بدون زحمت زیاد و دردرس معاش‌شان تأمین می‌شد ، کمتر به فعالیت‌هایی می‌پرداختند که به موجب آن صنایع واختراعاتی به وجود آمده و سطح زندگی شان را بالا برد . در این منطقه نیز وضع چنان بود و به همین جهت هر نوع ابداع و ابتکاری را این مردم فاقد بودند . نه از روش‌های کشاورزی آگاهی داشتند و نه سفال کاری می‌دانستند و بافنده‌گی نیز میان‌شان ناشناخته و مجھول بود . معاش‌شان از راه گردآوری دانه‌ها و ساقدهای خوردنی و شکار تأمین می‌شد . بایستی از لحاظ فراهم بودن مکفی دانه‌های نباتی و ساقه‌های گیاهی خاطری جمع می‌داشتند که چندان به شکار پردازنده‌گی نمی‌کردند . در شکار تنها بدان اندازه به خود زحمت می‌دادند که جانورانی کوچک را بی دردرس شکار کنند و اصولاً شکار افگنان خوبی به شمار نمی‌رفتند . این شکارهای کوچک سفره‌شان را رنگین می‌کرد و پاره‌بی از فرآورده‌های زندگی‌شان را از پوست و استخوان این جانوران می‌ساختند . دستدها و گروههایی که تزدیک به ساحل و رودخانه‌ها زندگی می‌کردند ، به صید ماهی پرداخته و قلم عمده خوراک‌شان را گوشت‌ماهی تشکیل می‌داد . در سراسر این منطقه محصول عمده بلوط بود که از آن نوعی غذا می‌پختند که جنبه عمومی داشت . سرخ پوستان ابتدا مغز بلوط را کوییده و تلخی آن را می‌گرفتند و از آرد بلوط نوعی غذا چون حریره و یا فرینی فراهم می‌کردند که خوراک مطلوب‌شان بد شمار می‌رفت .

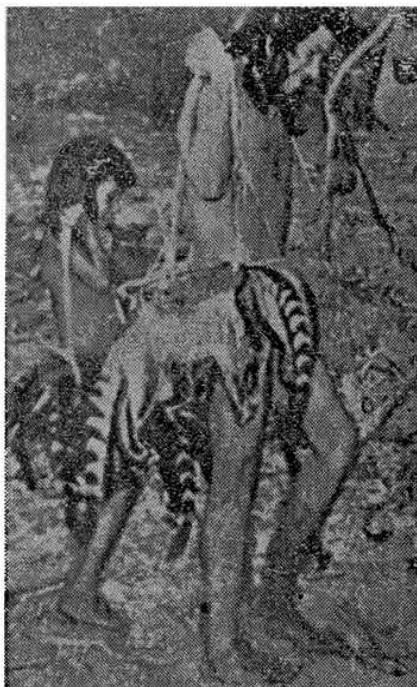
طوابیفی که در دهکده‌ها زندگی می‌کردند ، برای خود خانه‌هایی می‌ساختند . خانه‌هایی که از به هم حفت کردن چوب‌ها و اندوون آن با کاه‌گل به شکل بسیار سست و لرزانی سر پوشی می‌شد از برای خانوارهایی که در آن زندگی می‌کردند . اما با این وصف در هر دهکده‌بی یک خانه وجود داشت که از استحکام کافی و زیبایی نسبی بهرمند بودو این «خانه رقص» خوانده می‌شد که در باره‌اش در بند بعدی گفت و گو خواهد شد . هم چون قیابلی که در بندگذشته از آن‌ها یاد شد ، میان‌شان هنری رواج نداشت و شایع نبود . هنرها بی که اضطراراً هر قومی می‌تواند با آن‌ها سروکار داشته باشد بسیار عقب مانده و متروک محسوب می‌شد . اما در عوض در زنبیل بافی بسیار



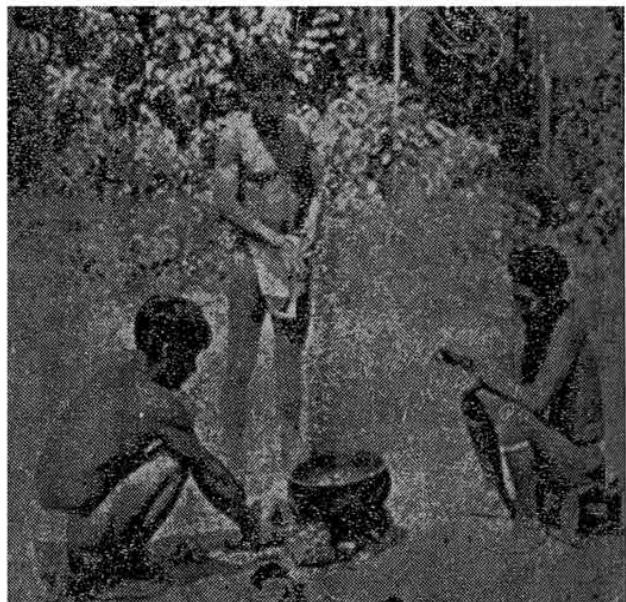
نمونه‌یی از کلبه‌های عمومی یک قبیله در برزیل



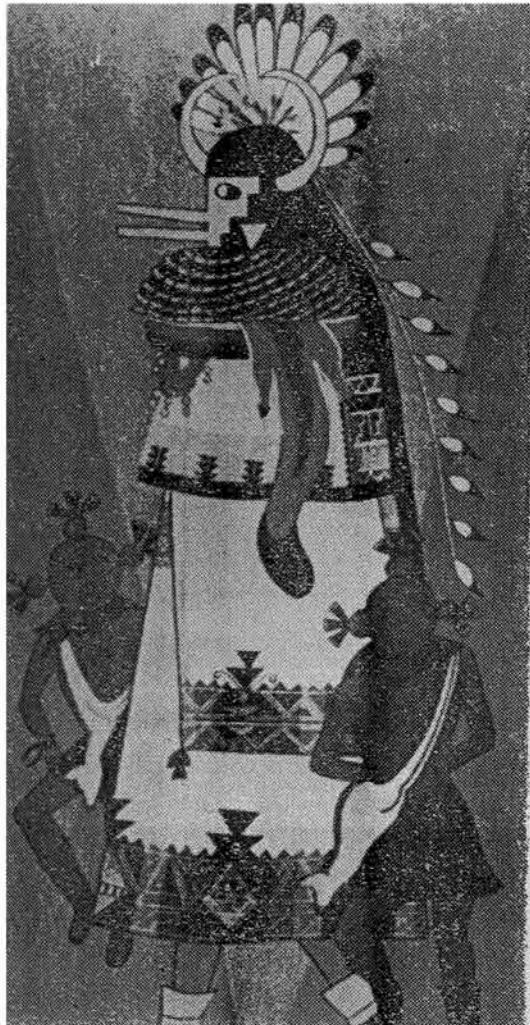
زنی از قبیله پیاروا



سرخپوستان قبیله کراسو در حال حمل شکار



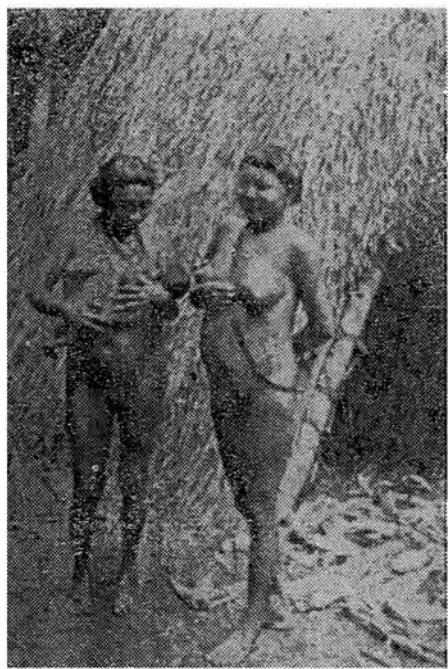
سرخپوستان پیاروا در حال تهیه سم مهلاک که بدان معنادند



سرخبوستان
ساکن در
حول وحش
آمازون در
حال باربری



پهلوان باشی قبیله پیاروا که به
آدمکشی‌های فراوان مفتخر است



مادر بزرگ - دخترش و نوه اش
سه نسل از پیارواها



جای پایی زمان بر چهره یک زن اسکمبو



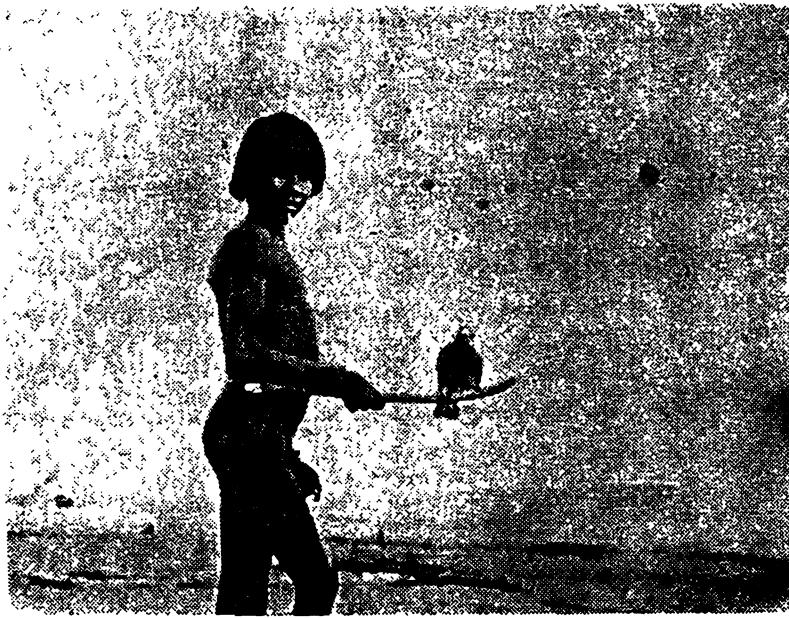
بیکی از سرخ بوستان قبله پیاردا جلو رویش چار پایه دیده و سوی راستن



پسر بچه سرخ پوست از دشت نشینان برزیل با پرنده شکاری



تصویر گسترده نقش یک گلدان - مردء^{۱۰} حاهمی رادر یک تخت روان حمل می‌کنند



پسر بجهه سرخ پوت از دشت نشینان برزیل با پرنده شکاری



تصویر گسترده نقاشی یک گلستان - هر دو^۱ اپنایی را در یک تخت روان حمل می کنند

ترقی کرده و پیش رفته بودند - گویی تمام نیروشان و نوق و ابتکار خود را از برای اغتصاب و تبعیر در این هنر مصروف می کردند. در قبیله هوبا *Hupa* که ساکن قسمت شمالی کالی فورنیا بودند، باقتن زنبیل هایی کروی شکل معمول بود که به غایت زیبا و شکیل بودند. از الیاف و شاخمهایی ظرفی در بافت این نوع زنبیل - با پرهای رنگین پرنده کان استفاده می شد که لابهای آن به کار می رفت. این هنر اعتلاش در باقتن زمینهایی بوریایی بود که در آن نیز با پرهای رنگین نقوشی ایجاد می کردند و از این پارچه ها که به شکل لباس در می آمد، در جشن ها و مراسم و تشریفات استفاده می نمودند.

در ساختمان و سازمان خانوادگی و سیاسی شان اهم و بیچیدگی و وجود تشکیلاتی وسیع موجود نبود. هرواحد بزرگ اجتماعی عبارت می شد از خانوار هایی چند که در یک دهکده زندگی می کردند. با قبایلی که در بند گذشته مورد بحث بودند چندان تفاوتی در این مورد نداشته و جلوتر نیز نبودند. واحد کوچک اجتماع خانواده بود که وابستگی لازمی چنان که در اجتماعات مشکل مورد توجه و عمل است، آنان را بهم پیوند نمی داد. تجزیه در خانواده بسیار و به آزادی اتفاق می او ققاد. میان سرخ پوستان ساکن در این منطقه هیچ گونه تشکیلات سیاسی وجود نداشت. نه رئیسی داشتند و نه شورای شیوخ به کارهایشان رسیدگی می کرد. اما در عوض مردمانی بودند تا جر پیشه که تجارت می کردند. هر یک ماه و مدتی کمتر یا بیشتر بازاری عمومی تشکیل داده و سرخ پوستان از راه هایی تسبتاً دور به آن مرکز می رفتند و کالاهایشان را به معرض مبادله می گذاشتند. صد، پوست گوزن، زنبیل و خرمهرهای گونا گون بیش از هر چیزی مورد مبادله قرار می گرفت. اما وضع تجارت و بازارگانی در کالی فورنیای شمالی آن اندازه ترقی کرده و توسعه یافته بود که مبادله تکافوی آن را نمی کرد به همین جهت نوعی سکه برای داد و ستد را بیچ گشت که از صد های ویژه بی به دست می آمد که در اقصا نقاط شمالی صید می شد.

شاید یکی از خصایص سرخ پوستانی که در کالی فورنیا زندگی می کردند، پراگندگی فوق العاده قبیله بی باشد میان آنها. چنان که تذکر داده شد، به طور کلی

رابطه قبایل سرخ پوست در این منطقه با بومیان سایر مناطق امریکای شمالی قطع بود و با هم مراوده‌ی نداشتند. این وضع داخل خود این منطقه نیز جاری و حکم روا بود. قبایل به طور مستقل، بی‌آن‌که با هم ارتباط چندانی داشته باشند زندگی می‌کردند. شاید علت اصلی اختلاف لهجه میان‌زبان‌های قبایل مختلف این منطقه که‌گاه اصولاً بهموجب اختلاف زیاد، تفہیم و تفاهم کلامی میان‌شان عملی نمی‌شد، به سبب همین عدم تجانس و مؤانست و برخورد میان‌شان باشد. الگوی تمدن هرقبیله‌یی به نحوه‌یی ویژه بود، چنان‌که یک دیدار کتنده و سیاح گمان می‌کرد که قبایلی را مشاهده می‌نماید که در بعد مسافتی قابل توجه زندگی کرده و با هم هیچ‌گونه تماس و تزدیکی ندارند.

۱۵ - دیانتی بر اساس قدرت ارواح

نقش کارساز ارواح در دیانت‌های بدوی، ارواح و سرخ پوستان، خانه رقص یا معبد. نقش خانه رقص در زندگی مذهبی، مراسم بلوغ جوانان، آموختن‌های جادویی، اهمیت جادو و جادوگر، جادو به جای قانون، مردم‌سوزی، مراسم شکفت‌تبییج جنازه، روش مرده سوزی، در باره‌آفرینش، سرنوشت خدای خالق، خدایان یا ارواح قدرت دارند، سر انجام یک دیانت

در سیستم اساسی مذهبی سرخ پوستان، ارواح در واقع نقشی اساسی به عهده داشتند. شاید این یکی از ممیزات روحی و روانی اقوام بدوی باشد که به ارواح بیش از خدایان اهمیت داده و از مردگان همواره در ترس و واهمه باشند و خدایان در چنین مذهبی تنها الفاظی بیش نبودند که تأثیر مهمی نمی‌توانستند در بدویان داشته باشند. اصولاً اندیشه بدوی تا حدودی مادی بود. به این معنا که آدمیان بودند که در زمان زنده بودن‌شان می‌توانستند در زندگی‌شان نقشی داشته باشند، موجب ترس و وحشت و هراس‌شان گردند و با قدرت و نیرو و مقام خود مرعوب‌شان سازند. این افراد چون می‌مردند، به موجب اعتقاد بدویان به روح وزندگی روحی متوفایان با تمام قدرت و کار آمدی زمان زنده بودن‌شان، مردم هم چنان از آنان در ترس و هراس بودند، و هراس‌شان به شکل مبهم و هراس آمیزی مسخ و دیگر گونه می‌شد، چون دنیای پسین و جهان ارواح نیز هراس انگیز و تاریک و مبهم بود. مردگان که جسدشان متلاشی

شده و از میان می‌رفت ، دیگر دیله نمی‌شدند ، اما قدرت شان بر جا و استوار بود و دشمنان خود را و کسانی را که در جلب دوستی و رضایت شان اقدام نمی‌کردند ، می‌آزدند و آزار می‌رسانیدند . به همین نسبت از خشم عناصر طبیعی در هراس بودند ، چون اثرات این خشم را بهاشکالی چون : زمین لرزه ، توفان ، سیل ، آتش فشان و سایر بلایای ارضی و سماوی به عیان مشاهده می‌کردند - اما خدایان بزرگ که مقاومی مجرد داشتند ، ترسی از آنان در دل شان نبود و تنها اسمایی بودند که به هنگام ادعیه و نیایش بربان شان جاری می‌شد و این است موجب اصلی ترس از مردگان و ارواح میان بدویان ، به اضافه علی دیگر که در کتاب‌های اول و دوم و چهارم و پنجم از آن‌ها به تفصیل بحث شده است . به هر حال مطابق معمول . این سرخ پوستان نیز در سیستم مذهبی شان ارواح دارای جا و مقامی بودند .

چنان‌که در قسمت گذشته از خانه سازی سخن رفت ، نوعی خانه می‌ساختند - به نام «خانه‌رقص». برای بنای چنین خانه‌یی ابتدا قسمتی از زمین را گودمی کردند و نیمی بیش از ارتفاع خانه زیرزمین و اندکی از آن نیز بیرون می‌ماند . شاید این اتفاق‌ها یا خانه‌های رقص از بقایای بدیعی تر اتفاق‌های زیرزمینی باشد . به هر حال به وسیله روزندهایی که از گل چون لوله در می‌آوردن ، این اتفاق‌ها را به خارج مربوط می‌ساختند . در این خاندهای زیرزمینی که محل انجمن مردان بود ، مراسم مذهبی و جادویی انجام می‌گرفت . کاهنان سماع می‌کردند و به حالت جذبه و خلسه با عالم مافق طبیعی مربوط شده و مورد الهام واقع می‌شدند . مراسم بلوغ و ورود نوجوانان به‌جرگه مردان در همین خانه‌ها انجام می‌گرفت و کاهنان و جادوگران اصول مذهبی وجودی را به جوانان در خفامی آموختند . سرانجام باستی گفت که خانه‌رقص در واقع معبد بود ، شوراخانه بود ، مکتب و دارالتعلیم بود - و استراحتگاه زمستان-های سخت و بی‌امان به شمار می‌رفت . شب‌های سرد زمستانی که هوا به نهایت درجه سرما می‌رسید و بین بندان همه جا را یک پارچه سرد و سخت می‌کرد ، بومیان به‌این محل می‌آمدند و به عنوان گرم خانه از آن استفاده می‌کردند . وسط خانه آتشی افروخته و در آن چندان می‌دمیدند تا حرارت به همه جا نفوذ می‌یافت . آن گاه مجراء

های رابط خروجی را می‌بستند و آتش را فرونشانده و روی زمین می‌خواپیدند. بی شک در چنین هوای پر دود و دمی به سر درد دوچار شده و عده‌یی به حالت اغماء و احياناً مرگ دوچار می‌شدند. واين از تأثير ارواح ناراضی و شياطين بهشمار می‌رفت. پس صبح گاهان مراسمی بر پا کرده و برای رضایت ارواح هدايایی تقديم می‌کردند.

چنان‌که ذكر شد مراسم بلوغ در «خانه رقص» اجرا می‌شد و گاهان - جادوگر براین کار نظارت می‌کردند. نخست برای تصفیه و ترکیه، نوجوانان موظف بودند تا تابوهای فراوانی را انجام دهند، پاره‌یی از غذاها و به ویژه گوشت نخورند. با زنان تماس پیدا نکنند. و حتا اقوام و نزدیکان‌شان حق ملاقات آن‌ها را نداشتند. چون مدتی بدين گونه سپری می‌شد، جادوگران جامه‌های ویژه‌یی به آنان پوشانیده و شروع به تعلیم اصول مذهبی و جادویی می‌کردند، چون جادو در میان این مردم اهمیت فوق العاده‌یی داشت. نه رئیسی داشتند و نه پیشوایی و نه قانونی. جادوگر رئیس بود و پیشوا، و قوانین اش لازم بود تا اجرایشود. افراد بیش از هر کس از جادوگر و جادو هراس و واعمه می‌داشتند. در امر تجارت و مبادله کالایی که میان این بدویان رواجی بسیار داشت، جادو-کار قانون را می‌کرد. هنگامی که معاملات بازدگانی انجام می‌شد. تهدید جادوی بد خیم برای کسانی که نیات نادرستی داشتند، عاملی بس مؤثر به شمار می‌رفت و به همین جهت به دروغ و ریا و تقلب و تدلیس دست نمی‌آوردند. کسانی که بدھکار بودند هم چون‌که به جادو تهدید می‌شدند، در هر حال دین خود را بهر نحوی که بود ادا می‌کردند.

مرده سوزی را رسم داشتند و در تشییع جنازه و سواس و مراقبت می‌نمودند. مراسم تشییع وابسته به ثروت و قدرت مالی متفاوت و خانواده‌اش بود. هر فردی به نسبت از دیاد سرمایه‌اش از مراسم و تشریفات بیشتری در امر مشایعت جنازه بهره‌مند می‌شد. مراسم تشییع‌شان با مراسم همگانی که میان اغلب اقوام و ملذ بزرگ مرسوم است به انجام می‌رسید. دسته کاهنان در ازای هدايایی که دریافت می‌کردند پیشاپشن جنازه خیرکت کرده و او را دوازکاری رازمزمه می‌کردند. این اوراد، در واقع ادعیه-

بی بودند در مدح و ستایش متوفا، و به روح مرده اطمینان داده می‌شد که بازماندگان از نیکی و اهدای هدا یا درباره‌اش کوتاهی نخواهند کرد و آنان نیز بایستی مقابلاً بازماندگان را در زندگی یار و مدد کار باشند. جسد به روی چوبستی حمل می‌شد و نزدیکان و منسوبان گردآگرد آن آوازی دسته جمعی می‌خوانندند. مطابق معتقدات عمومی، ارواح به استقبال مرده می‌آمدند و جادوگران قبل افراد تشییع کننده را به وسیله اذکار و اورادی در مقابل آزار ارواح مصونیت می‌بخشیدند. هرگاه پس از مراسم تشییع فردی بیمار می‌شد، رای عامه آن بود که مورد حلول و اصابت آزار روحی قرار گرفته است و لازم بود تا جادوگر روح را از تن آن فرد جن زده خارج نماید. برای این منظور جادوگر از ابزاری استفاده می‌کرد که آن را «روح‌گیر» می‌نامیدند و از استخوان به اشکال مختلف ساخته می‌شد.

به هر انجام، مشایعان جنازه را به خاک می‌سپردند و پس از آن به آماده کردن وسایل و تهیه مقدمات برای تشریفات بعدی می‌برداختند. برای این منظور چوبستی برپا می‌کردند، بهسان چوب بستهایی که در جزایر حوزه اوقیاس کبیر ساخته و مردگان خود را به روی آن در مجاورت هوا قرار می‌دادند تا گوشت‌شان به پوسد و خوراک پرنده‌گان گردد. چون این چوب بست ساخته می‌شد، آن‌گاه افواه، خویشان و منسوبان دور و نزدیک و دوستان و رفیقان متوفا، هریک به فراخور حال، همیایی به روی چوب بست می‌نہادند. هدا یا عبارت بودند از بوریا، پارچه‌هایی که از الیاف گیاهی بافته شده بودند، تیروکمان، ذنبیل و انواع زینب‌آلات. بدنظر می‌رسد که هدف‌شان از اهدای این هدا یا جلب بوستی موافقت و مراجعت روح متوفا بود. چون پرداخت هدا یا تمام می‌شد، جادوگر بزرگ و شیخ خانواده متوفان بش قبر می‌کردند. مرده را بیرون می‌آوردند و لاشه‌اش را به روی چوب بست می‌نہادند. گاه اتفاق می‌افتد که در طول یکی در روز چند نفر می‌مردند، پس گورهایشان را شکافته و لاشه‌اش را به درآورده و روی چوب بستهایی جداگانه برای هرجسدی قرار می‌دادند و چوب بست را باتمام هدا یا وجسد آتش می‌زدند تا همه چیز به همراه روح متوفا به شکل دود به بالا رود.

در باره آفرینش و مسأله خلقت و آفریدگار نیز افسانه هایی داشتند . این افسانه ها میان قبایل مختلف با اختلافی کم و بیش جزو افسانه ها و اساطیر و حکایات مذهبی قرار داشت ، اما همه قبایل ، زمین خودشان را مرکز آفرینش می دانستند . دانایان قوم و حافظان اسرار و نقالان روایات مذهبی و افسانه ها ، هنگامی که برای افراد از این مقوله سخن میگفتند ، بالطینان خاطر گردانگرد خود نقاطی را نشان داده و میگفتند اینجا بشر ، اینجا فلان جانور خلق شده و در نقطه‌ی دورتر پرندگان و جانوران آبی آفریده شده اند و به همین گونه نقل افسانه ها می کردند ، هر قبیله بی به همین نسبت سرزمنی را که در آن سکونت داشت ، مرکز عالم می پندشت ، هر بدری به یقین در کلبه اش پا بر زمین می کوفت و می گفت این جاست قلب عالم و به هیچ وجه تمایل نداشت تا از مرکز عالم به دور رفته و دوچار برگردانی شود .

خدای آفریدگار مدت ها بود که از میان رفته و معدوم شده بود و اساطیری در باره از میان رفتن خدای خالق داشتند . بموجب این افسانه ها چون آفریننده کار آفرینش را به پایان رسانید ، انسان ها و جانوران و نباتات و جمادات ، زمین و آسمان و اختران و دریاها و کوه ها را آفرید ، برای رفع خستگی به خواب فرو رفت . در این هنگام جانوران بر وزی حمله کرده واورا کشتند . از آن پس خدای خالق به عنوان خدایی مرده درآمد و موجودیت اش تنها منحصر به اسم او بود . به هیچ وجه تقاضای دعا و تدبیه و هدیه و قربانی و اطاعت از بندگان را نداشت . بندگان نیز کاری به کار وزی نداشتند . خدایی بود چون خدای هه سی یو دس Hesiodos و ارسطو Aristotle که کار آفرینش را انجام داده و دیگر به هیچ کاری مداخله نداشت . اما جمله هدایا و نیایش - ها و مراسم پرستش و قربانی ، تقدیم ارواح می شد ، چون ارواح به مردم نزدیک تر بودند و آنان در امور جهان وزندگانی و سرنوشت و طالع و شکار قادر به مداخله بودند .

۱۶ - پوئی لوها

گفت و گو درباره تمدنی عالی، سرخ پوستان ساکن جنوب غربی، سابقه باستانی، وضع اقلیمی، یافته های باستانی، زندگی پس از میلاد، پیش از میلاد و شکوفانی یک تمدن، رواج کشاورزی، تقسیمات و شاخه های فرهنگی، پوئی لوها، وجه تسمیه این سرخ پوستان، بنا و ماختمان، اصول معماری، زندگی در بناهای عمومی، هنرها و فنون زنبل سازی، تجارت، گروه خویشاوندان و تبع در بیشه ها، مبادله کالا، علل انحطاط، هجوم اقوام و قبایل شمالی، خشک سالی، پراکندگی وضع فعلی.

برخلاف چند ناحیه بی که تاکنون درباره شان بحث و کاوش شد واز لحاظ تمدن و فرهنگ اقوام بومی ساکن در این نواحی عقب او فتاده بودند، ناحیه ای که اکنون درباره اش بحث و گفتگو می شود، از لحاظ تمدن و فرهنگ به نسبت سایر اقوام غنی و دارنده بودند. قبایل سرخ پوستی که در این ناحیه زندگی می کردند از تمام قبایل پراکنده در تمام امریکای شمالی بیشتر مورد کاوش و پژوهش قرار گرفته اند. در خانه سازی، کشاورزی، هنر، صنعت و تشکیلات اجتماعی و سیاسی پیش رفته محسوب می شدند.

مسکن این قبایل در قسمت جنوب غربی ایالت متحده بوده است. در مربعی که فعلاً شامل ایالات نیو مکزیکو New Mexico و آریزونا Arizona می شود و قسمت های جنوبی دو ایالت کولورادو Colorado و یوتا Utah قبایلی گوناگون از سرخ پوستان زندگی می کردند که مورد نظر ما در این مبحث واقع می شوند. از لحاظ جغرافیایی دارای محیطی بود که آن را به طور کلی از فلات رشته کوه های راکی Rockies جدا می ساخت. لیکن علت اصلی و اساسی بی که در حال حاضر آگاهی ها و اطلاعات مادر باراً این منطقه و تمدن و فرهنگ آن بیش از مناطقی دیگر است، بدآن موجب می باشد که باستان شناسان در اینجا بیش از نقاطی دیگر به کاوش و حفاری و جست و جو پرداخته اند و موفقیت شان نیز به آن سبب بوده که در این منطقه وضع اقلیمی خشک، بسیاری از آثار گذشتگان را محفوظ نگاه داشته است. بسیاری از مصنوعات بشری و فرآورده های صنعتی که در مناطقی دیگر به واسطه

رطوبت پوسیده و از میان رفته است، در این ناحیه همچنان باقی مانده و به دست باستان شناسان یافته شده‌اند. هم‌چنین به وسیله‌یی دیگر، یعنی محاسبه از روی حلقه‌های درونی درختان، دوره‌های تاریخی در این منطقه مکشوف و روشن شده است. در کنار این علل همراه، موردهای کوچک دیگری نیز به بازشناخت فرهنگ و تمدن و تاریخ این منطقه کوچک کرده است. به همین جهت می‌باشد که تمدن این ناحیه شایسته تراز نواحی دیگر کشف و مورد تحقیق قرار گرفته است و چون تحقیقات بیشتر و یافته‌های باستانی فراوان تر بوده است، تمدن و فرهنگ اش والاتر و برتر معرفی گشته است.

بنابر اصول و اساس معیشت و معاش، طبق سنت معمول در امریکای شمالی، مردم این ناحیه نیز در نخستین دوران‌ها از جمله شکارورزان و دانه‌گرد آواران بودند. در شکار چون اساس معاش‌شان مبتنی بر گوشت خواری نبود، یک جانبیه نبودند و تنها به شکار حیوانات کوچک می‌پرداختند و زحمت و مراجعت شکارورزان اصلی را به خود هموار نمی‌کردند. اما گذشت زمان میان ساکنان این منطقه تجزیه‌یی به وجود آورد و لاجرم به دو گروه اصلی و متفاوت تقسیم شدند. هر یک از این دو گروه در طریق تمدن به راه جداگانه‌یی رفتند. در شرق «زنبل سازان» زندگی می‌کردند که منشأ تمدن‌های آنسازی Anasazi گشتد و در غرب قوم کوچیز Cochise زندگی می‌کرد که خود به دوشاخه اصلی تقسیم می‌شد و دو الگوی متفاوت در تمدن از این دو قوم به وجود آمد. نخست از تمدن‌های آنسازی یا پوئب لو Poueblo سخن می‌گوییم. یافتها و مدارک باستان شناسان، قدمت نخستین یافته‌های باستانی این بدویان را تادو بـ سال پیش از میلاد می‌رسانند زندگی در این تاریخ دور به حالت بسیار بدوی و ساده و بدون پیرایه‌های تمدنی بوده است. مردم نه از کشت و زرع آگاهی داشتند و نه از کوزه‌گری و پارچه‌بافی، در زنبل سازی به نسبت سایر صنایع و فنون پیش رفته بودند و زنبل‌های متتنوع و محکم می‌بافتند که نقش‌های زمینه‌آن‌ها، میدانی بودند از برای نظاهرات و تئاتر های هنری شان. بنی آن‌که دستگاه پارچه‌بافی داشته باشند، بادست آهسته و نرم و ملامت پارچه‌هایی محکم می‌بافتند که چون سطح تولیدشان کم بود، تنهای دیر موقوع بشنویقایی و بر قراری مراسم جشن‌های عمومی از آن پارچه‌ها

استفاده می شد . خانه هاشان نیز بدی؛ بی حفاظ و نا استوار بود. در گوش و کنار، چون جلگه نشینان دهها قرن پیش، از شاخ و برگ درختان خانه هایی باز و موقتی می ساختند که در برابر تند بادها دوامی نداشتند . کمان و تیر هنوز میان شان ناشناخته بود . اما نیزه شان را با دستگاهی می پراندند که وسیله یی در حد خود مطمئن بود .

زندگی در چنین شرایطی مدت هایی دراز ادامه یافت و همچنان دوام پیدا کرد تا سر انجام در سده هفتم میلادی رواج کشت لویا ، و وفور این منبع غذایی ، موجب تحولاتی سریع و عمیق در تمدن پیشرفت و توسعه آن شد . کشت و پرورش ذرت و کدو نیز رواج داشت و چنان که در میان اقوامی دیگر کشت این سه گیاه پیشرفت ها و تحولاتی را موجب گشت ، در این ناحیه نیز سبب تحولاتی بسیار شد . اما کشت لویا مورد توجه پیشتری قرار داشت ، چون تنها منبعی که مواد لازم پرتوئینی را تأمین می کرد لویا بود . در این منطقه شکار فراوان نبود و گوشت لازم از شکار تأمین نمی شد و به همین جهت کشاورزی به زودی مراحل ترقی و تکامل را پیمود . به هر نسبتی که کشاورزی توسعه می یافتد ، مردم نیز به همان نسبت از زحمات و رنج شکار آسودگی یافته و به اعتلای تمدن و فرهنگ روی می بردند .

دورانی که از یک تمدن ناچیز ، فرهنگ و تمدنی قابل توجه به وجود آمد ، دو سال بود و در طی این دو قرن از مردمی که دهکده نشینانی ساده و بدی و بدون فرهنگ بودند ، قبایلی به وجود آمدند دارای فرهنگ و تمدنی قابل توجه . توسعه کشاورزی اساس معتقدات بسیاری از آداب و رسوم شان را بازگو نه کرد . مردمی که در کلبه هایی زندگی می کردند که بادهایی متوسط آن کلبه ها را از جا کنده و در دل دشت و بیابان ویران می کرد - خانه هایی پس از دو قرن می ساختند که مصالح اولیه آن الوار و خشت محسوب می شد . از درون روی چوب ها را با گل سفید می انبوبدند و حاشیه هایی زیبا بر زمینه آن ها نقش می زدند . به ساختن و به کار بردن تیروکمان و قوف پیدا کردند . صنایع و فنون میان شان رواج یافت . در کوزه گری تبحر یافته و به ویژه با فندگانی شدند چرب دست و تندکار و با ذوق . مردمی که این چنین در راه مستقیم پیشرفت در او قدر بودند ، احتیاج به قلمروی وسیع تر و هراوده با اقوام و قبایل دیگری

را داشتند، پس شروع به وسعت قلمرو خود کرده و با ساکنان نواحی دیگر به تجارت و مبادله پرداختند.

آن چه که وجه ممیز تمدن این سرخ پوستان است و بدان شناخته می‌شوند و نامشان مشتق از آن است، بنای‌های معظم و قابل توجه‌شان می‌باشد. خانه‌هایی عمومی می‌ساختند که مرکب از چند طبقه بود و در شکاف‌های مناسب کوه ساخته می‌شد. اوج تمدن و درخشندگی این مردم در طول سه قرن، یعنی از هزار تا هزار و سه و سد میلادی محسوب می‌شود. زمانی که از پس سرخ پوستان **ناواهو Navaho** در عرصه تمدن امریکای شمالی پیدایی یافتد. بزرگترین بنایی که ساختند از سال نهاد و نوزده میلادی شروع شده و مدت یک قرن و نیم ساختمان و اصلاح و دست کاریش به طول انجامید. این بنای پوئبلو-بونی تو poeblo-Bonito و سعی قابل توجه‌داشت و موافق با تخمین محققان قریب هزار و دو سد نفر می‌توانستند به راحتی در آن زندگی کنند. این بنای‌های عمومی در زبان بومی پوئبلو خوانده می‌شد و به همین جهت سرخ پوستان ساکن آن خانه‌ها نیز سرخ پوستان پوئبلو خوانده شدند.

پوئبلوها دارای سبک ویژه‌یی در ساختمان بودند. هر قرارگاهی عبارت‌می‌شد از میدان گاه وسیعی که گردآورد آن با پوئبلوها یا بنای‌های عمومی محصور شده و تنها از یک جانب رو به خارج باز وی حفاظت بود. دشمن، به ویژه متخاصمانی که دارای تجهیزات کافی نبودند، به هیچ‌وجه نمی‌توانستند به چنین دزی نفوذ یابند و قرارگاه پوئبلوها در واقع قلعه‌یی بود که با آسایش خاطر می‌توانستند در آن زندگی نمایند. سیاری از قرارگاه‌های این سرخ پوستان دارای یک پوئبلوی لوی عظیم بود که از سه جانب میدان دهکمه را محاط می‌ساخت. قسمت جلوی این نوع بنا یک طبقه و نمایش تنها در داخل میدان قرار داشت – اما پشت آن به ترتیب دو طبقه، سه طبقه و چهار طبقه می‌شد – بام طبقه اول هم چون بهارخواب و نوعی مهتابی یا حیاطی وسیع بود از برای طبقه دوم، به همین نسبت بام طبقه دوم برای طبقه سوم و بام طبقه سوم برای طبقه چهارم همین عنوان و مورد استفاده را داشت. هر طبقه دارای اتاق‌هایی متعدد بود اتاق‌هایی که رو به سوی خارج در پنجره داشتند دارای در و شناسایی بودند و اتاق‌هایی که فاقد

روشنایی بودند ، از برای انبار و صندوق خانه مورد استفاده قرار می‌گرفت . اما محل انجام مراسم مذهبی و جایگاه اجتماع انجمن مردان در اتفاق‌هایی قرار داشت زیر-زمینی کدر میان میدان عمومی ساخته‌می‌شد و آن‌ها را کی و kiva می‌نامیدند . اما علاوه بر این‌ها ، عظمت بنا سازی این سرخ پوستان آن‌گاهی بود که در دل کوه‌ها غارهایی حفر کرده و دهکده‌هایی معظم و مستحکم به وجود می‌آوردند که موجب شگفتی و اعجاب بود و دشمن به هیچ گونه نمی‌توانست در آن‌ها نفوذ یابد .

سرخ پوستان پوئب‌لود راجامعه‌یی زندگی می‌کردند که هر گروه کوچک خویشاوندی، در واقع واحدی محسوب می‌گشت که در داخل خوددارای آزادی عمل و اختیار سلوک بود . هر واحد خویشاوندی بدون اشتراك با واحدهای دیگر و مداخله در کار آنان به زندگی خودادامه می‌داد . پیشه‌های صنایع و فنون میان این واحدهای تقسیم شده بود به این ترتیب که هر گروهی از خویشاوندان در یک فن یا صنعت مهارت داشته و وزیده بودند . دسته‌ها در کارهای مداخله و هم‌کاری ورقابت نداشتند، چون به صرفه وصلاح‌شان بود که در چیرگی و چرب‌دستی هنری‌افون و صنعت خودشان جلو بدروند نه آن که از دیگران نقلید نموده و کار خود را نیز ضایع و تباہ سازند . به همین جهت هر گروه خویشاوندی در یک کار مهارت داشت و به تولیدیک فرآورده و بیزه می‌پرداخت . دسته‌ها بدین ترتیب محصولات خود را به معرض معاوضه و مبادله در می‌آوردن و نیازمندی‌هایشان را با چنین ترتیبی مرتفع می‌کردند . در چنین زمانی که هنر و صنعت و بناسازی میان‌شان توسعه و رواج پیدا کرده بود، مطابق معمول هنر در خدمت مذهب درآمد – امادر این منطقه هنر آن چنان که در تمدن‌های ملل بزرگ، چون جوامع مسیحی، بودایی، مسلمان، یونانی، سومری و بابلی کلا و درست تحت تسلط و خدمت مذهب درآمد، تحت الشاع آن قرار نگرفت – بلکه قسمتی از هنر و هنرمندان به کار مذهب پرداختند و در خانه‌های زیر زمینی یا کی و اها به کار مشغول شدند . دیوارهای کی و ارا با سنگ بنادرد و با نقاشی به تزیین آن‌ها پرداختند .

چنان که مذکور شد تمدن این اقوام تا سال هزار و سه‌صد بیشتر دوام نیاورد . برای اتحاط و از میان رفتن چنین تمدنی که به اوج خود رسیده بود، دلایلی چندمی‌توان

ذکر کرد. در حدود بیست و پنج سال پیش از هزار و سه سد، در این منطقه خشک سالی شدیدی حکمرانشد و به مناسب این خشک سالی قبایل و طوایفی بسیار برای یافتن محیط‌های مناسب به‌اطراف پراگنده شدند. علی‌تی دیگر آن‌که زمین بی‌ماهیه و بی‌قوت شده بود، بوئب لوها کدر نقطه‌بی معین و ثابت زندگی می‌کردند، آن‌قدر در زمین‌های زراعتی خود مرتب کشت و زرع کرده بودند که دیگر زمین نیروی بارداران و بذرپروریدن نداشت. از سویی دیگر اقوام سرخ‌بوست از جانب شمال به دفعات متواتی به محل سکنای آنان حمله‌می‌کردند و هر چند این حملات دفعه‌می‌شد، امام‌وجب داخل شدن شکست. خورد گان و مهاجمان میانه‌گروه‌شان می‌شد و از دیاد جمعیت و فقر زمین نیز از علل انحطاط محسوب می‌شد. سرانجام هجوم سرخ‌بوستان ناواهو Navaho کار انحطاط را تسریع و قطعی کرد. ساختمان‌های بزرگ مترونک و بی‌ساقن مانند تندیبوئب لوها دسته‌به‌اطراف پراگنده شد: واکنون باقی ماندگان شان در ایالت آریزونا و نیومکزیکو سکنادارند. هویی Hopi ها و زونی Zuni ها که در باره‌شان سخن خواهیم گفت در جانب غربی و مابقی در شرق به شکل پراگنده‌بی زندگی می‌کنند.

۱۷- دیانت بوئب لوها «منشینی خدایان»

امور اجتماعی و مذهب، اساساً جماعی و خاک‌وادگی بوئب لوها، مبانی منبعی، کشاورزی و تأثیر آن در نوع دیانت، باران و خورشید و الاده بزرگ، خدای ذرت، مراسم ستایش مه‌تر خدایان، کهتر خدایان و انواع شان، بتعاهی کهتر خدایان، نیروی ما نای و ساری بتها، مسلک نفس در دیدایان، مراسم سوگواری و تدفین، مراسم سوگواری میان سرخ‌بوستان جلگه نشین، قرامت خدایان و آدمیان، جشن‌های بزرگ، پیلاق و قفل‌لاغ خدایان، مراسم انتقال خدایان از کوهستان به کی‌وا، شب‌نشینی و میهمانی خدایان

مذهب و مراسم مذهبی و انجمن‌های مردان از جمله امور اجتماعی بودند. تشریفات و مراسم مذهبی میان شان هم‌بستگی و اتحاد و یک‌بارچگی به وجود می‌آورد. بوئب لوها اساساً دارای سازمان طایفه‌بی بودند؛ هر چند دسته‌بی از خویشاوندان تشکیل یک‌گروه را می‌دادند و چون اساس معاش و معيشت‌شان بر مبنای اصل کشاورزی متکی بود، اصول و سیستم مادرشاهی میان آنها را بیچ بود و نسب از جانب مادر برده می‌شد. در هر دهکده‌بی جمعی از طوایف زندگی می‌کردند که تشکیل یک قبیله را می‌دادند.

هر طایفه‌یی در دهکده قطعه زمینی معین داشت که اشتراکاً در آن کشت و زرع می‌نمود . در هر دهکده‌یی به تعداد طوایف ، کی وا Kiva یا خانه‌های مذهبی وجود داشت و کی وا عبارت از خانه‌یی زیرزمینی بود در میدان دهکده که محل تجمع اعضای انجمن‌های مردان و انجام مراسم و تشریفات مذهبی بود . در هر دهکده یی قدرت سیاسی در اختیار شیوخ و سران و پیران طایفه‌ها قرار داشت . شورای شیوخ از میان خود دو نفر را برای سپرستی امور دهکده و قبیله از جانب خود تعیین می‌کردند که حدود اختیاراتشان محدود بود و در شرایطی ویژه و موقعي خاص شورا تشکیل می‌شد تا با شور و تبادل نظر اتخاذ تصمیم گردد . دو مأموری که از جانب شورای شیوخ برگزینده می‌شد یکی شان رهبر امور اجتماعی و عرفی به شمار می‌رفت و آن دیگری مأمور و قائد روحانی و ناظر مراسم و تشریفات مذهبی بود .

اساس مذهب پوئب‌لوها مبتنی بود بر دیانت اقوام کشاورز . و به همین جهت هدف و اصل دیانت‌شان بر پایه دو عنصر ، یعنی باران و برداشت محصول استواری داشت . خدا یان اصلی دواهله خورشید و ذرت بودند . این دوزن خدا - در مراسم پرستش و نیایش سخت‌مورد توجه قرار داشتند . به هنگام بذر ذرت و برداشت محصول ، پر طول و تفصیل ترین مراسم مذهبی‌شان که مشحون بود از انواعی چند از رقص و مراسmi دسته جمعی اجرا می‌شد . باران برای اقوام کشاورز همواره از ضروری ترین عناصر بوده است و به همین سبب در سیستم دینی تمام کشاورزان خدای باران خدایی بوده قدرت مند که بندگان همواره با هراس و ترس و تمنا و در خواست به درگاهش نیایش می‌کردند . هم چنین خورشید در این سیستم مذهبی مقامی ارجمند را دارا بوده است .

پس از این خدا یان بزرگ ، گروه کوچک خدا یان - یا کاچی نا kachina ها قرار داشته‌اند . این خدا یان کمتر حساب‌شان از شماره بیرون است و طبقات مختلف موجودات ، هر طبقه‌یی دارای یکی از این کمتر - خدا یان به عنوان نماینده بوده‌اند . از این گروه بسیار و خیلی عظیم - کوچک خدا یان در دل بندگان هیچ ترس و هراسی انگیختگی نداشت . نه نسبت به آن‌ها ستایش می‌شد و فربانی و هدیه تقدیم می‌گشت - نه ترس و

رعی احساس می کردند و نه نسبت به آنان دلستگی داشتند . از درگاهشان استمداد و درخواستی نمی شد - بلکه بیشتر جنبهٔ تشریفاتی داشتند و وجودشان برای برقراری جشن‌ها و بازیها بی که در ضمن جشن‌ها انجام می گشت لازم بود . به هنگام جشن‌های مذهبی که بربا می گشت ، گروه بندگان ، ماسک‌ها و نقاب‌های مسخ شده این خدایان را بتصورت نهاده و رقص‌های دینی انجام می دادند . این رقص‌ها صورت نمایشی داشتند و هر دسته‌ی از رقصندگان حرکات جانورانی را که در ماسک‌شان چهره پوش شده بودند ، با حرکات رقص تقلید می کردند . بسیاری از این رقص‌ها و نمایش‌ها در حدود نهایت پیچیدگی و ابهام بودند - چون رقصان در حین رقص ، به نمایش اساطیر و افسانه‌های گذشته دربارهٔ موجودات و خلقت می پرداختند . تنها دربارهٔ بی از این رقص‌ها بود که آوازه خوانان به شکل گنگ و مبهمی اسطوره نمایش را نیز میان غریبوطباری و جین و فریاد رقصندگان و ناله‌های مقطوع شان زمزمه می کردند .

بسازی نیز میان این سرخپوستان بسی رایج بود . هر خانواری تعدادی فراوان از این بت‌ها داشت که از روی تصاویر خیالی خیلی کوچک خدایان تراشیده شده بود . بدوآ به نظر می رسید که این پیکره‌های کوچک و تندیسه‌ها در شمار عروسک‌ها و بازیچه‌های کودکانه باشند - چون پدران و مادران آنها را به دست کودکان می سپردند تا بازی کنند . اما در واقع منظور اصلی و نیت اساسی شان بازی بچه‌ها نبود . اینان معتقد بودند که هر چیزی و پیکره‌یی که از یکی از گروه کاچی ناهایا خدایان کوچک تراشید و پرداخته می شود ، مقداری از صفات و نیروهای آن خدا را در خود دارد و بچه در اثر تماس و بازی با این بت‌ها ، مورد نفوذ آن نیروها و صفات خدایی واقع می شود . هر گاه در این مسأله تعمق ورزیده شود ، این موضوع متباصر ذهن می شود که بومیان اعتقاد داشتند که از نیروی مرموز یا مانای خدایان در بت‌هاشان بارقه‌یی موجودیت می یابد و این مانا در بت‌ها ، در اثر نفوذ با کودکان به آنان نیز سرایت می کند . دربارهٔ پوئب‌لوها بایستی گفت مردمی خاموش و درون گرایی در مورد مذهب و دیانت بودند . آداب مذهبی شان با بسیاری از تشریفات دیگر شان در خفا و به آهستگی انجام می شد و در واقع با مسک نفسم قرین بود . در این میان به ویژه بایستی از آداب

سوگواری شان یاد کرد . ضایعات واردہ از مرگ کسان را بدون سرو صدا متحمل می - شدند : آهسته دعا می خواندند و عزاداری و سوگواری شان خارج از درون هرفردی انتشار نمی یافت . چون فردی از یک گروه خویشاوند یا طایفه متعدد و متفاهم در می - گذشت ، گروه عزاداران با تشریفات و رسوم معمول متوفا را به خاک می سپرندند . لباس عزا به سوگواران می پوشانندند و به این وسیله سوگواران از دیگران جدا می شدند . موعده معین از برای سوگواری معمول بود و مرده داران موظف بودند تطبیق شاعیری که مرسوم بود به مرده تا پایان دوره سوگواری خوراک و غذا به دهنند . در قسمت آفریقا به نظری چنین رسی میان بومیان کنگو بر خوردمی که از درون گور ، لوله یی نئین را به دهان مرده گذاشته و سر آن را بیرون از گور می نهادند تا بازماندگان به متوفا از این راه غذا به رسانند . سوگواران ایامی چند را روزه می گرفتند و از سخن گفتن یا خنده یدن و گریبدن خودداری می کردند . اگر تأثراتی داشتند این تأثرات را درون خود پنهان نگاه می داشتند و به اعمالی که نظاهرات بیرونی داشته باشد دست نمی زدند . اما این رسم پوئب‌لوها میان سرخ پوستان دیگر رواج نداشت . چون میان بسیاری از سرخ پرستان جلگه نشین وضع و حال کاملاً به عکس بود . چون عزیزی از آنان فوت می شد ، شدیداً به تخلیه تأثرات اندودزای درونی می پرداختند . خود را مورد ضرب و جرح قرار داده و صنایعاتی به بار می آورندند . زنان چون کودکان شان می مردنند دست به خودکشی می زدند و در قسمت های گذشته نظایر این اتفاقات شرح داده شد . جلگه نشینان کلبه و یا خانه شخص متوفا را خراب کرده و صالح آن را میان خویشاوندان تقسیم می کردند و اسباب مورد علاقه متوفا را می کشند تاروح دوست - دار خود را یار و مصاحب باشند . خویشاوندان زن یا سرخود را می شکستند و یا بندی از یک انگشت خود را می بردند و این نشان سوگ و عزا بود . نمونه هایی از این رسوم را در قسمت اوقيانوسیه شرح دادیم .

خدایان هم چون آدمیان دارای افعال و حرکاتی بودند که شاید درباره آن ها میان سرخ پوستان اساطیر و افسانه هایی وجود داشته باشد . البته این که خدایان بر - گردانی باشند از انسان هایی با همان افعال و حرکات ، ویژه این سرخ پوستان نیست ،

اما این امر شدت وضعی دارد. بنابراین اعتقاد پوئیب‌لوها سال به طور کلی به دو فصل تقسیم می‌شود. یکی فصل زمستان و دیگری فصل تابستان. در زمستان خدا ایان داخل پوئیب‌لوها، یعنی بناهای مسکونی سرخ‌پوستان زندگی می‌کردند و بدون شک در خانه‌های زیر زمینی که محل انجمن مردان و انجام مراسم و تشریفات مذهبی بود سکنا می‌نمودند. اصولاً زمستان سرد و بندان را چه جایی بهتر از خانه‌های زیر زمینی یا «**Kival**» می‌شد زندگی کرد - چون چنان که گذشت در زمستان، هنگامی که هوا فوق العاده سرد می‌شد، سرخ‌پوستان در این پناهگاه‌ها گرد آمده و با آفروختن آتش از گزندسرما محفوظ می‌ماندند. خدا ایان نیز به همین روش عمل می‌کردند. اما در فصل تابستان خدا ایان به کوهستان‌ها می‌رفتند تا ازیلاق و هوای خوش‌کوهستانی کارهای بندگان را نظارت و سپرستی نمایند. هنگامی که فصل تابستان به پایان می‌رسید، برای مراجعت خدا ایان به پوئیب‌لو، مردان جشن مفصل و پر تشریفاتی را تهیه می‌دیدند. آماده کردن مقدمات و سپرستی این جشن بزرگ مذهبی هم چون جشن‌هایی دیگر به عهده انجمن مردان بود. کاهنان و شیوخ امور را سپرستی می‌کردند و رفاسان و نوازنده‌گان و آوازه خوانان خود را برای کار آماده می‌ساختند. نوازنده‌گان نی‌های ویژه‌یی داشتند که در به صدا در آوردن آن دارای مهارت بودند. طبلان زیرو به آهنگ‌ها زاره‌بری کرده و در تنظیم رقص رفاسان نقش اساسی را به عهده می‌گرفتند. رقصندگان ماسک‌هایی به چهره زده و فاصله دهکده و کوهستان را که راهی اندک بود طی می‌کردند تا از خدا ایان استقبال کنند. کاهن بزرگ با حرکات و مراسمی ویژه خوش‌آمد می‌گفت و خدا ایان را تحریص می‌کرد که زودتر به پوئیب‌لو بازگرددند. این جشن چندروزی ادامه می‌یافتد و پس از آن با فرار سیدن فصل زمستان اغلب فعالیت‌های زندگی را کد می‌ماند تا دگر باره بهار و تابستان فرا رسد.

چنان که گفته شد، در هر دهکده‌یی تعدادی کی وا یا زیر زمین وجود داشت. یعنی هر طایفه‌یی از برای خود یک کی وا داشت. هنگامی که جشن شروع می‌شد و به آن سان به استقبال و پیش باز خدا ایان می‌رفتند، در واقع دهکده را دور زده و از جانبی دیگر وارد آن می‌شدند و پس از انجام رقصی بسیار تندورمزی وارد بزرگ‌ترین کی وای

دهکده می‌شدند . اندکی نمی‌گذشت که رقصندگان و نوازندگان ورئا به حالت عادی، بدون لباس‌های مخصوص، ماسک‌ها و علامات و افرازو آلات نوازندگی، از کی وا خارج می‌شدند – و این نشان آن بود که خدایان داخل کی وا مانده‌اند . سراسر زمستان وقت اعظم بومیان معروف می‌شد به اجزای مراسم مذهبی و تشریفاتی طولانی و مبهمن . خدایان سراسر زمستان را در یک کی وا باقی نمی‌ماندند، بلکه هر چند گاهی در یک کی وا ، افتخار حضورشان را به یک طایفه واگذارمی‌کردند . آن‌گاه چون میزبانی یک طایفه موعدش به سر می‌رسید ، اعضای طایفه‌یی دیگر با مراسم و تشریفاتی خدایان را به کی وای خودشان می‌بردند و این مراسم هم چنان تا پایان زمستان ادامه‌می‌یافت .

۱۸ - اقوام زونی و ناواهو

قوم زونی ، محل زندگی ، روشن‌زندگی ، شکار و بیابان‌گردی ، برخورد با پوئب‌لوها ، نفوذ تمدن و هنر پوئب‌لوها در زونی‌ها ، نفوذ مذهبی ، مراسم ستایش ، خدایان ، کار کاهنان ، انجام شعایر دینی ، وسایس در این امر ، تابوهای کامنان ، همانندی زندگی پوئب‌لو و زونی ، سیستم مادرشاهی ، مایل جنسی و امر ازدواج ، بی‌نقشی رؤیا و خواب و الهام ، رؤیا و خواب چرا نشان مرک بود ، ترس از جادو ، اخلاق و کردار ، سرخپوستان ناواهو، تأثیر تمدن پوئب‌لوها ، جنگجویی و غارتگری ، تصادم با پوئب‌لوها ، دین ، جادو ، وسایس بیماری ، وضع امروزی

القوم زونی *zuni* از جمله سرخپوستانی بودند که در قسمت غربی ناحیه‌ی مذکور زندگی می‌کردند و از بازماندگان پوئب‌لوها به شمار می‌رفتند که دوام و بقای بیشتری آورده‌ند . سرخپوستان ناواهو *Navaho* نیز که قومی شکارچی بودند و در شمال، در قسمت فلات کوهستان را کی *Rockie* مسکن داشتند ، جذب تمدن پوئب‌لوها شده و به جنوب سرازیر شدند و اینک از این دو قوم سخن بهمیان می‌آید .

سرخپوستان زونی که از پوئب‌لوها بودند ، در دیانت والگوی اساسی زندگی و تمدن با آنان چندان تفاوتی نداشتند . هم‌چنان‌که در بندگذشته از پوئب‌لوها و مسک نفس‌شان صحبت شد ، اینان نیز در ذکر آداب و رسوم و تشریفات مذهبی به بی‌تظاهری و درون گرایی متصف بودند . در زندگی شان یک سلسله‌آداب و تشریفات وجود داشت

که قسمت اعظم وقت شان را در قلمرو خود می‌گرفت. کاچی‌ناها یا اگزو و کهتر خدا یانی را که در باره‌اش بحث شد پرستش می‌کردند. در پاره‌یی از مراسم نقاب‌هایی به چهره گذارده و خود را به هیأت این خدایان در آورده و درحال رقص از اعمال و حرکات شان تقليد می‌کردند. در این جامعه برای اجرای بی‌کم و کاست آداب و شعایر اهمیتی بسیار قابلی می‌شدند و انجام مراسم و تشریفات و شعایر از فرایض محسوب می‌گشت که برآن تأکیدی بلیغ می‌شد. کاهنان را تابوهایی فراوان محاط می‌کرد. کاهنان مطابق معمول در امر سیاست دخالت می‌کردند و مشاوران شورای شیوخ محسوب می‌شدند. چون از عالم غیب خبر می‌گرفتند و با خدایان و ارواح رابطه داشتند. یکی از منهیاتی که کاهنان را ملزم به اجرای آن می‌ساخت، عدم خشم و تهدید بود. چون هرگاه کاهنی خشم‌گین می‌گشت، ارواح دیگر در بدنش حلول نکرده والهایش نمی‌دادند و خدایان نیز درخواست‌هایش را به سهل انگاری برگزار می‌کردند.

آنچه که در باره دیانت والگوی زندگی پوئبلوها گفته شد، زونی‌ها نیز به همان اشکال سلوک داشتند. عروسی و مسئله طلاق امری بود بسیار سهل و آسان. یک بومی به سهولت و آسانی زن می‌گرفت و از آن ساده‌تر و بی‌تشریفات‌تر طلاق‌اش می‌داد. در مسئله ازدواج و طلاق، چونان که میان بدویانی دیگر تابوها و منهیاتی فراوان وجود داشت، میان اینان هیچ تابو و قیدوبندی خواست‌هاشان را مهار نمی‌کرد. در این جامعه‌ای ایوبت با زنان بود – یعنی سیستم مادرشاهی رواج داشت. نسباز جانب‌مادر برده‌می‌شد و چون زنی شوهر می‌کرد، شوهر به خانه زن می‌آمد و برای پدرزن و مادر زنش کارمی کرد. هرگاه زنی از شوهرش نارضایی می‌یافتد و میان او و شوهرش ناسازگاری و اختلاف به وجود می‌آمد، زن لوازم شخصی شوهرش را از کلبه به خارج می‌ریخت و به همین ترتیب شوهر را نیز بیرون می‌کرد. اگر کسانی وساطت می‌کردند و یا عندر تغییر و پوزش شوهر نسبت به زن پذیرفته می‌شد که هیچ – یعنی آشتبانی می‌کردند و موضوع نقار و سوء تفاهم منتفی می‌گشت. اما اگر زن حاضر به رضا و آشتبانی نمی‌شد، مرد ناراحت و سرافکننده مجبور بود تا به خانه خودشان، تزد مادرش برگردد. در باره امور جنسی وزنا نیز به همین نسبت، مردمانی بودند سهل‌انگار و نادیده گیر.

شهران اغلب از زنای زوجدهاشان چشم پوشی کرده و خودرا نافهمیده جلوه می‌دادند. هنگامی که زنی فهمید که شوهرش بازنی روابط جنسی برقرار کرده، از شستن لباس‌ها و تهیه خوراک برای او امتناع ورزید، و اندکی نگذشت که مرد روابطاش را با آن زن قطع کرد. بیش از ازدواج روابط جنسی برای دختران آزاد بود و جوانان به عیان عشق‌بازی می‌نمودند.

میان زونی‌ها رؤیا و خواب و الهام و خیال و تصور، اموری بدشگون و نامیمون بودند. اصولاً خواب دیدن و رؤیا نشانی از مرگ به شمار می‌رفت. اینان باورداشتند که خواب و رؤیا نشان تمایل روح به مفارقت از تن است. هرگاه کسی در عالم خواب و خیال رؤیاها بی می‌دید، کامن اعلام می‌کرد که زمان مرگ‌اش نزدیک گشته، چون روح‌اش که در عالم خواب از تن جدا شده و به سیروسفرمی برداخت، در واقع اعلام می‌کرد که به همین زودی از تن برای همیشه جدا خواهد گشت. در اصول مذهبی و تعالیم دینی‌شان نیز از الهام و بدعالم خلسدوبدرؤیا فرورفتن اثرونشانی نبود. زونی‌ها همچنین گرفتند. اما به مراسم ظاهری دینی‌شان اهمیت بسیار می‌دادند و گاه ساعتها بی‌تمادی به درازا می‌انجامید و فردی به خواندن ادعیه و اوراد مذهبی هم چنان سرگرم بود.

میان زونی‌ها ترس از جادو و جادوگر به نحو شدیدی رواج داشت. کمتر کسی از قوانین تخلف می‌کرد و هرگاه فردی و یا افرادی از قوانین تابویی تخلف کرده و تابو-شکنی می‌کردند، به جادوگری متهم شده و این مورد انها می‌بود که یا کیفر مرگ داشت و یا اخراج از قبیله که مجازاتی بود شدیدتر و دردناک‌تر از مرگ. اخلاق متعارف، خوش برخوردی و عدم اعمال زورآمیز و سهل‌گیری از صفات مطلوب این سرخپوستان بود و کسی که دارای این چنین صفاتی یا کجا بود، مردی ایده‌آل ولدخواه به شمار رفته و معزز و محترم شمرده می‌شد.

در حقیقت سرخپوستان ناواهو Navaho از پوئبلوها به شمار نمی‌رفتند، بلکه مردمی بودند که بیش از آن در فلات کوهستان راکی «تخته سنگی» زندگی

می‌کردند. اساس زندگی و معاش شان مبتنی بر بیابان گردی و شکار بود. داندهای گیاهی را گرد می‌آوردند و در شکار چیره دست و قوی بودند. در جانب چوب، تمدن عالی و رفاه زندگی و معاش فراخ پوئب‌لوها، آنان را مجذوب ساخت. به همین جهت از شمال روبرو به جنوب نهادند و در جنوب کولورادو Colorado و قسمت جنوبی نیومکزیکو اقامت گزیدند. در اثر مجاورت با پوئب‌لوها به زودی زیر نفوذ و تأثیر-شان واقع شدند. هنر پوئب‌لوها به مذاق شان بسیار خوش می‌آمد و به اقتباس اش پرداختند. به ویژه در روش‌های کشاورزی، سفال‌کاری و بافتگی پیشرفت‌هایی نمودند در مذهب و معتقدات و مراسم و تشریفات مذهبی نیز عناصری بسیار از پوئب‌لوها به وام گرفتند. اما با تمام قدر نفوذی که از جانب سرخ پوستان پوئب‌لو بر این قوم شکارچی وارد آمد، با این حال هیچ‌گاه زندگی اشتراکی آنان را قبول نکردند. نه به ساختن پوئب‌لو «خانه همگانی» پرداختند و نه در تشریفات و جشن‌ها و مراسم عمومی تحت نفوذ واقع شدند. در همان خانه‌های انفرادی زندگی می‌کردند و روش شکارچی-گری شان را متروک و فراموش شده نگذاشتند. با این‌که در آغاز به موجب کمبود غذا و برای فراغی معيشت روش کشت و زرع را پذیرفته بودند، اما تا می‌توانستند از کار زراعت طفره می‌رفتند. ذرت را غذای دشمن تلفظ می‌کردند چون در زبان شان برای این‌گیاه و دانه هم باتی و ازهی وجود نداشت. آن‌چه که مفهوم می‌شود آن است که سرخ پوستان ناواهو در آغاز امر، ذرت را از راه جنگ از پوئب‌لوها به عنیمت می‌گرفتند و پس از آن‌که به زمین‌های پوئب‌لوهای اسلاط یافته‌اند، زمین‌هایی فقیر و بی‌مایه نصیب شان شده که به زحمت با اشکالی ابتدایی، مخصوصاً اندک از آن به دست می‌آورند، پرورش گوسپند یکی از حرفة‌های مورد توجه سرخ‌پوستان ناواهو به شمار می‌رفت و پس از آن‌که اسپانیایی‌ها پرورش گوسپند را در آن منطقه متناول ساختند، اینان از راه‌گله چرانی زندگی خود را سرو صورتی دادند.

از سال ۱۶۵۰ میلادی به بعد جنک میان قبایل ناواهو و سرخ‌پوستان پوئب‌لو همواره بهشدت جریان داشت. پوئب‌لوها مردانی جنک‌جو نبودند، بلکه طواویفی به شمار می‌رفتند صلح جوکه به تجاور و غارت خوی گرن بودند. زمین را کشت می‌کردند و در

جشن‌های دسته جمعی شان به برداشت محصول افدام می‌کردند. در همین هنگام بود که ناواهوهای مترصد غارت، به محله پرداخته و هستی‌شان را چپاول می‌نمودند. خانه‌ها را آتش زده و محصول را می‌بردند. پوئب‌وها هیچ‌گاه از دفاع خود برنمی‌آمدند و روز به روز بر اثر تجاوزات متحاصمان ضعیفتر می‌شدند. سرانجام به سال ۱۸۶۳ دولت امریکا جداً در مقام دفع و بر طرف کردن و یکسره نمودن کار ناواهوهای برآمده و این کار، یعنی انهدام این جنک جویان بی امان طی چهار سال به سختی انجام‌پذیرفت.

این شکست موجب پرآگندگی و تفرقه‌شان شد. پس از آن از طرف دولت زمین‌های بدانان ویژگی یافت که در آن زندگی کنند. از این پس به گله‌داری و کشاورزی پرداختند. وضع معاش‌شان بهزودی روپرایه شده و اقتصادشان رونق یافت. در هنرهای دستی، به ویژه نقشه کاری که از اسیزان مکزیکی فراگرفته بودندو پتو بافی سرآمد شدند و محصولات‌شان مشتریان فراوانی پیدا کرد. با رفاه در زندگی و آسایش خاطر و فرصت‌هایی بسیار وقت نهی که در زندگی‌شان باقی می‌ماند، به مراسم و تشریفات مذهبی که تا آن زمان به آن چندان اهمیتی قابل نمی‌شدند پرداختند. اساس مذهب‌شان بر پایه خیال‌پنداری و سحر و جادو مبتنی بود. چنان‌که ذکر شد بسیاری از اصول مذهبی پوئب‌لواها را اخذ کردند. اما خصیصه مذهبی و جادویی‌شان دفع‌بیماری و ایجاد درمان و درخواست شفای بود. از بیماری ترس‌فراوانی داشتند، چون بیماری نشان حلول روح‌شیطانی و روحی خبیث در تن به شمار می‌رفت. وسوس‌شان در ابتلای مرض بی‌نهایت شگرف بود و به همین جهت تلقین کار خود را می‌کرد و افرادی سالم را به پندار و سوسان گونه بیماری، واقعاً مريض می‌کرد. اجرای مراسم دفع بیماری به عهده حکیم باشیان بود که جادوگران قوم به شمار می‌رفتند و نحوء کارشان در حدود آن گونه‌هایی بود که در باره‌شان گفت‌گوهایی انجام گرفت.

امروزه سرخ پوستان ناواهو با تقسیمات قبیله‌بی و طایفه‌بی‌شان هم چنان به امثال پیشین زندگی می‌کنند. سر زمینی که ویژه آنان شد چندان فقیر و بی‌مایه بود که نظر استعمارگران سپید پوست را جلب نکرد. به‌آسودگی و دور از امتزاج

سفید ها و نفوذان، به خود پرداختند و چون دیگر جنگی نمی کردند و با قحطی و بیماری کمتر مواجه می شدند ، نسل شان بهزودی فروپاش یافت - چنان که افراد شان در سال ۱۸۶۷ که از $\frac{7}{300}$ نفر تجاوز نمی کرد ، به موجب سرشماری اخیر فزون از $\frac{50}{000}$ هزار نفر شده است..

۱۹- کوچیزها

کوچیزها ، محل اقامت ، تجزیه این سرخ پوستان به دو قبیله بزرگ ، قبیله هوهوکام ، قدرت تمدن ، آب و هوا ، آبیاری مصنوعی ، هنر و صفت ، خانه و خانه سازی ، جنگ جویانی مخوف ، زندگی صلح آمیز و سرخ پوستان سالادو ، قبیله موگولون ، محیط و وضع زندگی ، دیانت ، خدایان بزرگ ، جشن جنگ ، ارواح جنگ جویان

چنان که در چند بندگذشته اشاره شد ، سرخ پوستان ناحیه جنوب غربی به دو شعبه اصلی تقسیم شدند . گروه اول زنبیل بافان یا پوئب لوها بودند که آنان نیز خود به شاخه های فرعی پخش می شدند و در باره شان سخن رفت . اما شعبه اصلی دوم فرم کوچیز Cochise بودند . کوچیزها به دو قبیله بزرگ تقسیم می شدند : قبیله هوهوکام Hohokam و قبیله موگولون Mogollon . این دو قبیله در تمدن تاحدودی که شایسته امعان نظر باشد پیشرفت کرده بودند و در این بند از قبیله هوهوکام گفت و گو می شود .
 مسکن قبیله هوهوکام در ناحیه غربی ایالت آریزونا Arizona بود و مطابق کاوش ها و پژوهش هایی که انجام گرفته است ، تمدن شان تا سه سال پیش از میلاد به عقب می رود . در همان تاریخ به نسبت دور ، کمان و تیر میان شان شناخته بود و آن را به کار می بردن از سفال گری آگاهی داشتند و با گل ظروفی ساخته و پس از پختن با نقش و نگارهایی زیبا آنها را می آراستند . در زراعت ، کشت ذرت و به بار آوردن آن میان شان معمول بود . زندگی شان در خانه های زیر زمینی ، به تقریب نظیر کیوا kiva ها یا نماز خانه های پوئب لوها می گذشت و چون در مذهب شان مرده سوزی رواج داشت ، به همان جهت باستان شناسان را برای یافته های باستانی دچار ناکامی ساختند .

سرزمینی که در آن زندگی می کردند خشک و کم آب بود و به همین علت بدروآ به نظر

می رسد که اینان مردمی کشاورز نبودند. امادر سر اسر امریکای شمالی، تنها این سرخ پوستان بودند که به روشی منظم به آبیاری پرداختند و شاهد توفیق هایی در این زمینه شدند. مسئله آبیاری چنان که مدارک و شواهد باستانی بازگو می کنند، از سال هفت سد میلادی شروع و تا سال هزار و چهار سد میلادی توسعه و تکمیل یافت. ایجاد نهرها و ترمه ها و سازمان و نظارت بر آنها، بدون شک سازمان و دستگاه اداری منظمی را در رأس و مصدر داشته است. پاره بینی از این ترمه ها تا سی پا پنهان و از عمق داشته اند و مطابق تخمین طول آنها رویهم رفته به دیک سد و پنجاه میل بالغ می شده است. چنان که مذکور شد باستی دارای سازمان هایی منظم و مرتب بوده یاشنده که یک قدرت مرکزی آن را اداره می کرده است - چون به وجود آوردن این چنین ترمه ها و نهرهایی که فرارگاه های جدا و پراگند را سیراب و اشیاع می کرده است، بدون وجود یک قدرت مرکزی و دستگاه اداری همیشه نمی شده است. ترمه ها به شکلی مرتب لاروی لازم داشته اند و برای بدویانی فاقد افزار، که جز چنگک های چوبی و ابزارهای سنگی چیزی نداشته اند، حصول چنان تایجی به واقع دارای شکفتی و اعجاب است.

در قسمت هنر کارشن متأثر بود از هنر مکزیکی. در جامعه هوهوكام در فاصله سال های شش سد و نه سد میلادی سالیانی بودند که هنر مکزیکی با برخی از عناصر بومی آمیزه شده و اعتلا یافتد. در اثر این نفوذ بود که هنر کنده کاری و نقش بر جسته سازی به روی چوب و استخوان و سنگ میان شان رواج یافت. هم چنین در بافت پارچه با نقشه هایی دلپذیر توانایی داشتند و در معاوضه و مبادله متاع شان خواهند گانی بسیار داشت. اینان نیز در فاصله سال های میان هزار و سد تا هزار و چهار سد مورد تهاجم قوم تازه نفسی واقع شدند به نام **Salado** که تمدن شان سخت از تمدن آناسازی **Anasazi** یعنی پوئبلو و زنبیل بافان متأثر بود. لیکن آن چه که موجب شکفتی است اینست که این دو قوم به هیچ وجه از درجنگ و جدال با هم در نیامدند، بلکه دوستانه تفاهم کرده و در کنار هم باصلاح وصفا به زندگی پرداختند، بدون آنکه تمدن شان والگوی ویژه زندگی شان در هم تأثیر نماید و یا به کوشند که

در تحقیق این مسأله دست یازی به اقداماتی نمایند.

شگفتی این سازش و مؤانست هنگامی بیشتر در نظر جلوه می‌کند که به‌گوییم قوم هوهوکام از جنگ جویان به نام امریکای شمالی بوده‌اند که در تهور و رشادت و بی‌باکی و جسارت و در نده خوبی و قساوت شهره بودند. اینان از اجداد قبایل سرخ-پوستی محسوب می‌شوند که امروزه به نام‌های بی‌ما Pima، و یوما Yuma و پاپاگو Papago شهرت دارند. در جنگ جویی شان همین بس که گفته شود از متخاصمان قبیله آباجی Apache بودند و بارها در جنگ به این جنگ جو ترین سرخپوستان امریکای شمالی فایق آمدند و همچنین در مقابل استعدادگران سپیدپوست نیز سخت مقاومت ورزیدند.

در جانب شرقی ایالت آریزونا Arizona وضع طبیعی بسیار بهتر بود. ریزش باران به اندازه کافی و مناسب بودن آب و هوا به رفاه زندگی کومنک می‌کرد. در این ناحیه قبیله موگولون Mogollon زندگی می‌کردند. به واسطه ریزش کافی باران این مردم دیگر اجتنابی به روش آبیاری مصنوعی نداشتند. نام این قبیله مأخوذه است از کوه‌های موگولون - و این اسم اخیر نیز از نام ژوان ایک ناسیو فلورس موگولون Juan Ignacio Flores Mogollon که بکی از نخستین فرمانداران نیومکزیکو بوده گرفته شده است.

مطابق با طریق معمول بدویان، مساعد بودن آب و هوا و ریزش باران کافی، این بومیان را برخلاف سرخپوستان هوهوکام که پرکار و تلاش بودند، تنبیل و بی‌کاره بار آورده بود. تنها با محصولی که از راه کشاورزی به دست می‌آمد مماثلات و قناعت کرده و از زمین‌هایی خوب و وضعی مساعد که وجود داشت برای بهتر کردن زندگی استفاده نمی‌کردند. صنعت و هنر بر جسته‌شان تنها کوزه‌گری و سفال‌کاری بود و در این رشته تخصص و مهارت کافی به دست آورده بودند و ظروف سفالین‌شان در سراسر ناحیه جنوب غربی بر جسته واژ بهترین نمونه‌ها محسوب می‌شد. بسیار زود زیر نفوذ تمدن آنسازی - یا تمدن پوئبلوها قرار گرفتند و عناصر فرهنگی شان را جذب کرده و پذیرفتد. آنگاه‌اند کی نگذشت که میان دارندگان تمدن فوق مستهلك شده و از زمرة

آن شدند.

دیانت قوم هوهوکام عناصری داشت از دیانت و مذهب اقوم جنگجو و کشاورز. با این که پس از مهاجرت به جنوب به کشاورزی پرداختند، عناصر مذهبی شان را به هنگام شکار و زری توانند از جنگجویی حفظ کردند. در جشن خرمن، جشن شکار و جشن هایی دیگر به نیایش و پرستش خدايان می پرداختند. خدای جنگ شان در «خانه مردان» قرار داشت و چون تصمیم به جنگ می گرفتند، به امر کاهن بزرگ و دستور رئیس قبیله، طبلان به کوفن بر میان طبلها می پرداختند و جنگجویان نامی خدای جنگ را که اغلب از چوب ساخته می شد، از خانه مردان تا میدان عمومی مشایعت می کردند. بتخدای جنگ در حالی که میان میدان قرار داده می شد، جنگجویان و پیکاریان به آرایش جنگی می پرداختند و چهره و بدن خودرا به رنگ هایی ویژه با نقش هایی خاص منقوش می ساختند. آن گاه رقص جنگ شروع می شد. در حالت رقص به گرد خدای جنگ لکه می رفتند. آوازی را دسته جمعی زمزمه می کردند که به هنگام خواندن چندان مفهوم نبود و تنها صدای دسته جمعی و نامرتب جنگ-جویان در تقطیع بندها به وضوح به گوش رس می شد. مفهوم اشعاری را که می خوانند در مدح ارواح بود، ارواح بزرگ قبیله، ارواح رزمیان و قهرمانان و در ستایش خدای جنگ که از وی طلب یاری و معافیت می کردند تا در جنگ پیروز گردند.

پرستش و ستایش ارواح چون پاره بی دیگر از اقوام سرخبوست، اهمیتی شایان تر داشت از ستایش خدایان بزرگ. ارواح جنگجویان مقامی بسیار والا داشتند. برای این ارواح هرساله مراسم مخصوصی به وجود می آمد و می توانستند در زندگی زندگان مداخلت هایی ورزیده و بدانان کومنک و یاری به رسانند.

در این قبیله شورای شیوخ همواره تشکیل می شد. درشورا هر چندگاهی یک بار اختیارات تام به یک رئیس سپرده می شد، اما شورا در کار رئیس بزرگ ناظارت می کرد. انجام امور مذهبی و کهانت در اختیار رئیس قرار نداشت، بلکه کاهن

اعظم بود که این سمت را نام الاختیار دara بود و هرگاه که می خواست و تمایل اش برآن بود ، در کار رئیس مداخله می کرد - چون رئیس در بسیاری از موقع کاهن را طرف مشاوره قرار می داد تا از نیروی مافوق طبیعی اش برخوردار گردد .

۲۰ - رسوم شگفت سرخ پوستان شمال غربی

بومیان شمال غربی ، آب و هوای مساعد ، وفور نعمت ، تنبلی مردم ، خواراک ، هنر ، کنده کاری به روی چوب ، بافندگی ، پوشش و لباس ، حصیر بافی ، خانه سازی و نوع خانه های اشتراکی ، زندگی خانوادگی ، دگل یاستونهای توتمی ، ساختمان دهکده ، سفر برای گردآوری آزوفه ، کارزنان و مردان اجتماع و طبقات اجتماعی ، رسم پوتلاج یا مسابقه ثروت ، مواردروانی و اجتماعی این رسم ، مسابقه ثروت و جایه جایی در طبقات اجتماعی ، پوتلاج به جای جنگ ، دیانت و منصب ، رقص های مذهبی ، رقص انجمن وال ، رقص انجمن آدم خواران ، عروسی ، نتیجه

در قسمت شمال غربی مساعدترین آب و هوای غنی ترین قسمت امریکای شمالی واقع بود . از شمال کالی فورنی یا تا مرزهای جنوبی آلاسکا این منطقه شامل بود - لیکن هوای سرد و یخ بندان آلاسکا در این قسمت راهی نبود ، چون جریان آب گرم ژاپون آن جا را کاملا خوش آب و هوای کرده بود . باران مرتب و به هنگام می بارید و غنای جنگل ها به تنها بی برای تمام سرنیشان این منطقه کافی بود . آن چه که صفت ممیزه این ناحیه است و در حقیقت در روی زمین امری نادر واستثنایی به شمار می رود آن است که بدون گزاران دوران گلمداری و کشاورزی ، مردم این سرزمین دارای تمدنی برجسته شده بودند .

بی شک عاملی که چنین وضع مورد تعجب و شگفتی را در ناحیه شمال غربی به وجود آورده بود ، فراوانی قابل توجه نعمت در این قسمت از کرۂ ارض به شمار می رود . در تمام فصول سال مواد غذایی به وفور و فراوانی یافت می شد . در بهار رودخانه ها از آب لبریز بود و انواع ماهی های خوش خواراک و خوب در این آب ها پرورش می یافت ، در این زمین جانوران شکاری آنقدر فراوان بودند که امر شکار به سهولت انجام می گرفت . جنگل ها و پیشمارها به تمام وسعت شان زمین هایی بودند برای به بار آوردن دانه های گیاهی و ساقه های نباتی و میوه های تویی و انواع خوردنی ها . به همین جهت بود که

سرخ پوستان نه احتیاجی به گله داری داشتند و نه مجبور بودند تا جنگل را پاک کرده و با آباد کردن زمین به کار کشتو زرع به پردازند.

مردمانی بسیار که بومی این قسمت بودند، به سفال گری آشنایی نداشتند، چون انواع چوب به حدی زیاد و فراوان بود که همه گونه ظروف و ابزار و آلات شان را از چوب می ساختند. بالطبع چنین مردمی در هنر کنده کاری و نقش بر جسته سازی بایستی هنرمندانی به نام وورزیده باشدند، فاشق هایی با دسته های منبت شده، ظرفی به اندازه ها و اشکال گوناگون و منقوش می ساختند. حتا دیگ هاشان نیز چوبی بود. دیگ های شان به شکل جعبه هایی بود از چوب. غذا را در این دیگ ها ریخته و قلوه سنگ هایی داغ داخل آن می انداختند تا خوراک به جوش آید. ارزش هنری و عمدۀ ذوق سرخ پوستان به نقش انداختن به روی چوب معطوف بود. به ویژه در ساختن دگل های توتمی و نقش و نگار آن ها، هنر شان به نهایت درجه می رسید.

در بافتگی نیز مهارت شایان توجیهی داشتند. کارگاه هاشان بسیار معمولی و بدبوی بود، اما ذوق شان عالی و دست های ورزیده بی داشتند. زنبیل های محکم و زیبایی که می بافتند در زندگی روزمره شان بسیار بکار می آمد. بارشته ها والیافی از پوست درخت صنوبر و مخلوطی از پشم بز کوهی و یاسگ پارچه هایی می بافتند که از آن ها جامه های شان فراهم می شد. لباس شان ساده بود. پوششی خرقه مانند گشاد و بلند به بر می کردند و شنلی نیز به روی آن می پوشیدند. اما پاپوش نداشتند و اغلب اوقات پا بر هنره راه می رفتدند جز به هنگام سرمای سخت که در ایامی کوتاه پاهاشان را با پوست جانوران می پوشاندند. پوشش دیگر شان کلاه هایی بود حصیری با لبه های پهن که به سر می نهادند. این کلاه ها را به منظور محافظت از باران به سر می گذاشتند، چون در این قسمت نیمی از سال باران می بارید. قابل ذکر است که رواج کلاه در همه مواقع تنها در این قسمت از امریکای شمالی معمول بود و در تمام مناطق دیگر، سرخ پوستان تنها در مواقع تشریفاتی کلاه به سر می نهادند. خانه هاشان پیشرفته و محکم و استوار ساخته می شد. صالح اصلی. الوار و شاخه های اصلی درختان بود و در هر خانه چند خانواده زندگی می کردند که دارای

نسب مشترکی بودند . اعضای چنین خانواده‌هایی عبارت می‌شدند از رئیس خانواده و فرزندان مجردش . پسرانی که زن اختیار می‌کردند ، به خانواده‌های زن شان می‌پیوستند . باری رئیس خانواده و فرزندان مجرد و دختران اش که به شوهر رفته بودند با فرزندانشان اعضای اصلی یک خانواده بودند . اغلب اوقات برادر کهتر رئیس خانواده نیز با فرزندان و خانواده‌اش در جمیع چنین خانواده مشترک النسبی بودند . اعضای درجه سوم عبارت بودند از خوشاوندان تنها یی که از لحاظ نسب دارای شجره‌یی واحد بودند و این افراد همه تحت تسلط رئیس خانواده در یک خانه زندگی می‌کردند . در هر خانه‌یی چند تا از این خانواده‌ها که خوشاوند بودند زندگی را می‌گذرانند ، اما هر خانواده‌یی مستقل بود . یکی از بزرگ‌ترین این خانه‌ها متعلق به قبیله کواکی بوتل Kwakiutl است که پنج سد و بیست پا طول و شصت پا عرض داشته است . خانه‌یی بدین بزرگی دارای ستون‌های چوبی فراوانی بود که به روی هر ستونی با نقوشی برجسته و محکم ، عالیم خانوادگی خانواده‌ها و هم چنین تصاویری که حاکی از قدمت و سوابق خانواده و شجره‌نامه‌هایشان بود نقش کرده بودند . این ستون‌ها در حقیقت جز همان دگلهای توتمی چیزی نبود و گاه آنقدر بلند ساخته می‌شدند که ارتفاع و بلندی‌شان بالغ برشت پامی شدو از سقف خانه در می‌گذشت .

این مردم با بینشی که بسیار مقرنون به صرفه و رفاه بود ، دهکده‌ها در کرانه‌ها و سواحل رودها بنا می‌کردند . ردیف خانه‌های بزرگ و الواری به روی پایه‌هایی از تیرهای سبز و محکم ، روی آب ساخته می‌شد هر دهکده‌یی بدین ترتیب لازم بود تا بندرگاه و اسکله‌یی داشته باشد تا زورق‌ها در آن جا تقریباً گیرند . اما همواره در این خانه‌ها زندگی نمی‌کردند ، چون هنگام شکار ، صید ماهی و آنوقه گرد آوری بمكانهایی که لازم بود می‌رفتند . در آن فرارگاه‌ها که زندگی موقتی بود ، با سرعت خاندهایی سست و بی‌دوام از چوب و حصیر بر پامی کردن و به سرعت کار تهیه آنوقه را سرو سامانی می‌دادند تا با دست پر انداشته‌یی آسوده

به خانه‌های پر رفاه و راحت شان بازگردند. زنان و مردان با همکاری و یاری و تفاهم کار می‌کردند. مردان به صید ماهی و امر شکار پرداخته وزنان و کودکان ماهی‌ها و گوشت‌ها را در اطاق‌های چوبی به بندکرده و می‌خشکانیدند. زنان و کودکان هر چند در کار شکار و صید ماهی معاوضتی به مردان نمی‌نمودند، اما آنان نیز در جنگل و بیشه به گردآوری دانه‌های نباتی و میوه و ساقه‌های خوراکی می‌پرداختند. در مدتی اندک صندوق‌های چوبی‌شان از انواع آذوقه‌که جهت تأمین خوراک فراوان سراسر زمستان‌شان ابیاشته بود مالامال می‌گشت. گوشت‌های خشک شده و گوشت‌های در چربی خوابیده تعداد زیادی از صندوق‌ها را اشباع می‌کرد. دانه‌ها و میوه‌ها را نیز خشکانده و خشک بار را با دقت در صندوق هارامی بستند. تمام این آذوقه‌ها به قرارگاه دائمی شان منتقل می‌گشت. در سراسر زمستان هیچ دغدغه‌خاطری از کمبود غذا و قطحی، صفاتی خاطرشنان را کدر و ناراحت نمی‌کرد. ایام سرد زمستان برای شان فرصتی بود بسیار مناسب تا اندیشه و دقت خود را بدان مطالبی که جنبهٔ تشریفاتی و اسرار آمیز داشت معطوف نمایند.

در اجتماع سرخبوستان منطقهٔ شمال غربی، مبنای اساس ترفیعات و امتیازات اجتماعی ثروت بود و اصالت شجره‌نامه و اساس صحت و اعتلای نسب و اجداد در این مهم‌کتر مداخله داشتند. چون مبنای امتیازات اجتماعی بر پایه‌کمی و کاستی یا فرزونی ثروت قرار داشت و ثروت نیز دائم در کمی و بیشی بود، به همین جهت مقام‌های اجتماعی ثباتی نداشتند. افرادی که از طبقهٔ عامه بوده و نسبتی با اشراف داشتند، با تلاش و جدیت برای آن کار می‌کردند تا هر چه زودتر ثروت لازم را بدست آورده و در رسمی که برای رسیدن به اشرافیت لازم بود شرکت نمایند. هم چون رسمی که در باره‌اش سخن خواهیم گفت، و *Rembot Lach* خوانده‌می‌شد، آرزوی هر فردی از افراد طبقهٔ عامه بشمار می‌رفت. این رسم درجات بالاتر و مفصل‌تری نیز داشت که بر پاکنندگانش به امتیازاتی متفوق، امتیاز‌های اشرافی نایبل می‌شدند. در پائین‌ترین قسمت اجتماع، بر دگان قرار داشتند. بر دگان عبارت بودند از اسیرانی که در جنگ‌بندی شده و به یک‌گاری گماشته می‌شدند. اسیران

مجبور بودند تا آنقدر نزد اشراف کارکنندکه زندگیشان به سر آید و یا از جانب قبیله خود، با فدیه‌یی باز خرید شوند.

باری، چنان‌که ذکر شد، رسمی در این تمدن وجه ممیزه بود که به نام «پوت لاج» خوانده می‌شد. نظیر چنین رسمی که‌اینکه شرح داده می‌شود، با اختلافاتی کم و بیش نزد پولی نه زی‌ها مرسوم بود که شرح آن در کتاب چهارم گذشت. پوت لاج عبارت بود از جشنی پر طول و تفصیل که ضمن آن ثروت‌مندان و توانگران، مال و دارایی‌شان را به رقابت‌هم، مورد تماشا و نمایش نظارگان در می‌آوردند. در طی این جشن برای شرکت کنندگان با نذل و بخشش مال از عناصر اصلی ارتفاء به شمار می‌رفت. به همین جهت افرادی که در رقابت ثروت شرکت کرده بودند مقادیری از ثروت خود را با گشاده دستی به دیگران می‌بخشیدند و یامقداری از آنرا به انحصار مختلف تلف و نابود می‌کردند. در این جامعه مبنای ترقی ثروت بود و برای فردی از طبقه عامه‌که می‌خواست در سلک اشراف درآید، کافی بود تا تابه آن اندازه ثروت گرد آورد که بتواند در جشن پوت لاج شرکت کند. اشراف معمولی که توانگران بودند و اشراف ممتاز که عضو دستهٔ حاکمه در قourt مرکزی قبیله شرکت داشتند. اشراف معمولی هرگاه توفیق می‌یافتدند تا چندین بار رسم پوت لاج را برپا کرده و در آن باموفیت شرکت نمایند، به دستهٔ اشراف ممتاز منتقل می‌گشتند.

در بندهای گذشته به‌رسمی میان طوایفی از سرخ پوستان برخوردم که اساس رقابت‌وچشم هم چشمی میان دسته‌های متخاصم‌شان، برپا کردن مسابقات ورزشی بود. این مسابقات احساسات و عواطف دسته‌های ورزش‌کار را ارضا و اقناع می‌کرد. هر دسته‌یی که ورزش کارانش برنده می‌شد، فاتح و پیروز بود و از دسته‌های دیگری که شکست خورده و باخته بودند، غنایمی دریافت می‌کردند. میان این‌گروه از سرخ پوستان نیز مسابقهٔ ثروت یا رسم پوت لاج همان کار را می‌نمود و در واقع نقش جنگ را به‌شكلی مسالمت‌آمیز و بدون خون‌ریزی انجام می‌داد.

در درجه اول از لحاظ روانی این جشن‌ها در داخل‌گروه، احساس مفاخره‌جویی و برتری‌خواهی افراد را اقناع می‌نمود. و نگهی از جانبی دیگر وسیله‌یی بود از برای

بر پا کردن جشن‌های عمومی و دسته جمعی . به هنگام جشن مردم دسته‌دسته به محل انجام تشریفات می‌آمدند . می‌رقصدند و پای کوبی می‌کردند . آوازه‌ی خوانند و خدا بیان‌شان راستایش کرده و برای ارواح نذور و هدایایی می‌دادند . در ضمن این جشن بود که گروه کارگران به تعمیر و ساختن خانه‌های عمومی تازه‌ی دست می‌زدند و ستون‌های توتم می‌ساختند . مقادیری بسیار از نوق و هنر سرخ بوستان مصروف ساختن دگلهای توتمی می‌شد . این دگلهای توتمی همان‌های بود که میان اس کی موهای آلاس کانیز شایع و موز بر پرستش بدشمار می‌رفت . دگلهای توتمی عبارت بودند از ستون‌هایی بلند از چوب که گاه بلندی‌شان حتا ناشست با می‌رسید . روی این چوب‌ها اشکال جانوران توتمی و مورد ستایش خود را چند بار بفرمازهم به روش‌هایی مختلف کنده کاری و نقاشی می‌کردند . هر خانواده‌یی یک دگل توتمی داشت که نشان خاص‌اش به شمار می‌رفت و آن را جلوخانه و یادا خلخانه بر می‌افراشت .

اما بعد از این رسم که در آغاز روشی بود اجتماعی که اشتراک در کار را مفهوم کرده و سودهایی عاید دیگران می‌ساخت به صورت و شکلی دیگر در آمده و هدف اش رقابت و حصول پیروزی شد . وسیله‌یی گشت از برای ثبت مقام برتری دسته‌یی بر دسته‌یی دیگر ، حسن بسیار قابل توجهی که این رسم داشت آن بود که عاملی به شمار می‌رفت از برای جلوگیری از جنگ میان قبایل . یا در حقیقت می‌توان گفت هدف قطعی جنگ که پیروزی و نایل آمدن به آن بود ، اما با خون ریزی و غارت و چپاول ، به این صورت تغییر شکل یافته بود . در حالی که دو طرف مسابقه دهنده در پوت لاج ، یکی پیروز و دیگری شکست می‌خورد ، معهذا این پیروزی و شکست بدون حرمان‌ها و ضایعات حاصل از جنگ به دست می‌آمد .

در مثل رئیس قومی که با رئیس گوهی دیگر سر رقابت و برتری داشت ، اورا به جشن پوت لاج یا مسابقهٔ ثروت و توانگری فرا می‌خواند . برای برقراری جشن از دو گروه مسابقه‌گر ، دعوت هایی به عمل می‌آمد . در میدان عمومی دو رئیس هر کدام در جانبی به جای گاههای فاخری که ترتیب داده بودند ، شوکت‌مندانه تکیه می‌زدند . در دو طرف غلامان و بردگان و مباشران و کارگزاران بر اموال ، اشیا و هدایایی که تل

شده بود نظارت می کردند . دو رئیس تمامی اهالی را مدت چندروز و گاه تا چند هفته ضیافت می دادند . این پذیرایی ها بسیار شایان بود و مردم سرخوش و مستانه از این خوانی درین به یغما بهره می برند . آن گاه از جانب مسابقه دهنگان هدایایی میان سران طوایف و خانواده ها پخش می شد که عبارت بودند از پتو ، انواع پارچه ، جعبه های نفیس منبت کاری شده ، آلات موسیقی ، اشیای ظریفی که از استخوان و شاخ حیوانات درست شده بود – و بعد ها که با سپید پوستان تماس یافتد لوازم واشیایی دیگر جای هدایایی بومی را گرفت . علاوه بر این هدایای مادی ، هدایایی غیر مادی و معنوی نیز میان شان جریان داشت که دارای ارزشی فوق العاده بود – چون سرپرستی برخی جشن های مذهبی ، خواندن آوازهای ویژه و حق عضویت در انجمن ها و استفاده از نشان هایی که خاص اشراف ممتاز محسوب می گشت . پس از این ردو بدل کردن هدایای ، طرفی که میزبان بود و پوتلاج داده بود ، دستور می داد تا به تلف کردن اموال اش به پردازند . دو طرف پس از آن که در بخشش اموال واشیای نفیس به هم ، از مسابقه دست می کشیدند یک طرف دستور به نابود ساختن ثروت خود می داد . از چند قایق آتشی می افروختند و رئیس در حالی که در مدح و ستایش خود و شمردن نام اجداد و ذکر نسب نامه و شجره نامه اش ، وزکر دلادریها و پهلوانی هایش سرگرم بود و دشمنان خود را عن وطعن می کرد ، دستور می داد تا به ترتیب دارایی و مکنت اش را در آتش به ریزند . طرف مسابقه نیز هر گاه دل از ثروت می کند . به مقابله به مثل می پرداخت . اما هر گاه نمی توانست در معدوم ساختن ثروت خود به پای طرف باز رسد ، شکست خورده مجبور بود تا مجلس را ترک کند و هم چنین مجبور بود تا به موجب شکست ، خسارانی به طرف بپردازد .

با این که در هنر کنده کاری به روی چوب و خراطی ورزیده بودند ، اما با این حال هیچ گونه ابزار و آلات فلزی نداشتند از چوب و تخته چوب های سرو ، خانه ها و تالارهای عمومی و دگلهای توتی می ساختند . در ساختن دگلهای نقوشی بسیار دقیق و هندسی به کار می زدند و هنرمندان ، دور دگران و خراطان می کوشیدند تا از اصولی قراردادی در نگذرند . اما در نقوشی که ظروف چوین را با آن مزین می ساختند و

کنده کاری به روی جعبه های کوچک و بزرگ ، هنر شان در سطح قراردادی نبود و اصولی آن را محاط نمی کرد - بلکه طرح هایی می زندن که تراویش از ذوق هایی وحشی کرده بود ، در پیکره سازی دست توانایی داشتند . تشریفاتی که در آن به قربانی انسانی دست می یازدند ، نزد شان به نمایشی دروغین تغییر شکل داده بود . از برای این کار هنرمندان از چوب ، سری کاملاً طبیعی می تراشیدند که در آن شباهت با اصل کاملاً مراءات شده بود . چون تشریفات برپا می شد ، فردی را به نمایش به عنوان قربانی در می آوردند و سر دروغین را طی تشریفاتی که قبل از نیز به شکلی حقیقی میان شان معمول بود ، از تن جدا می ساختند - و بی شک خدايان نیز از این نیرنگ و فریب راضی و خوشدل بودند ، چون مراعم خود را به کاهنان ابلاغ می کردند و کاهنان نیز مراتب رضامندی خدايان را به سمع همگان می رسانیدند . در به کار بردن رنگ ها نیز ذوقی وحشی ، اما نظر گیر و جالب داشتند . به مقتضای موقعیت ماسک های چهره - پوش هایی را که در دست می کردند ، دلهره انگیز و ترس آور بود . از این ماسک ها مطابق معمول در جشن های مذهبی استفاده می شد . اوایل بیشتر صورت جانوران تو تم زانه شکل مسخ شده بی برای ماسک انتخاب می کردند ، و گاه به ندرت ماسک را بد صورت انسان هایی سخت زشت و کریه المنظر می ساختند - اما در این اوآخر ، ماسک هایی که بیشتر شباهت به چهره و اختلافات سپید پوستان را داشت مورد نظر شان قرار گرفته بود .

انواع رقص میان شان معمول بود و چنان که اشاره شد ، سرخ پوستان در رقص اهتمامی فراوان داشتند و در اینجا تنها ذکر گفته اسکول کرافت Schoollcraft کافی است که هنگامی سرخ پوستان دست از رقص بازمی دارند که دیگر سرخ پوستی وجود نداشته باشد . کواکی یوتل ها به رقص های جذبه بی که در ضمن آن از خود بی خود می شدند ، علاقه دیگر بیشتر داشتند و اغلب رقص هاشان به چنین وضعی از برای رقصندگان ختم می پذیرفت . میان این سرخ پوستان انجمنی بود متعلق به مردان به نام انجمن وال کشنده Killer Whale Society این انجمن از زمرة انجمن های مردان و جرگه آنان بود که تاکنون به کرات درباره ساختمان و کار آن سخن به میان آمدہ است .

در این انجمن رقصی داشتند که در ضمن آن از حرکات وال ماهی - با آن ماسک‌های عجیب و هیبت‌انگیزشان تقلید می‌کردند و آشکار است که این رقص و توجه به حرکات وال ماهی - تا چه اندازه سخت و خستگی آور بایستی باشد . در میان اقوامی دیگر جز سرخ‌پوستان ، این رقص‌های حیوانی که جنبهٔ توئی داشت ، گاه تنها به موسیلهٔ شمنان و کاهنان انجام می‌شد . اما سرخ‌پوستان مورد نظر جملگی در این رقص شرکت می‌کردند و جنبهٔ بی‌خودی و جذبهٔ هر فردی ، در شدت و ضعف بستگی داشت به تندي و سبکي رقص او .

در این نوع رقص‌ها ، شکل اصالت را بایستی طریق نخستین دانست . یعنی شکلی که تنها کاهنان ، و یا عده‌یی محدود در آن شرکت نمایند . به این جهت که رقص - های جذبه‌یی هم ممارست و تمرین زیاد لازم داشت و هم آمادگی برای حالت صرع و بی‌خودی و این دو از کاهنان و شمنان بر می‌آمد . میان وداهای سیلان این نوع رقص‌ها ویژهٔ شمنان بود ، هی رقصیدند و می‌رقصیدند تابی خود و از قالب به در رفته و با حالت صرع و تشنج نقش زمین می‌شدند و پندار عامه آن بود که در این چنین هنگامی ، ارواح ، خدایان و یا توتم در بدن شمن و یا شمنان حلول کرده است . البته در بارهٔ تفسیر و تحلیل این گونه رقص‌ها در کتاب دوم به تفصیل سخن رفته است .

اما کواکی‌بوت‌ها همگان در رقص‌های جذبه‌یی شرکت می‌کنند ، لیکن با تمام احوال در میان این قوم نیز عده‌یی هستند که برای این رقص و انجام آن تعالیم لازم و خصوصی دیده و خبرگی و مهارت پیدا کرده‌اند . اینان به هنگام رقص در میان جزگ ، گرداندگان و رقصان اصلی می‌باشند . نخست با آهنگ زیر و بم نوازنده‌گان به رقص می‌پردازند و اندکی نمی‌گذرد که سخت تحریک و از خود بی‌خود شده و به حرکات شکفتی دست می‌برند . گروه تماشاچیان که نخست به آهستگی و آرامی حرکاتی به خود می‌دهند ، با تأثیر آهنگ و شورو جذبهٔ رقص‌گان ، تماشا - چیان نیز به شور و جذبه درآمده و در رقص شرکت می‌کنند ، اما همواره تمارا حل آخر تفاوت میان رقصندگان اصلی و تماشاچیان قابل درکاست . در این رقص اسلوب و توازن دقیق حرکات و تنظیم آن ها دخالت نامی دارد ، در حالی که در رقص‌های دیگر ، این اسلوب

دقیق در تنظیم حرکات مراعات نمی‌شود . در رقص‌های جذبه‌یی رقصندگان چون به نهایت شور می‌رسیدند ، ضرباتی به خود وارد آورده و به دیگران نیز حمله می‌بردند و گاه در ضمن این رقص‌ها چند نفری در اثر ضربات واردۀ جان داده و کشته می‌شدند .

رقص‌های جذبه‌یی شان گاه به وسیلهٔ یک رقص اصلی رهبری می‌شد که آن رقص ایکا هن بزرگ بودو یا یکی از اعضای طبقهٔ روحانیان که برای این منظور تربیت شده بود . تمثاگران در حالی که آهسته‌آهسته اشعاری را زمزمه می‌کردند ، رقص می‌رقصید تا کاملاً به شور و هیجان می‌آمدند از خودبی خود می‌گشت . کف بر لب آورده در دایرهٔ می‌گشت و چون حیوانی خشم‌گین از تدگلو نالهایی تند و مقطع می‌کشید . در این حال وی دیوانه بود ، یک دیوانهٔ زنجیری که ارواح در تن اش حلول کرده بودند . آتش‌هایی را که در میان معركه می‌سوخت و زغال‌های گداخته را میان جمع تمثاچیان می‌افگند و گاه گاه به آنان حمله کرده و افرادی را زخم می‌زد .

نوعی دیگر از رقص‌های مذهبی که میان شان متداول بود ، رقص انجمن آدم خواران بود . انجمن آدم خواران یکی دیگر از جمع گاه‌های مردان بود و این نیز انجمنی مذهبی بدمدار می‌رفت . البته قابل تذکر است که کواکی یوتل‌ها رسم آدم خواری نداشتند ، بلکه از آدم خواری و گوشت آدمی سخت منتظر بودند . شاید در زمان‌های دور و در گذشته ، رسم آدم خواری میان شان مرسوم و رایج بودوا بینک که آن رسم مخوف متروک شده بود ، به این وسیله از آن یاد می‌کردند . در رقص انجمن آدم خواران لازم بود تا یک جسد فراهم شود – یالاشه فرد تازه مرده‌یی و یا این که برای نیل به این منظور کسی را می‌کشند و در رقص شرکت می‌دادند . لاشه میان دایرهٔ رقص قرار می‌گرفت و رقصندۀ نوجوانی بود که به تازگی مراسم بلوغ درباره‌اش اجرا شد و به انجمن مردان پذیرفته شده بود . این نوجوان تازه بالغ قبل از آداب و عمل رقص تعلیم دیده بود و پس از مقدمات اولیه، رقص به وسیلهٔ او شروع می‌شد . اندکی نمی‌گذشت که سخت به شور و جذبه فرو رفته و از خود بی خود می‌شد . حالت بهیمی اش چنان قوی بود که بد تمثاگران حمله‌ور شده و با دندان گوشت تن‌شان را کنده و می‌خورد . البته در این گوشت آدم خواری بدهیج وجه شور و اشیاق از خودنشان نمی‌داد و با نفرت گوشت

هم جنسان خود را می‌بلعید.

رسم پوت‌لاج که در باره‌اش سخن بهمیان رفت، در مورد عروسی نیز تقریباً شایع بود. هنگامی که دامادی به خواستگاری می‌رفت، هرگاه عروس و خانواده‌اش رضایت نمی‌دادند، بستگان واقوام داماد آنقدر هدایا و تحف به خانواده عروسی - دادند که آنان را شرمنده و ادار به قبول می‌کردند. در چنین هنگامی پدر عروس نیز گاه اتفاق می‌افتد که تل آتشی می‌آفروخت و آنقدر رونگن ماهی بر آتش ریختمی- شد تا بستگان داماد که باشهاست در برابر آتش ایستاده بودند می‌سوختند.

به هر انجام سرخ‌پستان شمال‌غربی این چنین مردمی بودند. بسیاری از آداب و رسوم و تشریفات شان ویژه خود آنان بود. در چنگ، رقص، هنر، مذهب، انتقام جویی، دستگاه‌کهان، جادو و سحر، شادی و مرگ، عروسی و زایش رسومی بسیار داشتند که جلب نظر مردم شناسان را کرده بود. اما بسیاری از رسوم شان نیز که حالت بکری داشت، نظایرش به ندرت در جاهایی دیگر نیز شایع بود، چون رسم پوت‌لاج و شکار سرو عروسی و اموری دیگر که در مباحث آنی نظایرش شرح خواهد شد.

بخش : هفتم امریکای جنوبی و مرکزی

۳۱ - قبیله سم خوران بیاروا

در منطقه شمالی ترین قسم امریکای جنوبی، قبیله بیاروا در جنگل های انبوه و نزوئلا، درجه پست تمدن و زندگی، سم پویو و اعتیاد عمومی، خوراک، عنکبوت خواران، حشرات کثیف نوعی تنقلات، اقلام غذایی، ابزار و آلات، سلاح، لباس و فرهنگی، با福德گی، حصیر بافی خانه سازی، زندگی اشتراکی در کلبه بزرگ، خانواده، شکار و مهارت شکارچیان، اساطیری درباره منشأ انسانی عنکبوت، مخاطره در زندگی، شکار با تنفسک های بادی، مسموم شدن گوشت شکار، تحلیلی عمومی از احوال این قبیله

شاید از نقطه نظر دیدگاهی که سخت جلب توجه نماید، امریکای جنوبی جالبتر، شگفت‌وغنی‌تر باشد. در این تکه از جهان تمدن‌های بزرگ و مردم کاملاً بی تمدن و فرهنگ، قرن‌هایی بسیار در کنار هم زیسته‌اند. هرگاه در امریکای شمالی کمیت بتواند مورد توجه واقع شود. آن‌چه که در این منطقه شگفت جهان جالب توجهی باشد کیفیت است. در امریکای مرکزی و جنوبی سطح تمدن‌گاه تا آن حد بالاً متعالی بوده که بسیاری از محققان و دانشمندان را ساخت دوچار تعجب نموده، و گاه سطح تمدن و فرهنگ و زندگی به اندازه‌یی پست و ناچیز بوده که باور آن برای بسیاری از مردم که با شرایط تازه تمدن خوگرفته و با آن پرورش یافته و بالیده‌اند نا باور به نظر می‌رسد. اما هرچه باشد و آن‌چه که واقعیت دارد و حقیقتی مسلم به شمار می‌رود، آن است که این هر دوازده جمله حقایق مسلم وغیر قابل تردید می‌باشند. در این بخش نخست

از مردم بی تمدن و فرهنگ که در شرایط بسیار پست و بدبوی زندگی می نمایند گفت و گو کرده و از آن پس به شرح تمدن های بزرگ پرداخته می شود.

در رأس شمالی امریکای چینوی و نزوئلا Venezuela قرار دارد، کشوری که از جنگل هایی آب و نام کشوف و عمیق و جان گزا پوشیده شده است و در آن جنگل ها قبایلی زندگی می کنند که از لحاظ تمدن و فرهنگ و فناوری و معیشت از عقب او فتاده ترین سرخ پوستان امریکای شمالی نیز پست ترا اند. قبیله پیاروا Piaroie، قبیله بی که مردمی عجیب بازندگی و عقاید و آداب و رسومی شکفت، محققان و مردم شناسان وزیریت شناسان و نژاد شناسان و جامعه شناسان را به تعجب و اداشته اند، در این جنگل های سر بفلك کشیده و راه بسته زندگی می کنند و در اینجا از این مردم بد سخن پرداخته می شود.

این بدیهیان، این سرخ پوستان جنگل نشین، در قلب جنگل های « ونزوئلا » زندگی می کنند - در دل جنگل هایی آنقدر صعب العبور و وحشتزا و تاریک که کمتر پای مکشافان و محققان به قلمرو شان رسیده است و آگاهی های ما در باره شان بسیار محدود می باشد . اینان مردمانی هستند بی جنگ و سیز که قسمت اعظم زندگی شان صرف آداب و رسوم و تشریفات و شعایر فراوان شان می شود - بدیهیانی هستند معتمد به قوی ترین زهر یا ماده مخدّره جهان به نام Yoppu که خوردن اند کی از آن یک حیوان نیرومند را از پا درمی افکند . با خواب میانه بی ندارند و در جهان تاکنون مردمی شناخته نشده اند که این چنین بی خواب باشد . مردمی هستند قوی و نیرومند که از راه شکار زندگی می کنند و با حمل باری زیاد در طی یک روز بدون خستگی راه پیمایی می کنند . بهترین خوراک شان نوعی عنکبوت بومی آن منطقه است به درشتی گنجشک که زهری مرد افکن دارند .

معاش شان از راه شکار ورزی تأمین می شود . شکار چیانی هستند با پنجه های قوی و شکم های سیری ناپذیر و مهارتی در خود تحسین . به جز حیوانات بزرگی که شکار می کنند، به خوردن انواع حشرات، کرمها و خزندگان موذی عادت دارند . در منطقه زندگی شان کنه به فراوانی وجود دارد و این جانوران کوچک و سمج و گزنده

این مردمان را بسیار عذاب می‌دهند. در سراسر روز و شب به تن شان می‌چسبند و از خون شان تغذیه می‌کنند. لیکن اینان نیز چندان ساکت و بی‌کار نمی‌شینند. کارد-هایی همواره به کمر دارند که آن‌ها را ازورقه‌های نازک سنگ، به طریق زدن و پراندن قسمت‌های زاید درست می‌کنند. شاید شایسته‌تر آن باشد که نام این کارد‌های سنگی را «کنه‌کشن» بگذاریم، چون بدويان از این کاردها بیش از هر چیزی در کشتن کنه‌های استفاده می‌کنند. کنه در واقع یکی از تنقلات مورد علاقهٔ پیارواها است - چون آن‌ها را می‌کشنند یا در همان هنگام می‌خورند و یا نگاهشان داشته و پس از خشک کردن، بالذی بسیار می‌جوند. گوشت شکارها را در موقع عادی خام خام می‌خورند. گاه در موقع تشریفاتی گوشت راضم مراسمی آب پرمی‌کنند. برای ذخیره آذوقه گوشت را در معرض هوا و آفتاب قرار داده و می‌خشکانند. افلام دیگر غذا‌ی شان عبارت است از میوه‌های وحشی جنگلی و گیاه‌ها و ساقه‌های خوردنی که به وسیله‌زنان گرد آوری و ذخیره می‌شود. به هیچ وجه کشاورزی و کشت وزرع را نمی‌شناشند، چنان که از آهن و فلز نیز آگاهی ندارند. چنان‌که ذکر شد، لذیذ‌ترین خوراک‌این مردم، نوعی عنکبوت است به درشتی یک‌موش یا گنجشک. شکار این جانور بسیار جالب و مستلزم مهارت و تمرین کافی می‌باشد. برای شان دام می‌گسترند و پوشت دام‌ها منتظر فرصت می‌شوند تا طعمه به دام افتد. این جانور بدهشکل و کریه دارای افسانه‌ای نیز می‌باشد و بومیان میان خود و آنان قرابتی قابل‌اند. بهموجب یکی از این افسانه‌ها، اینان در آغاز مردمی بوده‌اند که مورد خشم ارواح خبیثه قرار گرفته و به این شکل در آمده‌اند. لازم به تذکر است که این نوع عنکبوت‌ها دارای سمی بسیار قوی نیز بوده و بیش از خوردن، به دقت کیسهٔ سمی شان به وسیلهٔ بومی‌ها در آورده می‌شد. این عنکبوت‌ها را بدويان خام خام می‌خورند و لذتی که از این خوراک نصیبشان می‌شد، مطابق لذتی بود که از خوردن مادهٔ مخدوش «یوپو» برای شان حاصل می‌شد. میمون، موش کور، توتی و پرندگانی دیگر را نیز به آسانی شکار کرده و می‌خورند. به هر حال در حد خود خوراک‌شان متنوع بود و از این باب شکایتی نداشتند.

پیارواها لخت و بر هنه زندگی می کردند و تنها پوششی که عورت شان را می - پوشانید عبارت بود از قطعه‌یی پوست کوچک جانوری و یا پوست درختی مخصوص . اما گاه نیز کاملاً بر هنه می شدند و از حمل آن قطعه پوست نیز خودداری می کردند . زینت آلات شان عبارت می شد از خرمهره‌هایی که از سنگ ، استخوان ، چوب و شاخ حیوانات فراهم می گشت، از استخوان حیوانات گوشواره‌هایی فراهم می کردند که در حد خود از زیبایی و ذوق و حشی هنری بی بهره نبود. زنان گردن آویزه‌ایی از نوعی، الیاف گیاهی بدانبوهی فراهم کرده و به هنگامه‌های جشن و مراسم عمومی گردند می کردند. جز این دیگر هیچ پوشش وزینت آلانی نداشتند به غیر از جنگ افزارهایشان .

اغلب آلات و ادوات و ابزارهایشان از سنگ ، چوب و استخوان ساخته می شد و در این کار نه مهارتی داشتند و نه می کوشیدند تازیبایی و ظرافت را در کار دخالت دهند . دیگر و کاسه از سنگ و چوب می ساختند . کارد و چاقو و نوعی تیشدرا از سنگ‌هایی ویژه به وسیله ضربه زدن و براندن مواد زاید درست می کردند. سپرها - شان از چوب و اغلب مستطیل شکل و به یک متر تا یک متر و نیم در درازا بالغ می شد که رویه آن را با نقش و نگارهایی هندسی به سبک قرینه‌سازی می پوشانیدند . رنگ‌ها را از انواع گلو شیره نباتات و برگ درختان درست می کردند - اما با این وصف پیش از چند رنگ اصلی میانشان شناخته نبود .

حصیر بافی را می شناختند و هم چنین به سبکی هم سان ، از بافت‌هایی ریز تر و ظریفتر پارچه‌هایی می باقتنده که تنها به هنگام موارد شریفانی به دوش می افکندند. از حصیر برای کفه کلبه‌ها و دیوارها استفاده می شد. هر خانواری دارای چند تا چارپایی بودند که به هنگام استراحت جلو کلبه‌ها، روی آنها استراحت می کردند. این چارپایه‌ها عبارت بود از دو قطعه چوب صاف شده به شکل مستطیل که میانه‌های آن را خالی کرده و رویه‌اش را با حصیر می پوشانیدند . برای حمل و نقل بارو آذوقه و نگاداری آذوقه در کلبه‌ها ، از نوعی زنبیل یا سبد استفاده می کردند که مخروطی شکل بود و آن‌ها را به پشت بسته و راه‌های دور و درازی را طی می کردند.

قبایلی که در این نواحی زندگی می کردند دارای نوعی زندگی اشتراکی بودند.

هر دسته‌یی که در یک کلبهٔ بزرگ زندگی می‌کرد از هشتاد تا سده‌گاه سدو پنجاه نفر شکیل می‌شد. این واحدهای اجتماعی هر یک در کلبه‌یی عمومی می‌زیستند. کلبهٔ بزرگ و اشتر اکی عبارت بود از یک خانهٔ گبیدی شکل که با اسکلتی از الوار ساخته شده و بدندهایش با شاخ و برگ و ایاف‌گیاهی پوشیده می‌گشت. تمام افرادی که باهم در یک ناحیه می‌زیستند، در همین خانهٔ بزرگ و عمومی زندگی می‌کردند. داخل خانه به تعداد خانوارها تقسیم بندی می‌شد. هر خانواری عبارت می‌شد از زن و شوهر و فرزندان و عروس و نوه‌ها و احتمالاً پدر بزرگ و مادر بزرگ. بانی گردانگرد خانهٔ بزرگ را به ده دوازده و یا پانزده قسم تقسیم می‌کردند و هر خانواده‌یی در یکی از این اطاق‌ها زندگی می‌کرد. دو اطاق از همه بزرگ‌تر و مشخص‌تر بود و این دویکی اطاق رئیس خانواده‌اش و دیگری چوروآتا *Tchouрооata* یا معبد بود. نقش چوروآتا تقریباً همان نقشی بود که *Kiva* یا معابد زیرزمینی میان پوئب‌لوها ایفا می‌کرد که در باره‌اش در بندهای گذشته سخن رفت. میان خانهٔ بزرگ آتش می‌سوخت و هر خانواری در اتفاق خود نیز جداگانهٔ جهتروشنی و پختو پز آش می‌افروخت و چون خانهٔ بزرگ و کلبهٔ عمومی جز یک در کوتاه ورودی نداشت هوا در آن جا در نهایت بدی و خفگی بود.

آن چه که زندگی بدویان این منطقه را به مختاره افکنده و دشمن جان و آسایش‌شان می‌باشد، حیوانات در نده و خطرناک آن جنگل‌های آسمان‌سای و تاریک و بی‌امان است. بیرون‌پلنگ و مارهای مخوف‌زهدار و گوشت خوار همواره زندگی‌شان را در تلخی و وسوس و هراس نگاه می‌دارند. مردمانی این چنین بدوی و دور از تمدن که باستی به آسایش و رفاه، دور از دغدغه‌های فکری عصر تمدن زندگی نمایند نیز زندگی‌شان از دلبرهای و ترس‌هایی به جاو نابه‌جا آگنده است. ارواح شریروی که در نقاط تاریک جنگل‌زندگی می‌کنند ایماً در معرض خطرشان قرار می‌دهند و درندگان و خزندگان زهدار زندگی‌شان را در می‌کنند، در حالی که شبانی بسیار در کلبه‌کنار هم لم می‌دهند و از این همه خطرهای مریبی و غیر مریبی دلشان به جوش می‌آید.

خط‌ناک‌ترین سلاح شکار افگن پیارواها، تفنگ است. نوعی تفنگ بادی که

در به کار بردن اش مهارت فراوانی دارند. این نفنگ عبارت است از لوله‌بی که سر آن نسبت به تهش تاسه و چهار برابر گشاد است. از دهانه گشاد تیرهایی زهر آگین را که به سم یوپو آلوده شده استوده سانتی‌متر درازا دارد رها می‌کنند. تیرها را در جایی که تعییه شده و داخل لوله قرار دارد می‌نشانند و از ته آن پس از نشانه گرفتن می‌دمند. بر اثر دمیدن زه محکم و پرانی رها شده و تیر به سوی هدف با فشار خارج می‌شود. چنان که گفته شد زهر یوپو آنقدر خطرناک و شکاراً فگن است که خطرناک‌ترین و نیرومندترین جانوران را بلا فاصله می‌کشد، اما چون پیارواها به این سم معتاد بوده‌اند را چون ماده مخدری مصرف می‌کنند، گوشت شکارکه به این طریق مسموم شده، کوچک‌ترین اختلالی در صحبت و سلامت‌شان بوجود نمی‌آورد – در حالی که مشاهده شده هرگاه مارهای بزرگ و سم دار و پلنگ‌های خطرناک از پس مانده گوشت این شکارهارا می‌خورندند، در دم جان می‌سپردند و آشکار نیست که تحت چه شرایط و حوادثی، این بدویان به کشف چنین سم خطرناکی نایل‌آمده‌اند.

تاکنون جز پای چند سیاح به این منطقه باز نرسیده است و آن چنان که باستی نمی‌توان به صحبت و درستی گزارش‌های این سیاحان توجه نمود. آن چه که مسلم است این گفتارها که به وسیله آنان منتشر شده خالی از مبالغه نیست، چون بی‌خوابی این مردمان و آنکه اصولاً مردان بی‌خوابی هستند وجود گنج‌های انسانی بی از طلا و الماس و سنگ‌های پربهای محافظان و نگاه‌بانانی افسانه‌بی دارند و بسیاری چیزهای دیگر از این قبیل. اما دیری نمی‌گذرد که مردم شناسان و محققان مطلع و داشمند به این خطا رفته و زندگی و حالات و افسانه‌ها و فرهنگ‌شان را چنان که باستی مورد تحقیق عالمانه قرار می‌دهند.

۴۲ - زهرپرستان و تله ارواح

دیانت پیارواها ، شکفتی این مذهب ، سم خطرناک یوبو، رئیس قبیله ، کاهن قبیله ، پهلوان قبیله ، پشتیبانی ارواح از این سه تن ، تموینو طلس دفع ارواح شریر ، ترس فوقالماده از ارواح، دستگامروح رانی یا تلخروح گیر، کشتن ارواح به وسیله رئیس قبیله، آداب پرستش یوبو، شرحی در باره این سه و جنبه خدایی اش ، جشن یوبو خواری ، جشن شکار و زهردادن خدناک ها ، مراسم حمل یوبو، نیمه شب واجرای تشریفات پرستش یوبو، رقص جذبه‌یی، اعتیاد بدوان به ماده‌ی مخدود یوبو، معبد یا چور و آتا ، دهکده ، روح و بقای آن، آداب تدفین ، نتیجه‌کلی در باره این قبیله

میان پیارواها دیانت نیز به همان قدر شگفت و عجیب است که نزندگی شان

و عادات و رسوم شان . چون یوبو Yoppu ، یعنی سمی خطرناک را که از ریشه و شیره نوعی درخت می‌گیرند می‌پرستند . اما پیش از آن که در باره این پرستش شگفت و مراسم آن سخن به میان آید ، لازم است تا بهوجه‌یی مشروح از دیانت شان گفت و گو شود . در این قبیله جادوگر و کاهن چون قبایلی دیگر در حکم رئیس سیاسی و فرمانروای نظامی نیست ، بلکه تنها یک قائدروحانی است که امور جادویی و مذهبی را اداره کرده و سرپرستی جشن های مذهبی و مراسم عبادت تحت نظر وی انجام می‌گیرد . حکیم باشی قبیله است و به شفا و درمان بیماران ، دفع ارواح خبیثه و دادن طلس و تعویذ مشغول می‌باشد . اما در رأس حکومت ، رئیس قبیله قرار دارد . رئیس بالطبع در چنین قبیله قلیلاً افرادی که در نهایت درجهٔ بدوبیت می‌باشند ، زورمند ترین فرد است که بر قبیله حکومت می‌کند . برخلاف وضع سایر اقوام و قبایل بدوي ، کاهن - پژوهش تأثیری در رئیس نداشته و نمی‌تواند وی را آلت اجرای نمایلات و خواسته‌ایش نماید . بلکه رئیس چون وجودش را مضروزیان آور تشخیص دهد و یا کار ها و اعمال اش موجب نارضایی افراد را فراهم آورد ، این حق را دارد که وی را به کشد . در جزایر جنوب و پاره‌یی از نقاط مهلانزی نیز چنین رسمی وجود داشته و طبقه اشراف به هنگام ضرورت قادر بودند تا جادوگران بدخیم و مزاحم را به کشند .

پس از اهمیتی که رئیس و کاهن در قبیله داشتند ، پهلوان قبیله از قدرت و

نفوذ بیشتری برخوردار بود . پهلوان قبیله زورمندترین فرد شکارچی بهشمار می رفت و هر گاه کسی با او سیر برابری و رقابت داشت ، در جشنی عمومی به زور آزمایی می پرداختند و آن که فاتح و پیروز می شد ، می توانست با قساوت رقیب شکست دیده را به کشد . پندار عموم بر آن بود که نظر لطف ارواح با پهلوان قرین است ، چنان که نیروی ارواح به کاهن نیز قدرت می بخشید و کسانی که تحت حمایت ارواح بودند ، تقریباً تابو و مورد پرهیز شناخته می شدند و کسی نمی توانست ، یعنی حق نداشت و مجاز نبود تا آنان را مورد آزار قرار داده و یا لمس نماید ، جز رئیس قبیله .

ترس از ارواح شریر و خبیث در اعماق وجود این بدویان با قدرت جریان داشت . هر اتفاق و رویداد بدی را منتبه به زیان و خباثت و دشمنی ارواح شریر می گردند . ارواح و شیاطین خبیث همواره در کمین بودند تا آزار خود را به مردم بدرسانند . هر فردی از دست جادوگر مقداری طلس و تعویذ و «روح ران» دریافت می کرد و همواره آن ها را با خود حمل می کرد و مطمئن بود که با وجود آن طلس ها ، ارواح به آزارش نخواهند پرداخت . اما گاه گاه که اتفاقات شومی روی می داد ، و کسانی دوچار بلاایا و ناراحتی یا بیماری می شدند ، پندار عامه چنان بود که قدرت روح رانی طلس از میان رفته و فرد بلازده به هنگام برای تعویض طلس رجوع نکرده است . پس مطابق معمول بیماری عبارت بود از مستولی شدن روحی خبیث به بدن - وظیفه حکیم باشی یا جادوگر بود که روح را از تن بیمار رانده و شفا یش بخشد . شب هنگام که بومیان در کلبه های خود می آرامیدند ، وقتی محسوب می شد مناسب

از برای حمله ارواح و زیان دسانی شان . اما اندیشه ناپخته بدویان این مشکل را نیز به طریقی حل کرده بود و آن اختراع دستگاه «دفع ارواح» محسوب می شد . بالا سر هر کلبه بی که در آن یک خانواده زندگی می کرد ، یکی از این «تله» ها نصب شده بود . این دستگاه ها نخست به دستور کاهن ساخته می شد و عبارت بود از قابی چوین در حدود هشتاد سانتی متر . در پنجاه سانتی متر . این قاب چوین را با سنگ تراش داده و شفاف می ساختند و میان آن را با اسخوان هایی که به رویش نقش هایی جادویی حک کرده بودند می آراستند . پس از ساختن هر دستگاهی ، جادوگر آن را نبرک

ساخته و اوراد روح زدایی و ادعیه مقدسه خوانده و بر آن می دمید . پشت این قاب چوین و صفحه منقش استخوانی اش ، با پی حیوانات شکاری دامی کوچک کار می گذاشتند . معتقد بودند که ارواح خبیثه از فاصله چندمتری دیگر توانایی نزدیک شدن به آن را پیدا نمی کنند ، چون قدرتی جادویی آنان را به عقب می راند . لیکن احتمالا هرگاه روحی شریر با قدرت شیطانی اش از این بند می گذشت و می خواست تا برای آسیب رسانی داخل کلبه شود ، در تله دام و دستگاه دفع ارواح گرفتار می شد . سرنشینان هر کلبه‌یی صبح هنگام به دستگاه سرکشی می کردند . بالطبع میان این دستگاه‌ها بر اثرستی بندها و یا تکان خوردن سقف کلبه و وزش باد و امثال این ها ، یکی دو تا از تله‌هادر رفته بودند و روحی شریر رادر بند گذاشته بودند . پس صاحب کلبه به دنبال کاهن وجادوگر می رفت و جادوگر با آداب و رسومی اسرار آمیز روح در بند شده را می کشت .

آداب پرستش یوپو بسیار پر طول و تفصیل است و شاید این مفصل ترین و مبهم ترین مراسم اسرار آمیزشان باشد . نخست لازم است تا آگاهی و شناختی نسبت به یوپو حاصل شود . این نوعی سم قوی و کشنده است که تاکنون در هیچ جای دنیا شناخته نشده و مورد استفاده قرار نگرفته است . ماده بی است که از ساقه نوعی درخت بلند که بومی آن منطقه است استخراج و گرفته می شود . شیره خام آن عبارت از مایعی غلیظ و زرد رنگ است . به عمل آوردن و پروردن آن بایستی تحت نظارت مستقیم جادوگر ، با مراسم و تشریفاتی خاص انجام شود . چون یوپو مقدس است و خداست و هم چون یک خدای بزرگ پرستش می شود . بدوبیان معتقدند که یوپو - این سم - خدای قهر و مهلك ، دشمن و عدو و بر اندازندۀ ارواح شریر و خبیث است و تنها این نیروی قهار است که قدرت برابری پیرو زمندانه را بالا روح شیطانی دارد .

در روز معینی با دستور و تحت نظر کاهن - جادوگر ، افرادی چند به تهیۀ شیره یوپو می پردازند . این افراد که به استخراج « خدا »‌ی شان بدورون جنگل می - روند ، از داخل قریه با موسیقی بدرقه می شوند . موسیقی شان عبارت است از طبله هایی که با چوب های مخصوص به سطح میان تهی آن ها می کوبند و نی های بربده شده

و ساخته شده بی که با آن نی می نوازند. طبالان هم چنان می کوبند تا افرادی که به استخراج یوپو می روند ، در دل جنگل کم می شوند . اما هم چنان صدای زیر و بم طبل طبالان در گوش شان طینی انداز است تا به محل مورد نظر می رستند و از شیره درخت مخصوص به اندازه کافی ماده سی به دست آورده و باز می گردند . حاملان یوپو تا هنگامی که به قریه باز می گردند ، نوازنده گان به کار خود سرگرم اند . آن گاه کاهن - جادوگر از جلو و عده بی دیگر از مستقبلان به استقبال « یوپو » می روند و آن را با شریفات مخصوص تا مقابل معبد یا چور و آتا Tchouroata حمل می کنند . در آن جا قبل ا به وسیله کاهن - جادوگر پاتیلی از سنگ روی اجاقی که زیر آن آتش مشتعل است قرار دارد . افراد قبیله حلقه وار ایستاده و نظاره می کنند و افرادی چند نیز که دست یار جادوگراند او را کومک می کنند . جادوگر با موادی دیگر شیره خالص یوپو را آمیخته آن ها را می جوشاند . در این هنگام رقص شکارچیان آغاز می شود و در ضمن رقص هر یک از شکارچیان خدنه که ای ساخته شده و آماده شده خود را جلو کاهن می ریزد . چون رقص تمام شد ، کاهن تمامی خدنه که را به زهر می آلاید و شکارچیان تیرهای آب داده را در تیر دان های خود می نهند . آن گاه مراسم همگانی جشن آغاز می شود و در حال رقص هر فردی مقداری از این زهر مرد افکن را که یک قطره اش برای مرگ آنی چند نفر کافی است می نوشد و اعصابش تخدیر شده درستی لذت بخشی فرومی رود و تا صبح روز بعد مجلسی این چنین پرشور و شرچون گورستانی خاموش می شود . این جشن خصوصی هرسال یک بار با تشریفات فوق انجام می شود ، درحالی که تنها این یک بار کافی نیست ، چون بومیان منطقه جنگل های و نزوئلا بمناده مخدر و سمی یوپو معتادند و از آن چون هروئین و کوکائین و تریمالکوسایر مواد مخدر استفاده می کنند . شاید بتوان علت اعتیاد یوپو را به این مناسب دانست که چنین سمی را پرستش کرده و براین خواصی قابل بودند که بزرگترین آن همان خصیصه دشمنی اش با ارواح پلید بوده ، چون گفته شد که یوپو همواره دشمن و عدوی ارواح شریر است و ارواح از او می گریزند و یوپو آنان را کشته و معدوم می سازد . اینک می توان چنین استدلال کرد که بدین یوپو را می خورند که آن را همواره درون

خود نگاه دارند و ارواح از ترس یوپو بدانان نزدیک نشوند . از جانبی دیگر هیچ بعد نیست که میان بی خوابی که صورت مبالغه آمیزی دارد و یا کم خوابی این مردم باسم یوپو و مصرف آن پیوند وابرتباطی وجود داشته باشد و به زودی چنین مسئله‌یی به وسیلهٔ محققان کشف و روشن خواهد شد .

به هر انجام پس از جشن مخصوص تولید و توزیع یوپوکه در باره‌اش گفت و گو شد ، تا آغاز جشنی دیگر بدویان خود به تهیهٔ یوپو می‌پردازند . ماده اصلی آن را به راحتی به دست آورده و همچون جزیی از غذای روزانه آن را می‌پزند ، می‌جوشانند و پس از به عمل آوردن می‌نوشند و سرمست نشانه می‌گردند . همواره در حالی که به چنین کاری دست می‌بازند ، در صورت لزوم خندگ‌هاشان رانیز به‌آن می‌آلایند تا به هنگام شکار مجہز باشند .

اینک از مراسم پرستش یوپوکه بدان اشاره شد ، یادمی شود . چنین مراسمی هر ماه یک بار انجام می‌گردد و مراسمی است عمومی که بایستی تمامی افراد در آن شرکت کنند . کاهن در چنین قبیله‌یی بیش از سه ، چهار و حداقل پنج دستیار و نوچه ندارد که همواره درست مقام و لباس کهانت نبوده ، بلکه از افرادی محسوب می‌شوند که از جادوگری آگاهی داشته و به هنگامی که وجودشان لازم شود به دست یاری و کومنک کاهن - جادوگر می‌پردازند . مراسم پرستش یوپو همواره نیمه شب انجام می‌گیرد . قبل اشاره شد که داخل کلبه بزرگ ، یکی از انافک‌ها از دیگر انافک‌ها بزرگ‌تر بوده و معبد پرستش گاه و محل اقامت کاهن به شمار می‌رود . افراد که آگاهند در آن نیمه شب بایستی به پرستش خدای شان بپردازنند ، گوش فراداده و منتظر شنیدن آهنگ زمزمه کاهن و نوچه - گانش می‌باشند . نوچه هاوسط چورو آتا یامعبد ، آتشی بسیار می‌افروزند و آن گاه به کناری نشسته در حالی که به روی آتش مایع مخصوص و پرورده شده یوپومی جوشد بدزمزم مه کردن اورادی می‌پردازند که پس از آن به ترانه‌یی در مدح یوپو و خواص اش منتهی می‌شود . بومیان با شنیدن این زمزمه به معبد می‌آیند و در محلی کوچک نفراتی بسیار به هم فشرده می‌شوند . در گوش و کنار شاخه‌های درختی که از آن شیره مقدس به دست می‌آید آویزان شده و آتشی که می‌سوزد از چوب همان درخت می‌باشد . افراد حلقه‌وار در حالی که

دست‌هاشان را به شانه‌های هم‌نهاده‌اند به رقص می‌پردازند. رقص سبک و نرم و آهسته که با آواز دسته‌جمعی و زمزمه مانندشان همراه است و به گرد پاتیل مایع مقدس که در حال جوشش است می‌گردند. آن‌گاه افراد پس از رقص‌کنار رفته‌جو جارا برای رقص کاهن و نوچه‌ها باز می‌کنند. رقص آنان در حالی که مقدار زیادی یوپو نوشیده‌اند، رقصی است با حرکاتی بسیار تند و وحشیانه که به حالتی جذبه‌بی و بی‌خودی منجر می‌شود. آن‌گاه کاهن به پخش مایع مقدس می‌پردازد و افراد یک‌دیگر از آن نوشیده و سرمست می‌شوند و رقص کاهن و نوچه‌ها تا آن‌جا ادامه پیدا می‌کنند که از پادر او قتاده و بیهوش می‌شوند.

پیارواهابه روح و بقای آن عقیده‌دارند، امادر دیانت‌شان و عقایدشان آشکار نیست که زندگی بعدی ارواح چگونه و در چه جایی و تحت چه شرایطی به سرمهی آید. بهشت و دوزخ‌شان تصویر گنگی است از یک بزرخ تاریخ و بی‌درد ورنج و خوشی ولذت که در اعماق دور جنگل واقع است و این بیش چیزی نمی‌دانند. مطابق معمول اندیشه بدوي از مردگان و ارواح‌شان در ترس و هراس‌اند و پس از مرگ متعلقات مرده را آتش زده‌ویا در جایی دور مدفعون می‌سازند. مرده‌رانیز پس از فوت به حال خود رهانمی‌کنند، چون روح اش ممکن است که موجبات مزاحمت‌هایی را برای زندگان فراهم سازد. چون فردی در قبیله فوت می‌کرد، خویشان نزدیک و طبقه اول اش وی را در کفنی که از برگ درختان فراهم می‌شد پیچیده و کاهن مراسم آمرزش و آسایش را برای روح به جا می‌آورد و اورادی می‌خواندو تهیت اش می‌گفت که مرده-واز زندگی بدمعی گفت کد روح متوفا بشنود و دیگر هوس بازگشت میان زندگان را ننماید. آن‌گاه از چوب بستی کد به عنوان وسیله حمل‌جنائزه درست کرده بودند استفاده می‌شد. خویشاوندان مرده را حمل می‌کردند و مدت سه‌روز در جنگل بگراه پیمایی سپری می‌شد. پاره‌ی قسمت‌های رام را دو یاسه بارمی‌رفتند و از بیراهه بازمی‌گشتند. آنقدر مرده را می‌گردانند و از راه‌های تاریخ و دور و دراز می‌گذرانند که پس از دفن، راه بازگشت به قبیله رانیابد. چون سه شب‌انه روز به‌این طریق سپری می‌شد و به‌دامنه کوه‌ساری می‌رسیدند، مرده‌را در شکاف سنگ و یا درون غاری به‌زمین می‌نهادند و چنان ظاهر می‌گردند که آن‌ها هم در آن‌جا

قصد اقامت دارند. بعروی زمین می نشستند، می خوردند و می خواهیدند و هم چون زندگی کلبدشان را در اینجا تقلید می کردند تامرده و روح اش را اغفال کنند. چون اطمینان برای شان حاصل می شد که روح متوفا به اندازه کافی اغفال شده است، و خیال تعقیب شان را ندارد، شب هنگام به آهستگی راه جنگل و قبیله را پیش گرفته و به جای گاهشان می رفتد و به این طریق بود که مرده دیگر نمی توانست بنابه علایق پیشین به کلبه باز گشته و مزاحم زندگان شود. البته بسیاری از این مردگان، لاشه شان طعمه حیوانات می شد و برخی شان هم چنان می ماندند تا گوشت شان فاسد و خاکشده و استخوان هاشان بازمی ماند. بنابر آن چه که گفته شده، میان این قوم در زمانهای گذشته مو میابی کردن اجساد مردگان رواج داشته، چون در غارهای دور دست اجسادی مو میابی شده متعلق به سدها سال پیش وجود دارد و سیاحتی که از این منطقه دیدار کرده اند، از وجود اجساد مو میابی یاد کرده اند. با تزدیکی به مکریک ممکن است تصور نمود که در آن زمانها روابط نزدیکی میان پیاروها و آزتکها برقرار بوده است و پیاروها مو میابی را از آنان آموخته اند. به هر حال این و دزندگی و دیانت فومی شگفت که نگاه بان بزرگ ترین گنج های جهان اند، نمی خوابند و زهری می خورند که یک قطره اش گاوی نیرومند را در ددم بی جان می کند و بیو پو یا آن سم را چون بزرگ ترین خدایان پرستش می کنند و درزندگی شان از ارواح شیطانی سخت در ترس و هراس اند و با اینه این ارواح را شکار می کنند. نه قانونی دارند و نه حکومتی و نه مجازاتی. با کسی سر جنگ ندارند و بسیار نیرومندو پ्रطاقت اند و در صلح و صفا، در شرایطی ابتدایی چون هزاران سال پیش زندگی شان را ادامه می دهند.

۲۳- بومیان جهنم سبز

قبیله تاتویان، زندگی عمومی و اشتراکی در جنگل‌های آمازون، الکوی یکسان زندگی میان قبایل مختلف، مالوکایا کلبه عمومی، زندگی اشتراکی در مالوکا، اجتماع، رئیس قبیله و کاهن بزرگ، لباس و پارچه‌بافی، زینت‌آلات و آرایش، رسوم و آداب، مسائل جنسی، زنان و دختران، مجازات خیانت‌زن شوهردار، نوع سخت مجازات، مراسم اجرای مجازات، معانی و خوراک، مورچه عسلی و کرم پیه‌دار، کاهن-جادوگر، قدرت و نیروی محدودش، مراسم تهیه شراب چی‌جا

الکوی عمومی زندگی در جنگل‌های مخوف آمازون Amazonas-Amazon و سرنشینان سرخ پوست این منطقه تقریباً یکسان و یک نواخت است. این بدویانی که در جهنم سبز، یعنی مخوف‌ترین جنگل‌های جهان زندگی می‌کنند، در زندگی دارای روشی اشتراکی می‌باشند. در کلبه‌هایی عمومی زندگی می‌کنند و ساختمان کلبه‌های عمومی میان اقوام و قبایل مختلف به تقریب یکسان و همانند است. وضع خانوادگی، اجتماعی و سیاسی نیز یک جور است. در این منطقه مخوف از جهان، بنویان نه شکارچی هستند و نه کشاورز و نه آنوفه‌گرد آور. اما در مقام مقایسه بیشتر از گروه‌گردآورندگان آذوقه به شمار می‌روند تاکشاورزان و شکارورزان. هر چند که در شکار سخت چرب دست و ماهراند. بدی‌طبعی و هوا و فور گزندگان و حشرات موزی برای استراحت، روشنی یک سان در این قسمت نیز به وجود آورده است. عموم سرخ پوستان در نتوهایی می‌خوابند که آن‌ها را میان درختان می‌آویزند تا از شر جانوران در زندگی در امان باشند. بانسبت‌های کم و بیشی از یک الکوی اجتماعی و سیاسی و دینی پیروی می‌کنند. اما در نسبت توحش بسیاری شان سخت‌وحشی و بدی‌بودی می‌باشند، در حالی که پاره‌بی از این قبایل که در مرأکزی نزدیک‌تر به تمدن زندگی می‌کنند، در اثر برخورد با سفید-پوستان و تمدن معاصر، آرام‌تر و متمن شده‌اند.

یکی از قبایل سرخ پوستی که در دل جنگل‌های آمازون، و این جنگل سبز و مخوف زندگی می‌کنند، قبیله‌یی است به نام قبیله تاتویان Tatoyan. چنان که

برمی آید تاتویان‌ها از جمله بدویانی هستند که سخت مخوف و هراس انگیز بوده - بدان سان که حتا سرخبوستان جسور قبایل دیگرنیز از آنان در بیم و هراس بودند. این قبیله در جنگ جویی، بی پرواپی و جسارت و قساوت شهره بودند و از گوشت آدم نیز بسیار خوششان می‌آمد. بسیاری از سپید پوستان به دست افراد این قبیله با مرگی مجیع کشته شده و گوشت‌شان ضیافت‌هایی عمومی را موجب شده است.

در اینجا نیز هم چون میان پیاروها و ماراکوپ Maraquppe ها که ذکر شان خواهد آمد، و سرانجام هم چون قبایل دیگری که در جهنم سبز سکونت دارند، خانه‌های عمومی ساخته می‌شود. هرواحدی به عنوان قبیله میان هشتاد ناسد و پنجاه و به ندرت دو سد نفر می‌باشد که در یک **مالوکا** Maluca زندگی می‌کنند. مالوکا نام بومی همین خانه‌های عمومی است. اما در ساختن این خانه‌ها میان دسته‌های مختلف اندکی تفاوت‌هایی وجود دارد. شکل عمومی مالوکا مخروطی است که رأس آن اندکی گرد و گنبد مانند شده است. آن‌چه که موجب اختلاف این کلبه‌ها است، قسمت پایینی شان می‌باشد که پاره‌یی از آن‌ها گرد و گرد پایین شان به اندازه یک پا باز و بی حفاظ است و پاره‌یی از آنها بسته و محفوظ. زندگی سرخبوستان از زنان و مردان، پیران و جوانان، دختران و پسران و کودکان در این خانه‌های عمومی سپری می‌شود. در این خانه‌ها متولد می‌شوند، می‌بالند و نمو می‌کنند، عشق و رزی کرده و از دراج می‌نمایند، پیرمی‌شوند و سرانجام می‌میرند. اسباب و اثاثه‌شان بسیار کم و محدود است هر خانواده‌یی چند تیر و کمان، چند تفک بادی، چند ظرف کوچک و بزرگ از چوب و سنگ دارند. در قسمت بالای کلبه عمومی - رئیس قبیله زندگی می‌کند با زنان و فرزنداتش، و قسمت‌های پایینی و پرۀ افزاد عادی قبیله است. زندگی جمعی از این قبیله‌ها و کلبه‌ها، هم چون زندگی آریاها پیش از استقرارشان می‌باشد.

میان کلبه عمومی یا مالوکای تاتویان‌ها آتشی همیشه به حال اشتعال است، اما برخلاف پیاروها داخل کلبه عمومی به اتفاق‌هایی به تعداد خانوارها تقسیم نشده است، بلکه هر خانواده‌ای در گوشۀ‌یی از کلبه عمومی، بدون داشتن تیجیر و پرده‌های نیین در کنار هم زندگی می‌کنند. آتش لازم را از آتش عمومی که میان کلبه می‌سوزد بر

می دارند و ابن آتش مقدس است و در همواره سوزی اش و سواس ذارند ، بدون آنکه به ستایش و پرستش اش بپردازند . رئیس قبیله اختیارات مطلق دارد . هم کاهن اعظم است و هم پهلوان باشی قبیله وهم فرمان روا و هم یک نیمه خدا که مظہر قدرت خدای اعظم است به روی زمین . البته کاهن - جادو گری نیز قبیله دارد و شاید این از مختصات این قسمت از جهان و مردم بدوی باشد که کاهن قدرت و نیرویش مادون نیرو و قدرت رئیس قبیله قرار دارد و رئیس در موقع مقتضی می تواند رئیس روحانی را به کشد .

عموم سرخ پوستان ، چه در شمال و چه در جنوب به حصیر بافی و نوعی پارچه بافی آگاهی دارند . از الیاف گیاهی حصیرهایی می بافند که در نوع خود ظریف : یک دست و هموار است . از الیافی لطیفتر ، همراه با نوعی خزه پارچه می بافند ، اما از این پارچهها جز در موقع نادری برای پوشش استفاده نمی کنند . کودکان و زنان کاملا بر هنر زندگی می کنند . دختران پیش از ازدواج با پوشش ناچیزی که دامنی بسیار کوتاه است گویا ستر عورت می نمایند ، اما پس از ازدواج از آن دامن کوتا نیز دیگر نشانی نیست . و نگهی آب و هوا در این ناحیه به اندازه‌ی گرم و مرطوب است که بهترین طریق زندگی ، لخت زیستن است . اما مردان از الیاف نباتی و علفهایی مخصوص دامنهایی درست می کنند گشاد و بلند که تا سر زانوان می رسد . اینان در موقع تشریفاتی و انجام مراسم عمومی و جشن‌ها به قطرو حجم این دامن‌ها افزوده و با حلقه‌هایی از علف بازویان و ساق پاهاشان را می پوشانند و از همان نوع شال گردندی به گردن گردیدی زندن .

زینت آلات شان نیز به همین نسبت اندک و بدوی بود . مردان کمتر وزنان بیشتر بینی هاشان را از چند جا سوراخ کرد و چوبهای ویژه‌ی را که مزین بدارند خواندن و پاره‌ی سنگ‌های رنگین بود از آن سوراخ‌هایی گذراندند . از دندان میمون و ناخن بعضی حیوانات گردن بند درست می کردند . اما پاره‌ی از جگن‌ها و الیاف ابریشم مانند نباتی نیز بودند که از آن‌ها بازو بند ، ساق بند گردن بند می ساختند . خال کوبی زیاد رواج نداشت ، اما کمتر زنی را می شد مشاهده کرد که نقاشی چند به صورت نداشته

باشد . رنگ آمیزی سروصورت و بدن جنبه آرایش برای زنان و بیان مفاهیم و مقاصدرا برای مردان داشت . مردان به هنگام شکار ، جنگ ، انتقام جویی ، شادی ، عزا ، عروسی ، صاحب بچه شدن و موافقی دیگر ، با این چنین رنگ های گوناگون و نقوش مختلف چهره و بدن شان را می آراستند و هرگاه سیاحی اندک مدتی ترد اینان می ماند ، از روی رنگ آمیزی آنان می توانست بی تأمل به گوید چه خبر است : جنگ است ، کسی مرده ، عروسی است ، کار انتقام پیش آمده و ... ؟

مراسم و آدابی بسیار داشتند که میان مردم متعدد رایج و متداول است ، چون : جشن نام گزاری کودکان ، اهدای هدايا به هنگام فتح و ظفر ، زایمان و مواردی دیگر ، مراسمی مشابه با متمنان در عروسی و ازدواج و هم چنین مسائلی دیگر . روابط جنسی برای دختران تا حدودی آزاد بود ، اما زنان شوهرداری که زنا می دادند و به برقراری روابطی جنسی با دیگران می پرداختند ، مجازاتی موحش در انتظارشان بود این گونه قوانین بدون دستور هیچ کسی اجرا می شد و خانواده های زن و شوهر خود اقدام به اجرای قانون می نمودند . نه رئیس قبیله و نه کاهن در اجرای قانون به وسیله خود افراد صاحب نفوذ بودند و به هیچ وجه در این مسائل مداخله نمی کردند .

چون زنی به شوهرش خیانت می کرد ، ابتدا مرد به تعقیب اش می پرداخت تا از کم و کیف کار آگاه گردد . آن گاه به خانواده زنش موضوع را اطلاع می داد . برادران زن به اتفاق شوهر خواهان شان ، زن را دست گیر می کردند . در این موقع لازم بود تا چند نفر از خانواده زن و چند نفر از خانواده مرد بمعنوان ناظر حاضر می شدند .

پس دست و پای زن را بسته و وی را کشان کشان به درون جنگل می بردند . شوهر به تفحص و جست و ج - و می پرداخت تا درختی مناسب برای بستن زن به آن بیابد . این درخت ها به نام درخت مورچه ذار معروف بودند ، چون مورچه های سرخ رنگ و نیش دار در شکم این درخت ها لانه داشتند و مورچه هایی بودند مخوف که زهرشان بی شدید و مرگی فجیع به همراه می آورد . آن گاه زن را محکم به درخت می بستند . لازم به تذکر است که زنان قبیله تاتویان ، زنانی دلیر و دلاور و شجاع اند . در زور بازو و دشمن افگنی و شکار و ترا اندازی گاه بر مردها

سراند . هر گاه زنی که خیانت کرده باشد از این نوع زنان باشد ، شکنجه و مجازات را با سکوت و شجاعت تحمل می کند . به هر حال چون وی را به درخت بستند ، برادران و شوهر با تازیانه شروع به زدنش می کنند . این شلاق زنی نه برای شکنجه و مجازات است ، بلکه برای آن بعاین کار اقدام می کنند که خون از بدن زن درآید و مجروح شود تا مورچگان به سویش هجوم آورند . پس از آن که تن زن خونین شد ، ناگهان مورچه های مخوف زهردار به طرف بدن زن هجوم می برند و مردان آن جا را ترک می کنند . فریادها ، ضجه های دردناک و فغان زن در دل جنگل می بیچد . اما کسی وجود ندارد تا فریادرس اش شود . در این میان تنها امید زن وابسته به معشوق اش می باشد . گاه اتفاق می افتد که هر گاه معشوق ، مردی بهلوان و دلاور باشد به نجات زن اقدام کرده و با اوی بدرورون جنگل می گریزد تا به قبایلی دیگر پناهندگی شوند . چنین زن و مردی پس از گذشت مدتی به آهستگی وارد قبیله شده و بخشوده می شوند . اما هر گاه مرد عاشق به نجات معشوقه اش نیاید . کار را تمام شده بایستی تلقی کرد ، چون تنها پنج درسد امید زنده ماندن می رود . پس از آن که یک بار خورشید غروب کرد و دوباره طلوع نمود ، شوهر به جنگل می رود . در طی این مدت هر گاه زن زنده مانده باشد ، وی را به کلبه آورده و مداوا می کنند و بخشوده می شود .

خواراکشان جز آن چه که از دانه های نباتی و ساقه های گیاهی فراهم می شد ، عبارت بود از گوشت شکار و خوردن جانورانی چون کرم ، مورچه و پازه بی دیگر از جانوران کوچک . گوشت نوعی مخصوص از میمون که در جنگل های آمازون زندگی می کند ، از بهترین خواراکها و گوشت مورد علاقه تأثیان ها به شمار می رود . شکار و بدست آوردن این حیوان با هوش و چابک مشکل است ، اما اندیشه بدی برای تأمین معاش به سهولت به این جست و خیز و چابکی فایق می آید . اینان کمتر گوشت شکارهای بزرگ را خام می خورند ، بلکه آنها را به روی آتش کباب کرده و با لذت دورهم صرف می نمایند . در این جنگل نوعی مورچه درشت زندگی می کنند که مورچه عسلی نامیده می شوند ، چون در شکم خود کیسه بی دارند که همیشه از مقداری عسل

اباشته است . مورچه های عسلی از جمله بهترین تنقلات تاتویان ها می باشد . این مورچه ها پای درختان و در ریشه درختانی که در عمق زمین فرورفته اند زندگی می کنند و آرواره هایی نیرومند دارند که در گوشت تن آدمی فرمی رود . بومیان با چوب های ویژه بی در سوراخ این جانوران به جنبش و جوش شان در افگند و سراسیمه از لانه ها خارج می شوند و در چنین هنگامی است که بومیان آن ها را زنده زنده گرفته و می خورند . مقادیری بسیار از مورچه های عسلی را نیز خشک کرده و در موقع جشن و سرور هم چون نقل و نبات مورد مصرف قرار می گیرد . نوعی کرم بومی نیز که در تنه درختی ویژه زندگی می کند، بسیار مورد علاقه سرخبوستان تاتویان است . این ها کرم هایی هستند درشت و سپیدرنگ که در شکم هاشان مقداری زیاد چربی وجود دارد و خام و پخته خورده می شوند .

شراب چی چا Chicha تنها مشروبی بود که می شناختند و آنان را به وجود و مستی می آورد . تهیه شراب چی چا مستلزم کاری بود بسیار و از تخمیر سیب زمینی جنگلی درست می شد . ابتدا سیب زمینی را کویید و از نرمه آن نانی می پزند که آن را کساوه Kasave می نامند . چون از این نان باندازه کافی تهیه می شد . زنان قبیله همه گرد آمده و دور چند خمره می نشینند ، در حالی که مقابل هر چند زنی دستی بی نان وجود دارد . زنان این نان ها را جویید و در دهان به صورت خمیری در می آورند و داخل خمره های چوبی می دیزند . یک روز تمام دهان زنان کارت خمیر را انجام می دهد و این خمیر چند روزی در خمره های چوبی مخصوص مانده و بعد تبدیل به چی چا می شود که در جشن ها آن را مصرف می کنند .

۲۴ - دیانت ، رسوم و آداب در جهنم سبز

شکار و سم کوادره ، تفنگ بادی ، جشن شکار یا بزرگترین جشن تاتویانها ، آغاز جشن ، رقص آمادگی ، شکار در جنگل ، کار زنان و دختران ، دفع ارواح خبیثه بوسیله آب تنبایکو ، قوانین و تابوهای شکار بازگشت شکارچیان ، میر شکار و بوق مقدس ، تابوی سخت برای زنان ، دومین مرحله جشن ، وسیله مخابرہ ، آماده کردن شراب و خوراک لازم برای جشن ، نقاشی بر بدن ها ، تجلی ذوق هنری ، آغاز رقص جذبه بی ، پایان مراسم جشن ، موسیقی و نوازانگی ، روح وس نوشت آن پس از مرگ ، آداب تدفین و تکفین ، مرده سوزی ، معالجه و درمان های جادویی ، مرگ رئیس و مهاجرت بزرگ ، مقام خدایی رئیس سوز ندن جسد رئیس

در این بند از رسوم و آداب ، جشن‌ها ، عقاید و پندار و دیانت تاتویان‌ها بحث می‌شود . بزرگ‌ترین جشن‌های تاتویان‌ها ، جشن شکار بود. شکار همکانی و اشتراکی که پس از آن رقص جذبه‌یی پر شر و شوری را انجام می‌دادند . برخلاف پیارواها ، این سرنشینان جهنم سبز از تیروکمان استفاده می‌کردند ، اما باز ملاح اصلی تفکر بادی بود ، همان نوع تفکری که پیارواها هم از آن استفاده می‌کردند . اما در اینجا به عوض سم خطرناک یوپو Yoppu ، سمی به‌کار می‌رفت به نام زهر کوراره Corare که چون یوپو ، بدان خطرناکی بود . این سمی است شناخته شده‌که میان جوامع متعدن مورد استفاده پزشکی دارد . تیرهاشان را به این زهر می‌آلانند و پس از رها شدن خدنگ و فرورفتن به تن شکار ، به سرعت شکارهارا از پا درمی‌انداخت تاتویان‌ها از این سم چون پیارواها برای تخدیر اعصاب استفاده کرده و چون مشروی گوارا از آن می‌نوشند . جشن شکار چنان‌که ذکر شد ، از بزرگ‌ترین جشن‌های سرخ‌بوستان قبیله تاتویان می‌باشد .

برای اعلام آغاز جشن ، به دستور رئیس قبیله طبل‌ها به صدا در می‌آید . شکارچیان با خدنگ‌های زهر آگین و تفکرگ‌های بادی به رقصی سبک جلوه‌رئیس قبیله و کاهن می‌پردازند . چون این جشن به همان اندازه‌یی که جنبه‌های تفریحی و تفننی دارد ، رنگ مذهبی و دینی را نیز دارد . کاهن مراسم تبرک شکارچیان و ضمانت فتح و پیروزی شان را به انجام می‌رساند . با اجازه رئیس شکارگران در حالی که با آهنگی مخصوص بدרכه می‌شوند ، به جنگل می‌روند . پیش از رفتن به شکارچیان بدن خود را مرتب با آب نوتون یا تباکو مالش می‌دهند . تاتویان‌ها به دود معتادند و از نوتون و تباکو سیگارو چپق دود می‌کنند و بدین وسیله حالتی مکيف و تخدیری محسوس در شان ایجاد می‌شود . به همین جهت است که تباکو را گیاهی فوق طبیعی و گران باز از نیرویی شیطان زدا روح افگن می‌پندارند . محیط جنگل پر است از نفوosi شیر و شیاطین آزار دهنده‌واروح سرگردان ، اما چون شکارچیان تن خود را با آب تباکو آلوده‌اند ، رویین تن شده و دیگر شیاطین و ارواح خبیث‌نمی‌توانند آنان را مورد حمله واپنده قرار دهند .

شکار چند روزی به درازا می‌انجامد، در حالی که در مالوکا جنب و جوشی شدید از برای فراهم کردن مقدمات جشن تا بازگشت شکارچیان بمر قرار است. زنان و کودکان سخت به تلاش و تکاپو هستند. کودکان به شکار کرم و مورچه‌های عسلی می‌روند و زنان بازیل های فراخشان که چون کوله‌پشتی‌هایی بزرگ است آذوقه‌گرد می‌آورند، شراب می‌سازند و خودرا آزادیش می‌کنند.

شکارچیانی که به جنگل می‌روند، از زمرة ماهر ترین شکارچیان می‌باشند. شکار قوانینی دارد. کشن پاره‌بی از جانوران تابواباست و مجازات تابوشکن در تمام موارد مرگ است. کشن نوعی مورچه‌گوشت خوار و نوعی پرنده‌سهمگین گوشت خوار نیز تابواباست. به درستی آشکار نیست که آیا این جانوران توتم هستند - یا منع کشن آن‌ها با امور بهداشتی همراه است. جانوران مرده در جنگل تولید تعفن و کثافت و انواع بیماری‌هارامی کنند، اما در جنگل نوعی پرنده‌گوشت خوار و مورچه‌های درشت گوشت خواری که کشن شان ممنوع است، در طی کمتر از یک ساعت گاوی بزرگ را تبدیل به مشتی استخوان می‌کنند و بدھمین جهت گوشت جانوران مرده هیچ‌گاه باقی نمی‌ماند که تولید تعفن و ناراحتی نماید. شکارچیان با توجه به قوانین شکار و مراعات تابوها مقادیری بسیار شکار می‌کنند و چون به حد کافی گوشت شکار فراهم شد آهنگ بازگشت می‌نمایند. در طول رود خانه کلکی آماده باز گرداندن شکارچیان و شکارها به قبیله است در این هنگام فردی از شکار ورزان به داخل جنگل رفته و پس از مدتی از محلی معین که در زمین می‌باشد - بوق مقدس شکار را به داخل کلک آورده و روی شکارها قرار می‌دهد.

نزدیک دهکده، شکارچیان خودرا آماده می‌کنند و چون در ساحل پیاده شدند، میر شکار از تزدریس قبیله دوان دوان خودرا به شکارچیان می‌رسانند و بوق مقدس را به دست گرفته در آن می‌دمد. نفیر بوق مقدس تمام شیاطین و ارواح شریر را از دهکده می‌راند و دور می‌کند تا جشن بدون وجود آن‌ها برگزار شود. دیدن بوق مقدس برای دختران وزنان تابوابست و به همین جهت همچون که صدای نفیر بوق مقدس شکار به گوش زنان و دختران می‌رسد، با شتاب و تندی در اطراف پراگتنده می‌شوند. گوش -

های شان را می‌گیرند و به درون جنگل فرار می‌کنند . میرشکار از جلو و شکار - چیان با شکار های شان از پس وی نزد رئیس قبیله می‌روند . رئیس جلو مالوکا نشسته و دست یاران وی روی زمین را از برگ های مخصوصی پوشانده‌اند. شکارچیان چون مقابله رئیس باز می‌رسند ، شکارها را به روی علف های پهنه شده قرار می‌دهند . آن گاه میرشکار به دفعاتی چند زیر و بم - بلند و کوتاه در بوق می‌دمد . محیط اطراف ساکت و آرام است زنان و دختران به نقاط دور جنگل رفته‌اند تا بوق مقدس را نه بینند و صدایش را نشنوند - چون هرزنشی یا دختری که تابو شکنی نماید و بوق مقدس شکار را بینند و یا صدایش را بشنود ، به مجازات سختی گرفتار خواهد شد . پس از نواختن بوق ، مرد «بوقدار» که محرم راز بوق مقدس و داننه مکان مخفی آن است بوق را به درون جنگل برده و در محلی که تنها خودش می‌داند پنهان می‌سازد . رئیس چون اطمینان حاصل می‌نماید که بوق از دهکده خارج شد ، جارچی می‌فرستد تا زنان را و دختران را دعوت به بازگشت کنند - و زنان و دختران نیز باز می‌گردند تا جشن را آغاز نمایند . بایستی گفته شود که پس از شکار نیز شکارچیان لازم است تا تابوهایی چند را مراعات کنند . شب اول پس از بازگشت از شکار لازم است تا هر مردی در مالوکای عمومی و اناقچ خودش نخوابد ، بلکه اندکی دورتر از مالوکای عمومی کلبه‌های کوچک انفرادی وجود دارد که هر شکارچی به تنها یی شب را در آن به روز می‌آورد ، هم چنین شب اول پس از شکار هیچ مرد شکارچی بی مجاز نیست تا به زنی نزدیک شود ، حتا زن و دختر خودش و این دو تابو و قانون تا صبح روز بعد به قوت خود باقی است .

روز بعد و شب آن روز همه فعالیت ها حصر است بر فراهم آوردن مقدمات جشن ، به ویژه آرایش خودشان . هم چون که انوار طلایی رنگ آفتاب پس می‌رود ، و قسمت فوقانی جنگل چنان می‌شود که گویی بر آن آتش افروخته‌اند ، داخل مالوکا یا کلبه‌های عمومی فعالیت و جنبش آغاز می‌گردد . قسمت اعظم جشن بزرگ رنگ آمیزی بدن ها است، لیکن آن را به صبح روز بعد موکول می‌کنند . شب هنگام میان مالوکا آتش را مشتعل می‌سازند و در آغاز کاهن مقداری موی میمون و گیاهانی چند در آتش ریخته

و اورادی می خواند . چون فرجام کار کاهن فرا رسید ، طباخان قبیله ، یعنی آنانی که در کار طبخ مهارت بیشتری دارند ، گوشت ها را به روی آتش سرخ می کنند . فضای کلبه بزرگ از دود چوب ، دود گوشت ، تنفس تزدیک به دو سد نفر انسان و بوهایی دیگر سنگین می شود و دیدن حتا از فاصله بی تزدیک نا مقدور می گردد . اما طباخان به کار خود سرگرم اند . پیرزنان و پیر مردان و کودکان و راجی می کنند و زنان و مردان و دختران جوان به فراهم آوردن رنگ برای رنگ آمیزی بدنها سرگرم می شوند . رنگ هایی که مصرف می شود سرخ و سیاه و سفید می باشد . رنگ سیاه از جوشاندن پاره بی از برگ های گیاهی فراهم می شود و برای بدست آوردن رنگ سرخ هسته نوعی میوه بومی را کوییده و به شکل گرد در می آورند و به آب می زنند ، رنگ سپید نیز از نوعی گل فراهم می شود که باشیره نوعی گیاه وینه مخلوط می گردد .

دختران در کار نقش و نگار انداختن به روی صورت و تن مردان خبره گی داشتند . چون هنر نقاشی را در موقعی دیگر وجاها بی دیگر بروز نمی دادند ، این موردی بود از برای سنجش نوق هنری شان . تقریباً سرایای شان از این نقش و نگارها پر می شد و زینت آلات شان را به خود می آویختند . لاوك های شراب ، گوشت های سرخ شده ، واقلامی دیگر از لوازم سفره گرد اگر دمالو کا چیده شده بود . صبح هنگام ، هنوز دو ساعتی از آفتاب بالا آمدن نگذشته که از قبایل و دسته هایی دیگر که در فاصله های دور و تزدیکی از آنان قرار دارند ، دعوت می کنند که برای جشن و شرکت در آن حضور یابند . پیش از این در قسمت آفریقا ذکر شده بوسیله طبالي در فاصله بی اندک ، سیاه پوستان اخبار خود را از قبیله بی بد قبیله دیگر و از دسته بی بدسته دیگر مخابر می کردند ، این وسیله بی است بسیار کهن که تا سه هزار سال قدمت دارد و در جهان باستان ملل متعددن به اشکال و انحصار کوناگون از این وسیله مخابر استفاده کرده اند . در آمازون نیز وسیله مخابر در همین اشکال بود . سرخ پوستان میان درختان سالم را کامل نهی می کردند و رویه بیرونی اش را با لیسه های چوبی و استخوانی صاف و هموار می نمودند . این طبل های دو طرف بسته که میانه ای شکافی داشت ، از تن محاکم تربن درختان انتخاب می شد . آن کاه چون

می خواستند پیام را به قبیله‌یی دورتر که گاه تا بیست و سی کیلومتر از آنان فاصله داشتند بهر سانند، این طبل‌ها را که در قایقی بدروی آب قرار داشت به صادر آوردند و با چوبک به بدنهاش می‌کوییدند و پیام خودرا به این وسیله مخابره می‌کردند.

میهمانانی که به این وسیله دعوت می‌شدند، تاغروب هنگام از محل، خودشان را به مکان و قرارگاه میزبان می‌رسانیدند. از جانب رئیس قبیله‌ی بدانان خوش آمد گفته می‌شد. طی مراسمی مختصر از جانب کاهن قبیله‌ی کاسه‌یی چی‌چا یا شراب سیبزمینی میان رؤسای قبایل و دسته‌هایی که در جشن شرکت کرده بودند تقسیم می‌شد و هر رئیسی جرعه‌یی می‌نوشید تا یگانگی و مودت و حسن نیتو تفاهم شان ثابت شود. در طی این جشن و چند روزی پس از آن هر نوع جنگ و دشمنی و مخاصمه‌یی میان قبایلی که دشمن بودند حرام و تابو بدشمار می‌رفت و افراد قبایل دشمن چون برادران و دوستانی تزدیک و صمیمی در جشن شرکت می‌کردند.

مقارن با غروب آفتاب مراسم‌اصلی جشن شروع می‌شد. نوازنده‌گان در صفحی پس از شرکت کنندگان به نواختن می‌پرداختند. طبلو طبالي درجه‌اول اهمیت فرا داشت. از شاخه‌های نی نوعی فلوت می‌ساختند و با جقه‌جقه‌هایی که از سنگ لاک پشت درست می‌کردند، ابزار نوازنده‌گی شان کامل می‌شد. از چند قطعه چوب و استخوان نوعی ساز دهنی می‌ساختند که زیر و بم و کشو و نوایی و بیزه داشت. در این میان تنها جقه‌جقه‌های بود که بوسیله رقصان نواخته می‌شد، چون هیأت نوازنده‌گان بودند که ابزارهای دیگر موسیقی را می‌نواختند. رقص آغازی داشت آرام و ساكت. رقصان از هر نوع شدت وحدتی بر هیز می‌کردند و رقص شان تقریباً بد دوره‌های دو ساعت به دو ساعت تقسیم می‌شد. کلمه تقریب از برای آن است که این سرخ پوستان به هیچ وجه به حساب سال و ماه و روز و ساعت آشنا بی نداشتند و زمان و مفهوم تقسیم‌اش بر ایشان ناشناخت بود. چون دور اول رقص به پایان می‌رسید، لاوهای شراب به دور درمی‌آمد و رقصندگان، چی‌چاو گوشت‌های سرخ کرده و مورچه‌های عسلی خشک شده می‌خوردند. شراب سیب زمینی شان محرک و قوی بود. از دور دوم رقص، جذبه و حالت و شورو غوغای برانگیخته می‌شد. فضا را غبار خاک پر می‌کرد. تلهای کوچک آتش که گردشان می‌سوخت از لابلای غبار چون چراغ

های کم سویی که از دور شعله و پرتو زند، گم و مبهم بود. آواز دسته جمعی شان روشنی و صراحتی نداشت و تنه‌اهمهمه‌ی موزون و گیج‌کننده به گوش می‌رسید. هر لحظه‌یی که می‌گذشت، بی‌خودی وجود و شورشان بیشتر می‌شد. در فاصله‌ی هر دوری چی‌چامی نوشیدند و شکم خود را از گوشت میمون سرخ کرده می‌اباشتند. خیال‌شان آسوده بود و فراغ خاطر داشتند، چون ارواح خبیثه و شیاطین و نیروهای مزاحم از آن حادود گریخته و تا مدت چند روزی باز نمی‌گشتند و شور و حال خود را تیز حمل بر دوری ارواح می‌کردند.

این چنین رقصی که حالتی بی‌خودی و جذبه‌یی ایجاد می‌کرد، هم‌چنان تا صبح گاهان ادامه پیدا می‌کرد. از تن‌ها عرق بیرون می‌زد، چشم‌ها سرخ فام ورنگک‌ها بر افروخته و قلب‌هاتپان و اندام‌های خسته و کوفته و مغز و اعصاب از کار اوافتاده و تخدیر می‌شد. کتف‌ها به خون‌آلوده و شیارزده می‌گشت و مستی شراب و خلسه شور و خستگی تن همه را به خاک و حال بیهوشی در می‌انداخت. در لاوک‌ها دیگر شرایی نمانده و گوشت‌ها و تنقلات به ته رسیده بود و جشن نیز پایان داشت. تا غروب هنگام رفاصان از مستی و خستگی به درنمی‌آمدند، چون لازم بود تا ارواح خیر و ارواح اجداد-شان و خدایان که در تن آنان حلول کرده بودند، مدت زمانی به الهام پردازند. غروب هنگام کم‌کم تن‌های خسته از جا بر می‌خاستند و از صبح روز بعد زندگی عادی دگر باز شروع می‌شد.

گویی روح، ارواح، اعتقاد به ارواح خبیثه و ارواح خیر در زندگانی بدیانی بایستی دارای نقش قاطع و همگانی باشد. تأثیان‌ها نیز در این زمینه دست کمی از پیارواها نداشتند. تمام حوادث و رویدادهای سویی که رخ می‌داد، بر اثر اعمال ارواح شیطانی محسوب می‌شد و بهمین جهت نیروی بسیاری صرف دفع شراروح شریر می‌گشت و برای این دفع شرآداب و رسوم و عقاید و پندارهایی فراوان پیدایی یافته بود. در میان تمامی بدیان و هم‌چنین ملل‌تمدن زمان باستان، بیماری بر اثر مقام‌گزیدن روحی شیطانی در بدن بیمار حادث می‌شد و بهمین جهت پزشکان همواره جادوگران و کاهنان بودند که می‌توانستند با نیروهای شیطانی در اوفتاده و بر شان اندازند. میان

تاتویان‌ها چون کسی بیمار می‌شد ، کاهن - جادوگر را خبر می‌کردند .. کاهن مدت مديدة به معاینه و آزمایش و تفحص می‌پرداخت . گرددیمار می‌کشت ، اورا دو ادعیه‌ی می‌خواند و برگ گیاهانی خشک شده را در آتش می‌ریخت . آن گاه ناگهان می‌ایستاد ، و گوبی رمزی و سری را بازیافته و الهام‌اش شده است . به این وسیله درمی‌یافت که از کدام دسته ارواح شری بیمار دوچار ناراحتی شده است . تا اینجا تفحص ، جستجو و کاوش بود از برای درک و تشخیص - اما مرحله‌دوم مرحله عمل بود و درمان، عمل و درمانی که بسیاری از پیشکاهان میان اقوام بدوی بدان گونه عمل می‌کنند. یعنی موضع دردرامی مکند تاروح بیماری را بیرون کشند . پس کاهن یا به مکیدن ازدهان بیمار و یا به مکیدن از مهره پشت اقدام می‌کند . این مکیدن و دعوت روح بیمار به خروج ، مدت چند ساعت به طول می‌کشد ، چنان‌که گاه کاهن از شدت خستگی از پا در می‌آورد و آن گاه است که می‌گویند ارواح شر به خود کاهن نیز حمله کرده‌اند . روش کار کاهن آن است که هر بار مدت چند دقیقه باشد ازدهان یا مهره پشت و یا موضع دیگری از بیمار می‌مکد ، آن گاه در حالی که لوله‌یی از برگ‌های تنباقو به شکل سیگاری بزرگ را در دست گرفته ، روبه جنگل ایستاده و با صدایی مخصوص سیگار را می‌مکد و دود آن را رو به خارج دهکده به بیرون می‌فرستد تا هر گاه روح بیمار و شر آفرین از تن بیمار بدرآمده ، به خارج پرتاپ گردد . اما هر گاه بیمار نجات نیافته و مداوا نمی‌شد ، وی را در داخل جنگل رها می‌کردد تا زودتر به میرد و به این ترتیب نه بر آن که روحی شری را در میان خود نگاه نمی‌داشتند ، بلکه آن را طرد کرده و از خود می‌رانندند . البته پیش از آن که به چنین عمل حادی دست یازند ، کاهن - جادوگر اقداماتی دیگر نیز می‌نمود . از جمله آن که گیاهانی بدبو و عفن را دورا دور بیمار دود می‌کرد تا شاید به این وسیله روح شری ناراحت شده و بدن بیمار را ترک گوید . در میان سو مریان و بابلیان باستان نیز نظری چنین رسمی شایع بوده است و هر گاه به کنجکاوی به محیط خود نیز نظر افکنیم ، نظایر این امر را چه بسیار میان رمالان ، دعا نویسان ، طلس مانند گان بکروح مشترک وجود اعلاء می‌دانستند . این بزرگ تاتویان ها خود را بازماندگان بکروح مشترک مشاهده می‌کنیم .

ترین ربانیت سرخ پوستان این قبیله بود ، روح بزرگ قبیله در هیأت خدایی بود که سر نوشت بازماندگان را در ید اختیار داشت و با آنان هر معامله‌یی را که مایل بود انجام می‌داد . نظایر رسمی در هندوستان ، چین باستان ، مصر ویرخی قبایل بدیوی ، در اینجا نیز به صور معتدل تری وجود داشت . هر گاه فرزندی در قبیله به شکل غیر متربه‌یی می‌مرد ، مادرش نیز لازم بود تابا او بهمیرد . در مثل هر گاه فرزند مادری در ضمن حائمه‌یی به مرگ غیر طبیعی می‌مرد ، این نشان خشم روح بزرگ قبیله نسبت به آن زن بود . زن را دست و پاسبته وزار و نزار به نقطه‌دوری از جنگل برده و رهایش می‌کردند و اویا طعمه درندگان می‌شد و یا از وحشت و گرسنگی می‌مرد و جسدش می‌گندید . این رسم بود ، رسمی که بدان عمل می‌کردند و سنتی محسوب می‌شد دیرین که مقدمات اش به وسیله کاهن به مرحله عمل می‌رسید - چون سرخ پوستان معتقد بودند که هر کسی را که مورد قهر و خشم روح بزرگ قبیله است میان خود نگاه دارند ، شامت او دامن آنان را نیز خواهد گرفت و قهر و خشم روح بزرگ متوجه آنان نیز خواهد گشت .

اعتقاد به روح ، جاودانی آن و دنباله زندگی زمینی در منطقه یی ناشناس و گنگ و مبهم نیز از اعتقادات دینی تاتویاهان بود . مردگان شان را با مقادیری خوراک و اثایه آتش می‌زدند تاروح در آغازین روزهای زندگی اش در دیوار تاریک و گم مردگان بی وسیله و خوراک نباشد . چون فردی می‌مرد ، بمزودی کاهن و نوچه هایش به راه می‌اوقداند . زنان حق بیرون آمدن از کلبه را نداشتند و امر تدفین و تکفین به وسیله مردان لازم بود تا انجام شود . خوشان تزدیک در حالی که مرده را به روی طبقی چوین و دسته دار گذاشته و رویش را با شاخ و برگ و علف پوشانده بودند ، از راه جنگل به دامنه کوهستان می‌رفتند . در آن جا به وسیله کسان متفاکل بی کوچک و مخروطی شکل ساخته می‌شد . آنگاه متفاکل را داخل آن کلبه تک نفره می‌نهادند و اثناء و لوازم اش را از سقف می‌آویختند و مقداری خوراک و شراب تزدیک وی می‌نهادند . پس کاهن نزد مرده رفت و آیات و ادعیه‌یی چند می‌خواند . سرخ پوستان در خارج گرداند کلیه زاری می‌کردند و خود را بورد ضرب و جرح فرامی‌دادند تا روح متفاهم شاهد

نمایدکه تا چه اندازه آنان از مردنش ناراحت و انبوهگین اندو از یاری و قدرت روحی خود آنان را بی نصیب نگذاشته و مورد آزار و آذیت شان قرار ندهد . آن گاه کاهن پس از تشریفات لازم ، کلبه را آتش می زند و مرده و کلبه و متعلقات اش همه دود شده و به آسمان می روند .

لیکن تشریفات مرک رئیس قبیله به این سادگی هانیست. رئیس قبیله میان تاتویان ها یک نیمه خداست و مظہر روح بزرگ قبیله به شمار می رود . ارواح شریر و شیطانی ، وبالایا و آفات ارضی و سماوی و به موجب وجود اوست که بر طرف شده و دامن افراد رانی گیرد اما چون اجل و مرگ اش در رسید ، ارواح شریر و شیاطین به دهکده هجوم آورده و آن جا را قلمرو فعالیت خود قرار می دهند . به همین جهت اقامت سرخ پوستان تاتویان در یک قصبه مساوی است با مدت و طول زندگی یک رئیس .

عالی جناب - جادو پزشک ، طبیب مخصوص رئیس قبیله است . چون رئیس بیمار شود ، تمام هم و قدرت و نیرویش را به کار می اندازد تا وی را از چنگال مرک رها یی بخشد . اما هر گاه پیک اجل برای رئیس فرار سیده باشد ، این اقدامات مؤثر واقع نخواهد شد و رئیس بدین طریق می میرد . مرگ رئیس به زودی بد اطلاع عموم افراد می رسدو غم و انبوهی عمیق بر دهکده سایه افگن می شود . زنان و مردان ، دختران و پسران ، پیران و جوانان دست اندر کار مهاجرت می شوند . اثنائے اصلی و لازم را که از چند قلم تجاوز نمی کند برداشته و می بندند . از آن سو کاهن و دست یاران اش مقدمات جسد سوزی رئیس متفقا را فراهم می کنند . مقادیری بسیار خوراکی و شراب و ساخته های هنری و جنگ ک ابزار از در و دیوار مالوکا با کلبه بزرگ عمومی می آویزند . هر خانواده بی بدنشان سوک و سپاس و انبوه و حق شناسی ، بهترین تکه اثنائے خود را در مالوکا می گذارد . آن گاه هر خانواده بی در داخل زورق خودشان کنار رودخانه نشسته و منتظر مهاجرت می شوند . کاهن پس از آن که مراسم لازم مذهبی را به انجام رساند ، در حالی که جسد رئیس را به دو تیر مالوکا در داخل نتویش گذاشت ، آتش کلبه را آنقدر مشتعل می سازد کمشعله های آن تمام آن جارا فرا می گیرد . آن گاه زورق ها در طول رودخانه و جریان آب به راه می افتد . مالوکا با سرعت زیادی

می سوزد و سرنشینان زورق‌ها با حسرت و اندوه و غم به جایی که سالیانی دراز زندگی کرده و خانه ساخته و انس و الفت پیدا کرده‌اند، می نگرند و پیش می روند. چون بدین سان‌یک روز راه پیمودند، در همان جا پیاده شده، درخت‌ها را می افگنند و به ساختن مالوکای تازه برای زندگی جدید اقدام می‌کنند. تا آن جایی که به یادارند، این رسم‌شان بوده و بدین طریق در اغلب نقاط این جنگل مخفوف سرگشته و خانه به دروش بوده‌اند.

قبیله ماکوراپ

۲۵- کاهنی که تسخیر ارواح شری رشد

زنگی قبیله ماکوراپ، متابعت از الگوی زندگی عمومی در جنگل‌های آمازون، کلبه و خانه سازی، زندگی اشتراکی، رمیس قبیله، کاهن - جادوگر، زنا و مجازات، زندگی زنان، هنر و هنرمندان، آرایش زنان و مردان، مراسم عروسی، مراسم زایمان و رسمندی، تابوهای شوهری که زنش می‌زاید، عبادت و پرستش، ارواح شربر، مجازات کاهنی که تسخیر ارواح شری رمی‌شد، تابوها.

چنان‌که اشاره شد در جنگل‌های آمازون، الگوی اساسی زندگی در مشترک‌بودن وهم آهنگی آن قابل مطالعه بود. هیچ‌بعد نیست که این حدس و گمان صحیح باشد که تمدنی بزرگ و مردمی شهر نشین، چون تمدن‌های مایا و این‌کا، تجزیه و هتشتت شده و در این منطقه به گروه‌های سد تا دوسد نفری تقسیم شده و مشغول زندگی شده باشند. و یا ایلی بزرگ برای اموری اقتصادی بدسته‌های کوچک تقسیم شده و در نقاطگ و ناگون جنگل پراکنده شده‌اند. برخی از محققان به ذکر حدسی پرداخته‌اند که بیشتر به حقیقت و قبول به نظر نزدیک‌می‌رسد، و آن‌چنین است که رابطه‌یی نزدیک و ترد و رفت آمد میان این دسته‌های جدا از هم به اندازه‌یی است که در الگوی عمومی زندگی شان اشتراک قابل توجهی را به وجود آورده است.

قبیله‌ماکوراپ Macorappe از جمله قبایلی بود که در حاشیه رودخانه آمازون از الگوی عمومی زندگی در جنگل پیروی می‌کرد. ماکوراپ‌ها مردانی جنگ جو و برخوردار از خوبی تجاوز و خونریزی بودند. از خوردن گوشت انسانی ابا و امتناعی نداشتند؛ اما به آن معتاد نیز نبودند. زندگی شان در مالوکا Maloca یعنی کلبه‌های عمومی که

وصفشان گذشت و در سراسر منطقه آمازونو جنگل‌های آن‌یلکسان و یلک نواخت بود می‌گذشت. کلبه عمومی قبیله ماکوراپ دارای این امتیاز بود که محکم‌تر و بادوام‌تر ساخته می‌شد. تنها در ورودی و خروجی بی که داشت بلافاصله از زمین شروع نمی‌شد، بلکه بادوپله ورود بداخل کلبه میسر بی‌گشت. میان کلبه‌های مطابق معمول آتش می‌افروختند و درست روبروی درورودی، آن‌سوی کلبه – به اصطلاح در «شاهنشین» رئیس قبیله با خانواده‌اش زندگی می‌کرد و از دوسوی او حلقه‌وار به ترتیب دوازده خانواده سرخ پوست مقام داشتند.

رئیس قبیله مطابق معمول پهلوان باشی قبیله محسوب می‌شد که حکم‌اش روان و فرمان‌اش بی‌چون و جدا اجرا می‌گشت. از آن جایی که اساس حکومت، قدرت بود چه بسا اتفاق می‌افتاد که فرد زورمندتری رئیس پیشین را کشته و خود به جایش می‌نشست. کاهن مطابق معمول قادر تی داشت که موجب ترس و اطاعت می‌شد، چون نافرمانان، تابوشکنان و متخلفان بدعاقوبات بدی‌دوچار می‌شدند و راه ایداء و آزار ارواح شریس نسبت به آنان گشوده بود. ازدواج داخل قبیله و خارج قبیله صورت می‌گرفت. در حالی که چند همسری مجاز بود، اما روش نک همسری رواج داشت. چون یک مرد قادر نبود پیشتر از یک زن و فرزندان و احتمالاً پدر و مادر و خواهران خود را نگاداری نماید. اما رئیس قبیله‌ی می‌توانست زنان متعددی داشته باشد. در اینجا رئیس معمولاً پیش از یکی دوزن را زد خودش نگاه نمی‌داشت وزنان دیگر کش در خانواده‌های خودشان زندگی می‌کردند و هر گاه رئیس قبیله تمایل به معاشرت و مصاحبتشان داشت نزدش می‌رفتند. روابط جنسی تا اندازه بسیاری محدود بود. زنان هر گاه روابط نا مشروعی داشتند که فاش می‌شد، شوهرانشان با خفت آنان را به خانواده‌های خود پس می‌فرستادند و آن خانواده از برای اعاده حیثیت و مقام ناچار بودند تا دختر خود را وجفت غیر مجاز و نامشروع‌اش را به سختی مجازات نمایند تا آبروی و شرف‌شان محفوظ ماند.

زنان کاملاً بر همه می‌زیستند و مردان بانخ کوتاهی، یک تکه پوست جلو عورت خود آویزان می‌کردند. رئیس با کلاه پوستی مخصوصی متمایز می‌شد، در حالی که دیگران کلاه نداشتند. دختران به هنگام عروسی کلاهی از پوست پرداخت شده و سفت بر سر

می نهادند و جزاین دومورد کلاه مصرفی نداشت . نقش و نگار روی صورت و بدن از جمله ضروریات بود . مردان کمتر گوش و پاپره بینی خود را سوراخ می کردند تا قطعه چوب و استخوانی از آن بگذرانند، اما زنان در این امر که جزء امور آرایشی شان بود به اندازه کافی عدل می کردند . پرہ میانی بینی را سوراخ کرده و قطعه چوب مخصوص یا استخوان تراشیده شده بی را از آن رد می کردند . در گوش های شان حلقه هایی از چوب یا استخوان که به آن مقداری خرمهره می آویختند، آویزان می کردند و از پیشانی تا نوک انگشتان باهشان برای رنگ آمیزی و نقش اندازی مناسبو شایسته بود . حمل و نقل بارها ، گردآوری آذوقه، رفت و روبروی کلبه ، بجهداری و امور خانه بد عهده نان بود . به جنگل می رفتندو آذوقه گرد می آوردند و در زنبیل هایی حصیری به پشت انداخته به کلبه می آوردند . حصیر و پارچه هایی از الیاف لطیف گیاهی می بافتند که پارچه هاشان در موقع تشریفاتی مورد استفاده داشت .

مطابق بالگوی عمومی عروسی داخل و خارج از قبیله هردو مرسوم بود . نسب از جانب پدر بوده می شد و عروس لازم بود تا به خانواده شوهرش منتقل شود . کار زنان فراهم کردن و آماده ساختن غذا بود برای مردان و در قسمت های بعدی مشروحدار این باب گفت و گو خواهد شد . در زایمان شان رسماً عجیب « کوود » مرسوم بود . در کتاب دوم رسماً « کوود » مورد شرح و تفسیر قرار گرفت و در کتاب چهارم و پنجم نظایر بسیاری از آن را که میان اقوام و قبایل ابتدایی مرسوم است شرح دادیم . زنان سرخبوست ماکوراپ چون درد زایمان را احسان می کنند ، به بسترمی روند . زنان و مردانی چند به تشریفات لازم می بردازنند . کاهن - پزشک که بالطبع جادوگر بزرگ قبیله نیز محسوب می شود ، به اقدامات مذهبی و جادویی و احتمالاً پزشکی سرگرم می شود . نخستین کار او تمہیداتی است از برای دور کردن ارواح شریبر - و سایش ارواح نیک بیگان . آن گاه لازم است تادر فاصله بی تقریباً ده گام از زن ، شوهر نیز به بستر رود و چنان وانمود کنده وی نیز درد و درنج می برد . شوهر نیز هم چون زن ضجه و فربیاد می کند ، به خود می پیچد و نظاهر به درد می نماید . بومیان معتقدند که به این وسیله کودک زودتر به دنیا خواهد آمد . چون مدتی کفرمان

آن وابسته بدنظر کاهن است سپری شد ، مرد چنان وانمود می کند که زاییده و از درد فارغ وسیک بار شده است و این نیز مطابق عقیده شان سبب می شود که کودک تأسی به پدر که بجهه کاذب آورده نموده و زودتر بدنی آید . اما درواقع این تقلید مردانه ای دارد روانی که در زن از لحاظ کاستن مقدار درد کومک می نماید – چون زن شوهرش را ملاحظه می کند که چون او درد و رنج می برد ، خود را تنها نمی یابد و انکایی یافته درد و رنج را با صبر و بردباری بیشتری ادامه می دهد . چون کودک متولد شد ، مرد بایستی مدت سه روز به جنگل رفته و تابوهایی چند را مراعات نماید . این تابوهای عبارت اند از نخوردن گوشت ، بیدار ماندن و تماس نیافتن با زن . هم چنین حق ندارد تا داخل قبیله شده و مقدساترا لمس کنده ایا اسماء و کلمات مقدسه برزبان بیاورد . البته این چنین تابوهایی میان اقوام و قبایلی دیگر مختص به زنان زاینده است در حالی که میان سرخ پوستان ماکوراپ مردان بایستی بهاین تابوها تن در دهند .

چون دوران پرهیز مرد در جنگل تمام می شد ، به قبیله باز می گشت . مردان بدروی تهنیت و تبریک می گفتند و او را به داشتن پسری که کالبدش قرار گاه روح یکی از نیاگان شان شده شادباش می گفتند . به این معنی که معتقد بودند هر کودکی که زاده می شود ، روح یکی از نیاگان همان خانواده در کالبد آن کودک تجدید حیات زمینی می نماید . این رسمی بود که در آفریقا ، استرالیا و نقاطی دیگر وجود داشت و از آن درجه ای خود یاد شد . شاید امروزه میان ملل متعدد که نام پدر بزرگان و اجداد را بر کودکان نوزاد می نهند نیز از بقایای چنین رسم و عقیده بی باشد که رو به امضاء و متروک شدن رفته است .

مراسم و آداب نشریفاتی شان در شکار ، عبادت و پرستش ، مقام کاهنان و رقص های جذبه بی برای پیوند یافتن به ارواح و خدایان و جشن های دسته جمعی هم و همه به تقریب همان هایی بود که در قسمت های گذشته از آنها یاد شد . کاهن بزرگ کار عمده اش تسخیر ارواح بودو بر ناراحتی ، بیماری ، شرو آشوب و اغتشاشی که ناشی از دخالت قوای شر می بود فایق می آمد . نیروی شر نیرویی بدشمار می رفت بس زور مند و خود مختار و قهار که هر کاری می خواست می توانست انجام دهد . در برابر نیروی خیری وجود نداشت . هر

چند ارواح خیر و ارواح نیاگان ، بازماندگان خود رامی توانستندیاری و کومک نمایند، اما این توانایی را قادر بودند که در کار ارواح شیطانی مداخله نموده و جریان شر آنان را سدوبند زنند. اصولا نیروهای فوق طبیعی نیک و خیری جز ارواح نیاگان وجود نداشتند و تنها نیرویی که می توانست در برابر اعمال شرآفرین و منفی ارواح خبیثه مقاومت ورزد، کاهن - جادوگر بود. البته آشکار است که چه بسا اتفاق می افتاد که کاهن اعظم نمی توانست بیمارانی را شفا بخشد و آفات و بلایای طبیعی را با نیروی سحر و جادو مانع بروزگردد و به همین جهت چون چندین بار دوچار ناکامی می شد ، بدینی مردم نسبت به وی برانگیخته شده و زمزمه مخالفت بلندی شد ، در این هنگام وظیفه رئیس قبیله بودتا به عملی اقدام کنده در قدرت واختیارش قرار داشت و آن قتل کاهن-جادوگر بود چون با ناکامی هایی مسلسل که نصیب اش می شد این پندارو عقیده به وجود می آمد که قدرت جادویی اش را از دست فرو هشته و تسخیر ارواح شربر شده است و ماندنش در قبیله جز ناکامی وايجاد شرور، فايدتی نخواهد داشت. صدمه رساندن، قتل، ناسراگفتن کاهن از تابوهای شدید بود که تابوشکن را مستوجب قتل می ساخته در چنین مواقیعی رئیس قبیله پیکی به یکی از قبایل یا دسته های دیگر می فرستادواز رئیس آن قبیله تقاضا می کرد ناچند نفر از جنگجویان اش را برای قتل کاهنی که وجودش تسخیر ارواح شیطانی بود ، باز فرستد . چون تابوهای ذکر شده نسبت به کاهن ، تنها منهیاتی بود از برای افراد قبیله خودش؛ نه افراد قبایلی دیگر. در چنین هنگامی چون افراد پیکاری از قبیله دیگر بوسیله قاصد گسیل شده بازمی رسیدند ، تمامی افراد قبیله از زن و مرد و کودک محیط دهکده را ترک کرده و به جنگ می رفتد. رئیس قبیله به افراد پیکاری که مأمور قتل کاهن بودند ، اجازه قتل می داد و خود از آن قسمت خارج شده به جنگ می رفت . آن افراد کاهن را به درختی بسته و گردش می رقصیدند . این رقصی بود که جنگ و گریز را نشان می داد و چنان که بنظر می رسد، حرکات رقصان کنایه بی بود از جنگ با ارواح شربر که آنان را مغلوب کرده و می کشند. هرفرد جنگی در حالی که می رقصید و با ارواح شربر می جنگید ، بانیزه خود ضربتی به کاهن فرود می آورد و البته نظرش از

هدف ساختن کاهن، یکی از ارواح خیالی محسوب می‌گشت . بدین طریق کاهن-جادوگری که تسخیر ارواح شریشده بود ، کشته می‌شد . پیکاریان لحظه‌یی چندمی آسودند ، آن گاه کاهن را با تمام‌اثاثه و لوازم اش با آن درختی که به آن بسته شده بود آتش می‌زندند آنقدر صبر می‌کردند تا تمامی وجود کاهن درخت و اثاثه وی تبدیل به خاکستر شوند . پس همان‌جا زمین را گودکرده و در حفره‌یی که ایجاد می‌شد تمام آن خاکستر را مدفعون ساخته و زمین را هموار می‌کردند . گرد این نقطه با جوب دایر وار علاماتی چند نصب کرده و پس از خاتمه کار ، دهکده را ترک می‌کردند . پس از آن که دوبار آفتاب طلوع و غروب می‌کرد ، افراد قبیله به دهکده بازمی گشتند در حالی که به تابوهای شان چند تابوی دیگر افزود . شده بود . آن محلی که خاکستر کاهن درخت و اثاثه داشت دفن شده و با جوب مشخص شده بود تابو به شمار می‌رفت و هیچ فردی حق نداشت پادر آن تکه زمین گذارده و آن جارالمس یا نزدیک آن توقف نمایید . هم چنین آن افرادی که از قبیله مجاور به‌این عمل دست زده بودند ، وجود آنان نیز تابوهای محسوب می‌شد . روح آن کاهن نیز به جمع ارواح شریر می‌پیوست . نظیر این چنین بلایی که به سر کاهن می‌آمد ، مترصدگر قتار ساختن رؤسا نیز در بسیاری از قبایل می‌بودو بلایی بدشمار می‌رفت از برای رؤسا و کاهنان .

سرخ پوستان جی‌بارو

۲۶ – قبیله سرربایان

سرخ پوستان جی‌بارو ، تنگی معانی و رسوم شکفت ، خون نوشی و سرربایی ، خواراک و غذا سوب یا حریره ، انواع خواراکها ، کارزنان و مردان ، فعالیت شدید برای تأمین معانی ، رسه کوود یازایمان ، مذهب وزایمان . محدودیت در روابط جنسی ، مجازات زناکاران ، عروس ارواح جنگل ، انواع مجازات ، حدود و کارهای رس ، قلمرو قدرت عالی جناب ، جادو پیشنهاد ، ارواح شریر رس و سنت سر زبانی ، شکار چیلن سرانسانی ، خصایص منجی این کار . جشن سربی ، شکار آدمی باشکل دسته چمعی و انفرادی ، کوچک کردن سرآدمی ، تحلیل این رس شکفت .

در قسمت‌هایی دور افتاده از تمدن و زندگی پرهیاهوی ماشینی ، در اعماق این زندان سبز آگین جنگل و در آن مناطق بکرو دور افتاده که پای بشری کمتر از هر منطقه‌یی بدان جا رسیده است ، قبیله‌یی از سرخ پوستان زندگی می‌کنند که بدويت شان

باتوحش قرونگذشته همباز است . سرخپوستان **جي بارو Jibarou** ، این سرربابايان آدمی و شکارچیان کله انسانی در شرایطی بسیار سخت زندگی می‌کنند . وضع معаш شاید در هیچ نقطه مسکونی و بدلوی نشین آمازون به این بدی و پستی نباشد . بومیان گوشت هم نوعان خودرا می‌خورند، همواره باقباً بایل اطراف، دور و نزدیک در جنگ و سیزازند ، خون‌شان را می‌نوشند و سرهاشان را به قبیله خود می‌آورند .

حشرات جنگلی ، خزندگانی که از چند نوع کرم‌های کوچک و بزرگ تشکیل می‌شوند و گوشت خام شکارهایی که با مهارت آن‌ها را می‌زنند ، و میوه‌های مأکول جنگلی که به شکل وحشی می‌رویند خوراک‌شان را تشکیل می‌دهد . پاره‌یی از فرآورده‌های کشاورزی را از قبایلی که در دور دست‌ها زندگی می‌کنند به غنیمت‌گرفته و به قبیله خود می‌آورند . قبایلی که دارای محصول ذرت هستند بسیار مورد توجه‌شان قرار دارد . و بدهنگام حمله، هرچه ذرت در قبیله‌متخاصم باشد بوسیله‌این مردمی که خون نوشند ، به غارت می‌رود . زنان از ذرت خوارکی بسیار لذید و مطبوع طبع مردان تهیه می‌کنند - به این ترتیب که ابتدا ذرت را بپز کرده و آن‌گاه آن را خوب بورزمی‌دهند و پس از ذرت دادن به دهان گذاشته و خوب می‌جونند تا با آلوده شدن به بذاق تخمیر شود . این گونه فرآورده‌های دهانی را در لاوک‌هایی چوین ریخته و چند روزی سر بسته و گل‌گرفته محفوظ شان می‌کنند و پس از آن خوراکی است بسیار مطبوع که صرف می‌شود . مردان پیکاری **جي بارو** بیش از هر خوراکی ، به این سوب مشهی علاقه‌مندند و سرخپوستان آن را **شی شا Shisha** یا **چی چا Chicha** می‌نامند و اصولاً اغلب خوراک‌ها و مشروباتی را که به وسیله عمل تخمیر در دهان فراهم می‌شود ، به این نام می‌خوانند . البته در بندهای بعدی از خوراک‌هایی دیگر نیز که میان عموم سرخپوستان این قسمت را رایج است ، سخن خواهیم گفت . در لباس و هنر و مجازات زنان بدکار و آداب شکار و ترس فوق العاده از ارواح خبیثه و زندگی خانوادگی و قدرت و مقام رئیس و کاهن و مسئله عروسی و مرگ ، **جي باروها** نیز هم چون قبایل دیگری هستند که تاکنون در باره‌شان بحث و گفت و گو شده است .

چون غنای طبیعی در محیط و قلمرو شان آن اندازه نیست که به آسودگی خوراک‌خود را

فرابهم کنند، از آغاز کودکی تا ده مرگ وقت و هم شان مصروف فعالیت در راه معاش می شود و بهمین جهت است که جی باروها سرخبوستانی هستند چپاول گر و غارت گر که همواره بی امان به قبایل دیگر دست برد زده و آنان را قتل و غارت می کنند. چون ماسایی ها به خودن خون جانوران شکار شده معتقدند - اما آنان تنها از خون گلavan و گوسبندان استفاده می کنند ، در حالی که اینان هرشکاری را که بهزند ، با حرص و ولع خون شان را چون شراب گوارایی می نوشند . اما از آن بالاتر آن که در جنگ ها و پیکارهایشان ، این عمل را نسبت به افراد انسانی نیز انجام می دهند و نه بر آن که خون کشته شده گان را می نوشند ، بلکه گوشت شان را خام خام خورده و سرشان را به عالمت ظفر و پیروزی به قبیله خود می برنند و در واقع اینان را نیز می توان از « سربایان » که در قسمت افیانوسیه زندگی می کنند به شمار برد . در پاره یی از جزایر اوقیانوسیه قبایلی زندگی می کنند که نهایت شجاعت شان در شکار سرآدمی است ، کمین می کنند و حمله می برنند و سر می برنند و هر فردی که سرهای بیشتری بدین سان ربوه باشد ، نیرومند ترین فرد قبیله به شمار می رود .

هم چنان که رسم « کوود » میان قبیله ماراکوب معمول بود ، جی باروها هم این رسم را رایج داشتند چنان که می دانیم در جادوی تقليیدی ، کوود رسمی است که میان بسیاری از قبایل و اقوام جهان که به شکل بدیوی زندگی می کنند معمول است - و حتا به صور تعديل یافته به مهفوم همدردی ، در جوامع متعدد نیز مشاهده می شود . زایش زن میان سرخبوستان جی بارو - تابواست . هیچ کس حق ندارد که زن را در حال زایمان مشاهده نماید ، حتا شوهرش و باکاهن و هر فرد دیگری . زن چون به هنگام اش فرا رسد ، در حالی که از درد به خود پیچیده و ناله می کند ، به تنها یی راه جنگل را پیش می گیرد تا بچه خود را به دنیا آورد . شاید بتوان مناطقی را که زنان بسرای این منظور به خود مختص ساخته اند ، زایش گاه های انفرادی نامید . چون زن به داخل جنگل رفت ، راه پشت سرش بسته می شود ، و هیچ کس حق تعقیب و کومک به او را ندارد . مردان و زنانی چند شوهر را به تنها الیه محیط قصبه ، آن جایی که زن وارد جنگل شد را هنمائی می نمایند . مرد ظاهر بدرد کرده و ناله و فریاد می کند و حالات

یک زن را در حال زایمان تقلید می کند تا به این وسیله با زوجه اش همدردی نموده و درد او را تخفیف دهد . اما چون زن افتان و خیزان به محل مرد نظر باز رسید به روی زمین می نشیند و تدبیه و زاری می کند . صدای فریاد و فغان و ضجه اش در فضای پیچید و مرد نیز به همان نسبت به ابراز درد خود به وسیله ناله و ضجه می افزاید . زن چون هنگام زایش و تزدیکی ورود کودک را احساس کرد ، بلندشده و خود را بخشش درختی کد قبل انتخاب کرده است می آویزد با طوری که پاها ایش بازمی اندازد فاصله بی پیدا می کند . این حالتی است شاق که زایمان و آمدن کودک را تسهیل می نماید چون کودک آمد ، زن بادست خود اورا گرفته و با چاقویی منگی بندنافرامی برد . مادر قبل از برکهای گیاهی فراهم آورده و کودک را پس از زادن به روی آن بستر می نهاد . آن گاه بادقت و وسایل خونهایی را که ازوی رفتگوزائده هایی دیگر را در زمین چال می کند ، چون این خونی است که برای تمام افراد قبیله تابوی سخت به شمار می رود . وقتی از این کار فراغت یافت بچه را به آغوش گرفته و به قبیله باز می گردد . در این هنگام کاهن قبیله با اوراد و اعمال و تشریفاتی سرگرم است و از گروه ارواح نیاگان در خواست می کند تا روحی برای ورود به کالبد جدید و نازه وارد به زمین آید . دعایش مستجاب شده و با ورود زن به داخل قبیله ، اهالی شاد باش اش می گویند و روحیکی از نیاگان همان کودک در بدنش حلول می کند . میان جی باروها امور و روابط جنسی محدود است . اصولا در منطقه امریکای جنوبی محدودیت روابط جنسی بیش از امریکای شمالی است و امریکای شمالی نیز نسبت به آفریقا و استرالیا و اوقیانوسیه از این لحاظ بسیار محدود است . در این جا بایستی اشاره شود که ارواح جنگل ، موجوداتی هستند شریر ، موذی ، خبیث که در خور و خواب و شهوترانی حریص می باشند . از یک جهت با « ازما بهتران » یا جنیان در فولکلور ما شباهت دارند و آن وجه شباهت آن است که عاشق زنان و دختران قبیله شده و با آنان عشق بازی می کنند . روابط جنسی نا مشروع در قسمت هایی از مشرق زمین ، به ویژه ایران به افراد این دسته ، یعنی جنیان نسبت داده می شود . دختران و زنان بی شوهری که علاجم و نشانه های عشق بازی های مخفیانه در چهره مو اندام شان نمودار

می شود و همچنین آبستن می گردند ، دختران وزنانی به شمار می روند که افراد طایفه جنیان خاطر خواهشان شده و با آنان عشق بازی کرده اند . میان سرخ پوستان جی بارو نیز ارواح جنگل در نقش بی شک و تردید جنیان مشرق زمین ظاهر می شوند . چون مجازات روابط نامشروع جنسی بسیار سنگین است ، به همین جهت این سرخ پوستان تا حدود بسیار قابل توجهی در هنگام مراودات پنهانی ، محظوظ و دقیق می شوند تا گناهشان فاش و بر ملانشود . هرگاه ثمرات و علایم این روابط نامشروع در زن و با دختری چنان آشکار شود که دیگران بی برند ، مشکل را نزد کاهن باز گو می کنند تا کاهن حقیقت را در ارتباط با قوای فوق طبیعی فهم کرده و به آگاهی گروه خواهد نداشت . کاهن بایز هوشی و دقیقی که دارد ، غیر مستقیم به تحقیق و کاوش می پردازد تا آن مرد را که پنهانی با زن گرفتار و سر فاش شده را بطره داشته پیدا نماید . هرگاه توفیق می بایست ، دست به اقداماتی می زد که به شرح اش پرداخته خواهد شد . اما اگر این مسئله همچنان در پرده استار باقی می ماند ، کاهن - جادو گر اعلام می کرد که یکی از ارواح جنگل عاشق و خواستار آن زن شده است . به همین جهت نتیجه رأی کاهن به محضر رئیس قبیله فرستاده می شد . رئیس نیز به زودی اوامر و دستورهای لازم را صادر می نمود . پس زن را به خوبی آرایش کرده و به زیورهایی بسیار می آراستند و عده بی که مأمور این کار شده بودند ، زن آراسته را در داخل جنگل به فاصله یک روز راه برد و در اعماق گم و ظلمت بارجهنم سبز رهایش می ساختند . این زن «عروس ارواح» بود و سرخ پوستان معتقد بودند که یکی از ارواح جنگل که گرفتار عشق آن زن بوده است ، اورا تصاحب خواهد کرد و آشکار است که مرگی در دنای انتظار این عروس ارواح جنگل کمین کرده است .

اما هرگاه آشکار شود که زن و مردی روابط نامشروع داشته اند ، آنان را از تزد کاهن در حالی که عده بی با شلاق به سختی می زندشان ، تا مدخل جنگل هدایت می کنند . آن جا رئیس قبیله به گناهشان رسیدگی می کند و پس از تشریفات لازم ، از قبیله تبعید می شوند . با توجه این موضوع که هر قبیله بی عضو خارجی میان خود نمی پذیرد ، و این تبعید شده گان دیگر هیچ گاه نمی توانند به قبیله خود باز گردند ، آشکار است که

چه سرنوشتی در انتظارشان است.

دانشمندانی چندم اکنون در گوش و کنار این منطقه سرگرم مطالعه و تحقیق هستندکه به حقایق علمی بی رساندکه طبیعت به رایگان در اختیار سرخبوستان بدوی جی بارو نهاده است. جی باروها خطر ناکترین « سرربایان » امریکای جنوبی به شمار می روند. منظور از سرربایی در اصطلاح مردم شناسی، شکار سرآدمی است. در مناطقی دیگر این رسم وجود دارد و وجود داشته است و در موقع خوداز شکار سر سخن رفته است . اما سرربایی میان جی باروها دارای آداب و تشریفاتی خاص است که هم اکنون توجه و انتظار همه محافل علمی جهان را متوجه به خود کرده است. جی باروها دارای هیبت و ترس و هراسی قوی و عمیق بودند در دل بدویان دیگر آن منطقه ، به شکلی که حتا نام آنان برای شان هراس انگیز و ترس آور بود . با آداب و مناسک خاصی به شکار سر می رفتند. شکار سر همراه بود با آداب و شعایر و مقاهمی مذهبی. خون شکارهای انسانی خود را می نوشیدند تا نیرو و طول عمر یابند، چون معتقد بودند که مایه جنبش و حرکت و زندگی خون است، به این دلیل که هر گاه فردی زخمی می شد، بارفتن خون از محل زخم و جراحت اش، نیرو و حرکت و گرمی زندگی نیز از تن اش خارج می شد. پس معتقد بودند که هر گاه خون به نوشند، زندگی شان دراز تر و نیروی شان افزون تر می شود. گوشت آدمی نیز منبع انرژی و قدرت برای شان شناخته می شد.

چون قصد شکار و سرربایی می نمودند، به انجام مراسم ویژه بی می پرداختند . این مراسم تحت نظر راهنمایی کاهن - جادوگر و ریاست و سرپرستی رئیس قبیله انجام می شد . صور توتن خود را به شکل مهیبی رنگ می کردند به روی دامنهای علفی خود رشته هایی را از الیاف گیاهی حمایل می کردند . گردن بندهای شان دو تا پنج کیلوگرم وزن داشت. همچ باوساق و میچ دست و بازو هاشان را با حلقه هایی از چوب واستخوان می پوشاندند. عموم شکارگران واقعه هیب، دستاری به گرده سرمی بستندکه با نقش های رنگین صورت شان بس مهیب و هیولا می شدند. تغارهای شراب که از تخمیر سیب زمینی به دست می آمد ، در میان دایره رقص قرار می گرفت ، طبلهای شان پیش رفته و خوب ساخت بودند و هم چون نظامیان آنها را به گردن می آویختند واز نوسر آن که پوست

کشیده بود، می‌کوشتند. حاشیه‌هایی از رنگ سرخ و سیاه که دارای اشکال درهم و ریز هندسی بودند دوسرا طبله را می‌پوشاند. نی‌هاشان از استخوان ساق پای انسان‌های درست می‌شد که به شکار می‌زندندشان - و کاسه‌های چی‌چا «شراب» یا شراب‌خوری‌شان کاسه‌های سر آدمی بود، چون معتقد بودند شراب مرد افکن چون داخل این کاسه‌ها نوشیده شود، آن‌چنان‌که هست آن چنان‌تر می‌شود.

با پاهای برخنه و سرمهای دستاربسته و عروقی که در آن‌ها هر ساعتی نسبت‌الكل زیاده می‌شد، پای می‌کویدند و می‌رقیضند. چنان‌که در صفحات‌گذشته از جشن و رقص شکار‌قبیله تا تویان گفت‌وگو شد، این نیز جشن و رقص شکار بود که پیشاپیش - سرخ پوستان جی‌بارو بر پا می‌کردند، اما آن شکار حیوانات بود و این شکار انسان‌ها.

در ضمن رقص تغاره‌هاو خمره‌های شراب خالی می‌شد و در تن رقادان سرربا بدل به نیرو و شور و هیجان می‌گشت. آن‌گاه که رقص جذبه‌یی کاملاً آماده‌شان می‌ساخت، به فرمان رئیس و به دنبال او به جانب مقصد خود پیش می‌افتدند. قبلاً قبیله‌یی راک-ه باستی مورد حمله قراردهند تعیین نموده باشور و هیجان در دل جنگل پیش می‌رفتند. البته این مراسم سرربایی اشتراکی بود، در صورتی که بدون این تشریفات و بد صورتی عادی نیز سرربایی فردی معمول بود. چون تزدیک قبیله معمود می‌رسیدند، به فرمان رئیس یورش و حمله شروع می‌شد. جنگی بودی امان و حشیانه‌که در می‌گرفت پیکاریان به هیچ چیز توجه نداشتند جز کشتن و آنانی که غافل‌گیر شده و مورد حمله قرار گرفته بودند و بالطبع تمام توجه و نیروی‌شان صرف آزادی و جان بدر بردن می‌گشت. سر-ربایان بازنان کاری نداشتند چون سرزنان را برای مقاصد خود نمی‌بریدند. به هر نحوی که بود جنگ تمام می‌شد و همیشه جی‌باروهای فاتح و پیروز بودند. شکم‌هاشان از خون و گوشت انسانی آماسیده و کمتر کسی پیدا می‌شد که یک سرشکار نکرده باشد. البته عده‌یی‌شان نیز در گیر و دار جنگ کشته‌می‌شدند، اما به آنها توجهی نکرده و با همان سرعتی که آمده بودند می‌گریختند. چون تزدیک بد قبیله خودشان باز می‌رسیدند، طبلی را به صدا در آوردند و رود خود را اعلام می‌داشتند. تاجیک طبله‌شان با پاسخ مشابهی نمی‌رسید حق و رود بد قبیله را نداشتند. این اجازه لازم بودتا به وسیله عالی جناب

جادو- پزشک صادر می شد ، چون لازم بود تاوی تشریفات لازم را سرپرستی و اداره نماید. آن گاه که جادوپزشک خود را آماده می کرد، به دستورش طبل و روغن و اخته می شد. رئیس پیش ایش و شکارگران انسانی از پس او آرام و آهسته به مرکز یامیدان قصبه نزدیک می شدند در حالی که سرهای انسانی را به دستاز موآویخته داشتند . افرادی که سری شکار کرده بودند در صف مقدم قرار گرفته و منتظر اجرای تشریفات می شدند. قدوسی مآب ، کاهن- جادوگر به صفت نزدیک شده و خطاب به ارواح نیاگان می گفت ما این سرها را شکار کردیم تا نیروی قبیله همان را افزون سازیم. آن گاه خطاب به آن ارواح پیام می داد که به ارواح قبیله شکست یافته به گویندکه بی تقصیرند ، چون از آنان نیز کشته های بی برخاک دشمن فرو افتاده است. پس آنان ارواح کشته شده گان مارا در جمع خود پذیرفته و هدایت نمایند و ما نیز روح صاحب سران را متقابلا در جمع ارواح خود می پذیریم تا هیچ دسته بی از ارواح سرگردان نشوند .

چون این مراسم پایان می یافت ، متفرق می شدند و شب هنگام جشن دوم را برگزار می نمودند . این جشن تنها ویژه مردان بود و زنان حق مداخله و شرکت در آن را نداشتند، چون پس از بازگشت ، زن برایشان تا مدت محدودی تابو می شد. شب هنگام پای کوبی می کردند ، رجزهای پهلوانی می خواندند ، شراب می نوشیدند و گرد کوکار اگوشه دهان شان می مکیدند. کوکا از برگ درختی بومی بdst می آمد - آن را خشکانده و پس از سایش به گردی تبدیل می شد که با خوردن و مکیدن آن اعصاب اشان تخدیر شده و به کیف و سرمستی می رسیدند . روز پس از جشن بازگشت مراسم پروردن سرها و عمل آوردن شان شروع می شد . روزی بود از برای عالی جناب جادو پزشک پر مشغله و کارکه روزهایی دیگر این چنین در پی داشت .

نخست زواید و محتویات سرها را از راه گردن خارج می کنند . می کوشند تا جمجمه را نیز سالم به در آورند ، چون اهمیت خاصی دارد . اما همواره جمجمه سالم بیرون نمی آید و چه بسا مجبور می شوند تا جمجمه را خرد کرده و تکه تکه خارج سازند . چون سرها به این ترتیب آماده شد ، سر را در مایعی که از جوشانیدن گیاهانی مختلف درست می شود فرو می کنند و مدت دو شبانه روز هم چنان لازم است

تادرمایع مذکور بهمانند. تاوقتی که سردارین مایع غوطه و راست، حالت و شکل طبیعی اش محفوظ می‌باشد. پس از این مدت سرها را از مایع بیرون آورده و داخل آن‌ها را از خاک داغ پر می‌کنند. بلامانع سربه اندازه یک پر تقال و یا یک انار شده، جمع می‌گردد بدون آنکه از شکل و حالت طبیعی اش خارج شود. به همان صافی و طبیعی در کوچکی جلوه می‌کند. تنها موها به همان حالت و اندازه طبیعی شان باقی می‌مانند. به همین جهت است که تنی چند از داشمندان و پژشکان هم اکنون در این قبیله سرگرم مطالعه‌اند تا به اسرار بعمل آوردن آگاه شوند، چون بدون شک این چنین دارویی در بسیاری از جراحات و سوتگی‌ها به نحوم طلوب و معجزه‌آسایی مؤثر واقع خواهد شد. چون قادر است پوست را تا حدود یک ششم جمع و کوچک نماید بدون آن‌که در شکل اصلی آن تغییری دهد - اما آن چد که اهمیت بیشتری دارد، بدون شک معجزه این معجون در درمان سرطان خواهد بود، یماری‌یی، که به شکل و حشت ناکوالم انگیزی نسل زندگی بشری را درو می‌نماید.

ساختن چنین معجون پر بهای از اسرار قبیله است و جز کاهن و رئیس قبیله و یکی دیگر کسی را از آن اطلاع و آگاهی‌یی نیست. هر بار برای فراهم کردن نهایی معجون، مراسم مذهبی برپا می‌شود و جناب جادوپزشک گرد دیگری که در آن معجون مراحل نهایی اش در حال جوشش است، رقص مقدس مذهبی انجام می‌دهد. لیکن تمام مراحل ابتدایی ساختن معجون د. خفا و با کومک ارواح بزرگ قبیله انجام می‌شود.

گفته شد که شکار سربه دو طریق به وسیله سرخ بوستان جی‌بارو به مرحله‌اجرا در می‌آید: اشتراکی و انفرادی. در هنگام اشتراکی و دسته‌جمعی مراسم عمومی چنان که شرح اش گذشت انجام می‌گردد، امادر موقع انفرادی وضع و رسم به شکل و حالتی دیگر است. فردی که برای مظور سرربایی به جنگل می‌رود، جنگ افزارهایش را حمایل کرده و به حدود قلمرو قبیله دیگر پرسه می‌زنند تا کسی را غافل گیر کند. آن گاه بالا سریش به قبیله بازمی‌گردد. در این هنگام نه مرد سرربا و نه اعضای قبیله‌اش نسبت به اسیر روش ناراحت کننده‌یی پیش نمی‌گیرند، چون هدف و مقصدشان آن است که فرد اسیر

آسوده خیال ، مرفه و راحت باشد . در قبیله از وی به خوبی و خوشی استقبال شده و سایر راحتاش از هرجهت فراهم می‌گردد . انواع خوراک‌های لذت‌دار برایش آماده ساخته و به شادی و تفریح وامی دارندش . چون مدتی براین منوال که از دو تا پنج روز و گاه بیشتر است گذشت ، جشن سردبایی را برپا می‌کنند . در این جشن نیز به سان جشن اشتراکی سردبایی ، شراب‌چی‌جا می‌خورند و رقص و پای کویی می‌نمایند . میزبان تمام سعی و کوشش اش صرف آن می‌شود تا اسیر میهمان کوچک‌ترین دغدغه خاطری نیافته و گرد ملالی آینه ضمیرش را کدر نسازد . به او شراب فراوانی می‌نوشانند و مقباری گرد کوکا نیز در اختیارش می‌نهند که به وجود ، به میکد و سرمست و تخدیر و بی‌خود گردد . این هنگامی است که اجل و مرگ گرد سراسیر معلق مانده و منتظر فرصتی است که فرود آید . سرخپوستان جی بارو این کار را برای آن منظور انجام می‌دهند که هنگام مرگ ، آن فرد رنج نکشد ، شادمان و مسورو باشد و روح اش با خاطره این خوشی و سرمستی‌های آن از تن جدا شود ، چون از ارواح شریر به سان تمام سرخ پوستان سخت در ترس و هراس اند و کسانی که دم مرگ روح‌شان ناراضی و به خشم آلوه باشد ، در فضای قبیله سرگردان مانده و بدآزار و اذیت اهالی می‌پردازد به ویژه که از افراد قبیله‌های دیگر باشد . به هر حال چون اسیر از گردکوکا و شراب‌چی‌جا «شی‌شا» به نهایت سرمستی و بی‌خودی و خمودگی واژ خود رفتگی رسید ، سرش را می‌برند ، و این افتخار نصیب شکارچی‌اش می‌شود و خون و گوشت اش در جنگ به مصرف می‌رسد . بومیان معتقدند که روح چنین کسی که شادمانه و با سرور از تن جدا می‌شود ، جزء ارواح ناراضی و شریر در نخواهد آمد . سرخپوستان جی بارو این سرها را در کلبه‌های خود آویزان می‌کنند و از آویختنی‌های تزیینی به شمار می‌رود ، هم چون سرهای ریخته شده از چینی ، باور ، سنگ ، فلز و گچ که ما به دیواره‌های اناق های بیمانی - آویزیم ، آنان نیز سرهای آدمیانی را که بریده و با داروی حیرت‌آور و شگفت‌انگیز - شان کوچک کرده‌اند ، کلبه‌ها شان را زینت می‌دهند . اما هر شکارچی که تعداد بیشتری از این سرها داشته باشد ، در قبیله دارای افتخار و قدرت بیشتری است . اما دهان تمامی این سرهای را دوخته‌اند ، چون معتقدند که دهان‌هایی که چنین

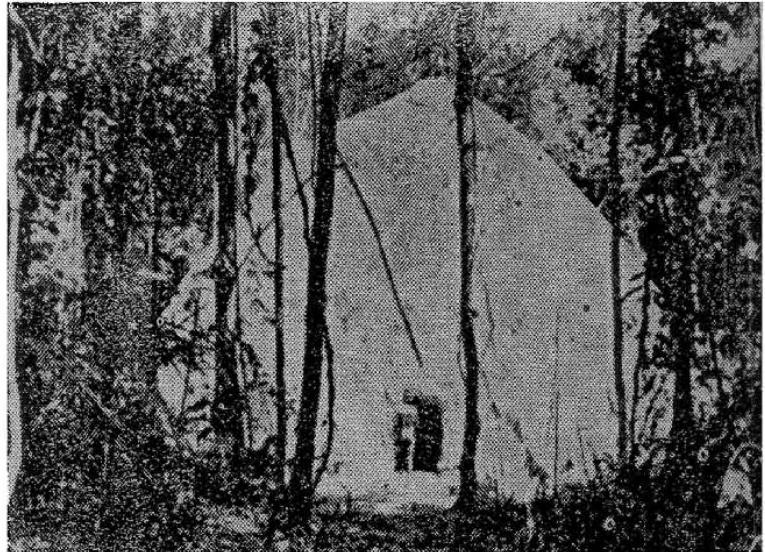
دوخته شده باشند هیچ گاه اسرار قبیله را نه در عالم ارواح و نه در عالم زندگان فاش نمی سازند.

۳۷ - فرزندان خورشید و ماه

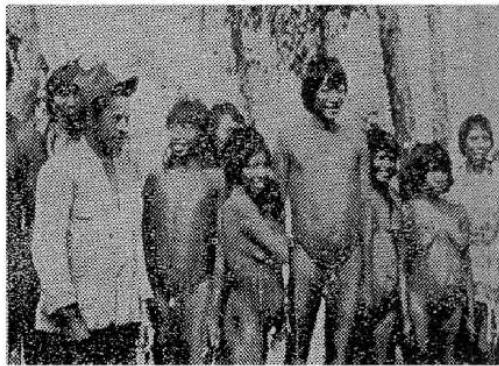
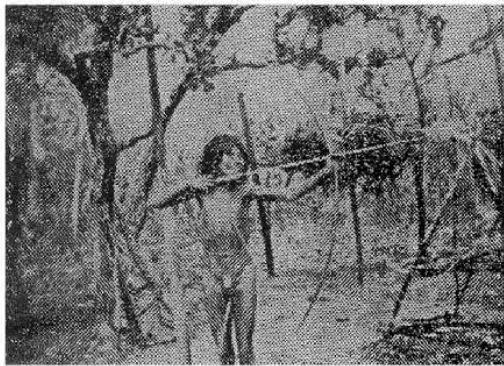
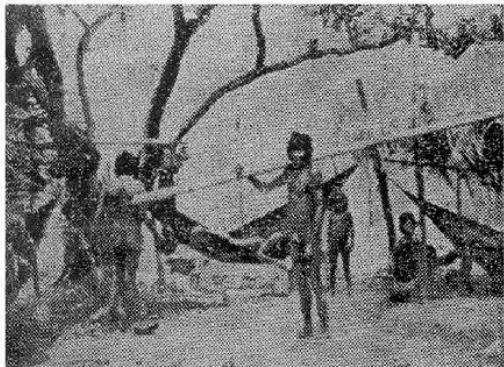
قبیله‌یی خارج از الگوی زندگی آمازونی، سرخ‌بوستان کراهو، در قلب دشت‌های برزیل، تفاوت عمومی زندگی باقی‌ایل دیگر، رؤوس کلی تمدن، ساختمان دهکده، میدان‌عمومی، مقررات اجتماعی و تابوها، نیروی مقننه، جگونگی نیروی اجرائیه، وضع مجازات و کیفر، مجازاتی سخت دری مجازاتی، روابط جنسی، ازدواج در داخل قبیله و شرایط آن، پاهی و سار‌توم یا شاه و شهبانو، کشاورزی و شکار، در باره شکار و شکارچیان، درست کردن گوشت قreme و گوشت خشک، چنگ افزارها، شکار در قدیم و حال، تقسیم غنا به شکاری شاید بتوان گفت که زندگی، اخلاق، آداب و رسوم، مذهب، افسانه‌ها و معاش و معیشت در میان قبیله گراهو Kraho به نحو بسیار جالب و مورد نظری با سایر قبایلی که تاکنون در باره شان گفت و گو کرد هایم متفاوت باشد. سرخ‌بوستان کراهودر قلب دشت‌های برزیل زندگی می‌کنند و در زندگی از آن الگوی مشترک تمدن قبیله‌ای که در جنگل‌های آمازون و نواحی اطراف اش شایع است، و تاکنون مدار بحث بود پرورد نمی‌کنند. مردانی هستند صلح جو، سالم و باشاط و شاداب که سخت ورزیده و مشحون از خوی و اخلاق فهرمانی و شهسواری «شوایلی‌بی» می‌باشند. مردان و زنانی هستند که تقسیم کار میان شان مسائلی‌بی حل شده است، و در سیاست و حکومت از الگوی دموکراسی بسیار جالبی پیروی می‌کنند. نه کاهن و نبرت مطلق دارد که سوء استفاده و خراب‌کاری نماید و نه رئیس اختیار تام در کف دارد تا به افراد سخت بگذرد. تمام تابستان را به رقص و آواز خوانی و عشق ورزی می‌گذرانند و زمستان کار نمی‌کنند و از شکار و زراعت آگاهند - و در این قسمت از این مردمان بحث و گفت و گو می‌شود.

چنان‌که ذکر شد، مرکز این قبیله در قلب و دشت‌های مرکزی برزیل است.

دهکده‌شان به نام کینپوک ره کاته یا Kenpokre kateya خوانده شده و دارای شکل ویژه و جالبی است. در نظافت و پاکیزه‌گی، نظم و دقت سرآمد سرخ‌بوستان امریکای جنوبی و همچنین شمالی هستند. شکل ساختمان دهکده به سان مستطیلی است که در دو ضلع درازا خانه‌ها ساخته شده است و میان مستطیل هم چون خیابانی



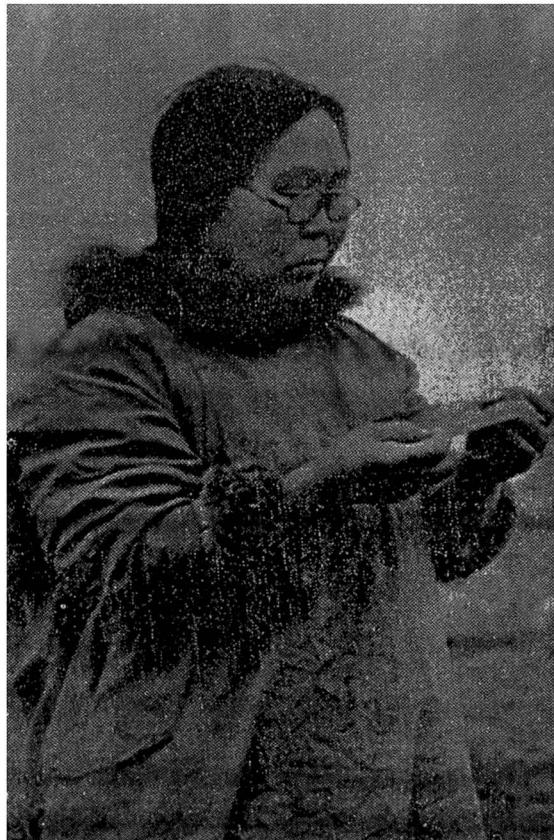
نمونه‌بی اریث دلمه‌عومی
از سرخ بودن بواحی
آمازون

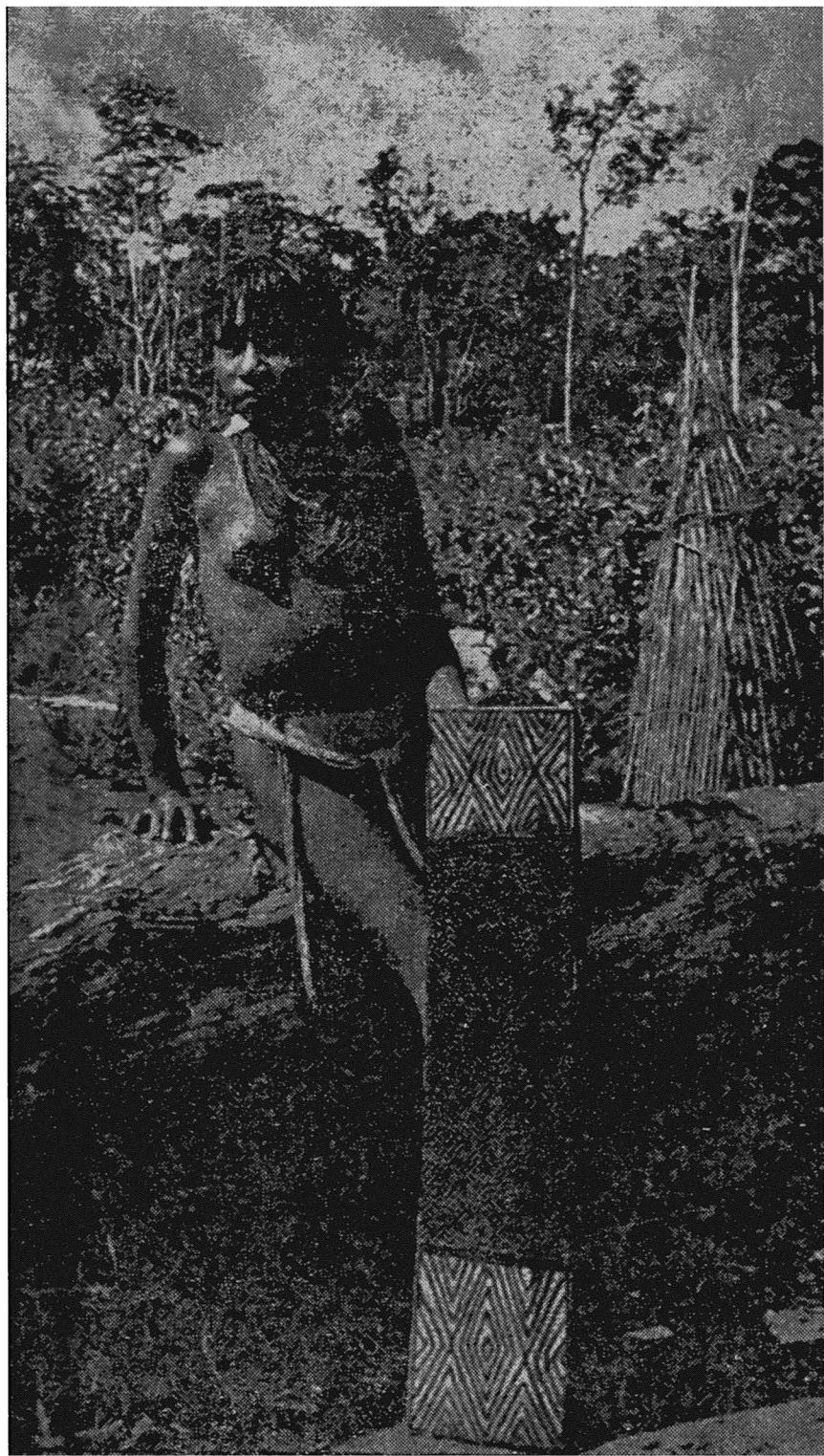


قبایل سرخ پوست ساکن در برزیل اغلب مردمی صلح‌جو و بسیار سرخوش و شاد بودند



بازی و درزش و بروه اسکیموها که روی پرده‌بی از پوست ، بوسیله کشیدن، کسی به هوا می‌برد. پیش از این برای دیدن مسافت دور از این روش استفاده می‌کردند .





یک جوان سرخ پوست از قبیله پیاروا - با سپر مخصوص و تنفسگ بادی خود که پیکانهایی از سه
مهلك آغشته است

است که وسط آن میدان عنمومی احداث شده . میدان مرکزی دهکده محل رتق و فتق امور ، تجمع مردان و زنان ، برگزاری جشن‌ها و مراسم و تشریفات عنمومی است . تابوهایی بسیار و مقرراتی فراوان این اجتماع‌کوچک را محاط کرده است . فوانین و مقررات خود به خود اجرا می‌شود و کمتر و به ندرت اتفاق می‌افتد که فردی قانون شکنی و یا تابو شکنی نماید . البته جز در مواردی استثنایی مجازات‌های سخت و سنگین که بدمرحله اجرا در می‌آید وجود ندارد . در واقع باستی گفت که نیروی مقننه وجود دارد ، و یا بهتر به گوییم وجود داشته است و فوانین اش را همگان دانسته و به مرحله اجرا می‌گذارند – اما نیروی اجرائیه‌ی موجود نیست ، چون به آن احتیاج و نیازمندی نمی‌باشد . افراد خود فوانین را محترم شمرده و از آنها تخلف نمی‌نمایند ، اما متخلفان و قانون شکنان خود به خود از جانب مردم تنبیه و مجازات می‌شوند . در قسمت ملا نهزی Melanesie به این مسئله اشاره شده و شرح و تفصیل آن گذشت . در اینجا نیز تقریباً همان نحوه مجازات برقرار است . هرگاه فردی تابویی را بشکند و امر نهی شده‌ی را انجام دهد و یا بر خلاف قانون و سنتی عمل کند ، مواجه با فشار افکار عمومی می‌شود . دیگران وی را تحقیر می‌کنند ، با او معاشرت نکرده و در محافل و مجالس عمومی قبول اش نمی‌کنند . از تمام حقوق اجتماعی محروم می‌شود . در میدان عنمومی دهکده شمات اش می‌کنند و در واقع وسائلی فراهم می‌شود که از هر مجازات و کیفری برایش سنگین‌تر و دردناک تر می‌گردد و در حقیقت از اجتماع تمام حقوق و امتیازات آن محروم می‌شود و این برابر است با مرگ ، یک مرگ تدریجی و سخت .

روابط جنسی بسیار محدود است و تابوهایی بسیار گردآورده شده را فرا گرفته . نه دختران از آزادی جنسی برخود دارند و نه زنان . جز رئیس قبیله ، هیچ مردی بیش از یک همسر اختیار نمی‌کند . اغلب میان خودشان ازدواج می‌کنند و این مانع نمی‌شود که بازنان قبایل دیگری ازدواج نکنند . اما ازدواج با قبایل دیگر ، یعنی زن گرفتن از خارج قبیله ، رسمی است که اشکالاتی فراوان دارد و به سختی به مرحله

اجرا در می‌آید. این گونه ازدواج‌ها اغلب در بازارهای عدومنی معاوضه و مبادله‌کالا صورت می‌پذیرد. سرخ پوستان کراهو هر چند ماهی یک بارکه شیوه مرسوم قبایل آن حدود است در نقطه‌یی گرد می‌آیند تا فرآورده‌های دستی‌شان را با هم مبادله کنند و در این جا است که دختران و پسرانی دلباخته هم شده و طالب عروسی می‌شوند. یک مرد کراهو یا یک زن کراهو که می‌خواهد بازنی یا مردی از قبیله دیگر زناشویی نماید، نخست تقد رئیس قبیله می‌رود تا کسب اجازه کند. رئیس قبیله با مشاوران خود که شیوخ و ریش‌سفیدان قبیله‌اند مشورت می‌کند و هر گاه مقتضیات اجازه داد پاهی Pahi «شاه» و مشاوران اثر و سارتم Sartom یا «شاه بانو» که همسر رئیس قبیله است اجازه می‌دهند. اما بدو لازم است تا مردی از کراهوانه‌که زنی از قبیله‌یی دیگر اختیار می‌کند، زن و پدر و مادر او را راضی نماید تا به عضویت قبیله او در آیند. گاه اتفاق می‌افتد که پدر و مادر دختر حاضر نمی‌شوند به عضویت قبیله داماد آینده‌شان در آیند و به همین جهت عروسی سر نمی‌گیرد. هم چنین اتفاق می‌افتد که حاضر می‌شوند به عضویت قبیله دامادشان در آیند و این جا است که پس از مراسم و تشریفاتی که در مورد پذیرش افراد تازه به قبیله انجام می‌شود، عروسی سرمی‌گیرد. اما هر گاه زنی از قبیله عاشق مردی از قبیله‌یی دیگر شود، رأی رئیس قبیله کمتر مقرر و به پاسخ مشبته می‌شود و این امر بسیار به ندرت انجام می‌شود، چون حاضر نیستند که عضوی از قبیله‌شان به عضویت قبیله‌یی دیگر درآید، چون سرخ پوستان کراهو خود را فرزندان خورشید و ماه می‌دانند و نبایستی فرزندی از نسل خورشید یا ماه پشت به قبیله و اجداد والا مقام خودگرده و با نژادهای پست تر عهد و میثاق اتحاد ویگانگی بندد.

سرخ پوستان هم کشاورزی می‌کنند و هم شکارورزی – و در این هردو آداب، رسوم تشریفاتی دارند که با جشن‌ها و رقص و پای‌کوبی همراه است. تابستان هر چند روزی یا هر چند هفته‌یی به نسبت به شکار می‌روند، پیروزنان و پیرمردان در دهکده می‌مانند – هر شکارچی زن و فرزندان خود را همراه می‌برد. در منطقه‌یی نه‌چندان

دور ازدهکنده ، زیر آسمان صاف و درخشان و روی زمین هموار ساکن می شوند تا شکار کنند . اغلب این اقامت گاه ها کتار چشم و جوی باری انتخاب می شود تا از لحاظ آب در مضيقه نباشند . هیچ نوع کلبه ، جان پناه و سربوشی نمی سازند ، بلکه در بستر - هایی از کاه و حصیر می خوابند ، چونان که در آسایش خوشی و رفا در بستر پر نیان غنوده اند . هر خانواده بی برای خود اجاقی جداگانه ترتیب می دهد که گوشت اش را به روی آن دود می دهد . بسیار کم اتفاق می افتد که گوشت خام بخورند ، بلکه گوشت هاشان را کباب کرده و می خورند . اما گوشت هایی را که برای قورمه کردن و نگاه داشتن تهیه می کنند ، چند بار دود می دهند . به این شکل که آنها را به صورت ورقه های نازکی در آورده و در آتش می اندازند . هر بار اندکی بیش در آشنگاه شان نمی دارند ، بلکه در برگ های پهن خرما پیچیده و به درختی آویزان می کنند تا طعمه حیوانات نشود ، آن گاه به تناوب در هر چند روزی بدین طریق یک بار گوشت ها را دو باره و سه باره به دفعات دود می دهند تا آماده برای نگاه داری شود . گاه نیز ورقه های نازک گوشت را به روی سنگ های داغ شده پهن می کنند تا خشک شود و این طریق بهتر اما کمتر متناول می باشد .

روزها در حالی که زنان در اقامت گاه شکار سرگرم تهیه و انبار کردن آذوقه هستند ، مردان برای شکار به داخل جنگل می روند . در جنگل و نیزارها انواع شکار چون : مورچه خوار ، میمون ، جوجه تیغی ، خرگوش یافت می شود . اما شکارهای بزرگ کم است و کمتر توفیق می یابند تا آهو و خوک یا احتمالا Tapir تاپیر که نوعی حیوان خرطوم دار و از طایفه کرگدن و اسب است شکار نمایند . شکار - چیان عموماً به تفکه های سر پر مجهز می باشند که از راه مبادله به دست آورده اند ، اما با تمام این احوال ، استفاده از تیر و کمان هنوز رایج است و به کودکان و جوانان آموخته می شود که چگونه از آن استفاده کنند . در این منطقه شکار کم است و به تدریج فقدان شکار محسوس شده ، چنان که ممکن است تا اندک مدتی بعد

دیگر شکار آنقدر نادر و کمیاب گردد که بومیان را متفرق ساخته و معاششان را دست خوش اختلال کند.

به هر حال با آن که استفاده از تفگی‌های سر پر رایج شده است، با این وصف سرخپوستان در مواقع معینی که ضمن آن جشنی عمومی برپا می‌شود، از سلاح-های قدیم در شکار استفاده می‌کنند. بنا بر سنت کهن و رسم رایج قدیم، در این گونه جشن‌ها از چماق‌های پران استفاده می‌کنند. در روزگار قدیم سرخ-پوستان چون بسیاری از شکارچیان، حیوان را به هنگام فرار تعقیب کرده و با چماق‌های مخصوص از پا در می‌افکندند و در حقیقت نشانه‌گیرهای ورزیده و ماهری بودند و چماق درست سر حیوان را نشانه‌گرفته و متلاشی می‌ساخت. در این زمان نیز در شکار آهو از این رسم کهن استفاده می‌کنند. ابتدا آهو را در دشت جرگه کرده و طبلان در صفحی واپس شکارچیان طبل می‌کوبند. آن‌گاه چون حلقه جرگه تنگ شد، ناگهان با سرعت و چالاکی ویژه‌بی صفر را شکسته و چماق‌های پران را به هدف رها می‌کنند این برگترین شکاری است که با کمبود آهو در آن منطقه، موقعیتی بسیار امیدوارکننده برای شکارورزان کراهو فراهم می‌کند.

پس از شکاری دسته جمعی و پس از آن انفرادی، شکارچیان هنگامی که آفتاب به میان آسمان رسد، کم‌کم به قرارگاه موقتی شان بازمی‌گردند. هر کسی شکاری چند بد کول و در دست دارد. در سایه درختان نخل می‌آسایند، در آب چشمه سارتن‌های خودشان را می‌شویند و از خوراکی که زن‌ها فراهم کرده‌اند با اشتها می‌خورند. آن‌گاه که خستگی از تن‌ها بهدر رفت و شکم‌ها از غذا انباشته شد، بد آماده کردن شکارهای پردازند. شکارهار ادرآتش فراوانی که افزوهای اندامی اندازند تا پشم‌های شان به سوزد و در این میان تنها آهو و گراز هستند که مستثنی می‌باشند. چون این دو حیوان را با دقت پوست می‌کنند و پوست‌هایشان را با باروت و ساقمه مبادله می‌کنند.

در این جا نیز اشتراک اموال میان بومیان رواج دارد. در میان قبایلی دیگر در حوزه جنگل‌های آمازون اشتراک به این صورت وجود نداشت، لیکن از لحاظ اشتراکی

بی ریا و صمیمانه ، میان سرخ پوستان کراهو و اس کی موها تشابهی زیاد وجود دارد، به ویژه در امر شکار. هر شکارچی هر اندازه بی که شکار کرده باشد ، کم یا زیاد آن را متعلق به خود نمی داند، بلکه تمامی افراد دهکده در شکارهای هم سهیم می باشند هر شکارچی شکار خود را به روی یکی از دو تلی که از حیوانات شکار شده فراهم گشته است می گذارد . اما هرگاه در این میان شکارها آهو یا گراز و یا «ترایپر» وجود داشته باشد ، آن ها را از میان شقه کرده و هر قسمی را به روی یک تل می نهند .

اما انگیزه این امر چیست که تمام شکارها بایستی این چنین با دقت به دو قسمت بزابر تقسیم شوند ؟ در اینجا تنها اشاره می شود که ساکنان این دهکده که سرنیشنان اش از سرخ پوستان کراهو می باشند ، خود را از اعقاب دو نژاد می دانند که یکی جد اعادشان خورشید بوده است و نژاد دیگر نیای او لین شان ماه به شمار می رفته است . آنانی که از نژاد ماه بودند در یک طرف دهکده خانه هاشان ساخته شده و زندگی می کردند و آنانی که از نژاد خورشید بودند در طرف دیگر دهکده مسکن داشتند . چنان که در بند بعدی ملاحظه خواهد شد ، به موجب می تولوزی و افسانه های این قوم ، خورشید قوی و نیرومند ، دلاور و بهادر و خردمند بوده است در حالی که ماه کودن و بی درایت و فاقد دلیری می بوده . اما در این زمان چنین مفهومی تنها در افسانه هاشان وجود دارد ، چون میان دو دسته تعادل قوای کاملا وجود داشته و هر دو گروه به یک نسبت از همه چیز برخوردارند بی آن که نقار و کدورتی صفا و یگانگی شان را تیرگون نماید .

چون این مرحله به پایان رسید ، تقسیم بندی گوشت شکار شروع می شود. دو نفر نماینده یکی از جانب ماه زادگان و یکی از سوی خورشید زادگان به تقسیم می پردازند . محیطی وسیع را از برگ های نخل فرش می کنند و هر نماینده بی به نعداد نفرات دسته اش گوشت ها را تقسیم می کنند. اما لازم به تذکر است که در دو تل گوشت به حد نصاب تساوی قرار نمی گیرد ، چون هر فرد شکارچی هر چند که شکارش کم و یا زیاد متعلق به خودش نبوده و در اشتراك عمومی قرار می گیرد ، لیکن هر

شکارچی محق است تادر تقسیم اولیه‌یی که شکارش به دو قطعه تقسیم می‌شود ظهارت نموده و اظهار عقیده نماید . در مثل گاه شکارچی که از گروه خورشید زاده‌گان است نظر می‌دهد که قسمت اعظم و بزرگ‌تری از شفه شکارش در تلی که متعلق به گروه خودش می‌باشد گذارده گردد و در پایان کار تفاوت هایی نظر گیریا اندک در دو تل گوشت به نظر می‌رسد . اما به هر حال ناظران و تقسیم کنندگان همواره جانب عدالت و برابری را مراعات می‌کنند . چون مرحله اول تقسیم به پایان رسید ، پس از آن سهم‌بندی نهایی شروع می‌شود . باستی کراهوها مردمی پاک دل و میهمان دوست باشند ، چون اول سهم میهمانان قبیله رامی دهنند . آن گاه اخلاق ایجاب می‌کند تا پیر زنان و پیر - مردان مقدم باشند و به همین جهت سهم این دسته را نیز می‌دهند . از آن پس زنان و مردان جوان سهم‌های خودش رامی گیرند و سرانجام کودکان در سهم‌بندی بدقصمت‌های خود باز می‌رسند . تقسیم کنندگان بیوه زنان و اطفال یتیم را از نظر دور نمی‌دارند ، چون سهمیه آنان نیز محفوظ و در کناری نهاده می‌شود .

۲۸ - جشن بزرگ

مراسم شکار و تقسیم گوشت‌های حاصله ، کارزنان در امر شکار ، مردان زنبیل بافان ورزیده ، جشن بزرگ یا یک مسابقه ورزشی ، مراسم و آغاز جشن ، مسابقه دهنده‌گان ، به لوازان و تماشایان ، حمل کنده‌های بزرگ درخت به محل دویدن ، پسران و دختران و نقش پیرزنان و پیر مردان ، هیجان و شور و غوغای ، افسانه‌ایی درباره منشأ این مسابقه ، آغاز خلت ، ماه و خورشید نخستین مخلوقاتی که این مسابقه را ابداع کردند ، منظور از این جشن ، افراد نیکوی آن در اجتماع ، تشویق و ترغیب ، مخاصمه دودسته .

شکار و تقسیم گوشت میان دو گروه مازاده‌گان و خورشیدزاده‌گان با اجرای تشریفات و رسوم و سنتی کهن همراه است . چون گوشت‌ها به صورت تقسیمات جزیی میان افراد تقسیم شد ، هر خانواده‌یی سهمیه‌های فردی را به روی هم گذارده و سرگرم دود دادن و خشکانیدن آن‌ها می‌شد . مردان در حالی که به کاری دیگر سرگرم‌اند ، زنان این کار را انجام می‌دهند . مردان در جلوشان مقادیری از الیاف گیاهی و نی‌های مخصوص سبدبافی قرار دارد و با سرعت و چالاکی سبد وزنبیل می‌بافند و این سبددها و زنبیل‌ها برای حمل گوشت‌ها و آنوقه به دهکده لازم می‌باشد . سرخپستان کراهو

برخلاف آن چه که مورد نظر مردم شناسان می باشد ، به سهال گری و کوزه گری آشنا بی ندارند . زنبیلو سبد کارهای عمده شان را انجام داده و بسیاری از حوایج شان را بر طرف می سازد . بسا اوقات که نان و گوشت را به روی سنگهای داغ بربان می کنند و برنج ، نخود ، لویا ، ذرت و سایر حبوبات را در دیگهای آهنه می پزند .

بزرگ ترین تفریح ، ورزش ، جشن و تشریفات عمومی شان ، مراسم حمل چوب می باشد . چون شکار تمام شدو همه آماده عزیمت به قبیله شدند ، همه در یک صف قرار می گیرند تا به سوی دهکده باز گردند . در یک میلی دهکده است که باستی مراسم مسابقه حمل چوب انجام گردد . در فاصله مذکور صف متوقف می گردد و از میان افراد دو نفر خارج می شوند . این دو نفر یکی یل و بهادری است ماءزاده و آن یکی دلاور و پهلوانی است خورشیدزاده برای مسابقه رو بروی هم می ایستند . به فرمان رئیس قبیله دو پهلوان مراسم را شروع می کنند . هر یک به جانب کنده درختی که قبل از آن را فراهم کرده اند رفته و آن هارا تزدیک هم قرار می دهند . صدای هله له و فریاد جمعیت از مسابقه پرهیجانی که در حال شروع است بلند می شود . رئیس برای شروع علامت می دهد و دو جوان هر یک کنده درخت مقابل خود را برداشتند و تا حدی که سرعت و قدرت شان اجازه می دهد به دویند می پردازند .

پسران ، دختران ، مردان و زنان به دنبال حاملان کنده ها می دوند و آنان را تشويق و ترغیب به سرعت می نمایند . به دنبال این گروه در حال دو وهیجان ، پیر مردان و پیرزنان که به همراه هیأت شکار چیان آمده اند ، در حالی که سبد های گوشت در دست دارند ایکه می روند . شور و هیجان و سرو صدا همه را فرا گرفته و هیاهو و همهمه فضا را پرمی کند . در حین دویند ابراز احساسات و تشويق هم چنان ادامه دارد تا آن که دونده گان و مسابقه گران به میدان عمومی دهکده می رسند و مسابقه را هم چنان ادامه می دهند . خاک نرم و ماسه های میدان در فضا پرا گنده شده و با نفس و عرق تن افراد می آمیزد . چند بار هم چنان گرد میدان می چرخدند ، آن گاه آن که جلو تر بوده و برنده شده است ، کنده خود را جلوخانه زیباترین دختر قبیله بزمین می نهد . دسته آن فرد برنده شده است و آن دختر جوان باستی حامی و دوستدار و یار موافق آن

دسته باشد . در حالی که ماه زاده یا خورشید زاده برنده ، کنده درخت را جلو کلبه دختر قبیله نهاده است ، همراهانش که سایر قطعات درخت را حمل کرده‌اند ، آن‌ها را به روی کنده‌هی ریزند و بدین وسیله است که مسابقه تمام می‌شود . در چنین هنگامی برندگان و بازندگان ، مردان وزنان ، پیران و جوانان باشور و شرق به کناره رودخانه می‌روند تا نهنگان خسته و به عرق آلوه خودشان را در آب رود بنشوند . این مسابقه که در هر ماه به فصل شکار به کرّات انجام می‌شود ، در واقع نوعی ورزش دسته‌جمعی است که به حدواندازه غیرقابل تخمینی مورد علاقه این افراد می‌باشد . حیات اقتصادی و اجتماعی قبیله بدان وابسته است و علاوه بر پایدهای اجتماعی و اقتصادی - عقاید و پندارهای فوق طبیعی نیز آن را تأثیرگذار و بد ارج و اهمیت‌اش می‌افزاید .

میان ریش‌سفیدان و شیوخ قبیله افسانه‌هایی چند در باره منشاً پیدایش این افسانه موجود است و ریشه‌های اساطیری زیبا و شاعرانه‌یی حکایت از قدمت مسابقه حمل چوبی نماید . یکی از ریش‌سفیدان کراهوبرای سیاح و محققی کداز وی در باره منشاً و اساس و افسانه چنین مسابقه‌هیچ پرسش واستفسار نموده بود ، این چنین افسانه‌یی را در پاسخ نصیب برد بوده که :

این دوش و شیوه‌یی است که از دیر باز میان ما رواج داشته و شایع بوده است . سنتی است که کهن که قدمت اش هم پای تقدس و ربانیت اش می‌باشد . اجداد و نیاگان او لیئما ، یعنی ماه و خورشید - در آن روزگار ان دور تنها مخلوقات روی زمین بودند و برادروار با شفت و دوستی باهم زندگی می‌کردند . خور و خواب شان ، رنج و شادی شان ، دارو ندارشان ، گشت و گذارشان و زندگی شان در اشتراك و انبازی بود . هردو شکارگرانی بودند ستبرسینه و گشاده دست که در همارت و چربدستی و چالاکی هم‌سان بودند . شب‌ها زیر سقف نیلگون و روی بستر زمردگون کنار هم می‌خفتد و روز ها به شکار می‌رفتند و چون ، صیادی تن‌شان را خسته و کوفه می‌کرد ، هم‌چون ما اندکی می‌آسودند . پس از آن به پاخته و برای آن که تفريح و ورزشی کرده باشند دوکنده درخت فراهم می‌کردند و آن‌ها را به آغوش کشیده در حصار بازویان نیرومند - شان تا محل اقامت خود درحال دوحمل می‌کردند . چون کسی نبود تا تشويق و ترغیب

شان نماید ، پس هریک دیگر را می‌ستود و تحریص به سرعت و سبقت می‌کرد. البته ممکن است این عملی احتمانه و دور از عقل به نظر رسد ، اما چنین نبود ، بلکه از برآی کار و فعالیت و هیجان لازم بود تا چنین شود. آن‌ها که دو تن بودند این چنین رسمی را به دوام آوردند و حالا ماهم کردند ، افرادی زیاد هستیم آن‌کار راهنمایان ادامه‌مند دهیم . آنان پس از انجام مسابقه باز می‌گشتند و سبد‌های گوشت شان را به همراه می‌بردند. اما ما که تپا نیستیم کسانی دیگر سبد‌های گوشت را برایمان حمل می‌کنند. ماه و خورشید ، یعنی نخستین مخلوقات روی زمین چنین عمل می‌کردن و این رسم و شیوه-شان به قوم کراهو بهارث رسیدو ما نیز آن را برای اعقاب عان به یادگار خواهیم گذاشت ، هم چنان‌که اسلاف برایمان یادگار گذاشتند.

مسابقه حمل چوب در روزهای شکار مرتب انجام می‌شود . گاه اتفاق می‌افتد که تشویق و ترغیب میان دو دسته ، به نوعی هم چشمی و رقابت ظاهرأ خصم‌انه‌ی بی منجر می‌شود . اما این رقابت به ظاهر متعدد یا نه تنها وسیله‌یی است از برای ایجاد شور و هیجانی بیشتر و صرف نیرو و وزشی سریع‌تر . در آغاز وزن هر کنده‌یی به ده کیلو بالغ می‌شود ، اما این وزن هر روز بیشتر شده تا آن جا که به سد کیلو می‌رسد . چنان‌که گفته شد بسیاری اوقات دسته‌یی دسته دیگر را به شمات و سرزنش می‌گیرد و افراد این دسته به افراد آن گروه شمات وار و تحفیر آمیز می‌گویند : شما ضعیف و تنبیل هستید و توانایی حمل باری به این سبکی را ندارید ! آن‌گام دسته دیگر برافروخته می‌گویند : خیلی خوب ، اکنون به شما ثابت خواهیم کرد که تنبیل و بی‌عرضه کیست . پس روز بعد دو کنده سنگین از برای حمل و مسابقه انتخاب می‌شود به طوری که هر کنده‌یی را دو نفر به زحمت حمل کرده و به محل مسابقه می‌آورند : بعد دو بهادر و پهلوان قبیله آن دو کنده را بلند کرده و به سوی مقصد می‌دوند . چون به داخل دهکده رسیدند ، هیجان و شور به منتهای خود می‌رسد . دختران از ایوان فوقانی کلبه‌ها به روی جوانان لب خند مهر می‌زنند و پدران و مادران و سایر بستگان جلوکلبه‌ها ایستاده و تشویق‌شان می‌نمایند. از هر دسته‌یی ، شیخ و پیر گروه به رجز خوانی در باره شجاعت ، پهلوانی و دلاوری جوان حامل

می پردازد و این پایان یک ماجرای هیجان انگیز است که به قدمت افسانه‌ی اش اشاره شد.

اما هرگاه بد حقیقت امر پرداخته شود، در واقع این مسابقه قهرمانی ندارد، بلکه بیشتر یک تمرین و آزمایش است تمرین برای ایجاد استقامت ورزیده‌گی و پهلوانی. این وسیله‌یی است که به موجب آن جوانان به اعمال سخت‌ورزشی عادت داده‌می‌شوند و در ضمن این مسابقه چون ضعفاً و ناتوانان تحفیر و طرد می‌شوند، موجب می‌شود تا به تمرین و ممارست پردازند تا ورزیده و چابک گرددند و از خمودگی و سستی و کاهلی به درآیند. اما این مسابقه‌یی است که دارای حدود و قوانین و مقرراتی است. کودکان کوچک سال حق شرکت در مسابقه را ندارند، در حالی که آن شور و هیجان و همهمه و هیاهو نهایت آرزو شان محسوب می‌شود. لیکن جهت آن که کودکان از چنین شور و هیجانی محروم نمانند، واز همان آغاز به ورزیده‌گی و ورزش خوی گر شوند، برای آنان نیز مسابقه‌یی جداگانه ترتیب داده می‌شود - و به تقلید بزرگ سالان شاخه‌های چوب به دست گرفته و پرش و شور مسابقه می‌دهند. کودکان معمولاً از سنین دوازده تا پانزده ساله‌گی حق شرکت در مسابقه را پیدا می‌کنند. اما ورود جوانان به جرگه مردان و استه به پانزده ساله‌گی است. برای ورود جوانان به جرگه مردان و اعلام بلوغ شان، به هیچ وجه رسومی را که میان بسیاری از قبایل و اقوام بدوی شایع است انجام نمی‌دهند. به این معنی که پذیرفته شدن جوانان به جرگه و جمع مردان مستلزم شکنجه‌ها و ریاضات سختی نیست که به نظایر آن‌ها در فرم‌های استرالیا، اوکیانوسیه و آفریقا اشاره نمودیم سی و پنج ساله‌گی پایان دوران جوانی و آغاز مرحله پیری است. بدھمین جهت مردان هم چون که بدسن سی و پنج رسیدند، از شرکت در مسابقه و کارهای سنگین منع می‌شوند و از آن پس تنها بایستی در پس‌صف مسابقه دهنده‌گان به حمل سبد‌های گوشت به پردازند و چون به افزون از چهل سال رسیدند، درده‌کده به استراحت و راحت باش مشغول می‌شوند.

چنان‌که اشاره شد هدف و مقصد اصلی از انجام و بر پا داشتن این مسابقات، تعلیمات بدنی است برای جوانان. چون اساس معاش و معيشت افراد این قبیله، شکار

وشکارورزی است . برای شکارچیان بیش از هر چیزی استقامت ، چابکی و دلاوری و در زیدگی لازم است . موقفيت و کامیابی شان نسبت مستقيمي دارد با چابکی واستقامت شان شکارهای بزرگ را لازم است بالافاصله پس از افگتن به دهکده حمل کنند تا گوشت فاسد نشود و اين امر مستلزم نир و چابکی فراوانی است . البته اين مسابقه دارای ريشههایي مذهبی نيز می باشد که در بند بعدی درباره اش گفت و گو می شود .

جشن و مسابقه حمل چوب به صوري دیگر نيز انجام می شود که زنان هم در آن شرکت می کنند . در آغاز فصل زمستان و تابستان مسابقه حمل چوب به شکلی جز آن چه که گفته شد انجام می گردد . در اين جامتدگری شويم که اين دو صورت از جشن حمل چوب صورت و شکل مذهبی داشته و مفاهيمی مجردرا ارائه می دهند تا آن که ارائه گرمفاهيمی کامل ملامادی و ورزشی باشد و در باره رقص های سرخ پوستان کراهو در بند بعدی بحث خواهد شد .

۲۹ - رقص سپیده دم و رقص حمل ارواح

رقص میان سرخ پوستان کراهو، انواع رقص، رقص های ورزشی، رقص های مذهبی، مبانی دینی در مسابقه و رقص حمل چوب، نقل و انتقال ارواح مرد گان قبیله به دهکده و کوهستان، رقص حمل چوب به وسیله زنان، رقص های جذبه بی، رقص سپیده دم، مراسم و تشریفات رقص سپیده دم، رقص و آواز، بیش از رقص، مراسم استحمام، مراسم و تشریفات انتخاب رئیس، شست و شوی عمومی، حمل پاهی و سار توم، خطابه ریش سفید قوم، رئیس جدید

اصولاً چنان که تا به حال به کرات مشاهده و ملاحظه شده است ، رقص جزء لاینفك زندگی بومیان است . وسیله بی است که به وسیله آن مقاصد و نیات شاعرانه، شور و خلجان روحی ، غم و ناراحتی و اندوه و شادی و سر مستی خودشان را ابراز می کنند . رقص بدوي زبانی دارد که زبان شعر است . هر چند پاره بی رقص های ورزشی از اين قاعده بدؤاً ممکن است مستثنأ به نظر رسد ، اما در حقیقت رقص های ورزشی ، هم چون نمونه فوق که ملاحظه شد ، آنهم زبان درون است - و آنهم وسیله بی است از برای تخلیه نیروهای مزاحم و شور و خلجان درونی .

رقص میان سرخ پوستان کراهو همین مفاهیم را افاده می کند . مفاهیمی که ارضی احساس غرور شان را می نماید و حسن تفوق طلبی ، برتری جویی و سبقت رامیان شان بر می انگیزد . این مسابقات شاپنگیان دو دسته خورشیدزادگان و مامزادگان برای پیش -

گیری از ابراز احساسات و خصوصیات که منجر به جنگ می‌شود باشد، چنان‌که نظایر آن را در قسمت‌های گذشته ملاحظه نمودیم. رقص‌هایی نیز دارند که صرفاً بیان مفاهیم مذهبی و سنت‌کهن و افسانه‌های باستان را می‌نمایند. در این رقص‌ها که بجانبی توتمیک دارند و یا جنبه‌دانستایی، زندگی قهرمانان و توتهم‌ها به نمایش درمی‌آید. پاره‌بی از رقص‌های مذهبی نیز رقص‌های جذبه‌بی و شور انگیز و بی‌خویشانه است که منظور از اجرای آن‌ها به حالت صرع و یهوشی در اوقات‌دن و ارتباط با ارواح یا خدایان است - یارقص‌هایی که به افتخار خدایان کشاورزی و شکار ترتیب داده می‌شود و جشن‌های بلوغ‌کدهمه‌از نوع رقص‌های مذهبی بدشمار می‌روند. اما دسته‌بی دیگر از رقص‌ها هستند که صرفاً از برای تخلیه روحی و ایجاد صفا و آرایش روانی انجام می‌شود، چون رقص سپیده دم میان سرخ‌بوستان کراهو.

از صبح‌گاه یک روز تابستانی، مقدمات رقص‌ها را فراهم می‌کنند، دامن‌های تشریفاتی از محفظه‌های شان خارج شده و موهای بلندشان را مرتب و تمیز می‌کنند. میان کراهو‌ها برخلاف دسته‌هایی دیگر از سرخ‌بوستان جنگل‌های آمازون که زبان و مردان موهاشان را کوتاه می‌کنند، این رسمی شایع نیست، بلکه زنان و مردان هردو موهای خود را به نهایت بلندی می‌رسانند که تا کمرشان می‌رسد. زنان آرایش گرانی ماهرو ورزیده می‌باشند و هم‌گیسوان خود را همواره آرایش می‌دهند و هم موهای مردان را مرتب و تمیز و سالم نگاه داری می‌کنند. نقاشی سر و تن هم از مردان بر می‌آید و هم از زنان. رنگ‌برآمطا بق معمول بدویانی دیگر از ریشه برج‌گیاهان ویژه و هسته برخی از میوه‌ها به دست می‌آورند. در جشن شراب‌ذرت مصرف فراوانی دارد. ذرت را آب‌پز کرده و تخمیر می‌کنند و پس از چند روزی شرابی ملايم از آن به دست می‌آید. هم‌چنین ساختن سیگاری که از گل ذرت درست کرد و تدخین می‌کنند بسیار جالب توجه است. بهترین خوراک‌شان نوعی دلمه است که از ریشه پاره‌بی نباتات به عنوان محتویات درونی درست کرده و در بر گشته درختی ویژه می‌بیچند و می‌پزند. این هر سه در شب جشن، شبی که سپیددم فردایش جشن و رقصی شورانگیز را اجرامی کنند مورد مصرف فراوانی دارد. چون شبی که فردایش بایستی رقص اجرا شود فرارسید،

شراب ذرت می‌نوشند ، آواز می‌خوانند و غذاهای لذیذ می‌خورند . شکم‌های پر و عروقی کدر آنها شراب با خون در آمیخته ، سست و خواب آلودشان می‌سازد . جوانان بی‌زن دهکده در میدان مرکزی به‌شکل دایره‌یی دراز کشیده و می‌خوابند ، در حالی که کاملاً بر همه هستند . اصولاً در موقع عادی سرخ پوستان کراهو بر همه هستند و هیچ‌جایی از بدن‌شان را نمی‌پوشانند .

چون شب گذشت ، در پاره‌های آخرین آن ، مردان به کار سرگرم می‌شوند . پاهای بر همه‌شان برخاک نرم کف میدان هیچ صدایی تولید نمی‌کند و به همین جهت جوانان از خواب سنگین شان بیدار نمی‌شوند . در گوش و کنار میدان آتش‌بایی می‌افروزند . روشنی لرزان آتش‌ها به روی بدن‌های جوانان خواب رفته می‌لغزد و مردان را چون ارواح سرگردان به جلوه در می‌آورد . در چنین هنگامی ، اندکی دورتر هیأت نوازندگان و خوانندگان نیز خود را آماده کرده و منتظرند تانخستین پرتو روشنی در سقف تیره گون و ظلمانی آسمان به نظر رسد . افق آهسته آهسته نگ می‌باشد و از ژرفای ظلمت و تاریکی ، رنگی روشن تر بیرون می‌تراود و آسمان خاکستری می‌شود چون این چنین شد ، ناگهان طبالان به کوییدن بر پوست‌های میان‌تھی می‌آغازند - و این اعلام شروع رقص است . آهنگی است که تزد سرخ پوستان بیگانه نبوده و آن را می‌شناسند ، افراد در چنین هنگامی به خواب دروغین اند و به همین جهت بلا فاصله به محض آنکه آهنگ رقص در فضا پیچید ، رقصندگان از جا بر می‌خیزند و رقص شروع می‌شود . ماسدهای نرم زیر پای رقصان در هوای غبار می‌شود تا اندکی بعد از تابش آفتاب منظرة بدیعی را بدو جود آورد . نخست رقص و حرکات رقصان نرم و سست است . آهنگ نیز به همین نسبت آهسته و باروشی غیر مهیج نواخته می‌شود . خوانندگان کلمات را با رخوت و کشن و غیر عجولانه بیرون می‌دینند - معهذا رقص شکل دارد و مرتب است .

بادمیدن آفتاب ، همچون است که از آسمان گرد زر می‌بادد . چون نخستین پرتوهای زرین و سرخ فام آفتاب ، رقص ندرات غبار را در فضا ، همچون مهی از خاکه ها؛ معلق طلاق تصویر می‌کند باده‌من آفتاب رقص تند و شور و هیجان به‌شکل فوق العاده‌یی

ناگهان زیاد می‌شود . رهبر رقص جز شخص رئیس قبیله کسی نیست و آواز رقص را وی هدایت می‌کند. در صفحه مقدم رقصان جست و خیز کرده و سایر ان نیز بهوی می‌گرایند آهنگ فوق العاده تند می‌شود و رقصان سر از پا نمی‌شناسند . آواز به وسیله بهترین خوانندگان که معمولاً دختر جوانی است هدایت می‌شود - اما اندکی نمی‌گذرد که دسته خوانندگان که عبارت از چند دختر و یا زن هستند به او ملحق شده و همسرا بی می‌کنند . خوانندگان زن ازدواج، سه وحد اکثر چهار تن تجاوز نمی‌کنند . اینان چون به وظیفه و موقعیت ورود به صحنه آگاه اند ، منتظر فرصت می‌نشینند تا حضور گرددند چون رقص شروع می‌شود ، از وجود زنان دهکده در میدان خبری نیست ، چون زنان با تأسی به خوانندگان وارد صحنه می‌شوند . بلا فاصله پس از شروع رقص ، رئیس قبیله با صدای بلند ترانه‌یی رامی خواند . وزنان یاد دختران خوانندگان باستی در هر حال و سرگرم هر کاری که هستند ، بدون وقفه خود را به میدان رسانیده و با همسرا بی جواب رئیس را به خوانندگان . آن‌گاه زنان قبیله نیز بدنبال هیأت خوانندگان به محفل رقص می‌آیند . مردان جوان نقش عمدی و فعال را به عهده دارند ، در یک صفت بانظم ، اما بسیار تند و سریع می‌رقصد در حالی که زنان مقابل شان قرار گرفته اند . با جست و خیز و جوش‌هایی فوق العاده یک گام به جلو برداشتند و به همان طریق یک گام به عقب می‌گذارند در حالی که زنان دست در دست هم داشته و بانویی و آهستگی در حالی که با هاشان ثابت است خود را به دو طرف متمایل می‌سازند و زمزمه نامفهوم شان در هیاهو و شوری که همه را فرا گرفته ، هم چون ریزش جوبواری لطیف و خوش نواست . به فاصله کمتری صفت طویل دختران قبیله با پوشش‌های زیبا شان جلب نظر می‌نماید . دختران رو به سوی مشرق و طلوع آفتاب دارند و چون انوار خورشید پیکر هم‌شان را غرفه ساخت ، ناگهان تندترین آهنگ فضای را پر کرده و پس از آن هیأت نوازندگان و خوانندگان خاموش می‌شوند .

به این ترتیب پایان « رقص سپیده دم » اعلام می‌شود و مراسم شست و شوی عمومی آغاز می‌گردد . به همان نسبتی که این بدویان به ورزش و اخلاق اهمیت می‌دهند ، برای نظافت و پاکیزه‌گی نیز ارزش قابل بوده و درباره آن وسوس از دارند .

اینان از جمله آن بدویانی نیستند که چنان چرک روی پوست شان را پوشانیده باشد کمرنک طبیعی بدن شان ناییدا بوده و یا بوی نامطبوع و متفugen از آنان برخیزد وجا به جای بدن شان لانه جانوران هوزی باشد . بلکه به نظافت ذپاکیزگی خوی گرند و در این مهم وسوس دارند . هرگاه که فعالیتی نمایند و تن شان از عرق و غبار آلوده گردد به شست وشو می پردازند . به همین جهت بلافارسله پس از رقص سپیده دم به مراسم شست وشوی عمومی می پردازند و این نیز دنباله رقص است . در کناره نهر ، جایی است که حمام این بومیان می باشد . زنان و دختران در قسمت بالای نهر به شست وشو پرداخته و مردان از گروه ماه زادگان پایین تر از زنان ، و خورشید زادگان نیز در قسمتی پایین تر از ماه زادگان به استحمام می پردازند . در واقع استحمام برای مردان و زنان یکجا مجاز نیست و به همین نسبت نیز در امور جنسی محدودیت هایی دارند که براساس مبانی اخلاقی شان وضع شایسته‌ای را برای آن ها فراهم آورده است . تن هاشان را بامسه‌های نرم ، محکم و به خوبی مالش می دهند و آن گاه مدتی وقت شان به غوطه خوردن در آب و آب بازی می گذرد و نشاط شان به نهایت درجه می رسد .

پس از مراسم رقص سپیده دم واستحمام ، نیرو و قدرت برای کارمداوم در مزارع و پیشه زارها جهت شکار در شان به وجود می آید . تاغروب هنگام کار و فعالیت می کنند و پس آخرین روز را نیز به مسابقه حمل چوب می پردازند تاوارد دهکده شوند و تا نیمه شب به رقص و آواز و پای کوبی مشغول می شوند .

اشاره شده که مسابقه و جشن حمل چوب ، جز آن روشنی که در باره اش شرح شد ، بدگونه دیگری نیز اجرا می شود که همراه با رقص مذهبی است . در این جا قابل تذکر است تا مراسم دعوت ارواح را در آغاز فصل زمستان به دهکده و بردنشان در کوهستان در آغاز فصل تابستان را یاد آور شویم که در سه بعضی از سرخبوستان امریکای شمالی بود در باره اش سخن گفتم . شاید مراسم سرخبوستان کراهو نیز آن مفهوم و منظور را در برداشته باشد . در آغاز زمستان و تابستان این جشن انجام می شود . چون فصل زمستان فرا رسید ، در نخستین روز فصل ، بومیان خود را آماده می کنند تا در جشن و مسابقه و رقص شرکت کنند . کسانی که مسئول تهیه کننده درخت برای مسابقه می باشند ، دو کنده

بزرگ تر از حد معمول را انتخاب کرده و در جای گاد مسابقه قرار می دهند . این دو کنده هرچند از اندازه معمول بزرگ تر می باشد اما پوک و تو خالی و سبک است . افراد ازدهکده به جانب محل معهود رقص و مسابقه می روند که در نقطه دوری ازدهکده قرار گرفته . دوچوانی که بایستی از جانب گروه مازادگان و خورشید زادگان به نمایندگی مسابقد را شروع کنند، به رقص ارواح می پردازند . گرددو کنده درخت چرخش کرده و می رقصند و در عین حال الفاظ و کلمات نامفهومی رانیز زمزمه می کنند . این زمزمه ای است نامفهوم ورمزی که حتا افراد نیز چیزی از آن درک نمی کنند و جناب قدوسی مآب جادو - پزشک به این دو پیلوان مازاد و خورشیدزادآموخته است تازمزمد نمایند . شاید مفهوم ترانه ویا جملات والفاظ و کلمات دعوت ارواح مردگان باشد به قبیله تافصل زمستان را که اوضاع طبیعی واقعی می نامساعده می شود در کوه و جنگل و بیان به سر برند . می رقصند و آواز گنگ و مبهشم شان را می خوانند تا ارواح مردگان گردآیند و دردو کنده درخت متمرکر گردند . آن گاه دو کنده را بنا بر زرم معهود بلند کرده و به جانب دهکده می روند . هم چون که به دهکده رسیدند، دو کنده درخت را به کلبه عانی جناب جادو - پزشک می برند و در آن جا قرار می دهند .

پس از این مراسم کار زنان شروع می شود وزنان تنها در هنگامدهای مذهبی در چنین جشن و مسابقدهایی شرکت می کنند و در اکثر مواقع چنان که شرح اش گذشت تنها تماشاجی و نظاره گر هستند . رقص و مسابقه تابستانی نیز شاید چنین مفهومی را در برداشته باشد با این تغییر که مسیر مسابقه به عکس است و از میدان مرکزی قبیله کنده ها پس از رقص و آواز معهود، به دشت برد می شوند . در این دو مورد است که زنان نیز در مسابقه شرکت می کنند و شاخه ها و کنده های کوچک درختان را به دست گرفته و با سروصد و همهمه تا مرکز دهکده می دوند و سبقت می جویند .

مراسم انتخاب رئیس نیز میان سرخ پوستان دارای تشریفاتی است . ریاست ارثی نیست و هم چنین . قوی ترین مرد قبیله نیز نمی تواند به عنوان رئیس یا پاهی Pahi بر دیگران مسلط شود . بلکه رئیس بایستی خردمند ترین و عاقل ترین فرد قبیله باشد . مردی که حزم ، احتیاط ، عقل ، شجاعت و درایت اش سرآمد همگان شناخته

شود و بارأی تسامی افراد برگزینده گردد . چون رئیسی فوت شود ، تمامی افراد گرد آمده و از میان خود رئیسی انتخاب می کنند که دارای شرایط مذکور باشد . چون چنین کسی انتخاب شد ، صبح روز بعد ریش سفیدان و کاهن قبیله در حالی که مردان وزنان بدبال شان روانند بدکلبه رئیس انتخاب شده می روندتا مراسم و تشریفات معمول رادر طی آن روز به انجام رسانند . پس در حالی که فرد منتخب با همسرش از جلو روانند تسامی افراد قبیله مثابع شان می کنند تا به نهر رستد . آن گاه رئیس با ایستی به میان نهر رود و مردان جوان قبیله نیز داخل نهر شده واو را کاملاً می شویند . در سویی دیگر زنان قبیله زوجه رئیس را نیز هم چون او شستشو می دهند . این کار در سپیده دم انجام می شود و آب نهر سرد و برند است ، اما به زودی پر تو آفتاب دردشت پهن می شود و تن های خنک و سرد را گرمی می بخشد . پس از این تمامی افراد به شستشو می پردازند و نشاطی از این استحمام سرد به آن هادست می دهد که بدپای کوبی و آواز خوانی و ادارشان می کند . آن گاه که همه از کار استحمام فارغ شدند ، با هلهله و شادی - در حالی که تفگ - های سر پر خود را رو بدهوا شلیک می کنند ، پاهی و سار توم - یا شاه و شهبانوی شان را به دوش گرفته و به سوی دهکده حرکت می کنند در حالی که کاما د برهنه می باشند . چون به دهکده بازرسند ، رئیس وزوح داش را به روی حصیرهایی ظریف بافت که در آن الیاف پشم مانند کار کرده و بد شکل فرش درآمده است قرار می دهند . زنان با کیسه هایی که از برگ می سازند به رنگ کردن بدن شاه و شهبانو می پردازند - و در واقع رنگ نیست بلکه چسبی است خاکستری رنگ که از نوعی صمغ بدست می آورند . با این صمغ سطح بدن پاهی و سار توم را با ورقه ای نازک می پوشانند . آن گاه زنانی دیگر که سبد هایی از پرسفید به دست دارند باز می رسند وزنان به دقت با پرهاي نرم پرندگان سرتاسر بدن هاشان را تاگردن می پوشانند و چنان به نظر می رسد که پراهن هایی سرتاسری از پر بوشیده اند . پس از این جریان از دوغن نخل و گردی کداز سایش نوعی هسته میوه بومی تر کیب می شود و سرخ فام است ، دست ها و پاهای و گردن و صورت را رنگ می کنند .

در این هنگام همه افراد قبیله اعم از بزرگ و کوچک ، پیرو جوان و کودکان در

میدان دهکده جمع می‌شوند تا رئیس جدید را خوش آمدگویند . دونفر جلو می‌آیند و رئیس وزوجداش هریک را بر شانه زن و مردی قرار می‌دهند ، حاملان رئیس وزوجد از جلو و اهالی قبیله از پشت آنان فریاد کنند و غرب بوزنان گرد میدان می‌گردد . دور میدان در حدود هفت سدمتر است و هر کاه حاملان خسته شوند ، افرادی دیگر رئیس وزنش را به دوش می‌گیرند و با هم طریق یک دور گرد میدان می‌چرخند تا به محل اولیه رسند . این بار آنان را با آن لباس عجیب به روی بود یا های هزین می‌نشانند .

بیترین فرد قبیله کراهو حافظ تمامی رسوم و معتقدات و افسانه‌ها و سنن فومی است . وی نزد بیکر رئیس جدید آمده و به نطق و خطاب بی می‌پردازد . مهمون این نطق آن است که قوم ریشه دار و اصیل کراهو به مردانی نیازمند است تا با خردمندی و عقل و درایت به راه نمایی شان پردازند . از جنگک و مخاصمه و دشمنی افراد جلوگیری کرده و همواره صلح و صفا را در قبیله پایدار سازند . اینک که افراد به رئیس جدید اعتماد و اطمینان نموده آنان نیز بایستی با سعی وجدیت در وظیفه خود کوشایی ورزیده و قصوری نکنند . چون سخن رانی و خطابه شیخ قبیله تمام شد ، از هر خانواده بی فردی به نمایندگی ، هدیه بی برای ، پاهی می‌آورد ، اما پاهی به آنان هدیه بی نمی‌دهد و تنها بایستی به کسانی که تن او وزوجه اش را آرایش کرده و بردوش‌های خود حمل - شان نموده‌اند هدیه بی به پردازد و به این طریق مراسم انتخاب رئیس به پایان می‌رسد . اما در باره وظایف رئیسا و هم چنین پاهی‌های فصلی باز هم این بحث دنباله خواهد بیافت .

۳۰ - اساطیر و افسانه‌ها

نقسیم بندی - رخ پوستان کراهو ، اعقاب ماه و اعقاب خورشید ، سکونت در دو طرف دهکده ، اساطیری در باره ماه و خورشید دو مخلوق مذکور اولیه ، زندگی ابتدایی ماه و خورشید ، شکار و مسابقه ، خلق زن اول یا حوا به وسیله خورشید ، چکونه ماه زن اول را از خورشید می‌رباید ، آفرینش زن دوم و عروسی با خورشید ، اقدام ماه برای ربودن زن دوم ، زادگان ماه و خورشید

در بندهایی که گذشت اشاره شده قبیله سرخ پوستان کراهو به دو گروه تقسیم

می شوند . دهکده‌شان طوری ساخته شده است که در یک سو گروهی و در سویی دیگر گروه دوم زندگی می‌کنند . یک گروه خود را از اعقاب ماه می‌دانند و گروه دوم خود را از اعقاب خورشید می‌پندارند . بنابر افسانه‌ها و می‌تولوژی این قوم ، مادخورشید دو مخلوق مذکرا اولیه‌اند . هر قسمت دهکده به نامی خواند . می‌شود . قسمتی که خورشید زاده گان سکنادرانند گوی گاتی Koigatey نامیده شده و بخشی که مادرزاده گان زندگی هی کنند هاران گاتی Harangatey خوانده می‌شود .

افسانه‌ها و اساطیری بسیار در مورد این موضوع عیان بومیان رواج داشته که متأسفانه بنابر روش معمول رو به امحاء و نابودی می‌روند و تنها اندکی از این افسانه‌ها ، آن‌هم به شیوه‌یی ناقص و دست و پا شکسته میان شیوخ و پیر مردانی که رو بد مرگ آن‌د باقی مانده است . اسطوره ماه و خورشید از جمله آن افسانه‌ها است که بدموجب شهرت بیشترش تا حال دوام آورده است - و این افسانه‌چنین است :

در آن زمان‌های دور که نه زنانی وجود داشتند و نه مردانی خلق شده بودند ، خورشید روزان به آسمان می‌آمد و ماه شبان به پرده قیرگون می‌خرامید . درختان بودند و جانوران بودند و دریاها و رودها بود - در این جهان تنها موجودات بشری دو دوست بودند . دو مرد تنها - تنها که با هم برادروار زندگی می‌کردند . هیچ زنی در جهان آن روزگار وجود نداشت و هیچ مرد دیگری جز آن دونه ، روزها سپیده دم از خواب برخاسته و بهشکار می‌رفتند . سعی و کوشش شان بسیار و رزق و روزی‌شان فراوان بود - چون در آن روزگاران بعروی زمین جانوران شکاری چه بسیار بودند . خدنگی که از چله کمان‌شان رها می‌شد بی شک آماج گاهش تن و پوست جانوری بود که از پا درمی‌اوافتاد . چون آفتاب بدینان آسمان باز می‌رسید ، شکارگران آن دودوست یا کنگره و صمیم - یعنی ماه و خورشید در سایه‌یان گردآمده و شکارهایشان را به زمین نهاده و خستگی از تن به در می‌کردند . آن گاه بامسابقه حمل چوب دیگر باره فعالیت‌شان را دنبال می‌کردند .

کنده‌های درخت را می‌کنند و می‌پیراستند و در مقامی قرار می‌دادند . برای مسابقه دیگر کم و کاستی نبود - پس آن‌ها را میان بازوan نیرومندشان گرفته و با دوبه

هم سبقت می‌جستند. چون به دهکده‌شان باز می‌رسیدند - باز هم خستگی را از تن بیرون کرده و به شکارگاه‌می‌رفتند تا شکارهارا به کلبشان بینند، و به این طریق زندگی می‌کردند. شبان و روزانی بسیار گذشت و کم کم زندگی یکروال و یکنواخت برای شان سخت شد. تابستان‌ها جشن و کار و فعالیت می‌کردند، و زمستان‌ها در کلبه استراحت کرده و گاه این نزد او می‌رفت و گاه او به مصاحبت این می‌آمد. خورشید زرنگ تر و چرب دست و چابک و خردمندتر بود - در حالی که ماه کاهله‌دار داشت و به نیرنگ و دستان آشنازی اش بیشتر بدشمار می‌رفت.

سر انجام خورشید را از این وضع و حال دل بد تنگی آمد و بی‌حواله و طاقت شد. تابستان بود و آفتاب داغ بر زمین می‌تاشد. آن دو مسابقه حمل چوب را به انجام رسانده و در نهر خود را می‌شستند. ماه کارش را زودتر به پایان رسانده و بدکله می‌رود. اما لذت سردی آب جویبار خورشید را در آب هم چنان نگاه می‌دارد. کناره‌های جویبار نوعی «کالاباش Calabash» می‌روید که زیبا و جالب نظر بود. خورشید شاخی از این نی برباد و آن را در میان جویبار در لای و ماسه فرومی‌کند. آن گاه بدون آنکه بعداً آن را به کند به خانه‌اش بر می‌گردد.

این مقدمه‌بی است از برای افسانه‌بی مشابه در اساطیر جهانی در باره آدم و حرا و این نیز تمہید مقدمه‌بی است در این افسانه برای پیدایی یافتن و آفرینش حوای کراهو. مدت زمانی نه زیاد بر ماجرا خورشید می‌گذرد، درحالی که نی و فروکردن آن را در جویبار از زیاد برده است. روزی صدایی ظریف و جیغ مانند از نهر بدگوش رسیده و پس از آن ار دل آب، و آن نی کد به زمین لا ین جویبار فرو رفته بود، زنی زیبا و دل‌فریب خارج می‌شود. برای نخستین بار ماه ویرا دید و با تعجب و شگفتی می‌گوید :

- تو کیستی؟ از کجا آمدی؟ - و بدکجا می‌خواهی بروی؟!
بیا این‌جا، بیا نزد من - این‌جا کلبه من است. اما آن‌زن با روشنی و صراحت پاسخ می‌دهد که : ..

- نه، من از آن خورشید هستم و به اول تعلق دارم :

پس به آرامی ازمه و کلبهاش گذشته و به کلبه خورشید درون می شود ، ماه از این حادثه دلش به اندوه و گرفتگی می گراید و شرد رنج و درد در سینه اش می خلد. آرزو می کند که او هم زنی به آن زیبایی داشته باشد تا تلغی کامی تنها بی اش به شیرینی مصاحبت یار دل نوازی بدل گردد . اما هر چه می اندیشد ، فکرش را به جایی نمی برد و چاره بی برای ناچاری اش ساز نمی گردد . چون او به خردمندی وزیر کی و هوشیاری خورشید نبود و همچون او از رمز و سحر و جادو گری خبری نداشت و نمی توانست چون او برای خودش زنی بیافریند . پس به خود گرفته ، اندوه زده و غمگین سر به اندیشه فرو برد . رنجوری طراوت و شادابی اش را زایل ساخت و در کلبه خود ماندگار شد .

روز بعد خورشید بنابر رسم معهود به دنبال ماه آمد . اما کلبدرا در بسته و خاموش یافت :

- دوست عزیزم ، ماه مهر بان ! سپیده دمیده و تو هنوز به خوابی ؟ بیا تا به شکار رویم .

صدایی از ماه به گوشش باز نرسید ، پس داخل شد و ملاحظه کرد که ماه زار و نزار روی بستر بوریابی اش ، در انتهای کلبدکه تاریکی چیره گی داشت خسبیده است .
به شتاب پرسید :

- دوست من چه شده که این سان چشمانت به خواب آلوده و اندامت از سلامت و راحت پالوده است . ماه نالید و با اندوه و درد گفت :

- من بیمارم و درد درخانه تم جای گرفته . درد دارم و اندوه جانم را می کاهد . آن گاه در حالی که می نالید دست اش را بدروی چشم چپ اش گذاشت . خورشید از سر ناراحتی استفسار کرد :

- به گو بهینم - آخر چه دردی سرخوشی و سلامت ات را زایل کرده است ؟ !
ماه دردمندتر نالید - و گفت دوست عزیزم امروز نخواهم توانست با تو در شکار شرکت کنم ، چون تم بی نیرو است و دستم توانایی کشیدن کمان را ندارد و پاهایم به

رفتن فرمان نسی برند و چشم‌هایم تیره‌گون و تاریک شده‌اند. اینک تو برو و مرا به کلبه و بسترم باز گذار. پس خورشید گفت:

– اینک من خواهم رفت – تو به خواب و اندیشه‌ات را به آسایش پناهه . من بدشکار خواهم رفت و هنگام آمدن پرسان حالت خواهم شد.

همچون که خورشید از کلبه بیرون رفت و راه بیشه‌در پیش گرفت تا بدشکار رود. ماه‌نقاب بیماری و درد و اندوه را از چهره‌اش برداشت ، خود را بیاراست و به کلبه خورشید رفت . زن زیبای او را دید که داندهای ذرت را از چوبه‌ها جدا کرده و آن‌ها را خرد می‌کند . زن بارویی خندان و برخوردی دوستانه و خوش با وی رو بروشد. ماه‌به‌او گفت:-

– بیا به کلبه من – در آن جا به تو خوش خواهد گذشت – تو پیش از آن که تصور شود زیبایی و ما با هم زندگی خواهیم کرد .

ماه این کلمات را گفت ، چون خورشید و آن زن هنوز رسماً با هم عروسی نکرده بودند. اما آن زن جوان به این وسوسه تن در نداد و اصولاً خورشید را دوست داشت و قلبًا به این کار هیچ علاقه‌یی در خود احساس نمی‌نمود . اما ماه بزرگوار و العاج اش چندان افزوده و چرب زبانی و نیک‌منشی بروز داد که سرانجام دل زن به او گرایید و نرمش نشان داد و با ماه به کلبه‌اش رفت تا با او زندگی نماید . چون خورشید مسرودانه و غزل خوان به کلبه بازگشت ، زن جوان را ندید.

خیلی زود به این ماجرا پی‌برد که چرا ماه آن‌سان از همراهی در شکار با او متنباشد و روزی‌یده است . اما بدل نگرفت و شادمان به کلبه ماه رفت ، دوست‌اش و آن زن را ملاحظه کرد که رسماً عروسی کرده و بهم بیوسته‌اند. در چهره‌اش نه‌شانه‌های خشمی بیدایی یافت و نه در دلش زنگ کدورت و غبار ملالی نشست . تنها با لحنی مسرور گفت :-

– خیلی خوب ، ای زن جوان اکنون که دوست مرا بیشتر دوست داری با او بدمان ، خوش زندگی کن و من دیگر به تو نظری نخواهم داشت .

آن‌گاه خورشید که از شکار باز گشته بود ، به کنار نهر رفت تا شست و شو

کند. آب سرد و گوارا اعصاب و اخلاق اش را راحت و خوش کرد. به آواز خوانی پرداخت و دگر باره یک شاخه Calabash یا همان نی او لین را گرفته و در جویبار فرو کرد. چند روزی بیش نگذشت که از سطح آب صدایی لطیف دگرباز برخاست و از پی آن زنی جوان و زیبا تراز اولی به کنار آمد. دست در دست هم انداخته و به سوی کلبه خو شید رفتند. چون از مقابل کلبه ماه می گذشتند - ماه از کلبه بهدر آمد و با تحسین به مصاحب و یار زیبای خورشید نگریست و به او گفت : -

- یا این جا که کلبه من است، زن من شو و با من زندگی کن که تو را دوست خواهم داشت.

اما زن به ماه توجهی نکرد و با خورشید به کلبه او درون رفتند. رسمًا عروسی کردند و سالیانی دراز زندگی شان به طول کشید. ماه و خورشید هم چنان با اشتراک هم چون دوستانی موافق و یک رنگ زندگی کردند و دارای فرزندانی بسیار شدند و قوم کراهو همه از اعقاب آن دو دوست موافق می باشند.

۳۱ - امور اجتماعی

خصوصیات اخلاقی، الگوی عمومی زندگی، قدرت رئیس و کاهن، رؤای دوگاهه، رئیس تابستانی، رئیس زمستانی، تفاوت زندگی زمستانی و تابستانی، کارهای رئیس زمستانی و تابستانی، رقص نیزه و اعلام حکومت، حدود قدرت و اختیارات، انتخاب رئیس، صفات و شرایط رئیس، ازدواج و عروسی، محدودیت دختران، تربیت جوانان، مردمان، زن و بی‌نقشه آن

مردان کراهو به جنگ و جنگاوری مشهوراند. هر چند طبعاً مردمانی صلح جو، آرامش طلب و بردبارند - اما همواره صفات و عادات جنگاوری را در خود زنده نگاه می دارند تا غافل‌گیر نشوند و مورد تجاوز وحمله افوامی دیگر واقع نگردند. هم چنین به آزادگی و اخلاق و عدالت بسیار اهمیت می دهند. الگوی عمومی زندگی قبیله‌یی در امریکای جنوبی - بهویژه جنگل‌های آمازون چنان که اشاره شد میان این قبیله وجود نداشته و ساری نیست. به خرافات واوهام اهمیت کمتری می دهند و چندان در بند جادو و جادوگری نیستند. بدھمین جهت جادو - پزشک یا کاهن در میان سرخ پوستان

کراهو قادری مطلق نیست و نفوذش تنها در حبود قلمرو کارش می باشد و قدرت در دست رئیس سیاسی قرار دارد .

سرخ پستان کراهو همواره دور رئیس دارند : رئیس تابستانی و رئیس زمستانی . ببطور کلی زندگی در دهکده از لحاظ نوع و جگونگی به دو شکل تقسیم می شود که زندگی زمستانی و زندگی تابستانی می باشد . این دوزندگی باهم تفاوت دارند - فعالیت افراد ، کارشان ، نیازمندی ها و شرایط زندگی شان در این فصل کاملاً متفاوت است و بالطبع این تفاوت در قوانین شان نیز تأثیر می بخشد . پس رئیسی که در فصل تابستان ریاست می کند با فراسیدن فصل زمستان بایستی جای خودرا به رئیس زمستانی بازسپرد هرگاه زمستان تمام شود ، رئیس فصل زمستان خودرا بدکنار کشیده و با شروع تابستان مجدداً رئیس تابستانی روی کار می آید .

فصل تابستان موسام انجام تشریفات عمومی ، رقص ها و آوازها و مسابقات حمل چوب و براه انداختن بازار مکاره و عروسی و شادمانی و شکار است . در این فصل فرزندان سرخ پوست طبیعت در آغاز دشت زندگی می کنند . به زمین و آسمان و آفتاب گرم و ماه تاب شاعرانه عشق می ورزند و دولتی دارند در خور و موافق با این آداب و رسوم و خوی و اخلاق . اماهم چون که این فصل تمام شد و زمستان فراسید ، دولت تابستانی نیز به کناری رفته و دولت زمستانی سرکار می آید . اعلام حکومت جدید با رقص نیزه به وسیله رئیس حکومت و نوچه هایش شروع می شود . در نخستین روز زمستان ناگهان رئیس جدید و همراهان با آرایش و لباسهای تازه ، در حالی که نیزه هایی در دست دارند با هیاهو وارد میدان مرکزی می شوند و بد رقص نیزه می پردازند . این رقصی است بسیار سریع که فرد و نیزه اش را با یک سلسله اعمال و حرکات به هم می پیوندد و یکی می کند . اجرای این رقص مستلزم تمرین و ممارستی فراوان است و به همین سبب افرادی معذوب در قبیله این رقص را چنان که شایسته است انجام می دهند . رئیس فعلی اعلام می کند که حکومت قبلی دورانش تمام شد و زمام اختیار واداره امور به دولت جدید تفویض شده . هم چنین خاطر نشان می سازد که موسام جشن ها ، شادیها ، مسابقات

اجتماعی و تفریحات سپری شده و فصل کار و کوشش و فعالیت رسیده است.

رؤسا به هیچ وجه دارای قدرت و اختیار مطلق نمی‌باشند و خود کامگی در اینجا معنا و مفهومی را دارانیست. هر رئیسی بایستی تمام قدرت و کوشش اش در اطاعت از افکار عمومی صرف شود و در واقع رئیس جز کارگزار عموم مردم عنوانی ندارد. علاوه بر این که باریش سفیدان قوم در مورد بسیاری از مسائل مشورت می‌کند، دارای وزیرانی نیز هست. کاروزیران نیز شور و راه نمایی است از برای بهتر رهبری کردن مردم. تنها کسی شایستگی مقام ریاست یا «پادشاه» شدن را دارد که دارای نفوذ کلام، عقل و درایت کامل و شجاعت کافی باشد. رئیس بایستی همواره از روابط افراد آگاه باشد. به وساطت دشمنی‌ها و کینه‌ها و کدورات را ازین برده و افراد را به سازش، دوستی و محبت - تشویق و ترغیب نماید. حفظ صلح داخلی و خارجی به عهده اوست و باهوش و خردی که دارد قبیله را در کمال صفا و صمیمیت رهبری می‌کند. ظهور رئیس تابستانی قبیله نیز به همین مرتب است و در نخستین روز تابستان بارقص نیزه حکومت خود را اعلام می‌نماید.

در مورد ازدواج و عروسی و مسائل جنسی تاحدودی در بندهای گذشته سخن رفت. پای بندی به محدودیت‌های جنسی میان سرخ پوستان کراهوداری اهمیت است و آشتفتگی‌های جنسی در اینجا به نظر نمی‌رسد و جشن‌های جنسی ندارند. دختران پیش از ازدواج نیز محدود می‌باشند. برخلاف بسیاری از قبایل که دختران تا هنگامی که به شوهر می‌روند از آزادی در امور جنسی برخوردارند، محدودیتی شدید دختران کراهورا مقیدی سازد. کلبه هاشان تمیز و از روی سلیقه ساخته می‌شود. ابتدا چوب بست یا السکلت کلبه را از نیز والوار برپا می‌کنند. سقف کلبه‌ها از دو طرف شبی می‌خورد و قسمت فوقانی با طبقه دوم آن اطاقی مجزا بایک مهتابی یا ایوان ویژه دختر خانواده است که به هنگام استراحت و خواب هنگام از پدر و مادر و کودکان جدا می‌خوابد. در بازه مواردی که ازدواج خارج از قبیله صورت می‌پذیرد شرحی داده شد. ازدواج‌های داخلی به در این میزان انجام می‌گیرد و اصولاً اساس ازدواج در داخل گروه‌می‌باشد و میان مام-

زادگان و خورشید زادگان دختر و پسر ردوبدل می‌گردد . کودک در هر طرفی که متولد شود متعلق به همان طرف می‌باشد – اگر در قسمت مازادگان متولد گردد وازنگار محسوب می‌شود و هرگاه در جانب خورشید زادگان زاده شود ، از آنان به شمار می‌رود .

پسران ، جوانان و مردان در چنین اجتماعی گروه بنده می‌شوند ، پسر بجهه‌های بین پنج تا پانزده سال یک گروه را تشکیل می‌دهند . اینان در واقع دوران کودکی را می‌گذرانند هنوز وارد جرگه مردان نشده و از مسئولیت‌های اجتماعی آزاد و غیر متعهد‌اند . از سنین پانزده تا بیست و پنج گروهی دیگر هستند که جوانان به شمار می‌روند . در این سنین کم‌وارد اجتماع شده و تربیت می‌شوند تا برای ورود در جرگه مردان آمادگی داشته باشند . اما بعضی اوقات بر اثر مقتضیات موجود ممکن است در این حد نصاب‌ها کم و کاستی صورت پذیرد . از بیست و پنج سال به بالا مردان کامل قبیله دارای انجمن عمومی و انجمن سری می‌باشند . از سی و پنج سالگی دوران پیری شروع می‌شود و مردان از این سن تا چهل سالگی از کارهای شاق و دشوار پرهیز شده و رعایت شان می‌گردد . نشورای شیوخ و رئیس قبیله لازم است تا منحصرًا از همین افراد انتخاب شوند و حاملان کنده درخت در مسابقه‌ها نیز بایستی از همین طبقه باشند .

جوانان تحت تعلیم قرار می‌گیرند تا هنگام وزود به جرگه مردان کامل، آمادگی شان بی‌تردد مورد قبول شورای شیوخ واقع گردد . کلبه‌بی و بزه این مهم در دهکده وجود دارد که دور تراز سایر کلبه‌ها ساخته شده و جوانان در آن‌جا دوره مخصوصی را می‌گذرانند . مریان عبارت از دو تن از دو گروه قبیله هستند : یکی از گروه مازادگان و یکی از گروه خورشیدزادگان . آن‌چه از تعالیم که به مرحله آموزش در می‌آید جنبه تنصیبات گروهی را به هیچ وجه ملحوظ ندارد ، چون چنان‌که گفته شد دو گروه با هم در کمال انس و صمیمیت زندگی کرده و مبنای تقسیم میان شان تنها مأمور از یک افسانه است که در باره‌اش سخن گفته شد . مریان مواد بیرنامه آموزشی شان که مورد قبول رئیس و معاونان و شیوخ می‌باشد عبارت است از انواع رقص‌ها ، تشخیص گیاهان خوردنی ، شکار ، و آداب شکار ، مراسم و شعایر دینی ، افسانه‌های قدیم ، تاحدوی جادوی سبک و چند

مورد دیگر از این قبیل . جوانان به نسبت سن در آموزش گاه طبقه بندی می شوند و مسئله آموزش به نسبت سن بستگی دارد . چون دوران تعلیم جوانانی چند به سر رسد ، برای ورود به جرگه مردان کامل آمادگی یافته اند . در ضمن جشنی که برپامی شود . در لباسی ویژه جوانان را از کلبه تعلیم به میدان دهکده آورده و در انجمان مردان پذیرفته می گردند .

در تمام مراحل احترام شیوخ و زیرستان ، مهتران و کهتران محفوظ است . در مراسم عمومی و جشن ها و تشریفات و هم چنین در خانه و میان خانواده ، طبقات افراد به نسبت سن در جاهای مختلف می نشینند . جوانان در بالا ، میان سالان پایین و پیران و سالخورده کان در وسط فرار می گیرند تا در حمایت نیروهای جوان باشند . زنان را در کار حکومت به هیچ وجود کاری نیست ، چون تنها مردان از این امتیاز برخوردارند . کار زنان تنها تمثیل امور خانه و بچه داری است . در زمان های گذشته کارهای سنگین به عهده زنان بود و مردان از حمل بار و آذوقه امتناع داشته و آن را کاری موهن و خفیف از برای خود می دانستند . در حالی که در مزرعه و شکارگاه محصول و گوشت شکار انباسته می شد ، زنان با یستی در سبد های بزرگ باری سنگین را تا کل بدحمل کنند ، در حالی که مرد باسلحه اش زن را همراهی می کرد . البته به جزانگیزه خفیف بودن حمل بار برای مردان ، موردی دیگر نیز وجود داشت که لازم بود تادست . شان باز وزیر بار نباشد . چون شکار و حیوانات وحشی در آن منطقه فراوان بودند و لازم بود تا مرد باسلحه اش حفاظت و دفاع زن را تقبل نموده و بلا فاصله پس از حمله یی آن را دفع می نمود . اما آن وضع وحال اینک مرسم نیست ، چون دیگر شکار آنقدر در منطقه سرخبوستان کراهو کمیاب شده که خطر حمله جانوران وجود ندارد و به همین جهت مردان ، زنان را در حمل بار و بنه و کارهای دشوار کوک می کنند . اصولا میان قوم کراهو برخلاف اقوام دیگر سرخپوستی که در جنگل های بزرگ زندگی می کنند ، زن نقشی چندان و موقعیت وارزشی چنان که با یستی ندارد ، چون در آغاز ، اجداد آنان یعنی ماه و خورشید به تهایی و بدون استعات زن و دست یاری و کوک و شفقت شان زندگی می کرده اند .

۳۴ - قتل عالی جناب - جادو پزشک کراهو

مباحثی که درباره دیانت قوم کراهو گذشت ، مطالب ناگفته ، در باره ارواح ، زندگی پسین ، عقیده بدیان در باره روح ، مراسم حمل و نقل ارواح ، خدایان و بازمائدگانشان ، غولان و شیاطین ، نقش شیاطین در زندگی مردان ، اساطیر و افسانه‌ها ، مرک و مراسم سوگواری و تدفین ، قدرت رئیس و کاهن ، درجه شرایطی کاهن به قتل می‌رسد ، وضع فعلی قوم کزاهو

آن چه که در باره دیانت و مذهب قوم کراهو بایستی گفته شود ، تا کنون در خالل مباحثی که گذشت بیان شد . اما با تمام این گفته‌ها مواردی در سکوت ماند که اینک درباره اش گفت و گو می‌شود . این سرخپستان نیز به روح عقیده هندند . معتقدند که روحی وجود دارد که پس از مرگ به زندگی خود هم چنان ادامه می‌دهد . اما در عقایدشان به هیچ وجه به صراحت از زندگی بعدی ارواح ، جهان پسین و مجازات و پاداش جهان اخروی مواردی وجود ندارد . ارواح زندگی بی‌زنگ و نقشی دارند و سرنوشت‌شان از ابهام نیز گذشته و تنها در چند کلمه فشرده و کوتاه می‌شود . پس از مرگ از تن جدا شده و به مجمع ارواح در کوهستان می‌پیوندد . ارواح قبیله ، ارواح مردگان که در حول و حوش دهکده مسکن دارند ارواحی انتقام‌جو و پر توقع و مدعای نیستند . در زندگی زندگان آن چنان که تا کنون در مورد قبایلی دیگر ملاحظه شده ، دخالت‌های بی‌جا و نافرجام نمی‌کنند . در دنیا و قلمروشان نه روشنی وجود دارد و نه تاریکی . حیات مبهمنشان نه بارنج و درد عجین است و نه با لذت و خوشی و شادمانی قریب می‌باشد . بزندگان و زندگانی‌شان اهمیتی نمی‌دهند و با دخالت‌های بی‌جا روزگارشان را به سواں و سرگشتنگی در نمی‌افکنند . زندگان نیز تنها جز درد و هنگام بلکه سه هنگام از ارواح مردگان یاد نمی‌کنند . این هنگام‌ها یکی آغاز فصل زمستان است که نوعی مسابقه حمل چوب با آمیزه‌های مذهبی اجرا می‌شود و نظیر آن در آغاز فصل تابستان مورداجرا دارد و سوم به هنگام مرگ فردی از افراد قبیله . حاملان کنده درخت در آغاز فصل زمستان دوکنده بزرگ و میان تهی را در نقطه‌ی دور از دهکده قرار داده و گرد آن‌ها رقصی سمبولیک و استعاره آمیزی کنند که در ضمن آن آوازی نیز می‌خوانند . این آواز ترانه‌ی است مشتمل بر

اور ادی رمزی کدکسی نمی‌شند و خود خوانندگان نیاز از معنا و مفهوم آن بی‌خبرند . اما آن‌چه که محقق است آن‌که رقصان با آواز خود ارواح را دعوت می‌کنند تا در کنده میان تنهی گرد آیند تا بهدهکده حملشان نمایند .

خدایان نیز مفاهیمی گنجک دارند . ربانیت اصلی ، پروردگار آسمان و خالق بزرگ است . خدای باران ، خدای جانوران شکاری و خدای دشت‌ها و صحاری شاید روزگاری میان این جماعت وضوح و روشنی و مراسی در پرستش داشته‌اند – اما این زمان جز الفاظی که آن هم رو به فراموشی و نسیان است چیزی از آنان باقی نمانده در دشت‌کوهستان و جنگل‌ها شیاطین و غول زادگان زندگی می‌کنند . این موجودات مبهم و ناپیدا‌هنگامی می‌توانند به افراد صدمه‌وزیان وارد سازند که وجودشان را مسخر کرده باشند و هر که تسخیر این شیاطین شود بی شک مورد اینداه و آزارشان واقع می‌شود . اما شیاطین و نیروهای شر هیچ‌گاه نمی‌توانند در وجود افراد صالح و پرهیزگار و درست اخلاق و نیک‌کردار نفوذ یابند و آنان را مورد حمله و آزار قرار دهند . به‌همین جهت راست پیمانان و افراد خوش اخلاق و مردمدار ترس و واهمه‌ی از شیاطین ندارند و این خود عقیده و روشهای بسیار نیکو و پسندیده است میان این قوم از برای نیکویی اخلاق و شایسته بودن .

در باره اساطیر و افسانه‌های قومی شان تاحدودی گفت و گوشد . زندگی او لین - شان نقشی است از زندگی حالیه . پاره‌یی از افسانه‌هاشان آنقدر قدمت و کهنگی داشته‌اند که ازین رفیداند . متأسفانه با زندگی جدیدی که این قوم در اثر برخورد و تماس با تمدن جدید پیدا کرده است عادات و آداب و رسوم و افسانه‌هاشان به سرعت رو به فراموشی و نابودی است . در باره پیدایش بنات و خلفت جانوران از افسانه‌های کهن‌شان جز موارد ناقص و مبهم چیزی باقی نمانده . سیاحانی بسیار میان این قوم نرفته و چنان‌که بایستی میراث شان را برای ما گردآوری نکردداند .

از پیدایش حیات وزندگی روی زمین ، ضمن اساطیر قوم کراهو سخن گفته شد . اما پیدایش حیات وزندگی امری مداوم و مستمر و جاودانه نیست ، بلکه به دنبال زندگی

هر کسی به کاری سرگرم است ، ناگهان فریادهایی شدید و گوش خراش و جانکاه فضای دهکده را پرمی کند . افراد این فریادها را می شناسند و نسبت بدآن آشنایی دارند ، چون فریاد مرگ می باشد و به زودی همگان با خبر می شوند که در دهکده فردی مرده است . آرامش برهم می خورد . شادی و نشاط به غم و اندوه بدل می شود . خنده از لب‌ها گریخته و سرها بهزیر می افتد و این نشان عزای عمومی است . هرگاه فردی بزرگ سال یا جوان و یا کوکی مرده باشد : مراسم موگ و عزان احادیث تغییر و تبدیل پیدا می کند . به هر حال چون فریاد مرگ در دهکده طینی اندازد ، همگان دست از کار باز بر می دارند . مردان و زنان به کلبه‌یی که صدا از آن جا برخاسته است می روند . کلبه متفا حزن خانه‌یی است که از آن تنها صدای ضجه و فریاد و ناله و گریه به گوش می رسد . چون همه داخل و گرد کلبه متفا آمدند ناگهان هیاهوی عزا و موگ ، فریادها و ضجدها و گریه‌ها قطع می شود ، در این هنگام نزدیک‌ترین فرد به متفا زبان می گیرد و در توصیف و مدح مرده با آهنگی که افراد را سخت متأثر و محزون می سازد ، سخن می گوید . در این وقت هیچ صدایی جز صدای سخن ران و ندبه‌گر به گوش نمی رسد . چون این سخن‌گویی بدپایان رسید ، دوباره فنان و شیون و ضجه و گریه تمام فضا را پرمی کند .

جسد متفا درحالی که خویشان نزدیک‌اش سربه زانوی غم نهاده و می گریند ، به وسیله چندتن از اقوام آماده حمل می شود . جسد را در بوریابی پیچیده و گردش را با طناب‌های علفی می بندند . آنگاه تیری آورده و جنازه را به تیر می بندند . ندبه وزاری خویشان نزدیک وطبقه اول آنقدر مؤثر است که همگان را متأثر و گریان می سازد . آنگاه جنازه به تیر بسته را خارج می کنند . لازم است تا تشییع کنندگان نفراتی معبدود باشند . کسان نزدیک متفا رانمی گذارند تا در مشایعت شرکت نمایند . جسد را آرام به گورستان می رسانند . جادو پزشک در پیش جنازه گام سپر است و برای آشایش روح متفا ادعیه‌یی را زمزمه می کند . چون به گورستان رسند قلاً گوری آماده شده است . یکی از دو نفر که جنازه را حمل می کردند به داخل گور می رودو جسد به بوریابی پیچیده را آرام و با نوازش در گور می نهند . روی جنازه را با برگ ک -

های خرما و شاخدهای محکم درخت از دو سو می‌پوشانند و روی آن را با خاک پر می‌کنند و محکم می‌سازند تا جانورانی چوز کفتار بهلاش دست نیابند . کسانی که در خانه متوفا بد سوگ و ندبه سرگرم اند ، چون از جریان پایان یافتن تدفین آگاه شوند ، غسل می‌کنند و مراسم نظیری به جا می‌آورند . این مراسم چنان است که در پوست کدوهای بزرگ از چشمۀ دهکده آب حمل کرده و بدن خود را با دقت می‌شویند .

در مورد قدرت رئیس و کاهن اشاره‌ی شد و در اینجا با تفصیل بیشتری به نقش جادو - پژشک اشاره می‌شود . میان بسیاری از قبایل و اقوام بدوی - عالی‌جناب‌ترین فرد - حضرت قدسی مآب ، کاهن اعظم یا جادو - پژشک و کاهن می‌باشد . قدرت روحانی و سیاسی هردو در وجود این فرد متمرکز و قادر مطلق و بلا منازع به شمار می‌رود . اما میان برخی از قبایل و اقوام بدوی که البته به نسبت محدود بوده و در اقلیت قرار دارند ، وضع چنین نیست . بلکه قدرت کاهن محدود می‌باشد ، از جمله این قبایل بایستی از قوم مورد بحث ، یعنی سرخ پوستان کراهو یاد شود . در قبیله کراهو قدرت سیاسی و فرمان روایی بر اجتماع ویژه رئیس و معاونان وی می‌باشد و چنان‌که ذکر شد ، رئیس نیز به خود کامگی و استبداد نمی‌تواند حکومت نماید ، و شورای شیوخ و سران طوایف در چنین صورتی می‌توانند او را از مقام خود عزل نمایند . جادو - پژشک - یا کاهن و رئیس روحانی قبیله به هیچ وجه نه نفوذی در رئیس قبیله دارد و ندرایی که به موجب آن در امور سیاسی و اجتماعی مداخله ننماید . بلکه تنها یک شخصیت روحانی و اجتماعی محسوب می‌شود که وظیفه‌اش حصر است بر ارتباط با ارواح ، دفع شیاطین و بیماری‌ها و شفا و درمان بخشی . اغلب جشن‌ها و مراسم اجتماعی و تشریفات عمومی بدون وجود او برگزار می‌گردد . به هیچ وجه قدرت ندارد تا فردی را در مظلان انهم قرار دهد و یا افکار عمومی را برضد کسی به - شوراند و در جامعه اختلال ایجاد کند و چنان‌که میان بسیاری از قبایل و اقوام بدوی ملاحظه شد ، نمی‌تواند با اعمال و حرکات و نفوذ و قدرت‌اش موجب بدینی مردم و شوریدن‌شان نسبت بدهم و پر کردن گیسه خودش به شود ، و در واقع جادارد تا بسیاری

از ملل متعدد این روش را پیش داشته باشند.

بیماریها را با اوراد ، عزایم ، اعمالی جادوگانه و بخور گیاهان و ادویه‌های چند درمان می‌کنند . برای متفاوتیان از جانب بازماندگان نذوره هدایایی ارسان نموده و از حضور ارواح طلب خیر و مساعدت می‌خواهند . یا کاهن باستی اعمال اش همواره موجب خیر و برکتو شفای بیماران باشد و در غیر این صورت وجودش تسخیر شیاطین گشته است . هر جادو پزشکی چون چند بار در درمان و مداوای بیماران دوچار نا موفقیت می‌گشت ، انجمن سری مردان در بارماش تصمیم می‌گرفت . انجمن سری مردان در واقع مغز متفکر و رهبر جامعه کراهو به شمار می‌رفت و اعضایش از برجسته‌ترین افراد انجمن عمومی مردان انتخاب می‌شد . انجمن سری در امور بزرگ سیاسی و اجتماعی تصمیم می‌گرفت . هرگاه رئیس و یا کاهن و یا مرد زورمندی در قبیله از حد خود در می‌گذشت و افکار عمومی بر علیه‌اش شوریده می‌شد ، انجمن سری به تشکیل جلسه پنهانی پرداخته و حکم به قتل اش می‌داد . بد هر حال چون کاهنی بخت اش واژگون می‌گشت و در درمان چندین بار شکست می‌خورد ، انجمن سری اعلام می‌کرد که شیاطین کاهن را تسخیر کرده‌اند . پس کسی را مأموریت می‌دادند تا وی را به قتل رساند . آن فرد نیز موقعیتی متناسب انتخاب کرده و از پشت هدف اش قرارداده و بدقتل می‌رساندش .

در این زمان قوم کراهو بد سرعت رو بد امحاء و نابودی می‌رود . هر چند گله داری وزراعت را پیش ساخته‌اند ، اما باستی معاش‌شان از راه شکار تأمین گردد و در دشت‌های وسیع برزیل که این قوم زندگی می‌کنند شکار آنقدر کمیاب است که شکارچیان پس از روزها تفحص وجست وجو ، مأیوس و درمانده ، دست خالی بهمیان خانواده باز می‌گردند . و این امحاء و اضمحلال اقوام بدوی در واقع دامن گیر اکثر قبایل بدوی جهان است و شاید چند نسلی بیش نگذرد که تاریخ این مردم هم چون افسانه‌هایی بیش تلقی شوند .

۳۴- آمازون ها در اساطیر یونانی

منابع آگاهی ما درباره آمازون هایی که در دره رود آمازون زندگی می کنند، آیا روایات مذکور درباره قبیله زنان آمازون مقرن به صحت است، درستی ضمنی این روایات، وجه تسمیه کلمه آمازون، سابقه تاریخی، اساطیر یونانی در باره آمازون ها، حکومت و سیاست، عروسی و بجزایی، رفتارشان در مورد کودکان ذکور، جنگ های آمازون ها با یونانیان، شرکت شان در جنگ تروا، آرتمیس دوشیزه خدای معبد آمازون ها.

درباره «زنان آمازون» آگاهی و اطلاع صحیح و متفقی در دست نیست. پاره‌یی از مردم شناسان و سیاحان این موضوع را افسانه‌یی می‌دانند زاده‌هیم و خیال افسانه - سازان و یا غلو مبالغه گویان. در این میان نیز هستند کسانی که ادعای کردند و یا ادعا می‌کنند که شخصاً بهمیان قبیله زنان آمازون رفته و آنان را مشاهده کرده و میانشان زندگی نموده‌اند. آن چه که در این بند می‌آید نمی‌تواند به طور یقین مورد قبول واقع شده و به صحت آن اطمینان نمود. بهمین جهت است که آن چه در اساطیر یونانی در باره زنان آمازون آمده، آن دسته از سیاحانی که ادعا می‌کنند این مسئله‌یی است دارای واقعیتی خارجی و عینی، همان‌ها را با اندکی تغییر و دیگر گونی در باره زنان قبیله سرخ پوست آمازون در امریکای جنوبی می‌آورند. به هر حال تأکید می‌شود آن چدکه در این بندمی‌آید از جانب محققان بزرگ و مورد اعتماد مورد تأیید و تصدیق قرار نگرفته است و تا هنگامی که سیاحانی مورد اعتماد و مردم شناسان و محققانی به نام بدرونوں این قبیله راه نیافته و وجودش را تصدیق ننمایند، به آرای پر اگنده‌یی که از جانب چند تن سیاح ابراز شده است به طور یک جانبه نمی‌توان اعتماد کردو در این جانیز اضطراراً نظر و مأخذما - مأخذ از گفته‌های این چند تن است، باشد که تا حدودی آرا و ادعاهای مقرن به حقیقت باشد.

از برای وجه تسمیه آمازون و این که گفته‌های سیاحان تاجه اندازه به اساطیر یونانی در باره زنان آمازون شبیه و همانند است، آن چه را که در باره آمازون ها در اساطیر یونانی آمده است، ذیلا می‌آورم:

آمازون ها *Amazones* . قومی بودند که تمام افرادشان از زنان تشکیل می‌شد

و میان شان هیچ مردی وجود نداشت . بد موجب روایات اساطیری ، اینان از اعقاب آرس *Ares* خداوند جنگ و یکی از نمف‌ها به نام **هارمونی** *Harmonie* بودند . روایات در باره محل سکنا و شهر آمازون‌ها مختلف است . کشورشان در شمال، یعنی در دامنه‌های قفقاز یا در تراس و یا در سی نی جنوبی ، یعنی در جلگه‌های سمت چپ دانوب واقع بوده است . اداره سیاسی ، جنگی و اجتماعی کشور تماماً تحت نظر رئیس‌شان انجام می‌شد که شورایی ازمهتر زنان در امور باوی مشورت و تبادل نظر می‌کردند . هیچ مردی در هیچ موردی کومک حال ، یار و راه نمایشان نبود . هیچ مردی اجازه نداشت تا به قلمرو آنان وارد شود ، مگر آن که به دعوت و بدستور رئیس از برای بیگاری و یا انجام پاره‌یی کارهای دشوار فرا خوانده شده باشد . هم چنین بهنگام معینی در سال و زود عده‌یی مردان برای باردار ساختن زنان لازم بود و هنگامی دیگر که ورود مردان به کشور بلامانع محسوب می‌گشت ، ورود اسیرانی بود که جنگ جویان و بیکاریان آمازون می‌آوردند .

در باره رفتار آمازون‌ها با اولادان ذکور روایاتی چند ذکر شده است . به موجب روایتی پسران را در حصار و قلعه‌یی خارج از کشور تا سن هفت سالگی نگاه داری می‌کردند و پس از آن یا کورویا لگ می‌کردند . روایتی دیگر حاکی از آن است که این نحوه عمل را به هنگام تولد پسران انجام می‌دادند . هم چنین بنابریک روایت دیگر اولادان ذکور را به هنگام تولد بی‌تردید می‌کشند و این وظیفه‌یی بود که از طرف رئیس به ناظر امور بانوان زاینده محزل شده بود .

فصل ازدواج موسی معینی در سال بود . مردان کشورهایی که با این زنان مراوده‌واز وجودشان آگاهی داشتند ، در این فصل معین به مکانی می‌آمدند که دختران و زنان آمازون ، با آرایش و خودآرایی طی تشریفات و رسومی خود را در اختیارشان می‌گذاشتند تا بار بردارند . هم چون که موسم عشق بازی و آبستنی به پایان می‌رسید ، ناگهان زنان مردان را ترک کرده و ناپدید می‌شدند و مردان نیز آگاه بودند که بایستی بدون درنگ به کشور خود بازگشته و از آن جا دور شوند ، چون در صورت مسامحه و تعال هدف خدنگ‌های راست نشانه جنگاوران آمازون قرار گرفته و جان می‌باختند

زنانی که در طی این هم بستری ها باردار می شدند، تحت نظر ناظران قوم که از جانب رئیس و شورای مهتر زنان انتخاب می شدند، از ماه هایی معین در مکانی مورد توجه قرار می گرفتند تا کودکشان زاده شود. کودک هرگاه پسر بود کشته و یا کورو لنگ می شد و هرگاه دختر بود در مکانی ویژه تربیت و پرورش و تعلیم وزیر نظر مریان بزرگ می گشت و یکی از پستانهای شان را می بریدند تا به هنگام کمان گیری و خدمت آن از آسوده و راحت باشد و به همین جهت است که آنان را آمازون، یعنی کسانی که پستان ندارند نامیدند.

آمازونها در افسانه‌ها و اساطیر یونانی به جنگاوری و پیکار دوستی بسیار شهرت دارند. جنگ‌های بسیاری کرده و همواره شه سواران و گردان یونانی به سپه سالاری سپاهیانی که با آمازون‌های جنگیدند منصوب می شدند. از این قبیل است جنگ بهله رو فون *Bellerophon* از خاندان شاهی کرنت با آنان که به دستور ایوباتس *Iobates*، پادشاه لیسی انجام شد. مشهور ترین این جنگ‌ها جنگ هرکول (= هراك لس *Heracles*) است. هرکول به فرمان پادشاه آرگولید *Argolide* بدنام اوریس ته *Eurysthe* مأموریت یافته تابه *Thermo - don* - در کاپادوس رفت و کمر بند هی پولی ته *Hippolyte* ملکه آمازون‌ها را به دست آورد.

ملکه آمازون‌ها خود راضی بود تا کمر بندش را به اختیار هراك لس بگذارد. اما مطابق معمول، در کوه او لومپوس که خدایان مسکن داشتند به توطئه پرداختند، هدرا *Hera*، آن زن خدای والاتبار یونانی که نسبت به هراك لس نظر خوشی نداشت و از او حمایت نمی کرد، هی پولی ته را تحریک نمود تا از دادن کمر بند به پهلوان یونانی امتیاع ورزیده و با اوی از در جنگ وارد شود. به همین جهت آمازون‌ها بر او شوریدند. جنگی سخت میان آمازون‌ها و هراك لس در گرفت، چون هراك لس ملکه را کشت و در جنگ مجبور به عقب نشینی گشت. از جمله همراهان وی در این جنگ باید از *These* نام برد. ته زه موقع را مفتقم شمرده و یکی از آمازون‌ها را ربوده همراه خود برد. عمل وی زنان جنگاور را که با از دست دادن

ملکه خود موقعیت بدی داشتند سخت تحریک به انتقام جویی کرده به همین جهت به آتن لشکر کشیدند و در کنار تپه‌یی که بعدها به نام آرثو پاژ Areopage موسوم شد اردو زدند. آتن سپاهی به فرماندهی تمزه به مقابله آمازون‌های خشم‌گین فرستاده در نبردی سخت آن‌ها را شکست و هزیمت داد.

هم‌چنین به موجب روایات اساطیری، آمازون‌ها در جنگ تروا نیز شرکت داشتند و در رأس گروهی از جنگیان ورزیده، پان تھسی له Penthesilee ملکه بزرگ آمازون، به کومک و باری پریام Priam فرمانروای تروا شناخت. لیکن در نبردی که میان پان تھسی له و آشیل Achille، پهلوان بزرگ سپاه یونان در گرفت، ملکه آمازون‌ها کشته شد و دل سنگ وطبع قسی آشیل از مرگ‌گاش بسیار متأثر گشت، چون زنی بود به غایت زیبا و زیبایی اش از زیبایی زن خدا یان فراتر می‌رفت. الاهه مشهور و بلند آوازه یونانی، یعنی آرتھ میس Artemis دوشیزه خدای فراوانی و شکار، مورد پرستش و نیایش آمازون‌ها بود و مراسم عبادت و ستایش و قربانی‌شان را به حضور این الاهه تقدیم می‌داشتند.

۳۶ - قبیله زنان و ضیافت زفاف

چگونگی اطلاعات در این باره، قدیم ترین ذکر این قبیله، دهکده و ساختمان آن، وضع گلبه‌ها شورای رؤسا ومه‌تر زنان، حقوق و اختیارات رؤسا، خوراک و بوشک، آرایش و زینت آلات، نوع آرایش، خال‌کوبی و رنگ آمیزی بدن، گیسوان و آرایش آنها، رشته‌های پشم، سنگ می‌رداکی تان، ادامه نسل، جشن ضیافت زفاف، چگونه در مدتی معین زفاف می‌گذند، جشن زفاف و مراسم سری آن، جادو و چادوگری، مراسم سحر آبستنی، کارهای جادوگران، مراسم عروسی، سرنوشت‌کودکان، بروشگاه اطفال، سرنوشت پسران، مراسم درود دختران، چانمه، دیانت عمومی، خدا یان بزرگ ارواح، مراسم عبادت بانوی آب.

با این تفصیل که از سابقه تاریخی و اساطیری آمازون‌ها به دست آمد، اینک با ذکر تفصیلاتی که به وسیله برخی از سیاحان درباره قبیله زنان آمازون منتشر شده و با افسانه‌ها و شگفتی‌هایی فراوان در آمیخته است، می‌توان مبنایی برای قیاس به دست داشت. مرکز قبیله زنان آمازون در دره رود آمازون واقع در بزریل است.

قبایلی سرخ پوست که در سواحلوکاره‌های رود آمازون و در دل این جهنم سبز زندگی می‌کنند، اطلاعاتی در باره این قبیله به دست می‌دهند که دست و پا شکسته، مبهوم و گنگ بوده و حاکی از آن است که آنان نیز آگاهی‌های درستی در باره قبیله زنان ندارند. برابر با همین اطلاعات مرکز زندگی زنان آمازون، بایستی در سرچشم‌مرود «زاری» که یکی از شاخه‌های شمالی رود آمازون است واقع باشد. اما این رود هنوز کشف نشده و به احتمال در چندصد کیلومتری گویان فرانسه واقع است.

قدیم ترین ذکری که از قبیله زنان در آمازون شده است مربوط به سال ۱۵۴۲ میلادی می‌شود. در این سال که دریانوردی اسپانیابی برای نخستین بار در برزیل پیاده شده است و رودخانه آمازون را کشف کرده، و از وجود قبیله‌یی که افراد آن مطلقاً زن بوده و مردان را در آن قبیله حق حیات نیست، یاد می‌کند. از همان زمان بود که این یاد کرد، ذکریش به افسانه‌هایی بسیار پیوست و تا زمان ما ادامه پیدا نمود. آن چه که بیشتر موجب قوام و اشاعه این افسانه می‌شد، چنان‌که ذکریش گذشت سابقه تاریخی آن به شمار می‌رفت. اصولاً وجه تسمیه و نام‌گذاری این رود نیز از جانب کاشف اسپانیولی که قبیله زنان چنگاوررا دیده بود، برهمنی پایه است.

در دل چنگل محیطی بسیار پهناور و وسیع که از وجود درختان در طول زمان به تدریج پاک شده واقع است که قریه قبیله زنان می‌باشد. به شکلی نا مرتب کلبه‌هایی از چوب و علف بنا شده که زنان درین کلبه‌ها زندگی می‌کنند. نسب و خویشاوندی میان زنان وجود ندارد، چون نه شوهری دارند که خانواده تشکیل دهند و نه فرزندانی دارند که به موجب آن‌ها طبقات خویشاوندی‌شان با دیگران روشن و مرتب گردد. در هر کلبه‌یی از سه تا پنج زن زندگی می‌کنند. جز این کلبه‌ها، چند سالن عمومی در قریه ساخته شده که محل تشریفات عمومی و شورای پیر زنان است. در رأس قبیله پیر زنان یا مهتر زنان قرار دارند که حکومت و فرمانروایی‌شان اشتراکی است. البته همه پیر زن‌ها به این مقام باز نمی‌رسند بلکه همیشه عده معینی اعضای شورا را شامل می‌شوند که چون یکی شانوفات یافت، شورا یکی انتخاب می‌نماید تا جای عضو متفقاً را پر کند.

خوراک عبارت است از گوشت شکار و میوه‌های جنگلی و ساقه‌ها و ریشه‌های نباتی. به زراعت تا حدودی آشنایی دارند و ذرت و لوبیا را به مقادیری کافی کشت می‌کنند. زنانی هستند بسیار زیبا و دلربا که زیبایی شان را به هیچ وجه نمی‌پوشانند و در زندگی روزانه همواره بر هنر هستند. تنها در موقع مراسم و آداب تشریفاتی است که نیمه لباسی پوشیده و برخی جاهانی بدن شان را می‌پوشانند. خالکوبی و نقش و نگار به وسیله رنگ از اموری است که بـدان بسیار علاقه مندد و در جهان کدام نقطه‌یی را می‌توان یافت که زنانش به آرایش و زیورآلات می‌توجه باشند. در مواقعي از روز موهای بلندشان را که تا کمر می‌رسد، بازو افشار نگاه می‌دارند. به هنگام کار، امور تشریفاتی، جنگ و شکار موهاشان را از دو طرف می‌بافتند. از الیاف نازک و ظریف‌گیاهی روبان‌های پرنقش و نگاری باقه و منتهی‌الیه پیشانی ولا بهلای گیسوان‌شان می‌بندند. نوعی سنگ‌های سبز رنگ یا یشمی بسیار زیبا و پر بها از کنار دریاچه‌یی به دست می‌آورند که آن را می‌راکی تان *Mirakitan* می‌نامند. از این سنگ گردن آویزهایی درست می‌کنند که گران بهترین جواهرشان می‌باشد. برای هر زنی مدت زمانی مديدة وقت لازم است تا بتواند قطعات این سنگ را تک تک و با زحمت به دست آورده و از آن‌ها رشته‌یی ساخته و به گردن بیاویزد. در قبایل وحشی مردان که در نقاطی دور و نزدیک زندگی می‌کنند، به گردن برخی افراد چند دانه‌یی از این سنگ‌ها آویزان است که آن‌ها را بسیار عزیز و پر بها می‌دانند، چون یادگار عشق و رزی‌های کوتاه مدت‌شان با زنان زیبای آمازون می‌باشد. اما به دست آوردن و منشأ این سنگ‌ها دارای روایاتی افسانه‌یی و اساطیری است که ذکر خواهد‌آمد. اما زیورشان تنها از همین رشته یشم‌ها تشکیل نمی‌شود. از سنگ‌های شفاف و سفید گردن بندهایی از پنج رشته تاده و گاه بیشتر درست می‌کنند که سنگینی شان تا پنج کیلوگرم می‌رسد. گاه تمام سینه‌شان را نوعی زیور از استخوان به شکل اسکلت فسسه‌سینه می‌پوشانند. ساختن گردن بندهایی از دندان‌های میمون و جانورانی دیگر نیز شایع است. بدشاندا کمتر خالکوبی می‌کنند اما هرزنی کم و بیش بر صورت خود خالهایی می‌کوبند و خال‌نشان اصلی آرایش وزیبایی است. به هنگام جشن‌ها و

و اجرای مراسم عمومی، چهره‌ها و تن‌هاشان را رنگ آمیزی می‌کنند و این رنگ‌ها و شکل نقش‌هایش دارای معانی و مفاهیم گوناگونی هستند که در موقع گوناگون تغییر می‌یابند.

اما آن چه که موجب ادامه نسلی زنان قبیله آمازون می‌شود، بدون شک وجود مردانی است که باردارشان کنند و این یکی از رسوم بسیار جالب این قبیله است. در فصلی معین که هنگام زناشویی زنان است، از اطراف افراد و دسته‌هایی محدود از قبایل مختلف به جانب قریه آمازون‌ها سرازیر می‌شوند. مدت این زناشویی‌شان بسیار محدود بوده و از پاتزده روز متجاوز نمی‌شود. در طی روزهایی پیش از فرا رسیلن موسوم معهود، زنان سخت به تکapo و کوشش می‌پردازند. میان قریه چشم‌دار زیبایی قرار دارد که آب آن در استخری که گردآگردش با گل‌های وحشی آراسته و تربین شده جمیع می‌شود و از سرمه‌ی زمین‌های زیرکشت‌می‌رود. در این استخر زنان خود را می‌شویند و درحالی که آوازی دسته جمعی را زمزمه می‌کنند، غرق در شور و نشاط‌اند، چون این مراسی است که تنها در طی سال یک بار و آن‌هم در مدتی محدود برای‌شان پیش می‌آید. چون روز معهود فرا رسید، دسته‌یی از زنان به نقاط دوری از قریه فرازگاه درختان رفته و صدای جانوری بدنام «اوراپورو» را تقلید می‌کنند. این صدا مردانی را که در جنگل سرگردان مانده و در پی یافتن قریه زنان‌اند را نمایی و هدایت می‌کنند و آنان نیز با همان صدا جواب می‌دهند تا سرانجام بر اثر رد و بدل‌شدن این آوازها به مرگ‌قبیله بازرسند.

مردانی که این چنین مشتاقانه از راه‌های دور برای وصل زنان زیبا می‌آیند دست خالی نبوده و هدایایی با خود حمل می‌نمایند در راه طبل می‌کوبند و موسیقی می‌نوازند. از هر گوشه‌جنگل صدایی و زمره‌یی بلند است. هر قبیله‌یی دارای بلدراء است و این بلدراء فردی محسوب می‌شود که سال گذشته هنگام بازگشت، از سرمال‌اندیشی و حزم و احتیاط در جنگل نشانه‌هایی قرار داده تا سرگردان جنگل نشود. از سویی دیگر لازم به تذکر است که قبیله‌زنان تنها تعداد معینی از مردان را می‌پذیرد نه بیشتر و آنانی که منع شوند، ورودشان با مرگ‌شان توأم می‌شود.

اما در چنین روزی میان زنان چهوضع وحالی برقرار است. در میدان دهکده سنجو دهل می کوبند. زنان خود آراسته و خندان و شادان دسته دسته به گفت و گوس کرم‌اند. همه زنان و دختران مجاز نیستند تا در مراسم زفاف شرکت نمایند و شرکت کنندگان از طرف شورای پیرزنان تعیین می شوند. مردانی از قبایل بدی که برای چنین مدت محدودی میان قبیله زنان راه می یافتنند، در آداب و رسماً سری و ویژه‌بی شرکت داده می شدنده به موجب آن ترسی در دلشان راه می یافتد از ابراز اسرار قبیله و به هیچ وجه راه قبیله زنان را به کسانی دیگر یاد نمی دادند. چون از خدایان آمازون ها، ترسی بسیار شدید درشان به وجود می آمد. مردان لازم بود تا در همان روز معین به مرکز قبیله بازرسند، چون در غیر این صورت راه بر آنها بسته می شد. چون مردان به میدان دهکده می رسیدند، زنان با ابراز شادمانی به جانب آنان دویده و بدون هیچ حجب و شرم و یا کمر و بیوبی خجلتی، هرزنی مردی را انتخاب کرد و به جانب مرکز شورای ایاتالار عمومی می کشاند. اما از طرف شورا به هرزنی دو مردا اختصاص داده می شد، و بدون شک علت این عمل آن بود که هیچ یک از زنان بی بار نماند. هر گاه احتمالاً یکی از مردان عقیم بود، آن دیگری جبران نموده و باردارش نماید. زنانی که پس از این احتیاط و پیش‌بینی باز هم بی بار می مانندند، مورد تو بیخ و شدت عمل قرار گرفته و گاه کیفرشان مرگ تعیین می شد، چون شوراعلام می کرد که تن آن زن حلول گاه شیاطین و ارواح شریبر شده و خدایان غضبانش کرده‌اند. به هنگام زفاف آرزوی هرزنی باردار شدن بود، چون هر گاه چنین نمی شد، دیگر زندگی اش ثمری نداشت. به همین جهت میان قبیله زنان «جادوی آبستنی» اهمیتی شایان داشت.

فکرواندیشه بدی که از آنجایی که از روابط علت و معلول نا آگاه است، برای رویدادها، حوادث طبیعی و اموری که ذهن اش به تغییر آنها باز نمی رسد، جنبه‌های مافق طبیعی و جادویی می انگارد. و از همین روی است که سحر و جادو و توسل به نیرو - های فوق طبیعی جزء لا یتجزای ذهن بدی است. پس در قبیله زنان نیز سحر و جادو رواج داشت و پیر دختران و پیر زنانی ناکام، از جمله ساحران و جادوان به شمار می رفتد. البته عده این ساحران از انگشتان یک دست متتجاوز نشده و در نمی گذشت.

و این عده محدود کار را میان خود تقسیم کرده بودند و نوعی مماشات و سلوك مسامالت آمیز داشتند . در رأس هیأت کوچک جادوان - عالی جاه کاهنه اعظم قرار داشت . کاهنه اعظم در واقع جادوپژشک قبیله واجر اکتنده مراسم و آداب مذهبی و ناظر امور دینی بود . در کارهای دیگر دخالت نمی کرد . پساز وی بلافاصله علیام خدره - ساحرء خاص زنان مقام داشت که کارش «جادوی آبستنی» بود . گرمی بازار این جناب تنها یکماه مانده به مراسم عمومی زفاف رونق می گرفت . تمام زنان و دخترانی که از طرف شورا برای جشن زفاف و بقای نسل انتخاب می شدند ، بهنوبت مورد معاینه دقیق ساحرء سحر آبستنی قرار می گرفتند . ساحره ابتدا با روغن ویژه‌یی که از جوشاندن چربی بعضی حیوانات و ریشه گیاهان فراهم می آورد شکم و کمر و ... زنان را مالش می داد . آن گاه زنان مدت پنج روز در کلبه‌یی دور از قبیله باز هد و ریاضت زندگی می کردند تا شیاطین را از خود دور کنند ، چون افرادی که شیطان یا روح شریری با آنان مراوده داشت ، نطفه مردرا دزدیده و مانع بارداری شان می شدند . پساز انقضای پنج روز ریاضت ، زنان بدشکل یک دسته عزا ، با ترنم آهنگ هایی خاص و آوازه خوانی به نزد یک کلبه ریاضت و مسک نفس آمده و زنان مرتاض و «تابوگیر» را آواز می دادند . آن گاه گروه زنان مرتاض که در بند و تار تابوها و محترماتی بسیار فراوان قرار داشتند ، از کلبه به در می آمدند . ساحرء سحر آبستنی در جلو قرار داشت و گروه مشایعان تامدخل جنگل در آن سوی دهکده مشایعت شان می کردند . آن گاه ساحرء از راهی رمزی آنان را به سوی دریاچه یاکورا Yacura هدایت می نمود . راه دریاچه مقدس را که مقام گاه الاهه بزرگ آمازون ها ، یعنی الاهه آب بود ، جز محدودی در قبیله نمی دانستند . راه پیمایی طولانی تادریاچه که دوشبان دروز به طول می کشید ، ریاضت را کامل می کرد . چون به دریاچه می رسیدند حالت جذبه‌یی فرا می گرفت شان . مراسم عبادت بدجا می آوردند و در دریاچه آداب تطهیر انجام داده و باز می گشتند . با بازگشت شان مراسم ریاضت و اجرای تابوها به پایان می رسید و رحم و زهدان شان آماده بود تا فرزندانی را در خود به پروراند .

جادوان دیگر هر یک مصدر کار و اعمالی دیگر بودند . فال می زدند ، طلس

می‌انداختند، طالعینی می‌کردند و کارهایی از این قبیل در قدرت جادویی شان بود. اما کارهایی به عهده عالی‌جاه، کاهنه‌اعظم و جادو-پژشک قبیله‌ها حالت می‌شد. جادو-پژشک خود عضو شورای مهم‌زنان محسوب می‌شد و به اجرای مراسم دینی نظارت کرده و طبابت می‌نمود.

بهر حال زنان پس از دوران ریاضت و آداب تطهیر به قبیله بازگشته و همواره در روزهایی که تا جشن زفاف فاصله است به آن روزها می‌اندیشند. چون روزهایی زیبای شد، چنان‌که اشاره‌گشت، از صبح گاه در میدان مرکزی قبیله خود آراسته منتظر ورود دامادان می‌ایستند. صدای ساز و دهل و سیله‌یی است از برای میهمانان مرد. بلا فاصله پس از ورود مردان، زنان آنان را نزد رئیسه بزرگ و ملکه خود می‌برند: مهتر زن آمازون‌ها در قسمتی دورتر از کلبه افراد، در کلبه‌یی بزرگ و زیبای زندگی می‌کند. زبان تکلم در این روزهایی که از قبایل گوناگون مردانی به ضیافت قبیله زنان آمده‌اند، لهجه گارانی *Garany* یا زبان «بین القبایل» است. رئیسه بزرگ در صدر کلبه جلوس کرده و هر عروس و دامادی را تبرک نموده و اجازه مصاحبت و معاشرت می‌دهد. شورای مهتر زنان به هنگام تشریفات عمومی هرفردی شان از الگوی خاصی در لباس و زینت‌آلات استفاده می‌کنند. برسر پوستی از سرگاومیش با دوشاخ نهاده که دنباله پوست تا پائین شانه‌هاشان را می‌پوشاند. گوشواره‌هایی از طبق صدف و آویزه‌های شفاف سنگی و شیشه‌یی و آونگی از سنگ «می‌راکی نان» تا روی شانه‌شان امتداد پیدا می‌کند. گردن بند‌هایی از دندان می‌میون خاص آنان است. تمام بدن‌شان پوشیده می‌باشد و در صلابت و قدرت فرم‌اندھی و نفوذ کلام‌کم و کاستی از رؤسای قبایل مردان ندارند. گیسوان بلند و باقدشان را به رنگ‌های آبی، سیاه و سرخ می‌آلایند و هر گاه مردی رانه‌پسند ندار به خروج می‌دهند. هرفردی از مردان که پذیرفته می‌شد، دسته‌یی از سرود خوانان که از دختران تشکیل می‌شد، خوش آمد و خیر مقدم شان می‌گفتند. البته رسم بود که هر زنی از دو مرد بیشتر نمی‌توانست تمتع برگیرد، اما زنان آمازون برای حصول نتیجه‌یی بهتر و مطمئن‌تر در باره آبستن شدن، یا برای لذتی فراوان تر در این مدت محدود و کوتاه چنین

رسمی را به زیر پا نهاده و در طی پانزده روز گاهی یک مرد ازسی، کمتر یا بیشتر از زنان کام می گرفت.

زنان دغدغه خاطری داشتند تا مبادا آبستن نشوند، چون زنان عقیم چون جذامیان مطرود بودند. سرشان را تراشیده و معاشرت با آنان ممنوع اعلام می شد. چون تن شان محیط شیاطین بود و مرضی هسری محسوب می گشت. چون مردان با سروд خوش آمد از طرف دسته همسرا یان خیر مقدم گفته می شد، هر مردی در حالی که چند زن گردش را گرفته بودند، به کلبه بی دیگر که درست میان دهکده قرار داشت و بهسان نیم کره بی واژگون بر زمین بود برده می شدند. اینجا در واقع جادو خانه به شمار می رود و کاهن اعظم و دو تن معاونان اش در صدر نشسته و مراسم رمزی زفاف را انجام می دهند. این سه تن بر هنها ند و اندام پر چین و چروک که جای پای زمان در سراسر نقش انداخته در بینندگان حالت رعب و ترس ایجاد می نماید. بدن و صورت شان از خالکوبی و نقش و نگارهایی گوناگون شکلی ویژه یافته که با شغل و کارشان سازگاری دارد. در حضور ساحره ها لحظاتی به سکوت می گذرد. کاهن بزرگ هر مردی را به تهدید سوگندمی دهد که اسرار زفاف و راه قبیله و آداب مقدس زنان را به کسی ابراز ننماید. آن گاه شمه بی از بدفر جامی و عذاب و ناکامی افرادی را گوشزدمی کند که در صدد فاش ساختن اسرار آنان برآمده و به موسیله خدا یان شان مورد خشم و انتقام های موحش قرار گرفته اند. چون این تحذیر و تهدیدها پایان یافت، از لاوکی با کاسه بی چوبین مایعی را به مرد می دهند تا به نوشند. افرادی که برای بار اول به این ضیافت و زفاف آمده اند اغلب محتوى کاسه را تا آخر می نوشند و پس از یکی دو ساعت به خوابی گران فرو می شوند. اما پیش از آن تحرک و میلی شدید در نوشنده برای رقص و سرمستی به وجود می آورد. پس از نوشیدن آن مایع مقدس و جادویی، یکی از معاونان به مرد می گوید که می تواند دو تن از زنان را برای ازدواج برگزیند. اما کسانی که یکی دوباره این مجلس آمده اند، جانب احتیاط را رعایت کرده و به وضع آشنا بی دارند، چون بیش از چند جر عه بی از آن شراب قوی و هرد افگن نمی نوشند و به همین جهت گرفتار خوابی ژرف بدمدت یک شبانه روز نیز نمی گردند.

مردان و زنان مدت پاترده روز در کلبه‌ها ، روی بسترها کاهی و ناهموار به - کام‌گیری می‌پردازند . دودانی است راحت و فرح بخش از برای مردان - چون از آنان به خوبی پذیرایی می‌شود ، می‌خورند ، می‌گردند ، تفریح می‌کنند و در آغوش زنان به عشق بازی می‌پردازند . چون مدت معهود به بیان رسید ، زنان ناگهان بمشورا احضار می‌شوند . پیکی از جانب رئیس قبیله مردان را مرخص می‌کند و مردان که به وضع و احوال آشنا نیند ، به سرعت روبه قبیله‌های خود می‌نهند .

اما در این میان آن چه که جالب توجه می‌باشد ، سرنوشت نوزادان است . سیاحان تأکید می‌کنند که در قبیله ودهکده به هیچ وجه نظرشان به کودکان جلب نشده است و کودکانی میان این زنان مشاهده نکرده‌اند . سرانجام این راز نیز با کوشش و تلاش بازگشوده گشت ، چون این موجه به نظر نمی‌رسید که میان قبیله آمازون کودک وجود نداشته باشد . سرنوشت کودکان و نوزادانی که از ازدواج‌های موقت سالانه تولید می‌شوند چه بود ؟ در منطقه‌یی دور از دهکده - به فاصله چند ساعت راه که با قایق از رودی می‌گذرد - در قسمتی از جنگل که صاف و مسطح کرده بودند دو کلبه وجود داشت . کلبه‌یی از آن دختران و کلبه‌یی از آن پسران . زنانی که هنگام زایمان شان فرا می‌رسید ، خود را به چند نفری که خارج از دهکده در کلبه‌یی که عنوان زایشگاه را داشت معرفی کرده و در آن جا بار خود را بر زمین می‌گذاشتند . از آن جا پس از یکی دو ماه کودکان اعم از دختر و پسر به پرورش گاهی که ذکرش رفت منتقل می‌شدند . در این پرورش‌گاه چنان‌که گفته شد دو کلبه جدا از هم ساخته بودند که ویژه پسران و دختران بود . زنی تنومند رئیس این دو کانون به شمار می‌رفت که چند نفری زیر دست اش انجام خدمت می‌کردند .

پسران و دختران هیچ تماسی با هم نداشتند . پسران فقط تا هشت سالگی نگاهداری می‌شدند . پدران مترضد بودند تادر این موء پسران خود را تحويل گرفته و به قبیله‌های خود ببرند . اما دختران به هیچ وجه به پدران شان پس داده نمی‌شدند ، چون آنان نسل آینده قبیله زنان را تشکیل می‌دادند و با تشریفاتی پس از بلوغ به جامعه وارد می‌شدند .

دختران در پروردشگاه در سنینی معین از بسیاری چیزها آگاهی یافته و تعلیماتی می‌دیدند. زوین انگشتی و تیراندازی و فنون شکار و جنگ‌آوری و بافتگی از این جمله بودند. اما درباره امور جنسی به آنان هیچ‌گونه تعلیم و تفہیمی نمی‌کردند. گروه دختران چون به سن بلوغ می‌رسیدند، دسته جمعی تحت نظر مریبیه‌شان به‌سوی کلبه رئیس برده می‌شدند. رئیس آنان را از مد نظر می‌گذراند و اطلاعاتی از مریبیه کسب می‌کرد. پس دستور می‌داد تا معاونان اش که جمله از مهترزنان و عضو شورا بودند مدت سه روز دوشیزگان را تحت تعالیم خاص قرار دهند. حصه و بهره اصلی این تعالیم آگاهی از امور جنسی محسوب می‌گشت. چون مدت سه روز سپری می‌شد به کلبه عالی جاه - جادو پزشک یا کاهنه اعظم می‌رفتند. او و دست یاران اش اندام برهنه دختران را ضمن اوراد و اذکاری، با مایعی سبز رنگ سخت مالش می‌دادند تا نرم گشته و از برای خالکوبی آماده شود. آن‌گاه مطابق معمول تن‌های دختران را خال کوبی می‌کردند. به این ترتیب دختران برای عروسی وهم خوابگی آمادگی می‌یافتد و باز هم یک ماه به موسم ضیافت زفاف مانده، تحت آزمایش و مراسم مذهبی و جادویی سحر آبستنی قرار گرفته و به هنگام عروسی می‌کردند. تنها پس از عروسی و زناشویی در ضیافت زفاف بود که دختران به طور رسمی وارد جامعه شده و جزء افراد قبیله به شمار می‌رفتند.

دیانت‌شان چندان مهم نبود که بتوانند مطابق عumول ذهن بدوى، زندگى را زير نفوذ قرار دهد. از مراسم جادوی شان و خرافات و مقام کاهنه‌گان سخن رفت. خدایان بزرگی که عبادت می‌کردند، الاهه جنگ و بانوی آب بود. البته خدایانی دیگر نیز بودند که مراسم عبادتی نداشتند، چون الاهه حامی قبیله، نیای بزرگ که به مقام خدایی ارتقاء یافته بود و الاهه شکار که تقریباً فراموش می‌شد. تمام عبادات و مراسم ستایش خود را به حضور الاهه بزرگ، بانوی آب تقدیم می‌داشتند. معتقد بودند که بانوی آب جده بزرگ آنان است و در ستایش و نیایش او کوتاهی نمی‌کردند.

عبادت الاهه بزرگ، بانوی آب ویژه سران و رؤسای و مهتر زنان قبایل آمازون بود. افراد عادی از این عبادت منع می‌شدند. اما تنها یک بار در تمام عمر هر فردی افتخار

می‌یافتد؛ از دیگر دریاچه‌یاکورا **Yacura** که مقر اقامات بانوی بزرگوار آب‌وجده‌شان می‌باشد حضور یابد، و آن‌چنان‌که مذکور شد! بین زمان به‌هنگام مراسم سحرآستنی است. لیکن مراسم عبادت و پرستش مهتر زنان گونه‌ی دیگر است. محل دریاچه‌یاکورا در جنگل‌های آمازون، این زندان سیز جنگل از اسراز قبیله است و تنها جز نفراتی معبدود محل آن را نمی‌دانند. هرسال دوبار رؤسا و بزرگ زنان برای عبادت و سناش به‌کنار دریاچه می‌روند. اما هرگاه اتفاق وحادثه فوق العاده‌یی رویدهد که نیازمند به ارشاد و راهنمایی جدشان باشند، برای مشاره و طلب راهنمایی به‌سوی دریاچه می‌رفتند. در این مراسم کاهنه‌اعظم قبیله نیز حضور می‌یافتد، چون مأمور اجرای مراسم عبادت و ارتباط با خدای بزرگ بود. هیأت عبادت‌کنندگان همواره گونه‌ی راه می‌افتادند که هنگام شب به‌کنار دریاچه باز رسند و همواره شبههای مهتابی برای این منظور انتخاب می‌شد. چون به‌کنار دریاچه باز می‌رسیدند، مهتر زنان و بزرگان، رؤسا و معاونان بدروی زمین نشسته و اورا دوازکاری می‌خوانندند. کاهنه بزرگ مقابل دریاچه ایستاده و به احضار خداوندگار بزرگ، بانوی آب می‌پرداخت. مفهوم بیان‌اش آن بود که اععقاب اش، بچه‌ها و نوادگانش برای احترام و بزرگ‌دادشت نزدی آمد. اند تا طلب باری و همراهی کنند. هرگاه رؤسا و پیر قوم یاری‌ئیس اول مشکلی داشت، کاهنه از زبان وی مشکل و دشواری را به زبان می‌آورد آن‌گاه بالهایمی که به‌هوی می‌شد، و در حقیقت از زبان خود پاسخی فراخور برای رئیس اول بیان می‌داشت و بدین طریق گاه‌گاه کاهنه در امور قبیله دخالت می‌کرد.

به‌نظر می‌رسد که سنگ پر به‌وازی‌یی را کی تان **Mirakitan** که میان زنان آمازون ارزشی فراوان دارد و از آن به‌عنوان وسیله‌یی برای زینت و هم‌چنین طلس استفاده می‌شود از این دریاچه به دست آید و در اطراف یاکناره‌های دریاچه‌یاکورا فراوان باشد که افرادی که بدمانتی به‌آن حدود می‌روند، هر بار مقداری از آن را با خود به‌قبیله حمل می‌کنند. اما آمازون‌ها برای این سنگ منشائی افسانه‌یی قابل شده و به‌عنوان هدیه خدایان از آن سخن می‌گویند. اینان معتقدند که به هنگام نیایش و مراسم عبادت، این سنگ‌ها در آغاز به شکل جبابی از قهر دریاچه به رویه

آن آمده و بدشکل این سنگها می‌بندد. بهر حال این بود سرگذشت قبیله آمازون-اما محققان و پژوهندگان امیدوارند تا هر چه زودتر اطلاعات بیشتر و صحیح‌تری از زندگی این زنان بدست آید.

آداب و رسوم در زندگی عمومی سرخ پوستان

۳۵ - آداب دشمن‌کشی

مطالب این بخش، آداب و رسوم سرخ پوستان، آداب دشمن‌کشی، میان سایر اقوام بدوی، قاوت سرخ پوستان در این مورد، رسم قبل اسیر بارقص نیزه، بریدن انگشت‌مقتول به نشان اهدای قربانی خدا ایان، رسم آغتشن بدن اسیر ایان با انگلیں و مقابله مورجه‌های گوشت خوار افکنندن، مثله کردن به وسیله زنان، رسم پذیرفته شدن در قبیله

در ضمن مباحثی که از آغاز تاکنون در باره سرخ پوستان امریکای شمالی و و جنوبی (البته به استثنای تمدن‌های بزرگ جنوب) گذشت، کمتر و به ندرت جز در مواقع ضرور، از آداب و رسوم شان گفت و گویی به عمل نیامد. اما در این بخش از آداب و رسوم عمومی این مردم، سرخ پوستانی که در دشت‌های وسیع، جنگل‌های انبودوگسترده و بیان‌های بی‌امان زندگی می‌کردند و می‌کنیم. این مباحث مربوط به همه سرخ پوستان می‌باشد، اعم از شمالی و جنوبی و در موقع لازم به ذکر نام قبیله و محل سکناشان نیز اشاره می‌شود.

در بخش استرالیا مشاهده شدکه بدویان هر قبیله نسبت به افراد بیگانه‌یی که از قبایل دیگر وارد جمع آنان شوند، چدrafتاری می‌کنند. یا فرد بیگانه‌ییستی ثابت کنده با افراد آن قبیله خویشاوندی نسبی یا توتمی دارد یا در غیر این صورت بی‌ مضایقدکشته می‌شد. میان بدویان آفریقا یی و به طور کلی اغلب قبایل و اقوام بدوی چنین رسمی با تغیر و تبدیل‌هایی وجود داشته است. اما سرخ پوستان باقساوت و شکنجه فراوانی این رسم را عملی می‌کردند و بنا بر همین اصل و سنگدلی است که در «آداب دشمن‌کشی» شهرت پیدا کرده‌اند. هنگامی که یکی از افراد قبیله دشمن را دستگیر می‌کردد، بهزادی به آداب مربوط به آن پرداخته می‌شدو هر گاه این فرد دشمن

مذهبی نیز بهشمار می‌رفت، سرنوشت تیره‌تری در انتظارش بود. بهزودی وی را تزد عالی جناب کاهن جادوگر می‌بردند. کاهن بی‌تر دید فرمان می‌داد تا مراسم شکنجه در باره‌اش انجام شود. در میان قریه طب‌الان به طب‌الی می‌پرداختند تا اهالی جمع شوند. طب‌الان با کوییدن بر طبل موضوع را به آگاهی همگان می‌رسانیدند. آن‌گاه اندکی نمی‌گذشت که تمام اهالی قریه گرد می‌آمدند. محکوم را به‌تهنه درختی باطنایی که‌از الیاف گیاهی درست می‌کردند می‌بستند. آن‌گاه رقص می‌کردند، رقصی که رقص مرک بود، رقص جنک‌وشکنجه و انتقام بودو این موضوع از زنک آمیزی بدن و صورت شان آشکار می‌گشت. در این ضمن که می‌رقسیدند، هر یک نیزه‌بی در دست داشتند و هر دوری که گرد محکوم می‌گشتند ضربتی بر بدنش وارد می‌نمودند. طب‌الان در ضمن کار، آهنگی را که یک ترانه نامفهوم بود، بدشکلی مقطع و با صدای زیرو بهم می‌خواندند که چیزی از آن مفهوم نمی‌شد. اندکی نمی‌گذشت که در سراسر بدن محکوم جای سالمی باقی نمی‌ماند. چندان زجر می‌کشید و از او خون می‌رفت که بیهوش می‌شد. پس از درخت بازش کرده و به هوش اش می‌آوردند. چون به هوش می‌آمد، از پایش گرفته و آنقدر گرد درخت می‌گردانند تا گیج و دیگر باره بی‌هوش می‌شد. آن‌گاه بذار و هاوشر بت‌های ویژه‌بی که داشتند به هوش اش آورده و اورانقویت می‌کردند. چون دیگر بار نیرویی در خود احساس می‌کرد، انگشت کوچک او را می‌بریدند و در جنگل به حال خودش رهایی کردند تا بادردو شکنجه بهمیرد. انگشت بزیده را به حضور کاهن بردو تقدیم می‌کردند و کاهن برای خوشنودی خدایان، انگشت را به حضورشان به عنوان نشانیک قربانی تقدیم می‌کرد.

میان اغلب قبایل آداب دشمن‌کشی به همین اندازه سخت و وحشیانه بود، اما انواع گوناگونی داشت. در مقدمه همین کتاب، آغاز بخش سرخ پوستان، از آداب سربری و کنند پوست سر به وسیله سرخ پوستان یاد شد. اما در واقع این رسمی بود در آداب دشمن کشی نسبت به سایر دسوم سهل وی شکنجه. پاره‌بی دیگر از قبایل سرخ پوست، دشمنان خود را با آداب سخت‌تری می‌کشند. دشمنان و اسیران خود را بر هند کرده و سراسر بدن‌شان را با ماده شیرینی می‌آلودند. آن‌گاه آنان را در تزدیکی محلی

که لانهٔ مورچه‌های درشت گوشت‌خوار قرار داشت به چهار میخ می‌کشیدند. این مرگی بود تدیریجی، بسیار سخت و جان‌کاه. گاه چندروزی به طول می‌انجامید تا ذره نزه گوشت بدن طعمهٔ مورچه‌گان می‌گشت و پس از چندروزی دیگر نشانی از گوشت و پوست از آن فرد بر جای نمی‌ماند و اسکلت‌اش زیرآفتاب سوزان بیابان می‌پوسید. گاه نیز اسیریا دشمن خودرا به همین طریق دریابان به چهار میخ می‌کشیدند و رها یشن می‌ساختند. تابش داغ آفتاب تن‌اش را بربان می‌کرد و گرسنگی و به ویژه تشنجی و عطش برایش آن‌چنان رنج و تب و تابی ایجاد می‌کرد که سدها بار آرزوی مرگ می‌نمود. میان قبایلی دیگر مرسوم بود که اسیری را با پای بر هنه در منطقهٔ سنگلاخی آزاد می‌کذاشتند و به او فرصت می‌دادند تا به اندازهٔ یک پرش تیر دور شود. آن‌گاه سردر تعقیب‌اش می‌نهادند. اسیر فراری با تمام قدرت و تلاش برای حفظ جان می‌دوید. پاها یاش در اثر برخورد با سنگ‌های بران و تیز خارهای، بی‌بانی مجروح می‌شد و خون کم کم از بدنش می‌رفت. اما هم‌چنان با تمام تلاش وقدرت اش می‌دوید. ناجایی که پاها یش از کار می‌افتارند، با دست‌ها وزانوان بد روی زمین می‌خزید، دست‌ها وزانوانش نیز مجروح و خونین می‌شد، پس به روی سینه و شکم می‌خزید. متعاقبان از روی عمد گام‌هاشان را سبک و کند می‌کردند تا اسیر کاملاً رنج برده و تمام بدنش مجروح ورگ. هایش تهی از خون شوند. چون دیگر رمقی ازوی باقی نمی‌ماند و در حال احتضار از پای در می‌اوتداد، متعاقبان از دور با تیر بدنش را سوراخ کرده و سپس سرش را می‌بریدند. هدف سرخبوستان از این کار که به‌اندازهٔ یک تیر امکان فرار به‌اسیران می‌دادند، در ظاهر موقعیتی محسوب می‌گشت که اسیران فرار کنند و گاه به‌ندرت و یک در سدانتفاق می‌افتاد که اسیری قادر به فرار شود. اما در واقع مقصد و منظورشان زجر و شکنجه اسرا بود.

در قبیله‌یی دژخیمان و جلالان زنان به شمار می‌رفتند. به این معنی که چون مردان دشمنان و اسیرانی را دادست گیر می‌نمودند، آنان را برای شکنجه به زنان می‌سپردند. زنان اسیر را محکم به درختی بسته و با جین و فریاد، و همه‌مه و سرو صدا با چیزهای سرتیز چون سوزن و سنان بدن آنها را سوراخ سوراخ می‌کردند. آنگاه

چون از این عمل فراغت پیدا می شد ، بینی، لبها و گوش های اسیر را بریده و چشمان اش را از حدقه به درمی آوردند . از موجودی کامل وزنه ، لاشه بی باقی می ماند کریه . المنظر و زشت ورق تانگیز که ناله می کرد . پس گودالی کنده و جسد نیمه جانی را که با چنان وضعی شکنجه کرده بودند ، زنده به گور می کردند . لیکن مراسمی نیز بود که به موجب آن پاره بی از قبایل ، اسیران و پناهندگان را به عضویت قبیله خود می پذیرفتند و در قسمت های گذشته از آن یاد شد .

۳۶- موقعیت و کار زنان

وضع و حال زنان در جوامع سرخ پوست ، مواردی محدود از بیت مرتبه گی زن ، نقش و مقام زنان به طور کلی ، آزادی و آسایش ، تحکم و تسلط به مردان ، نقش مرد در خانواده ، زنان و اموال زراعت ، فلسفه کشت کاری و احالة آن به زنان ، کشاورزی زنان ، نقش مردان در کشاورزی ، مراسم کشت و درو ذرت ، کاردسته جمعی ، انواع خوراک و غذا

در وجود آدمی زادگان اعم از بدوی و متمن ، مهر و کین ، صفات اهریمنی و بیزدانی ، عواطف انسانی و بهیمی در هم آمیخته و عجین است . به همین جهت وصفی که در آداب دشمن کشی سرخ پوستان و یا رفتار خصم‌انهشان در جنگ ها می شود نبایستی آن را خُلاق و خوی عمومی و کلی این مردم پنداشت - بلکه در کنار این «توخش» عواطف انسانی و آرامی نیز دارند . چه بسا اتفاق افتاده است که برای رهانیدن حیوانی کوچک از چنگال جانوری بزرگ و درنده ، جان خود را در معرض مخاطره قرار داده اند . در خانواده شان این عواطف متجلی تراست و در وصفی رسا تر ، می توان وفاداری و عواطف مهرآمیز و فداکارانه شان را در باره افراد قبیله شان ذکر کرد .

میان سرخ پوستان جز موارد محدودی را می توان نشان داد که زنان در جامعه دارای نقش و اهمیتی نباشند . در بسیاری از قبایل و اقوام سرخ پوست نوعی تساوی و مساوات میان زنان و مردان برقرار است که موجب شکفتی می شود . وجود سازمان - های مادرشاهی Matriarchal میان جوامع سرخ پوست کم نیست و در این بخش که در مورد وضع زنان سرخ پوست به کرات سخن خواهیم گفت ، از آنان و مقام و

کارشان گفت و گو خواهد شد. چنان که تاکتون گذشته است مشاهده شده میان اغلب جوامع و اقوام بدوی زنان مصدر کارهای شاق و سنگین می باشند . البته در برخی از قبایل سرخ پوست نیز این رسم جریان داشته ، اما چنان که اشاره شد به نسبت چنین روشنی در اقلیتی بسیار محدود قرار دارد . زنان سرخ پوست از آزادی و آسایش بهر دمندند. روزهادر حالی که مردان به تکاپو و فعالیت روزی و معاش وقت می گذرانند ، زنان کارهای سبک منزل را اداره می کنند و چون مردان از دشت و صحراء بازگشتند ، بایستی تیمارداری زنان را نموده و وسایلی برانگیزند تا زنان به آسایش و راحتی استراحت کنند . مرد در خانواده به عنوان فردی حاکم و فرمانرو شناخته نمی شود . دختران از پدران انتظار دارند تا وسایل راحت شان را مهیا سازند و آنان را تازمانی کدرو منزل پدری زندگی می کنند از آفات و گزند حوادث مصون و محفوظ نگادارند .

میان زنان سرخ پوست هیچ گاه انجام کارهای سنگین رسم و باب نبوده است .

برای زیبایی و طراوت خودشان بسیار ارزش قایل شده و از انجام کارهایی که به زیبایی-شان لطمہ می زد سر باز می زدند و اصولاً مردان خود نیز چنین کارهایی را به زنان احالة نمی کردند . اما امور کشاورزی به عهده زنان محول بود و از برای این کار نیز فلسفه و حکمتی می شناختند . اصولاً تاکتون آن چه که سخن رفته ، در باره امور کشاورزی ، پیشرفت زراعت به وسیله زنان بوده است . هنگامی که جوامع بشری از راه شکار تأمین معاش و معیشت می کردند ، زنان نیز در سطح زمین به گردآوری ساقه ها و ریشه های زمینی می پرداختند و در این راه با ممارست ، به تدریج به کشت پارده ای از حبوبات و میوه ها و سبزی ها و دانه های بناهی واقف گشتند . به همین جهت میان تمام اقوام بدوی ، امور زراعت و کشاورزی به عهده زنان بود و تا مدت هایی شکار وزراعت به موازات هم به وسیله زنان و مردان پیش می رفت تاکم کم با پیدایش زندگی شهر-نشینی و امحاء روش بیابان گردی ، و استقرار اقوام و قبایل در نقطه بی معین ، مردان نیز به کار کشاورزی پرداختند .

از سویی دیگر سرخ پوستان چنان که اشاره شد در این باب ، یعنی احالة کارشکار به زنان فلسفه ای داشتند . به عقیده سرخ پوستان کار زراعت نیز فراتبی نزدیک داشت

با تولید مثل که به وسیله زنان انجام می شد . در افسانه های دینی و اساطیر همه اقوام و ملل ، زمین خدایی مادینه بود و آسمان و باران و آفتاب از جمله خدایان مذکور به شمار می رفته که زمین را باردار می ساختند و چون زنان عهده دار تولید مثل می بودند، چه بهتر که این مهم نیز به وسیله آنان فیصله یابد .

امور کشاورزی : کشت زمین، بذرپاشی و محصول برداری به وسیله کار اشتراکی زنان انجام می شد. اما چنان که در قسمت هایی از آفریقا ملاحته خواهند شد، کارهای شاق زراعت را مردان انجام می دهند . زمین را زیروزبر کرده و برای کاشت آماده می کردنده، آن گاه زنان بذر می پاشیدند . آبیاری مزارع نیز به عهده مردان محول بود و زنان تنها هنگام محصول برداری و خرمن چینی دکر باره با کاردسته جمعی شان وارد صحنه عمل می شدند. در این میان کشت ذرت از همه مهم تر و پر تفصیل تر بود . زنان به هنگام آغار فصل کشت ذرت ، بانوی اول انتخاب می کردنده . به این معنی که گردهم جمع شده و مسن ترین زن را به عنوان رئیس کشت انتخاب می کردنده . زمین قبل از جهت کشت آماده می شد و شب پیش از بذر کاری ، جشنی برپامی کردنده . آن گاه صبح روز بعد بمزرابعت می پرداختند . در دست هر زنی لاوک کوچک یا کاسه بی پر از دانه های ذرت قرار داشت. رئیس در جلو و بقیه زنان در یاک صف دنبالش بودند ، در حالی که آوازی را دسته - جمعی می خواندند در مزرعه اول خشمده و یک ردیف می کاشتند . آن گاه به مزرعه دوم رفته و ردیف اول آن جا را نیز کشت کرده و به همین ترتیب تمام مزارع را یک ردیف بذر می کاشتند . پس از آن دکر باره به ترتیب ردیف دوم مزارع را کاشته و آنقدر کررا ادامه می دادند تا تمام مزارع بار بار می داشت . از آن پس به نوبت هر شب زنی با آداب و رسومی خاص در مزارع پاسداری می کرد تا ارواح خبیثه به محصول لطمہ بی نرسانند ، اما آبیاری روزانه و حراست خاک به عهده مردان بود . هنگامی که ذرت های بار می نشد، به همین ترتیب به ردیف چینی می پرداختند تا آن که محصول یک جا گرد می آمد و میان اغلب قبایل سرخ پوست جشن ذرت از جشن های بزرگ مذهبی بود که در قسمت های گذشته شرح آن داده شد .

کار اشتراکی و دسته جمعی زنان حسنی داشت و آن ایجاد اتحاد و اتفاقی عمیق

میان شان بود که به استقلال شان می‌انجامید. گاه اتفاق می‌افتد که مردان هیچ کاری نداشتند جز بیکارگی ، چون زنان از سپیده دم تا غروب هنگام ازده کده خارج شده و به انجام کارهای بی برای تأمین معاش می‌پرداختند .. کبار مردان تنها شکار و گردآوردن هیمه بود . چون فصل شکار سپری می‌شد ، عدم وجود کار ، آنان را تبل و کاهل می‌کرد - در صورتی که زنان به صید ماهی می‌پرداختند و میوه‌ها و ساقه‌های گیاهی گرد می‌کردند . صبح گاهان که از دهکده بیرون می‌رفتند ، کودکان خود را نیز می‌بردند . مردان اندک وقتی را به هیزم شکنی و شعله‌ور نگاه داشتن آتش می‌پرداختند . مدتی نیز گپ می‌زدند و بعد می‌خوابیدند . زنان چون صید ماهی نیز برای شان غیر ممکن می‌شد ، با اندام بر هنده‌شان به عمق رودخانه رفته و صدف و چیزهایی دیگر به دست می‌آوردن .

هر چند از نوع غذا و خوراک سرخ پوستان در طی مطالب و مباحث گذشته چیزهای بی‌گفته شد ، اما در این بند به اختصار از مطالب ناگفته یاد می‌شود . سرخ پوستان علاوه بر غذاهای معمول که اغلب منحصر بود به گوشت ، انواع و اقسام غذاهای را طبخ می‌کردند که بسیار باب میل مردان شان بود . از آرد ذرت نان و حریره درست می‌کردند . هم چنین از تخمیر آرد ذرت ، چنان که ذکر شد شرابی به بار می‌آوردن بسیار قوی و مرد افگن که در جشن‌ها شان مورد مصرف فراوانی داشت . گاه مردان آنقدر می‌نوشیدند که شکم‌هاشان چون طبل برآمده و بزرگ شده و قادر به هیچ حرکت و کاری نمی‌شدند . از تخم‌جانوران چند نوع خوراک درست می‌کردند . تخم سوسمار و لاکپشت و پرندگان جنگلی منبع سرشاری از برای تنویر خوراک هاشان به شمار می‌رفت . از موادی که در سنگدان برخی جانوران بود ، خوراکی می‌ساختند که آن را لای نوعی برگ ، چون دلمه می‌بستند . ذرت را آب پز کرده آن گاه زنان دسته جمعی مشتملت آن‌ها را در دهان جوییده و در لاؤکی می‌ریختند و پس از چند روزی لذیز ترین غذای مورد نظر مردان درست می‌شد .

۳۷ - تشریفات و رسوم بلوغ

تربیت و پرورش کودکان ، زن و نگاهداری کودک تا جهار سالگی ، از هفت سالگی تا آغاز مرآم بلوغ ، منظور از اجرای مراسم بلوغ میان سرخ پوستان ، مهم ترین رویداد زندگی ، مراسم باوغ میان قبیله کوئیاک ، مراسم بلوغ در قبیله نوته کا ، رسومی شکفت میان سرخ پوستان کلمبی ، مراسم ائبات بکارت ، علامت دوشیزه کی ، بی آبرویی

وضع تربیت و پرورش کودکان در قبایل سرخ پوست به نحویی کاملاً ابتدایی جریان دارد . زن هنگامی که بچه دار شد بایستی کودک اش را به پشت بسته و کارهای خود را انجام دهد . این وضع ناآن مدت ادامه می یافتد که کودک بتواند راه به رود و تا این هنگام مادر هرجایی که می رفت و هر کاری که می کرد ، هم چنان کودک را بر پشت اش حمل می نمود . گاه به موجب اتفاقی ، چون آوردن نوزادی جدید ، زن نمی - توانست وظیفه خود را انجام دهد و بدھمین جهت سادر آن زن - یامادر بزرگ کودک بچه را نگاه داری می نمود . از آن گاد که بچه راه می او فتاد تا چهار سالگی زیر نظر پدر و مادر پرورش یافته و مراقبت می شد . آن گاد از چهار سالگی به امید خودش رهامي شد و چون یک فارج وحشی رشد و نمو می کرد تا به هفت سالگی می رسید . اطاعت و فرمان بری از دیگران ، حتا برای وی مفهوم و معنایی نداشت . در جلگه ، دشت و جنگل می گشت ، می خورد و می خواهد و آزادی کامل داشت . این وضع هم چنان ادامه می یافت تا عفت سالگی . آن گاه پدر و مادر کودکان را تحت مراقبت قرار می دادند . دختران و پسران که تا این سن به آزادی معاشرت می کردند ، لازم بود تا فاصله به گیرند . اما به طور کلی دختران تا پیش از مراسم بلوغ از لحاظ جنسی با پسران تفاوتی نداشتند . دختران در خانه با مادر کومک کرده و فن زندگی و کارهای خانه را فرمی گرفتند . این دوران نیز هم چنان ادامه داشت تا آن که دختران و پسران به سن بلوغ می رسیدند .

سن بلوغ دورانی بود که در زندگی جوانان واقعه و رویدادی مهم به شمار می - رفت . پسران و دختران جداگانه مورد رنج و شکنجه و دوران های سخت پرهیز قرار می گرفتند ، تا سرانجام به عنوان افراد کامل وارد اجتماع بالغان و بزرگ سالان می شدند .

به هر حال مراسم و آداب بلوغ حدومرزی است که میان کودکی و بلوغ و کمال قرار دارد و این مراسم و آداب در قبایل مختلف متفاوت است، امامتنظور اصلی و هدف یکی است و در این مورد در کتاب چهارم به تفصیل گفتو گشود.

در یکی از قبایل سرخ پوست بدنام **کونیاک Konyake** که در آلاسکا زندگی می‌کنند، مراسم بلوغ دختران و اجازه ورودشان به جامعه، و شناخته شدن به رسمیت، دارای مراسmi است بسیار دشوار و طاقت‌فرسا. مراسم بلوغ دختران زیر نظر مسن ترین زن خانواده و با اجازه و دستور عالی جناب - جادو پزشک برگزار می‌شود. برای این منظور کلبه‌هایی ویژه می‌سازند. برای این منظور دختری که مراسم و آداب بلوغ را می‌گذراند، مدت یک سال در یک متدریک متر است وارتفاع آن بیش از پنجاه سانتی‌متر نمی‌باشد. دختر مورد آزمایش بایستی مدت شش ماه در این کلبه به حالت چهار دست و پا، هم چون حیوانی بسربرد. زن مسن خانواده که مأمور و ناظر بر اجرای آداب می‌باشد، خوراک‌وی را آورده و در کارهای ضروری کومک‌اش می‌کند. تابوهایی بسیار در مورد این چنین دخترهایی اجرا می‌شود. از بسیاری خوراک‌ها منع می‌شوند. جز سخن‌های لازم، آن‌هم تنها با زن ناظر حق صحبت کردن با کسی را ندارند. وضع این کلبه‌ها طوری است که مردان و جوانان از مقابل آن عبور نمی‌کنند و دختران نیز حق ندارند تا نظر به مردان افگنند. چون شش ماه نخست سپری می‌شد، سقف کلبه را بلندتر می‌کرند تا به بلندی قدر دختر جوان رسد - آن‌گاه شش ماه دیگر بایستی به حال استاده بگذرد و پس از گذشت این یک سال، مقام دختر جوان در قبیله رسمیت یافته و دوران کودکی را پشت سر می‌نهد. دیگر دو شیوه‌یی است جوان که لایق ازدواج با مردان می‌باشد.

اصولاً مراسم بلوغ و آداب ورود آمادگی یافتن به جرگه مردان و افراد مسئول قبیله، در حال وروشی از نقطه نظر رمزی و کنایه‌یی عبارت است از رستاخیزی در زندگی و تولدی تازه. بیان روشن و رمز شکاف این آداب به این مفهوم است که کودک‌می‌میرد و یک جوان بروم‌نمد متولد می‌شود. آیا به حالت چهار دست و پا و یا چسباتمه زدن

در محیطی کوچک و تاریک ، و بریدن از حوادث و علایق بیرونی ، کنایه از مرگ و گور نیست ؟ – واستان و قائم بودن به خود پن از آن، تجدید حیات و رساناخیز نمی باشد که فردی برومند به موجب آن می تواند به خود متکی باشد ووارد جامعه افراد مسئول و بزرگ سال شود ؟ . بسیاری از محققان چنین تفسیر کرده و نتیجه می گیرند و کاوش گرانی دیگر در استنتاج و نتیجه گیری پرداخته اند که در کتاب دوم و چهارم شرح داده شده است .

هر گاه به نظایر این رسم در آداب بلوغ توجه شود ، ثاید تا حدودی که قانع کننده نیز باشد ، نظر فوق تأیید گردد . در قبیله نوته کا Noteca دخترانی را که مراسم بلوغ را می گذرانند در کلبه کوچک فس مانند محبوس می کردند . در این کلبه ته نوری می تاید و نه سرماوجود است و نه گرما . دختر لازم بود تا مدتی طولانی به حال چمباتمه در این قفس زندگی نماید و این جزیی محسوب می شد از آدابی بسیار . سرخ پوستان گویان نیز از چنین رسمی پیروی می کردند . به هنگام اجرای مراسم بلوغ دختران ، آنان را در قفس هایی به مدت یک هفته محبوس می کردند . ساختمان این قفس ها گونه بود که هیچ راه و روزنی نداشت و کوچکی اش آن اندازه بود که یک دختر جوان به حال چمباتمه در آن می نشست و دیگر جایی باقی نمی ماند . چون مدت یک هفته سپری می شد و در این مدت دختران از نور و روشنایی و هوای آزاد محروم بودند ، آنان را بیرون آورده و دست و پای شان را بسته و تزدیک لانه مورچه های سرخ گز نده می انداختند . گروه تماشچیان با هلله و هیاهو رنج کشیدن دختر جوانی را که در اثر زندان یک هفتی بی ، ناتوان و درمانده شده بود می نگریستند . پس از مدتی مورچه ها را از بدن رنجور دختر دور کرده و مقاومت و ایستادگی اش را می ستودند و ورودش را به جامه می ستودند . این دختران دیگر مراسم ازدواج امروزه را که میان سرخ پوستان مرسوم است نداشتند بلکه هر پسری یا خانواده اش از دختر مزبور خواستگاری کرده و اوی را زفاف می دادند و البته در باره ازدواج در بندهای بعدی شرح و گفت و گو خواهد شد .

میان سرخ پوستان کلمبی رسومی شگفت تر در باره بلوغ و رسوم آن برقرار

است . ابتدا صبح هنگامی تمامی اقوام و خویشان دختر گرد می آیند . پیش از آن دختر را به روی خاص آراسته و بیرزنان در گوشی با وی سخن گفته و گویی راه نمایی اش می کنند . میان این طایفه از سرخ پوستان ، بکارت اهمیتی فوق العاده دارد و هر دختری در مراسم بلوغ بایستی ثابت نماید که با کره و دوشیزه است . پیش از انجام مراسم ، چند روز پیش در شرایط مخصوصی ، شراب چی چا - یاشی شا Chicha به مقدار کافی تهیه می کنند . آن گاه چون صبح هنگام روزی که مراسم جشن بایستی عملی شود فرارسید ، تمام اقوام و خویشانی که در جشن حضور یافته اند حلقووار می ایستند . مسن ترین زن خانواده ، به دختر چند کاسه شراب قوی چی چا می نوشاند و پس از آن دختر بایستی بهر قصد . شراب بفروضی تأثیر محرك و جنبش آور خود را بخشیده و دختر باتندی و سرعت برقض می پردازد . هر ساعتی یک بار وی را از رقص بازداشت و مقداری شراب به او می نوشانند و پس از آن دوباره دوری دیگر از رقص شروع می شود . این وضع آنقدر ادامه پیدا می کند تا سرانجام دختر از فرط شراب خواری و خستگی میان میدان می هوش می شود . در این هنگام صدای هلهله و شادی سرخ پوستان پیش از حد معمول بلند می شود و حاضران به پدر و مادرش شادباش و تبریک می گویند ، چون یهوش شدن علامت دوشیزه بودن و بکارت است و دختری که بی هوش نشود ، با کره نیست و بدھمین جهت است که تمام دختران بی هوش می شوند - و نگهی هر گاهیک مرد قوی و نیرومند نیز این اندازه شراب به نوشد و پای کوپی کند ، شک نیست که بی هوش از پا در خواهد افتاد . میان سرخ پوستان کلمبی چنان که اشاره شد ، بکارت فوق العاده دارای اهمیت می باشد . دختری که نتواند بکارت خود را ثابت نماید ، لطمہ بی بسیار و جبران ناپذیر به خود پیدر و مادر و خانواده اش وارد کرده است و پدر و مادرش از فرط خجلت و سرشکستگی قادر به هیچ کاری نبوده و حتا گاه اتفاق می افتاد که خود کشی می کردند ، چون از هر جانب مواجه با طعن و لعن شده وزندگی برای شان غیر قابل تحمل می کشت .

۳۸- ازدواج و مسائل جنسی

وضع امور جنسی میان سرخبوستان، از تسامع و هرج و مرچ تا سختگیری و تعصّب، عدم وجود مسئله ازدواج و هرج و مرچ جنسی، تحریم آزادی در مسائل جنسی، ازدواج‌های توتمی، اجباری بودن ازدواج، علل این امر، مکافات مردان بی‌زن، بچه‌دار شدن، علل منع‌بینی تمایل شدید به بچه‌دار شدن، مراسم و شرایط ازدواج، مسئله ازدواج و مطالمه رسومی دیگر

لازم به تذکر است که در تمام امریکا و میان‌همه قبایل و اقوام سرخ پوست در باره امور جنسی سختگیری نمی‌کردند و حتا قبایل و اقوامی وجود داشته‌اند که تا حدود نیم قرن پیش اصولاً ازدواج فردی میان‌شان معنا و مفهومی نداشته است و برخلاف سرخ پوستان کلمبی اصولاً به بکارت و دوشیزگی اهمیتی نداده و رسم ازدواج و عروسی را معمول نمی‌داشتند. از جمله بایداز قبیله اورو Uro نام برد. این ینکی از قبایلی است که تا پنجاه سال پیش ازدواج میان‌شان ناشناخته بود و به همین جهت معنا و مفهوم پدر را نمی‌دانستند. هیچ‌کوکی و هیچ‌فردی پدری از برای خود نمی‌شناخت، بلکه مادر خود را می‌دانست کیست و به نام مادرش خوانده شده واژ او نسبت می‌برد. پیر مردان قبیله «اورو» می‌گویند که در گذشته ازدواج به معنای امروزی وجود نداشته است و در زمان آنان هیچ‌زنی تعلق به مرد معینی نداشته، بلکه جمله‌زنان متعلق به تمام مردان بوده و در مصاحبت و مجامعت آزادی کامل برقرار بوده است و تمامی مردان قبیله پدران جمله کودکان بوده‌اند. البته چنان‌که ذکر شد چنین رسمی میان تمام سرخ پوستان رواج نداشته، بلکه تنها قبایلی چند از رسمی چنین مبتنی بر هرج و مرچ جنسی برخوردار بوده‌اند. اما میان قسمت اعظم قبایل و اقوام سرخ پوست نه بر آن‌که ازدواج وجود داشته، بلکه در امور جنسی محدودیت‌هایی بسیار قابل بوده و تابوهای جنسی‌شان از این لحاظ آنان را سخت در مضيقه و تنگنا قرار می‌داده است.

اصولاً چنان‌که در بندهای بعدی ملاحظه خواهد شد، ازدواج میان بسیاری از سرخپوستان اجباری بوده و رسوم و قوانین قبیله‌یی هر مردی را ملزم می‌ساخته تا حتماً همسری برگزیند و تنها افراد ناقص‌الخلق، و معلول از ازدواج محروم بوده‌اند. در میان قبایل یاگان Yagan هیچ جوان و مردی حق نداشت تا از ازدواج استکاف ورزد،

نشریاتی فراوان انجام می‌شود. اما قبایلی نیز هستند که در امر ازدواج سختگیری می‌کنند. هرگاه جوانی طالب ازدواج بادختری شود، خواست خودرا با پدر درمیان می‌نهد. آن‌گاه پدر به تحقیق می‌پردازد و چون خانواده دختر و خود وی را دارای شهرت و نامی نیکو و منزه یافته، به اتفاق همسرش نزد پدر و مادر دختر رفته و پیشنهاد خود را مطرح می‌کنند. پس پدر دختر مهتر زنان و مهتر مردان خانواده را به مجلسی دعوت می‌کند و مسئله پیشنهاد شده را مطرح می‌سازد تا افرادی که درباره داماد اطلاعاتی دارند، آنرا به سمع حاضران رسانند. چون جلسه مشاوره خانوادگی پایان یافته باز هم عده‌یی مأمور تحقیق درباره داماد و سوابق زندگی اش می‌شوند که آیا به اندازه کافی در فنون جنگ، سواری، شکار و شجاعت مهارت و کارداری دارد یا نه – چون نتایج تحقیق منفی باشد، پدر عروس پاسخ ردبه پدر داماد می‌دهد و در غیر این صورت عروسی سر می‌گیرد.

۳۹ - مسئله سن و ازدواج

طرح مسئله سن و سال در ازدواج، گوناگونی و اختلاف‌سال ازدواج میان قبایل مختلف. تعیین سی‌الگی برای ازدواج جنگ‌جویان، دلایل سرخ پوستان در این مسئله، روابط جنسی جنگ‌کاران پیش از ازدواج سن ازدواج میان سرخ پوستان اکوان، ازدواج دختران با پیران و روش مخالف آن، دلایل این ازدواج قبیله‌ماکوزی و رسوم عروسی، آزادی‌های جنسی و تأثیر آن در ازدواج

یکی دیگر از مسائلی که در ازدواج مهم و قابل توجه به نظر می‌رسید، هنگام عروسی بود – به این معنی که پسروی از دختر در حدود چه سنینی لازم بود تا ازدواج نمایند. چنین مسئله‌یی میان اقوام و قبایل مختلف تفاوت داشت. قبایلی بودند که به مقتضای وضع طبیعی و اقتصادی شان و شرایطی دیگر جنگ‌جو بارمی‌آمدند و جنگ‌همواره یکی از ارکان اساسی اجتماعی شان به شمار می‌رفت. بسیاری از این قبایل میان شان دسته‌جنگ‌کاران و پیکاریان طبقه ویژه‌یی را تشکیل می‌دادند. در بخش آفریقا، کتاب ششم، از قبیله هاسایی *Masai* سخن به میان خراه درفتوملاحظه خواهد شد که وضع ازدواج و ارضی تمايلات دسته‌جنگ‌جویان چگونه است. قبایلی از سرخ پوستان بودند که وضع و حال ازدواج و مسائل جنسی شان در مورد طبقه جنگ‌کاران باقانوی که

در همین مورد برای عموم افراد مجرأ بود تفاوت داشت . طبقهٔ پیکاریان تاسی سالگی از ازدواج ممانعت می‌شدند و خودشان نیز اصولاً بنابر تسهیلات جنسی که برای شان فراهم بود ، وهم چنین عقاید قومی و برای صیانت قبیله‌شان از ازدواج تاسی سالگی امتناع می‌نمودند . معتقد بودند که ازدواج موجب می‌شود تا نیروشان کاستی گیرد و زانوشن سست و بی‌کاره شده و از اسب‌سواری و تکاوری که لازمهٔ فنون جنگی بود باز مانند ، در حالی که قبیله برای حفظ خود بد جنگ‌گاوران ورزیده و نیرومندی از مندی داشت . زنان و دختران نیز از ازدواج با جنگ‌گاوران قبل از سی سالگی پرهیز می‌کردند ، چون در صورت چنین کاری ، مورد مجازات و مكافات نقض قانون قرار گرفته و جان مرد را نیز به مخاطره می‌افکنند . اما به هر نحوی که بود جنگ‌گاوران دارای نیازمندی‌های جنسی بی‌بودندگه می‌باشند اجرا می‌شود . به همین جهت هر چندگاهی یک بار حق داشتند با دختران قبیله روابط محدودی بر قرار کرده و نیازشان را تسکین دهنده و قوانین قبیله‌ی این اجازه را به آنان می‌داد . پیش از این زمان ، یعنی تا آن‌گاهی که هنوز وضع سرخ پوستان با چنین احوالی دست‌خوش نفوذ نمدن جدید قرار نگرفته بود ، اصولاً جوانانی که پیش از این سن ازدواج می‌کردند ، افرادی ترسو ، بی‌شهامت و پست تلقی می‌شدند .

هرگاه بدکند و کاو و جست و جو در بارهٔ مسئلهٔ ازدواج پرداخته شود ، فراین و شباهات فراوانی با بدویانی دیگر که تاکنون در باره‌شان گفت و گو کرده‌ایم به دست خواهد آمد . سرخ پوستان منطقهٔ «اکوانتر» در چهارده سالگی ازدواج می‌کنند و سن دختران برای زناشویی دوازده در نظر گرفته شده . در آفریقا میان قبایلی رسم براین جاری بود که هر مردی تزد زن آبستنی با قداری هدایا آمده و فرزند در شکم زن را برای خود نامزد می‌کرد و هرگاه کودک زاده شده پسر می‌بود ، برادر خوانده آن مرد به شمار می‌رفت . در کلمبی سرخ پوستان دختران بسیار خردسال را برای مردانی که بیست تاسی سال داشتند نامزد می‌کردند . هرگاه بادقت و نظری تطبیقی به سنجش چنین مسائلی به پردازیم ، بدون شک هیچ‌غواصی در اصل موضوع به نظر نخواهد رسید ، چون تمامی این آداب و عادات و شیوه‌ها میان ملل متعدد نیز جاری و

چون چنین فردی از تمامی حقوق و مزایای اجتماعی محروم گشته و دیگر نمی‌توانست در میان آن اجتماع زندگی نماید . از این قانون ازدواج تنها معلولان و ناقص‌الخلقه‌ها و دیوانه‌ها مستثنی بودند . اما میان همین جوامع بودند افرادی که اصولاً ازدواج نمی‌کردند و اینان کسانی بودند که از زور بازو و قلدری و بهادری خود سوء استفاده کرده و از زنان زیبای قبیله بهنگام دلخواه بهره می‌بردند . اما جان چنین افرادی همواره در خطر بود ، چون سرانجام صبر مردانی که زنان یا دختران شان مورد تجاوز قرار می‌گرفتند به پایان رسیده و متفقاً چنین افرادی را می‌کشند .

لیکن این اهتمام در امر ازدواج ، و این که به طور حتمی ازدواج کرده و صاحب اولاد شوند از این جهت بود که می‌پنداشتند به این وسیله نام و نشان‌شان ، و چه بسا زندگی‌شان محفوظ خواهد ماند . کودک یا که یادگار محسوب می‌شد و یک وارث به شمار می‌رفت . این سعی و اهتمام میان اقوام و ملل متعدد ، چه در گذشته و چه در زمان حال نیز وجود داشته و دارد . فرزندکسی است که وارث پدر و افتخارات خانواده شده ورثه آن را ادامه می‌دهد . افتخارات و ثروت و قدرت پدر را حفظ کرده و در توسعه و ازدیاد و عظمت اش می‌کوشد . اما بدويان عقیده‌بی دیگر نیزداشتند ، چون معتقد بودند که روح‌شان در وجود یکی از نوادگان حلول کرده و زندگی زمینی را دوباره ادامه خواهد داد و با وجود چنین انگیزه و طرز فکری آشکار است که تاچه اندازه به داشتن بچه و نواده احتیاج داشته و نیازمندند . بدويان آلاس کایی تا هنگامی که هنوز صاحب فرزندی نشده‌اند از مرگ سخت‌گریزان و بیم ناکند ، اما هم چون که دارای فرزندانی شدند ، این ترس و بیم در وجودشان چون قطعه یخی در تموز ، آب‌و‌بخار می‌گردد . میان همین بدويان علاقه به فرزند داشتن بچه ، احتیاج و نیازی حیاتی است ، چون هرگاه دارای اولادی نشوند به درخواست و تمنا و حتا دادن رشوه و هدایایی فراوان از دوستان‌شان بچه‌بی گرفته و به عنوان فرزندی قبول می‌کنند . تا روح‌شان پس از مرگ سرگردان کوه و دشت و یا بان نشدم و مأمنی از برای حلول داشته باشد .

اما شاید این مسأله تحت الشاعع ازدواج و عروسی و مسایلی و استه به آن باشد .

مسئله ازدواج همواره یکی از جالب ترین مسائل میان اقوام بدوی بوده است که مورد توجه دانشمندان علم الاجتماع و مردم شناسان بوده است . ازدواج با فرنگ، دیانت، سحر و جادو و اساطیر و افسانه های هر قوم و قبیله بدوی ارتباط هایی عمیق را دارا بوده . میان سرخ پوستان هم چنان که هرج و مرج های جنسی وجود داشته است و ما بدان اشاره کردیم ، ازدواج با هرز نی که مورد توجه مردی واقع می شد ، اعم از مجرم یا ناجرم نیز وجود داشته است - اما این هر دور و روشن هایی بوده اند در اقلیت . به هر حال میان جوامع و قبایلی از سرخ پوستان هنگامی که برای مردی خواست و تمایل ازدواج در گیرد و تولید شود ، با زن دلخواه و مورد نظرش ازدواج می کند - حال این زن از محارم اش باشد یا غیر محارم تفاوتی نمی کند . میان اینان وضع قوانینی درباره تحریم زناشویی های نسبی وجود ندارد . ازدواج با خواهر و حتا مادر میان چنین قبایلی دیده شده است .

اما برخلاف این روش که محدودی هنوز بنابررسوم بسیار کهن بدان عمل می کنند ، موضوع تحریمات جنسی و ممنوعیت ازدواج های نسبی و توتمی در بسیاری از قبایل سرخ پوست وجود دارد . در این جوامع نه بر آن که ازدواج با محارم طبقه اول و دوم ممنوع و حرام است ، بلکه ازدواج و رابطه جنسی و عشقی بد هر نوعی که باشد میان هم توتمان و افراد یک قبیله نیز ممنوع و حرام اعلام گشته ، افراد هر قبیله بی باشی با افراد قبیله دیگر ازدواج کنند . از این شدیدتر دو یا احتمالا سه قبیله که دارای توتم های واحدی باشند نیز از محارم هم به شمار رفتند و حق ازدواج میان شان ممنوع است - هر چند که قبیله بی در اقصا نقاط امریکای شمالی باشد و قبیله بی در اقصا نقاط امریکای جنوبی که جز هم توتمی ، هیچ قرابت و آشنا بی و خویشی نیز با هم نداشته و حتا از وجود هم نیز بی خبر باشند . این یک تابوی شدید جنسی است و تابو شکنایی که جرأت تابو شکنی کرده و اقدام به چنین امر غیر مجازی نمایند ، مرگی بسیار سخت و دردناک انتظارشان را می کشند که آسان ترین اش ، زنده بگور شدن پس از شکنجه می باشد .

مطابق معمول در برخی از قبایل ازدواج با شرایط سهل و ساده بی ، بدون انجام

متداول است . در قبیله‌ی دیگر از سرخ پوستان رسمی واژه‌گونه در طریق متداول ازدواج معمول بود ، رسمی که این زمان گویا میان طبقات روشن فکر و یاکسانی که ظاهر به تجدد و روشن فکری می‌نمایند باب شده است . یک مرد و جوان سرخ پوست بازنی ازدواج می‌کرد که حتی چند سالی ازوی سالمند تر بود و هم چنین تقارنی دو طرفه در این امر برقرار بود ، - یعنی دختران جوان نیز تمايل به ازدواج با مردانی داشتند که از لحاظ نسبت سال ، با پدرشان قرین باشند . البته آنان ، یعنی آن مردمی که در قاموس مابه بدویان و یا در وجه اسنادی عوامانه ، وحشیان نامیده شده‌اند نیز همان دلیلی را برای این چنین روشنی می‌آوردند که متعددان متظاهر امروزی بدان اسناد می‌جوینند . انگیزه عملشان آن بود که از دو طرف ازدواج به طور حتم بایستی یک طرف دارای تجربه بیشتری باشد تا آن ازدواج قرین شکست و ناکامی نگردد ، چون هرگاه هر طرف جوان و در یک سطح سنی باشد ، بهموجب فقدان تجربه در هر دو طرف ، شکست و حرامن حتمی است . اما از آن جایی که دنیا محل جمع اضداد است ، کمی آن طرف تر سرخ پوستان اکواتر رسم داشتند که با دختران کم سال عروسی کنند . هر مرد سی تا چهل ساله‌ی که موفق می‌شد با دختری از شش تا دوازده ساله عروسی کند ، این برایش افتخار در جمع همگان می‌شد . به همین جهت مهر ز مردان قبیله و رؤسا بادخترانی کم سن عروسی می‌کردند تا از این جهت افتخار و مباراکه کنند ، چنان‌که نظایر این امر نیز در جوامع متعدد به حد کافی موجود است . شاید گذشته از اصول و الگوی یکسان زندگی بدوی ، با ملاحظاتی ژرف تر بتوان گفت که پاره‌یی از اصول در هر کنار و گوشه‌یی به شکل و نحوی متفاوت باشد . در حالی که میان برخی از قبایل به بکارت و به طور کلی دست ناخور دگری دختر به هنگام ازدواج اهمیتی فراوان داده می‌شود - میان اقوام و قبایلی از سرخ پوستان نیز به چنین مسئله‌یی نه بر آن که اهمیتی داده نمی‌شود ، بلکه به عکس آن عقیده دارند . در قبایل ایش رسم بر آن جاری است که شرط اول ازدواج برای هر دختری نادوشیزه‌گی و بی‌بکاری اش می‌باشد . مردان با دختران با کره عروسی نمی‌کنند ، چون این برای مرد و خانواده‌اش اسباب خجلت و شرم‌زدگی به شمار می‌رود . هر دختری که از میان مردان رفیقان و به

اصطلاح فاسقان بیشتری داشته باشد، در ازدواج خواستکاران فراوان تری دارد. البته در کتاب های گذشته و مباحث پیشین در باره فلسفه فقدان بکارت و توجه به آن شرح هایی داده شد، اما میان این سرخ پوستان عقیده بی دیگر برای توجیه روش شان موجود است، چون معتقدند که مردمی که باز نی ازدواج نماید که دارای خواهند گان فراوانی است، این تفوق و برتری او را می رساند نسبت به سایر رفیقانش که خواهان آن دختر بوده و حتا با او مراودات جنسی نیز داشته اند.

در قبیله ماکوزی **Maquesie**، سرخ پوستان تا حدودی که به شود با مهلا نهادی **MeIanesie** مقابله کرد از آزادی جنسی بر خورداری داشتند. رسم سرخ پوستان ماکوزی بر آن جاری بود که پدران و مادران از دوره کودکی برای پسران خود با جلب موافقت والدین دختر، نامزدانی بر می گزینند که در سن معینی ازدواج می کردند. اما این رسم کلی نبود، چون تمامی پدران و مادران چنین نمی کردند. دختران و پسرانی که نامزدی نداشتند، به هنگام طرح دوستی و الفت افگنده و قرار ازدواج می گذاشتند. در واقع این دسته از پسران و دختران حاکم بر سر نوشت خویش بودند. آن گاه دو طرف، یعنی دختر و پسر جریان دلدادگی و قول و فرار شان را به آگاهی والدین می رسندند. پدران و مادران ناچار از قبول و تمکین بودند، چون در غیر این صورت، عواقب وخیمی پیش آمد می کرد. این عواقب و خیمیان برخی قبایل که در بر زیل ساکن بودند عبارت از جنگ و ستیز بود. به این معنا که هر گاه خانواده پسر یا دختر با ازدواج موافقت نمی کردند، کار دو خانواده به جنگ منتهی می شد و هر خانواده بی که مغلوب می گشت اجبار داشت تا قبیله را ترک کرده و جایی دیگر را برای زندگی برگزیند، چون این قانون غیر قابل نقض قبیله محسوب می گشت. در قبیله ماکوزی چنان که ذکر شد آزادی در روابط جنسی وجود داشت. دختران و پسران تا پیش از ازدواج در روابط جنسی مجاز بودند اما چون ازدواج انجام می شد دیگر مقدد می شدند و لازم بود تا تابوهای جنسی را مراعات نمایند.

۴۰ - جشن عروسی و وظایف عالی جناب جادوپزشک

مفاهیم نوین امروزی میان بدویان ، عروسی آزمایشی، رسم سرخ پوستان پاراگونه ، خواستگاری دختران از پسران ، نحوه خواستگاری و مراسم عروسی، مراسم جشن و رقص برای ازدواج، رقص و مستقی دختران ، رقص های سبولیک ، اظهار عشق، رسومی میان سرخ پوستان مکزیک، خواستگاری با موسیقی و پرتاب ذرت ، دختران نقاب پوش و خواستگاری ، عروسانی که در آغاز در کلبه کاهن اعظم به حجله می روند

آن چه که امروزه در امر ازدواج بد عنوان روش های نوینی برای تفہیم و تفاهم دو طرف ازدواج به مرحله آزمایش گذارده شده ، و نسل متمند بدان می بالد ، پیش از آن که این چنین تمدنی به وجود آید ، میان اقوام بدوی ، از جمله سرخ پوستان رواج داشته و شایع بوده است . هنگامی که قوم متمند این *Inca* که در بخش آینده در باره شان ضمن تمدن های بزرگ امریکای جنوبی بحث خواهد شد ، در دروغ تمدن و قوام و عظمت فرهنگ شان قرار داشتند ، برای بپرورد مسئله ازدواج رسومی میان شان برقرار بود . از آن جمله بایستی از « ازدواج آزمایشی » یاد کرد . ازدواج آزمایش عبارت بود از نامزدی پسر و دختری بموافقت او لیاء شان . چون مراسم نامزدی انجام می گرفت پسر و دختر مدت چند ماهی با هم زندگی مشترک می کردند - و هرگاه نیت چدر صایت بخش بود ، یعنی دختر و پسر جوان با هم سازش و هم فکری داشتند و می توانستند برای همیشه با تفاهم زندگی کنند ، مراسم عروسی رسمی بعمل می آمد . اما هرگاه موضوع به عکس و برخلاف میل شان در می آمد ، دختر بد خانه پدر و مادرش باز می گشت و این مسئله بدهیج وجه لطمه ای از برای دو طرف و هنک احترامی به بار نمی آورد .

میان سرخ پوستان پاراگونه رسم است که دختران از جوانان و مردان خواستگاری می کنند . دختری که طالب و خواهان شوهری است به مرد مورد علاقه داش پیشنهاد ازدواج می کند ، و چون مسئول اش اجابت نشود به طنازی و عشوی گری می پردازد تا دل مرد را به مهر به جانب خود بگرایاند . سرخ پوستان پاراگونه در باره مسائل و روابط جنسی بسیار سهل انگارند و نقض نابوهای جنسی را تاحد ممکن با غمض

عین برطرف می‌کند. در مکزیک نیز قبیله‌ی از سرخ‌بوستان زندگی می‌کنند که رسم مشابهی دارند و این رسم را تا همین اواخر هم چون سنتی مقدس نگاهداری کرده بودند. به این طریق که برخلاف معمول دختران از پسران خواستگاری می‌کردند. این خواستگاری دارای آداب و رسوم و اجرای تشریفاتی بود. در هر سال یک بار انجام می‌شد و متنضم اجرای رقص و تشریفاتی همگانی محسوب می‌گشت.

روز معهود تمامی افراد قبیله در میدان عمومی گرد می‌آمدند. سرووضع شان آراسته و با آرایش بودند چون می‌دانستند که در جشن عمومی که در آن سرور و شادمانی به حد افراط می‌رسد شرکت می‌کنند. جوانان و مردان مجرد در یک دایره به روی زمین می‌نشستند. پشت سرشان زنان و مردان و کودکان قبیله می‌ایستادند. در داخل دایره دخترانی که به سن ازدواج رسیده بودند به رقص می‌پرداختند. ابتدا پیر زنان قبیله با نوعی شراب بومی دختران را مست می‌کردند تا خجلت و شرم شان زایل شده و سرمست شوند. دختران به طرز زیبایی با در نظر گرفتن تمام امکانات آرایش یافته بودند. خارج از دایره، در گوشی نوازندگان بهتر نموسیقی می‌پرداختند و دختران به رقص مشغول می‌گشتند. هر دختری، قبلاً جوان مورد علاقه خود را برگزیده بود. رقص ابتدا به صورت دسته جمعی اجرا می‌گشت. رقصی بود رمزی و کنایه وارکه استواره بی‌کهن را در باره ازدواج، و گویا عروسی نخستین زن و مرد آفرینش، یا آدم و حوا بالاطوار و حرکات تجسم می‌بخشید. اما چون دور اول رقص تمام می‌شد، به دختران مقداری دیگر شراب می‌دادند تا برای دور دوم آمادگی یابند. رقص دوم انفرادی بود که هر دختری مقابل جوان مورد علاقه‌اش انجام می‌داد. برخی از محققان تأکید کرده‌اند که این رقص نیز رمزی بوده و کنایه از نمایش نزدیکی جنسی زن و مرد را ابراز کرده و تجسم می‌بخشیده است. یا به تظاهر و محفوظ نگاه داشتن رسوم کهن و یا در واقع بر اثر شرم و خجلت دختران به هنگام رقص به جوانان نگاه نمی‌کند و یا پشت به آنان کرده و رقص خود را به انجام می‌رسانند.

به این طریق است که دختری از پسری در طی این مراسم خواستگاری می-

کند . چون رقص تمام شد ، دختران ناگهان دسته جمی میدان را ترک می کنند . آن گاه پدر و مادر دختر نزد والدین پسرقه و به آنها می گویند دخترما پرسشما را پسندیده و می خواهد با او ازدواج کند . پس دختر را آراسته و آرایش کرده به خانه جوان می فرستند . رسم است که دختر مدت چند روزی به هیچ وجه با مرد جوان حرف نمی زند . چون مدت معهود سپری شد ، دختر با پراندن سنگ ریزهایی چند به جوان اظهار عشق و علاقه می کند . هر گاه جوان نیز به همان نحو ، یعنی با عمل متنقابل جواب دختر را داد محرز می شود که این اظهار علاقه و عشق دو جانبی است . دختر را از این که توانسته است عشق و علاقه جوان مورد نظرش را جلب کند شفعتی دست داده و شالی را که به گردن دارد به زمین می افکند و به سوی جنگل فرار می کند . جوان نیز شال را از زمین برداشته و به تعقیب دختر می بردازد . داخل جنگل چون به هم می رسند عروسی شان رسمیت یافته و ساعتی بعد از حجله گاه جنگل ، سرخوش و شاد - مان باز می گردند .

قبيله بی دیگر از سرخ پوستان ساکن مکزیک رسم مشابهی با تشریفات خواستگاری و عروسی مذکور در فوق دارند . این جا نیز خواستگاری به وسیله دختران از پسران انجام می شود . مرسوم است که چون دختری طالب ازدواج با پسری بود ، سرراحتن ایستاده و دانه های ذرت به سوی وی می افکند . جوانی که دانه های ذرت خام به سویش افکنده می شود هر گاه خم شده و دانه های ذرت را جمع کرده و به خوزد ، نشان موافقت اش از خواستگاری دختر می باشد . هر گاه نیمی از دانه های ذرت را به خورد ، کنایه از آن است که بایستی در این مسئله بیندیشد - و سرانجام اگر دست به دانه های ذرت نزند ، به این وسیله ناقولی و امتناع اش را از خواستگاری دختر بیان می کند .

سرخ پوستانی که در ایالت می شی گانز بندگی می کردنند ، در مورد خواستگاری و عروسی دارای رسم جالب توجهی بودند . مردی که طالب خواهان ازدواج با دختری می شد ، بدون واسطه و گفت و گویی قبلی و مقدمات غیر ضرور ، مستقیم به طرف کلبه دختر می رفت . دختر که از این ماجرا آگاهی یافته بود به درون کلبه رفته و ساف و

بی حرکت در حالی که تکه پارچه بزرگی را روی خود به شکلی می‌کشاند که هیچ جای بدنش آشکار نباشد می‌خوااید. مرد جوان وارد کلبه شده و آهسته پارچه را از روی سرو صورت دختر به کنار می‌راند. دختر به چهره خواستگارش دقیق می‌شود هرگاه او را نمی‌پسندید، پارچه را دوباره روی خودش می‌کشید. اما هرگاه دامادیا خواستگار مورد پسندش واقع می‌گشت به رویش می‌خندید و مرد جوان همانجا کنارش می‌خوااید. جوانی که به این ترتیب عروسی کرده بود، مطابق با رسوم، لازم بود تا میان خانواده زنش زندگی کرده و چون عضوی از آن خانواده به کار و فعالیت پردازد. تا هنگامی این وضع ادامه داشت که زن و مرد جوان دارای فرزندی شوند. چون صاحب اولادی می‌شوند می‌توانستند تا برای خود جداگانه کلبه‌یی ساخته و زندگی مستقلی را اداره کنند.

میان سرخ‌بوستان قبیله جی لا Jila که آنان نیز در مکریک زندگی می‌کردند، در خواستگاری رسومی به همین سهی و سادگی شایع بود. این رسماً مشابه بسیاری به عشق بازی اسپانیولی‌ها و ونیزی‌ها داشت که برای جلب معشوقه‌گان، زیر پنجره خاندهاشان گی تار می‌نواختند و آواز می‌خوابندند تا به این وسیله عشق خود را ابراز نمایند. مردان سرخ پوست جی لا نیز برای خواستگاری از دختر مورد علاقه خود، مقابل کلبه او رفته و نی می‌زدند. دختر جوان از ماجرا آگاه می‌شد از کلبه بیرون آمده و به جوان خواستگار می‌نگریست. هرگاه از او خوش آمده ووی را می‌پسندید، بدون هیچ‌گونه مراسم و تشریفاتی دست در دست هم افگنده و به خانه پسرمی‌رفتند و به این طریق مراسم عروسی و خواستگاری پایان می‌یافتد.

در برزیل سرخ‌بوستانی زندگی می‌کردند که مراسم خواستگاری و عروسی‌شان ضمن جشنی مفصل و رقصی دست‌جمعی انجام می‌شد. این جشن در یک شب کامل‌امهتابی انجام می‌گرفت. در حالی که مشعل‌هایی گرد میدان می‌افروختند و طبلالان و نی زنانه و دهل‌کوبان به نواختن مشغول می‌شدند - دختران در یک صف و پسران نیز در صفی مقابل‌شان می‌ایستادند. این رقص و آواز تا صبح هم‌چنان ادامه می‌یافتد و چندتن از مهتر زنان و زیش سفیدان قبیله به نظارت می‌پرداختند. خانواده‌های پسران و دختران

جر گه جر گه گرد میدان عمومی نشسته و سرگرم گپزدن و نوشیدن چی چا هی شدند. در ضمن رقص به فاصله هر چند دقیقه‌یی یکی از جوانان با صدای بلند و آهنگین فریاد می‌کرد : از دختران کی مرا به شوهری می‌خواهد ؟ دختران در حال رقص و آواز قوه‌یه زده‌ودسته جمعی اظهار تمایل و رضا می‌کردند . اما سرانجام در برادر خواست هرجوانی دختری راضی به ازدواج می‌شد .

میان سرخ پوستان «اکواتر» رسمی شگفت در باره ازدواج برقرار است که با تمام غربات اش ، بی‌مانند نیست و بسیاری از قبایل بدوي به صوری دیگر و همچنین میان اقوام متمند باستان چون بابلیان رواج داشته است . در اینجا در پرده و لفاف انجام مراسم مذهبی ، قدسی مآب ، جناب جادو پژشك – یا کاهن اعظم دخترانی را که احتمالا هنوز باکره مانده باشند، از پرده دوشیزه‌گی به درآورده و به حلیئز نیت می‌آراید . به این ترتیب که دختر و پسر جوانی که به خواهند عروسی کنند ، نخست پس از تشریفات خانوادگی نزد کاهن بزرگ می‌روند . اما عالی جناب کاهن اعظم با آن که مراسم عقد وزناشویی را انجام می‌دهد ، عروس را به مدت هشت روز نزد خود نگاه می‌دارد تا برای زناشویی آماده‌اش کرده و تعالیم لازم را به وی بیاموزد . پس از انقضای هشت روز ، داماد به کلبه کاهن آمده و عروس اش را می‌برد . گاه اتفاق می‌افتد که دختر بسی زیبا و دلربا است ، آن گاه عالی جناب ، پیشوای مذهبی و جادویی اعلان می‌کند که عروس هنوز تعالیم لازم را یاد نگرفته و برای عروسی آماده نیست - به همین جهت مدت تعلیم و آموزش تمدید می‌شود . مردان قبیله به هیچ وجه از این امر ناراضی نیستند ، بلکه آن را مسئله‌یی محظوم نلقی کرده و هر چه نامزدشان بیشتر در کلبه کاهن کارآموزی کند مسرو ترمی شوند ، چون عقیده دارند که زن کارکشته ترواز برای وظایف شوهرداری ورزیده ترمی شود .

۴۹ - آزادی و محدودیت در امور جنسی

مسئله تعدد زوجات ، علت و انگیزه عده این کار ، سرخ پوستان زیوارو و روش تمدد زوجات تکثیر اولاد و مسئله ریاست در قبیله ، در باره روابط جنسی ، آزادی یا محدودیت ، در باره آزادیهای جنسی ، رسم واگذار کردن زن به دوست ، شوهر اول و دوم یک زن ، مسئله جند شوهری ، در آلس کا ، میان سرخ پوستان مکزیک ، زنانی که سه شوهر داشتند ، مسائل ازدواج و طلاق ، آزادی جنسی و اجراء زنان شوهردار در قبیله پوتومایو ، آزادی دختران در قبیله شوکو ، مجازات در مکزیک ، محدودیت های جنسی ، مجازات زنان و دختران خائن ، شواهدی در این باره

چنان که در صفحات گذشته ذکر شد ، سرخ پوستان به تکثیر نسل و داشتن فرزندان بسیار ، فوق العاده دل بسته و علاوه ممندد . البته این موضوعی است که جز با تعدد زوجات و داشتن همسران یا زوجه های متعدد صورت نمی بذیرد . سرخ پوستانی که در قسمت امریکای جنوبی - در منطقه آمازون می زیستند ، هر کدام به نسبت دارای زوجه هایی چند بودند . یک فرد سرخ پوست ابتدا زنی اختیار می کرد و چون پس از مدتی آن زن طراوت و زیبایی اش را از دست می داد و به ویژه دیگر نمی توانست بجهی آورد و آبستن گردد ، باز نشسته می شد . مرد بلا فاصله زن جوانی می گرفت وزن تازه وظیفه داشت تا علاوه بر ظایف همسری ، خدمت زن باز نشسته و بانوی اول حرم را نیز به کند . هم چنین اگر زن دوم نیز باز نشسته می شد ، زن سوم خدمت آن دورا کرده و امور خانه را تمشیت داده و برای شوهرش کودکانی تازه می آورد .

ارواح قبیله که نگهباشان افرادشان بودند از این عمل شاد می شدند ، چون هر روز به ارواح جدید افزوده شده و قدرت و استقامت نیز بیشتر می شد . زندگی روحی افرادی که دارای فرزندانی بیشتر بودند بر رفاه و آسایش بود و به عکس ازواح افراد مجرد پس از مرگ سرگران و در بد در شده و در رنج و نا اینمی به سر می بردند .

در منطقه اکواتر قبیله بی از سرخ پوستان به نام زیوارو Givarou زندگی می کردند که هنوز نیز بقا یاشان با همان تعصّب و حفظ آین و سن پیشین زندگی می کنند.

اینان مردمانی بودند متهور و سخت جنگاور وانتقام جو که به زن و فرزندان بسیار علاقه بی پیش از حد ابراز میداشتند. قبایل سرخ پوستی که در نزدیکی و اطراف زیوارو زندگی می کردند همواره در ترس و بیم بودند. چون ناگهان مسلح و عجولانه به سرشان فرود آمده و مردان و کودکان را کشته وزندگی شان را منهدم و درهم ریخته می کردند وزنان را به اسارت می بردن. هر جنگ جویی مجاز بود تا هر چند زنی را که بچنگ آورده تصاحب و بعنوان زنی در خانه نگاه دارد. البته در قبیله از جانب رئیس وجود پژوهش برای این زنان مراسم عضوشدن در قبیله جدید به عمل می آمد. برخی جنگ جویان که به تعداد کافی زن داشتند و یا حب مال دوستی بر تعدد زوجات و کودکان بسیار درست کردن شان فایق بود، زنان اسیر را با چیزهایی که لازم داشتند مبادله می کردند.

بعضی از قبایل سرخ پوست باندازه بی برای تکثیر اولاد ارزش قابل اند که در موارد لزوم که می خواهند رئیس انتخاب کنند، از میان افراد آن کسی را بر می گزینند که از همه بیشتر فرزند دارد. به همین جهت در این قبیل قبایل همواره فردی که زنان و کودکان بیشتری داراست به ریاست برگزیده می شود. دلیلی که سرخ پوستان برای چنین انتخاب و انتصابی ارائه می دهند و به آن ایمان نیز دارند، شاید از نظر گادخودشان مفعم نیز باشد، چون می گویند بالطبع کسی که خانواده کثیر الافرادی دارد و مسئولیت حفظ و صیانت علیه بی بیشتر به دوش اش سنگینی می نماید، از کسانی دیگر که در سطح پایین تری از اوقفار دارند، مسئولیت بیشتری احساس کرده و در حفظ محل مسکونی اش دابستگی و کوشش بیشتری خواهد داشت.

در مورد روابط جنسی، آزادی هایی در این باره و محدودیت هایی در جایی به تناسب مقام، گفتگویی شد. لیکن در این بحث نیز که مدار سخن درباره امور زناشویی، عروسی و مسائل جنسی است، از موارد ناگفته تا اندازه بی که رئوسی عمومی برای درک مطالب به دست دهد گفتگو می شود. آزادی های جنسی که میان قبایل بدوي به شگفتی می پیوندد و این شگفتی از آنجا است که اندیشه و طرز تفکر مابا تمدن جدید به بار آمده و در مایع این تمدن غسل تعیید باقه است. این آزادی ها گاه

آنقدر سادگی دارد که همان سادگی شاید بر تعصب بی پایی ما فایق شود . و انگهی کاری را که سرخ پوستان در کمال سادگی و صفا می کنند و هبچ فاجعه بی نیز به بار نمی آورد متمدنان در پرده حیله و نیرنگ و دزدانه انجام می دهند و پایانی دارد بسیار بدفرجام که همواره منتهی به یک فاجعه می گردد . و نگهی بسیاری از کسان که خودرا در سطح بلندتری از تمدن می پندارند و با ظاهر به اعمالی که قلباً رنجشان می دهد ، از کار بدویانی که ذکرشان می آید پیروی می نمایند .

در کانادا قبیله بی از سرخ پوستان زندگی می کنند که رسم « شراکت در تمنع از زن دوست » میان شان معمول و رایج است . در این قبیله بسیار مشاهده شده است که مردی عاشق زن دوست اش می شود و چون تمايل و کشن وصف ناپذیری در مصاحبত زن دوست اش احساس می کند ، موضوع را به دوست خود اطلاع داده و در خواست می نماید تادوست اش برای مدت محدودی زوجه خودرا در اختیار وی نهاد تا تمايل و خواست اش ، و عشق خودرا نسبت بآن زن فرونشاند . در چنین اوقاتی دودوست نزد کاهن رفته و مراسم برادرخواندگی را بعمل می آورند و برادر اشتراکی هم می شوند . و دوست تقاضای رفیق بی قرار خودرا برآورده و به زنش امر می کند که برای مدتی به کلبه برادر خوانده اش رفته و وظایف زنی را در قبال شوهرش و برای او انجام دهد . در آفریقا نیز چنان که وصف اش خواهد آمد چنین رسمی معمول بود ، بهویژه آن که چند برادر می توانستند به شراکت زوجه بی واحد برگزینند . همچنین در استرالیا نیز چنین رسمی وجود داشت که ذکر آن در جای خود گذشت .

هنگامی که سرزمین آلاس کا متعلق به روسیه تزاری بود ، قبایل سرخ پوست رسمی در شراکت زن داشتند . به این ترتیب که هر زنی علاوه بر شوهر اولش ، دارای یک شوهر دوم نیز بود . روس هایی که میان این سرخ پوستان آمده بودند ، هر کدام با مردی از بومیان دوست می شدند . مرد بومی قسمتی از حقوق شوهری خود را نسبت به زنش با آن فرد واگذار می کرد و به این سبب هرزنی دارای دوشوهر می شد . آن مرد به همین نسبت وظیفه داشت در امور خانه نیز شراکت کرده و مقداری از کارها را انجام دهد . البته در مورد آزادی جنسی و مسائلی وابسته به آن درباره اس کی موها

به حد کافی در قسمت مربوطه گفت و گو شد.

میان قبیله بی از سرخ پوستان مکزیک در تعدد شوهر رسمی دیگر برقرار است البته تعدد شوهر و مسأله بی که در حقیقت برخلاف تعدد زوجات می باشد - یعنی زنانی که چند شوهر می کنند ، تنها رسمی منحصر به اقوام سرخ پوست نمی باشد ، بلکه در بسیاری از نقاط بدوی نشین جهان رواج داشته و هنوز نیز شایع است . به هر حال در میان قبیله بی از سرخ پوستان مکزیک هرزنی می توانست دو ناسه شوهر به گیرد . این مسأله چنان بود که هیچ گاه میان شوهران کشمکش هایی ناشی از حساسیت ایجاد نمی شد . مقام مرد اول در چنین حرم سراها بی ارآن شوهر اول به شمار می رفت هر گاه که شوهر اول به مسافت می رفت . شوهر دوم یا سوم می توانست جای او را اشغال نماید و یا هر گاه که زن از شوهر اول تقاضا می کرد که مدتی را می خواهد با شوهر دوم یا سومش بگذراند ، شوهر اول جای خود را بدون ابراز ناراحتی به آنان می داد .

در مورد ازدواج ، طلاق ، مجازات خیانت و مسائلی دیگر که همه وابستگی به مسأله عروسی دارند ، میان قبایل و اقوام مختلف سرخ پوست روش ها ، سنن و آدابی گوناگون برقرار است . در آفریقا میان قبیله بی رسم بود که دختر تا بچه دار نشده و ثابت نمی کرد که می تواند بچه بی بیاورد ، هیچ مردی حاضر نمی شد تا با او ازدواج نماید . اما میان قبیله بی از سرخ پوستان هر گاه دختری پیش از ازدواج بچه دار می شد ، وی را با شکنجه می کشتند ، مگر آن که می توانست گناه و جرم خود را پنهان نماید .

در امریکای جنوبی ، کناره های آمازون - میان سرخ پوستان قبیله پوتومایو Potumayo روش و شیوه اجاره دادن زن شایع و مرسوم بود . این روشی محسوب می شود نه چندان غریب و نه شکفت . در آفریقا و اوقیانوسیه نیز چنین روشی متداول بوده است . بدینه ای از سردوستی و احترام زنان خود را برای مدتی محدود به دوستان و اگزار می کردند و یا بر حسب میهان دوستی و یا از روی آزو طمع و مال خواهی . قبیله پوتومایو که از سرخ پوستان کناره نشین آمازون

بودند ، زنان خود را برای مال دوستی ، در واقع اجاره‌می دادند. به سیاحان و دشمنان و مکتشفان پیشنهاد اجاره زن‌شان را می کنند. در قبیله هر فردی که از زوجه دیگری خوشش آید ، اگر چیزی برای مبادله موقعی داشته باشد به شوهر زن داده و زوجداش را برای مدت چند روزی یا چند ساعتی اجاره می کند . اما همین مردان هرگاه متوجه شوند که میان زوجه‌شان و مردی دیگر روابط عاشقانه بوجود آمده ، بدستخواه ناراحت و عصبانی می شوند و گاه رقیب‌شان را می کشند . اما انگیزه این عمل‌شان ، ناراحتی و برافراشتنگی از روی حسادت و غیرت و حمیت نیست ، بلکه هنگامی که مسئله عشق و عاشقی پیش آید ، زنان نسبت به کار و وظایف‌شان سهل‌انگاری و بی‌دققتگشته و به همین سبب موجب نابسامانی زندگی ردو خساراتی برایش می شوند. وضع تسهیل جنسی در این قبیله بسیار مشهور است . از قبایلی دیگر برای اجاره زن به این قبیله مراجعه می شود . سپیدپوستان و سیاه پوستانی که در نقاط دور و نزدیکی از پوتومایوها قرار دارند ، باقایق خود را به دهکده رسانیده و زنی را از شوهرش اجاره می کنند . بسیاری اوقات زنان خود وارد معامله شده و خود را می فروشنند . گاه اتفاق می افتد که مردانی باقایق آمدمو به این ترتیب با زنان وارد معامله می شوند و زنان را با خود می برند . میان راه پس از رفع نیازمندی و حاجت زنان را راهنمایی کنند . زنان در راه به قبایلی دیگر و دسته‌های سپیدپوستانی که مشغول کارند برخورده و هم‌جا با استقبال روبرو می شوند . سر انجام پس از چند روزی که با تناسب کم و پیش می شود ، باز می گردند . شوهران‌شان و کسانی دیگر علت غیبت و دیر کردن‌شان را جویا نمی شوند ، بلکه زنان آن چه را که در بهای اجاره دریافت کرده‌اند به آنان می دهند .

میان سرخ‌پوستان قبیله شوکو^{Chokou} هر دختری پیش از آن که ازدواج کند ، روابط جنسی با جوانان قبیله برایش آزادمی باشد . به این ترتیب که هر دختری می تواند با چند جوان طرح دوستی دیخته و مناسبات عاشقانه داشته باشد . اما در همین قبیله هم چون که دختری ازدواج کرد ، هیچ گونه آزادی جنسی برایش موجود نیست و در صورت خیانت کشته می شود . رسمی متضاد با این روش در قبیله‌یی از سرخ‌پوستان امریکای شمالی شایع است . در این قبیله برای عفاف و پاکدامنی دختر اهمیتی بسیار

قابل می باشند و هر دختری که موردن سوءظن واقع شده و از رام عفاف منحرف گردد، برای همیشه امکان به شوهر رفتن را از دست می دهد. میان قبیله‌یی از سرخپوستان مکزیک مجازات زنی که نسبت به شوهرش خیانت کند و یا در مظان نهمت فرار گیرد و نتواند برائت خود را به ثبوت رساند، طلاق است، چون شوهر زن خیانت کار را به خانه پدر و مادرش پس می فرستد و گاه اتفاق می افتد که پدر و مادر برا دران، دختر و خواهر خود را مجازات می کردند. در افریقا قبایلی بودند که پس از پس فرستادن زن خیانت پیشنه به کلبه پدر و مادرش، ادعای خسارت می کردند و پدر و مادر زن وظیفه داشتند تا آنچه را که دامادشان به عنوان شیرها و یا خریدن زن پرداخته است به وی مسترد دارند.

برخلاف شیوه و رسومی که تاکنون در باره آزادیهای جنسی میان سرخپوستان ابراز شد، قبایل و اقوامی نیز از سرخ پوستان هستند که محدودیت جنسی را بسیار به جدگرفته و در این باب تعصب و سخت گیری می ورزند. از جمله باید از قبیله ته پوهان *Teppohan* نام برد. زنان سرخ پوست ته پوهان بسیار محدود و مقید هستند. در این قبیله زنان شوهردار حق ندارند جز با اقوام و خویشان بسیار تزدیک شان هم کلام شوند. چون از کلبه به مقصد کاری ییرون آیند باید بدون سخن گفتن و برخورد با کسی به دنبال انجام کار رفته و به همان ترتیب بازگردند. در اغلب جشن‌ها و رقص‌ها حق هم کلام شدن و رقصیدن با بیگانگان را ندارند. هر کامزني با مردی سخن گوید، بللا فصله آنان را دست گیر گرده و دو روز در زندان گرسنگی می دهند: هر گاه کسی شهادت دهد که مکالمه زن و مردی عاشقانه بوده، پس از دو روز در زندان مانندن، آنان را شلاق می زندند و شوهر زن را طلاق داده و آن مرد مجبور است زن را به ازدواج خود در آورده و تمام مسئولیت نگاهداری اش را تقبل کند.

در قبیله اوهاها *Omaha* نیز نظیر جنین رسمی شایع است. دختر انوزنان در محدودیت و قیود سختی به سرمهی برند. هر دختر وزنی که با مردی بیگانه سخن گوید و دیده شود، دست گیر شده و در دادگاهی مرکب از شوخ قبیله به سرکردگی

رئیس محاکمه می‌شود . هرگاه گواهانی شهادت دهنده که مکالمه عاشقانه بوده است زن و یا دختر را در میدان عمومی برده و به همه اعلام می‌کنند که آنان روپی و هرزه و بدکاره‌اند . این سخت‌ترین و جان‌گزارین مجازات ممکنه در این قبیله به شمار می‌رود ، چون هیچ فردی دیگر با چنین افراد داغ نشک خورده‌یی حاضر به معاشرت و حتا مکالمه و داد و ستد نمی‌شود .

هم‌چنان که در قبایلی چون قبیله شوکو Choku و پوتومایو Potumayo و دیگر قبایل مزکور ، زنان و دختران از آزادیهای جنسی و مناسبات غیرمحدود برخوردار بودند ، در قبایلی که ذکر شان شد ، زنان و دختران در نهایت محدودیت و قید و بند زندگی می‌کردند . مردان بسیار سخت گیر و شوهران بی‌نهایت متعصب بودند . در یکی از این قبایل هنگامی که ثابت می‌شد زنی خیانت نموده و با مردی روابط عاشقانه داشته است ، در حضور رئیس قبیله و ریش سفیدان موهای سرش را تراشیده و تمام بدنش را با رنگ سرخ ، راه راه می‌کردند . آن‌گاه اسب سپیدی را نیز بار نگرفت و نقش و نگارانداخته و زن را سوار بر آن در دهکده‌یی گرداندند . منادی‌یی نیز به دنبال اسب جار می‌زد و خیانت زن را به همه اعلام می‌دادشت . اما این آغاز مجازاتی بود که عقبه سنگین تر و دردناک‌تری داشت ، چون پس از این عمل وی را به کلبه شوهرش برده و تحويل می‌دادند و شوهر خشم‌گین و آبرو باخته شکنجه‌های سختی را در مورد زنش به مرحله اجرا می‌گذاشت .

در برزیل قبیله‌یی از سرخ پوستان زندگی می‌کنند به نام شاما Chama . مردان این قبیله ، یعنی مردان متاهل همواره خنجری بران بر گردن خود آویزان دارند . این خنجر برای مجازات کردن زن‌شان می‌باشد در صورت خیانت . هرگاه مردی زن خود را ضد معاشقه با مردی مشاهده نماید ، حق دارد تا وی را با همان خنجر به کشد . اما در بسیاری مواقع مردان زن خود را با چنان ضربه‌یی کاری مورد حمله فرار نمی‌دهند که کشته شود . مرد خائن یامعشوقة زن نیز در این هنگام مطابق رسوم جاری عمل می‌کند . سر خود را جلو شوهر خم کرده و مرد ضربه‌یی عمیق به گردن اش وارد می‌کند ، چنان که خون همه بدنش را فرا می‌گیرد . آن‌گاه شوهر

در حالی که سرش را جلو فاسق زنش خم می کند، خنجر را به او می دهد. آن مرد نیز ضربه‌یی به شوهر می زندوبدین ترتیب ، با چینین خون ریزی پایپای و هولناکی انتقام جنوبی پایان می یابد .

میان قبیله‌یی از سرخبوستان که در منطقه سردسیری زندگی می کنند ، چون زنی به فحشا اقدام کند ، وی را با فاسقاش دست‌گیر کرده و نزد کاهن اعظم می برند کاهن دستور می دهد که زن و مرد جلو کلبه شان تا صبح بها استند . اغلب زنان در فصل زمستان از فرط سرما خشک می شوند ، چون بایستی بر همه مجازات را تحمل نمایند . هرگاه زن و یا مردی تاصبح جان سلامت به در برند ، مجبورند ، تا پیاده نزد کاهن رفته و توبه کنند . مقام کاهن در کوه‌های پر برف قرار گرفته و به فاصله یک روز راه از دهکده قرار دارد . مرد یازن بزه‌گر باید بر همه و بدون توشه راه سخت و سنگلاخ و پر مخاطره را طی کرده و به جایگاه کاهن رود . کسانی که از این مراحل جان سالم بازمی یافتنند دوباره چون افرادی عادی در اجتماع پذیرفتمی شدند . امادر برخی از قبایل مجازات‌هایی سخت‌تر و دردناکتر رواج دارد . سیاحان گزارش می دهند که در این قبیله شوهر زن خیانت پیش خود را گوش و بینی می برد و این عمل را با کار و یا چاقو انجام نمی دهد ، بلکه با دندان‌ها یش به وضع دردناکی عمل می کند . در قبیله‌یی دیگر زن خیانت‌گر را ابتدا خفه کرده و بعد سرش را با تخماق یا چوب دست‌های بزرگ می کوبند . حتا در قبیله‌یی خیانت پس از مرگ شوهر نیز مجازات دارد و به همین جهت زنی که شوهرش می میرد ، مدت سه سال بایستی در کلبه به سوگ و عزا پرداخته و خارج نشده و با هیچ مردی تکلم ننماید ، چون در غیر این صورت از جانب زندگان و ارواح مردگان مورد مجازات قرار می گیرد . سرخبوستان ناحیه «آریزو نا» نیز پس از مرگ تشریفاتی دارند . زنانی که شوهر انسان می میرند ، مدت چهار سال لازم است تا مراسم سوگ را برقرار نگاه داشته و تمام ممنوعیت‌هایی را که در زمان حیات شوهر انسان مرسوم می داشتند عملی کنند . آداب سوگ‌شان آن بود که در طی این چهار سال نهموی سرشان را می زدند و نه اصلاح خود را پاکیز موشست و شومی کردند ، هر سپیده دمی به جلو کلبه آمدند و خود را به خاک می مالیدند و در حال مویه وزاری ، نام شوهرشان را بفریبان می رانندند . در

پاراگوئه چون شوهری می‌مرد، اقوام و نزدیکان اش دست و پای زوجه‌اش را می‌شکستند که تا پایان عمر مفلوج و زمین گر باشد. اما امروزه بقایایی از سرخ‌پوستان که به نحوه قدیم زندگی می‌کنند، آنقدر تحت تأثیر تمدن جدید واقع شده‌اند که این آداب و رسوم را به فراموشی سپرده و دیگر بدان‌ها عمل نمی‌کنند.

بخش هشتم تمدن‌های بزرگ جنوب

۱ - چگونه امپراتوری آزتك نابود شد

سه تمدن بزرگ و عالی در امریکای جنوبی، امپراتوری آزتك، تمدن بزرگ این‌کا، مایاها دارندۀ فرهنگی عظیم، اضمحلال این تمدن‌ها، وسیله ماجراجویان و غارت‌گران اسپانیابی، کورتن جلال مکزیک، شرح زندگی و سابقه بد او، مردی ماجراجو و قسی، چگونه آئنک مکزیک کرد، ورودش به مکزیک، گرد آوری طلا از راه نامشروع، بن‌خورد با بومیان و فریفتن آنها، مقدمات جنگ اعصاب در داخل به وسیله او، آهنگ تسخیر پایتخت، چگونه به سوی هدف رهیوار شد

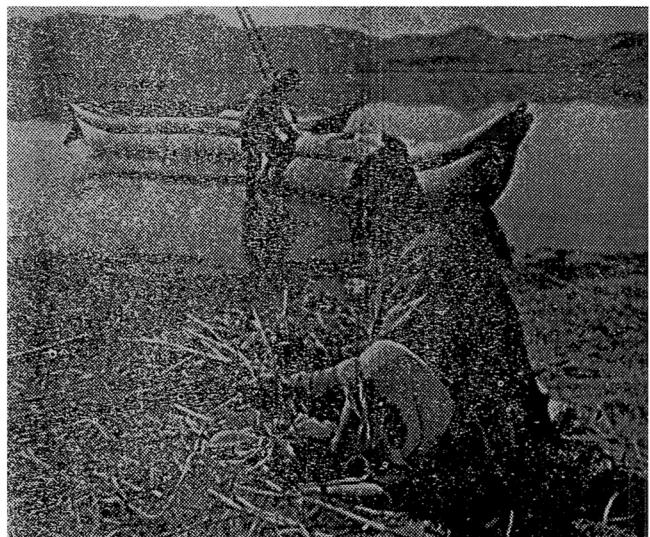
با مباحث و گفت و گوهایی که تاکنون درباره زندگی بدروی اقوام و قبایل سرخ پوست امریکای شمالی و جنوبی بهمیان رفت شاید این اندیشه حاصل شود که پیش از کشف امریکا تمدن‌های بزرگ و یا فرهنگی جالب و پیشرفت‌وزدنگی شهری در این قاره وجود نداشته است. در امریکای شمالی البته هیچ تمدن بزرگ‌وزدنگی شهری نبوده است، لیکن تعمیم این پندار در مورد جنوب اشتباه است، چون در جنوب سه تمدن بزرگ و سه امپراتوری جالب توجه موجود بود که از میان رفت. این سه تمدن بزرگ عبارت اند از تمدن آزتك Aztec‌ها در مکزیک و تمدن این‌کا Inca در پرو Peru و تمدن مايا Maya‌ها در امریکای مرکزی - یا قسمت جنوبی و به عبارتی درست‌تر جنوب مکزیک و در ناحیه‌یی که اکنون تشکیل ایالات یوکاتان Yucatan و کامپهچی Campeche و بری تیش هندوراس British Honduras و قسمت اعظم گوانالملا را می‌دهند.

این‌ها تمدن‌هایی بزرگ بودند که متأسفانه به وسیلهٔ ماجراجویان اسپانیایی مردانی سخت کوردل، بی‌دانش و متعصب و غارتگر و جانی از میان رفتند. بی‌دادشان برانهدام آثار این چنین تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی با ظلم و جور و بیداد تازیان در انهدام تمدن‌های بزرگ ایران و مصر قابل تشبیه و مقایسه است. پیش از آن‌که به ذکر دیانت و فرهنگ این اقوام اقدام شود، لازم است تا معرفت و آگاهی بی‌از چگونگی کشف این مناطق و اضمحلال و امتحاعشان به وسیلهٔ جلادان اسپانیولی، این دی‌با زنان قرون وسطاً که بیدادشان در مورد نابودی فرهنگ‌های دنیای جدید هم چون جنایات هول‌ناکشان در دل‌ها نفرت بر می‌انگیزد، سخن‌گفته شود.

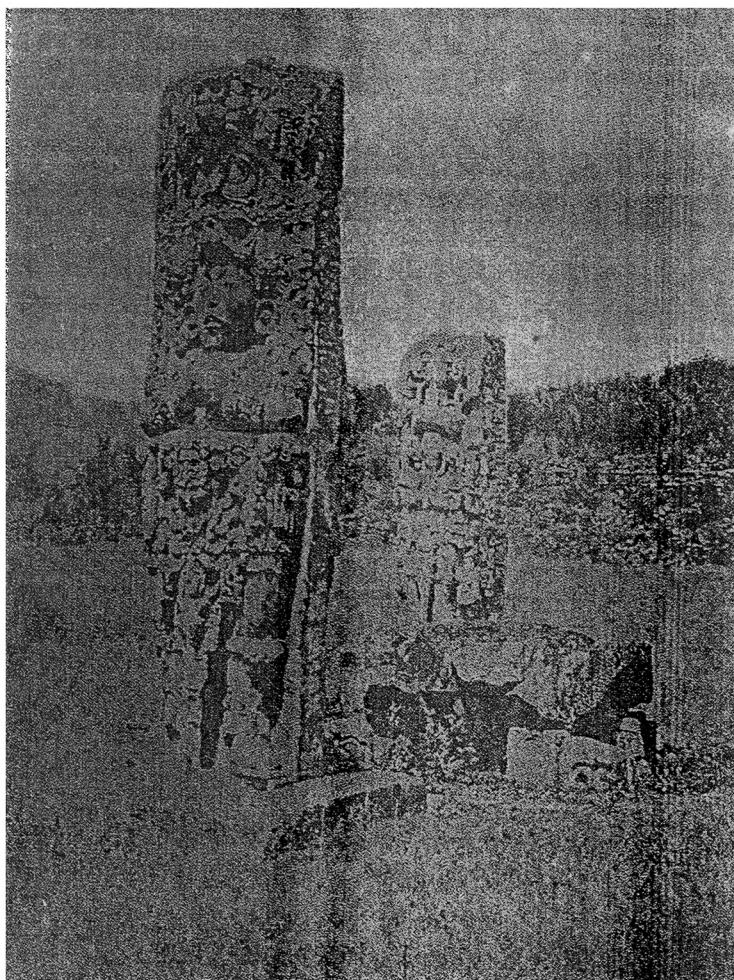
هرناندو - کورتز Hernando Cortez به سال ۱۵۱۹ میلادی به عنوان سرپرستی یک هیأت اکتشافی برای کشف و تسخیر مکزیک از «لاهواون»، با تجهیزات و نفراتی لازم حرکت کرد. کورتز به سال ۱۴۸۵ در شهر «استرامادر» در خانواده‌ی که شجره و تباری کهن داشته اما بی‌چیز بودند، زاده شد. ایام جوانی اش صرف تحصیل دانش حقوق گشت و تحصیلات خود را در دانشگاه «سالمانگ» به خاطر روح پر شور و ماجرا جویش رها کرد. در نخستین صفحات این کتاب ملاحظه شد که با کشف دنیای جدید، چه شور و هیجان واشیاقی برای سفر و مهاجرت به دنیای جدید در مردم بر نگیخته شده بود. همه تنها به خاطر یک هدف و ارضی یک آرزو به سفر اشیاق داشتند و آن هم به دست آوردن طلا و زمین بود. کورتز نیز از این‌دسته مردم به شمار می‌رفت و به همین جهت داوطلبانه به دنیای جدید مهاجرت کرد تا شاید در آن‌جا پاسخ حسن و تمایل ماجرا جویی اش را بازیابد.

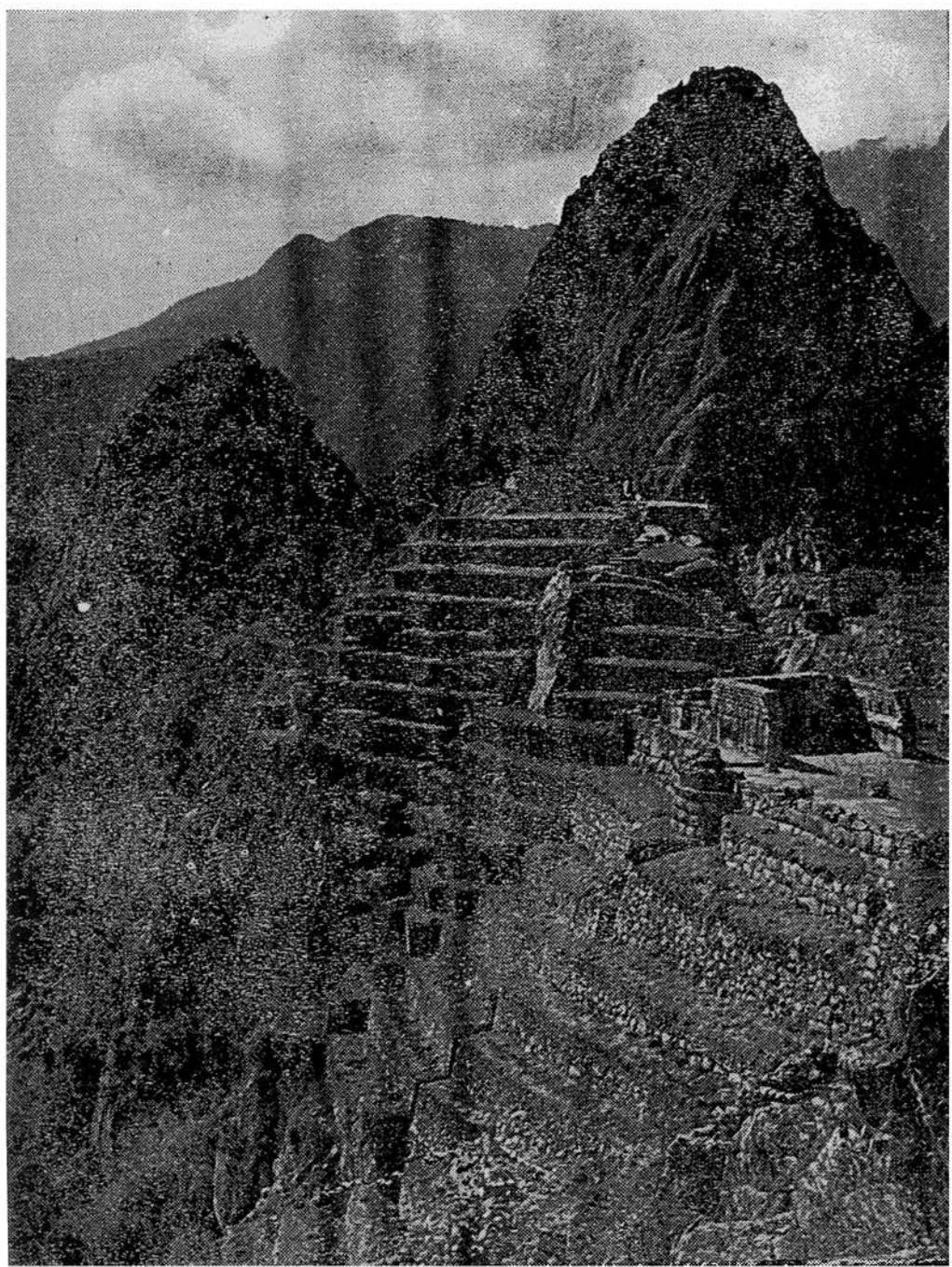
قساوت و جلادی خود را در جنگ‌های کوبا، با سلاح‌های آتشین و افراد تعلیم دیده و سپاهیان مجهز، در برابر بومیانی بی‌دفاع که تنها سلاح‌شان تیرو کمان‌های ابتدایی و نیزه‌های چوبی بود به منصهٔ ظهور رساند. این جلادی و قساوت برایش آغاز افتخاراتی کاذب بود که دروغین بودنش امروز به عیان روشن است. به هر جهت با شهرتی که به دست آورده بود، به عنوان قاضی شهر «سان‌یاکو» انتخاب شد. مسند قضاوت مطابق معمول برایش ثروت و نمولی فراوان ارمغان آورد. چون طبعاً مردی

صیاد اینکایی بانو نهی از
زورق های ویژه که نمونه بی
از زورق سازی عتیق
این قوم است

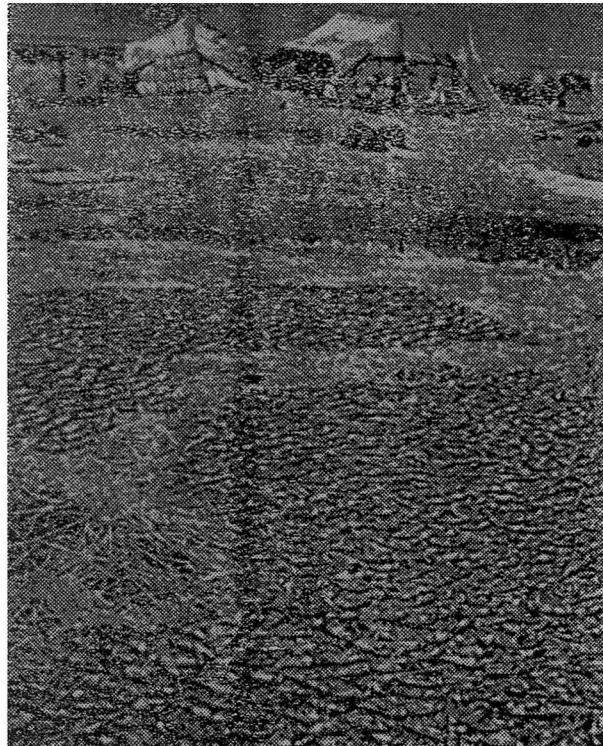


سنگهای تاریخ دار و
قریان گاه لاکپشتی شکل
در کوپن از قوم مایا





شیوه کشاورزی جالب توجه اینکاها در کوهستان بلند آند - شیوه طبقه بندی و
رده گذاری به شیوه خاص اینکایی



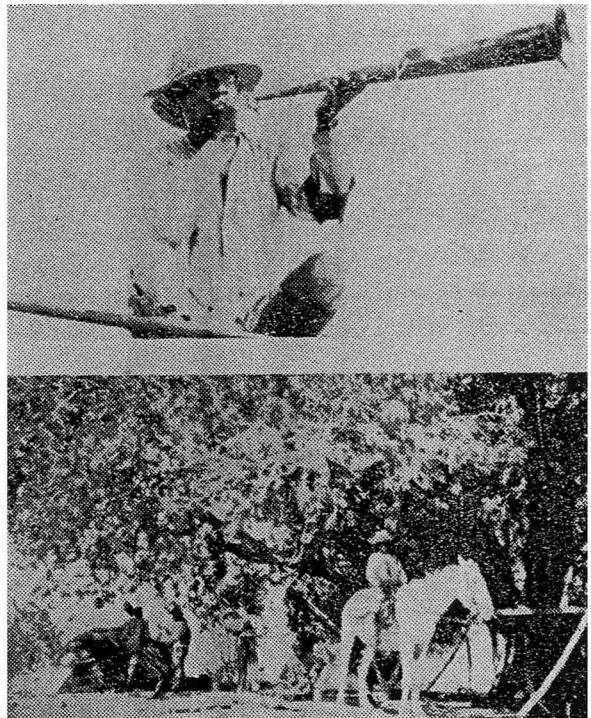
گیکشاورزی-خانه و
زار میان قوم اینکا



نمونه‌ی از یک روستای اینکایی بر بلندی کوهستان



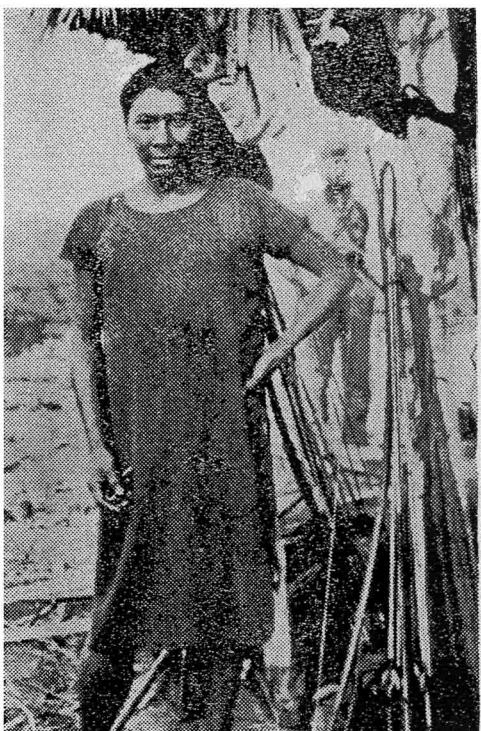
نمونه اعداد مایاها - از صفر تا نوزده
که فمودار هر عددی یک تصویر سر است



نموده‌یی از زندگی
روزانه سرخ پوستان
دشت نشین برزیل



یک بومی برزیلی با تفنگ بادی خود



یکی از زنان سرخ پوست برزیل

ماجراجو و بی‌اعتنای باصول اخلاقی وزن باره بود ، از موقعیت استفاده کرده و بادختر فرماندار روابطی پنهانی برقرار ساخت و به او قول ازدواج داد. لیکن ظاهرآ انتظارانی مادی وجاه طلبانه که از این وصلت در سر می‌پروراند ، حساب‌های اشتباه آمیزی از کار درآمد و حاضر به ازدواج با دختر فریب خورده نشد و به زندان رفت . اما روح ماجراجویی و تهور و نیرنگ کری اش بیش از آن بود که دل به قضا داده و در زندان روز شماری کند . پس به هر حیله و دستانی که بود از زندان گریخت و در کلیسا بیست نشست . برای مردی حادثه جو و زن باره و خوش گذران ، بست نشستن در کلیسا کاری روح فرسا و کسل کننده بود، از «مین روی امن گه را ترک گفته و به عیاشی و لهو و لعب مشغول شد . دگر باره دست‌گیر و در زندان مجبوس گشت . لیکن مردی چون او حیله‌گر و دستان‌ساز ، دوباره از زندان کشته گریخته و شناکنان خود را به ساحل رسانید . صلاح خود را در احتیاط یافت ، چون عصیان‌اش در برهم زدن با فرماندار و پیمان شکنی اش بادختر او ، فرجامی خوش برایش به بار نیاورده بود . با فرماندار سازش کرد و با **Dona catalina** دخترش ازدواج نمود . در تهور و ماجراجویی و قساوت و ورزیدگی در حیله‌های جنگی شهرتی چندان به دست آورده بود که فرماندار بد او اجازه داد تا ریاست هیأت اکتشافی را برای تسخیر و کشف مکزیک به عهده بگیرد .

این انتساب که غایت آمال و آرزوهایش بود ، او را بسی مسرور و خورسنده ساخت . از همان آغاز در خود گامه‌گی واستقلال به اندازه‌ی بی‌پرواپی و تندری بروز داد که موجب شکفتی و بالنتیجه پشمایانی فرماندار شد از انتساب او . اطرافیان فرماندار با توجه به مشاهدات عینی وی ، ذهن‌اش را در مورد کورتر شوراندند . به‌او گفته شد که کورتر داعیه استقلال داشته و می‌خواهد منطقه و کشوری را که مأمور کشف و تسخیر آن است به طور مستقل تصاحب واداره کند . به‌همین جهت فرماندار نامه‌ی ب اوی نوشته و دستور داد که از مأموریت محوله در حال حاضر منصرف شده و در سان یا گو توفیق کند . اما کورتر مردی بی‌پروا و نیرنگ باز و در عین حال مآل اندیش بود . پس چنین وانمود کرد که از نامه چیزی درک و فهم نکرده و کماکان بایستی در طرق

ماموریتاش مجاحدت نماید . جوابی برای فرماندار بسیار محترمانه ارسال کرد و شبانه از بندرگاه شرقی کو باکه قرارگاه حرکت شان بود، بدون سروصدای بهسوی مقصد حرکت کرد . فرماندار بارها کوشید تا منصرف و متوقف اش سازد ، اما تمہیدات اش تأثیری نه بخشید و کورتر به راه خود رفت .

این سفر آغازی بود برای ارضای جاه طلبی های کورتر - تشریفاتی شاهانه برای خود ترتیب داد . در شکوه و زینت و گرد آوری انانه ولزام مجلل افراط کرد و پیرقی و پیزه باعلامتی خاص برای جلب انتظار ابداع نمود و بر فراز کشی برافراشت اعلام کرد که هر کس تمایل داشته باشد می تواند او را همراهی کرده و سهی از طلا و زمین های سرسبز و مستعد غنیمت گیرد . و عدد هایش در مردمی که متصرف به دست آوردن چنین موقعیت هایی بودند مؤثر واقع شده و نفرات اش به حد نصاب رسید ، سـ انجام برای حرکت آماده شد و روز پازدهم فوریه سال ۱۵۱۹ از لاهاوان با یازده کشته که جمماً وزن شان بالغ بر یک سند تن می شد و ۵۵۸ سرباز از ۱۵۹۱ ملوان و دو سدنفر بومی کوبانی و شانزده اسب و یازده توپ برنجی ویست و دونتن تیرانداز و سیزده نفر توبیچی و چند زن که برای انجام پاره بی کارهای خانگی داوطلب شده بودند به مقصد حرکت و مقصدش تسخیر امپراتوری بزرگ مکزیک بود .

اولین جایی که لنگر انداختند ، جزیره کوزومل Cozumel بود . بومیان که از کشته های بزرگ و تجهیزات عجیب و لباس ها و رنگ پوست سرنوشتیان کشته ها و آن همد شکوه و جلال مرعوب شده و گمان می کردند که خدایان از آسمان به زمین آمدند ، همگی تسلیم شده و آین مسیح را که به آنها عرضه شد نفهمیده پذیره شدند و کشیشان با تبخری احمقاند و ریا کارانه ، بدویان زبان نافهم را به شرف آین مسیح مشرف کرده و غسل تعییدشان دادند . آن گاه آن چه که از اشیای بهادر نزدشان بود ، به غارت و تاراج به کشته منتقل ساختند . پس هم چنان به سفر خود ادامه دادند تا در امتداد ساحل به تاباس کو Tabasco رسیدند . چون بومیان مقاومت نشان دادند توپ ها را به کار انداختند و به همین جهت بومیان را ترس و وحشت فرا گرفته و تسلیم شدند . قتل و غارت شان بسیار بود و ضمناً ازوظیفه مذهبی نیز ضمن آدم

کشی و دزدی و تجاوز به مال و ناموس مشتی مردم بی دفاع کوتاهی نکرده و صلیبی بزرگ بر زمین کوفته و بومیان را مسیحی کردند . مقادیری بسیار پنهانه، پارچه، طلا و خوارا کی به غنیمت گرفته و سی زن را نیز به اسیری گرفتند . یکی از این زنان به نام واکی لار Vakilare آزنک بود که خدمات مهمی به اسپانیولی‌ها نمود . این دختر سرگذشت جالبی داشت . پدرش یکی از امرای ثروتمندو بنام آزنک بود که در اثر بیماری درگذشت . مادرش شوهر جدیدی اختیار کرد و برای آنکه ثروت شوهر متوفایش همه به پسر تازه‌اش به رسد ، دختر را در تاباس کو به کنیزی فروخته و شایع کرد که مرده است و به این طریق یکی از سی تن اسیری که به چنگ اسپانیولی‌ها گرفتار شدند ، این دختر بود که کورتزر زن باره اورا معشوقه خودش، نمود و مابقی را به دست سربازان و ملوانان سپرد تا خوی و غریزه حیوانی شان را تسکین دهنند . واکی لار که به زودی زبان اسپانیولی را فراگرفت همواره به عنوان قاصد و پیش‌آزنک‌ها و اسپانیولی‌ها خدمت کرد و شاید از عملی که هموطنان اش با او کرده بودند کینه‌یی بدل داشت که چنین برای غارت‌گران و جانیان منشأ خدماتی گشت .

به هر آنجام اندکی از تاباس کو دور نشده بودند که کرجی‌هایی فراوان و مجهز که سرنشینان اش از طرف اولین فرماندار امپراتوری مولک‌تزووما Moctezuma گسیل شده بودند ، گردآگردکشته‌ها حلقه‌زده واستفسار کردن که خارجیان به چه منظوری به قلمرو امپراتوری آزنک‌ها آمده‌اند . کورتزر به نرمی پاسخ داد که نیتسوبی نداشته ، بلکه جهت تجارت و سیاحت به قلمرو امپراتوری بزرگ آمدند . اندکی نگذشت که فرماندار از جانب امپراتور با هدایایی نزد کورتزر آمد . کورتزر که به قصد قتل و غارت و چپاول و یغما کری آمده بود ، به ادای نماز پرداخت و همه را مجبور کرد تادر مراسم عبادت که نشان خلاوص و ایمان و پاکی و صداقت اش بود شرکت نمایند . آن‌گاه به فرماندار اعلام کرد که از جانب پادشاه اسپانی ، یعنی شوکت مندترین و مقتدرترین امپراتور جهان مأموریت دارد و حامل ابلغ سلام و مراحم شاه برای مولک‌تزووما است . فرماندار در پاسخ گفت که شتاب نکرده و ابتدا هدایای امپراتور را به پذیرد . پس حاملان فرماندار ، مقادیری لباس‌های بومی فاخر و لوازم و اثاثه‌یی زیبا را به کورتزر

تحویل داد . کورتز نیز یک صندلی و یک کلاه سرخ رنگ و چند قطعه شیاً ساخت اروپا و مقداری خرمهره و جواهر شیشه‌یی و بدله به فرماندار تحویل داده که به عنوان هدایای ثروت مندترین امپراتور مقنن روی زمین به مولک تزووما، امپراتور آذتک تحویل دهد که خود را به آن‌ها آراسته و بر صندلی به نشیند و کلاه را بر سر بگذارد تا با قدرت بیشتری فرمان روایی کند .

فرماندار در حالی که عازم بازگشت بود در خواست کرد تا کاسک برنجی شفافی که بر سر یکی از افسران بود برای امپراتور فرستاده شود . کورتز پذیرفت به شرطی که آن را پر از طلا تحویل دهد . در ضمن کفت و گو منشیان فرماندار محاوره را به صورت نقاشی با خطوطی الوان به سرعت ثبت می‌کردند تا به حضور امپراتور تقدیم کنند . پس از مدتی فرماندار با آن چنان هدایای شاهانه‌یی از طرف امپراتور مراجعت کرد که موجب تعجب و شگفتی راه زنان شد و به همین جهت مصمم شدند تا آن امپراتوری را چنان خارت کنند که دیگر چیز با ارزشی از دیدگاه خودشان در آن جا باقی نماند . فرماندار در آغاز یک کاسک را پر از طلا کرده و تحویل داد . سینی‌های طلا و نقره قلم خورده ، مجسمه‌های کوچک و بزرگ طلا ، لباس‌های جواهر نشان فاخر ، کفش‌های مزین بدگوهرهای سنگین قیمت و بسیاری چیزهای دیگر خود یک خزانه را تشکیل می‌داد . فرماندار سلام و تهنیت امپراتور را با هدایاییش تقدیم کرد اما اندک داد که از دیدار امپراتور در گذرد ، چون راه طولانی و خراب بوده و امپراتور نیز سخت‌گرفتار کارهای مهم کشوری است .

اما کورتز بهاند آورد که هدف امپراتور بزرگ و عالی جاه اسپانی از مأموریت من ، ملاقاتات شخص امپراتور مولک تزوو ما است . آن‌گاه کورتز تذمیسه و خدمعه را آغاز کرد و به بیان این که محیط خارج خوب و مساعد نمی‌باشد ، به شهر داخل شده دیدار شان برای شهربان تمایلی و سرگرم‌کننده بود و مورد استقبال واقع شدند . با فرماندار طرح دوستی ریخت و اعتمادش را جلب نمود . فرماندار از ظلم و اجحاف پای تخت در وصول مالیات‌های سنگین بهشتیت پرداخت . در این ضمن بر حسب قضاهموران وصول مالیات از پایتخت سر رسیدند . فرماندار بهلا بهوزاری پرداخت که به او مهلتی

داده شود تا به گردآوری وجه لازم به پردازد . اما سرکرده مأموران امپراتوری وی را مورد ملامت قرار داد که با سپیدپوستان برخلاف رأی و نظر امپراتور وارد مذاکرات و معاملاتی شده که مورد خرسندی شاه نیست و در خواست کرد که فرماندار بیست مرد و سی دختر در اختیار آنان بگذارد نادر پایتخت برای خدایان قربانی شوند . مداخله کورتز سرآغاز مناقشاتی بسیار شد - چون به وسوسه فرماندار پرداخت تا مأموران امپراتور را دست گیر کرده او از دادن مالیات امتناع نماید . فرماندار تسلیم این وسوسه شد ، اما کورتز که نقشه خود را طرح نموده و می خواست دو جانبی بازی کند ، مأموران توفیق شده را پنهانی آزاد کرد . آن گاه با فرماندار بر سر مذهب به مناقشه پرداخت . می خواست وی را وادارد تا قربانی کردن انسان را ملغا ساخته و معابد و بت خانه هارا ویران سازند . تزدیک بود تا کار به جدال کشد که کورتز پنجه مرد مسلح را مأمور کرد تا بت ها را از خدا خاندها به زیر افگنده و خرد سازند . چون این عمل انجام شد ، بومیان وحشت زده باشگفتی و ترس منتظر رعد و برق و زلزله بودند . اما چون مدتی گذشت و حادثه بروی نداد ، اهالی نیز شادمانه و تحت تأثیر قدرت سپیدپوستان به اندهدام بت ها پرداختند . این پس عقیده بوجود آمد که سپیدپوستان از خدایان اند که بر آن ها منت نهاده و بر زمین فرود آمده اند . کورتز خداوندگار اعظم شناخته و گویا عبادت اهالی به خوبی حسن بزرگ خواهی و تفوق جویی و منیت اش را ارضاء می کرد . بدزودی بومیان سام پو آلا Sampoala در جنگ با مکزیکو متحدوی اور باشد . از میان دختران رؤسا هشت دوشیزه انتخاب کرده و دختر رئیس بزرگ را به کورتز بخشیدند و هفت دختر را به هفت فرماندهی اهدا کردند . زمزمه الوهیت سپیدپوستان همه جای خشن شدو کورتز خود شخصاً از این موقوفیت مناسب سود جسته و در اشاعه خبر می کوشید . به همین جهت به زودی سی قبیله دیگر بهوی پیوستند و کورتز در جلگه بزرگ و وسیعی شهری به نام وهراء - کروز Veracruz بنادرد .

در این هنگام کورتز خود را در او حقدرت می دید - به همین جهت از مقام پیشین خود که فرماندار ، یعنی ولاسکر که پدر زنش نیز محسوب می شد و تفویض کرده بود ، در حضور

جمعیع همراهان استغفاکرده و خود را از طرف شورایی که در شهر جدید التأسیس «ومراکروز» تشکیل داده بود از جانب امپراتور اسپانی - سردار و قاضی کلمستعمره جدید خواند . اما این اقدامی بود بسیار متهورانه که حتا از شخص جسوری نیز چون کورتر بعید می نمود که خود را بدون اجازه پادشاه ، فرمانده کل مستعمره تازه سازد . اما کورتر مردی حساب گر بود و می دانست که امپراتورش تا چه اندازه به طلا اهمیت می دهد . چون آنچه که اهمیت و واقعیت داشت طلا بود که حتا دهان سلطان را نیز می توانست به بندد . به همین جهت تمام طلایی را که به غارت و نیرنگ و دزدی و اجحاف گرد آورده بود ، بانامه بی کاملا مؤبدانه که طمع امپراتور را می توانست سخت برانگیزاند . به اسپانی فرستادو در حینی که مطمئن بود کارها برونق مراد است ، اتفاقی دیگر روی داد .

این اتفاق شورش طرفداران ولاسکر فرماندار بود که از جانب او کورتر اهل برادر بودند . اینان در کنکاشی تصمیم گرفتند تاکشی را برداشته و پنهانی به کو باز گردند . لیکن کورتر به هنگام از توطنه آگاهی یافته و با اقدامی سریع نقش توطنه گران را برآب زد . باین معنی که با عده بی از افسران خود مشاوره کرده و تصویب کردن که تمام کشتنی هارا به جزیکی خالع سلاح کرده و به عنوان فرسوده گی غرق کنند . این اقدام بدسرعت به مرحله عمل درآمد و به همین جهت توطنه گران ناچار فسخ عزیمت کرده و به جای بازماندند . تمام کوشش و همت و وجهه عمل کورتر آن بود که به تدریج به داخل کشور نفوذ کند . پس نقشه خود را فاش کرد . عده بی زمزمه مخالفت ساز کردن کورتر که مردی محیل و نیرنگ باز بود و در ضمن به نقاط حساس زیر دستان اش وقوف داشت ، ابتداء شرحی در سهم غنیمت هر فردی که اورا همراهی کند بیان کرد . هر چند همین کافی بود و کلمه طلا مفتاح اعظم جلب موافقت افراد به شمار می رفت ، لیکن گفت که تنها کسانی از این اقدام خرده می کیرنند که ترسو و جبون باشند : به همین جهت افرادی که ابتداء از روی ناچاری سرتسلیم فرود آورده بودند ، هم عواطف شان و غرور شان تحریک شد و هم رؤیای طلا ، زمین وزن سخت تهییج شان نمود . از سویی دیگر قبایلی

بسیار برای جنگ با امپراتور، آمادگی شان را برای یاری به سپید پوستان ابراز کرده بودند.

۳ - در راه تسبیح مکزیک

حرکت بهسوی پای تخت، آغاز قتل عام وغارت، ورود به قلمرو امپراتوری، استقبال بومیان در شهر تلاکس کالا، قتل عام مردم وتسخیر شهر، به سوی شوالولا شهر مذهبی، قتل عام در این شهر، صلح و مازش، بهسوی پای تخت، وصف پای تخت، مردم، برخورد امپراتور و کورتن، تجهیز ابیانایی‌ها، تبلیغ همسیحیت، رد بدل هدایا، گفت و گوی موكه‌زوما و کورتن، دران ظارحوادث آتی

دیگر هیچ مانع و رادعی در بین نبود تا کورتن به سوی قتل عام وغارت پیش رود. پس در روز شانزدهم اوست سال هزار و پنج سو و نوزده به جانب پای تخت، یعنی مکزیکو رسپارگشت. کورتن در وداکروز یک سو و پنجاه تن اسپانیولی باقی گذاشت آن گاه باعده‌یی که فرماندار و دیگر روسای بومی همراهیش کردند به سوی پای تخت حرکت کرد. برای جلوگیری از نفوذ تیرهای سریع و شکافنده، زیر لباسی‌های ضخیم جنگی پنبه دوختند و بالباس‌هایی چنین سنگین و گرم و راه‌هایی خراب و ناهموار در حالی که مرتب از حمله‌های ناگهانی در بیم و هراس بودند به آنان بسیار سخت می‌گذشت.

اما هم چون که جاده‌های جلگه‌یی تمام شد و وارد قلمرو امپراتوری شدند، وضع دیگر گونه گشت. رؤسایی که به اتحاد یاری قول داده بودند، دوچار هراس شدند و تمکین شان دیگر محتمل به نظر نمی‌رسید. راهها خراب و باتلاقی و جنگل‌زار بود. تازه بومیان بی‌اندیشه بی‌احترامی به بت‌ها و انتقام شان شده بودند و به همین جهت اغلب مشاجرانی رخ می‌داد که در آن وضعیت نوید آینده خوشی را نمیداد. در سر راه، اهالی قرا و دهکده‌ها و شهرها به استقبال می‌آمدند. دیدن اسبان آن‌هارا به ترس و شکفتی دوچار می‌ساخت و فرار می‌کردند، آن گاه بهترین غذایها، گوشت سرخ شده پرنده‌گان را برای اسبان هدیه می‌آوردند. به هر شهری که وارد می‌شدند حاکم محلی از بومیان همراه از وضع وحال سفید پوستان استفسار می‌کردند و آنان به شرح

فتوات، معجزات و شکفتی‌های اربابانشان می‌پرداختند و می‌گفتند که با سلاح‌هایی که همراه دارند قادرند تا همه آزتك هارا بکشند و از آنان به عنوان خدايان بزرگ آسمانی باد می‌کردند. پس فرمانداران تازه نیز مرعوب شده و هدايا و تقديمي هایي به حضور کورتزم آوردند. از شهرهای سر راه به نسبت سر بازهای داوطلب می‌گرفتند و ياحاكمان تنی چند، از جنگ جويان را در اختیارشان می‌گذاشتند.

سرانجام به تزدیکی شهر «تلاکس کالا» رسیدند. کورتز فاصلانی فرستاد و پیامداد تا اجازه داده شود برای رسیدن به مکزیکو از آن شهر عبور کنند. لیکن از جانب شهر جواب منفی داده شد و بهزودی خبر آوردند که در آن شهر سپاهیان آرایش جنگی داده و برای مقابله آماده شده‌اند. این مقابله‌یی بود سخت و سهم‌گین. مدافعانی که از خانه و مال و ناموس‌شان دفاع می‌کردند و حمله‌کنندگانی که در فکر چپاول و غارت و آدم‌کشی بودند. بهزودی قریب به سه هزار جنگ‌گاور بومی به حمله پرداختند. روش نظامی آزتك آن بود که متراکم و بهم چسبیده و دسته جمعی حمله می‌کردند. کورتز فرمان داد تا توپ هارا آماده کردد و بروی‌شان بدشیک کردن پرداخت. با هر شلیک توپ و انفجاری که درخ می‌داد، ده ها و بلکه سدها تن از بومیان هلاک می‌شدند. به همین جهت رعب و ترس در دل بومیان او قاتده عقب نشینی کردند. روز بعد شر هزار جنگ‌جو وارد پیکار شدند. این بار نیز توپخانه به کار او قاتد و بومیان چون ساقه‌های گندم به دروغ رگمی رفتند. زمین سراسر پوشیده ارجاساد کشته شده. گان شده بود بدطوبی که حتا خود جلاذ نیاز این همه آدم‌کشی به وحشت دچار شد. روز بعد پیشنهاد هتارکه فرستاد، چون چهل هزار مرد جنگی دگر باره آماده و حمله بودند. زخمی‌های آزتك را تاجایی که مقدور بود درمان و پذیرایی کرده و آراد می‌گذاشتند. پیش روی در شهر بذحمت انجام می‌شد و زندگی انسان‌ها را با سلاح‌های آتشین بی محاباد رومی کردند. پاسخ کورتزا جا به یکی از پسران امپراتور رسید. پاسخی بود تهدید آمیزو. مو حش که گفته شده بود به جبران این هم‌ مضایعات و انهدام شهر، و قتل و غارت، سینه‌های شان را شکافت و قلب‌هاشان را به خدايان تقدیم خواهند کرد.. مدتی نگذشت که پنج سپاه عظیم هریک مرکب از ده هزار نفر با پرچم‌ها

و علایم مخصوص دشت را سیاه کردند. آن گاه بود که کورتر به یاد خدا و مسیح اندر شد. دست به دعا برداشتند و کورتر باز هم پیشنهاد صلح و سازش کرد.

لیکن بومیان پس از آن همه نیکی که بر جایش نیرنگ و خد عدیده بودند و آن همه کشناکه به وسیله هر صدای وحشت ناکی که بلند می شد سدهاتن از هم نوعان شان تکه تکه شده و با وضع موحسی جان می سپردند. جوابی ندادند کورتر پیش دستی در حمله نمود. توبه ها مرتب شدیک می کردند. در هر ساعت تخمیناً هزار و بیله دوتاهه هزار تن از بومیان کشته می شدند. اما به زودی به موجب کثرت افراد، صفحه های خالی پرمی شد. افسانه بی میان بومیان شایع شده بود که سپیدپوستان از جمله خدایان اند و روین تن می باشند. چون با تجهیزاتی که داشتند در پناه مانده و کشته و زخمی بسیار کم می دادند. در این جنگ تقریباً بیش از یک پنجم از پنجاه هزار سپاهی بومی کشته شده بودند - در حالی که از اسپانیایی ها تنها یک نفر کشته شد که اوراهم مخفیانه به خاک سپردند. برای استفسار از افسانه روین تنی، مردم نزد کاهنان رفتند و پرسیدند که آیا سپیدپوستان از زمرة خدایان اند و در چه شرایطی روین تن می باشند؟ - کاهنان پاسخ دادند بدون شک از خدایان نیستند، اما از فرزندان خورشید بدشمار می روند به همین جهت ممکن است در روز، هنگامی که نور آفتاب به آنان می تابد روین تن بود و شب هنگام این خاصیت را از دست به دهنده پس فرماندهان مشورت کرده و تصویب شدتا به شبیخون اقدام نمایند. اما کورتر هشیار بود و مهاجمان منهزم شدند. بومیان که با این وصف از جانب کاهنان تشجیع به حمله و مقاومت می شدند، به الوهیت سپیدپوستان ایمان آوردند و کاهنان را کشند و پیشیهاد صلح را پذیرفتند.

هر گاه بومیان یک بار دیگر سمله کرده بودند، بدون شک کورتر و یاران اش را منهزم و مقهور می ساختند. لیکن چنین نشد، صلح برقرار گشته و اسپانیایی ها پیروز مندوارد شهری که آذین بسته شده بود گشتند. بومیان مراسم عبادت بجا می آوردند و قادر تی مافوق طبیعی و خدایی برای شان قابل شده و امیدوار شدند تا با کومک و یاری خدایان جنگ آور بر مکری کو رقیب دیرینه شان پیروز شوند. این اتحادی بود که

بدون شک موجب پیروزی کورتر در اقدام اش شد و فاتحانه وارد مکری گشت، چون بدون داشتن چنین متحده هیچگاه نمی‌توانست به آرزویش جامه عمل به پوشاند . روز پس از ورود به شهر فرماندار بزرگ پنج دختر از فرماندهان با کنیز هایشان به کورتر اهدا کرد و گفت دختر خودم برای تو و دختران دیگر را میان سرداران تقسیم کن . آنگاه کورتر ، این غارتگر متپور که جز طلا و مقام و جلال چیزی نمی‌شناخت دوباره به تعصب خشک مسیحی که رایج آن زمان بود متولّ گشت و آن چنین بود که در شرایط صلح و همکاری قید کرد که با یستی اهالی آین مسیحیت را پذیره شده و از مذهب قدیم دست بشویند ، بتخانه هاویت‌ها خراب شوند و همه رسوم پیشین متروک و مهجور مانند . رئس‌الاراد ناگهان خشم در گرفت - و فرماندار بزرگ شهر پیشنهاد کرد که دور ازصلاح و انسانیت است که آین خودرا فراموش کرده و آین دیگر را به جبر و زور به پذیرند . پس کورتر امر کرد تا بتخانه‌یی برای خودشان مطابق آین ورسوم به پذیرند - مردی که سعی داشت با تعصب بتخانه و بت‌های بومیان را شکسته و منهدم سازد ، خود بت خانه‌هایی درست کرد و صلیبی بر آن برافراشت و درون آنرا با مجسمه‌ای چوبی و سنگی و فلزی از مسیح و مریم و سایر مقدسان پر کرد . آنگاه اسپانیایی‌ها به زانو مقابل مجسمه‌ها عبادت کردند و شاید بومیان به این می‌اندیشیدند که میان بت پرستی شان با پرستش سپید‌ها چه تفاوتی وجود دارد - به هر حال به نظر می‌رسد بر مبنای همین بی‌تفاوتی در اصول بود که بومی هاکم کم به قبول آین مسیح پرداختند قابل تذکر است که شهرهای مکری در آن زمان هر چند تحت لوا و قدرت یک امپراتوری بود و قدرت مرکزی به شکل امپراتوری تمام مناطق و شهرها را اداره می‌کرد - اما این ظاهر امر محسوب می‌گشت ، روشنی بود که در زمان‌های قدیم تر جنبه اجرایی داشت ، چون در زمان مورد بحث عملاً تعزیزه و تقویت شد در امپراتوری روسی داده و هر ایالتی در راه خود کامی واستقلال‌جویی گام سپری بود . از میان ایالات ، ناحیه نلاکس کلاکه به وسیله کورتر و همراهان به ترتیب فوق تسخیر شد از جمله ایالتی بود : یروم‌مند که علناً از حیطه قدرت مرکزی کنار رفته و تمکین نمی‌کرد و با پایتخت هم چون رقیبی سر بر ابری داشت . به همین جهت تسخیر این شهر به وسیله کورتر و پس

از آن هم پیمان شدن با فرماندار، در پایتخت سر و صدایی برانگیخت. امپراتور موكته زوما Moctezuma پیک‌هایی سیمین و زدین که از لحاظ کیفیت و کمیت چشم را خیره می‌ساخت جهت کورتزر ارسال نمود و پیام داد که از ورود به پایتخت صرف نظر نماید و او در عوض متعدد می‌شود سالانه خراج قابل توجهی به پردازد. لیکن این هدایایی بود که اشتباہی سیری ناپذیر یغماگران را تحریک می‌کردند سیر و اشاع. پس در جواب گفت که او مجبور است تا امپراتور اسپانی را اطلاع‌کند و از همین رو ناگزیر بایستی به پایتخت بیاید. چون چند روزی گذشت، موكته زوما که باهم بودن فرماندار شهر رقیب‌زیب خود و سپید پوستان را مخاطره آمیزتر میدید، پیک‌هایی فرستاده و از کورتزر دعوت نمود.

روزگار با ماجراجوی اسپانیولی سر سازگاری داشت. پس از استراحت با دو هزار مرد جنگی تلاسکالا، از راه شهر مقدس شولولا Cholula به قصد مکزیکو حرکت کرد. در این شهر معبدی هرمی شکل به بلندی یک سد و هفتادو هفت پا بنا شده بود که مالیانه در آن شش هزار نفر انسان قربانی می‌شدند. مردم شهر که اغلب از طبقات روحانیان بودند به استقبال آمدند، اما کورتزر مجبور شد تا دو هزار سپاهی بومی را خارج شهر بگذارد. این شهر از لحاظ زیبایی ساختمان‌ها و معابد فراوان در تمام آمریکای جنوبی بی‌نظیر بود و مرکز روحانی امپراتوری آزنک به شمار می‌رفت.

اما در شهر مذهبی نیز رفتار بومیان تغییر پیدا کرد و روزگار خوش کورتزر چندان نپایید: به او خبر دادند که بومیان در کار بسیج و گردآوری قوا و تسليح هستند - چون از پایتخت دستوری نقض دستور او لیه رسیده مبنی بر آن که اسپانیولی‌ها را دست گیر کرده و بیست نفرشان را در معبد رب‌النوع جنگ قربانی نموده و بقیه را تحت قید و بند به پایتخت برند. قریب بیست هزار مرد جنگی در خانه‌ها و بام‌ها و جاهایی دیگر کمین کرده بودند تا امپراتور را اجرا کنند. به نظر می‌رسید که این دسیسه کاهنان و روحانیان باشد، چون چند شب پیش از قصد عزیمت سفید پوستان در معبد خداوند جنگ عده‌ی زن مرد را قربانی کرده و از آن خدا درباره

اسپانیولی هانظر خواسته بودند. رأی خدای جنگ دایر بر نابودی و انهدام اسپانیولی ها بود. مطابق خبری که برای کورتز آورده بودند قرار بود در مقابل محل اقامت سفید پوستان ، صبح روزی که بنا بود به سوی پایتخت روانه شوند ، حمله شروع گردد. کورتز بسیار زود جنیش کرد . تمام توپ ها را روبه خارج نصب و آماده کردند و برای سپیده دم همه سلاح پوشیده آماده حمله و دفاع بودند . چون صبح هنگام خواست عزیمت کند ، مشاهده نمود که متجاوز از پنج هزار نفر مقابل اقامت گاه ازدحام کرده اند به بلندی رفت و ضمن خنانی گفت ما به نیت دوستی آمده ایم و دست صلح به جانب شما دراز نمود ایم . اما شما در زمان صلح خیانت و دو رویی پیش کردید و برای ما دام گستردید . اما سزای این خیانت را خواهید دید و مطمئن باشید که خدایان - تان هیچ کومکی به شما نمی توانند به کنند . در این هنگام با دست علامت داد و توپ چیان به سوی انبوه جمعیت شلیک کردند . تعداد کشته شده گان در همان نخستین حمله به قدری وحشت ناک بود که اختلاف و نفاق میان بومیان در او ققاد . بد زودی تقاضای صلح و سازش کردند و بزرگان دخواست کردند تا به قتل عام خاتمه داده شود .

مذاکرات صلح انجام شد . تمام اسیرانی که گرفته بودند تحويل گشت . اما سپاهیانی که از «تلاکس کالا» همراه کورتز آمده بودند و دشمنی کهنه با شولولائیان داشتند ، این صلح و استرداد اسیران به مذاق شان خوش نیامد . به هر حال خبر این سقوط نیز به سمع امپراتور رسید و مضطرب اش نمود . به معبد بانان و کاهنان خدای خانه پروردگار جنگ دستور داد تا از خدا نظر و رادنمایی به خواهند . خدای جنگ صلاح دید نمود که امپراتور سفید پوستان را به پایتخت دعوت نموده و با احترام استقبال شان کند و در موقعی مقتضی همه آنها را معدوم سازد .

به جانب پایتخت بدر حركت در آمدند . همراهان بومی کورتز که هم پیمان اش بودند راهی کوتاه اماست و ناهموار را که از گردندهای پر برف کوه های «ایکس تاک لی هو آت *Ixtacihuath* » به پایتخت می بیوست پیشنهاد کردند . کورتز این صواب دید را پذیرفت و مدت هفت روز با سرما و مرارت ورنج در تلاش و نبرد بودند تا فایق

شدند. ناگهان از فرازگاه پشته‌یی زیر پای شان منظره‌یی بدیع را ملاحظه کردند. در دل دشتی وسیع شهری بزرگ با ساختمان‌های سنگین و بلند مزارع و باغ‌هایی بی‌نظیر موجب شکفتی و تعجب شان گشت. عظمت دشمن بادیدار پایتخت که تا آن زمان به بازی اش گرفته بودند در نظرشان آشکار گشت. اختلافی روی داد و بسیاری بر آن شدند تا دیر نشده بازگردند. لیکن کورتر آزو طمعشان را به مقادیر سراسر آور و هنگفتی از طلا و سیم و زر جلب نمود که در پایتخت انتظارشان را می‌کشید. این نقطه ضعف چپاول گران بود و به همین جهت موافقت شد تا به پیشروی ادامه دهند. سرانجام پایین آمده و از مزارع و باغها گذشتند. پیشروی شان با احتیاط و آهسته صورت می‌گرفت. اما حادثه‌یی اتفاق او قتاد که موجب دلگرمی و تقویت روحیه سپیدبوستان گشت. اغلب مردم و امیران و فرماندارانی که با کورتر روبرو می‌شدند از ظلم و جنایت و تعدی موکت‌های زوما شکایت می‌کردند. این اختلاف بسیار موجب بهره‌برداری می‌توانست باشد. سرانجام پیک ویژه‌امپراتور به نام **کوسکاماته‌زین Kuçamatezine** که امیری بزرگ و خواهرزاده موکت‌زوما بود فرا رسید. به روی تختی مجلل از طلا و نقره و سنگ‌های پربها حمل می‌شد که تعجب اسپانیولی‌ها را از وجود این‌همه ثروت و مکنت و طلا برانگیخت. پیک گفت که از جانب امپراتور برای راهنمایی مرد سپید پوست یا به گفته خودشان مالینش **Malinche** آمده است. مالینش به زبان بومی به معنی همراه مالی **Malinali** معنی می‌داد و مالی ناهمان دختری بود که مادرش به فروش اش رسانیده و به دست کورتر به عنوان معشوقه خاص او فتاده بود و کورتر نام دونامالی نا را بموی داده و به عنوان مترجم همواره همراهی اش می‌کرد.

کورتر از مراحم و لطف امپراتور تشکر کرده و اندک راهی طی نشده که به جاده پهن و مسطح و خیره‌کننده‌یی رسیدند که مشهور به جاده نظامی بود. در دور طرف جاده خانه‌ها، باغ‌ها، معابد و اهرام آسمان‌سای بنا شده بودند. هر چه جلو می‌رفتند به تعداد بناها افزوده می‌گشت. آب و هوای لطیف و این همه زیبایی و عظمت را حتاً به خواب نیز نمی‌دیدند. در قسمت‌هایی خانه‌ها به روی پایدهایی چوبی روی آب بنا شده بود. کم کم کاخ‌های امپراتور نمایان گشت و همکان را به شکفتی و اعجاب‌باوا

داشت . این قسمت « ایس تاپالابان Islapalapan » نام داشت . امروزه از همه آن عظمت و شکوه و جلال ، جزویرانهای تزدیک مکریکو باقی نمانده است و کسی که از آن عظمت آگاه باشد ، با حیرت و تأسف به این خرابها می نگرد که چگونه زمانی مهدی از تمندن بوده است .

اما شهر اصلی مکریکو ، یعنی « تناکتیتلان » هنوز فاصله بسیاری با آنان داشت . این شهر میان دریاچه‌یی به روی پایه‌های چوبی ساخته شده بود . سدراه سنگ فرش و هموار از سه طرف آن را به تمام قسمت‌های امپراتوری متصل می‌کرد . البته شهر درست میان دریاچه قرار داشت و با پل‌هایی گردان به خارج وصل می‌شد که هر گاه پل هـ.ا برداشته می‌شد ، ارتباط شهر با خارج قطع می‌گشت . کورتزاژ جلو و اسپانیولی‌ها با توبخانه و مهمات‌شان از پس او ، در جلو مستقبلان روان بودند . مردم سوار بر کرجی‌ها در سطح دریاچه غوغای و هیاهویی برپا کرده بودند . چون به مدخل شهر رسیدند ، موکب امپراتور که به استقبال آمده بود نمایان شد . شوکت و جلال و ثروتی که امپراتور را محاط داشت به وصف در نمی‌آمد . لباس همراهان از کفش تا پیشانی همه از قیمتی ترین جواهر و اشیای پر بهامزین شده بود . همه به علامت احترام امپراتور سر بر هنه بودند و تنها امپراتور تاج مرصع به سر داشت ، هیچ کس حق نداشت به چهره‌خدا یی امپراتور بنگرد . سرها همه پایین بود و تنها چهار شاهزاده درجه یک حق داشتند تابه‌آرامی چشم‌هارا به چهره امپراتور یافکنند . تا آن‌هنگام چندین بار امپراتور برای کورتزا هدا یا بی از طلاق و جواهر فرستاده بود که هر بار بهای هدا یا سر بهم بالغ سرما آوردی می‌زد . لیکن کورتزا گردن بندها یی شیشه‌یی که در اروپا طبقات پایین اجتماع مصرف می‌کردند و اشیایی بی بها که گول زننده و بی ارزش و بیا بودند برای امپراتور نفرستاده بود . چون امپراتور و کورتزا به تزدیک هم باز رسیدند ، به برابر آمده و مراسم احترام صورت گرفت . کورتزا یک گردن بندشیشه‌یی با احترام به گردن امپراتور افگند . امپراتور نیز گردن بندی سنگین از طلا که مزین به گران بها ترین سنگ‌های پر بها بود به گردن کورتزا افگند . آن گاه تودیع کرده و رفت تا استراحت نماید . امپراتور مردی بود در حدود چهل سال با چهره‌یی افسرده که اندوه‌اش نشان تشت و کسیختگی رشته‌های حکومت اش محسوب

می‌شد . جای گاهی که برای اسپانیولی‌ها تعیین شده بود ، در مجاورت معبد خدای خدایان بدشمار می‌رفت که تازه‌گی بنای آن پایان یافته و ویژه عبادت امپراتور و جای - گاه خزانه پدرش می‌بود - و به این ترتیب اسپانیایی‌ها رادر مجاورت خدایان خود منزل دادند .

کاخی که منزل شان شده بود آنقدر عظیم و بزرگ و مجلل بود که تمام سپاه کود تزو متعددانش به راحتی در آن جای گرفتند . به فرمان کورتر بعزمودی توپ‌ها از پنجه هارو به خارج نصب شد و چون اقدامات دفاعی پایان پذیرفت ، شخص امپراتور به دیدن کورتر آمد وی الطاف و مراحم خود را بیان کرد و گفت با کمال احترام از آنان پذیرایی خواهد شد ، چون برای شان هیچ شکی باقی نمانده که او - یعنی کورتر ، خود کواتزالکوآت Quetzalcoat خدای بزرگ شان می‌باشد که در زمان غیبت ، قول داده بود دگر بار بازگردد . البته در قسمت‌های بعدی درباره این افسانه سخن به تفصیل گفته خواهد شد . اما موک تهزوما ابراز تعجب کرده چگونه و برای چه منظوری پادشاه قادر است مند اسپانیا ، وی را به چنین مأموریتی در این سرزمین دور فرستاده است . کورتر به معاذه‌هنه پرداخت و گفت امپراتور عظیم الشأن ما شنیده بوده که در این قسمت از جهان موکتزو ما قوی پنجده و مقتدر سلطنت می‌کند و مرا باز فرستاده تا وی را اهالی را به آین مسیح که مبتنی بر صلح و صفا است راهنمایی و تبلیغ کنم . امپراتور لبخندی زده و دگر بار هدایایی تقدیم کرده و باز گشت . روز بعد کورتر به بازدید امپراتور رفت و در این جلسه نیز از آین مسیح سخن به میان آورد ، و به تبلیغ پرداخت اما امپراتور او را منصرف ساخت . اسپانیایی‌ها مخفیانه به معبد بزرگ راه یافته و از آن همه توده‌های زرسیم گیج شدند . آن گاه صلیبی بزرگ ساخته و هر روز در برابر آن به عبادت پرداختند تا بومیان را معتاد کنند .

۳ - انهدام تمدنی بزرگ

ناراحتی های تازه ، مخاطره و اولین ضایعات اسپانیایی ها ، اقدامات کورترن ، توقيف کردن موکتزو ما امپراتور آزنک ، نتایج توقيف ، آرام شدن اوضاع ، جنک های جدید موقعیت سخت اسپانیایی ها ، مخاطرات خارج ، پیروزی زودرس ، جنک بزرگ ، جریان مرکامپرانور ، کشناور فجیع بومیان ، مرک امپراتور جدید ، محاصره پایتخت ، گریز و بازگشت ، به خاک و خون کشیده شدن پنجاه هزار تن دریگ جنک ، انهدام امپراتوری ، سرنوشت کورترن

دوباره افق تیره شد . از ودرآکروز خبر رسید که میان پاسداران شهر با بومیان

اممور وصول مالیات از جانب امپراتور نزد و خورد در گرفته و بالنتیجه هشت نفر از اسپانیایی ها ، من جمله رئیس پادگان کشته شده اند . فرماندار ناحیه سررئیس پادگان رابرای امپراتور فرستاده ، کسب تکلیف کرد . موقعیت کورتر سخت به مخاطره او فتاد - این حادثه به افسانه رویین تن بودن اسپانیایی ها خاتمه بخشید . بومیان فهمیدند که اینان نیز مردمی معمولی هستند که اسلحه به بدن شان کارگر می شود . کورتر نقشه بی طرح کرد تا امپراتور را توقيف کرده و گروگان گیرد ، چون این تنها راه ممکن برای حفظ خود و اتباع اش به نظر می رسید .

کورتر سخت به امپراتور حمله کرد و موکتزو ما مرائب را انکار کرد که در این حادثه بی خبر بوده است . پس او را به نیرنگ به اقامتگاه خود کشانده و توقيف اش کردند . از ودرآکروز مقصرا ن قتل اسپانیایی ها رسیدند و کورتر امر کرد تا زندگانه آنان را در آتش سوزانیدند . امپراتور با احترم در اردوی کورتر نگاهداری می شد . عده ای از امراو شاهزادگان و همسرانش حق ملاقات و گفت و گو با او را داشتند . مطابق دستور کورتر هنگامی که از اوسوآل می شد چرا بمقر خود باز نمی گردد ، می گفت بنا به میل و اراده خودش به میان اسپانیایی ها ، یعنی مهمنانش آمده است . سرانجام پس از آن که سروصداها خاموش شد ، کورتر امپراتور را آزادی بخشید ، اما امپراتور ترجیح داد در همان جا ماندگار شود . در همین هنگام کورتر به ساختن یک کشتی پرداخت و به امپراتور خبر دستید که فرماندار یکی از شهرها سپاهی عظیم گردآورده

و بر آن است تا به اسپانیایی‌ها به موجب اسارت امپراتور و غارت شان حمله کند. امپراتور که می‌خواست از بروز جنگی سخت در پیاخت ممانعت نماید، چون توانست برادرزاده‌اش را منصرف کند، ناچار مراتب را به کورتزر اطلاع داد. یکی دیگر از برادرزادگانش را به جای او منصب کرده و او را دست گیر کردند.

کورتزر موقعیت را مناسب یافته و امپراتور را تحت فشار گذاشت تا خود و تمام سرداران و فرمانداران و اشراف و رعایا، اعلام بندگی و عبودیت و وفاداری نسبت به امپراتور اسپانیا کرده و خراج قابل ملاحظه‌یی نیز به پردازند. موکتnezوما که خود را اسیر و درمانده در مقابل قدرت اهریمنی اسپانیایی‌ها می‌دید قبول کرد. مراسم عبودیت برگزار گردید و موکتnezوما تمامی جواهر و خزانه و نقدینده‌ها را که در سه اطاق لبریز شده بود، تحويل داد تا برای امپراتور فرستاده شود. این مقادیری هنگفت از زروسیم بود که هیچ‌گاه دیده‌یی آن همه زایک‌جا ندیده بود. مدت شش ماه از جانب امپراتور حکومت کرده و تمام فرمانداران را به میل خود عوض کردو در وصول مالیات و غارت مردم و امحاء و نابودی فرهنگ و تمدن آزنک‌ها به دست آویز مبارزه باکفر افراط کرد. با خوی ناپاک و دست‌های آلوده‌اش بی‌محابا ملتی را به ورطه مرگ و تمدنی بزرگ را به نیستی سوق می‌داد. معابر را خراب کرده و مبدل به کلیسامی کرد مجدهای قیمتی را شکسته و آن‌هایی را کداز طلا و نقره بودند غارت می‌کرد و به جای آن‌ها مجسمه‌های مسیح و مریم و قدیسان را می‌آویخت. احساسات مذهبی و ملی مردم جریحه دار شد. چون ظلم وجود و تعدی این جلال از حدواندازه گذشته بود. خدایان به زبان کاهنان از ابراز خشم و ناراحتی خود داری نکردند و به همین جهت مردم را شوراندند تا سفید پوستان را قتل عام کنند. در همین هنگام بود که سپاه ارسال شده از طرف **ولادس** - فرماندار کوبا که کورتزر از فرمان‌اش سرپیچی کرده بود برای توقيف وی در وراکروز پیاده شد. کشته‌های متعدد و مجهز با توب‌ها و توپچی‌ها و خمپاره اندازه‌ای کافی از طرف فرماندار کوبا به سر پرستی و فرماندهی افسری به نام **ناروائز** برای توقيف و خلع سلاح کورتزر آماده بودند.

این یکی دزدی بود قهار تر و چپاول‌گری آزمندتر و عیاش وزن باره‌ییں بد تمام معنا

در حالی که کورتر اورا تهدید می‌کرد ، با سرمتی به غارت و قتل و چپاول پرداخت. سرانجام چون به اصرار کورتر حاضر به سازش و صلح نشد، کورتر یک شب بارانی غفلتاً بموی حمله بردو یک چشم اش را کور کرده و اسیر ش ساخت . سربازان او نیز که فرمانده خود را اسیر و قدرت کورتر را مافوق تصور مشاهده کردند تسلیم شدند . کورتر به سرعت محمولات هجده کشتی نارواائز را تخلیه نمود و سربازان و افسران وی را وادار به ادای سوگند کرد . دیگر از لحاظ تجهیزات و سلاح غنی و بی نیاز بود . بهمین جهت قصد کرد تا به مکزیکو باز گردد . در این هنگام برایش خبر رسید که در مکزیکو مردم شوریده و شست اسپانیولی را کشته‌اند . علت این امر نیز تعدد اسپانیایی‌ها بود - چون ضمن یک جشن عمومی، به طمع چپاول و غارت ناگهان بهمیان بومیان ریخته و بسیاری- شان را کشته و جواهر کشته شدگان را برداشته بودند . با توجه با تعدادیات گذشته‌خشم مردم به شورش بدل شده و عده‌یی کشته شده بودند. با آن که بدشفاعت و اقدام امپراتور جان سفیدپوست‌ها محفوظ مانده بود، معهذا کورتر نسبت به‌هوی تحقیر و توهین رواداشت و به جنک اقدام کرد . جنگی چنان موحش در گرفت که وقایع نویس این حوادث با وحشت از آن یاد می‌کند . خرمن زندگی هزاران هزار تن بومی با هر نوبت شلیک توپ‌ها و خمپاره اندازها درومی شد . خاندهای مردم را سوزانندند و معابد را خراب کردند و آن چنان وحشی‌گری و کشتار و غارتی کردند که هر انسانی را ناراحت و احساسات بشری را جریمه‌دار می‌سازد . سرانجام چون نزدیک بود که شکست یابند، کورتر حیله‌گرانه باز دست به دامن امپراتور شدو قول داد که هرگاه بومیان حاضر به صلح شوند، از مکزیکو بیرون خواهد رفت . امپراتور ساده‌دل که بارها جان بی ارزش او و همراهانش را نجات داده و جز حیله و توهین بهره‌یی نبرده بود ، این بار نیز بدشفاعت و میانجی گری پرداخت، و جانش را که سخت گرامی میداشت سرانجام در برابر جان بی ارزش و مقدار دزدان اسپانیایی از دست داد . ابتدا بدفراز تپه‌یی رفته و به مردم دستور صلح و سازش داد . اسپانیایی‌ها با سپر جلو او را سد کرده بودند . چند نفر از فرماندهان بومی گفتند چون او نتوانسته از آنان در برابر سپید پوستان حمایت نماید ، بهمین جهت او را معزول نموده و برادرزاده‌اش را به جای او منصوب کرده‌اند تا اعاده حیثیت و استقلال-

شان را به کند، چون دیگر از مال و ناموس و آزادی و فرهنگ و تمدن و امنیت چیزی برای شان باقی نمانده. در همین ضمن به سوی چند تیر و سنک افکنند و امپراتور سخت مجرح شد. وی را به داخل قرارگاه بردند و در حال بی‌هوشی زخم‌هایش را بستند. پس از سه روز بحرانی چون به هوش آمد، زخم‌های خود را بازگشوده و جراحات اش چرکین‌گشت و آنقدر در غذا و خوراک امساك کرد تا جان سپرد. اما روایات در باب مرگ مولک‌تزووما گونه‌یی دیگر نیز آمده و بدموجب این روایات از فرط شکنجه‌های اسپانیایی ها کشته شد. به این ترتیب پس از هجده سال سلطنت مردو نوادگانش با چند خانواده اروپایی وصلت کردند و آن‌چه شایع است ژو زفین امیر اتریس فرانسه از نسل او وده است.

کورتز چندتنی را به عنوان پیک صلح فرستاد و در ضمن جسد امپراتور را نیز تحويل داد. شهریان برای امپراتور گرسنگی کردند و ندبکرند، اما در پاسخ صلح جواب دادند که امپراتور جدید چون مولک‌تزووما سست رأی و بی اراده نیست تا آلت دست واقع شود. شما همه چیز مارا از میان بردید و در صلح خیانت و خدنه کرده و خزاندهای سلطنتی را غارت کردید، دیگر صلح مفهومی ندارد. ساعتی نگذشت که حمله شروع شد. سنگ و تیری بود که می‌بارید، اما اسپانیایی‌ها با هرشلیک توپ و خمپاره‌اندازی میان بیست تا چهل نفر را می‌کشتبند، بداین حساب در طی ساعت‌جنبش هر لحظه بطور متوسط سی بومی کشته می‌شد.

چون اوضاع و احوال را خیلی و خیم یافت، شبانه‌طلایها و غنایم را تقسیم کرد. سهم امپراتور اسپانیارا بار بار برانی که هنوز در خدمت اش بودند نمود و به سر بازان امر کرد هرفردی تا آنجایی که بتواند حمل کند، زرسیم بردارد. هرس ر بازی آنقدر طلا و اشیای سنگین قیمت برداشته بود که حرکت برایش اشکال داشت. به این طریق بهراه فرار، در نیمه شب تاریک اقدام کردند: اما بومیان آگاه شده و حمله نمودند. هشت سو شست تن به اضافه بیش از افسران کشته شدند. قسمت اعظم توپ‌ها و سلاح‌ها و چهار هزار بومی که متعددان بودند همه و همه از بین رفتند. تنها چهار سو و چهل نفر مرد و بیست و سه اسب، یعنی همان نفراتی که وارد شده بودند باقی مانده بودند. دیگر ممکن نبود حمله

بومی‌ها را با سلاح‌های آتشین دفع نمود، چون رو در رو بودند. با شمشیرهای آخته جنگیدند و از قضا فرمانده کل بومیان کشته شد و کورتر مرش را جدا کرده به معرض تماشا درآورد.

لیکن دیگر نه نفرات و نه سلاح و نوسلامتی باقی مانده بود. کورتر جراحات بسیاری برداشته و در تپه می‌سوخت و چند انگشت اش نیز از بین رفته بود. کورتر پس از بهبودی به سرعت دست به جانب متهدان خود دراز کرد و مبنی هزار جنگ‌گاور به اختیارش گذاشتند. دوباره به پایتخت حمله کرد و کشتار عظیمی برآمد و فقاد که حتماً جبوحشت خود اسپانیایی‌هارا دوباره موجب شد. در همین حین بیماری آبله شیوع یافت و امپراتور جدید بدروز زندگی گفت. امپراتور جانشین به جمع قوا برای مقابله پرداخت. شیرازه حکومت از هم پاشیده و تمام ایالات در آتش هرج و مرج و جنگ‌های داخلی می‌سوخت. در چنین هنگامی از کوبا چند کشتی از طرف فرماندار آن جا که گمان می‌کرد «ناروائز» کورتر را شکست داده و حاکم بر اوضاع است فرستاد. فرمانده کشته‌ها بی خبر پیاده شد و کورتر همه چیز را تصاحب نموده و سربازان تازه‌نفس را به خدمت واداشت. از قضا کشته دیگری مملو از مهمات را نیز مانع حرکت شده و آن را نیز تخلیه نمود. حمله دوباره شروع شد. این بار همه‌جا را با خاک یکسان می‌کردند. عده‌یی بسیار از امراء محلی به طمع زر اندوزی به کورتر می‌پیوستند. شهرهایی را که مقاومت نموده و از آزادی و استقلال شان دفاع می‌کردند در محاصره گرفته و دچار قحطی می‌ساختند. فتح و گشودن پایتخت طولانی شد و در این زمان فجیع ترین جنایات به دست اسپانیایی‌ها صورت گرفت. در یک حمله شدید از جانب بومیان، اسپانیایی‌ها و متهدان شان عقب‌نشینی کردند. شست نفر اسپانیایی به اسارت گرفته شده و در راه خدای جنگ قربانی شدند. پس از مراسم قربانی حمله مجددی آغاز شد، فرمانده جوان و شجاع آزنک‌ها تزدیک با قاتم گادا اسپانیولی‌ها فریاد کرد که «بدروید، شما از اتباع دزد و جانی امپراتور هستید که نه از خانه‌سازی و نه از کشت و زرع و آبادانی آگاهی دارید، بلکه تنها قتل و غارت و چپاول را پیشه و شعار ساخته‌اید.» این صدا، آواز هزاران هزار بومی بود که مزارع و خانه‌ها و دهکده‌ها و خانواده‌شان از بین رفته بود.

سرانجام چون پایتخت تسلیم نمی‌شد و در آن جمعیتی فراوان از سپاهیان و اهالی پناهنده شده بودند، کورتزر شهر را محاصره کرد، چون می‌دانست خوراک و آب به اندازه کافی در شهر موجود نیست. قحطی و بی‌آبی در شهر موجب مرگ و میر و شیوع بیماری‌ها شد. پس از هفتاد و پنج روز، فرمانده محاصوران تقاضای صلح کرد. صلحی ناجوانمردانه از جانب کورتزر به عمل آمد. تمام معابد و بنای‌های بزرگ و ثروت غیر منقول شهری غنی و آباد را سوزانیدند. از آن چنان شهری باعظامت و آباد تلی خرابه بیش باقی نماند. اما در قسمتی از شهر مقاومت هم چنان ادامه داشت و جنگاوران آنقدر جنگیدند تا همگی کشته شدند. سرانجام سی هزار ۳۵۰ زن و بچه باحالی نزارکه نتیجه هفتاد و پنج روز قحطی و تحمل مشقاتی بسیار بود به سوی دشت روان شدند. در این جنگ بیش از ۵۵۰ نفر از بومیان کشته شدند. اجساد کشته شدگان روی هم ریخته و سراسر شهر را تا شاعع دوری پر کرده بود. پس از این فتح و پیروزی یا روشن‌تر این جنایت و قساوت و آدم‌کشی، اسپانیوی‌ها بدرقص و آواز و بدمستی برداختند. چند تن از فرماندهان شجاع و جوان و حاکمان پیر را آهسته به روی آتش کتاب کردند و نالدهای درد و ضجه‌هایشان با آواز بدمستانه این حیوانات سبع درهم می‌آمیخت. تا مدنی بعد وقت‌شان مصرف خراب کردن شهرها و آتش زدن آثار تمدن و فرهنگ آن قوم شد و لعنت و نفرین ابدی را برای خودشان باز خریدند.

پس از آن کورتزر به بنای شهری به سبک وطن خودش اقدام نموده و هیأت‌های اکتشافی به اطراف فرستاد و به این طریق تمام امریکای جنوبی کشف شد. اما هر یک این سفرها و کشف‌ها با جنایات و خونریزی‌هایی بزرگ توأم بود. سرانجام شرح جنایات و قساوت کورتزر به دربار اسپانیا باز رسید. کورتزر احضار شده و به محاکمه کشیده شد و پس از مدتی تبرئه گشت. اما در سمت پیشین باقی نماند. در مستعمره‌یی که بهوی اختصاص داده شده بود بهزراعت واستخراج معادن فلزپرداخت. ثروت‌اش روز بدروز افزون شد. در چند جنگ و اشکرکشی شرکت کرد و ثروتی را که با آن همه خونریزی و جنایت‌گرد کرده بود از دست داد. سرانجام به سال ۱۵۴۷ - در دهکده کوچکی تزدیک سویل در حالی که پیر و فقیر و درمانده شده بود در گمنامی مرد.

جنازه‌اش را توماس تنها پسری که از هارینا آن دختر آزتكی که مترجم اش بودداشت تثییع کرد . به سال ۱۵۶۲ خواستند تابوت اش را بدملکزیک حمل کنند ، اما مگم شدواز بین رفت و شاید خدا یان آزتكی و ارواح آن همه مردانی متجاوز از ۱۰۰۰ نفر که به وسیله او کشته شده بودند ، ازورودلاشه‌اش به ملکزیک ، یعنی وطن و سرزمین شان ممانعت به عمل آوردند . و این بود سرانجام انهدام یک امپراتوری بزرگ و ذخایر عظیم اش که امروزه بد موجب آن همه جنبایات و تعصبات ، چندان آگاهی درستی در باره‌اش نداریم .

۴ - پیدایش امپراتوری آزتك

پیدایش تمدن‌های عالی در جنوب ، مقایه نمال و جنوب ، مسکون شدن جنوب ، علل گستردگی تمدن و شهرنشینی ، محل پیدایش ذرت ، سایر اقلام گیاهی که از جنوب ، جانب شمال توسعه یافتدند ، دو تمدن بزرگ بر ملکزیک ، ساکنان بومی ها جمان شمالی ، بومیان ناهوات ، اتحاد سه شهر بزرگ ، اقدامات لشکر مشترک ملکزیک ، توسعه تمدن شهرنشینی ، آزتك جویان زرگ ، پیدایش امپراتوری ، مقام امپراتور ، انتخاب شاه ، قدرت سران تیره‌ها و شورای عمومی ، کاخ سلطنتی ، تشریفات وزندگی شاه

چنان که تذکر داده شد ، تمامی تمدن‌های عالی امریکا ، در جنوب امریکا - و در قسمت شمالی و شمال شرقی ملکزیک به وجود آمد . هر چند منشأ جمعیت و سکنه از شمال امریکا بود و سرخ پوستان از شمال به جنوب مهاجرت کردند ، اما با این حال در شمال هیچ گاه تمدن به معنای واقعی آن به وجود نیامد . در شمال نه شهرنشینی وجود داشت و نه فرهنگی که شایسته تمدنی پیش رفته باشد ، در شرق و غرب و شمال که متمدن ترین قبایل سرخ پوست زندگی می‌کردند ، تمدن شان از مرحله دهداری وده نشینی متجاوز نکرده بود .

بدون شک مناطق جنوب و امریکای مرکزی بسیار دیرتر از قسمت های شمالی مسکون شدند و این دیر کرد به چند هزار سال بالغ می شود . چون این مقدار سالیان لازم بود تا مهاجران در شمال به شکلی بطی و کنده به سوی جنوب سرازیر شده و گسترش یابند تا در امریکای جنوبی و مرکزی استقرار یابند . اماموجبا اصلی ترقی و پیش رفت مردم جنوب

ذرت فراوان بود در آن ناحیه. ذرت و فرآورده‌هایی که از آن بدست می‌آمد، نه بر آن که می‌توانست موجب تقدیم کامل اهالی شود، بلکه مقادیری از آن ذخیره‌می‌شد و به این جهت مردم ساکن یک مکان شده و از دیابد جمعیت به شهر سازی و تمدن منتهی گشت. به طور کلی ذرت- یا این محصول اصلی قاره امریکا برای نخستین بار در همین مناطق اهلی شد و مقدارش آنقدر بود که توانست قوت و غذای عده‌یی فراوان را تأمین نماید. عقیده برخی از دانشمندان مبنی بر آن است که رویش ذرت به شکل وحشی آن ابتدا در بلندی‌های گوات مala انجام گرفته است، اما برخی دیگر از دانشمندان معتقدند

که برای نخستین بار بد شکلی وحشی، این گیاه در جلگه‌های پاراگوئه Paraguay روییده است. اما آنچه که مسلم می‌باشد، آن که به هر حال اصل ذرت از امریکای جنوبی بوده. هرگاه به این نکته نیز توجه شود که: لوپیا، فلفل، سیب زمینی، گوجه‌فرنگی، بادام‌زمینی و محصولاتی نظری این‌ها در امریکای جنوبی پرورش یافته و پس از آن به امریکای شمالی نفوذ پیدا کرده است، رمز تمدن جنوب بهتر آشکار خواهد شد.

البته در امریکای لاتین که منظور از امریکای جنوبی و مرکزی است به جز تمدن-

های بزرگ مورد نظر، تمدن‌هایی کوچک‌تر و بی اهمیت‌تر نیز پیدایی یافته‌اند که دوام و بقایی نیاورند. اما سه تمدن آزتک و مایا و این‌کا- در واقع تمدن‌های درخشان و برجسته‌یی می‌باشند که در باره شان گفت و گومی شود. آزتک‌ها در مکزیک علیا و مایاها در مکزیک سفل و اراضی پست زندگی می‌کردند. و این کاهانیزد پرو Peru پایده‌ای تمدن خود را به جای نهادند. در این سه تمدن، سه الگوی خاص فرهنگی قابل ملاحظه است که معرف سه شیوه متفاوت زندگی می‌باشد. اما با تمام این احوال موارد مشابه نیز در آن‌ها چه بسا وجود دارد که به جای خود از آن‌ها آگاهی حاصل می‌شود. مشاهده شد که مکزیک‌چه گونه به وسیله‌ی ماجر اجوبان و راه زنان و جلادان اسپانیایی منهدم گشت. تمدن این کار نیز سرنوشتی مشابه داشت که در قسمت‌های بعدی در باره‌اش سخن خواهیم گفت. اینک آن‌چه که مورد بحث و گفتگو واقع می‌شود، تمدن، فرهنگ و دیانت آزتک‌ها است.

آزتک‌ها به هنگام حمله اسپانیایی‌ها در دره مکزیک زندگی می‌کردند. اینان

مردمی بودند با استقامت و پیکاری از قبیله ناهوات Nahua^s که چندان زمانی نمی‌گذشت که تمدنی پیدا کرده بودند. اینان از سده سیزدهم میلادی در جزیره‌ی زندگی می‌کردند که با تلاقی بود و در دریاچه تکسکو Texcoco قرارداشت. با ارتقاء تمدن و موقعیت مناسبی که پیدا کرده بودند، شهر ته نوج تیت لان Tenochtitlan را که محل فعلی شهر مکزیک کنوی است بنا کردند. یکی از علل سریع تمدن و پیشرفت فرهنگ این مردم را بایستی موقعیت مناسب وضع جغرافیایی منطقه مسکونی شان شمار کرد - چون وضع محلی گونه‌ی بود که راه را بر مهاجمان احتمالی می‌بست و این قوم با فراغ بال به توسعه و گسترش سریع تمدن پرداختند. به همان نسبتی که تمدن وزندگی شهری توسعه می‌یافت، بنا بر ازدیاد محصول و خوراک، جمعیت نیز فرو نی می‌یافته و مقدمات یک امپراتوری و اتحاد بین القابیل و بین-الاقوام آماده می‌شد. در حدود سال‌های هزار و چهار سد و سی و پنج بود که اتحاد واقعی میان سه شهر مهم به وجود آمد. چهارمین پادشاهشان به نام آیتک‌کواتل Itzcoatl «۱۴۲۷ - ۱۴۴۵» نامیده می‌شد و در زمان سلطنت این پادشاه بود که آزتک‌ها با دو شهر تکسکو و تلاکوپان Tlacopan اتحادیه‌ی سه جانبه تشکیل دادند. این اتحادیه موقعیتی برای توسعه فلمند و تشکیل یک امپراتوری مقتدر را به وجود آورد. چون بقیه مردم ناهوات که به شکل قبیله‌ی و پراکنده زندگی می‌کردند، در جنگ با قوای مشترک اتحادیه شکست یافته و منقاد ومطیع می‌شدند تا سرانجام به این وسیله امپراتوری یک پارچه آزتک‌ها به وجود آمد که قسمت اعظم اش در مکزیک مرکزی قرارداشت.

بومیان ناهوات یا ناهواس Nahwas آغاز امر در فلات مرکزی مکزیک سکنا داشتند. این فلات به موجب بلند تر بودن از اطراف و سواحل که مالاریا خیز بودند، آب و هوایی سالم و معتدل داشت. در مورد ناهوات‌ها افسانه‌هایی چند شایع بود که به موجب آن‌ها به طور کلی ناهوات‌ها از شمال سرازیر شده و چون جنگاورانی قوی و مردانی متهره بودند، ساکنان اولیه را که از راه شکار زندگی کرده و قومی شکارچی بودند بیرون راندند. در همین احوال که این اقوام داخل خاک مکزیک

شدند ، از جانب شمال ، قومی دیگر نیز مهاجمانه به مکزیک داخل شد . قوم اول از راه کشاورزی زندگی کرده و در هنرو پارادیسی صنایع خبره و چیره دست بودند . اما آزتک‌ها که از شمال آمدند به داستی در جنگ و شجاعت مخوف و هراس انگیز بودند . به سال ۱۳۲۵ شهر ته نوچ تیتلان - یا ته نوچتی لان *Tenochtitlan* را بنا کردند و این همان مکزیکو است . به موجب افسانه‌ها در ساختمان این شهر و تعیین محل آن خدايان دخالت داشتند ، چون خدايان خود را به شکل کلاع در آورده و پیش‌پیش قوم پران بودند تا در منطقه مورد نظر فرود آمدند و شهر در آن جا که خواست خدايان بود بناسد . به زودی چنان که ذکر شد شهر توسعه یافت و با دو شهر دیگر اتحادی بسته شد و در حدود یک قرن پیش از آن که اسپانیایی‌ها وارد شدند ، تاکرانه‌های دریا اقوام و قبایل تحت تسلط یک امپراتوری در آمدند .

اما آیا در حقیقت این به معنای واقعی یک امپراتوری بود ؟ - بایستی ذکر شود که هر چند تیره‌ها و اقوام مختلف اتحاد کرده و به دلخواه به هم پیوسته بودند - اما چون تمام این تیره‌های مختلف در راه بردن حکومت و مشی سیاست و تعیین آن دست داشتند ، به معنای واقعی کلمه آن را نمی‌توان یک امپراتوری پنداشت ، بلکه روش حکومت روشنی بود چون سیاست و حکومت کشورهای متحده امریکا . مقام پادشاه در میان آزتک‌ها ارثی نبوده است ، بلکه هرگاه پادشاهی فوت می‌کرد ، شورایی از سران تیره‌ها تشکیل شده و با شور و مصلحت بینی ، شاه تازه‌بی انتخاب می‌کرده‌اند . اما شاهی که به این طریق انتخاب می‌شد لازم بود تا از تیره آزتک و خانواده خاصی باشد - و چنان‌که بر می‌آید پادشاهی مدت دو سد سال در این خانواده ثبیت شده بود تا با گرفتاری آخرین امپراتور بدنام *Graitmuzine* به این پادشاهی خاتمه داده شد .

پادشاه دارای اختیارات تام و کامل نبود ، بلکه نماینده‌بی محسوب می‌گشت از جانب شورای سران و رؤسای اقوام یا تیره‌ها . به سبک ملوک الطوایفی دئیس هر تیره‌بی در قلمرو خود اختیارات تام داشت و این روش تا پیش از *Moctezuma* رعایت می‌شد . اما نواحی و شهرهای مختلف وظیقه داشتند تا به پایتخت و امپراتور

خارجی به عنوان مالیات به پردازند . از زمان موکت‌هزوما وضع دیگر گونه شد . چون این امپراتور برآن بود تا قدرت مطلق العنانی را توسعه دهد . به شورای سران اعتنای نکرد و چون قدرت نظامی در پایتخت تمرکز یافته و جیره خوار امپراتور بودند از او اطاعت می‌کردند . مالیات‌بر شهرها و دهکده‌ها افزایش یافته و مأموران و صول مالیات در انجام این مقاصد حکومت به تعدد پرداختند . از همین روی بود که میان سران اختلاف و کینه و دشمنی روی داد و این اختلاف‌گاه منجر به جنگ نیز می‌گشت . هنگامی که کورتزر دست بدقتل و غارت و چپاول در مکزیک زد ، بسیاری از این سران ناراضی‌وی را در انجام مقاصد شوم‌اش بر علیه مرکزیاری کردند و همین مسئله موجب پیروزی او و انهدامشان را فراهم آورد .

آن چه که در بارهٔ مقام شاه گفته می‌شود ، آن مواردی است که در مورد موکت‌هزوما نوشته‌اند . کاخ سلطنتی بسیار مجلل و مایهٔ اعجاب و شگفتی بود . سردری بزرگ که با سنگ‌های حجیم مرمر و خوش تراش بنایش بود ، عظمت کاخ را به‌خوبی نشان می‌داد . اطاق‌ها بسیار مجلل بودند و دیوارهایشان همه از سنگ مرمر پوشیده شده بود . سقف‌ها از چوب‌های گران بها و معطر و کف‌ها با چوب‌های شفاف و براق پوشیده شده درخشندگی و شکوه خیره‌کننده‌بی داشت . این قصر عظیم دارای یک سددستگاه ساختمان مجزا و جداگانه بود که حکایت از ذوق و ثروت و شکوه و جلال می‌کرد . شاه دارای دو همسر عقدی و رسمی بود که فرزندان این دو زن از شاهزادگان طراز اولی محسوب می‌شدند که اغلب پست‌های حساس به آن‌ها محول می‌شد . اما شاه دارای همسران بسیاری دیگر نیز بود که غیر رسمی به‌شمار می‌رفتند و در قصر زندگی‌های مجزایی داشتند . در کاخ بیش از هر چیز نظافت و پاکیزگی جلب توجه می‌کرد . شاه هر روزیک بار شب هنگام حمام می‌کرد . وزیران و امراء کشوری با سر بر هنره و پایی بپوش‌منتظر می‌شدند تا شاه از استحمام فارغ شود . آن‌گاه مراسم شام خوردن شاه انجام می‌گرفت . جای‌گاه غذاخوری ، با پرده‌بی زرین محافظت می‌شد و کسی حق نداشت در صرف غذا با شاه همراهی کند و هم چنین ویرا نظاره نماید .

پیش از صرف غذا و پس از آن کنیز کان مخصوص ، با آب دست در ظروف طلا و نقره حاضر می‌شدند و امپراتور دست و دهان اش را می‌شست . نوشابه اصلی عبارت بود از کاکائو که به طریق ویژه‌ی آن را درست می‌کردند و در قدری طلایی طلایی شاهزاد آن می‌نوشید . در چهار طرف حجره طلایی صرف غذا ، چهار وزیر دست به سینه و سر به پایین افگنده می‌ایستادند و چون صرف غذای ملوکانه تمام می‌شد ، هر وقت به سر حال و رغبت بود ، وزیران را مورد تقدیر قرار می‌داد تا پس مانده خوراک‌اش را به خورند .

به هنگام صرف غذا لازم بود تا خاطر ملوکانه از هر حیث آسوده و سرخوش باشد . به همین جهت ترنم موسیقی و صدای آوازه خوان مخصوص مدوام به گوش می‌رسید و در این میان مسخره شاه نیز بالطایف و ظرايپدر سور خاطر ملوکانه‌ی کوشید . البته تمام اوقات شاه این چنین صرف نمی‌شد ، بلطفه مجبور بود تا در شورها شرکت کند و نیروی خود را همواره زنده و فعال نگا . دارد تا از زدبندها و اموری که بدشخاص و مقام اش منتهی می‌شد آگاه شده و پیش‌گیری‌های لازم را بنماید .

۵ - امور نظامی و مسائل برده‌گی

روش زندگانی اجتماعی میان جامعه آژنهک ، امپراتوری آژنهک یا یک قدرت نظامی ، مصادر این قدرت ، خدای جنک ، تأمین امور اوقاصی فرماندهان نظامی ، رفوار با دشمن و خراج ستانی . سازمان اشکری مجهز ، نظام و تعلیمات اجباری سپاهی نوع جنگها ، جنک ایزارها و روش ساخت و قدرتشان ، یوشش ولباس جنک چویان ، هدف جنکها ، غارت و اسیرگیری ، طبقه وسیع بردگان ، اساس برده‌گی ، انواع برده‌گان ، حقوق اجتماعی و مقدار آزادی ، دردهای داوطلب برده‌های دولت‌مند ، طبقه روسپیان ، کودک فروشی

زندگی اجتماعی به معنای اخص کلمه در اینجا رواج داشت . وضع طبقات اجتماعی روش و دارای مرز وحد بود . در امور نظامی ، اقتصادی و کهانت طبقاتی اصلی وجود داشت که در داخل هر طبقه اصلی ، سلسله مراتبی موجود بود . اما پیش از هر چیز لازم است تا از طبقه نظامی و امور وابسته به آن سخن به میان آید .. امپراتوری آژنهک هم چون امپراتوری آشور ، یک قدرت نظامی تاراج گر بود ، البته

هرگاه تارجگری را به معانی زننده‌یی که خاص آشوریان بود و اسپانیایی‌ها بدتر از آن را به منصه ظهور رسانیدند به کار نه برمی. اما بهر حال امپراتوری آزتك چنان‌که ذکر شد، یک امپراتوری نظامی به‌شمار می‌رفت. شخص امپراتور رئیس نظامی و سپه‌سالار قدرتمندی بود تا آن‌که مصلحی اجتماعی و قانون‌گزار و قاضی‌یی معتمد به شمار رود. بر فراز لشکریان و رئیس جنگی و فرماندهان نظامی، خدای پر قدرت و فهار جنگ، یعنی عالی جناب هوئیت زیلو بوچلی Huitzilopochtli قرار داشت که خدای حامی دولت نیز به‌شمار می‌رفت و در قسمت ویژه خدایان آزتك از وی سخن‌گفته خواهد شد.

فرمان روایان آزتكی از راه جنک و چباول، یعنی غلبه و بدست آوردن غنایم جنگی و باج و خراج زندگی و تشریفات خود را اداره می‌کردند. برای این جنگ-جویان گویا تهیهٔ ثروت و بدست آوردن قدرت و جاه و شوکت، جز از طریق، جنگ و غنیمت‌گیری و خراج‌گرفتن تأمین نمی‌گشت. اینان هیچ‌گاه در صدد برقراری یک سیستم صحیح اقتصادی بر نمی‌آمدند. از منابع طبیعی قلمرو دشمن با استفاده از نیروی اسیران استفاده نمی‌کردند - بلکه‌پس از مهاجمه و غنیمت بردن، تعیین خراجی کرده و می‌گذشتند. به همین جهت از آن‌حایی که قوم آزتك مبنای اقتصادشان بر جنگ و امور جنگی استوار بود و قومی جنگاور به‌شمار می‌رفتند، بالطبع دارای سازمان‌های لشکری مجهز و درستی شدند که تنها در یک‌کادر محدود محلی از آن استفاده می‌شد و قابلیت گسرش منطقه‌یی نداشت.

نظام و تعلیمات سپاهی چون امروز در آن جامعه امری اجباری محسوب می‌شد و تمام افرادی که عاری از بیماری بوده و نقص عضوی نداشتند، لازم بود تا تحت تعلیمات اجباری سپاهی قرار گیرند. دوران‌های معینی برای این تعلیمات در نظر گرفته شده بود. هر گروهی که در یک نوبت دوران تعلیم شان پایان یافت، مرخص می‌شدند و به‌هنگام جنگ به‌زیر پرچم احضار می‌گشتند. دوران جنگ‌ها هیچ‌گاه دراز و طویل‌المدت نبود - جز در مواردی محدود جنگ‌های شان خیلی زود فیصله می‌یافتد. جنک‌اپزارهای نیزمه‌ای پران، تیروکمان، شمشیر و خنجرهای چوبی

بود . نیزه‌هاسنکین بودند و دستگاه‌های پران قدرتی بسیار داشتند . شمشیرها و خنجرها را از نوعی چوب می‌ساختند که استحکامی فوق العاده داشت و بهیک ضربت گردن اسبی را را بهدو نیم می‌کرد و چنان‌که دون کاستیلو می‌نویسد بهیک ضربت گردن اسبی را فرو می‌افگند . در طول لبه شمشیر باستانی‌های شیشه‌آتش فشانی آرایش می‌کردند . در مجاور کاخ شاهی انبار اسلحه قرار داشت . در این انبار که از دو قسم تودر تو تشکیل می‌شد ، انواع سلاح پر بود تا به هنگام لازم از آن‌ها استفاده شود . در اینجا لازم به تذکر است که با غوش نیز در مجاورت اسلحه‌خانه قرار داشت و در این مکان انواع حیوانات کمیاب نگاهداری می‌شد و در روزهایی معین مردم مجاز بودند تا به تماثیل بیایند .

پوشش و لباس جنگجویان متفاوت بود ، سربازان عادی بر همه می‌جنگیدند در حالی که دور کمر خود پوستی از یک جانور شکاری می‌بستند . لباس افسران عبارت بود از سینه‌بنده‌ایی از پارچه‌های دولای پنبه‌دوزی شده که برای مزید استحکام آن‌ها را در آب نمک می‌خیساندند . هم چنین کلاه خودهایی از چوب که به شکل سر حیوانات تراشیده می‌شد به سر می‌گذاشتند . اما اشراف با مغفره‌ها و سینه‌بنده‌ایی که از ورقه‌های طلا پوشیده شده بود و روی آن‌ها را پرهای گران‌بها الصاق کرده بودند به جنگ می‌رفتند . ولی هرگاه به خواهیم بیشتر به ماهیت این جنگ‌ها وقوف یابیم ، جنگ به معنای واقعی آن‌کمتر و بهندزت در می‌گرفت ، لیکن جنگ‌های معمولی عبارت بود از حمله‌های ناگهانی برای غارت و گرفتن اسیر - به همین جهت است که گفته شد جنگ‌های طویل المدت بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد . سلحشوران و جنگ‌گاورانی که در آوردگاه بسیاری از دشمنان را می‌کشند به هیچ وجه مورد تشویق و تقدیر و کسب امتیازات قرار نمی‌گرفتند ، بلکه سرزنش نیز می‌شدند . تشویق و تقدیر از آن کسانی بود که در میدان کارزار هرچه بیشتر اسیر می‌گرفتند و اسرا را به پایتخت آورده و تسليم مقامات م Roberto می‌کردند تا در راه خدایان ، به ویژه خدای جنگ قربانی شوند . در هر سال میان ۵۰۰۰ تا ۵۵۰۰ / ۶ نفر قربانی خدای جنگ می‌شدند و به همین جهت هرچه دامنه جنگ توسعه می‌یافتد بر عده قربانی‌های خدای جنگ نیز افزوده می‌گشت .

تشکیلات اجتماعی در جامعه آزتك ها بسیار مشخص و مبتنی بر اساس و اصولی صحیح بود . در پست‌ترین درجات طبقات اجتماعی ، برده‌گان وجود داشتند. برده‌ها به‌چند دسته و نوع مختلف تقسیم می‌شدند و وضع و حال شان خوب و در رفاه بودند . رفتار با برده‌ها و دسته‌های مختلف‌شان مبنای است برای شناخت بهتر اجتماع آزتك . دسته‌یی از برده‌ها بودند که از اسیران جنگی تشکیل می‌شدند ، اما تعدادشان بسیار کم بود ، چون چنان‌که گفته شد اسرای جنگی جهت قربانی در راه خدا یان بودند ، اما گاه اتفاق می‌افتد که تعداد اسیران آنقدر زیاد می‌شده که اجراءً عده‌یی شان را به بردنگی می‌گماشتند . مازاد اسیران جهت قربانی ، در مقابل وجهی اندک که به نفع دولت از اسیر کننده‌گان اخذ می‌شد اجراءً به خدمت‌شان در می‌آمد و هرگاه فرماندهان از خرید اسیران امتناع می‌کردند ، دولت مجاز بود یا آن‌ها را بهداشت‌طلبان بفروشند یا در کارهای اجباری برای انتظامات شهری به بیکاری کشد . اما این موارد به ندرت اتفاق می‌افتد ، چون آزتك‌ها حرص و آزی داشتند تا هرچه بیشتر تعداد قربانیان در راه خدا یان افزوده شود .

دسته‌یی دیگر از برده‌گان عبارت بودند از فرزندانی که بوسیله پدران و مادران - شان فروخته شده بودند . نادران و فقیران هرگاه فرزندانی بیش از حد استطاعت خود پیدا می‌کردند و در مضیقه و تنگی معاش گرفتار می‌شدند ، یکی دو تن از فرزندان شان را به بردنگی می‌فروختند . هم چنین دولت در امور قضایی دارای روش و مشی معینی در مجازات بود . جنایت کاران ، سارقان و راه زنان ، کسانی که از حدود قانونی تجاوز کرده و کار و عمل‌شان موجب صدمه رسانیدن به دیگران شده بود از جانب عمال دولتی گرفتار شده و تحویل مقامات قضایی می‌شدند . پس از محاکمه از جانب داوران و قاضیان محکوم به مدت معینی برده‌گی می‌شدند و این مدت مناسب بود با جرم‌شان این عمل و راه و روشه بود که ضمن آن حق ستم دیده و خسaran رسیده نیز در نظر گرفته می‌شد - چون هر متعددی و جنایت پیشه یی در ازای ظلم و زیانی که به کسی وارد کرده بود ، محکوم می‌شد تا سالیانی چند برای کسی که نسبت به او ظلم و تعدی روا داشته بود برده‌گی نماید . به این طریق در قوانین قضایی آزتك ها بیشتر رعایت

اعاده حق مظلوم می‌شد تا آن که از ظالم انتقام کشیده شود - و این مسأله بی‌است که امروز ملل متمن در راه عمل کرد آن به اقدام پرداخته‌اند .

جز دسته‌هایی از برده‌گان که از آنان یاد شد ، دسته‌بی دیگر نیز بودند که داوطلبانه به بردگی وارد می‌شدند - یا مردمی که مال باخته و هستی از دست داده و مفلس وورشکسته شده بودند، و یا دارایی و هستی شان در قمار و عیاشی از میان رفته بود . این چنین مردان وزنانی باطوع ورغبت به بردگی کسانی که مایل به نگاهداری شان بودند در می‌آمدند . در اینجا خورد و خوراک‌پوشانشان تأمین می‌شد و در واقع کارگرانی بودند که درازای کار خود از ضروریات زندگی به وسیله کارفرمایان خود بی‌نیاز می‌گشتند . دسته‌بی دیگر از برده‌گان ، زنان و دختران جوانی بودند که براثر فقر و تنگ دستی خود را به بردگی به خدمت اربابان واگذار می‌کردند . اینان برای مدت محدودی نزد اربابان کار می‌کردند و بدون شک اربابان و ارباب زادگان از تمتع آن‌ها در نمی‌گذشتند ، بهویژه هرگاه ارزیبایی نیز به اندازه کافی بهره می‌داشتند . اینان چون در خمن برده‌گی آنقدر پول می‌اندوختند که بتوانند برای خود لباس عالی مناسب و زینت آلات و لوازم آرایش تهیه کنند ، از بردگی انصراف جسته و جزو دهنۀ رو سپان در می‌آمدند . رو سپان دسته و طبقه‌بی بودند که در قسمت معینی از شهر سکنا کرده و به کار می‌پرداختند . البته مطابق معمول دولت و عمال دولتی بر کارشان نظارت کرده و هرگاهی مبالغی مورد توجه از این نظارت عاید خزانه دولت می‌گشت .

درجامعة آزنک ، برده‌گان چندان از آزادی محروم نبودند . زندگی شان به طور کلی خوب و مرغه بود وزیر قیو فشار قرار نمی‌گرفتند . می‌توانستند به دل خواه ازدواج کنند ، تشکیل خانواده داده و دارای فرزندانی شوند . فرزندان شان آزاد بودند و هیچ قانون و مجوزی وجود نداشت که بتوان به موجب آن به برده‌گی کشید . شان . حتا می‌توانستند دارای املاک مزروعی و ثروت شوند - به همین جهت است که چه بسا برده‌گانی بودند دولت‌مند که خود تعدادی برده‌گان در خدمت داشتند . اما این مورد و ماده نیز در قانون پیش‌بینی شده بودکه به موجب آن کسانی که به برده‌گی کشیده

شده بودند ، از حقوق اجتماعی مادام‌العمر محروم می‌ماندند - اما بایستی در جمع برده‌گان برای این مورد استثنایی نیز قابل شد، و آن استثنای در مورد کسانی است که به موجبات ذکر شده داوطلبانه به برده‌گی وارد می‌شدند . همچون که در تمام جوامع مترقبی محدودیت‌هایی برای سوء ساقه داران ، جانیان ، دزدان ، متعدیان و تمام کسانی که در مراجعت دولتی سوء ساقه‌یی دارند حقوق اجتماعی لغو شده ، برای همین دسته‌های نزدیک در جامعه آژتک حقوق اجتماعی وجود نداشت .

۶ - تمدن عمومی

انهدام آثار تمدن و استادومدراک به وسیله اسپانیایی‌ها ، بناسازی و شهرها ، کشاورزی ، مصرف محصول ، مالکیت‌های بزرگ ، خرد مالکان ، ترقی شهرسازی ، انتظامات داخلی شهر ، خانه سازی ، معابر و روش ساختمان آنها ، نجوم و علوم ، تقسیم سال و ماه ، مسئله کبیسه ، خط‌نویسی ، طایفه واحد سیاسی ، ازدواج ، امور قضایی ، مجازات جرم‌ها ، دزدی و مجازات آن ، جرم عاید دیگر ، عدم وجود دزدی ، اقدامات دولت برای رفاه حال فقیران ، وشدتمدن در پایتخت ، سنجش تمدن آژتک‌ها ، طبقات اجتماعی صنایع و فلکداری ، وضع زنان ، اموری دیگر

- دومنطقه‌یی که در تمام آمریکا مهد تمدنی بود ، مکزیک و پهرو محسوب می‌شدند و آن‌چه که از آثار مکتوب در این دومنطقه وجود داشت به وسیله مسیحیان متعصب اسپانیایی نابود شد و به همین جهت است که تاریخ گذشته این قوم چندان روشن نیست . اما آن‌چه که محقق است به طور اجمال آن که به هنگام ورود کورتر به مکزیک ، جمیع بومیان از چندتیره تشکیل می‌شدند که پیش از آن هر کدام دارای استقلال می‌بودند و چنان‌که قبل اشاره شد ، کم کم تحت انتیاد آژتک‌ها در آمدند و گروه بزرگ و مشکل جمعیت عمومی مکزیک از اتحاد این تیره‌ها پیدا نمده بودند که بنا به قولی متجاوز از سی تیره می‌شدند . قدرت‌مندترین این تیره‌ها آژتک‌ها بودند که قدرت را به چنگ آورده و پادشاهی مدت دو قرن در خانواده شان باقی بود تا به وسیله اسپانیولی‌ها نابود شدند .

در آمریکای جنوبی بنا بر شرح گذشته ، به موجب موقوفیت‌های مناسب تمدنی به

وجود آمد و تشکیلات قضایی و سیاسی و لشکری با همراهی قوانینی بسیار موجب استقرار روشی منظم در زندگی گشت. شهرهایی بزرگ در مکزیک بنانده بود که جمعیت هر شهری گاه تا ۱۰۰۰۰ تن و بیشتر از آن می‌رسید. شاه راههای عظیم و هموار نقاط مختلف هر شهری را به هم متصل می‌کرد و تمامی شهرهای عمدۀ با جاده‌هایی عمومی به هم مراوط می‌شدند. در شهرها بناهای عظیمی برپا می‌شد که مهم‌ترین آن‌ها کاخ و قصرهای شاهی، دیوان خانه و معابد و خدا خانه‌ها به شمار می‌رفت. به وسیلهٔ پست شهرها بهم مربوط می‌شدند و پیکهای حاملان اخبار در کمترین مدتی از دورترین نقاط خود را به مرکز می‌رسانیدند. کشاورزی به اندازه‌یی توسعه داشت که چون اسپانیایی‌ها به نزدیک پایتخت رسیدند، عزارع زیادی را خارج شهر زیر کشت مشاهده کردند و از روش جالب آب یاری و درختستان‌های عظیم به شکفتی و تعجب دوچار شدند.

در خارج از پایتخت، دهقانان در واقع کشاورزانی زحمت‌کش و بردبار و صبور بودند که با کوششی بسیار و پشت کاری فراوان کشت و زرع می‌کردند. چون محصول خرمن برداشته می‌شد، آن‌ها رادر کرجی‌های کوچکی که به وسیلهٔ گودکردن تنۀ درخت ها درست و فراهم می‌کردند بد شهر حمل کرده و به فروش یا مبادله می‌رسانیدند. هم خرد مالک وجود داشت و هم املاک مزروعی وسیع که متعلق به اشراف و سران بود. خرد مالکان در زمین‌های خود چنان‌که ذکر شد کشت و زرع کرده و محصول خود را بدنحو دلخواه به مصرف می‌رسانیدند. در املاک بزرگ مزروعی که متعلق به اشراف بود بردگان و کارگرها مزدور و جیره‌خوار تحت نظر مباشان کار می‌کردند و محصولی که به این طریق به دست می‌آمد متعلق به صاحب ملک بود.

ساختمان شهر هم چنان که اشاره شد خوب و مورد توجه بود، چنان‌که با شهر - های مترقبی اروپا همسری می‌کرد. بهترین نمونه شهرسازی، پایتخت به شمار می - رفت که درجهٔ تمدن آزتك را نشان می‌داد. خیابان‌هایی راست و پهن که با سنگ فرش شده بودند، چهارگوشۀ شهر را بهم بیوند می‌داد. از طرف حکومت رفتگرانی بودند که مأموریت و کارشان تمیز کردن خیابان‌ها و کوچدها بود. از غرب ھنگام در شاه-

رادها مأموران مخصوص چراغ می‌افروختند تا روشنی لازم تأمین شود. به وسیله‌جوى هایی بسیار آب آشامیدنی به همه نفاط شهری رسانیده‌اند چنانی از درست کردن فاضل آب‌هایی که به خارج شهر و مزارع می‌رفت غفلت نشده بود. پاسبانان و شب‌گردانی بودند که شب و روز مأمور حفظ انتظامات شهری بودند و خطاکاران و برهم زنان نظام اجتماعی را به مرآکز دولتی تحويل می‌دادند.

خانه‌سازی به سبکی ساده، اما زیبا و دل فریب انجام می‌گرفت. اغلب دایره‌های وارگرد یک محوطه مرکزی که عنوان حیاطی را داشت، بنای اصلی ساخته می‌شد. حیاط را غرقه در انواع گل‌ها و ریاحین می‌کردند و وسعت وزیبایی این خانه‌هاستگی داشت با مقدار ثروت و غنای هرفردی. معابد را بر پشتۀ هرم‌هایی هر تفع که در بینند. ترین نقطه شهر‌بنا می‌شدمی ساختند تا محیط و مسلط بر تمام شهر بوده و مردم به آسانی ناظر بر اجرای مراسم و آداب مذهبی از هر نقطه‌یی باشد و در این مورد باز هم گفت و گو خواهد شد.

نجوم میان مکربکیان پیشرفتی بود. اینان هم چون بسیاری از ملل و اقوام باستان فریب مادران در تقسیم سال بد اندیشه نگرفته و سال را خورشیدی حساب می‌کردند. هر سال به سد سدو شست و پنج روز تقسیم و بد هجده ماه بخش می‌شد؛ یعنی هر ماه بیست روز بیش نداشت. اما با توجه به این تقسیم، هر سال پنج روز اضافه بر سد سدو شست و پنج روز باقی می‌ماند و آشکار است که از کبیسه آگاهی نداشتند، چون پنج روز آخر هرسالی را جداگانه دوران جشن و سرود عمومی تعیین کرده و به خوشی و سرمستی می‌گذرانند و این روش‌شان چون شیوه ایرانیان باستان بود.

خط نویسی نیز میان مکربکیان رواج داشت و در واقع خط نویسی شان هنری بسیار ارجمند و دل روش‌شان در خط نویسی همان طریقی را که *Hirogliphe* یا تصویر نگاری، بالاندکی اختلاف بود - به این معنا که گامی بیش فاصله نداشتند تا هر تصویری نماینده یکی از حرف‌گردد و اگر اندکی گذشته بود و سایه شوم اسپانیابی‌ها بر این منطقه گسترده نمی‌شد بدون شک این گام را نیز برداشته بودند. منشیان در حقیقت نقاشانی بس‌ماهر و هنرمند بودند. اینان در مجالس شورا، در حضور شاه، و هنگام‌هایی

که برای ثبت اسناد و پیمان نامه‌ها وجودشان لازم می‌شد ، تمام وقایع را با چندرنگ نقاشی می‌کردند و کسانی که روش خواندن این نوع خط را می‌دانستند ، به‌آسانی آن‌ها را می‌خواندند .

در مکزیک واحد اجتماعی و سیاسی طایفه‌بود . هر طایفه‌یی با خارج از خود ازدواج می‌کرد . گروهی از این طوایف بودند که تشکیل یک قبیله‌را می‌دادند. شورای عمومی که قسمت اصلی حکومت را در دست داشت عبارت بودند از نمایندگان قبایل . نماینده‌های قبیله‌یی تنها بنا بر قدرت و کارآمدی و کدخدایی اش باین مرتبه می‌رسید و جز کارданی و نیرومندی عاملی دیگر برای انتخاب رئسای قبایل وجود نداشت .

امور قضایی بسیار پیش‌رفته و مترقی بود . به هیچ‌وجه روشهی که حاکی از هرج و مرج باشد بر جامعه تحمیل نشده و دستگاه قضایی را رخوت و خوابزدگی فرانمی‌گرفت . هر جرم و جنایت و تعدی‌یی بدشت مجازات می‌شد . چنان‌که ذکر شد پاره‌یی جرم‌ها که جنبه‌های اجتماعی و زیان‌های عمومی نداشت و انجام آن موجب صدماتی برای نظام اصولی اجتماع فراهم نمی‌کرد ، با برده‌گی مکافات داده می‌شد . اعمالی که صرفاً بر خلاف مصالح و اخلاق عمومی بود و انجام آن‌ها عوقب اخالل آوری را برای بعد نوید می‌داد ، مجازات‌هایی سنگین داشت . رشوه‌گیری ، مستبازی در ملأاعام ، سوء استفاده از اموال دولتی ، اقدام بدقاچاق‌چی‌گری که تجاوز بحقوق مسلم‌دولت بدشمار می‌رفت ، بی‌کاره‌گی و انگل‌بودن ، تهدید دیگران برای اخذ وجوه و دزدی و بسیاری از بزه‌های دیگر بدستخنی تعقیب و مجازات می‌شد . در جامعه آژتک مردم هیچ قفل و قفل بندانی بر منازل و مکان‌های کسبی نداشتند ، چون دزدی به ندرت اتفاق می‌اویناد ، به ندرت اتفاق می‌اویناد از برای آن‌که مجازات سنگینی داشت . یعنی یک دزد پس از محاکمه بالاصله اعدام می‌شد . از سویی دیگر موجباتی موجه از برای دزد موجود نبود . چون دولت تمام امکانات و وسائل را فراهم می‌آورد ناهم‌گان از لحاظ معاش و خواراک به خوبی بپرمند باشند و مستمسکی برای دزدی وجود نداشته باشد . زمین‌های دولتی که در حاشیه راه‌های عمومی قرار داشت ، کشت شده و در آن‌جاها ذرت به عمل می‌آورندند . این محصول ویژه فقراء و نداران بود که از آن برای معاش استفاده می‌کردند . موافقی که

خشکسالی بروز می کرد و قحطی نظام اجتماع را تهدید می نمود ، دولت از انبارهای عمومی آذوقه، مردم را در حد محدود راضی نگاه می داشت . در این هنگام دسته‌ای سپاهی با فرماندهان تعیین شده به اطراف رهسپار می شدند تا خراج گزاران باز گرفته و تا حدود ممکن خوار و بار به مرکز حمل کنند .

تمدن آزتك‌ها به شکل شگرفی در پایتخت رشد و نمو و تکامل یافته بود، در حالی که اطراف پایتخت و مناطق و نواحی دور تروزیردست چندان از این تمدن برخوردار نبوده و هنوز در حال بدويت به سر می بردند . چنان که ذکر شد با کمال تأسف بايستی ذکر شود که از عادات، رسوم، تشریفات، قوانین، آیین و دیانت، ادبیات و فلسفه و سایر امور فرهنگی و تمدنی این قوم چندان آگاهی بی دردست نداریم ، چون اسپانیولی‌ها از روی تنصیب و نادانی تمام آثار این تمدن را سوزانند و نابود کردن . اسناد مدارک تاریخی شان را به خاکستر بدل نمود و معابد و کاخ‌هاشان را خراب و منهدم ساختند . دانشمندان این تمدن را هم پایه تمدن‌های بزرگ دو هزار سال پیش از میلاد معرفی نموده‌اند اما بايستی خاطر نشان ساخت که هر گاه پاره‌بی از مقتضیات در نظر گرفته شود، از آن تمدن‌ها بسیار پیشی داشته‌اند . تمدن‌شان را برخی در حدود تمدن نومنگی یادوره حجر ذکر کرده‌اند . از فلزات آگامی و اطلاع داشتنده، اما ذوب فلزات و بدست آوردن مفرغ و همبسته‌های فلزی را نمی‌دانستند . به عین جهت بود که مس و طلا و نقره را سرد کار کرده و از آن‌ها با کمال مهارت زیباترین اشیاء را با کنده کاری‌هایی شگفت‌انگیز درست می‌کردند . با بلورهای مارکاریت آینه‌هایی می‌ساختند که در کمال درخشندگی و شفافیت بود . لباس‌هاشان را با پرهای کوچک و بزرگ رنگین زینت می‌کردند و در پارچه‌بافی ترقی کرده بودند . پارچه‌هایی می‌بافتند چون امروز دارای چند نقش ، که نقش دامن و کمر و بالاتنه هر چند باهم تفاوت داشتند ، اما بدرؤی هم طرح‌هایی بسیار زیبا و هندسی را با مهارت بالولائی جالب به روی پارچه بر می‌گردانند . چنان که گذشت دستگاه قضایی به سرعت و دقیق کار می کرد و برای نظافت شهر و نظم امور مأمورانی داشتند . تجارت و بازار گانی رونق داشت و کسی حق نداشت به حقوق مالکیت دیگران تجاوز نماید . دستگاه‌پست بسرعت شگرفی آماده بود و در مدتی کمتر از سه روز ، ده

وراکروز به مکزیکومر تبیط می‌گشت . هم‌دکاتبان آماده و مهیای کار بودند و شرح قضایا را با تصاویری زیبا و متعلّق به روی کاغذ کشیده پست می‌کردند . البته آشکار است که هر گاه غارت‌گران و آدم‌کشان این اسناد و مدارک را نابود نکرده بودند امروزه چه ذخیره‌گران بهایی از این تمدن می‌توانست در دست باشد . پوشش مردان عبارت از قطعه پارچه‌یی بود چون حوله‌که به روی دوش دوسرآن را گره می‌زدند . زنان پیراهن‌ها و بالتوهایی چون امروز می‌پوشیدند و در آرایش خود بسیار دقیق و محتاط بودند . در کشاورزی بسیار پیشرفته بودند و با حفر کانال‌ها و هدایت آب قنات‌ها به خوبی مزارع شان را آب‌باری می‌کردند . محصولات عمده‌شان عبارت بوداز: ذرت، لویا، گوجه فرنگی و انواع ادویه، بهویژه فلفل . حیوانات بارکش اصولاً نداشتند و جانوران اهلی به ندرت میان‌شان وجود داشت، تنها غاز و مرغابی به‌شکل اهلی در شهرها و دهات دسته دسته، چون گلهای گوسفند مشاهده می‌شد . نوعی شراب قوی میان‌شان معمول بود به نام پولگ Pule - اما چنان‌که اشاره شد بدستی در ملاعام و یا کسی که متهم به بدستی می‌شد، بدشت تنبیه و مجازاتی گشت . بنابراین عموماً از سنگ می‌ساختند ، اما در پاره‌یی موارد از آجر نیز برای تربیین و روپوشی استفاده می‌شد . حکومت نیز چنان‌که ذکر شد، نوعی حکومت نظامی مطلق بود . در رأس اجتماع خانواده سلطنتی و شاهزاده‌گان بلا منصب قرار داشتند و پس از آن امراهی بزرگ نظامی و فرمانداران و رؤسای قبایل که عضو شورا بودند مقام داشتند . نجیبزادگان، اشراف و روحانیان پس از اینان در کادر طبقاتی بالانشینان جای می‌گرفتند، اما لازم به تذکر است که روحانیان طر از اول در رأس اجتماع دارای مقام و منصب بودند ثروتمندان و طبقه بازرگان و اعیان پس از نجبا قرار داشتند . میان اینان ثروت‌ارثی بود و هرگاه به اندازه کافی دارای ثروت شده و با خدماتی که به حکومت و شاه می‌نمودند بخت یاری‌شان می‌کرد، به طبقه نجبا پذیرفته شده و ارتقاء مقام می‌یافتند .

زنان دارای مقام و منزلت و احترام بودند . نسب از جانب پدر برده می‌شد ، اما این دلیل خواری زنان و یا غلو در سیستم پدرشاهی نبود . تعدد زوجات به‌شکل محدودی میان طبقات بالا رواج داشت . احترام همسراول و فرزندانش همواره محفوظ

بود و زنی که مورد تعدی و ستم شوهرش قرار می‌گرفت می‌توانست اعتراض نموده و شکایت نماید . زنانی که وضع حمل می‌کردند از شایسته‌ترین احترامات برخوردار می‌گشتند . هرگاه زنی بهنگام زایمان می‌مرد ، تشریفاتی با شکوه در تجلیل اش برپا می‌شد و دارای مقام سر بازی دلیر شناخته می‌گشت که در نبردگاه شهید شده باشد . بزرگ - ترین جشن و سور خانواده‌گی هنگامی بود که در خانواده‌کودکی زاده می‌شد . در تعلیم و تربیت کودکان دارای روش‌ها و شیوه‌هایی بودند که درباره‌اش گفت و گو خواهد شد .

در قلمرو دیانتی که قربانی انسانی را شعار داشت :

۷ - سازمان معابد و طبقه کاهنان

درباره مذهب آزنک‌ها ، خصایص عده‌این منصب ، موضوع این بند ، طبقه روحانیان ، وضع معابد خانها ، معابد چه جایی در اجتماع داشتند ، مسائل تعلیم و تربیت ، مدارس عمومی چگونگی تدریس در این مدارس ، مواد آموزشی ، تحصیل برای اعیان زاده‌گان ، حق التدریس مدارس طایفه‌ی یاخانه‌ای جوانان ، مدارس وابسته به معابد ، روش تدریس در این مدارس ، شاگردانی که برای امور دولتی تربیت می‌شدند ، طلاب علوم دینی ، مواد درسی طلاب ، اهمیت درس خواندن ، وضع ساختمان و معماری معابد ، طبقه کاهنان ، قدرت کوهنه ، کثیرت معابد ، اجرای مراسم عمومی ، محراب معبد ، عواید معابد ، موقوفات و طرز استفاده از آن‌ها

در مورد مذهب آزنک‌ها شاید هرگاه از راه حدس و گمان بر مبنای استنتاج و دیدار بقایای بازمانده اندکی که از تمدن شان بازیمانده است ، و آن چه از گفتارها و نوشته‌های ضدو نقیضی که از ایام دور تابه امروز باقی مانده به خواهیم مباحثی سر هم کنیم ، شاید مباحث درازی پدیدآید . لیکن از این روش انصراف جسته و به اصول اصلی این مذهب و آن چه که از رسوم و آداب و تشریفات شان بازمانده است سخن خواهیم گفت :

در نخستین قسمت لازم است تا از طبقه روحانیان و وضع معابد و موقعیت شان در اجتماع سخن گوییم . چون هر چه باشد روحانیان گردانندگان امور دنیوی بودند و مراسم مذهبی در معابد و خداخانه‌ها انجام می‌شد . معابد هم چون که در بسیاری از تمدن‌های بزرگ قدیم در مصر و بین النهرين و هندوستان و ایران و جاهای دیگر معمول بود ، مرکز عبادت ، حل و فصل دعاوی و مراقبات ، فیصله امور اقتصادی ، انجام مراسم و تشریفات دینی و پژوهشکی و جادوبی بود ، البته با ایستی بداین افلاط مواردی دیگر رانیز اضافه نمود .

ترتیب و مسائل آموزش و پرورش کودکان در جانه ، تاسن پاترده سالگی توسط پدر و مادر و یا مریان ویژه انجام می‌گشت . اماز پاترده سالگی بسیان لازم بود تا به مدرسه فرستاده شوند . چون جوانان لازم بود تاز علم و قانون زمان به خوبی بهره‌مند شوند . البته تحصیل جوانان مستلزم مخارجی بود که تنها توانگران و ثروتمندان از عهده پرداخت و تأمین اش بر می‌آمدند . مواد آموزشی بطور کلی عبارت بودند از فراگرفتن مبانی آداب زندگی شهری و یادگرفتن قانون نظامی و رزمی و آگاهی از تاریخ و معرفت به قوانین و اصول و تعالیم دینی . مدرسه‌ها خصوصی و ملی بودند نه دولتی و به وسیله کسانی اداره می‌شدند که صلاحیت‌شان از طرف معبد و کاهنان تصریح شده واز دولت اجازه گرفته بودند . برای هر دوره آموزشی ، نوآموزان علاوه بر هدایایی که برای رئیس مدرسه و معلم خود می‌بردند ، مقادیری وجه و ارزاق نیز از جانب اولیاء برای شان ارسال می‌شد . یک معلم مصدر همه تعالیم موجود بود و از خط نویسی تا آموزش‌های دینی را عهده داربود . تنها پاره‌یی اوقات بر حسب تقاضای رئیس مدرسه و تصدیق موافقت شورای کاهنان ، دولت مریع نظامی برای مدارس می‌فرستاد

این مدارس که در شهرهای بزرگ وجود داشت بسیار کم بود . اما نوعی مدارس دیگر نیز وجود داشت که از طرف طوایف اداره می‌شد . هر طایفی بامسؤولیت مالی خود مدرسه‌یی درست می‌کرد تا جوانان‌شان در آن مدرسه به تحصیل پردازند و این مدرسه‌ها را خانه جوانان می‌نامیدند . اما مدارس بزرگ و رسمی که ارزش و اعتباری بسیار داشتند ، مدارسی بود که وابسته به معابد بزرگ بود . تحصیل در این مدارس برای فارغ‌التحصیلان مزایای اجتماعی بسیاری داشت . در این مدارس از نوآموزان چیزی دریافت نمی‌شد . هم چنین ویژه اعیان زادگان و اشراف زادگان بود . اما بازگانان و ملاکان ثروتمندی که در طبقه خودشان جای داشتند و هنوز به سلک طبقه نجبا در نیامده بودند نیز جوانان خود را داخل این مدارس می‌کردند ، چون فارغ‌التحصیلان این مدارس برای خانواده خود کسب آبرو و احترام و وجهه‌یی می‌کردند که در ارتفاع مقام اجتماعی شان بی‌تأثیر نبود . اما باید تذکر ناده شود که این مدارس وابسته به معابد ، نوآموزان را برای مشاغل روحانی آماده می‌کردند و در پذیرش نوآموزان

سخت‌گیری می‌شد چون احتیاج و نیازمندی بسیاری به چنین نوآموزان موجود نبود هرگاهی که دوران آموزشی این نوآموزان به پایان می‌رسید ، اشغال مقامی در خور از طرف معبد برای شان مسلم و محرز بود و این خود امتیاز بزرگ و جالبی به شمار می‌رفت . خانواده‌هایی که در معبد صدر مشاغل روحانی نمایندگانی داشتند، خیال شان آسوده‌تر بود چون به هنگامدهای گرفتاری می‌توانستند از وجود این نمایندگان سودهایی به برند .

تحصیل در مدارس روحانی در معابد ، زیر نظر کاهنان انجام می‌گرفت . امر - تحصیل بسیار دقیق و در باره طلاب سخت‌گیری اعمال می‌شد . در اینجا حد نصاب پانزده سالگی می‌شکست و خانواده‌ها زودتر از این هنگام کردکان را برای تعلیم و تربیت به معابد می‌فرستادند . می‌توان در صورت کلی اش این مدارس را مدارس دینی خواند . مواد عمده درسی عبارت بودند از فرا گرفتن خط آزنک‌ها . این خطی بود چون خط تصویری یا هی روگلیف که هنوز بدان پاید باز نرسیده بود و عبارت می‌شد از نقاشی حوادث و رویدادها با پاره‌بی از اختصارات که شبیه به خط مایه‌ها که در قسمت بعد در باره‌اش گفت و گو خواهد شد می‌بود . هم چنین ماده‌بی دیگر از مواد درسی عبارت بود از فرا گرفتن مجموعه سرودهای مذهبی در نیایش خدا یان و مجموعه افسانه‌ها و اساطیر قومی و رایات مذهبی آزنک . داش جویان مدرس‌های دینی پس از آموزش‌های او لیه بدو دسته تقسیم می‌شدند : دسته‌بی برای مشاغل دولتی و درباری تربیت می‌شدند و در امور تجارتی ، حقوقی و جزایی و لشکری و فرمانداری مصدر کار می‌شدند . دولت به این مسئله توجهی بسیار مبذول می‌داشت . اماعده‌کمتری بودند که از گروه نوآموزان جدا می‌شدند تا برای کهانت و یابنایت کهانت آماده شوند . برنامه این دسته از هنگام جدا بی بسیار سخت و مشکل و طاقت‌فرسا می‌شد . لازم بود تابه قوانین ، دستورها ، مراسم و تشریفات و آداب رمزی و نحله‌های جادویی و طبابت و امور پزشکی وارد شوند بسیاری از این امور را برای درک و شناخت و یاد گیری بیشتر نوآموزان ، به مرحله نمایش در می‌آوردند . هر چند گاهی یک بار رؤسای بزرگ معابد و کاهن‌اعظم در این برنامه‌ها نظارت می‌کردند ، چون در آئینه نزدیکی رؤسای مذهبی و کاهنان جانشین از

میان این دانش جویان انتخاب می‌شدند. آنچه که از این مواد اجرایش سخت‌تر و طاقت‌فرسات‌تر بود، انجام بر نامدهای روزه‌های طولانی و ریاضت‌های سخت و شاق به شمار می‌رفت چون یکی از شعایر مذهبی ویژه کاهنان روزه و ریاضت بود. سرانجام که این همه‌تمام می‌شد و دانش جویان منتخب برای امتحان آماده‌می‌شدند بزرگترین مقامات روحانی بد آن کسانی تفویض می‌شد که با امتیازات شایسته‌بی لیاقت و برتری شان را بدثبوت رسانیده بودند و آنانی که دارای رتبه‌های کمتری بودند و به شهرستان‌ها برای کهانت و نیایت کهانت اعزام می‌شدند.

کاهنان در بسیاری از امور اجتماعی و سیاسی قدرت و نفوذ تامی داشتند. اغلب رؤسا و فرماندهان و فرمانداران از دست پروردگان کاهنان به شمار می‌رفتند. هم‌چنین در امور نظامی و جنگ و صلح نیز کاهنان دخالت‌های بسیاری می‌کردند. هر چند او لیای امور و شخص شاه و رؤسای نظامی و سپاهی نمی‌خواستند تحت نفوذ و تأثیر اراده و تمایل خواست کهنه واقع شوند، اما خواه ناخواه این امر با تفائل و پیش‌گویی و تعیین هنگام سعدون‌حس از طرف کاهنان خود به‌خود به مرحله عمل می‌رسید. هم‌چنین متولیان عالی-جناب خداوند جنگ کاهنان بودند و خدای جنگ خواست‌ها و تمایلات‌اش را به‌وسیله کاهنان به‌سمع امپراتور و فرماندهان لشکری می‌رسانید و به همین جهت آشکار می‌شود که تاچه حد و اندازه‌یی این طبقه می‌توانستند. حتا در امور نظامی یک قدرت نظامی مداخله نمایند.

شاید قوم آژتک از جمله چند قوم محدودی باشند که بیش از اقوام دیگر به معبد و معبد سازی اهمیت داده و در کثرت معابد پیشو و محسوب شوند. البته امروزه این کثرت و تعداد خاندهای مذهبی را در میان پیروان دینات متأخر جهانی می‌توان نشان کرد. به طوری که بنابر ذکر تاریخ نویسان درج شده است، در یک شهر سیصد هزار ۳۰۰/۰۰۰ نفری، بیش از شصت سد معبد وجود داشته است. از این جمعیت هرگاه نیمی را کودکان و کهن سالان از کار اوفتاده به شمار آوریم، از برای هر دو سد تادو سد و پنجاه نفری یک معبد وجود داشته است. البته تعدادی به‌این افزونی از معابد و خدا خاندها، مراقبان و متولیان و کاهنان زیادی لازم داشته‌اند و با این وصف آشکار می‌شود

که طبقه روحانیان چه اندازه می‌توانسته کثیر الافراد و پر جمیعت باشد . از طرف شورای کاهنان بزرگ که همواره بدریاست و سرپرستی کاهن اعظم تشکیل می‌شد ، برای خادمان و کارکنان و روحانیان معابد خاندها و اقامات گادهای جد اگانه‌یی که در طرز معماری و تزیین بناء خانه‌های عادی تفاوت داشت ، ساخته می‌شد که گروه کارکنان معابد در آن خانه‌ها زندگی می‌کردند .

شکل هندسی معابد هرمی شکل بود واز دور یک توده عظیم سنگی به نظر می‌رسید . هم چنان‌که در بسیاری از اصول و مراسم مذهبی مشابهات با دیانت مصریان داشتند ، معابدشان نیز همانندیهایی با اهرام مصری داشت . هر چند این وجوه تشابه با زیگورات Ziggoratte های بین النہرین بیشتر به نظر می‌رسد ، اما از لحاظ اصولی به اهرام مصری بیشتر مانند بود . این معابد دارای طبقات چندی بودند که همه از سنگ بناسده و بالا رفته بود . هر طبقه‌یی دارای اتاق‌های متعددی بوده است که گردآگرد هر طبقه‌یی را فرا می‌گرفت . هم چنین قسمت خارجی هر طبقه‌یی عبارت بود از سرسرایی یک پارچه که به شکل مار پیچ با پله‌هایی که یک سردر دوری ملايم امتداد می‌یافتد به طبقه فوقانی متصل می‌گشت . هر گاه کسی می‌خواست به فوقانی ترین قسمت معبد بازرسد ، لازم بود تمام‌تی نسبتاً طولانی از این پله‌های مار پیچ به طرف بالا صعود نماید تا به نقطه مورد نظر باز رسد . البته آشکار است که با چنین وصفی مراسم مذهبی‌یی که در خارج از اتاق‌های معابد انجام می‌گرفت به نظر همگان در شهر می‌رسید .

چنین به نظر می‌رسد که منظور از ساختن معابدی با این سبک معماری و بلند آن بوده که همگان ناظر اجرای آداب و تشریفات مذهبی بوده باشند . وقت‌هایی که مراسم مذهبی به وسیله کاهنان و نوچه کاهنان که در واقع همان دانش‌جویان مدارس مذهبی بودند انجام می‌شد ، مردم موظف بودند تابا صفائد و جمع خاطر رو به سوی معبد ایستاده و در حائل نلاوت مزامیر مذهبی مراسم را بنگرند . به این طریق بود که در حقیقت تمام جمیعت شهر در مراسم مذهبی شرکت می‌کردند . در فوقانی ترین مرتبه معبد ، محراب یا جای گاه خاص عبادت وجود داشت که به هنگام‌های ویژه - خدایی

را از طبقه زیرین به آن جا حمل کرده و پس از انتقال به محراب ، مراسم قربانی و پرستش را برایش انجام می‌دادند . در این جای‌گاه مقدس تختی از سنگ یک پارچه که با جواهر و طلا ترصیع شده بود وجود داشت که عالی جناب ، خدای شوکت‌مند را بر آن جلوس می‌دادند . در برابر نشیمن گاه خداوند ، سکوی قربانی را احداث کرده بودند و دو طرف سکوی قربانی دردو آتش‌دان یا مجرم ، آتش مقدس می‌سوخت که در باره‌اش سخن‌گفته خواهد شد .

شب‌گاه به واسطه روشنی آتش مقدس و جاودان ، محراب معابد از تمام نقاط شهر روشن و آشکار بود . اغلب مراسم و تشریفات مذهبی عمومی و در انتظار همگان اجرا می‌گشت . آداب خصوصی که بیشتر جنبه فردی داشت درون معابد انجام می‌گرفت . چنان‌که در بند بعدی ذکر خواهد شد ، این مذهب دارای مراسمی بود سرور انگیزو خالی از ملال و آندوه - و با نسبت‌کمتری دارای تشریفاتی بود که اندوه و حزن و ملال می‌آورد .

اما آن چه که ممکن است به نظر رسد ، آن‌که خرج این معابد از چه منبع یا منابعی تأمین می‌شده است . در این جای‌بستی عطف توجهی به‌وضع معابد در مصر و بابل و سومر نمود . هر معبدی دارای زمین‌هایی زراعی بود که از طرف کاهنان بدرعا یا اجاره داده می‌شد و یا بر دگانی که متعلق به‌معابد بود ندر آن مزارع کار کرده و محصول برداشت شده متعلق به‌معبد می‌بود . دولت برای تأمین خرج معابد کوکمک‌های مستقیمی نمی‌کرد ، اما بر دگان مورد احتیاج و گاه زمین‌هایی بایر را به معابد می‌بخشید . به این قلم باید موقوفات بسیاری را نیز افزوده و این موقوفات نیز عبارت از زمین‌های مزروعی بود . رسم وقف املاک مزروعی برای معابد در اغلب تمدن‌های بزرگ قدیم وجود داشته و امروزه این رسم در بسیاری از جوامع مترقی مرسوم است . قلمی دیگر که عواید معابد به آن‌ها بستگی داشت عبارت از عدایا و عطا‌یا رعایا بود که از طلا و جواهر و انواع و اقسام جنگ ابزارها و ظروف و حبوبات و اقلام غذایی تشکیل می‌شد . بهر حال هر یک از معابد به وسیله این اقلام عوایدی اداره می‌شد . مازاد خرج سالیانه معابد لازم بود تا صرف امور خیریه شود و به همین جهت از طرف

معابد علاوه بر مدرسه‌ها ، نوان خانه‌ها و گرم خانه‌های درست می‌شد که مردم فقیر را طعام کرده و پناه می‌دادند . هم چنین هر معبدی لازم بود تا در طی هرچند سالی یک معبد تازه از عواید اضافی بناسکند . کاهنانی که از عواید معبد در تکثیر ثروت شخص خود سوء استفاده می‌کردند ، از نظر مردم مطرود و در واقع خام مقام شده و گاه در و رطهٔ خطر قرار می‌گرفتند ، اما همیشه راه حیله و نیرنگ و دستان ، این خصیصه کهن انسانی برای سوء استفاده باز بود .

۸- شکل خاص مذهبی

روش ویژه منعی آزنک‌ها ، مقایسه‌بی در مذاهب بزرگ و کوچک قاره جدید ، اهمیت مذهب آزنک ، موارد و مایل نووکهنه در این دیانت ، دوجنبه اصلی در دیانت ، جنمه مهر و عطوفت و انسانی ، جنبه مهر و خشونت ، دستگاه کهانت ، مقایسه دستگاه کهانت و دستگاه خدايان ، مقایسه‌بی میان مسیحیت و منع آزنکی ، تشکیل و نظم و قدرت جامعه مذهبی ، موارد قتل کاهنان ، شکل اولیه مذهب و سادگی و انسانی بودن آن ، شکل بعدی و پیدایش خشونت ، از توحید تا شرک

از نظر مذهبی میان قباین ساکن در امریکای شمالی و جنوبی ، آزنک‌ها از همه پیشی داشته‌اند . بسیاری از مراسم و مفاهیمی را که ادیان و مذاهب مترقی و دنیای متمدن ارائه جامعه بشری دادند ، این مذهب بدؤی به شکل‌گسیخته و کاملاً شکل ناگرفته‌بی در خود مضرم داشته است . با تمام مباحث و گفتوگوهایی که تاکنون درباره مذاهب اقوام و قبایل امریکایی انجام شده و از نظر خوانندگان گذشته است ، در مقام مقایسه بدسهیلی و آسانی می‌توان درک کرد که مذهب قوم آزنک تا چه اند ازه‌بی پیشرفت کرده است و مراحل ترقی و تکامل را بیموده است . مقایسه‌های انجام شده نشان می‌دهد که کمال و جامعیت این مذهب تا چه حد و اندازه‌بی بود و هرگاه مراسم و حشیانه و اندوزای قربانی‌های انسانی را از این مذهب حذف کنیم ، بامذاهب بزرگ ملل باستان هم طرازی یافته و وجود مشابه فراوانی می‌توان با دیانتات مسیحی و اسلام در آن برقرار ساخت .

اصل دیانت مبتنی بر اساس خدايان پرستی بوده است . خدايان بزرگ اغلب عبارت از ارباب انواعی بوده‌اند که سرپرستی امور طبیعی را عهده‌دار بودند – و در

تقدم و تأخیر، بزرگی و کوچکی - شامل سلسله مراتب کهتر خدایان و مجمع هپتر خدایان می‌شده‌اند. الگوی دستگاه کهانت و طبقه روحانیان نیز مطابق معمول از روی همین سلسله مراتب در مجمع خدایان تکوین می‌یافتد، هر چندکه پیش از آن: یعنی قبل از آن که سلسله مراتب برای خدایان قابل شوند، به‌وجب قیاس خدایان به انسان *Anthropomorphisme* «انتروپومورفیسم» برای خدایان از روی الگوی خود سلسله‌مراتبی ساخته بودند. به‌حال سلسله‌مراتب با وضع هیرارشی *Hierarchy* که در جمع گاه خدایان برقرار بود، انعکاس داشت در طبقه روحانیان. سازمان مذهبی که به‌وسیله کاهن اعظم رهبری می‌شد، چون کنیسای مسیح، روحانیان دارای درجات و مقام‌هایی بودند متفاوت. پیشوايان مذهبی، کارکنان معابد و عمالی که کارشان تنها منحصر به‌امور معبد و معبدبانی بود، چنان‌که مذکور شد طبقه مقندر و کثیر-الافرادی را تشکیل می‌دادند. جامعه مذهبی عبارت از اجتماعی بود بسیار منظم و متشکل که تحت مراقبت و نظم و تربیتی شدید و بی‌گذشت در طی سالیانی دراز رشد و نمو پیداکرده بودو هنگامی که سپیدپوستان وارد سر زمین مکزیک شدند مشاهده کردند که جامعه مذهبی عبارت است از اجتماعی متشکل و قوی که به‌خوبی اداره شده و با قدرت اش می‌توانست در امر سیاست دست اندازی‌های بی‌چونی بدکند. اما چنان‌که در قسمت مذاهب قبایل بدیع سخن بدینان رفت، ملاحظه شد که عالی‌جنابان - جادو پزشک‌ها، چگونه در صورت عدم موفقیت در کارهای ساحرانه و پزشکی خود، ناگهان به‌قتل می‌رسیدند. در میان قوم آزتک نیز این عمل چند بار اتفاق افتاد که سپیدپوست‌ها ناظر بر اجرای آن بودند - به‌این معنی که چون آرا و دستورات و پیش‌بینی‌های کاهنان چندین بار نادرست درآمد و بومیان در نبردوستیز با سپیدپوستان که بدتهبیج و تشجیع کاهنان انجام می‌گرفت دوچار خسارات جانی و مالی فراوانی شدند، جمع آمده و با مراسمی ناگهان کاهنان را می‌کشند.

با مطالعه دقیقی که در این مذهب به عمل آید، متوجه می‌شویم که مذهب آزتک‌ها به‌شکلی روشن و گویا دارای دو حنبه‌می باشد: جنبه‌یی حاکی از نرم‌ش و عطوفت و اخلاق انسانی است و حاوی تعالیمی بسیار شایسته در سلوک صحیح زندگی مردم منشأه

است ، - و جنبه‌یی دیگر از قهر و خشونت ، نامردمی و بی‌سپاسی نسبت به ارزش انسانیت گفت و گو می‌کند . البته از لحاظ روانی می‌توان این دو جنبه‌را با مهروکین که توأمًا در نهاد بشری مضمرا است و امی والانس Ambivalence خوانده می‌شود توجیه و تفسیر نمود - اما هرگاه از راهی دیگر به جست وجو و کاوش پردازیم ، نتایجی که گرفته می‌شود ، در روشنی ساده‌تر مطلب کومک‌های بهتری می‌کند .

آن چه که به نظر می‌رسد ، مذهب آزتك‌ها در آغاز جنبه ملایمت و انسانی و حالت شکل عطوفت باری داشته است و رسومی که سخت و خشن و غیر انسانی باشدنداشته اند - اما بعدها کم کم جنبه‌های قهر و خشونت و مراسم وحشت‌انگیز والم آور در این مذهب راه یافته و عجین شده و در کنار جنبه‌های ملایم و اعتدالی گذشته به موازات نضج و بلندی گرفته است . هرگاه در این مورد طالب نمونه‌یی روش‌تر برای مقایسه باشیم باید توجه خود را به مذهب مسیح معطوف داریم ، چون مذهب مسیح نیز سیری هم چو مذهب آزتك‌ها داشته است که از جنبه‌های ملایم و اعتدالی و بشردوستانه آغازین اش بد جنبه‌های خشونت بار ، در نه خوبی ، هنک ولگد ممالک حکمن حقوق انسانی و توحش و خشونت هنله‌ی گشت . مذهبی که در ابتداء آن همه عطوفت ، مهربانی ، گذشت ، فدا کاری به حد بردگی را می‌ستود ، در طی چند قرن مبدل به مذهبی شد که در رأس آن دستگاه تدقیق عقاید «انگیزی سیون» Inquisition وجود داشت و بد سوزانیدن و شکنجه هایی آن چنان هول نالک که تاریخ مسیحیت را ملوث و آسوده ننگ کرده است پرداخت . این همه شکنجه‌ها و آزارها و زنده زنده سوزانیدن مزدم بی‌گناهی که متهم به کفر و زندقه می‌شدند ، در کنار همان جنبه‌های فرم و ملایم مسیحیت رشد و نمو یافته بود . به هر حال آزتك‌ها نیز در آغاز در مذهب خود فاقد جنبه‌های خشونت بار و نا انسانی بودند - اما با گذشت زمان و توسعه جمعیت که ایجاد وجود روحانیانی را می‌کرد ، و بسط قدرت و نفوذ طبقه روحانیان ، و وقعت و مواردی دیگر ، جنبه‌های خشونت انگیز و موحس نیز در مذهبشان پیدا شد چنان که مسیحیت نیز بر اساس همین عوامل چنان شد .

هم چنین دو شکل توحید و شرکت را به توالی فوق بایستی در این مذهب در نظر

گرفت. آن چه که به نظر رسیده و محتدل است که محقق نیز باشد آن است که آزتك‌ها در آغاز به نوعی از توحید معتقد بوده‌اند، اما بعد‌ها بر اثر پیش آمدها و حوادثی که لازم است بیشتر به جنبه‌های گسترشی اجتماعی توجه داشت به شرک گرایی‌های اند. معابد یا خدا خانه «پان تهاون Pantheon» هامولود این دوران دومین است که ارباب انواع پدید آمد و از برای هر خدایی صورتی ساختند و خانه‌یی بنادرند و کسانی را مأمور نمودند تا تیمار و پرستاری این خدایان را نموده و میان خلق و او میانجی شوند، اما به هر حال همان خدای بزرگ و یک‌تا از دوران توحید به دوران شرک منتقل شدو در صدر گروه خدایان جای گرفت. در سده شانزدهم میلادی سیزدهم‌هتر خدای در رأس گروهی از کهتر خدایان وجود داشتند که تعدادشان متباوز از دو سخدا می‌شد و در باره خدایان و نحوه اعتقاد به آن‌ها و وظایف متقابل مردم و خدایان در بندی دیگر گفت و گو خواهد شد.

۹ - دستگاه کرهان، افسانه‌ها و اساطیر

دو جنبه مذهب، موازات‌عم، تحلیل این‌موازات، در باره اساطیر، پیدایش و تکوین جهان، اساطیر مقایسه‌یی آزتك‌ها، دونار نابودی جهان به وسیله آتش‌وسیل، اساطیر آریایی و سامی در این باره، چهار دوره مشخص از عمر جهان، انهدام هر دوره به وسیله یک خورشید، خورشید زمین و خورشید هوا و خورشید آتش و خورشید آب، انهدام جهان در هر پنجاه و دو سال، مراسمی که در رأس هر پنجاه و دو سالی برای می‌کردند، خاموشی آتش‌های مقدس و قربانی فوجیع که برای خدایان داده می‌شد، طبقات کاهنان، تنصب کاهنان، ریاضت مقدسان، تعلیم و تربیت چووانان

بر مبنای اساس آن چه که گذشت، در مذهب آزتك‌ها دو جنبه مشخص به موازات هم در حرکت‌اند: جنبه‌یی معتدل که حاوی اعتقادات و رسوم و آداب و تشریفات مذهبی است و از دوران قدیم تری همراه با توحید بنیان داشته است - و جنبه‌های خشونت انگیز و قهرآمیز که در صدر آن‌ها مسئله قربانی کردن انسانی به نسبت بسیار فراوانی فرار دارد که قربان کردن کودکان نیز برخشونت بیشتر آن‌می‌افزاید. اما میان این دو جنبه، حدود میانه‌یی وجود دارد که محتوى هراسم و تشریفات عمومی مذهبی است و از آن‌ها سخن به میان می‌آید.

در باره پیدایش عالم و نابودی آن میان سرخ پوستان افسانه‌هایی چه بسیار که

وجود دارد پاره‌بی‌شان طویل و قصه مانند، برخی‌شان زیبا و شاعرانه و بعضی شان کوتاه و بی‌مفهوم، و شاید در نظر مایع‌منا است. بومیان سرخ‌پوست جلگه نشین آمریکای جنوبی معتقد‌ند که جهان دو بار منهدم و از هم پاشیده شده و هردو بار به وسیله بقا‌یای پیشین دگر بار تشکیل هستی وزندگی داده است. این دو باریک دفعه به وسیله آتش بوده و مرتبه دیگر به موجب سیل. در این‌جا عطف توجهی در مقام مقایسه بسیاری از ازان‌ها را به خود مشغول کرده و به کاوش و پژوهش و امیدارده. در اساطیر ایرانی، وهم چنین پاره‌بی‌دیگر از اساطیر آریایی آمده است که جهان با یک آتش سوزی مهیب از بین می‌رود و پس از آن رستاخیز شروع می‌شود. در فلسفه یونان نیز این مسئله‌یی است قابل تعمق و زرف نگری. اما آن‌چه که جنبه مشخصی به این مقایسه می‌بخشد همان روایات اساطیر ایرانی است در باره انعدام جهان به وسیله آتش سوزی. حال هرگام به شکل خاص پرستش آتش که میان آزتک‌ها شایع بوده و آتش‌گاه‌های شان که نظیر و همانند آتش‌گاه‌های ایرانی است و نقدس آتش توجه‌کنیم، مسئله همانندی‌های چند، مورد اشاعه را به ذهن منتقل می‌کند و این سوال مطرح می‌شود که این اساطیر و افسانه‌ها از نقاطی دیگر به امریکای جنوبی به وسیله اشاعه رسیده است؟. به هر حال انعدام جهان بد وسیله سیل نیز متشابه دیگری را می‌رساند و آن اساطیر و افسانه‌هایی است در باره توفان نوح. مورد مومنیایی اجساد و بنای اهرام نیز بر همین اساس اخذ و اقتباسات و یا بهتر به‌گوییم همانند یهایی را با اجزاء فرهنگ مصری بیان می‌کند.

در می‌تولوزی و اساطیر آزتکی چهار دوره مشخص برای عمر جهان بیش‌بینی شده و در باره آن افسانه سازی شده است. اصولاً بنا بر اساطیر آزتک‌ها چهار خورشید در جهان به وجود آمده و درخشیده است که به ترتیب عبارت‌اند از. خورشید زمین، خورشید آتش، خورشید هوا و خورشید آب. چهار دوره از ادوار عمر جهانی وابستگی دارد با این چهار خورشید، چون هر دوره‌یی منتست است به یکی از این چهار خورشید که در انتهای هر دوره‌یی عمر جهان به سرآمده و زمین با یک انعدام و حشت‌ناک از بین رفته است. به همین جهت است که آزتک‌ها در دغدغه خاطرو ترس و هراس بودند و

در انتظار پایان عصر حاضر یا دوره اخیر به سر می‌بردند و شهد زندگی شان گاه گاه با وسوس در باره انعدام عاجل زمین به تلخی و تندی می‌گرایید. به هر انجام آژ تک‌ها معتقد بودند که در پایان انعدام هر دوره‌یی، بقایایی از زندگی باقی می‌ماند که انسان‌ها آن بقایا را اخذ کرده و پایه‌های زندگی عالی‌تر و تمدن بهتری را بنیان می‌کرددند.

آژ تک‌ها معلوم نیست که برپایه چه مبنای اساسی برای هر دورانی پنجاه و دو سال وقت قابل بوده‌اند، یا آن‌که گمان می‌کردند پس از گذشت پنجاه و دو سال احتمال انعدام دنیا می‌رود. بر اساس همین نحوه فکر و اندیشه بود که در هر پنجاه و دو سالی به اجرای مراسمی می‌پرداختند. چون موعد انعدام فرضی و قریب الوقوع دنیا-افرا می‌رسید، دسته همسرایان کاهنان، آواز حزین و غم آوری را ترنم می‌کردند. این آوازی بود که حزن و اندوه و وارستگی و قطع علایق را به اعماق وجود افراد نفوذ می‌داد. آن گاه کاهنان تمام آتش‌های مقدس را در آتش‌گاه‌های خاموش می‌کردند شاید این سمبول و کنایه‌یی محسوب می‌شد از انعدام جهان. پس همه جمیعت شهرها را ترک کرده و به هدایت کاهنان بد صحراء می‌رفتند. نگرانی و وحشت همراه با قیل و قال و هیاهوی هراس‌زای مردم چونان بود که بدراستی ساعتی دیگر افسانه صورت وقوع می‌یابد. سرانجام ساعت‌موعود فرا می‌رسید. سکوت مرگ‌همه‌جا سایه می‌گستردو چون پرده‌یی دل‌ها را خفه می‌کرد. تنها ترنم آواز مذهبی دسته همسرایان به‌گوش می‌رسید. ناگهان این آواز قطع می‌شد و کاهن اعظم برشته‌یی اعلام می‌کرد که انعدام جهان تا پنجاه و دو سال دیگر به عهده تعویق او قفتاد. غریبو شادی که حاکی از زندگی دوباره‌یی بود ناگهان از جمیعت بر می‌خاست و کاهن اعظم دستور می‌داد تاقربانی دهنده و مراسم قربانی را برپا کنند. همان‌جا محراب و سکویی از برای قربانی دادن برپا می‌شد. قربانی معمولاً مردی انتخاب می‌شد سالم و در کمال صحت و سلامت و قوی و نیرومند. به روی سکوی قربانی قرارش می‌دادند. کاهن اعظم وزیر دستانش ابتدا اورادی را زمزمه کرده و پس از آن به وسیله دسته همسرایان سرود قربانی خوانده می‌شد. این قربانی شخصاً به وسیله کاهن اعظم انجام می‌شد. ابتدا وی با کاردی سنگی به وضع

در دنگ و فجیعی سر قربانی را می بردید. آن گاه بلا فاصله با کاردي دیگر که به شکل مثل بلندی از ورقه سنگی بود به سینه مرد نیمه جان بایک ضربت فرو می کرد. غریبو وهله له از جمعیت بر می خاست. پس با سایش دو تکه چوب ویژه آتشی افروخته و یک تکه از آن چوب را که در حال اشتعال هم چون مشعلی می ود به شکاف سینه قربانی فرو کرده و پیشاپیش جمعیت که در حال حرکت بودند، قربانی را به خدا خانه می بردند تا نقدیم خدایان شود. طی مراسم سرور انگیز و بهجهت خیزی جشنی بر پا شده ماآتش مقدس که پس از پنجاه و دو سال برای مدت کمی خاموش شده بود، دوباره در آتش-دانها افروخته می گشت و این نشان زندگی دوباره‌یی محسوب می گشت.

چنان که در باره روحانیان یا کاهنان گفت و گو شد، طبیعت فشرده و کثیر الافراد و دارای نفوذی را تشکیل می دادند. کاهنان از لحاظ مقام و مرتبت به دسته‌های چندی تقسیم می شدند و هر دسته‌یی وظایفی داشت ویژه خودش. در میان دسته‌یی مأمور انجام و تشریفات قربانی بودند و برخی سرپرستان آتش مقدس و تیماردار آن، دسته‌یی کابان و سرداران امور تاریخی و وقایع نگاری بودند، و نفراتی چند حساب داران معابد به شمار می رفتد، دسته‌یی مأموران و معلمان مدرس‌ها بودند که نوآموزان را تعلیم و تربیت می کردند. قدرت و نفوذ کلام شاه در تمام کاهنان و دستگاه روحانیت دارای تأثیر بود. در رأس همه کاهنان دو کاهن بزرگ قرار داشتند که سالار ورئیس بودند. در قدرت و مقام و مرتبت ورتیه امتیازی آنان را بهم سرنمی کرد، مگر آن که دستورات کلی را از شاه دریافت می کردند - چون شاه مقام اول روحانی رادر مملکت داشت و پسر خدا محسوب می شد و خدایان اورا از جمیع و گروه خود دانسته و عزیز و گرامی اش می داشتند کاهنان را مقررات و آداب شدید و سختی مخصوص می کرد که ملزم بودند آن مقررات و قوانین را با دقت انجام داده و مراعات نمایند. مادامی که تحت و مصدر خدمت بودند می بایستی به هیچ وجه تخلفی از قوانین انجام نپذیرد. کاهنانی که و نون شکنی می کردند سخت مورد موآخذه قرار گرفته و نسبت به جرم شان به عقوباتی دوچار می شدند که با خراج و یازندانی شدن و یا مرگ برابر بود. در مدت خدمت حق نداشتند با هیچ عنوانی از معبد خارج شده و به اموری دیگر پردازنند، چون در این مدت روح

و جسم‌شان کلاً متعاق بـه خدایان بود . قوانینی سخت و متنوع محصورشان می‌ساخت که آین تو به واستفار ، احیاگرفتن و شب زنده‌داری برای انجام مستحبات عمومی مذهبی که برای آنان فرض و واجب بود ، مراسم غسل و تطهیر روزانه ، و روزه داری و نمازگزاری از آن جمله بـدشمار می‌رفتند . در هر شبانه روزی مکلف بـودند تاچهار بار نمازگزارند - سه بار طی روز و یک بار در نیمه شب که طویل‌تر و با ادعیه‌ی بیشتر همراه بود .

به هنگام خدمت و مادامی که تیمار دار خدایان بـودند و خدمت‌شان را انجام می‌دادند ، فرار از وظیفه جرمی بـسیار بزرگ وغیرقابل گذشت تلقی می‌شد . اما به هنگام مرخصی که کسانی دیگر وظیفه‌شان را نسبت به خدایان عهده دار شده و آن عالی جنابان را تنها بـی فرا نمی‌گرفت ، مجاز بـودند تابه خود و خانواده‌شان ، هرگاه خانواده‌بـی می‌داشتند باز رسند . عدیدی از آین کاهن‌بـان دارای زن و فرزند بـودند ، به همین جهت ایام و یا ساعات مرخصی رادر میان خانواده‌شان می‌گذرانیدند . معدودی نیز بـودند که در خارج رفیقدها و مشوقه‌گانی از روسپیان داشتند و به نظر می‌رسد که خدایان با نظر اغماض و تساهل نسبت به این خدمت‌گزاران خود داوری می‌کردند . لیکن مطابق معهول عده‌بـی از افراطیان و پی‌روان از سیستم تعصب افراطی **Fanaticism** نیز بـودند که در ریاضت و محرومیت ، جسم و جان خود را می‌پروردند . اینان تمتعات جنسی را بر خود روا نداشته و در کنج عزلت و تجرد به ریاضت‌کشی پرداخته و قرب خدایان را به همه چیز ترجیح می‌دادند . خانه‌شان اتاقی بود از اتاق‌های معبد و شاید در طی سال تنها هنگامه‌های تشریفات مذهبی که اجباری به خروج داشتند از معبد خارج می‌شدند . اینان بـندگان خاص و ویژه خدایان بـودند که مورد الامام واقع می‌شدند . مردانی بـودند مصروف و هیستریک که ضمن دعا و ندبه ، از خوف و خشیت الاهی خود را می‌آزردند و غش کرده و مدتی در حال بـی خودی و دست و پا زدن و خود کوفن کلماتی نا مفهوم با کف از دهان‌شان خارج می‌شد . فرض و عقیده‌بـی که میان قبایل بدوى سرخ پوست در بـاره این نوع کاهن‌ان وجود داشت ؟ در مورد اینان نیز پنداشته می‌شد و چنین فکر می‌کردند که این مقدسان با خدایان در تیاس واقع شده‌اند .

که این چنین حرکات عجیب و شگفتی را انجام داده و بازبانی دیگر سخن می‌گویند. این دسته از کاهنان به شکل شدیدی با نمایلات جنسی و ارضای شهوت مبارزه می‌کردد و معتقد بودند که مردان خدا بایستی در تجرد و ارزوا دور از پلیدیهای، نفس حیوانی زندگی کنند. اینجا سرشنأه تصوف آزتكی که در بعلن مذهب و روحانیت قرار داشت پرورش می‌یافتد و خود شاخه‌یی بود جدا شده از مذهب و دیانت با نقاط مبالغه آمیزو آمیزه‌یی از فلسفه فوق طبیعی. مقدسانی این‌گونه در واقع استقلالی یافته واز کادر روحانیت و کهانت خارج شده و حتا از جانب سالار کاهنان نیز مورد احترام و بزرگ داشتی که توأم با هر اس ویم بود واقع می‌شدند.

در باره تعلیم و تربیت بحث و گفت و گوشد. علاوه بر مدارسی که از جانب طایفه‌ها دایر می‌شد، و مدارس آزاد، مدرسه‌های وابسته به معابد نقش بیشتری داشتند. لازم به تذکر است که علاوه بر کاهنان، در دستگاه کهانت آزتكان، کاهن‌گانی نیز وجود داشتند. مردان کاهن سرپرست امور تعلیم و تربیت جوانان بودند وزن کاهنان دو شیزه‌گان را تعلیم و تربیت می‌کردند. آن‌چه که به دختران آموخته می‌شد در بادی امر خانه داری و شوهرداری بود. به طور کلی دختران برای زندگی خانوادگی تربیت می‌شدند. جز در مواردی محدود به دختران خط نویسی و علوم و روش‌های سیاسی نمی‌آموختند. اما مواد آموزشی پسران جز آن‌چه که در بندگذشته در باره‌اش سخن رفت، آموزش علم‌های و نجوم بود. اصول فن حکومت و آشنازی به قوانین نیز از مواد مهم درسی محسوب می‌گشت. فنون و سنت قدیم و راه و روش ملک‌داری و جنگکو صلح نیز علاوه بر تعالیم مذهبی در بر نامه تدریس قرار داشت. قید و بند مسلک نفس، نوعی رضایت ملایم و انباطی شدید در قلمرو مدرسه وجود داشت که داشت جویان ناگزیر از عمل به آن‌ها بودند در مورد اخلاق بسیار سخت‌گیر بودند، و مریان می‌کوشیدند تا بدراه‌های گوناگون اصول اخلاقی را به جوانان تلقین کنند، بسیاری از اصول اخلاقی که در ادبیان بزرگ جهان و تعالیم مردان بزرگ آمده، جزو اصول اخلاقی شان بود. بدآن می‌آموختند که صلح جو و از دوستداران صلح بوده و از جنگکو و خصوصت به پرهیز ند. در بر ابر شداید و سختی‌های رنج‌ها و درد عاشاکر و آرام و پذیرا بوده و عصیان نهورزیده و با تو اوضع و فروتنی

دشواریهای زندگی را تحمل نمایند. نسبت بهم نوعان خیرخواه باشند. دشمنان شان را مورد عفو و بخشش قرار دهند. از مازادمال و دارایی شان به زیرستان و نیازمندان کوچک نمایند. خدایان را دوست داشته و در مورد قدرت و توانایی و خیرخواهی شان شک نهورزند. در همه حال مطمئن باشند که لطف و ترحم خدایان دامنه‌ی بی پایان داشته و همگان رادر بر می‌گیرد، نامید و دلمردی نباشند که موجب خسaran زندگی و مرگ تدریجی شان می‌شود. این همه و مواردی دیگر از جمله تعالیمی بودند که جوانان را به آن‌ها می‌آراستند، چون یک دسته از جوانان فارغ التحصیل می‌شدند، جشنی بزرگ برپا و ورود آنان را به اجتماع و رسمیت مقام شان را اعلام می‌کردند. این رسمی بود پیش رفته‌تر و در درجه‌ی عالی تر از رسوم سرخبوستان جلگه نشین و جنگل نشین بدروی امریکایی که تشریفاتی برای بلوغ جوانان تحت سرپرستی جادو پزشکان ترتیب داده و چون آن دوران به پایان می‌رسید جشنی برپا کرده و ورود جوانان را به جرگه‌مردان اعلام می‌کردند. در اینجا نیز ضمن جشنی جوانان را از معبد خارج کرده و به خانواده‌هایشان تحویل می‌دادند و اغلب از جانب معبد به کارهای کشوری و لشکری و روحاً گمارده می‌شدند.

۱۵-آداب و شعایر دینی

شباهات مذهب آزنکی، مسیحیت، مراسم آمرزش یا اقرار به گناهان، بازخرید گناهان، فقه آزنکی، مسائل شرعی، خدای آتش، آتش پرستی، شباهت در ستایش آتش با ایرانیان باستان، در باره مراسم آتش پرستی، مراسم تدفین و تکفین، مراسم شیطان زدایی، کارهای کاهن، نگاهداری خاکستر اموات، کشتن غلامان و کنیزان متوفا، نالار اموات، نگاهداری مرده‌گان در نالارها، اجاره برای مرده‌گان، جهان پسین، بهشت و دوزخ، اعراف، خانه آفتاب محل ارواح چنگاواران و قربانیان، مراسم تعمید و نام‌گذاری، جبر آزنکی، شباهات اصول اخلاقی بالادیان بزرگ، دعاء‌ها و نیایش‌ها و مزامیر

هنگامی که سپید پوستان به مکزیک وارد شدند - اندگی نگذشت که کم‌کم متوجه گشتند در مذهب آزنک چه بسا موارد و اصولی وجود دارد که با اصول تعالیم مسیحی همانند است. یکی از این اصول مسئله «کونفسیون» یا اقرار به گناهان نزد کشیش محسوب می‌شد که آزنک‌ها اینز در آداب مذهبی شان چنین رسمی را شایع داشتند

این در حقیقت یک رسم آمرزش بود، آمرزشی که کاهنان حق داشتند به موجب آن گناهان افراد را با میانجی شدن خدایان به بخشند. آزتک‌ها نیز آنقدر در علوم روانی پیش رفته بودند که از چنین رسمی که برای روان‌ها و روح مردم تسکین در بر داشت استفاده کنند، چه در آین مسیحی و چه میان آزتک‌ها و چه میان اقوام و گروه‌هایی دیگر از مردم که چنین رسمی داشتند، این نوعی در ددل کردن و تخلیه عناصر مزاحمی بود که روان افراد را آزرده و خلید و بوسیله این در ددل‌ها که آن‌ها را به کسی نمی‌شد ابراز نمود خود را سبک بار می‌کردند. می‌توان گفت رسم آمرزش و یا اقرار به گناهان نزد کاهنان و کشیشان، وسیله‌یی بود از برای پالایش روان و آسوده خاطری که نتایج نیکویی داشت. مراسم آمرزش زیر نظر مستقیم کاهنان انجام می‌شد، معمولاً دولت مندان مقدمتاً از برای تیمن و تبرک وجود خویش، پیش از انجام مراسم مقادیری اثاثه و خوراک واشیای قیمتی و یا قسمتی از املاکشان را وقف معبدی که نزد کاهنان اش اقرار به گناهان می‌نمودند می‌کردند. اجرای این مراسم برای هرفردی لازم بود تا قبل از اطلاع کاهن اعظم رسیده و نام و مشخصات اقرار کننده در دفاتر معبد ثبت می‌گشت. هر گاه فردی اقرار به گناه و جرمی می‌نمود، برای بار اول بزه‌گناه‌اش آمرزیده می‌گشت اما برای بار دوم که همان جرم را مر تکب می‌گشت، دیگر گناه‌اش غیر قابل عفو و بخشش می‌شد. هر گناهی که بدان اقرار می‌شد کفاره‌یی داشت. ممکن است در زمان‌های دور تری کفاره باریاضت و محرومیت و رنج کشیدن بزه‌کار باز خرید می‌گشت، اما بعد از آن گاهی که تمدن آزتکی نابود شد جرم و گناه اقرار شده بوسیله پول و آن‌جه که رایج بود بازخرید می‌گشت و این را مقادیر قابل توجهی بد صندوق و خزانه معابد عاید می‌شد. هرفردی به طور متعارف در طی زندگی اش پیش از یک بار مجاز نبود که اعتراف به گناهان نموده و شامل مراسم بخشش و آمرزش شود، - وبالطبع افراد همواره این مراسم را برای سنین کهولت می‌گذاشتند.

در طی بنده‌ای گذشته به تقدس آتش و ستایش آن اشاراتی شد. رب النوع آتش، پژوردگاری بود جزو دسته خدایان بزرگ که اکسی یوتھ کوتلی *Xiuthecutli* نام داشت و درباره این خدا در بنده‌ای بعدی تحت عنوان خدایان بزرگ سخن گفته

خواهد شد. برخی از معابد عمومی بود و خدا خاندهای همکان خدایی به شمار می‌رفت. به‌این معنی که بت‌های اغلب و بلکه همه خدایان بزرگ و کوچک در آن جای داشت. در هر شهری این معابد اندک بوده و بـتناسب بـزرگی و کثرت جمعیت ازیک تاچهار معبد تفاوت پیدا می‌کرد. اما اکثر معابد خصوصی و هریک متعلق به یک خدا و رب‌النوع بودند، چون معبد عالی جناب خداوند خورشید، معبد خداوند ماه، معبد خداوند آش، معبد خداوند جنگ و معبد خداوند هواوداوری و قضاوت وغیره، اما به‌حال در همه معابد جای‌گاهی ویژه از برای آتش مقدس وجود داشت. هر معبدی آتش‌گاهی خاص خود داشت که آتش بانانی به حفظ و حراست و دائم فروزانی اش همت‌گماشته بودند. کاهنان آتش‌گادها یا آذربانان از ارجمندترین کاهنان به شمار می‌رفتند که علم و داشتن شان به‌نهایت درجه عی‌رسید و دیران و استادان مدارس وابسته به معابد از میان همین کاهنان انتخاب می‌شدند. مقابله هربت زرینه و سیمینه خداوندگاری دو مجرم یا آتش‌دان طلایی قرار داشت که آتش جاردنی همواره در آن‌ها می‌سوخت و تنها در مدت هرقرون، یعنی هر پنجاه و دو سالی که اشاره شد، یک بار تمام آتش‌ها خاموش می‌شد و هرقرون آزتک‌ها پنجاه و دو و به حسابی پنجاه و چهار سال بود. علاوه بر این‌هادر فرازگاه هر معبدی، کنار محراب، آتش‌دانی مقدس وجود داشت که آتش جاویدان در آن همواره می‌سوخت.

مراسم تدفین و تکفین شان نوعی ویژه است، ویژه خود آزتک‌ها که با در نظر گرفتن نوع آب و هوا شکفتی و اعجاب خودش را ازدست فرو می‌نهم، میان آزتک‌ها هم مردم‌سوزی رایج بود و هم مراسم تدفین و تکفین خاص خودشان. چون کسی فوت می‌شد، برایش لباس فراهم می‌کردند، لباسی که هم‌سان و همانند لباس یکی از رب‌النوع‌ها بود، رب‌النوعی که متفا از لحاظ حرفه و پیشه و با ازره گذرها باید دیگر به آن رب‌النوع مربوط می‌شد. آن‌گاه لازم بود تا مراسم «شیطان‌زدایی» انجام گیرد. این مراسمی بود که به موجب آن شیاطین و جنیان دیگر نمی‌توانستند جسد ولاشه مردگرا مورد هجوم قرار داده و در آن لانه کرده و موتباش سازند. به همین جهت رسم ویژه‌یی را انجام می‌دادند و این رسم چنان بود که لاشه را در کاغذهایی که بر آن نقوشی طلسم‌گونه نقش کرده بودند می‌بیچیدند

تااز شر شیاطین محفوظ مانند و این رسمی بودشایع میان مردم باستان. چون این مراسم پایان می‌یافتد، جسد متوفا را به سوختن گاه حمل می‌کردند. در این مراسم کاهنی از جلو بادسته‌ی از نوآموزان بدراه می‌اوقداد و خویشان نزدیک مرده جنازه را تشییع می‌کردند. در هر شهر سوختن گاههای مختلفی وجود داشت که برخی ویژه اشراف و ثروتمندان بود و مردم عادی و فقیران را در جاهایی دیگر می‌سوزاندند.

اما رسمی که میان پاره‌یی از اقوام و ملل متعدد باستان رایج بود، اینجا نیز رواج داشت. این رسم بر اساس اعتقاد بذندگی پس از مرگ و ادامه زندگی زمینی در عالمی دیگر و جاودانگی روح مبنا داشت. هر گاه متوفا از طبقه اشراف و اعيان بود و ثروتی در خور ملاحظه داشت، با وی به نسبت نفراتی ازده تا پنجاه نفر و شاید هم بیشتر قربانی می‌کردند. به این منظور کدم توفا پس از مرگ نیز تنها بنشود. این قربانیان عبارت می‌شدند از تعدادی کثیر از غلامان و چند کنیز سوگلی و احتمالاً همسر مورد علاقه‌اش. اینان را یاخفه کرده و یاسر می‌بریدند تا پس از مرگ هم چنان‌که در زمان حیات خدمت آقا و خداوند خود را می‌کردند، پس از مرگ نیز به خدمت‌گزاری و مصاحبتشان نسبت بهولی نعمت خود ادامه دهند. این رسم در مصر و هم چنین میان پاره‌یی از قبایل بدوی آفریقایی، در چین باستان و جاهایی دیگر رواج داشت و در تمام نقاطی که چنین رسمی درگیر بود، انگیزه و محرك آن بهسان عقیده آزتک‌ها، یعنی اعتقاد بذندگی پس از مرگ مبتنی بود. پس از آن که جسد متوفا سوزانیده می‌شد، خاکستر را جمع آوری کرده و در ظرفی می‌ریختند و در خانه نگاهداری می‌کردند و مراسم نیایش و ستایش و احترام، چون فرایض مذهبی نسبت به وی از طرف خانواده به عمل می‌آمد.

علاوه بر سوزانیدن، طریقی دیگر نیز در مورد رفتار با اموات مرسوم و رایج بود و آن قراردادن اموات در دخمه و یا جای گاه زیرزمینی اموات بود. از برای این منظور قبرستان‌هایی از طرف دولت احداث می‌شد. این قبرستان‌ها عبارت بودند از تالارهای عمومی و بزرگ یا سرپوشیده‌هایی در بازا سقف‌هایی بلند و هلالی شکل که از سقف نور و آفتاب می‌گرفت. هر خانواده‌یی که در آن فردی فوت می‌شد، پس از تشریفات لازم و انجام مراسم سوگ، نماینده‌یی از جانب خانواده بهاداره هر بوطه می‌رفت تا در تالار

اموات جایی برای مردۀ خودشان اجاره کنند . مدت اجاره پنج سال بود و دولت جایی اندکرا در تالار اموات برای مدت پنج سال اجاره می داد که اجاره آن در هرسالی لازم بود پرداخت شود . تالارهای اموات به پنهانی سه تا پنج متر و به طول سه متر یا بیشتر بنا می شد و گاه چندین؛ الار جنب یکدیگر بنامی شد . هر مردۀ بی را تکیه به دیوار داده و می ایستادند در حالی که چوبی چون عصا حایل اش می کردند که خم نشده و بدزمن نیفتد . مردگان باین حال بدون آن که غونت‌زیادی ایجاد نمایند لباس و گوشت‌شان می پوشید و به زمین می ریخت ، چون گرمی و خشکی فوق العاده هوا چنین ایجاد می کرد . اندکی نمی گذشت که از مردگان جز اسکلتی باقی نمی ماند .

این تالارها دو نوع بود : تالارهای خاص اشراف و ثروتمندان و تالارهایی برای فقیران و نداران . تالارهایی که برای فقیران ساخته می شد عمومی بود و مردگان را بدون جایی مشخص و آن که هویتشان برای همیشه آشکار باشد در آنها جای می دادند . برای فقیران اجاره‌ی منظور نمی شد . اما هر گاه اجسام مردگانی که متعلق به اشراف و ثروتمندان در تالارهای مخصوص جای داشتند اجاره‌شان از طرف خانواده‌شان پرداخته نمی شد ، لاشمراه از تالار خصوصی به تالار اموات متعلق به فقیران منتقل می کردند و در آن جا دیگر اصل و نسب و نام و نشان آن مرد از میان می رفت .

اما جهان پس از مرگ چه گونه بود؟ - آیا بهشت و دوزخی در سیستم معتقدات مذهبی شان جای داشت؟ یا آن که هم چون قابيل سرخ پوست بی تمدن جهان پسین شان مبهم و تاریک و بی شکل می بود . در مقابل این پرسش بایستی گفته شود نه آن که به بهشت و دوزخ معتقد بودند ، بلکه به اعراف یا بربزخ نیز عقیده داشتند . افراد شریر و بدکار ، در سرزمین سیاه و تاریک مبتلا به انواع بلايا و مصائب و امراض شده و شکنجه‌های سختی می دیدند - در حالی که گناه‌کاران و بزه‌گران در جهان ظلمت و تاریکی کفاره گناهان شان را پس می دادند و عقوبات می دیدند ، نیکان و مردم خیر و مهر بان و نیکوکار نیز در بهشت روشنایی و سرزمین نعمات و سور و خوشی به پاداش و بادافره کارها و اعمال شان از مسرت و خوشی مشحون و سرمست می شدند . اما منطقه‌یی وجود داشت که بایستی آن جارا اعراف یا بربزخ نامید . ارواح افرادی که به انواع بیماری‌ها فوت کرده و یا در اثر

حادثه‌یی دفعتاً می‌مردند ، به بروزخ منتقل می‌شد . بروزخ سرزمینی بود که ارواح به کاهلی و تن آسایی و آسایش در آن جا زندگی می‌کردند . نه در آن‌جا رنج و انزعاج وجود داشت و نه عیش و سرور - بلکه، تنها آسایش مطلق حکم‌روا بود . اما بهترین مکان‌ها برای ارواح، «خانه‌آفتاب» محسوب می‌شد . خانه‌آفتاب مکان، کاخ و قصری بود مجلل، و باشکوه، با زهت و صفاکه درخورشید، از جانب خداوندگار بزرگ ، عالی جناب‌قرین خدایان، رب‌النوع خورشید مهیا شده بود . ارواح‌کسانی که در جنگ‌ها کشته و شهید می‌شدند، وهم‌چنین ارواح‌کسانی که قربانی شده بودند ، بلافاصله از طرف فرشته‌گان به آن خانه باشکوه بردۀ می‌شد تا برای همیشه به خوشی و سرور و عیش و نوش زندگی کنند .

مراسمی درباره تعمید اشتندکه در هنگام کودکی به وسیله کاهنان انجام می‌گرفت . این مراسم شباهت بسیاری داشت با مراسم تعمید مسیحیان ، و این یکی دیگر از وجوده این مشابهات مذهبی است . چون کودک زاده شده و مدت یک تا چندماه از عمرش می‌گذشت و این گذران‌گاه تا یک و چند سال ادامه پیدا می‌نمود، مراسم نام‌گذاری و تعمید انجام می‌گرفت . پدر و مادر و خویشان درجه‌اول، کودک را به معبد می‌بردند . کاهنی که این مراسم را انجام می‌داد ابتدا ادعیه و اوراد مخصوص مراسم را تلاوت می‌کرد . دو دست یار در این مراسم کومکاش می‌کردند ، در حالی که ادعیه‌یی را زمزمه می‌کرد ، در ظرف مقدسی که در آن مقداری آب مقدس مخصوص تعمید قرار داشت ، به وسیله یکی از دست‌یاران جلو آورده می‌شد . کاهن با وسیله کوچکی که به سان آب پاش و پیزه‌یی بود ، لبان وسینه کودک را تر می‌کرد و به نامی که پدر و مادر تعین کرده بودند کودک را صدا می‌زد و آن‌گاه از درگاه خدایان استغاثه می‌کرد تا مراحم خود را نسبت به کودک در بین نه‌کنند و سر نوشتی را که پیش از خلقت جهان برایش رقم زده شده است هرگاه ناخوش آیند و گناه آلوده است تغییر داده و گناهانی را که پیش از تولدش در دفتر ازل به سر نوشتاش رقم رفته، از نامه او به زدایند و سر نوشت بدفتر جامش را به خوش فرجامی بدل کنند تا پس از مرگ از جمله سرنشینان جهان روشنایی و سرور و نیکی باشد . در این دعا و درخواست واستغاثه‌یی که می‌شود، به جبر آزتکی پی می‌بریم .

جبه در مقابل اختیارکه در دنیای قدیم وجود داشت و معتقد بودند که سرنوشت هر کسی از ازل تعیین شده و خدایان بهدلخواه با مردم رفتار می‌کنند و آدمیان اراده و اختیاری از خود ندارند . هم‌چنین در مذاهب بزرگ نیز عقیده به جبر و سرنوشت و تعیین آن و رقم زدن گناهان و ثواب هر کسی پیش از تولدش به وسیله خدا آمده است .

مضامین بسیاری از دعاهاشان درخواست خیر و بخشش از خدایان بود . برای آمرزش خود ، رفاهدر جهان پسین ، آسایش خانواده ، محصول فراوان ، باران‌های به هنگام ، متوقف ماندن آفات و بلایای ناگهانی و بسیاری مسایل دیگر دعامی کردند . نیایش‌ها ، سرودها و فرایض‌شان حاکی از ذوق شعر دوستی و لطف ادی آن‌ها بدشمار می‌رفت . درباره مقام خدایان ، دوستی‌شان نسبت به آنها ، قدرت و نیرومندی‌شان ، و تبار و نسب نامه آن‌ها سرودهایی طویل وجود داشت که کاهنان از بر بودند و در مراسم عمومی سرایش می‌کردند . بسیاری از دستورات مذهبی و اخلاقی‌شان شباهت بسیاری با اصول تعالیم مسیحی ، یهودی و اسلامی دارد ، البته هر چند در اخلاق این‌ها مواردی مشترک‌اند ، لیکن در مذاهب بزرگ بدشکل مشخصی درآمده است و اینک چند نمونه از تعالیم اخلاقی و مذهبی آژتک‌ها .

از ناداران دست گیری کن ، دل‌های ناشاد را شادگران و به بدن پرهنگان پوشانکی برانداز و شکم‌گرسنه‌گان را سیرگردان - و در این راه هر مشقتی را که برخود هموار کنی ، باشد که نکویی یابی .

بریماران شفقت روا دار ، از آنان مگر بزو عیادت‌شان کن ، چون آنان طرف لطف پروردگارند .

چشم را از نگاه بدبهرزه‌ینی حفظ و حراست کن ، چرن کسی که با چشم‌شهوت بروزی خیره شود ، همانا اوست که مرتكب زنا شده است .

پروردگارا ، آن چه که هست از تو است . از درگاه استغاثه می‌کنیم که از سر چشمۀ فیض و خیر و برکت خودت سهمی به ما به بخشای ، چون با اراده و توانایی و استعداد ذاتی و بدون واسطه خویش توانایی اخذ روزی نداریم .

از این‌گونه تعالیم چه بساکه در ادعیه و مزامیرشان فراوان است . اما وجهی

و جنبه‌یی دیگر از این مذهب را نیز نبایستی از نظر دور داریم و آن جنبه و شکل فهر- آمیزو خشونت باز مذهب آزتكی ، یعنی قربانی انسانی است که در باره‌اش سخن در بند بعدی خواهد آمد .

۱۱ - جنبه‌های خشن مذهبی - قربانی انسانی

قربانی یا خشن‌ترین جنبه مذهب آزتكها ، وسیع‌ترین شبکه قربانی انسانی درجهان ، علل و انگیزه‌های قربانی ، مقصد بودن قربانی انسانی ، رفتار احترام آمیز و پروردگر قربانیان ، زندگی قربانیان در کاخی مجلل تا هنگام قربانی ، پذیرایی از آن ، نمایندگان خدا ، مراسم و تشریفات عظیم قربانی برای رب‌النوع خورشید ، روش قربانی ، تقدیم قلب قربانیان به خدا ، خورده شدن لاثه قربانی به وسیله مردم ، توجیه و تفسیر شیوه کانی بالیسم یا آدم - خواری . مشابهت ما مراسم عشاء ربانی در مسیحیت ، مقایسه با اقوام مملکتی ، هفت‌هزار قربانی برای یک خدا طی‌الال ، قربانی کودکان وزنان ، رسوم استعاره آمیز ، رسم به صلیب - کشیدن ، علل شکنجه قربانیان

خشن‌ترین جنبه مذهب آزتكها قربانی انسانی و مراسم وحشت‌ناک آن است . رسوم شان در قربانی انسانی فراوان و بسیار سخت و وحشیانه بوده و تعداد قربانیان نفس انسانی در هرسال مطابق جمعیت یک شهر توسط بوده است . به طور کلی بایستی گفته شود که مراسم قربانی بزرگ‌ترین رسم مذهبی‌شان بوده و قربانی انسانی را عالی‌ترین تجلیات ستایش آمیز‌خود نسبت به خدا‌یان می‌دانسته‌اند .

خدایان نیز چون افراد انسانی لازم بود تانقذیه نمایند و شکم سر شوند . این عالی‌جنابان موجودات والا مقام نیازمند به‌غذا‌یی مقوی و مغذی ولذیذ بودند و هیچ چیزی جز قلب گرم و خون چکان انسانی واجد این شرایط و صفات نبود . در آغاز این مبحث نخست به اجمال از روش قربانی انسانی گفت و گو می‌شود تادر سطور بعدی با تفسیر و تفصیل بیشتری موضوع مورد بحث قرار گیرد . قلم عمدئ قربانیان در راه خدا‌یان را اسیران تشدید می‌دادند . قربانی شدن در راه خدا‌یان به‌واقع فیض عظمایی محسوب می‌شد . قربان شوبدگان رادر مکانی مجلل و قصری بزرگ با تشریفات و احترامات ویژه مکان می‌دادند . کنیز کان و غلامانی به خدمتشان کمر بسته و در رفاه و آسایش و خور و خواب‌شان هیچ‌گزنه کوتاهی نمی‌شد ، این پذیرایی تا به‌هنگام

قربانی شدن در باره‌شان رعایت می‌شد . کاهنان ویژه قربانی با اینان تماس گرفته و با تلقین آنان را آماده قربانی می‌کردند . به وسیله کاهنان قربانیان سخت مجذوب و مسحور می‌شدند به شکلی که بسیار مشتاق بودند تا هرچه زودتر قربانی شوند . ارواح اینان بلا فاصله به «خانه آفتاب» یعنی مکانی مافوق بهشت که در مرکز خورشید قرار داشت صعود کرده و در آن جا از تمام لذات و نعمات و خوشی‌های جاودانه برخوردار می‌شدند . بهنگام قربانی ، کاهن قلب‌گرم قربانی رادر حالی که هنوز تپان و گرم بود واز آن خون می‌چکید ، به جلو خدا پرتاب کرده و می‌گفت : ای خداوند عالی‌جاه ، این هدیه را به پذیر . آن گاه جسد بی سر را از سکوی قربانی به زیر می‌افکند و مردمی که در جشن و مراسم قربانی شرکت داشتند ، بدن را قطعه قطعه کرده و می‌خوردند و معتقد بودند که با خوردن هر مقداری از گوشت قربانی که شده باشد با خدا رابطه‌یی نزدیک تر پیدا خواهد کرد – و این نیز رسمی است بسیار شبیه با مراسم «عشاء ربانی» مسیحیان که در باره‌اش گفت و گو خواهد شد .

خدای خورشید ، عالی جناب تز کات له پو کا Tezcatlepoeca نام داشت . برای این خدا در هر سالی با تشریفات و رسومی بسیار که جنبهٔ خاص رمزی و سمبولیک داشت ، یک انسان قربانی می‌شد . اصولاً چنان‌که در باره‌دو جنبهٔ مذهب آزتکی ذکر شد ، بایستی گفته شود که تا پیش از سدهٔ چهار دهم رسم قربانی میان مکزیکیان معمول و رایج نبوده است و تنها از این هنگام است که کم‌کم قربانی انسانی به همراه جنبه‌های خشونت بارش در مذهب این قوم وارد شده است . به هر حال طی هرسال ، در روز معینی ضمن تشریفات و مراسمی بسیار با شکوه که دریک جشن‌ عمومی انجام می‌شد ، برای رب النوع خورشید یک نفر را قربانی می‌کردند . در حینی که انسانی قربانی می‌شد ، فردی دیگر برای قربان شدن آینده ، یعنی یک سال بعد انتخاب شده بود .

در حقیقت مراسم از این‌جا شروع می‌شد و یک سال به طول می‌انجامید . پس در سراسر طول یک‌تقرن ، بدون لحظه‌یی توقف تشریفات و جریان قربانی برای رب النوع آفتاب ، عالی جناب تز کات له پو کا در جریان بود . فرد منتخب را در قصری با شکوه

مقام می دادند . تمام هزینه و مخارج و تأمین رفاه و آسایش اش بر عهده معبد بود. چهار نفر از زیباترین دوشیزه گان برای هم آغوشی و ارضای نیازمندیهای جنسی اش تعیین می شدند . این چهار دوشیزه از کومک بهترین آرایش گران برای خود آرایی بهره می بردند . شایسته ترین وزیباترین و گران بها ترین لباس ها و زینت آلات و عطریات برای شان فراهم می شد که فرد قربانی که « پیک خدا » نامیده می شد، از بهترین لذات بهره می شود. غلامان و کنیزان بسیاری در خدمت اش کمر بسته بودند و انواع اغذیه و اشرب از لذیذ برایش تهیه می شد.

در طی این یک سال فرد قربانی نماینده خدا به روی زمین محسوب می شد. مقام خدای گانه اش احترامات و مقام های فوق العاده بی برای او ارمنان می آورد . زندگی اش بدین سان طی یک سال از تجمل و شکوه ولذت لبریز می شد . هر ماه یک بار کاهن اعظم نزدش آمده و با احترام و ادبی فوق العاده از خوشی ها ، لذت ، آسایش و رفاه ، زیبایی و آن چه که فوق تصور است و در « خانه آفتاب » برای وی مهیا گردیده سخن می گفت و نماینده خدا یا هیأت مجسم خدا که همان قربانی بود روز به روز تحریص و آزمند می شد که زودتر به درک فیض قربانی شدن نایل گردد .

سرانجام روز موعود فرا رسید مردم برای این روز متبرک قبل خود را آماده کرده بودند . این جشنی بود عمومی که مردم البسه فاخر پوشیده و بد هم تبریک و تهنیت می گفتند . دسته دسته مردان و زنان به طرف معبد آفتاب به راه می افتدند و تا نیمروز که مراسم قربانی انجام می شد موج جمعیت گردانگردمعبدر انشاع بسیار دوری پوشانیده بود . از یکی دو روز پیش از انجام تشریفات افرادی بسیار تمام نقاط نزدیک به حصار معبد را اشغال کرده و همانجا می نشستند . چون هر چه نزدیک تر بودند از فیض و برکت بیشتری برخوردار شده و این امید را داشتند که بتوانند اندکی از گوشت قربانی را تناول نمایند . در این گیرودار دلان و سودجویان جاهایی را که قبل برای این منظور اشغال کرده بودند به ثروتمندان و مکنت داران وارباب حرف و صنایع بهبهای زیادی می فروختند . فروشنده گان دوره گرد از یک هفته پیش از انجام مراسم از وضع موجود استفاده کرده و مقادیر فراوانی اغذیه واشر به و تنقلات فراهم کرده و در معرض

فروش می‌گذاشتند . نقریه‌ای پیش از دوروزی که بدانجام تشریفات باقی‌مانده بود ، کارهای فلنج شده و راکد می‌ماند و شهر به حال نیمه تعطیل مبدل می‌گشت .

صبح روزی که نیمروزش بنا بود مراسم قربانی انجام شود ، از معبد هیأت‌کاهنانی که اجراگران مراسم بودند ، به طرف کاخ کوچک و مجلل «پیکر مجسم خدا» یافرده که بایستی قربانی می‌شد برآه می‌افقادند . این هیأت مرکب از شش تن بودند . نخست کاهن بزرگ همان معبد ملبس به لباس سرخ فام در جلو حرکت می‌کرد و پنج کاهن که ویژه مراسم قربانی بودند او را مشایعت می‌کردند . کاهنان نخست ، سپیددم در معبد آداب ویژه انجام مراسم قربانی را بهجا آورده بودند که مهم‌ترین شان مراسم تطهیر و غسل بود . پنج کاهن دیگر با رداء‌های سیاهی خود را می‌پوشاندند . در کاخ کوچک ، مشاطه‌گان و آرایش‌گران پیکر مجسم خدا را به بهترین وجهی می‌آراستند و زیباترین لباس و جواهر وزرینه‌آلات را زیبیکرش می‌نمودند . این همه وی را در حالت خلنه و جذبه و سرمستی فرو بردند . آن‌گاه گروه کاهنان فرا می‌رسیدند و کاهن بزرگ او را تطهیر و تعمید می‌کرد و از آن پس به سوی قربان گاه می‌بردندش . کاهن بزرگ با رداء سرخ وزرینه بافت‌اش هدایت‌گر قافله مرگ بود . پشت سر او قربانی در حال خلنه گام می‌سپرد و پنج کاهن دیگر بد دنبال او بودند . انبویی از مردم پشت سر این قافله در حرکت بودند . از پس و پیش و طرفین قافله صدای هم‌همه و هلهله بلند بود . هیأت به این‌سان با تشریفات و وقار خیابان‌های شهر را می‌گشت تا به مدخل معبد می‌رسید .

اینک‌لازم بود تامدتنی وقت صرف شود تا به فرازین گاه معبد باز رسد . از پله‌های ماربیچ بدآهسته‌گی بالا می‌رفتند و خلق در سکوت و بہت نظاره می‌کردند . دیگر هم‌همه و هیاهو تمام می‌شد ، و حالت بہت و شکفتی و یاترس و یا حالتی روحانی همه را فرا می‌گرفت . پس از مدتی سرانجام به محراب و سکوی قربانی که در فوقانی ترین قسمت معبد قرار داشت می‌رسیدند . قبل‌با تشریفاتی بسیار ، کاهنان بزرگ و عالی مقام ، بترب‌النوع خورشید را از طبقات پایین‌تر به محراب آورده بودند . به بت مقادیر بسیاری طلا و نقره و جواهر آویخته شده بود و آن را به روی تختی از سنگ یک

پارچه قرار می دادند، به فاصله پنج قدم از عالی جناب تر کات له پوکا، سکوی قربانی فرار داشت سکوی قربانی عبارت از تکه سنگی بود محدب به اندازه قامت فردی متوسط در دو طرف محراب آتش مقدس و جاودان در آتش دان هامی سوخت و دو کاهن مأمور خدمت آتش تزدیک هر یک از آتش دان ها ایستاده بودند . طبقه قوفانی که مراسم قربانی در آن انجام می شد، از چهار طرف به وسیله پلکان به آن محوطه می رسید و هر طرف سیزده پله داشت که جمعاً پنجاه و دو پله می شد و این مبتنتی بود بر یک اصل نجومی ، چون هر قرن آلتک - ها پنجاه و دو سال بود که در سر رسید هر قرنی مراسم مذهبی انهدام جهان را انجام می دادند ، به طوری که تفصیل آن گذشت .

در فراز گاه معبد ، در حضور رب النوع خورشید و آتش مقدس مراسم اصلی قربانی انجام می شد ، کاهن بزرگ بالباس وردای سرخ فام اش هم چون جلادی برابر سکوی قربانی می ایستاد . تر نم آواز مخصوص قربانی به وسیله همسرا یان که نوآموزان معبد و یا کاهنانی بودند که دوران کارآموزی را می گذرانیدند به گوش می رسید . پنج کاهن سیاپوش قربانی را که پیکر مجسم خدا تلقی می شد به زوی سکوی قربانی به پشت می خوابانیدند . چهار کاهن چهار دست و پایش را نگاه می داشتند و پنجمین سرش را . کاهنی دیگر سینی زرینی را که در آن چیزی شبیه بدشنهو شیادیگری همانند یک ساطور کوچک از سنگ قرار نداشت ، جلو کاهن بزرگ نگاه می داشت ، کاهن ابتداساطور کوچک سنگی را برداشت و محکوم به گلوگاه قربانی می کشید تار گهاش بریده شود ، - و پس از آن در حالی که خون فوران می زد . دشمن را بلند کرده محکم با یک ضربت در سینه قربانی فرمی کرد . آن گاه بلا فاصله دست در سینه قربانی کرده و دل او را به ضرب و تندر بیرون می کند و در حالی که تپش آن دل گرم را احساس می کرد که خون از آن می چکید ، جلو خدای خورشید می گذاشت و می گفت ای خداوند گار عظیم الشأن این دل گرم و تازه را به پذیر . چون این مراسم پایان می یافتد ، کاهنان جسد قربانی را برای خوردن عموم مردم به پاره های کوچکی تقسیم کرده و به نماینده هر طایفه بی قطعه بی می دادند تا میان اعضای طایفه اش تقسیم کند و هر فردی و لو ذریه بی هم که شده بود از گوشت قربانی می خورد تا از نیرو و جسم و خون خدا وارد بدنش گردد .

این رسم از بقایای سیستم و شیوه کانی بالیسم **Canibalisme** یا رسم آدم خواری است که در شههای کهن و قدیمی داشته و در کتاب دوم تاریخ ادیان به تفصیل در باره اش گفتوگو کردند. این رسم و روش نیز نظری و همانندی در مسیحیت دارد. در مذهب مسیح چنین رسمی را او کاریست **Eucharist** یا عشاء بر بانی و یا آخرین شام و شام مقدس می‌نامند. رسم عشاء بر بانی بد زعم مسیحیان عبارت است از مراسم شکرگزاری یا ضیافت شام عیسا. به هر حال این رسم جز بقایای کانی بالیسم یا آدم خواری نیست که با مرور زمان در مسیحیت به شکل سمبولیک ورمزی و شعار درآمده است و بدون شک در ادوار گذشته میان شان مراسم صریح آدم خواری وجود داشته است که به مرور زمان به شکل رمز و کنایه - در قالب شعار تجلی کرده است.

اما مبنای این رسم در مسیحیت چنان است که مسیحیان معتقدند که عیسای مسیح به خاطر رستگاری و سعادت مردم ، بارگاه آنان را بدوش گرفته و بارنج و مشقت این دنیارا ترک گفت و ضمن مراسمی خون و جسد مسیح به یکدیگر ملحق و متصل شد . به همین جهت مسیحیان مراسمی برپا می‌کنند که ضمن آن نان مقدس و شرابی نوشند، چون معتقدند که نان نشانی از جسم مسیح و شراب در شمار خون اوست و چون از نان و شراب بدخورند و به نوشند، خون و گوشت مسیح خداوند در بدن شان وارد شده و هم‌سان او پاک و ظاهر شده و از خون و گوشت خدا یعنی در بدن شان داخل شده است. در ضمن با چنین مراسمی هدفی دیگر رانیز دنبال می‌کنند و آن مراسم شکرگزاری از مسیح خداوند - گارشان می‌باشد که بارگاه بشریت را بدوش کشید و برای انسان‌ها خود را آماج شکنجه‌هایی بسیار قرار داد. به همین جهت است که اصطلاح او کاریست **Eucharist** به معنای یگانگی روحی با خداوند و هم‌چنین به معنای مراسم شکرگزاری آمده است.اما مبنای این رسم بر اساس آیاتی است که در انجیل یوحنا باب ششم ، آیات چهل و نه به بعد آمده است . مسیح در آخرین شب زندگی اش ، در واپسین شامی که با یاران نزدیک اش صرف کرد ، چنین گفت :

«... من نان حیات هستم - پدران شما هر آخوردند ، این نانی است که از آسمان نازل شده تاهر که از آن به خورد نه میرد ، من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل

شده - اگر کسی از این نان به خورد تا ابد زنده خواهد ماند - و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آنرا جهت حیات جهان می‌بخشم ؟ - پس یهودیان بایکدیگر مخاصمه کرده می‌گفتند : چه گونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بد خوریم ؟ - عیسا بدبیشان گفت : آمين - آمين ، بهشما می‌گویم اگر جسد پسر انسان رانه خورید و خون او رانه نوشید در خود حیات ندارید . و هر که جسد مرا خورد و خون مرا انوشد حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزاند ، زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است ، پس هر که جسد مرا می‌خورد - در من می‌ماند و من دراو ، چنان که پدر زنده مرا فرستاده و من به پدر زنده هستم ، هم چنین کسی که مرا بد خورد او نیز به من زنده می‌شود .

این مفهوم را در مذاهب و ادیان دیگر نیز به صورتی گونه‌گون که همه یک مفهوم را ارائه می‌دهند می‌توان ملاحظه نمود . تطبیق این رسم در آین آزتکیان با توته‌میسم **Totemi-me** بسیار به جاست و بدون شک دارای ریشه‌یی توتمیک می‌باشد که اقوام بدوی در طی هرسال یادوران معینی حیوان توتم را کشتواز گوشت اش همگان می‌خوردند و در کتاب دوم و به ویژه کتاب چهارم مشروحًا مورد تفسیر قرار گرفته است .

چنان که برخی از محققان بر مبنای کاوش‌های انجام شده تأکید کرده‌اند، آدم خواری رسمی بوده است شایع میان آزتکیان که از روزگاران دور این رسم میان‌شان معمول بوده است . اما به مرور زمان که در فرهنگ و تمدن دارای امتیازات و مقام . و پیشرفتی شدند ، رسم آدم خواری را به شکل شعاری در آوردند و آن شعار قربانی سالیانه فردی است برای رب‌النوع خورشید که گوشت اش میان مردم تقسیم می‌شد و به این وسیله این قوم یادی از گذشته خویش کرده و رسمی را که بدان معنا بودند و برایش ریشه‌هایی مذهبی و فوق طبیعی قابل بودند زنده کرده و در خاطرها تجدید می‌نمودند .

قلم عمدهٔ قربانی برای خدای جنگ انجام می‌گرفته و در بند بعدی تحت عنوان خدایان بزرگ از روشن قربانی‌هایی که برای هر یک از خدایان انجام می‌دادند گفت-

برای خدای تکثیر نسل نیز قربانی‌های فراوانی انجام می‌گرفت . هم چنین هنگامی که امپراتور فوت می‌شد و هم چنین امپراتوری روی کار می‌آمد ، قربانی‌های فراوانی داده می‌شد .

کلیه امور قربانی‌ها و مراسم آن‌ها و برپا کردن مقدمات و تشریفات و هزینه‌آداب ، قربانی به عهده کاهنان بود . کاهنانی که ویژه این کار بودند ، بی‌شک لازم می‌آمد تا افرادی قسی‌القلب و بدون احساسات لطیف انسانی باشند . میان هر گروه و در هر شهر و دیاری که تعداد کاهنان کمتر بود و قدرت چندانی طبقه روحانی نداشتند ، قربانی کمتر انجام می‌شد و هم چنین در هر شهر و دیار و مرکزی که طبقه کاهنان فشرده تر و تعدادشان بیشتر و نفوذشان فراوان بود ، سطح قربانی تا جایی که ذکر شد بالامی رفت ، بهشکلی که هر چند حقیقت داشت ، اما ارقامی افسانه‌آمیز به نظر می‌رسند - و بدھر حال این رسمی متداول در همه‌جا و همه‌مذاهب بود که خون‌ریزی در هر نقطه‌یی تناسب داشت باکثر و نفوذ طبقه‌روحانی .

میان آز تک‌هار سمی دیگر شایع بود که مانند به صلیب کشیدن Crucification

می‌بود ، رسمی که در مسیحیت نیز معمول بود . این رسم طریقی بود که به موجب آن فرد قربانی را به صلیبی چهار میخ می‌کردند تا به تدریج می‌مرد . مسیحیان اعتقاد به قربانی کردن نفس انسانی را به شیوه سمبولیک و رمزی و به وسیله استعاره و کنایه در دعاها و اذکار و اعمالی که نشانی از قربانی داشت به مرحله نمایش در می‌آوردند . در اسلام در روز معینی کد عید اضحا یا عید قربان باشد ، به جای قربان کردن نفس انسانی شتر ، گاو و یا گوسپند را قربانی می‌کنند . بنا بر روايات این رسمی است که جانشین قربانی نفس انسانی شده است - چنان که در داستان ابراهیم پیامبر آمده است که می‌خواست پسرش اسماعیل را قربانی نماید و خداوند گوسپندی را به وسیله فرشته‌یی فرستاد تا به جای پسرش قربانی کند . این داستانی است استعاره آمیز که بیان می‌کند چه گونه قربانی انسانی بدل به قربانی حیوانی شده است و به نظر می‌ردم که از زمان ابراهیم و یادار آن حدود از زمان این تغییر صورت پذیرفته باشد و تا آن زمان قربانی کردن پسران در راه خدا رسم بوده .

به هر حال آز تک رسم داشتند که فردی را که قربانی می‌شد در مراسم معینی به صلیب می‌کشیدند و پس از آن که بارنج و درد بسیاری می‌مرد، از صلیب به پایین اش کشیده و پس از قطعه قطعه کردن، میان خود تقسیم می‌کردند. مسیحیان نیز رسمی داشتند این چنین که به جای یک انسان، مجسمه‌یی از خمیر را به صلیب می‌کشیدند و در این باره در بنده بعدی گفت و گو خواهد شد. این روش مبنایش از آن جهت بود که عقید داشتند برخی از قربانیان را بایستی شکنجه نمایند. در نظر آز تک‌ها قربانی‌شدن عملی کاملاً مقدس و روحانی بوده که دارای عوامل فوق طبیعی شناخته می‌شده است. قربانی را به انواع وسایل شکنجه و آزار می‌دادند. قبل در جلد چهارم قسمت پولی نهیزی از این شکنجه‌های وحشت‌ناک که قربانیان را به آن وسیله می‌کشند سخن گفته شد. در اینجا نیز قربانیانی را که لازم بود باشکنجه بهمیرند، ابتدا با تخماق می‌کوییدند و سراسر بدن‌شان را آماج جراحانی سخت‌والم انگیز می‌کردند. در این شکنجه‌ها گاه دست و پای‌شان می‌شکست و چشم‌های شان ازین می‌رفت و تمام این‌ها به آن منظور و نیت بود تا شهامت و بردباری و آمادگی شان را به سنجند که آیا لایق این شأن عظیم وارتفا به مرتبت والا هستند یانه. همان گونه که از مردان و کودکان در قربانی‌شدن استفاده می‌کردند، زن‌ها را نیز قربانی می‌نمودند. اما زنان را تنها برای رب‌الذرع‌ها یا زن خدایان قربانی می‌کردند.

۱۳- خدایان بزرگ

از یک تا پرستی تا شرک، علل پیدایی شرک و وحدت، خدایان بزرگ سیزده‌گانه، دوسد خدای کوچک، خدای جنک بزرگ‌ترین خدایان، معابد این رب‌النوع هر سال شش هزار تن قربانی، جنک‌های بی‌مامی برای فرام‌کردن اسیران، رب‌النوع خورشید، معابد این خدا، مراسم عبادت و قربانی، آدم‌خواری یا توت‌خواری، ضیافت به گوشت آدمی، خدای آتش، مراسم عبادت، قربانی و صلیب‌کشیدن، تغییر شکل این روش، مشابهت با رسمی در مسیحیت شکل و ترکیب بتها، خدای تکشیر نسل و قربانیان بسیار، ایزد بانوی بزرگ و همسرش خدای باران، مراسم قربانی کردن کودکان شیر‌خوار برای این خدا، انواع دیگر قربانی، سرگنشت کوئت زال کوآزل، خدای دانش، قول رجمت، قیاس این افسانه‌ها با موارد مشابه چنان‌که در صفحات گذشته اشاره‌یی شد، آز تک نخست به خدایی واحد عقینه

داشته و با یک تاگرایی شان از شرک و بت پرستی به دور بودند . اما بنا بر مقتضیاتی که بعدها برای شان پیش آمد ، کم کم به بت پرستی و شرک پرداخته و بزرگترین ارقام را برای قربانی افراد انسانی به خاطر خدایان شان تهیه دیدند – به طوری که در سدهٔ شانزدهم در خدا خانه هاشان سیزده خدای بزرگ و بیش از دو سد کمتر خدا وجود داشت . خدایان کوچک چندان اهمیتی نداشتند و پرستش شان بدون راهنمایی کاهنان و در خاندها به وسیلهٔ رئیس هر خانواده‌یی در موقع ضروری انجام می‌گرفت . از این کمتر خدایان تندیسدهای کوچکی می‌ساختند و آنان را حافظ جان و مال و صحت و سلامتی و شادی و شادمانی خود می‌پنداشتند . در معابد نیز بت‌های کوچکی که در رفاهی اتفاق‌ها چیده می‌شد در حقیقت این خدایان به شمار می‌رفتند و چون داخل معابد جز مراسم رسمی که برای پرستش خدایان بزرگ برپا می‌شد ، خدایان کوچک چندان مقامی نداشتند ، برای شان مراسمی بر پا نمی‌گشت . تنها نامشان در سوگند نامه‌ها ، ادبیات و اشعار و مزامیر می‌آمد . در اعتقادات عمومی کمتر خدایان کم کم به صورت فرشته‌گان و کار گزاران خدایان بزرگ در آمده بودند ، اما مدت زمانی لازم بود که چنین تدخل و ادغامی صورت پذیرد . اما هرچه بود چنین تغییری کم کم شکل می‌گرفت و کمتر خدایان در حقیقت خدایانی بودند که بدتریج انحطاط پذیرفته و نقش می‌باختند و این نقش باخته‌گی تا آن‌جا ادامه پیدا می‌کرد که از خاطرها به روند .

شاید هرگاه قوم آزتك به وسیلهٔ تاراج گران و دزدان اسپانیولی فتح و خراب و منهدم نشه بود ، اندک زمانی نمی‌گذشت که چند خدای بزرگ نیز به خدایان کوچک تنزل مقام داده و تدریجاً این عمل انجام و ادامه پیدا می‌کرد تا یکی دو خدای بزرگ بیش باقی نمی‌ماندند و این سرنوشت قهری شرک و خدایان پرستی است که همهٔ ادیان و مذاهب و همهٔ اقوام آن را طی کرده‌اند .

در رأس خدایان بزرگ ، خدای جنگ عالی جناب تراز همهٔ خدا یان – هوئیت‌زی لوپو تچالی Huitzilo Potchli قرار داشت و این از قومی جنگاور و نظامی بعید نیست که در رأس گروه مهتر خدایان‌شان ، خدای جنگ قرار داشته باشد . بیش از هر خدایی برای او قربانی می‌شد و قربانی شدن از برای ، این خدا مستلزم مخارج و

زحماتی زیاد بوده است که قوم آزنک را همواره به خود مشغول می‌داشته و در هر حال به درد سرو زحمات فراوانی مبتلای شان می‌ساخته است . مزدم بیش از هر خدای دیگری از این خدا در ترس و واهمه بودند ، چون خدایی بود قهار و منتقم که در ضمن آلام و اسقام را نیز می‌توانست تسکین دهد و به جای درد ورنج و بدبختی ، خوشی و سرور به مردمان عطا کند .

در معابد این خدا رادر پیکرۀ بت‌هایی و حشت‌نالک و تصاویر عجیب و غریبی تجسم می‌بخشیدند که دیدار آن‌ها خود موجب وحشت و ناراحتی و ترس مردم می‌شد . معابدی که برای خدایان ساخته می‌شد ، از میان همه آن‌ها معابد خدای جنگ بزرگ ترو عظیم و باشکوه‌تر بوده است . برای هر معبدی که ساختمان و بنایش تمام‌می‌شد ، آنقدری افراد انسانی قربانی می‌شدکه سکو و سنگ قربانی را خون فر! می‌گرفت و در هر نوبت جلوی این خدا از قلب‌های انسانی تلی بوجود می‌آمد . چنان‌که یک بارکه بزرگ . ترین معبد را برای این خدا بنا کردند ، جهت افتتاح اش ، هفت هزار نفر قربانی کردند . در پایتخت و شهر مذهبی شولولا Cholula بیش از هر جایی دیگر برای این خدا قربانی می‌کردند . رقم قربانی در پایتخت در هرسالی دو هزار نفر بود و در شهر مذهبی یاد شده این رقم بهشیش هزار بالغ می‌شد . سنگ قربانی این خدا بلند تر و بزرگ تراز سنگ قربانی خدایان دیگر بوده است . به هنگام‌های گوناگون ، چون درد ورنج و بیماری - یا وقتی که مردم عازم جنگ بودند ، از اسiran ، جنایت کاران و زندانیان و یا غلامان و برده‌گان قربانیانی به این خدا تقدیم می‌کردند . کسانی که دست‌کوتاه از مال دنیا و اسیر و برده بودند ، جلو محراب و سنگ قربانی زانو زده واز حضور خداوند در کفیص نموده وزاری و ندبه واستغاثه می‌کردند . آن‌گاه زخم عمیقی در نقطه‌یی از بدن خود ایجاد کرده و خون خودرا بدری سنگ می‌ریختند . برخی از خانواده‌های طالب گره‌گشایی بودند واز خداوند در خواستی داشتند و در زندگی شان گره و مشکلی پیدا شده بودیا برده‌گانی را برای قربانی می‌آوردند و یا یکی از فرزندان شان را تقدیم خدایان می‌کردند . در دوران جنگ تابوها و محترماتی برقرار بود و کسانی که عمدتاً یاسهوا - از روی دانسته‌گی یا نادانی تابو شکنی می‌کردند و یا قانونی

را نقض می نمودند ، کفاره عمل شان را با اهدای قربانی برای خداوند جنگ لازم بود جبران کنند . چونان که در مراسم حج کسانی که مرتکب تابو شکنی می شدند ، در روز قربانی ، به تعداد قوانینی که نقض کرده بودند گوسپند قربانی می کردند . اما وضع برهر منوالی که بود فرام کردن این همه قربانی و تهیه این ارقام شگفت انگیز از افراد انسانی که لازم بود خون شان ریخته شود ، مشکلی بسیار گره بسته بود که به تدبیر تا حدودی آن را بازگشوده بودند . بدھمین جهت آزنک ها با چند قبیله مجاور پیمان هایی می بستند که در هرسال افراد و جنگاواران دوگروه به جنگ پردازاند تا به این وسیله از هم اسیر به گیرند . در این جنگها جنگاواران به هیچ وجه کوشش شان مبذول به آن نبود که خصمزا بدکشند ، بلکه تنها مجاهدت و سعی شان مصروف آن می شدتا اسیر به گیرند . هر فردی و فرماندهی که اسرای بیشتری می گرفت از جانب امپراتور و کاهن اعظم تقدير شده و جواہری دریافت می کرد . تمامی این اسرا به هنگام معین قربانی می شدند و هر گاه کمبودی وجود داشت ، این کمبود را از زندانیان جبران می کردند و اگر لازم می شد برده گانی نیز به آن جمع برای تکمیل دفعه قربانی افزوده می شدند .

از خدايان بزرگ دیگر بایستی از خداوند خورشید و آفتاب گرم نام برد موسوم به عالي جناب تز کات له پو کا cal Tezcatlepo . قربانی برای اين خدا در سال تنها يك بار و يك نفر بوده است و اين مراسم عبادت که به تفصيل شرح آن در ضمن بندگذشته داده شد ، داراي تشریفات و آداب و طول و تفصیلی بوده که هیچ رسم و تشریفاتی تا این حد طولاني و پر رمز واستعاره نمي بود . اين رسم هنگامی عملی می شد که در فصل تابستان هوا به نهايت گرمی می رسيد و فرص خورشید داغتر و سوزنده تراز هميشه بر تارک و ميان آسمان می درخشید . در چنین هنگامی بود که مراسم مذکور در بنديشين عملی می گشت . همچنين اين خداوند ، پروردگار داوری و قضاؤت نيز بود و نماینده فصل گرم و سوزنديگي و خشکي به شمار می رفت و هر گاه قربانی اش داده نمي شد ، ممکن بود با نيري قضاؤت و شعاع سوزان اش جهان را به کام نابودی و آتشي وحشت ناک سوق دهد . اين نيز خدايی بود سفاک و خون خواه که مراسم عبادت سالانه با قربانی بر .

گزار می‌شد. بعداز شرحی درباره خدای آتش ، از جنگ و سیز خدای آفتاب و خدای رحیم و رئوف باد و افسانه‌هایی در این باره سخن‌گفته خواهد شد .

خدای آتش یکی از بزرگترین و عالی جاهاترین خدایان آزتک‌ها بوده است. وی خدایی بوده که در تمام معابد جای داشته و تمام خدایان بزرگ دیگر به وی نیازمند بودند ، چنان‌که هم طراز هر خدایی در معبد خاص خودش ، وی نیز بانگاه بانان و خدمت‌گاران اش وجود داشته است . وی را عالی جناب اکسی یو ته کوت‌لی *Xiuthecutli* می‌نامیدند . در دو بند پیشین از روشن‌عبدات و نگاه‌بانی او و تیمار گری اش سخن‌گفته شود را این جا از رسمی ناگفته بحث‌می‌شود که حائز اهمیتی بسیار است. مراسم و تشریفاتی که از برای این خدا به انجام می‌رسانند ، آدابی است کاملاً شبیه به آن چه که در باره مراسم عبادت و قربانی در مورد خداوند آفتاب به انجام می‌رسانند و در هرسال یک فرد انسانی را با مراسم و تشریفاتی فوق العاده برایش قربانی کرده و از گوشت مرد قربانی شده ضیافتی تو؛ میک‌تر ترتیب‌می‌دادند و همه از گوشت آن فرد قربانی شده می‌خورندن . امامیان این دو در مقام مقایسه، تفاوت مهمی وجود دارد، به این معنی که رسم قربانی حقیقی برای خدای آتش به صورت شعار و رمزی در آمده است و دیگر نفس آدمی برای این خدا قربانی نمی‌شود . از مراسمی که انجام میدهند آشکار است که زمانی قربانی آدمی به شکل حقیقتی برای خدای آتش انجام می‌شده و در روزی معین فردی را که برای قربان شدن انتخاب شده بود ، پس از تشریفات لازم به صلیب می‌کشیدند تا با رنج و درد زندگی را بدروود گوید . آن‌گاه با هیاهو و تهاجم از صلیب بزرگ بالا رفته و هر کسی مقداری از گوشت آن مرد قربانی شده را از اندام اش کنده و می‌بلعید.

لیکن چنان‌که ذکر شد ، این مراسم به صورت شعار در آمده و این نشانی از ترقیات فرهنگی آزتکیان بوده که بد تدریج ، اما بطئی و کند و آهسته عملی می‌شد . این رسم شباهتی فراوان داشت با رسومی در مسیحیت که در باره اش از احاظ و جوه قیاسی بحث می‌شود . به رانجام ابتدا مجسمه‌یی از خمیر بهوسیله کاهنان معبد خداوند آتش فراهم می‌شد . آن‌گاه با تشریفاتی طولانی مجسمه خمیری را به صلیب بسیار

بزرگ و جسمی چهار میخ می‌کردند. در این میان عده‌یی از جوانان منتخب شهر که اجازه یافته بودند در مراسم شرکت نمایند، در حالی که کاهنان جلوشان مزموری را سرایش و همسرا یی می‌کردند، گرد صلیب می‌چرخیدند. آن گاه ناگهانی جمعیت غریبو برداشته و صلیب را واژگون کردو مجسمه خمیری را که نشانی از جسم خداوند آتش بود تقسیم کردو می‌خوردند. البته آشکار است که در ازمنه پیشین فردی را بتدعا تحت مراقبت و توجهات قرار داده و برای تصلیب آماده می‌کردند. بالطبع بهوی به نظر نماینده خدای آتش و نجسم او به روی زمین می‌نگریستند و پس از انقضای مدت لازمی که پرستاری می‌شد به صلیب اش کشیده و مرده‌اش را می‌خوردندتا از جسم و خون مقدس خدای آتش در تن خود ذخیره نموده و خود مقدس و الامقام و نیرومند گردند. اینک مجسمه خمیری نیز در همان شمار بود و با خوردن تکه‌یی از آن برای شان توهمند حاصل می‌شد که از گوشت و خون خدا خورده و نوشیده‌اند.

این در صدر مسیحیت نیز تا مدت زمانی هم چنان باقی بود تا کم کم به مرور زمان تغییر شکل داده و ساده تر شد. در بند های گذشته از مراسم اوکاریست Eucharist یا مراسم عشاء ربانی و شام مقدس در مسیحیت گفت و گشود، پس از مرگ عیسای مسیح، پیروان او تا مدتی در شب مرگ او، مراسم تصلیب را بربا می‌کردند. به این مفهوم که مجسمه‌یی بدسان عیسا از خمیر ساخته و آن را به صلیب می‌کشیدند، و پس از اجرای مراسم سوگ، مجسمه را قسمت کردو می‌خوردند و معتقد بودند که از جسم مسیح خورده‌اند.

خدایان را غالب از ترکیب نیمی انسان و نیمی حیوان می‌ساختند. از این خدایان در هر مغبدی که با زر و سیم ساخته شده بودند دینه می‌شد که مجرمی طلایی با پایه‌یی سنگی و جامی طلایی که در آن قلب‌های قربانیان را قرار می‌دادند جلوشان قرار داشت و در دو طرف هر خدای بزرگی، چند خدای کوچک قرار می‌دادند. یکی از خدایان شان خدای تکثیر نسل بود. در معبد این خدا بیش از هر چیز بوی خون خشک شده و دلمه بسته در فنا منتشر بودو سنگ دل‌ترین افراد را به وحشت و اضطراب دوچار می‌ساخت.

سیواکوائل Cioacoatl خدا بانویی بود شریفو مهربان و خیرخواه که

سرپرست زنان و کودکان و حافظ آنان بدمارمی رفت. مراسم ستایش و پرستش این زن خدا در عید تعمید باشکوم سادگی برگزار می‌شد. معبد بانان وی از میان زیباترین زنان انتخاب می‌شدند و بسیار کم از برایش قربانی می‌شد و حتی امکان در طی زمان چندان از قربانی برایش کاسته بودند که هرگاه اندک مدتی تمدن آژتک‌ها دوام می‌کرد، قربانی انسانی جهت این زن خدا، چون خداوند آتش به صورت شعار و تمثیل در می‌آمد. شاید به این اصل کم کم پی‌برده بودند که این خدا بانو بخشایندۀ سلامتی و خواهان مهر و محبت بود و مراسم خشن قربانی با عطوفت و مهربانی و خوی ملایم اش چندان سازشی نمی‌تواند استه باشد. و شاید این چنین نیز نمی‌اندیشیدند، چون از برای خدای تکثیر نسل که بالطبع بخشایندۀ زندگی به شمار می‌رفت، هر ساله تعداد بسیاری قربانی می‌کردند.

شوهر سیواکوائل، این زن خدای حامی زنان و کودکان، **Tlaloc**، خداوند باران بود. این خدا با آن‌که از جمله خدایان بزرگ محسوب می‌شد، عبادت‌اش در بوئه اجمال و نسیان بودتا آن‌گاه که خشک مالی می‌شد و باران نمی‌بارید و کشتزارها در تشنگی و پژمرده‌گی غرقه می‌شدند. در چنین هنگامی مراسم منفصل قربانی و عبادت برای **Tlaloc** – خدای باران برپامی‌شد. قربانیان این خدا لازم بود تا همه از میان کودکان خردسال انتخاب شوند و در این هنگام که فجیع ترین و خشن ترین جنبه مذهب آژتکی نمایان می‌گشت، برخی از خانواده‌ها داوطلب شده و فرزندان خود را برای قربانی شدن در اختیار معبد و معبد بانان قرار می‌دادند. اینان اغلب زارعان و کشاورزانی بودند که براثر بی‌بارانی و خشکی، روبدافلاس و ورشکستگی بودند و با اخلاص و ترس و دلهز و با دلی گریان یکی از فرزندان شیرخوار و یا کوچک‌رین‌شان را بدقابن شدن در راه **Tlaloc**، برای بدسر مهر آوردند اختصاص می‌دادند. اما رقم قربانی لازم بود تا بسیار و قابل توجه باشد و به عنین جهت چنان که در مباحث گذشته اشاره‌یی شد کاهنان از فقیران و خانواده‌های نداری که نیازمند بودند، کودکان کوچک‌شان را می‌خریدند و از محله روپیان تمامی کودکان کمتر از

پنج سال را که نسبشان آشکار نبود، بهزور و جبر از مادرانشان جدا می کردند و در روز معینی که بنا بود مراسم عبادت انجام شود، سدها از این کودکان بی زبان رابه وضع فجیعی می کشند.

هر چند در دیانت و نحوه بینش فلسفی آزتكها ریاضت و عرفان ستد و شده روایج داشت، اما معهداً از عشق و شهوت نیز برخوردار بودند و کدام جامعه‌یی را می - توان نشان کرد که از این غریزه طبیعی و لازمه زندگی بی بهره باشد. یکی از خدایان شان ربۃ النوع یا خدا بانوی بود به نام الاهه عشق و زیبایی . پیکرۀ این الاه را بیشتر از چوب می تراشیدند و بهوضعی نمایان و جلوه گرش می ساختند که شهوت انگیز و بیدار کننده غریزه جنسی می شد . هر چندگاهی یک بار مراسمی برای عبادت و پرستش این ایزد بانو برپا می کردند که طی آن مراسمی شهونت انگیز و استعاره آمیز را به مرحله نمایش در آورد و تا حدودی مناسبات جنسی چون کارناوال ها طی این جشن ها آزاد می شد .

در واپسین مبحث و گفت و گویی که در باره خدایان بزرگ آزتكی و به طور کلی در مورد قوم آزتك انجام می شود ، از خدای دانش ، خدای هوا و باد و شه سواری و پهلوانی ، یعنی عالی جناب گواتزالکو آت Quetzalcoatl یاد می شود . این خدایی است عجیب و شگفت ، دوست داشتنی و محظوظ ، مردم دوستو حافظون گهیان دانش ، قهرمان و شجاع ، رئوف و مهر بان میان آن چنان خدایان زشت و خون ریز و سفاک آزتكی . شاید این بزرگ خداوسور خدا و پروردگار او لیه و یک تای آزتكها باشد در دوران یک تا پرستی شان .

این خدایی بوده رحیم و رئوف که در برابر نیکی ها و برآورده حوا و حی و نیازمندیهای بندگان ، بدھیچ و جه تقاضای قربانی انسانی و حتا حیوانی نیز نمی کرده است . از خون و خونریزی و سفاکی و سخت دلی و بی رحمی متنفر بوده است . خدایی بوده شاعر منش و عاشق پیش که به خوبی ها و نیکی ها و زیبایی ها عشق می درزیده است پرستش کننده گان از برایش دسته های گل و انواع عطریات و ادویه خوش بو و میوه های تازه بدهدیه و پیش کش می بردند . هم چنین آن چه از اصول پارسایی و قدیسی ، و

تصوف و عرفان که در فلسفه و مذهب آرژانتینی وجود داشته، منتبه به این خدابود است. و نگهی میان تمام مهتر خدایان و کمتر خدایان، خدایی این چنین زیبای تصور و تصویر نکرده بودند. در بلند اندامی بی‌همتا و در سپیدی پوست چون برف های به آفتاب گرفته سپیدهدم زیبا و خوش‌رنگ بوده است. موهای سیاه و مواجه اش در مزامیری نیایش گونه‌که برایش می‌خوانندند ستوده و ستایش شده بود.

این خدای مهربان، نرم‌خو، عاشق پیشد و مردم دوست را به هیچ وجه با سایر خدایان آرژانتینی که وصف‌شان گذشت نمی‌شود مقایسه و مقابله نمود - بلکه از لحاظ بسیاری صفات و اخلاق و کردا. با خدایانی شرقی، چون اویسی‌ریس Osiris، آتیس Attis، تم‌هوز Tammuz و آبولو Apolo شbahت دارد و همانند است.

در دروازه‌ایات اساطیری قوم آرژانتین برای کوئیتل کوآتل، این مهتر خدای سرور، افسانه‌هایی بسیار آمده که همه استعاره‌آمیز و حاکی از دوران خوش و زندگی موقیت‌آمیز‌قومی بوده است. بهشکلی که درمورد این کا Inca ها ملاحظه خواهد شد و در تحلیل اساطیرشان پی‌جو خواهیم گشت، هیچ بعید نبوده بلکه محتمل نیز هست که این خدا منشأ و مبدی انسانی و واقعی داشته باشد، انسانی سپید پوست که کشته شکسته شده و امواج بر حسب تقدیر و قضا به این سرزمین اش در انداخته و چون در بیکل و شمایل و شکل و رنگ پوست برای سرخ پوستان پهروی شگفت و اعجاب انگیز بوده است، او را خدا پنداشته به عبادت‌اش پرداخته‌اندو بهشکلی که توضیح داده خواهد شد، این مردینیک نیز همت‌اش را در راه ترقی و تمدن زندگی بدويان مصروف کرده و آنان را تمدن ساخته است. البته آن چه که بیشتر گمان و حدس را تأیید می‌کند، اندام بلند شکل کاملاً انسانی و پوست سپید این خدا است در تصاویر و تجسماتی که از اوی بعمل می‌آورند، چون هیچ یک از خدایان بسیار کوچک و بزرگ‌شان نتشکل کامل فردی انسانی را دارد و نه بعنگ سپید است و بهم و سیاه و نابدار.

مطابق با دروازه‌ایات اساطیری، آرژانتین‌ها معتقد ببعض هی طلایی در تاریخ خود

بوده‌اند، عصری طلایی آن‌چنان‌که همسی‌یودوس Hesiodos در منظمه‌ته او گونیا از آن یاد کرده است. این روایات بیان می‌کنند که در تاریخی دور کد قوم آزتک عصر طلایی رامی‌گذرانده است، سرور خدای کوئتزال کوآتل میان‌شان زندگی می‌کرده و خلق را رهبری می‌کرده است. معتقد بودند که این مهر خدای دانشمند از دور دست‌های استپ‌های مواج و نیل‌گون دریا برای ارشاد قوم آمده است آن‌گاه به آن‌هاروش شهر نشینی شیوه خانه سازی، فن حکومت واداره شهر، زمامداری و روش وضع قوانین و بهره برادری از آن‌ها را آموخته است. هم‌چنین استفاده از فلزات، هنر نقاشی و فلزکاری و کنده‌کاری و هم‌تر از همه کشاورزی را به مردم یاداده و آن هارادر شادراه ترقی هدایت کرده‌است. آن‌گاه چون مدتی از زندگی اش گذشت، به موجب حوادثی از میان خلق رفت، اما بدمردم قول داد که دگر بار نزد آنان بازخواهد گشت، از راه دریا و سوار بر پرندۀ بی غول آسا.

شباهاتی بسیار میان افسانه‌های خصیت کوئتزال کوآتل با پر ومه‌ته ئوس Prometheus خداوندگار مردم دوست و شریف یونانی موجود است. این نیز سور خدایی بود مردم دوست که برای آموزش مردم و آموختن‌شان به علوم و فنون متّحمل شفّاقاتی شد که در افسانه‌های یونانی جا و مقامی ویژه دارد. هم‌چنین در جنوب شرق استرالیا، میان تان‌گارین Tangarin هانیز افسانه‌یی شبیه به این روایت اساطیری موجود است بدهم‌جای این افسانه نی رون‌در Nyrunder شخصی ممتاز که بعداً به قالب خدایی درآمد، به روی زمین آمده و بدمردم اصول و فنون زندگی مترقبی را آموخت - و هم چنین خدازاده‌یی به نام ویون‌گارین Wyungare هنگامی که مردم در جهل و بدیختی و فقر و مرض بدسر می‌بردند، علیرغم میل پدرش به زمین و میان مردم آمده و به آنان فرزندگی و تمدن و فرهنگ آموخت. این داستان اخیر به شکل کامل اش در کتاب ششم، قسمت استرالیا، و روایت اساطیری پر ومه‌ته ئوس در کتاب دوم به‌طور کامل شرح شده است.

اما در مورد بازگشت و مسئله رجعت که کوئتزال کوآتل بدمردم قول می‌دهد. مسئله رجعت و ظهور درادیان بزرگ و مذاهبان قومی‌یی مانند و بدیل نیست. درادیان بزرگ معاصر

اعتقاد به رجعت یکی از ائمه یا مقدسان وبارسایان یا پیغمبران موجود است و این به ویژه برای ما عقیده‌بی‌یستگانه نیست . در آین ایرانیان باستان ، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان چنین پنداری وجود دارد . اما باید توجه داشت که در مذاهب بدیع نیز اعتقاد به مسئله رجعت و ظهور وجود داشته است که افسانه آزتکیان از آن جمله است . افسانه عجب و قابل توجه‌زیبای **کوکولکن Kukulcan** مایا‌بی‌ها که در قسمت بعد از آن نیز گفت و گو خواهد شد شباهت شکفتی دارد به داستان و اسطوره آزتکیان در این باب . افسانه **رواو Rou** – را که نیاز از افسانه‌های مردم‌ها وایی است نیز باستی از این گونه افسانه‌ها پنداشت . رواو مطابق با روایات اساطیری فهرمانی مردم دوست و زیبا روی بود که در اعصار کهن زندگی می‌کرد . او همسری داشت بی‌نهایت زیبا و دوست داشتنی که براثر حسادت ، سرانجام او را کشت . پس از این عمل براثر رنج و آندوه و پشیمانی آواره‌کوه و دشت شد – خوی ملایم‌اش بدل به تنگی و بی‌باکی و آزار – گری شده بود . هر که را می‌دید به تراع با او اقدام می‌کرد – تا روزی بریک‌کرجی سوار شده و در دل دریا گم شد ، اما پیش از آن که به رود ، وعده داد که روزی باز خواهد گشت ، در حالی که بریک پرنده غول‌پیکر با مقادیر معتبرنا بهی نارگیل همراه باشد . چون **کاپیتان گوک** کاشف بزرگ به این سرزمین رسید ، مردم وی را رواو – که به او مقام و منزلت خدایی بخشیده بودند پنداشته و در اعزاز واکرام‌اش چون خدایی که به وعده‌خود عمل نموده بازگشته است کوشیدند و این داستان در کتاب چهارم به تفصیل آمده است . یکی از علل موفقیت و فتح کورتزردر مکزیک بر مبنای افسانه کوئتززال کوآتل و عده‌اش بود . چون بر مبنای این افسانه مردم پنداشتند که این اهریمن سفاك ، آن خدای پاک خو و مهربان است که باز گشته ، و به همین جهت چون خدایان با او رفتار کردند – ورنه کورتزر به هیچ وجه نمی‌توانست مکزیک را گشوده و منهدم و تباء سازد .

افسانه‌بی‌دیگرمیان آزتکیان در باره بشارت این خدا وجود داشت . بنابر – این افسانه میان **تزرکات‌لی بوکاتلی Tezcatlipoca** ، خداوند خورشید و رب‌النوع سفاك فصل گرما و خشکی با این پهلوان محبوب و مردم دوست نزاعی در گرفت و این خدای

محبوب که باران رحمت را بر مردم بی دریغ فرو می بارید ، در حالی که عزم ترک آن دیار را داشت گفت به زودی از جانب مشرق مردمانی سپیدپوست با ریش هایی دراز سوار بر قایقی شکفت و بزرگ خواهند آمد تا قوانین را اصلاح کنند . چون کشته کورتر بایارا ش فرار سید ، بومیان پیش بینی و عده کوئتزال کوآتل را تحقق یافته پنداشتند که این سپیدپوستان از جانب آن فهرمان گرامی آمده اند تا با درب النوع خورشید و فصل گرمابارزه کرد و قوانین ظالمانه اش را بر اندازند . پس آن ظالم سفال را گرامی داشته تعزیز کردند و آن قدر ناشناس اهربیمن صفت بنیان و شالوده تمدنی را بر انداخت و جمعیتی انبوه را که از او شاهانه پذیرایی کرده بودند به خاک و خون کشید .

بخش نهم: مایاها

قومی که یونانیان جهان نو بودند

۱- کشف تمدن مایاها

در قلمرو مایاها ، مقام مایاها در تمدن و فرهنگ ، یونانیان دنیای نو ، روشن بحث در ناره مایاها ، چه گونه قلمرو تمدن گم شده مایاها کشف شد ، این تی فتس به کار می پردازد ، مفر به امنیکای مرکزی ، کنیرو دو اس تی فتس در گیر و دار راهی سخت ، در راه دهکده کوبن ، رنج های چنگل ، در کام مرگ ، آغاز اکتشافاتی بهت انگلیز ، کشف ستون های یادگاری ، در قلمرو هنری شکرف ، حجاری های عالی ، کشف هرم بزرگ ، در راه نشانه برداری و طرح برداری ، انتشار کتاب پرغوغای اس تی فتس .

پس از آژتكها ، بایستی از مایاها سخن بد میان رود . تقدم و تأخیری که در مورد سه تمدن بزرگ در یاد کرد و ذکر شان انجام شد ، به هیچ روی نشان گر اهمیت بیشترین یکی و پستی نسبی آن دیگری نیست - بلکه پس از امریکای شمالی مکزیک شروع می شود که در آنجا آژتكها زندگی می کردند و بلا فاصله پس از سر زمین مکزیک - گواناما *Guatemala* واقع است و ایالت کام بی چی *Campeche* و یوسکا تان *Yucatan* و بری تیش هند و راس *British Honduras* نیز با گواناما و مقداری از مکزیک هم مرز اندو در قسمت اعظم این ایالات ، در سر زمینی وسیع بالغ بر $125/000$ میل مربع - مایاها زندگی می کردند . آن گاه در جانب غربی امریکای جنوبی کشور پدرو *Peru* یا سر زمین فرزندان خورشید یا این *Inca* ها قرار داشت که با خط مستقیمی از گواناما ، مایاها می توانستند به پدرو روند . پس به همین جهت هر گاه از نخستین قسمت های امریکای لاتین از

مکزیک که جای گاه آزتک‌ها بود بگذریم به جای گاه مایاها و پس از آن در امریکای جنوبی، در پهرو - به مکان قوم این کا باز خواهیم رسید و از این حیث تقدم و تأخری قابل شدیم.

مایاها را بحق یونانیان دنیای نو خوانده‌اند و در طول مباحثی که خواهد آمد به درستی این انتساب و شباهت بی خواهیم برد. پیش از ورود در مباحثی که در باره تمدن و فرهنگ مایاها است، لازم است گفته شود که در اموری بسیار شباهاتی میان دو تمدن و فرهنگ مایایی و آزتکی وجود داشته است. در اثر تراکم جمعیت، قبایل و گروه‌هایی از مکزیک به سوی جنوب مهاجرت کرده و در قلمرو مایاها به زندگی پرداختند. این شباهات در مورد دیانت و اموری وابسته به آن بیشتر می‌بود. بدھمین جهت بحث دیانت آزتکی تا حدودی به دراز کشید و بالطبع در این باب، اینکه به مایاها پردازندگی شده است، گفت و گوکوتاه ترخواهد بود. از جانبی دیگر اغلب آن چه که در باره دیانت و وابسته‌های آن است، در مورد این مبحث، در خلال مطالب عمومی خواهد آمد. از لحاظ و دیدگاه قیاس میان تمدن و فرهنگ آزتکی و مایایی بایستی گفته شود که مایاها بد نسبت قابل توجهی بر آزتک‌ها تفوق و پیشی داشته‌اند، و بیهوده نیست که آنان را یونانیان جهان نو خوانده‌اند.

تایک سد و بیست و پنج الا سدوسی سال پیش از این مایا و تمدن مایایی ناشناخته بود. کسی تمدنی را بداین نام و نشان نمی‌شناخت و اصولاً باور نمی‌شد که در امریکا جز سرخ پوستان وحشی و بدی و خاطرۀ بدی میان سپیدپوستان باقی‌گذاشته بودند تمدنی نیز وجود داشته و مردم با فرهنگی در آن قاره می‌زیسته‌اند که در هنر و فرهنگ و تمدن با مملکت‌مندان و بدنهای جهان باستان سر رقابت و کوس برابری داشته‌اند. به هر حال تایک سد وسی سال پیش تمدن مایاها در بوئه فراموشی و نام و نشان این قوم نا-شناخته بود. در امریکا تنها معدودی چنین نامی به گوش شان رسیده و از چنین تمدنی اطلاعاتی ناقص از راه کتاب‌های کهنه داشتند که آن‌ها راجزو افسانه‌ها محسوب می‌داشتند. آیا موجب این بی‌اطلاعی واژ یاد رفته‌گی چه بود؟ - برای آن بود که این قوم دوده و تبارشان یک سره تباہ شده بود! - نه، چون باز مانده‌گان شان هنوز

هم در گوانالملا و یوکاتان Yucatan زندگی می‌کنند و با همان زبانی که پدران متمند شان سخن می‌کفتند تکلم می‌کنند . اما متأسفانه امروزه دیگر صاحب آن تمدن و عظمت نیستند ، چون ستم‌گری‌ها و جنایات ووحشی گریهای اسپانیولی ها که این قوم را سال‌هایی عتمادی در بند و بوغ اسارات نگاه داشتند و شکنجه‌های مهیبی که برآنان وارد آوردند تمام شهرها و آثار تمدن‌شان را منهدم نمودند ، زندگی قدیم و بوغ شان را نیز یک سره تباکرد . چون این جانیان واهریمنان حتاً بوغ و پیشرفت و آن انگیزه‌های غیر ملموس و ذاتی را نیز با اعمال غیر انسانی و کتیف‌شان در این مردم کشتند . این تغییر و دیگرگونی چنان در آن‌ها ایجاد شده و زندگی پست و بدوى و بدون تمدن آن چنان درشان ثبیت‌گشته بود که هر کاوش‌گر و پژوهننده بی که آنان را مورد مطالعه قرار می‌داد ، محل بود بتواند گمان زندکه اینان از باز مانده‌گان مستقیم همان مایاهای با فرهنگ و تمدن اند ، چون خود آنها نیز این موضوع را فراموش کرده و از آن‌ها آگاه بودند و اگر متذکرشان می‌شدند ؛ موضوع رابه افسانه و حکایت تعبیر می‌کردند .

لیکن با تمام این احوال ، هنگامی رسیده بود که تمدن فراموش شده‌ای خود را بنمایاند ، چون غیر ممکن و محال است که عظمت و شوکتی این چنین ، هر چند که بوسیله چپاول‌گران و یغما بران تاراج و منهدم شده باشد ، دیگر بار خود را نموده و حقانیت‌اش را هم چون اهلیتی اصیل باز نگشاید . هر گاه بتوان جلوخورشید را با مشتی گل اندوکرد ، می‌توان تمدن‌هایی شگفت را نیز با نهبو‌غار و نامردي و جنایت از میان برداشت و این حقیقتی است که در تاریخ بارها به ثبوت رسیده است . آثار تمدن مایایی در گوشوکنار هندوراس ، گوانالملا و یوکاتان به نظر می‌رسید . بومیان که اعقاب آن قوم متمند بودندو باذلت و بدیختی و ناکامی ، و بدون آگاهی از گذشته خودشان زندگی می‌کردند ، هر روز در راه مسیر خود و سیروگشت‌شان به آثار و نشان‌های تازه‌یی بر می‌خوردند و از آن‌ها بدون آنکه نشان های کنج‌کاوی درشان پیدا باشد با هم سخن می‌گفتند . هر چند این سخنان در مرکز تمدن امریکای مرکزی نیز منتشر می‌شد ، امادر آن جانیز اهمیتی نداشت و به فراموشی سپرده می‌گشت

سر انجام زمان معهود فرا رسید . جان-اس‌تی فنس John Stephens مردی که در نیویورک زندگی می‌کرد و به استان شناسی و دیدن باقیای تمدن‌های گذشته علاقه بیش از حدی داشت و بهمین مناسبت بدین منظور سفرهای بسیاری نموده بود، کنج‌کاوی‌اش سخت انگیزش یافته و بسیار اشتباق داشت تا در امریکای مرکزی به حفاری و کاوش پردازد . اس‌تی فنس در حقیقت از جمله یکی از آن امریکاییان معدودی بود که در باره‌قوم‌مایا و عظمت تمدن شهرهای وسیع و زیبای شان چیز‌هایی می‌دانست . همین اطلاعات: اقصی و منابع اندک بود که خصیصه کنج‌کاوی‌اش را بیش از حد به جنبش در می‌آورد و می‌اندیشید که چگونه تا آن زمان کسی و کسانی به‌این مهمنا اقدام نکرده‌اند تا تمدنی فراموش شده و در خشان را کشف کرده و حاصل مطالعات شان را در انتظار همگان فرار دهند؟ در راه تحقیق آرزویش راه‌گیرهایی بسیار قرار داشت . اما رؤیایی از شاهکارهای هنری ، معابد و قصرهای عظیم ، مجسمه‌های خوش تراش سنگی و آثار هنری دیگر تاب و توان اش را بیده بود تا سرانجام تصمیم گرفت با تمام موانع و ناراحتی هارا همی سفر شده و وسائل را سازکند . در گیر و دار چنین تصمیمی مهم شعله و جرقه‌بی از آمد و سرور در تاریکی راهش روشنایی داد ، چون آگاه شد که دوست اش نیز فردریک کتروود Frederick Catherwood که باستان‌شناسی محقق و مطلع بود نیز دوچار چنین وسوسه‌ای است . دو دوست شایق بایک دلی تصمیم گرفته و به کار تهیه سازو بر گشتن مشغول شدند . کارشان نیمه تمام بود که آگاهی یافتند سفیری که امریکا برای آن حدود تعیین نموده و زاهی سفر گشته بود ، به طور ناگهانی فوت شده . اس‌تی فنس از آن موقع سنج تر بود که از این موقعیت استفاده نکند . باشتاب نامه‌بی به دولت نوشتند و پیشنهاد کرد که چنین مقامی را به او واگذارند . تعاایل و خواست قلبی اش زودتر از آن چه که انتظار داشت برآورده شد و درخواست اش تصویب و به سمت سفیر ایالات متحده در امریکای مرکزی انتخاب گشت .

به عنوان گام سفر دل‌هاشان از شوق می‌تپید ، اما زنگاری از اندوه و دردی ناپیدا نیز در دل‌شان خانه کرده بود . فکرشان هم‌دوهمه به تجسم آن چه کشف خواهند کرد که بود و ذهن‌شان به چهار ، پنج ، شش و ده قرن پیش ؛ پس رفته و زندگی ما یا هارا تصور می‌نمود . با هم گفتند که سفارت تنها وسیله‌یی مجاز بوده است از برای تسهیل و تحقق

آمالشان و نبایستی خود را به سیاست پابست و آلوده سازند - و هر دو با گرمی چنین پیشنهادی را تصویب کردند . چون به مقصد رسیدند ، سراسر امریکای مرکزی در آتش جنگ‌های داخلی و آشوب و هرج و مرجمی سوت . از عهدہ سفیری در این بجوحه چه برمی آمد ، جز آن که بدلاش پردازد . پس بدون اتلاف وقت به تجهیز و بسیج پرداختند . قاطرانی کرایه کرده و چند بومی اجیر نمودند . سوار شدند و به دهکده Kopan که در هندوراس و چند کیلومتری گواتمالا قرار داشت سفر کردند . این آغاز سفری بود پر رنج و درد . در همان آغاز راه ، راه‌هایی مارپیچ که از دل جنگل و بانلاق و پرتگاه‌های سخت و نشیب و فرازهایی تند می‌گذشت ، ملتفت شدند که به چه جهت کسی تا حال به اقدامی که آنان دست زده بودند ، پنجه در ینداخته بود . دودوست باشکنجه و نامرادی بسیاری طی طریق می‌کردند . بیشه‌ها و مارها و بوی تعفن با تلاقهات اتاب و توان شان را برد بود . از پشتهای و صخرهای سقوط می‌کردند . روزی کتروود از قاطر به زمین خورد و ساق پایش آسیب سخت دید . اس-نی فس به تبی که مولود آن آبو هوا بود دوچار شد و در عطشی سوز آور می‌سوخت . اما در حالی که کتروود اظهار پشمایی می‌کرد ، وی باحالی نزار تشویق و سرزنش اش می‌کرد . هردم منتظر بودند تا از پرتگاهی به دره‌یی زوف سرنگون شوند و اس-نی فس جوان می‌ذالد که آن چه که از این شوروهیجان بر جای خواهد ماند شاید سنگ‌گوری باشد که جریان مرگ اورا و متلاشی شدن مغزش را بازگوید . اما از پس این ابرهای تیره‌گون و آسمان توفانی ، طلیعه صبح گاهی خوش درخشیدو با هر فلاکتی که بود به دهکده کوپن رسیدند . دودوست دمی اندک از پا در افتادند - امادر حالی که نه خواب بودند و نه بیدار ، مناظری از کشیفاتی را که خواهند نمود از پشت بلکهای بسته‌شان می‌دیدند . شهرها ، معابد ، مجسمه‌ها و قصرهای زیرخاک خفه را احساس می‌کردند که تزدیک شان ، زیرزمین دمی زند . پس خیلی زود تجدید تجهیز نمودند و مردی بوهی را که بیش از همه به بقا یای شهرهای دزدیل جنگل آشنایی داشت استخدام کرده و دگر بار راهی شدند . در حالی که با مقصد بیش از اندکی فاصله نداشتند ، نمی‌دانستند چه چیزهایی خواهند دید . اما به هر حال در دل‌شان این بارقه بود که چیزهایی قابل توجه ، آن چنان که شنیده و خوانده بودند ناخواهند دید ، مگرنه آن که مردم همواره را مبالغه

می‌پویند. چنین می‌اندیشیدند که به آثار و بقا‌یابی خواهند رسید که بازمانده همان سرخ-پوستان مشهور باشد با اندکی اعتلا. بومیان با داس هاشان راه‌گشایی کرده و شاخه‌ها و علف‌ها و نی‌هارا می‌بریدند. راه نما ناگهان در محیطی که اندکی باز تربود استاد و توجه آنان را بهستونی از سنگ جلب کرد. آنان با اشتیاق و بیهت زده‌گی به معاینه بنای یادبود مایاها پرداختند. هردم تعجب و شگفتی‌شان بیشتر و افزون ترمی شد... برسنگی که بادقت هنرمندانه‌ی تراش خودده بود، تصویر مردی را ملاحظه کردند که محال به نظر می‌رسید که مردمی بدون تمدن و بدوی آن چنان پیکره‌بی را حجاری کرده باشند. بدزودی از نقش و نگارهای پایین و دو طرف ستون در یافته‌ند که این خط تصویری «هیروگ لیف» است و بدون شک مطالبی را در بازه این ستون عظیم بیان می‌کند. بہت وحیرت‌شان در برابر این اثرهایی وصف ناشدنی بود. اثری را ملاحظه می‌کردند که بی‌شک اعجاب آور بود و باستی حاصل کار هنرمند ویا هنرمندانی بدnam باشد. دلشان گرمی گرفت و راه نما را به پیشرفت ترغیب کردند. اینجا زمانی مرکز تمدنی عظیم و عالی بوده است که معلوم نبود بر اثر چه حوادث و رویدادهایی فراموش و متروک شده و جنگل بار شد و نمود سریع اش روی آن پرده فراموشی و نسیان کشیده بود. هر بنا و مجسمه و سنگی در حصار پیچک‌های جنگلی و گیاهان خودرو و ریشه‌های درختان محصور و زندانی بود. از یک اثر به سوی اثری دیگر گام بر می‌داشتند. در دلشان شوری و در مغزشان غوغایی بر انگیخته شده بود. این دیدار تا آن جا ادامه یافت که سرانجام چهارده تا از این آثار عالی تمدن را بازدید کردند. از فرط شوق می‌لرزیدند. دو دوست بدزمین نشسته‌ودیده بر زمین دوختند. تبداشتند و نمی‌دانستند که چه اندیشه‌هایی از مغزشان در می‌گذرد. آیا به چه چیزهایی دست خواهند یافت؟ پس از اندکی مبهوتانه برخاستند و چون سحر شده‌گان به تعقیب راه نما رفتند. این بار به بنایی راه یافته‌ند، به یک هرم نیمه خراب اما باعظامت‌که از درختان رفیع و بلند جنگلی نیز مرتفع تربود. از پله‌ها بالا رفته و به یک مهتابی رسیدند. از پله‌کانی دیگر صعود کردند و به بام راه پیدا کردند. افزون از سی متر ارتفاع داشت. جا به جا مجسمه‌های واژگون شده دیده می‌شد. به حاشیه سنگ‌ها تصاویر و خطوطی مقعر و بر-

اعماق جنگل ، در آغوش سخت و بهم پیچیده گیاهان و درختان پنهان بود . از کجا می توانستند آغاز کنند ؟ اندیشیدند و سرانجام تصمیم شان برآن شد تا از ستون های یادگاری و آن سنگ های حجاری شده طرح برداری کنند .

اما این نیز غیر مقدور به نظر می رسد . تصاویر ستون های سنگی آنقدر ریز و درهم و پرنفس و نگار بود که تا آن زمان نظریش را ندیده بودند . همه چیز در هم و مغشوش بود . مکانی بکرو دست ناخورده - بدون راهنمایی و امید ، از سویی دیگر روشنی کافی وجود نداشت تا اجرای طرح برداری را امکان دهد . درختان بدhem پیچیده جنگل مانع نفوذ نور به داخل محیط پایین بودند . وسیله‌یی بود تا درختان را بیفکنند تا جا و روز نهی ایجاد شود . نه تبری داشتند و ندبه تبردست رسی بودوا با داس های مخصوص راه گشایی و شاخه بری نیز مشکل بود که منظور شان عملی شود . اما تصمیم وارد اهشان همواره مشکل ها را بازمی گشوده . بومیان را راضی کردند و واداشتند تا با داس هاشان درخت ها را بیندازند . سرانجام توفیقی یارشان شد و بومیان با دل بستگی جا گشایی کردند تا اندازه بی که کتروود توانست وسایل نقاشی رابه زمین نهاده و گرد خود به چرخد و کار کند . تحقیق و تبع و کاوش بعد از این فتن محول بود . آن چنان از سرشور و شوق کار می کرد که از همه چیز ، حتا محیط اطراف اش غافل می ماند ، در نوشته هایش این شور و شوق چنان نمایان است که خواننده را با خود انباز می کند . بومی ها را وا داشت تا گوش و کnar را حفر کنند . هم چون که چیزی ، مجسمه بی ، کتیبه بی ویا شیا و اثری از زیر خاک نمایان می شد ، همراه به کnar می زد و خود با شور و دل بستگی ، با دست هایش مشت مشت خاک ها را کnar می دیخت و آن چیز را بیرون می کشید و دوبار در شرایطی سخت و با فقدان وسایل کاری را آغاز کردند که اندکی بعد دنیارا به شگفتی واداشت .

محیط جنگل بسیار نا مساعد بود . مجبور بودند تا دست و صورت شان را با پارچه به پوشانند تا از گزش پشدها در امان مانند . زمانی یکی شان ، یا هردو بیمار می شدند - تقدیه بسیار بد بود . رطوبت با تلاق ، فقدان نور خورشید ، انواع حشرات و جانوران مودی و بسیاری دیگر از نامرادي ها از پای شان در نینداخت و جوانه های

امیدشان را پژمرده نکرد . شور و علاقه قلبی شان ترمیم نمایی این ضایعات را می‌کرد . سرانجام کارشان در کوپن تمام شد . از آن جا به نقاطی دیگر رفتند . نقشه برداری و نقاشی نمودند . یاد داشت‌هایی کردن و کارشان همواره توأم با تحقیق و کاوش بود - می‌خواستند کسانی را بشناسند که موجود آن تمدن بودند و آنان را به جهان معرفی کنند . سرانجام پس از دو سال کتاب مهیج و شگفت‌استی فنس به نام گزارش‌های سفر امریکای مرکزی - *جیاپاس و یوکاتان Incidents of Travel in Central America Chiapas, and Yucatan* منتشر شد . این کتابی نبود خشک و بی‌روح ، بلکه با زبانی ساده و شیرین که نویسنده بد عمق مطالب فرو رفته و مشحون از تصاویری فراوان که کتروود طرح برداری و نقاشی نموده بود ، در امریکا هیجانی بسیار برانگیخت . این کتاب آن چنان غیرمنتظره بود که همه را به بہت وحیرت دوچار کرد . برای مردم این مسئله شگفتی زا ونا حدودی قابل توجه ، غیرقابل قبول بود که در امریکا هردمی که مصدر و منشأ چنین تمدن خیره کننده‌یی بودند زندگی می‌کرده‌اند . قومی که معابد و کاخ‌هایی عظیم ساخته و مجسمه‌هایی زیبا تراشیده و دارای خط تصویری بوده‌اند . کتاب فوق محبوب ترین کتاب در امریکا شد . در مدت دو ماه ده بار تجدید چاپ شد . در مکزیک بیش از همه‌جا طالب داشت . به زبان‌های فرانسه و آلمانی بارها ترجمه شد و در انگلستان پیاپی به چاپ می‌رسید . باب نوینی در مباحث باستانی و تمدن گشوده‌گشت . مباحثات و مشاجرات دامنه‌یی فراخ پیدا کرد . همه در باره اصل و منشأ این قوم ، پایه تمدن‌شان ، علت نابودی و امیاء آنان نظراتی ابراز کرده و به محاجه می‌پرداختند .

اما آن چدکه در آغاز امر مورد گفت و گو بود ، منشأ اولیه این تمدن به شمار می‌رفت . بسیاری برآن بودند که قوام و اعتدالی چنین تمدنی خود به خود ناممکن است ، چون بومیان در اطراف و دست رس خود مأخذ دریافتی نداشتند و لازم بود تابه نحوی از انجاء از ملل بزرگ قدیم متأثر شده باشند . پاره‌یی را عقیده برآن بود که منبع کومک و الهام از مصر بوده ، چون مصریان نیز هر می‌ساخته‌اند . برخی از تأثیر تمدن هندی‌ها صحبت می‌کردند ، چون منگک‌های حجاری شده به سان فیل در

قلمر و مایاها یافته شده بود . عده‌بی از تأثیرات کار تازی‌ها و دیگران از مهاجران پولی نه زی سخن می‌گفتند . اما حقیقت چه بود ؟ ، چیزی درای این‌ها که کم کم آشکار گشت .

۳- خط و تمدن مایا یی و جویندگان

حیرت و شگفتی در باره تمدن یونیان جهان‌نو ، تمدنی همسن تمدن‌های شرقی ، گمانی در باره منشأ تمدن پولی نه زی ، مباحثی گوناگون در باره نشأت‌های خارجی در تمدن مایا یی ، استعداد غربیان در باز سازی ، تئوری نو ، نقش ذرت در بیدایش این تمدن ، دلایل ردکننده مخالفان ، کارهایی که پس از اس تی فسر، شد ، الفرد مدلسی و خط مایا یی ، در کندوکاو و تلاش بازگشایی خطوط کج و معوج ، کتاب دولاندا ، کارهای این اسپانیایی در انهدام تمدن مایا یی . کارهای ریکستون ، آخرین محقق هزرگ

هنگامی که از بهت و حیرت ناگهانی یی که به مردم دست داد مبدود و دامن‌گیر دانشمندان نیز شده بود کم کم کاستند ، کوش‌گران بدحقیقت بازرسیدند . اغلب دانشمندان را عقیده آن و دکه تمدن قوم مایا ، بدون آن که زیر نفوذ تمدن‌هایی دیگر قرار گرفته باشد ، رشد کرده و به ذروه خود باز رسیده است ، چون دلایل بسیاری وجود دارد که سرزمین غرب نیز بتواند تمدن‌هایی هم چون تمدن‌های شرقی را در خود به پروراند . آن چه که عده‌بی بر آن اصرار می‌ورزیدند ، آن بود که کسانی از پولی نه زی به این سرزمین آمده‌اند . اما این دلیلی غیرقابل قبول بدنظر می‌رسید ، چه بعد مسافت دریا یابی و طی آن با کرجی‌های ابتدایی از جزایر پولی نه زی به سواحل مکزیک غیرقابل باور است . و نگهی چطوار سر نشینان یک کرجی توانایی یافته بودند تا در تمدن و زندگی قوهی پر جمعیت و کثیر الافراد که در محیطی وسیع پراکنده بودند نفوذ تمامی یابند . از جانبی دیگر عناصر فرنگی و تمدنی که میان مایاها رواج داشت غیرقابل سنجش با تمدن و فرهنگ پولی نه زی بود .

دامنه این گونه گفت و گوها بسیار واژ حوصله این مبحث خارج است . اما حتی الامکان از مهم ترین آن‌ها سخن گفته شده واشاره بی می‌شود . برخی به احتجاج بر می‌خاستند که هرگاه قوم مایا خود بدخود و بدون آنکه زیر نفوذ تمدن‌هایی دیگر به این مرحله رسیده‌اند ، پس فاصله و تفاوت عظیم بین این تمدن و بومیان سرخ پوست دیگر

را چه‌گونه می‌توان توجیه نمود . این درست که همه بومیان از سیر یه‌یاب عبور از تنگه برینگ به آلاسکا وارد شده و در سراسر امریکا پراگنده شده‌اند . اما بومیانی که در مرحله شکارورزی بوده‌اند از ایجاد سنگ‌هایی زمخت و بد تراش بود ، چه طور مبدل به قوم مایا شدند با آن تمدن عالی ، - در حالی که اطراف شان بومیان دیگر در همان شرایط اولیه زندگی شکارورزی زندگی می‌کردند . اما کسانی که چنین مسایلی را طرح می‌کردند ، از مرحله پرت بودند . چون نا آن زمان به اثبات رسیده بود که مهاجران یک‌باره پدقاره نویامده بودند ، بلکه در طول چندین هزار سال به صورت دسته‌های پیاپی وارد می‌شدند . ممکن است که قدیم‌ترین آنان بدی ترین شان بوده و تنها از تراشیدن سنگ و افروختن آتش آگاهی داشته‌اند . اما بدون شک آنانی که چندین هزار سال بعد وارد شدند ، بدون شک از صیقلی کردن سنگ ، اهلی کردن سنگ ، سبدبافی و پارچه بافی و درست کردن تیر و کمان بالاطلاع بودند . از سویی دیگر اصل پیشرفت مایا بی‌ها آن بود که مردمی کشاورز و زارع بودند . در بخش گذشته ، ضمن تشریح تمدن آزتك‌ها اشاره به رمز پیشرفت شان شد . در این سر زمین مواد خوراکی به مقادیر قابل توجهی فراهم می‌شد و زمین از برای کشاورزی وضع مساعدی داشت - به همین جهت تراکم جمعیت و روش شهر نشینی به وجود آمد و این همواره آغاز تمدن است .

هیچ شکی نیست که بومیان شکارچی و بومیان کشاورز برای پدید آوردن تمدن و فرهنگی قابل توجه دارای امکاناتی برابر و مساوی نبوده‌اند . اقوام و دسته‌ها و گروه‌های شکارچی ناگزیر بودند تاهره‌فصلی در نقطه‌یی اقامت کنند و امکان اقامت در نقطه‌یی معین برای شان تحقق پذیر نبوده است . چنین مردمانی به هیچ وجه نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند که خانه‌ها و کاخ‌هایی بزرگ و یاختا متوسط ساخته و به تزیین آنها به پردازنند . چون ساختمان کاخ‌ها و معابد بزرگ و حجاری‌های جالب توجه سالیانی دراز به طول می‌انجامید - در حالی که شکارورزان حداقل دو ماه در یک نقطه زندگی می‌کردند . آن‌گاه لازم بود تاهمه چیز را گذارده و باوسایل ضروری زندگی برای تأمین معيشت به نقطه‌یی دیگر کوچ نمایند . اما کشاورزانی چون مایاها در یک نقطه‌زندگی

می‌کردند . ارزاق فراوان بود و براثر آن تراکم جمعیت به وجود می‌آمد . ناگزیر به شهرسازی ، خانه‌سازی و تزیین می‌پرداختند ، چون مادام العمر در این مکان زندگی می‌کردند و نسل‌های بعدی نیز عمرشان در همین محیط می‌گذشت . به مرور زمان بنها رفیع و پایه‌های تمدن قوام می‌یافتد و هر کاه بنای یک معبد و یا کاخ ددها سال نیز بطول می‌انجامید ، عیبی نداشت .

عنت اصلی اعتلای تمدن قوم مايا ، وجود « تیوزین ته Teosinte » يا ذرت مقدس بود . اجدادشان این بذر وحشی را از مکزیک با خود آوردند و آن را تبدیل به چنان حاصل فراوان و موفقیت‌آمیزی نمودند که مبنای تمدن مايا شد . لیکن نکته گیرانی که سطحی اندیشه و بدون تعمق مسائلی ایراد آمیز را مطرح می‌کردند ، می‌گفتند که در نیوانگلند نیز بومیان به کشت و غلات می‌پرداختند ، در حالی که موجود هیچ تمدن و پیشرفته نشده‌اند . این آیه‌رادی بود ابله‌انه - چون بومیان آن منطقه در درجه اول مردمی بودند شکارگر و ماهی‌گیر - چون در چنان آب و هوایی نمی‌شد که بدحاصل غلات دل‌خوش داشت ، - و نگهی از کارزار از اطلاعی نداشتند ، بذر را می‌کاشتند و پایی هر بوته‌یی یک‌ماهی دفن کرده و بدآداب جادویی می‌پرداختند تا محصول خوب پرآید ، در حالی که اغلب محصول تباه می‌شد . در ضمن مباحثی در باره بومیان سرخ پوست که شکارچی بودند ، بارها اشاره شد که در ضمن شکار به تفتن و در درجه دوم و سوم ، کشت وزرعی نیز می‌نمودند . اما بدمعنای اخص کلمه ، چون ماياها و آزتك‌ها و چنان که خواهیم دید این کاما کشاورز نبودند . پیش روی تمدن شکارچیان وابسته به آن بود که تاچه حدودی در کشاورزی ترقی کرده باشند و در طول مباحث عمومی بومیان امریکا ، از این حقیقت به خوبی آگاه شده‌ایم .

اس‌تی فس و کتروود در حقیقت جاده اکتشافات در امریکای مرکزی را برای دیگران بارنج‌ها و صدهات و ناراحتی‌هایی بسیار هموار کردند . اما برخلاف تصورشان کسانی که لازم بود دنباله را داشان را به گیرند ، اقدام ننمودند . علت این عدم استقبال بدی راه ، وضع بسیار نامطلوب و خطرناک جنگل و دشواری در مورد حفاری‌های جنگلی می‌بود . در این گیرودار تا خط تصویری ماياها خوانده نمی‌شد ، هیچ

حقیقی به دست نمی‌آمد و آگاهی‌هایی هرچند مختصر نیز که لازم می‌شد، به موجب شناختن خط در طلسما بهام باقی‌می‌ماند. کسانی‌چند به این کار اقدام نمودند و افسرده و خسته و مأیوس دنبال‌اش را رها کردند. سرانجام پس از این‌قیمت، محققی به نام الفرد- مدلسی Alfred Maudslay باشیت‌کاری عجیب و شوکی و افراد من همت گرفت و هفت بار به‌ویران‌دها رفت و بازگشت. حاصل‌کار و فعالیت و تحقیقات اش جالب و شگفت بود. وی نه تنها از بنای‌ها، اهرام؛ مجسمدها و کتیبه‌ها عکس برداری کرد، بلکه بسیاری از کتیبه‌ها و ستون‌های یادبود را نیز قالب‌گیری نموده بود. کارش عکس- العمل مطلوبی میان محققان داشت و ازوی تقدیر به عمل آمد.

این آغاز خواندن خط تصویری مایایی بود که تا این‌زمان هنوز به نیمه راه باز نرسیده است، اما هرچه بود خط مایایی شناخته شد. هرگاه زودتر محققان بدوجود سنگ نبشته‌یی از فرهنگ مایایی که در بایگانی فرهنگستان پادشاهی مادریزد قرار داشته‌بی می‌بردند، خط زودتر خوانده می‌شد، چون کلید خواندن هبروگ لیف مایاها همان سنگ به شمار می‌رفت. این سنگ به سال ۱۸۶۳ به وسیله براسوردو بوربورک Brasseur de Bourbourg از زیرخاک بیرون آورده شده و به مادریزد انتقال یافته بود. این سنگ مفتاح و کلیدی به شمار می‌رفت برای کتاب کهن‌بی که مدت سه سال خاک‌خوارده و حتا لای آن نیز گشوده نگشته بود. اینک چنین کتابی ناگهان ارزشی چنان فوق العاده پیدا کرد که با پول قابل تخمین نبود. نویسنده‌اش دومین اسقف اسپانیایی درگواتمالا محسوب می‌شد به نام دیه گودولاندا Diego dolanda که کتاب اش «شرح وقایع یوکاتان» نام داشت. دیه گودولاندا شاید جنایت‌اش از آدم کشی‌های جladان اسپانیایی که خون مردمی بی‌گناه را می‌ریختند بیشتر باشد. چون کشی‌شی بود بسیار متعصب و پروردۀ انکیزیسیون Inquisition «تفییش عقاید» جنایت‌آلوده اسپانیایی. وی به تبعیت از سایرهم شهری‌اش که مردم مایایی را با بدترین شکنجه‌ها می‌کشند و نابودی کردند، تمدن و فرهنگ آنان را نابود کرد. کتاب‌ها و آثار هنری مایا را آثار شیطان می‌خواند و فرمانداد تا تمدن و فرهنگ آنان را از میان بردارند. پس در یکی از روزهای ژوئیه سال ۱۵۶۲. اقدام خود را

عملی ساخت . فرمان داد تا تمام کتاب‌ها را از گوشه و کنار گرد آوردند و در میدان عمومی «مانی Mani » همه آن‌ها را به آتش کشاند ، چنان که ناکنون یک کتاب نیز دست یاب نشده است ، جزویاً سه کتابی که به وسیله سر بازان اسپانیایی بهاروپا برده شد :

اما با تمام این احوال ، کاری انجام داد که شاید تا حدودی جنایت اش را سبک‌تر سازد . وی مردی بود که از علاوه‌های باستان‌شناسی و علایق تاریخی بی بهره نبود . به تاریخ گذشته و آداب و رسوم دل‌بستگی داشت به همین جهت از آن همه کتاب‌که حاوی ادبیات ، سرودها و اشعار ، داستان‌ها ، تاریخ ، علوم ، ستاره‌شناسی و نجوم ، پژوهشکی و سحر و جادو و مکاتبات بود ، تنها یک کتاب را اجازه داد تا نزد کوکوم Cocom - سلطان بر کنار شده مایاها باقی بماند تا به وسیله او در کتابی که می - نوشت استفاده نماید . کوکوم مردی خردمند ، تیز هوش و تحصیل کرده بود . کشیش باوی طرح دوستی انداخته و می‌کوشید آن‌چه از تاریخ و آداب و رسوم مایاها را که می- داند ، از او باز استانده و در کتاب اش منتقل سازد . هم چنین « دولاندا » برای تأمین نظر خود با پسر کاهن اعظم نیز ایجاد علایقی نموده بود و اطلاعاتی بسیار از او کسب کرد . آن‌گاه تمامی معلوماتی را که به‌این وسیله گردآورده بود در کتاب اش آورد و مقداری از علایم تصویری و معناهایشان را نیز یادداشت کرد . اما آن‌چه که از علایم را در کتاب آورد ، اعداد و شماره‌ها بودند .

خطوط عجیب که اغلب به شکل سر انسانی و سرهای جانوران بودند ، شناخت- شان ، فهم و کلید زبان مایاها به شمار می‌رفت و اینک به وسیله کتاب دولاندا - تا حدودی این مفتوح به دست آمده بود . دیگر اوراقی محدود دو یا سه کتابی که از مکزیک به اروپا آورده بودند ، به‌ایی داشت غیر قابل تخمين . دانشمندان با شوق و رغبت به کار پرداختند و از روی کتاب دولاندا ، با مقایسه کتبیدها و اوراق کاغذی مانند ، به خواندن پاره‌یی حروف و علایم مشغول شدند . رمز و اسرار سر بهم‌برنایی‌باد بود که شکفتی دانشمندان و محققان را برانگیخته بود کم کم فاش می‌شد ، اما نه همه ، بلکه تنها اندکی - چون امروزه نیز هنوز نیمی بیش از حروف ناخوانده مانده‌اند .

اما همین قدر نیز کومنک‌های شایان توجهی به فهم بسیاری از رموز نمود و آگاهی - های ما در باره شهرها و بنایهای یادبود و تواریخ ایام مبتنی بر همین ارقام کشف شده می‌باشد.

از جمله کسانی دیگر که در کشف اسرار تمدن قوم مایا کوشش‌هایی قابل توجه مبذول داشتند، باید از اولیور ریکسون Oliver Rickston نام برد. به سال ۱۹۲۴ اوی عضو یک هیأت تحقیقی بود که به « اواسکاتون Uaxacton » قدیم‌ترین شهر مکشوفه مایاها برای پاره‌یی تحقیقات رمپار شد. وی در باره مقابله یک هرم عجیب با معا بدی ثلاژد که بوضع خاصی در حال تقاضا بردارداشتند چیز‌هایی شنیده بود- به همین جهت تمام کوشش خود را صرف بازگشودن این اسرار نمود و کارهایش به نتیجه نیز رسید و در قسمت‌های آینده ملاحظه خواهد شد که کاهنان مایا بی تاچه حذر محاسبات نجومی پیشرفت کرده بودند.

از واپسین محقق نامداری که بایستی یاد شود، تامپسون E.H.Thompson

می‌باشد. کارهای وی و طول مدت کارش از تمام محققان دیگر جالب توجه‌تر است. وی در راه تحقق آمال و کشف حقایقی مکنوم دست به کارهایی زد که در حقیقت قهرمانی است و از خود گذشته‌گی‌های بسیار لازم دارد. در طول چهل سال از استراحت، مال و سلامت خود درگذشت. هر یک از مصایبی را که تحمل نمود کافی بود تا بر دبارترین مردان را از پا درآفگنده و منصرف سازد، لیکن تامسون تمام مشقات را تحمل نمود و دنباله کار را رها نکرد. در آغاز کار تله مسمومی را که بومیان برای گرفتن موش‌نهاده بودند باعث شد که یک پایش مسموم شود. با فور گرفتن در راه مقدس برای کشف اسراری که از همه مهم‌تر بود تا اندازه‌یی گوش‌هایش سنگین و کرشد. تبهای جنگلی آنقدر وجودش را صدمه زدند که در تمام بدنش موبی باقی نماند، هر روز مواجه با خطری می‌شد. تمام مال و ثروت اش را واقع این کار کرد. اما هیچ‌گاه نادم و پشیمان نبود و موقفيت‌هایش به اندازه‌یی بود که تمام حرمان‌ها در نظرش لذت و سرور جلوه می‌کردند. کشف چاه مقدس و اسرار مذهب و قربانی‌های مایاها و کشف معبد عجیب و شگفت کوکول کن خدای قابل توجه مایاها و مقابر پنج طبقه و تحقیقاتی مفصل، تامسون را

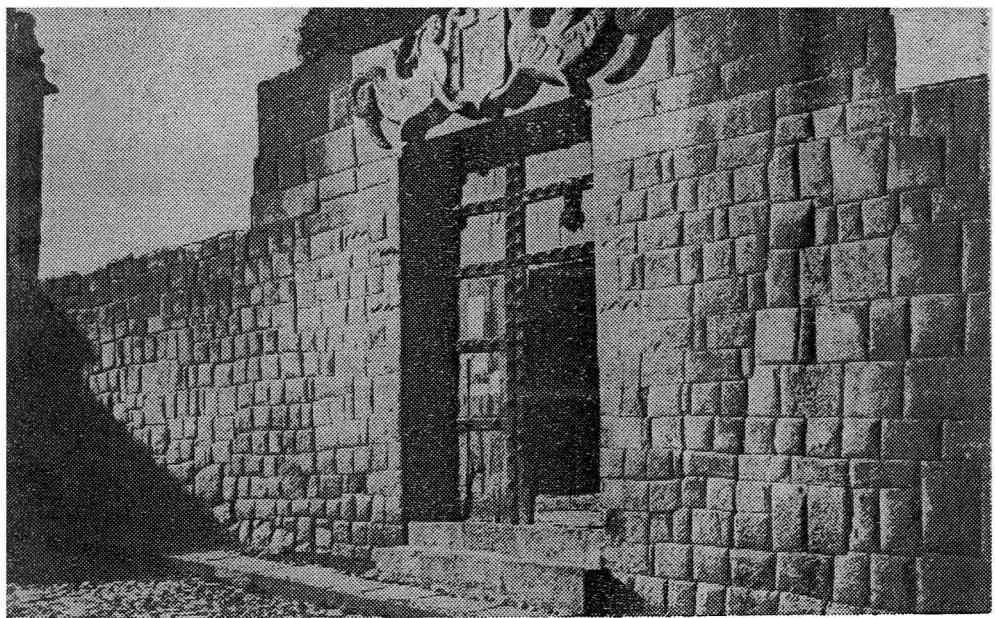
بزرگترین محقق قوم ما، ساخت که از تمامی آنها ضمن مباحثت بعدی که ماحصل تحقیقات این محققان است، گفت و گو خواهد شد.

۳- منشأ تمدن مایاهای افسانه‌ها

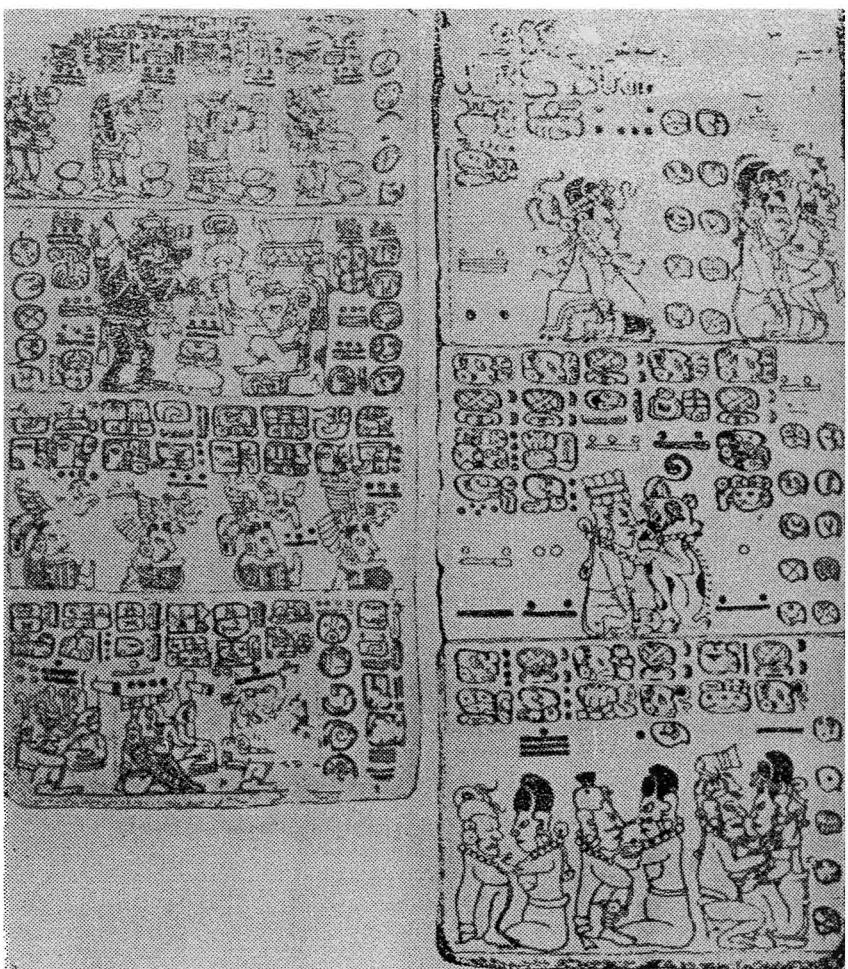
مباحثتی درمورد منشأ تمدن و قوم مایا، انسانهایی درمورد درود بیکانکان، شبات این افسانه‌ها با موارد آزنکی و این کایی، آیا منشأ تمدن مایاهای از قبل آزنکها است، مناسبات مایاهای آزنکها، قدمت تمدن مایاهای روایتی اساطیری درباره ورود بیکانکانی با کشتنی‌ای عجیب، سپید پوستانی که نقش مار به پیشانی داشتند، مارپرسی مایاهای، پذیرفتن بیکانکان به عنوان خدا زادگان، کارهای عمرانی فرزندان مارمهقدس، چه گونه تازه واردان به بومیان تمدن و فرهنگ آموختند آیا مایاهای ازانلان نیس بوده‌اند، درباره این روایت

آنچه که درباره پیدایش تمدن‌های آزنکی، مایایی و این کایی در افسانه‌های بومی آمده است، حاکی از ورود سپید پوستانی است به آن نواحی - بالاندامی بلند، چشمانی روشن و موهایی که از جانب بومیان خدا یان یا خدا از اده گانی که بعدها در هیأت مهتر خدا یان جلوه کردند پذیرفتند. بنا بر همین روایات افسانه‌یی که قبول و صحبت اش به هیچ وجه بعید نمی‌باشد، بر حسب تصادف یکی دو تن سپید پوست کشته شکسته و بر تخته پاره نشسته به وسیله آمواج به این سواحل در اوافتاده‌اند. افسانه‌ها حکایت می‌کنند که از زمان ورود و یا بهبوط این خدا یان به زمین بوده است که تمدن‌شان آغاز گشته.

پاره‌بی از کسان منشأ پیدایش مایاهای را از آزنک‌ها دانسته‌اند. شاید چند طایفه بر اثر نزدیکی راه و تنگی مکان یامعیشت و اختلافات قومی به جنوب کوچ کرده باشند. آنچه که مسلم است این مهاجران با خود ذرت رانیز به قلمرو مایاهای آورده و پرورش داده و وفور آن مبنای تمدن قرار گرفته است. اما آنچه که می‌توان با اطمینان بیشتری درباره اش سخن گفت آن است که مکزیکی‌ها از شمال منطقه خود هر هنگامی که به قلمرو مایاهای آمده باشند، آن‌جا مایاهای قبلاً متصرکز بوده و دارای تمدنی نیز بوده‌اند. تاسده شانزدهم این دو تمدن بزرگ باهم ارتباط‌ها و مناسباتی داشته‌اند - چنان‌که میان قدرت‌هایی که در مایا وجود داشت، برخی‌شان با مکزیک معاہدات نظامی داشتند و چندین بار که میان این قدرت‌ها جنگ در گرفت، طرفی که با مکزیک معاہدة نظامی داشت، از



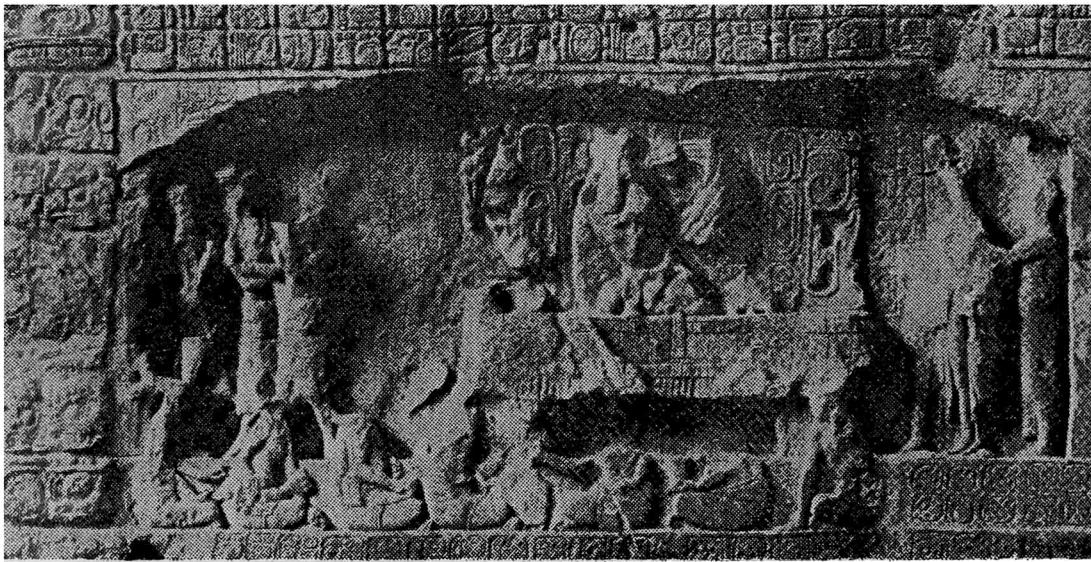
شیوه معماری و بناسازی اینکا بی مقایه یک سر در و در و روش سنگ چنین بدون ملاط



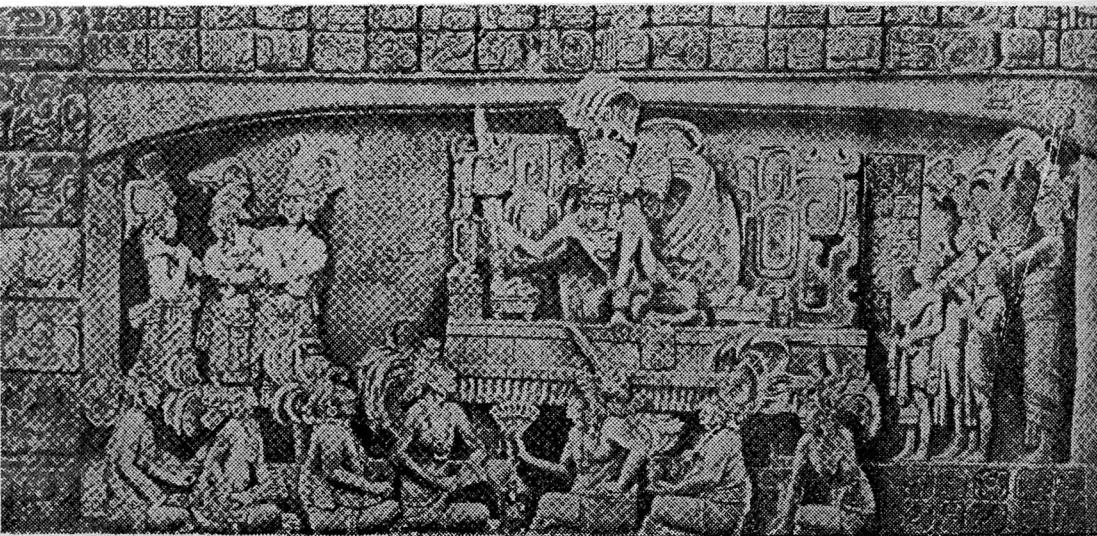
صفحه بی از یک
کتاب ما یایی که
تا مردز برای
ما باقی مانده
است . پس از
پنجاه سال رنج
و تلاش ، یک
سوم از القابی
ما یایی خوانده
شده است



نمونه یک ستون توتمی متعلق به یک
طایفه از اسکیموهای آلاسكای



بیاترین حجاری که از قوم مایا بدست ما رسید ، - در اثر هزار سال باد و باران ، در چنگل های گرم گواتمالا
به این اثر زیان و خسaran بسیار رسیده



همان حجاری پس از مرمت



یکی از حجاریهای قوم مایا . در این صحنه مرد توبه کاری نمایانده شده که ریسمان خارداری را از بانش گذرانده است

آن دولت کو مک خواست و آز تک‌ها نیز نیروی خود را به نفع طرف معاشه وارد نبرد کردند و بدین ترتیب فتح و پیروزی از آنان آنان شد.

روایتی اساطیری درباره ورود سپید پوستانی که باوضع و هیأت و شمایلی شگفت وارد گواتمالا شده بودند، میانشان رواج داشت.. مایاها هم چون آز تک‌ها، مطابق با این روایات افسانه‌یی، ابتدا بی‌تمدن بوده و در بدويت، هم چون سرخ پوستانی دیگر زندگی می‌کردند. تمدنی که امروزه محققان آن چنان در باره‌اش داد سخن می‌دهند بسیار به کندی و آهستگی برای شان فراهم آمد و پیش از آن در یوکاتان و گواتمالا در شرایط پستی زندگی می‌کردند. به موجب افسانه‌ها، در زمان‌های کهن روزی در دور دست‌های دریا بومیان سایدهایی مشاهده می‌کنند. این سایه‌ها چون نزدیک می‌شوند، ملاحظه می‌ژود که کشتی‌هایی هستند که بدندهای آن رخشنان و زرینه، چون فلس‌های تابان مارماهی است. آن گاه مردمانی از آن‌ها خارج می‌شوند که چون مارهای بزرگی به سوی شان می‌خزند. اینان مردانی بوده‌اند بلند قامت، زرینه‌مو و آبی چشم و سپید پوست که لباس‌های شان ریخت و شکل ویژه و شگفتی داشته و بر پیشانی تمام آن‌ها علامتی به شکل مار نقش شده بوده است. بومیان بدون شک آنان را جمله از خدازاده‌گان، یعنی فرزندان - خدا می‌پندارند و به تعظیم و تکریم- شان می‌پردازند. این مسئله دارای اعجاب و شگفتی زندگی نمی‌تواند باشد چون یکی از خدایان مورد پرستش مایاها، مار مقدس بوده است و چون آن مردم از کشی‌پیاده شده و در همه چیز با آنها متفاوت و مشخص بوده واز سویی به پیشانی‌ها شان نقش مار مقدس بوده است، آنان را انسان‌هایی عادی نه‌پنداشته، بلکه گفتند اینان فرزندان مار مقدس، خداوندگار بزرگشان است که از جانب او به میان بندۀ‌گان آمده‌اند. به هر- حال برای چنین پنداری آن‌هارا چون خدایان گرامی داشته و پرستش نمودند و آنان نیز راه و رسم زندگی، کشاورزی، فنون و علوم و فن رهبری و حکومت را به مایاها آموخته و راهبری‌شان را متقابل شدند. این بومیان ییگانه‌گانی را که چنین وارد سر- زمین‌شان شده و بر تارکشان نشستند، چین *Chane* می‌نامند و محلی نیز که آنان از کشتی پیاده شدند هنوز ته‌موان چین *Tamoanchan* خوانده می‌شود^{*}. این افسانه

دست آویزی مستند شد برای آن عده‌یی که معتقد بودند تمدن مایا بی اصلی خارجی داشته و به موجب این مستند به آنانی که معتقد بودند نبوغ خود مایا بی‌ها موجود و موجب تمدن‌شان شده حمله کردند. اما باستی به صورت و شکل افسانه‌ها نیز توجه داشت و از سویی دیگر هر چند افسانه‌ها و روايات اساطیری همواره راستودrst نیستند، اما باستی حقایق را در خلال همین افسانه‌ها جست وجو کرد - شاید در روایاتی که در اساطیر و افسانه‌های آزنکی، مایا بی و این کایی آمده حقایقی مندرج باشد.

محققی به نام تامسون Tompson که قبلاً در باره‌اش گفت و گو شد، در آغاز کارش که فریقته تمدن مایا بی‌شده بود، بنابر استنباطات شخصی، نظری درباره منشأ تمدن مایاها ابراز کرد که بسیار شگفت‌انگیز بوده و موجب حیرت همگان شد. ضمن مقاله‌یی تحت عنوان «اتلان‌تیس افسانه‌نیست» وی تمدن مایا را شاخه‌یی از تمدن بزرگ اتلان‌تیس شمرد، و بر آن بود که قارئ اتلان‌تیس در موضوع قرار داشته که در- حال حاضر آب‌های اقیانوس اتلس روی آن جریان دارد و به‌گفتهٔ پلاتون Platon «افلاتون» بر اثر زازله، یا آتش فشان و یا هردو در مدت یک شباهه روز منعدم شده و بهزیر آب فرو رفته است. این را همه افسانه‌یی می‌پنداشتند، اما تامسون با شواهد و مدارکی ثابت کرد که افسانه نبود و حقیقت است و مایاها باز مانده‌گان مردم متمدن قاره گمشده اتلان‌تیس هستند. چهل سال بعد که تامسون کاملاً مستغرق در مطالعات تمدن مایا بی و اکتشافاتی در آن قلمرو بود، بر اثر حادثه‌یی، ناگهان متوجه مقاله‌یی شد که در جوانی نگاشته بود. در آن حال هر چند بد تند روی خود متعقد بود، لیکن مدارکی و تشارک‌هایی یافت که بنابر دلایل و نتایج مأموره، بذعنم وی، مایاها با مردم اتلان‌تیس دارای روابطی - شاید روابط بازرگانی بوده‌اند و تکیه او بر مبنای وجود سنگ یشم در گواتمالا قرار داشت، چون از این نوع سنگ نه در تمام امریکا و نه در نواحی نسبتاً دور دست آن قاره پیدامی شود و به گوندی‌که در بنده‌های بعدی ملاحظه خواهد شد، قطعات کوچک سنگ یشم یکی از گران بهترین سنگ‌ها و جواهر به شمار می‌رفت. بزرگان به عنوان گران بهترین هدیه آن را بدهم پیش کش می‌کردند. عالی‌ترین پیش کش برای خدا یان - جان آدمی و سنگ یشم بود که تقدیم می‌شد.

درمزار کاهن اعظم و در آرامگاه خداوندگار بزرگشان. کوکول کن قطعاتی از این سنگ به دست آمد. تامسون ذر ضمن مهیج ترین حفاریهای خود، در مقبره کاهن بزرگ و معبد خداوند وهم چنین چاد مقدس - به تعجب و شکقی بود که سنگ یشم چه گونه میان مایاها آمده بود. در حین این سرگشته‌گی ناگهان اندیشه‌اش به حوادث پیشین و مقاله‌اش در مرور دقایق مفقود اتلان تیس معطوف شد. اینک دیگر سن و تجربیات و مطالعات اش آنقدر بود که به سان جوانی نمی‌توانست از آن نظریه دفاع کند. اما مع الوصف با توجه به آن نظریه مشکل وجود سنگ یشم برایش حل شد. هرگاه این احتمال درست می‌بود که قوم مایا یشم را با خود از آتلان تیس آورده بودند، دیگر به سهولت و آسانی ممکن می‌شد که علت وجود سنگ یشم را در این نواحی که در اطراف واکناف اش به هیچ وجہ اثری از آن نیست حدس زد. چون سنگ یشم تنها در کولومبیا انگلیس و آلام کا یافت می‌شد که هزاران میل از بوکاتان و گواه‌ملا فاصله داشت.

هم چنین در این ضمن، با توجه به مسئله قاره اتلان تیس می‌توانست به مشکلی دیگر نیز پاسخ دهد، و آن این بود که بد چه جهت هرچه که تاریخ جلو می‌آمد، در ادوار بعدی به تدریج سنگ یشم به قطعات کوچک تری تقسیم می‌شد. تامسون که سخت سرگرم حفاری بود، متوجه گشت در زمان‌های قدیم‌تر سنگ‌ها قطعات درشت‌تری بودند، اما بد تدریج در حفاریهایی که متعلق به زمان‌های جدید‌تر می‌شد، قطعات یشم کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شدند. قوم مایا ابتدا قادر بودند از یشم پیکره‌های بزرگی تراشیده و اشیایی به سازند. اما ناگهان این ساخت و ساز و درشت پردازی موقوف شد. سنگ مورد نظر ترقی بسیاری کرد و جز نفایس درآمد و آن را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و با ریزه‌پردازی مورد استفاده قرار می‌دادند و حل این مشکل و تغییر نیز وابستگی به انعدام اتلان تیس داشت. چون هنگامی که این قاره بهزیر آب فرورفت مایاها دیگر چاره‌یی نداشتند جز آن که به صرفه جویی پرداخته و سنگ‌ها را به قطعات کوچک‌تری تقسیم نمایند.

۴- معماری و شهر سازی - تاریخ شگفت مایاها

خط تصویری خوانده می شود ، ثمرات اعداد و ارقام مایاها را ز عجیب ستون های یاد بود ، قومی که شهر های عظیم ساخته و آن هارا رها کرده و می درفت ، سالشست و هشت میلادی تاریخ قدیمی که بیست آمده ، شهر قدیمی اوالساکتون ، عظمت این شهر ، شهر های دیگر مایاها ترک شهر و نای شهر های جدید ، شهرتی کمال ، تخلیه این شهر ، علل ترک شهرها ، کشاورزی و فقر زمین علت ترک شهرها ، مهاجرت عمومی به سوی شمال ، دریو کاتان ، استقرار در زمین ، تجدید حیات هنری ، وضع معماری مایاها ، صالح ساختمانی ، روش بناسازی ، ارزش معماری موضوع آب ، شهر جن ایتزا ، وضع امروزی شهر های مکشوفه

در آغاز امر که خط تصویری مایاها خوانده شد ، تنها وقوف به شناخت ارقام و اعداد حاصل گشت . هر چند پس از آن همه زحمت ورنج و مرارت که در راه خواندن خط متحمل شده بودند ، این نتیجه بی بود یا س آور - ، لیکن با تمام این احوال فوایدی بسیار داشت و مجھولات عمدی بی راباز گشایی کرد . در زمین ها و قسمت های مکشوفه ستون هایی از سنگ بدفواصل نامعینی یافت شده بود که تعداد فراوانی بودند و بدرود آن سنگ های نقش هایی گود و بر جسته ، بسیار درهم و ماربیچ جلب نظر می کرد . این ها که بعداً بدستون های یادگاری یاد بود معروف شدند ، در آغاز مفهومی کاملاً مجھول را ارائه می کردند . محققان و باستان شناسان با خود می گفتند آیا منظور از نصب این ستون های سنگی که بانها یت هنرمندی و ریزه نگاری هنگاری شده اند چیست . آن چه کدر بادی امر جلب توجه می کرد آن بود که بومیان این ستون ها را برای بزرگ داشت شخصیت و یا خاطر ئ معین و فرد خاصی برپا می کردند . در همین هنگام بود که این مفهوم به ذهن گذشت که آیا این ستون ها نماینده ارقامی می باشدند دال بر گذشت زمان و تاریخ قومی را در خود ثبت کرده اند ؟ - در شهر های بزرگتر این رقم تغییر و تبدیل پیدا می کرد و هر ده یا پاتزده سالی یک ستون یاد بود بر پا می کردند . آن گاه کم کم اصل حقیقت روشن شده و راز ستون ها آشکار گشت . این ستون ها نشان گر تاریخ بنای شهرها ، احداث شهر های تازه و تعیین کوچ های فراوان قوم مایا محسوب می گشت . به هر انجام این بنای های یاد بود تا حدودی تاریخ عجیب و شگفت قوم مایا را گزارش کردند . تاریخی که در ظاهر امر واقعی آن بسی شگفتی آور و مایه اعجاب می شود و شاید در ذهن برخی این پندار را رسوخ دهد که مایاها مردمی دیوانه و سبک

باراز عقل و آندیشه‌ی راستین بوده‌اند - اما هر چه که باشد ، تاریخی را که قوم مایا من غیرمستقیم از برای ما بازگفته بود ، و درواقع تحریر و تنظیم نموده بود - با مشقات و زحماتی بسیار از همان ارقام و اعدادی که در آغاز بی‌فایده بی‌نظر می‌رسیدند استخراج گردید و معلوم شد که تاریخ قوم مایا به نحو عجیب و شکفتی عبارت بوده است از ساختن و برپا کردن و پس از آن ترک کردن و دست فرو هشتن از آن ساخته‌ها.

قدیم‌ترین تاریخی که از این قوم ناهمین اواخر به دست آمده ، سال شست و هشت میلادی است . در این تاریخ مایاها نخستین شهر از شهرهای جنگلی را به نام اوواک ساک‌تون *Taxactun* بنادردند. با توجه به این موضوع که پس از یک‌هزار و پنج‌سال این شهر آنچنان موجب شگفتی و حیرت اسپانیایی‌ها شد، می‌توان حدس زد که در همان تاریخ تاچه حد زیبا مجلل و با فروشوکت بوده است . چون مدتی زندگی قوم در این شهر گذشت ، از طرف حکومت عده‌یی مهاجر و داوطلب گردآوری شد تا برای بنای شهری جدید و مسکون ساختن آن مورد استفاده قرار گیرند . مهاجران در بیست و چهار کیلومتری - اوواک‌ساک‌تون به بنای شهر جدید - *Tikal* پرداختند اما این شهر نیز تخلیه شده‌ومایاها آن را ترک کردند و این اتفاق در تاریخ چهار سو - بیست و چهار میلادی رخ داد ، چون آخرین تاریخی که در تی کال به دست آمده از این رقم تجاوز نمی‌کند . البته ممکن است در تاریخ جلوتری - یعنی در حدود پنج سو میلادی این شهر ترک شده باشد و در این زمان آنقدر بی اهمیت و بی‌مقدار و کم جمعیت شده بود که به احتمال مایاها و ساکناش از برافراشتن ستون یاد بود در آن صرف نظر کردند . کارو روش قوم مایا برهمین نحو واساس بود . شهرهایی بزرگ و با شکوه با معابد و کاخ‌ها و خانه‌ها و شاه راه‌های عمومی و سالن‌های همگانی و میدان‌های بازی و ورزش بنامی کردند و هنوز از کار نه پرداخته ، آن‌جا را ترک کرده و در منطقه دورتری به ساختن شهری جدید با تمام مشقات و زحمات اش همت می‌گماردند .

هم چون که شهری ساخته می‌شد ، شاه و اشراف و روحانیان ابتدا به شهر تازه ساز منتقل می‌شدند . شامو در باریان در کاخ شاهی استقرار یافته و روحانیان - عالی جنابان - کاهن‌نوکشیان دون پایه ، به معابدو خانه‌های خصوصی جای‌گزینیده و اشراف

به قصور می‌رفتند . طبقه عامه نیز چنان‌که گفته خواهد شد در خانه‌های پستویی حفاظت خود بخزندگی می‌پرداختند . اما از همین هنگام دولت در صدد ساختن شهر نازه‌ای که لازم بود چند ده سال و شاید سه ده سال و بیش از آن برای سکونت آماده شود اقدام می‌کرد . به این ترتیب کارها یاها ساختن و ترک کردن بود . در فاصله بین سال‌های پنج سدوسی تا شش سدوسی – مایاها این سرزمین را بدکلی ترک کرده و بدوی شمال به جانب یوکاتان **Yucatan** رفتند . ناحیه‌یی را که ترک کردند، نزدیک به شش قرن در آن جا زندگی کرده بودند - نیروهای بسیار در ساختن معابد، کاخ‌ها، خانه‌ها اهرام، - جاده‌ها ، مکان‌های عمومی و تمام بناهای لازمه شهرهای بزرگ صرف شده بود . این شهرها در حقیقت ثمره کار قومی بود که در طی شش سده سال فراهم شده و نسل‌ها برای اعتلاو زیبا کردن شان وقت به هدر داده بودند . در چنین منطقه‌یی که در اثر این اقامت طولانی ، تمدن و فرهنگی شایسته بوجود آمده بود و نسل‌ها شکافته و قرایبی را در راه‌های نیکو بشکوفانی فرهنگ کومه کرده بود ، اینکه ترک می‌شد . مردم دسته و دسته ، گروه گروه تنها به مقدار لازم نیازمندی هاشان را به دوش کشیده و عازم سرزمینی دور تر می‌شدند – منطقه‌یی که انتخاب کرده بودند ، فقیر و یا بان مانند بود که روی آن آبی وجود نداشت تا موجب پای بستگی شان شود و شهرهای دیگر بنا نهند . هنگامی که باستان شناسان مرتب در شهرها ستون‌های یادبود را با ارقام شان می‌خوانند ، گیج و حیرت زده شده بودند . این سرگذشتی بود شگفت و عجیب که تاریخ این قوم را به گونه‌یی مرموز حکایت می‌کرد . همه جا این سوال پیش می‌آمد که به چه جهت مایا ها چنین شهرهای عظیمی را که طی چندین قرن به عظمت و اعتلا می‌رسانند ناگهان ترک کرده و بدوا دیگر بایرو یا بانی می‌نشان می‌رفتند . آیا نرس از زلزله ، سیل ، مورد هجوم قرار گرفتن از بناب دشمن ، بیماریهای مسری و تهدید و شیوع آنها و یا از بیم نزول بلا و آفت شهرهایشان را ترک می‌نمودند - یا انگیزه و علتی مذهبی در کار بود و سحر و جادو و معتقدات مذهبی آنان را به یی خان و مانی می‌کشید؟ - گروهی از این نظر و دسته‌یی از آن یکی جانب داری می‌کردند . هر جمعی طرفدار یکی از علل بودند در حالی که انگیزه اصلی ترک شهرها هیچ یک از این علل

معماری مایاها و بناهایی که می‌ساختند، در سراسر دنیای جدید رفیت و تالی نداشت. اینان در فن معماری و محاسبات در ساختمان بنها به شکل اعجاب‌انگیزی پیشرفت کرده بودند. مواد و مصالح ساختمانی عبارت بود از سنگ و چوب. در جنگل‌های مناطقی که قلمرو قوم‌مایا بود، چوب‌های محکم، خوش نقش و معطر فراوان وجود داشت، اما قلم عمدۀ عبارت از سنگ آهک محسوب می‌شد که یکی از بهترین مصالح ساختمانی در امریکا تا پیش ازورود گولومب بذمار می‌رفت. این نوع سنگ در حال طبیعی اش با سستی‌بی که داشت به آسانی استخراج می‌شد، اما در مجاورت هوا سخت و بادوام‌می‌گشت – و چون در مجاورت آتش قرار می‌دادندش به آهک تبدیل می‌شد. برای ملاط در مضيقه نبودند، چون بهترین نوع سیمان آهکی در بسترها شنی فراوان یافت می‌شد که به شکل طبیعی با آهک مخلوط شده بودند. این مصالح سنگی و ساروج‌های فراوان و محکم موجب گشت تا مایاها دارای سبکی ویژه و به خصوص در معماری شوند، سبکی که دارای ارزش هنری فراوانی بود و کمتر نظری می‌شد برایش پیدا کرد. مایاها هر چند که از عهده ساختن ناق‌های قوسی بر نمی‌آمدند و در حقیقت به آن پی نبرده بودند، لیکن باروش ناق‌های ضربی، یعنی به شیوه بدروی هم فراردادن قطعات سنگ ساختمانهای عظیم و شگفتی بوجود می‌آوردند. بناهایی مذهبی که در شهرهای چی‌چن‌ایتزا Chichen Itza - و اوکس‌مال Uxmal - و پی‌تن Peten باقی مانده‌اند، در حال خرابی و ویرانی نیز باز از جلال و شکوه نخستین شان حکایت می‌کنند.

کاخ‌ها، بناهای بزرگ و معابد پر بودند از مجسمه‌های بزرگ و کوچک و حجاری‌های روی سنگ که گاه از لحاظ معنا و مفهوم عمیق و روش هنری در عدد شاه‌کارهای مسلم تلقی می‌شدند. هم‌جنان که در معماری و بناسازی، بهویژه اهرام و مجسمه‌های مصری باستی لفظ «سنگ» را چندبار تکرار کرد، این جا نیز لازم است تا به همان نهج عمل شود. سنک و سنک و باز هم سنک. تعجب و حیرت هنگامی به دیدارگران و پژوهندگان دست می‌داد که می‌اندیشیدند چه نیروی عظیم انسانی لازم بوده است تا این سنک‌ها را استخراج کرده و بریده و به مرأکر بنها حمل نمایند و در آن جا چه نیروی

عظیم‌تری آماده‌گی داشته‌اند که هجاري کنند، به سنک‌ها شکل بخشنده، حاشیه‌بیندازند و خطاطان تصویر عجیب و غریب خود را درس سنک‌ها و حواشی کتیبه‌کنند و هنرمندان آن همه نقش‌های شلوغ و تودرتو را بادقت و حوصله مغز خود به رویه سنک‌ها منتقل سازند. هنگامی تعجب و شگفتی هر خواننده و یا باستان‌شناس و پژوهنده‌یی به اوج خود می‌رسید که آگاه می‌شد مایاها ابزار فلزی نداشته‌اند و با ابزارهای سنگی و چوبی این‌همه کار را انجام می‌دادند و برای حمل و نقل سنک‌ها و مصالح ساختمانی نه چرخ را اختراع کرده بودند و نه از حیوانات اهلی و چارپایان باربر می‌توانستند استفاده نمایند. البته به‌هنگامی که سخن از امور اجتماعی و وضع طبقاتی و بردگی به میان خواهد آمد، اعجاب‌های هر محقق و خواننده‌یی به‌سرحد فرازین خود خواهد رسید.

به‌هر حال مهاجرت انجام پذیرفت و به تدریج جمعیت به‌سوی شمال - از هندو راس و گواتمالا به یوکاتان منتقل گشت. شهرهای بزرگ و عالی در جنوب خالی و مترونک ماندند و البته می‌توان حدس زد که در یوکاتان، یعنی در سرزمینی بیابانی که نشانی از زندگی و تمدن و شرایط زندگی‌یی متوسط در آن جا نمی‌بود، آن‌همه امواج جمعیت پجه‌کردن‌دند. تا قرن‌ها امکان پرداختن به‌هنر معماری و آن چیزهایی که در جنوب بدان می‌پرداختند، برای شان فراهم نبود. لازم بود تا با تمام قدرت و کوشش به تسطیح زمین، درخت افگنی، جاده‌سازی، فراهم کردن آب، ساختن خانه‌هایی همگانی و ابتدایی، شکار ورزی و کشاورزی بدپردازند تا کم کم موقعیت معماری و بناسازی برای شان پیش آید و دگر بار ذوق هنری‌شان در آرایش خاطر شکوفان شده و به ابداع گری پردازد.

به تدریج، اما با سرعتی در خود تحسین بـساختن دهکده توفیق یافتند. نیروی دده‌اهزار انسانی اعجاز می‌کرد. آن‌چه که برای شان مهم می‌نمود مسئله آب به شمار می‌رفت. در یوکاتان سطح زمین خشک بود، ندریاچه‌یی وجود داشت و نه رودخانه‌یی. مایاها هر گاه از زمین‌شناسی اندک آگاهی‌یی داشتند، خیلی زود ملتفت می‌شدند که زیر زمین منطقه مسکونی‌شان، در عمق کمی رودخانه‌ها و دریاچه‌های زیرزمینی وجود دارد. اما چون از زمین‌شناسی یک سره بی‌دانش بودند، از جا، هایی که آبروان از عمق

نزدیک شان همواره می‌گذشت به سود جویی و بهره‌یابی پرداختند. از تمام منابع آبی که در دسترس شان بود در حد مقدرت استفاده کردند تاکم کم دهکده‌بی بوجود آمده و رو به آبادانی و گسترش رفت و به موازات این نالش و کوشش، کشت غلات نیز به سرعت توسعه می‌یافت.

پس از این چنین استقرار پیروزمندانه‌بی، هنوزگاه آن فرانسیسه بود تا به هنر و معماری پردازند و این دوهنوز در رکود باز خفته‌گی بودند. اما چون استقرار کامل صورت پذیرفت و خیال‌ها اندکی آرامش یافت، رستاخیز در هنر و معماری آغاز شد. جامعه به‌اندیشهٔ اعتلا و تجدید عظمت‌هنری و معماری سر بر کشید و دگر بار بنای شهرهای عظیم، بنای‌های سرگ، مجسمدهای نزدگ، تخته‌های عالی حجاری، بنای ستون‌های یادبود، سالن‌های عمومی، مجالس مردان و شوراها و تالارهای رقص و قربان‌گاه‌ها و اهرام و معابد و کاخ‌ها در دست پرداخته‌گی و سازنده‌گی رفتند. این بار شوکت و شکوه از شهرهای جنوب که رها شده بودند سبق می‌برد، چون در شمال آن چنان شهرهایی ساخته‌شده که خیره‌گی می‌آورد و جسارت را به نهایت وهنرا به‌کمال رسانیدند. اما از این میان شهر مقدس چی‌چن‌ایتزا Chichen Itza شوکت و جلالی دیگر داشت. اما گذشته از عظمت معماری و شوکت وزیبایی، شهر چی‌چن‌ایتزا - دارای یک مزیت اساسی دیگری نیز بود و آن وجود دوگاو چاه طبیعی در این شهر به شدار می‌رفت و آشکار است که در شهری که رودخانه‌بی جاری نباشد، این تاچه حد و اندازه‌ای می‌توانست مهم باشد. وجه تسمیه این شهر نیز بر همین مبنای بود، چون - چی‌چن‌ایتزا - در زبان ما یایی بدمعنی دهانه چاه ایتزا تعبیر و مفهوم می‌شد. لیکن این رازی بود مذهبی، رازی که سراسر وحشت و اضطراب و ترس و دلهره‌گی داشت و در بندھای بعدی، ضمن مبحث «آداب مذهبی در چاه مقدس» از آن گفت و گو خواهد شد.

امروزه شهر چی‌چن‌ایتزا - احیا و زنده شده است. با کومنک دولت مکزیک و سایر کومنک‌هایی که از واشنگتن و نیویورک شده است، چون روزهای آغازین اش موجب و مایهٔ اعجاب همگان را فراهم می‌آورد. امادست تطاول و یغما بر زمان، و رشد بی‌امان و بی‌توجه جنگل، شهرهای دیگر را تا حدود بسیار قابل توجهی صدمه

زده وغیرقابل مرمت ساخته است . اما برای تمدن مایاها ، همین یک شهر نیز کاملاً کافی بوده است و کافی خواهد بود .

۵- زندگی مردم و اوضاع اجتماعی

آگاهی‌های کم‌ما درباره مایاها ، فقدان اسناد لازم جهت تحقیقات اجتماعی ، تضاد شدید طبقاتی ، گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه ، شاه و درباریان ، اشراف و کاهنان ، بورزوها ، زارعان ، کارگران و برده‌گان ، بیکاری عمومی برای بناسازی ، چه‌گونه جاده‌های امپراتوری ساخته می‌شدند ، روش چاده‌سازی ، شهرسازی ، میدان‌عمومی ، خانه‌ها ، بازار ، تجارت و اقتصاد وضع خرید و فروش در بازار ، کشاورزی و کشاورزان ، زندگی خانوادگی ، روش فلاحت ، آب و هوا ، فصل‌ها ، نقش‌ذرت ، کاهنان و کشاورزی

هنوز با اکتشافات ومطالعاتی که شده است ، ما به کم و کیف مسائل اجتماعی و فرهنگی قوم مایا چنان که بایستی توفیق نیافتد ایم . از لحاظ وضع طبقات اجتماعی ، کار و مقام اصناف و برده‌گان اطلاعاتی کافی در دست نیست و برای مطالعه این مورد لازم است تابه جست وجو و کاوش در مباحث و مطالبی دیگر پرداخته شود . هنگامی که به این همه بناهای عظیم سنگی و تمام نقش ونگارها و حجاریها و مجسمه‌ها با تعهد بنگریم ، این اندیشه پیش می‌آید که وسیله چه کسانی و کدام دست از افراد این بناهای ساخته و پرداخته شده‌اند . آیا اکثربت قابل توجه مردم را دولت برای کار کردن استخدام می‌کرده است ؟! - بی‌شك این‌گمانی مقرون به صواب و درست نیست ، چون چنین چیزی نمی‌تواند امکان عملی داشته باشد . پس با توجه به فقدان وسائل وابزار ، این بناهای عظیم چه‌گونه و به‌وسیله چه کسانی ساخته شده‌اند ؟ - چه ساکه ممکن است که بیندیشیم مایاها هنرمندانی چیزه دست و ماهر بوده‌اند - لیکن کار تمامی افراد حجاری و معماری بوده است ؟ و نگه‌بی‌تها بربند و تراشیدن و حمل سنگ - ها کار کارگرانی بسیار بایستی بوده باشد . با تمام این احوال می‌توانیم بیندیشیم که اکثر افراد قوم مایا برده بوده‌اند .

برده‌ها رادر جنگ‌ها به‌چنگ آورده و در برده‌گیری هم‌چون آزتک‌ها حریص و آزمند بودند . اما آزتک‌ها اسرای جنگی را به قربانی برای خدایان می‌دادند و مایاها در امور ساختمانی از وجودشان استفاده می‌کردند . ولی با تمام این احوال برده

گان به نسبت جمعیت شهرها ، هرچه هم که زیاد بودند ، جهت ساختن آن همه بناهای عظیم کافی نبودند . به همین جهت از عموم افراد زارع و مردم طبقات پایین برای بنا سازی ، بیکاری می کشیده اند و این امری بوده اجباری که بد وسیله دولت اگر کسی تخلف می کرد مجازات می شد . هم چون که فصل کشت و زرع تمام می شد ، تمامی کشاورزان و افراد طبقات پایین اجتماع به بیکاری می پرداختند . مهندسان و معماران و کار فرمایان بر امور ساختمانی ناظر داشتند و سربازان به ضرب شلاق آنانی را که در کار قصور می ورزیدند به کار وامی داشتند . با این طریق طبقه زارع و طبقه سوم در رنج و ناکامی بودند و هیچ استراحت و آرامشی نمی توانست برای شان وجود داشته باشد . می توان گفت که در اینجا نیز هم چون مصر که دوران هرم سازی داشت - در نیمی بیشتر از سال ، تمامی مردم به جز طبقات معین ، مجبور بودند کار کنند و زحمت کشند تا منظور نظر شاه و یا کاهنی برآورده شود .

با توجه به چنین روش و شیوه بی در کار ، متوجه خواهیم شد که در اجتماع مایا بی اختلاف طبقاتی عمیقی وجود داشته است . در رأس اجتماع شاه با خود کامه گی واستبداد فرمان روا بوده است و با گروه در باریان و وابسته گانش طبقه حاکمه و ممتاز اجتماع را تشکیل می داده . پس از این طبقه ، کاهنان و معبدیان ، اشراف و مالکان عمدۀ ومنسو باشان خاندان شاهی و امرای لشکری و رؤسایدوا بر دولتی قرار داشته اند . در شهرها پس از این طبقه - گروهی دیگر نیز وجود داشتند که باستی آنان را بورزو اها نامید . اینان خردۀ مالک ، تاجر و ثروتمند بودند و به همین موجب از کارهای شاق و سنگین بر کنار می شده اند . ثروت و مکنت و جاه و مقام به ترتیب میان این طبقات تقسیم می شد و آن چه که برای توده مردم باقی می ماند ، رنج و زحمت و عذاب والم بود که بر خود هموار می کردند تا با حاصل کار شاق خوش ، شکم و جیب طبقات دیگر را پر کنند . اختلاف طبقاتی بسیار عمیق و شدید بود . دسته بی از دارندۀ گی و آسایش در فاه حیران و سرگشته بودند که چه کنند ، و توده وسیعی از نداداری و فشار رنج و اندوه در مانده و بی چاره بودند .

در شهرها بهترین ساختمانها از آن اشراف و روحا نیان بود . گرداند میدان

رجوع می کردند. گناه کاران و مجرمان در همین دادگاه ها محکمه شده و اغلب به بیکاری محکوم می شدند.

در شهر بازاری بنایشده بود به سبک بازارهای امروزی که دارای راسته هایی بود از برای اصناف. محل بازار در میدانی ویژه قرار داشت و روش معاملات و شیوه فروش و عرضه کلا لا دیدنی بود. تاجران عمده در لباس های فاخر، در حالی که دستارها بی زیبا به سرداشتند و غلامان همراهی شان می کردند با تبخر می ایستادند و عده بی از کارگران و غلامان خاصه کالاهای شان را برای فروش عرضه می کردند. از کوه های اطراف فلزی به شکل طبیعی به دست می آمد به نام Obsidian که به موجب تیزی و برندگی و استحکامی که داشت دارای ارزش فراوانی بود و به بهای گزافی خرید و فروش می شد. زرگران و جواهر سازان در راسته مخصوص خود اشیای ظریف و سنگین قیمت را به معرض فروش می نهادند و مطابق معمول مشتریان شان را زنان اشراف و ثروتمندان تشکیل می دادند، چون زنان کارگران و کشاورزان استطاعت خرید اشیای زینتی زرینه و سیمین را نداشتند. چنان که گفته شد، محل پیشه وران و اصناف جداگانه بود. زرگران در قسمتی، پارچه فروشان در راسته بی و تربار فروشان وهم چنین دسته هایی دیگر هر یک جا و مکان معینی داشتند. زنان نیز در کار خرید و فروش مداخله می کردند. کالاهای راحمل و نقل کرده و ازدهات اطراف شهر با سبد های میوه و سبزی و تربار به بازار آمده و با حرارت به کار می پرداختند. زنان در کار با فنده گی مطابق معمول از مردان پیشی داشتند. سبد های کوچک و بزرگ و ظروف گلینی را که می ساختند در بازار به معرض فروش در آورده و به معاش خانواده کوچک می کردند. کشاورزان و صیادان که از اطراف به شهر می آمدند، تربار و ماهی و گوشت های شکاری را ابتدا برای فروش به کاهنان و اشراف عرضه می کردند؛ چون این راهی بود مقرون به صرفه و پس مانده های آنها را به بازار می بردند.

جاده سازی در امپراتوری مایا بی دارای اهمیتی فراوان بود. مهندسان و متخصصان را اسازی از طرف دولت مأمور می شدند تمام طالعاتی در باره از راهها انجام دهند. اینان موظف بودند تا با شایسته ترین و جهی راهها را به هم متصل کنند. تمام راه ها به

جاده بزرگ امپراتوری می‌پیوست و جاده بزرگ امپراتوری راه عریض و سنگ فرش و ساروج شده پایتخت بود که یک سره به میدان مرکزی و کاخ شاهی می‌رسید. در شهر تمام جاده‌های کوچک به جاده بزرگ می‌پیوست و همواره کارگرانی فراوان در کار جاده سازی زیر نظر مهندسان مایا بودند. دهات اطراف با جاده‌ها بی‌فرعی به جاده بزرگ می‌رسیدند و دهاتیان و کشاورزان می‌توانستند بارهاشان را به پایتخت حمل کنند. برای اجرای طرح‌های جاده سازی، مطابق معمول از کارگر و تهییدست و کشاورز بیکاری می‌کشیدند. کف زمین را ابتدا می‌کوبیدند و سطح آن را با قطعات سنگ‌های هموار که بریدند و تراشیده شده بود می‌پوشانیدند و درزها را با ساروج پرمی کردند. جاده سازی مایاها بسیار با جاده سازی رومی‌های باستان شباهت داشت. دو طرف جاده را از خرده سنگ‌های آهکی بدسبک زیبایی فرش کرده با غلظت‌های بسیار سنگین می‌کوییدند تا هموار و محکم شود. جاده‌های اصلی و مهم را با ساروج و نوعی سیمان آهکی می‌پوشانندند و کارگران آنقدر با ابزارهایی شبیه ماله که با چوب درست شده بود سطح آن را می‌مالیدند تا کوییده، و کاملاً هموار می‌گشت. موارد استفاده این جاده‌ها در آغاز، به شکلی که باستان شناسان گزارش داده‌اند، جهت تسهیل در آمد و رفت مردم برای شرکت در مراسم مذهبی و جشن‌ها بوده است - چون - چی‌چن ایتزا - شهری مذهبی بوده و تمامی جشن‌های بزرگ مذهبی و مراسم و تشریفات دینی در هیأت باشکوه و رسمی‌شان در معابد و پرستش‌گاه‌های این شهر انجام می‌پذیرفته است و کاهنان مصدر این کارها بودند و چنان مردم تهی دست و بی دفاع را به بیکاری می‌کشیدند و رنج و عذاب می‌دادند که حدی بر آن متصور نبود. هنگامی که جشن‌های بزرگ انجام می‌شد، مردم گروه‌گروه از دهات و شهرهای دیگر به‌سوی پایتخت‌دان شده‌اند جاده‌ها می‌گذشتند و چنان‌که در بند‌های بعدی ملاحظه خواهیم کرد، اصولاً بناسازی و معماری وسیله‌یی شده بود در یه قدرت طبقه روحانی که به آن وسیله مردم را مروع کرده لگام‌شان می‌زدند. اما به‌زودی این جاده‌ها در امر تجارت و بازرگانی منشأ آسایش‌هایی در خورشیدند و شاید هر گاه کاهنان و سیله‌های قدرتی داشتند که حق عبور از جاده‌هار از عالم مردم سلب کنند، این کار را می‌کردند. ما یاها نه از

چرخ آگاهی داشتند و نه از حیوازات اهلی استفاده می‌کردند. به همین جهت حمل و نقل بارها با دست و شانه و پشت انجام می‌گرفت. کشاورزان و دهاتیان فرآورده‌های زمینی و ماهی‌های صید شده و حیوانات شکاری را در سبد‌ها به‌دوش کشیده و با مرارت خود را به پایتخت می‌رسانیدند.

فرآورده‌های کشاورزی متنوع و نسبتاً فراوان بود. اقلام عمده عبارت بودند از لوبیا، کدو، گوجه فرنگی، سیب‌زمینی شیرین، کاکائو، توتون، گلابی و فلفل قرمز که به مقادیری زیاد به بار می‌آمد. رقم اصلی ذرت بود و از این فرآورده‌ها بالاستادی غذایی متنوع فراهم می‌کردند و غذاهاشان را با وانیل و فلفل فرنگی و ادویه‌شیرین و معطر می‌نمودند. زندگی اشرافی که وضعی مشخص داشت، وضعی که در همه جهان یکسان بوده و یکسان است. طبقه عامه، کارگران و کشاورزان در استئمار و استعمار اشراف بودند. حاصل دست‌ترنج و مشقات و ناراحتی هاشان به جیب و سفره مالکان عمده و ثروتمندان و امرا و حکام سرازیر بود و زندگی خودشان در رنج و فلاکت می‌گذشت. تا فصل زراعت بود که در مزارع کار می‌کردند و چون مشقاتشان پایان می‌پذیرفت و محصول برداشته می‌شد، برای بناسازی و جاده‌سازی احضار می‌شدند. خانه‌هاشان را از ساقه‌های نی و تیر و برگ می‌ساختند و دیوارهای آن را با گل می‌اندوندند زنان اغلب به کارهای امور خانه و بچه‌داری می‌رسیدند، اما در کار مزرعه و بدويژه حمل و نقل محصول به شهر و فروش آن نیز بد شوهران خود کومک‌های بسیاری می‌نمودند. حقاً لویت با پدر در خانواده بودواز جانب پدر نسب برده می‌شد. پسران در مزرعه به بدر کومک می‌کردند و در خانه نخست پدر و پسران بر سفره نشسته و غذای خوردن و پس از آنان مادر و دختران صرف غذا می‌کردند.

قلمر و مایاها دارای آب و هوایی معتدل و ملایم بود. به طور کلی دو فصل داشت: فصل بارندگی و فصل خشکی. دو ماه آوریل و مه گرم‌او خشکی به‌ماجر خود می‌رسید و پس از آن موس بارندگی می‌آمد. تقریباً ریزش باران در روزهای واپسین ماه مه شروع شده و تا پایان ماه ژانویه هم چنان ادامه پیدا می‌کرد. بادهای سرد آغاز می‌شد و با سرمای زمستانی آغاز فصلی دیگر اعلام می‌گشت. اما سرما چنان شدید نبود

که به یخ و بخ بندان منتهی گردد . کشاورزان در میان صخره‌ها ، فراز تپه‌ها و دل دشت‌ها ، هر کجا که به مزرعه نزدیک‌تر بود خانه‌هاشان را بنا می‌کردند . بلا فاصله هر زمینی را که برای کشت وزرع مناسب می‌دیدند ، بذیر کشت می‌بردند . اقلام غذایی که کشت می‌شده‌جان که گذشت نسبتاً فراوان و کافی بود . همه‌چیز کشت می‌شد - اما از همه بیشتر ذرت به عمل می‌آوردند - ذرت یعنی دانده‌ایی که به تین شانکشانده و زندگی شهر نشینی را برای شان بهار مغان آورده و قلم عمده خوارکشان را تأمین می‌نمود .

کشاورزان مایا بی هم چنان که چرخ رانمی‌شناختند و حیوانات اهلی نداشتند ، از « خیش » نیز نا‌آگاه بودند . روش کشت و داندکاری بسیار قدیمی و کهن بود - به روی که هزاران سال پیش اقوام شکارچی-کشاورز - و اقوام زارع دانه‌می‌کاشتند . خاک زمین خاکی بود بسیار خوب و بکر - اما سطح زمین را چند سانتی‌خربه‌سنگ - های آهکی می‌پوشانید . کشاورزان چوبک‌هایی سر تیز داشتند که زمین را در طول خط‌هایی موازی ، سوراخ کرده و دانه‌را در آن سوراخ جای داده و با خاک می‌پوشانیدند . سرخ پوستایی که هنوز در این مناطق زندگی می‌کنند نیز به عنان طریقی که قرن‌ها پیش از این پدران شان زراعت می‌کردند ، بدکار فلاحت مشغول‌اند .

در مورد روش کشت و انتخاب زمین مجمل‌ا در صفحات گذشته گفت و گو شد . در هر قطعه زمینی درختان را افگندمو آن‌گاه همه چیزرا آتش می‌زدند . پس از آن در چنین زمینی یک سال زراعت می‌شدو سال دیگر قطعه زمین بکر دیگری را به‌همین طریق آماده کشت می‌کردن . چون دو ، سه ، پنج و یا هفت سال می‌گذشت ، در زمین هایی که یک بار کشت شده بود ، رستنی‌ها و گیاهان و درختانی سر بر می‌کشید - دگر باره آن‌ها را افگندمو می‌سوزاندند و زمین را برای زراعت - آماده می‌کردن ، زارعان ساده‌دل و ساده لوح از این جهت نیز در استعمار و قیدو بند و جادوی کاهنان بودند . کاهنان مایا بی در نجوم به ترقیات شایانی دست یافته بودندو به وسیله ساعت آفتابی بزرگی که در بندهای بعدی وصف اش خواهد آمد ، آغاز و پایان هرسال و هر فصل را بدخوبی وقت تعیین و حساب می‌کردن . چون آغاز فصل زراعت می‌شد ، کشاورزان راگرد آورده و اعلام می‌کردن‌که خدا یان دستور آغاز کشت را صادر کرده‌اند و فردی

اسانی را قربانی می‌کردند و زارعان ساده دل به اعجاب و شگفتی درمی‌او قنادند که این عالی‌جنابان و پیک‌های خدایان تاچه حدقتر دارند. آغاز فصل درو نیز به همین گونه از طرف کاهنان اعلام می‌شد.

اما ذرت در کشاورزی مقامی والا داشت. بیش از هر دانه‌یی کشت می‌شد. دهقانان از مواظبت و مراقبت ساقه‌ها غفلت نمی‌کردند چون به بار می‌آمد بریده و خشک شده و در فصل زمستان خرمن کوبی می‌شد. آن‌چه که مورد احتیاج و نیازمندی بود مصرف می‌شد و مازاد دد انبارها بی ذخیره می‌گشت تا به هنگام بدمصرف رسد. با این روش مایدا هم چنان جلو می‌رفتند. جنگل‌ها و نیزارهاراقطعه قطعه‌هی سوزانند و در آن زراعت می‌کردند خود زمین‌های خشک و بایر بر جای می‌نهادند تا جایی که آنقدر از شهر به دور می‌رفتند که اجباراً چنان‌که توضیح داده شد از شهر و زندگی دست‌کشیده و به مناطقی دیگر مهاجرت می‌کردند.

۶ - فرهنگ و تمدن مایایی

ترقیات فرهنگی، تعمد در بنای شهرها، کتاب‌های آنها و مفاهیم شان. رساله‌یی در نجوم، ستاره‌شناسی و تبحر در این علم، ریاضیات، کاهنان‌منجم، رصدخانه‌ها، تقویم صحیح مایایی و ارزش آن، تقویم سال و ماه، مسئله‌کبیسه روش تحریر و کتابت، ارزش خط نویسی، موضوع های گوناگون کتابها، دوسيستم عدد نویسی، نقاشی دشوار اعداد، پیشترفت‌هایی در ریاضیات، هنر بیکر تراشی، مباحثی در باره این هنر، انحطاط مایایا، عمل جنگ‌های داخلی، نزول بلایا آخرین ضربت دژخیمان اسپا نیولی

مایاها هم در زمینه فرهنگ بدترقیات و پیشرفت‌هایی نایاب آمده بودند و هم در تمدن. در حال حاضر مایاها با معماری شان می‌شناسند - یعنی با این رشته‌که در اثر آن آثار قابل توجهی باقی گذاشته‌اند، بر جسته شده‌اند. ایکن معماری شان مبتنی بر اصول قراردادی و علمی بوده و تعمد اوضاع شهرها و بناءهارا چنان‌که ملاحظه می‌شود در آورده‌اند. در باره این‌که در بنای شهرها به صورتی که امروزه ملاحظه می‌شود تعمد داشته‌اند، سخن گفته خواهد شد. هم چنین بناءای اهرام و معابد با محاسباتی دقیق برای اندازه‌گیری آفتاب و تعیین فصل‌ها ارتباط داشته است. در ریاضیات نجوم، حساب. تقویم و کتابت ابداعاتی دارا بودند که در همان زمان در اروپا بسیاری

از آن اصول ناشناخته مانده بود.

چنان‌که برمی‌آید، از چنگ اسپانیایی‌های متعصب سه‌کتاب مایا‌یی سالم‌بدر رفت که در موزه‌های اروپایی نگامداری می‌شوند. یکی از این نسخه‌ها در موزه شهر درسدن Dresden قرار دارد و از کتاب‌های بر جستهٔ مایاها است. این رساله‌یی است در نجوم و ریاضیات که در آن نهاین‌که از طول مدت‌گردش سیارات با محاسباتی دقیق سخن رفته و بدروشنی تعیین شده، بلکه زمان خسوف و کسوف نیز تاسالیانی دراز با دقت و محاسباتی دقیق معلوم و تعیین‌گشته است. این محاسبات دقیق‌نجومی که نشان می‌دهد مایاها در ریاضیات نیز تاچه حدی بیشتر فته بودند، ثابت می‌کند که در زمان تسلط اروپائیان، این مردم در ریاضیات تاچه حدود از آنان جلو‌تر بودند. هم‌چنین مایاها دارای تقویمی بودند بسیار دقیق، اما این تقویم دقیق‌هرماه با محاسباتی پر طول و تفصیل و گیج‌کننده بود. اقوامی دیگر چون آزتك‌ها، میکس‌تک Mixtec‌ها و زابوتک Zapotec‌ها از این تقویم اقتباس و تقلید کرده و تقویم خود را بر مبنای آن تنظیم کرده بودند.

چنان‌که از کتیبه‌های مایا‌یی برمی‌آید، آنان بادقت و وضوح از طول صحیح یک سال خورشیدی آگاهی داشتند در محاسبات درهم پیچیده و دقیق خود همواره آن را مبنای قرار می‌داده‌اند. کاهنان-منجدان و ریاضی‌دانان و دانشمندان قوم بودند. این طبقه بدھیج وجه منظورشان آن نبود که مردم از وضع کارشان آگاه شوند و از علم و مبانی علمی چیزی دریابند – بلکه همواره سعی و کوشش‌شان بر مبنای آن قرار داشت تا علم را سحر و جادو بدفهمانند و دانش را به صورت قدرت و نیروی مافوق طبیعی جلوه داده و مردم را مرعوب ساختند و اختیار داشته باشد. بسیاری از این کاهنان، در رصدخانه‌ها، طبقهٔ فوکانی معابدو اهرام به مطالعهٔ ستارگان و سیاراتی پرداختند. با دقت حرکات ماه و خورشید را زیر نظر گرفته و غرقدر محاسبات نجومی به کشفیاتی نایل می‌شدند. از روی تغییر مکان و حرکات همین ستارگان – پیان یک سال و آغاز سال نو را دریافته و آغاز هر فصلی را ضمن مراسمی جادویی به کشاورزان اطلاع می‌دادند. چنان‌که اشاره شد دارای سال نامه‌یی بسیار دقیق بودند که از سال نامه‌های

اروپای مسیحی و امپراتوری عرب پیشرفته تر و درست به همان اندازه سال نامه های فعلی ما دقیق و قابل اطمینان بود . هرسال به هیجده ماه تقسیم رامی شدو هر ماه درست بیست روز بود .. بداین طریق یک سال با این محاسبه سه سد و شست زوز می شد . چنان که در مورد آذنک ها اشاره شد، آنان نیز همین گونه تقسیم را در تقویم داشتند که از مایاها اقتباس کرده بودند . بدنظر می رسد که مایاها نیز هم چون آذنک ها از کبیسه بی آگاهی بودند ، چون چند روز باقی مانده را تا ساعت دقیق حلول سال نو که به وسیله کاهنان اعلام می شد جشن می گرفتند - جشنی بزرگ و همگانی که دارای عناصر مذهبی بسیاری بود .

کاهنان مایا بی هم چنین موفق به وجود آوردن شیوه بی خاص در کتابت شده بودند . روش شان در خط نویسی هر چند از آذنک ها بهتر و برتر بود، لیکن متأسفانه اینان نیز موفق به کشف الفباء نشده بودند ، و به جای به کار بردن الفباء - از نشانه ها و اشکالی در هم پیچیده و سخت استفاده می کردند که متجاوز از یک سد علامت بود و روش شان شیوه بی نزدیک به بابلی ها و چینی ها شناخته شده است . کاهنان موفق شد بودند سدها جلد کتاب در زمینه های گوناگون : شعر ، افسانه ، ریاضیات و نجوم ، آداب مذهبی ، سرودها و نیایش نامه ها و تاریخ کتابت کنند . اما متأسفانه اسپانیایی ها و کشیش های نادان و ابا هشان از روی تعصب و کوتاه بینی این گنجینه ها و ذخایر علمی و ادبی را نا بود کردند .

هم چنین این قوم کهن و باستانی نه بر آن که به ابداع خط تصویری توفیق یافتد، بلکه در زمینه ریاضیات و محاسبات نیز توانستند بدو سیستم عدد نویسی آگاهی یابند . اختراع دو شیوه عدد نویسی که می توان یکی از آن ها را با اعداد رقومی و دیگری را با اعداد رومی سنجید و در حقیقت از برای آن مردم توفیق بزرگی به شمار می رفت . گذشته از این ها ، آنان علامتی ویژه برای نمایاندن صفر داشتند و با روشی بسیار در خود توجه ، سیستمی وضع کرده بودند از برای محاسبات سطوح . برای ریاضی دانان مایا بی سروکار داشتن بالارقام بسیار بزرگ در محاسبات ، امری بود آسان و بی درد - سر . برای نشان دادن اعداد از بیست سر استفاده می کردند که از صفر تا نوزده شمارش

اما در نقل و انتقالی که از جنوب به شمال شد، پس از قرن هایی چند که دوباره هنرمندان به ابداع و ایجاد آثار هنری پرداختند، در نحوه کارشان تفاوت های قابل توجهی در سبک پیدا شده بود.

اما سرانجام انحطاط شروع شد. اسپانیایی ها چون پیکمرگ و نا امیدی، ظلم و جور و نامردمی فرار سیدند. قابل تذکر است که مقدمات کارگر افتادن این ضربت از پیش فراهم شده بود. هم چنان که میان آژنه که از ورود اسپانیایی ها اختلافات داخلی برای سقوط آماده شان کرده بود، مایاهای زبر اثر جنگ های داخلی ضعیف و ناتوان شده بودند - چنان که این امر در مودودپهرو Peru و این کاهانیز مصدق داشت. شهر چی چن - ایتزا که در باره اش گفت و گو هایی شد، مرکز امپراتوری جدید و مرکز مذهبی پادشاهی مایاهابد شمارمی رفت. از زمانهای قدیم قومی که به نام کسی یو Xiu نامیده شده و همان اصل و نسب مایایی هارا داشتند با مایاهادر جنگ وستیز بودند. مایاهای این قوم را به نظر یگانه گی نگریسته و آنان را از خود نمی دانستند و کسی بوها نیز از این که مایاهای آن چنان سوری و امتیاز یافته و به نظر حقارت نگریسته می شدند به ناراحتی دوچار شده و همواره باهم در جنگ و پیکار بودند. این وضع هم چنان ادامه داشت تا اسپانیایی ها وارد شدن دو از اختلاف قومی و ضعفی که بر اثر جنگ های مدام در میان مایاهای پیدا شده بود سود جسته و ضربت اهریمنی خود را فرود آوردند.

اما در میان این قرن های متواالی جنگ و ستیز، دو قرن آتش نفاق و اختلافات داخلی بر اثر یک دوران صلح عمومی خاموش شد. بداین ترتیب کدصلاح نامه بی میان شهر های چی چن ایتزا، او گس مال Uxmal و مایاپان Mayapan - امضا شد. دو سده این عقد اتحاد و یگانه گی به قدرت و قوت خود هم چنان باقی ماند. اما سرانجام پس از این مدت طولانی، دگر باره حوادثی ایجاد شد که به موجب آن دوباره جنگ های پیشین از سرگرفته گشت. موجب جنگ بر اثر یک اتفاق عشقی رخ داد. دو پادشاه خواهان دختری زیبا بودند، پادشاه مایاپان و شاه شهر ایتزا - شاه مایاپان ظاهرآ به آرزو و وصال می رسید، چون با دختر عروسی کرد. لیکن امپراتور شهر ایتزا - شبانه عروس را از بستر ربوده و برای خود تصاحب کرد. آتش جنگی

بزرگ شعلهور شد . میان شهر ماپاپان و مکزیک اتحاد نظامی بسته شده بود و به همین جهت شاه از متعدد کومنک نظامی طلب می کند . مکزیکی ها وارد نبرد شدموا امپراتور ایستزا را فراری می دهند . شاه و یاران اش می گریزند ولی نبرد هم چنان ادامه پیدا می کند و سرانجام ماپاپان به سال ۱۴۵۱ - شکست نهایی را متحمل شدموا ویران می شود .

این مصیبتی بود که به دنبال مصایبی دیگر داشت . چنین به نظر می رسد که اعتلا و عمر و مجد و شوکت قوم ماپا دیگر به پایان رسیده است . ناگهان پس از این جنگ سخت و خانمان سوز ، توفانی عظیم برخاست . بلایی آسمانی نازل شد و چنان شدید و بنیان کن بود که تمام درختان کهن سال را ریشه کن کرده و مزارع را ویران ساخت . پس از آن کشت ها به موجب بیماری های گوناگون صدهم دیدند و خشکیدند . دیگر نه میوه بی وجود داشت و نه غلاتی . بیماری های مسری و واگیر - زندگی مردم را به سرعت درو می کرد . قحط و غلا . خرابی و ویرانی . جنگ و نابسامانی و مرگ و میر - امپراتوری ماپا را از پا در آنداخت و در چنین هنگامه بی ، سپاه اهریمنی اسپانیول ها و اپسین ضربت را فرود آورد . اما پیش از این ، در حدود سده دوازدهم یا سیزدهم که اثرات جنگ های داخلی آشکار می گشت ، مطابق افسانه ها مردی ظهور کرد به نام **Kukulcan** که بعدها در زمرة بزرگ ترین خدایان ماپایی درآمد و افسانه های بسیار برایش پرداختند . این مرد افسانه بی در یک پارچه گی و وحدت ماپاها کوشید و بد نتایجی رسید که قابل توجه است و در بند های اسپانیایی ها بر می آید ، در صورت تعمق متوجه می شویم که این مردان اهریمنی در همان دور اول بر مایاها پیروز نشده اند ، بلکه با اول به وسیله ماپاها معدوم شدند . بد سال ۱۵۱۱ - سرنشینان یک کشتی که عبارت از بیست تن ملاح و دو زن بودند ، در تزدیکی یوکاتان **Ukatan** بد ساحل پیاده شدند . پیش از آن که به وسیله ماپایی ها اسیر شوند ، چند مرد و دو زن مرتدند و مابقی به وسیله ماپاها اسیر شدند . بد جز دو تن همگی در راه خدایان قربانی شدند و گوشت شان در یک ضیافت عمومی صرف شد . روش قربانی همان شکلی بود که در مکزیک عمل می کردند . قلب به

خدایان تقدیم می‌شد و جسد را در یک ضیافت می‌خوردند . دوتنی که قربانی نشدنده به نظر می‌رسد که بد واسطه‌لاغری و تکیله‌گی مفرط‌شان بود که از مرگی هولناک رستند ، چون آنان رادر قفس‌هایی چوبی زندانی کردند تا پس از حال آمدن و چاق شدن قربانی شوند. این دوتنی یکی‌شان کشیشی بود به نام گه رومی نو آگویی‌لر Geromino Aguilar و آن دیگری ملوانی بود نزار که به نام گون زالو گواه رهرو Gunzalo Guerrero خوانده‌می‌شد. این دومدام در بی‌ فرصتی بودند که از قفس چوبی خود بگریزند. سرانجام این موقعیت فراهم شد و روزی قفس را شکسته و به سوی جنگل فرار کردند . خطرات جنگل و هراس‌های حاصله از آن را به پیش بازرفتند، چون حاضر بودند بهر نحوی که هست بهمیرند، اما آن چنان قربانی نشوند .

شبان در تاریکی و ظلمت جنگل را بهمی‌رفتند و روزها پنهان می‌شدند . بدانی ترتیب مدته در حال گریز بودند تا سرانجام به سه‌سیله یکی از قبایل ساکن جنگل دست گیر شدند . چون میان این قبیله و قبیله‌یی که فراریان از آنجا گریخته بودند دشمنی و خصوصت واقع بود، به همین جهت دو تن فراری را با مهر پذیرفتند - اما تحت نظریه اسارت نگاه‌شان داشتند. مدته نگذشت که «آگویی‌لر» یعنی مرد روحانی را بدقبیله‌یی دیگر فروختند و به این ترتیب او به اسپانیایی‌ها پیوست . اما آن یکی به رضایت و طیب خاطر نزد مایاها باقی‌ماند .

آن‌چه که از قتون جنگی و شیوه‌های سیز اسپانیایی‌ها می‌دانست به آن قبیله آموخت . چنان به آنان دل‌بستگی یافته بود که خود را به سلک‌شان در آورد و چون آنان زندگی کرد و رسوم و آداب شان را محترم شمرد . اعتماد رئیس قبیله به او جلب شد، چون ملاحظه می‌کرد که چهسان مردم به ترقیاتی نایل آمده و بیگانه‌مردی دانا و هنرمند و مربي و آموزگاری زبردست است . بر اثر این اعتماد بود که بازدواج اش با دختر بسیار زیبا و دلیر خود موافقت نمود و گون زالو رسماً یک مایا‌یی تمام عیار شد . و آنقدر به خود رنج و زحمت دادتا به شکل آنان درآمد . سرانجام اسپانیایی‌ها بهجا و میکان اش پی بردن و بیام اش دادند که نزد آنان بازگردد . اما هیچ‌گاه نمی‌توانستند باور کنند که یکی از هم‌نوعان آن‌ها ترجیح دهد که نزد مایا‌یی‌ها بهماند . میان مایاها با سرپرستی او

واسپانیایی‌ها جنگ درگرفت. گونزالو - که روش جنگیدن اسپانیایی‌ها را بهمایاها آموخته بود، با همان روش به جنگ پرداختند. اسپانیایی‌ها غرق تعجب و شگفتی بودند و در حالی که پیروزی با او بود ناگهان کشته شد و اگر نمرده بود بدون شک تاریخ امریکا امروز گونه‌بی دیگر نوشته می‌شد و اسپانیایی‌های اهریمن صفت نمی‌توانستند دامنهٔ فجایع ننگین‌شان را تا آن حد بازگسترده سازند.

اما هرچه بود، گونزالو مردوهم راهان و تربیت شد گان اش با آن که به دلیری مقاومت نمودند، شکست خوردند - چون قوم کسی یو Xi رفت به طرف اسپانیایی‌ها رفته و از در اطاعت در آمدند و اسپانیایی‌ها با کومک آنان بود که تو انتند ما با هزار ابران داشته و بر آنان پیروز شوند. اسپانیایی‌های بدخوا و در نه که با دستگاه انگیزی‌سیون Inquisition، یا آن روش وحشت‌ناک آدم‌کشی و قتل و غارت که در لوای مسیحیت انجام می‌دادند، پرورش یافته بودند، های‌ها را زجر کش کردند، برای اضمحلال آنان و تصاحب زمین و غارت دارایی‌شان چنان شکنجه‌ها و جنایات موحشی را مرتكب شدند که تا ابد لکه‌بی از ننگ بر جنایات بی‌شمار شان در قسمت تسخیر دنیا نو و مستعمره نمودن زمین‌ها و کشورهای آن‌جا افزوده شد. در همان اوقات وقایع نگاران قوم مایا جنایات شان را ثبت کردند: «پس از جنگ‌هایی وحشت‌انگیز و کشته‌های فجیع که از قوم مایا با آن سلاح‌های اهریمنی و آتشین‌شان نمودند، برای نابودی تمدن و مدنیت و فرهنگ ما چنان جنایات مخوف و وحشت‌ناکی انجام دادند که حتاً گفت و گو و شرح آن‌ها نیز پدید آور نده درد و رنج می‌باشد. پیران و سالخورده‌گان را پس از شکنجه‌هایی فراوان در برای چشمان همراهان و فرزندان‌شان بدار می‌آویختند. دختران و زنان جوان را برای نیات شهوانی و حیوانی‌شان بدنام و بی‌آبرو می‌کردند و دختر کان بیچاره خود را از صخره‌ها به‌پایین افکنده و تومار زندگی نورس‌شان در هم پیچیده می‌شد. مردان وزنانی را به جرم زندیقه و بی‌دینی زنده زنده در آتش می‌سوزانند. مردان را کم کم در حرارت آتش کباب می‌کردند و چنان مالیات‌های سنگینی مطالبه می‌کردند که همه از هستی ساقط و سرگردان بودند. به‌این ترتیب بود که وحشیان اسپانیایی، تمدنی را نابود کردند - دین‌شان را تحریم و کتاب‌هایشان را سوزانند و نفووس را به سرعت نابود

نمودند و به‌این ترتیب دفتر ملتی که دارای تمدنی درخشنان بود فرو بسته شد.

۷ - جادوی کاهنان و قربانیان آفتاب

موقعیت و مقام کاهنان ، دانش و علم در انحصار کاهنان ، علم و عغوان جادو برای ارعاب مردم ، اسلوب تمدنی شهربازی و منظور آنان ، در تلاش ایجاد رعب و ترس میان مردم ، ساختمان معابد ، اهرام و کاخ‌ها ، چه‌گونه کاهنان امتیازات خود را مسجل می‌ساختند ، ریاضی دانان و هندساز و ستاره‌شناسان بزرگ ، پیش‌گویی ، نجوم یا جادو ، افسانه‌های درباره خسوف و کسوف ، ریکستون و کشف اسرار معابد سه‌گاهه ، ساعت عظیم آماتی ، مراسم عبادت آفتاب ، چه موقعی این مراسم بر یا می‌شد ، منظور از اجرای این مراسم ، قربانی برای خدای آفتاب ، قلب‌گرم انسانی برای خداوند ، اعلام الهامات خورشید خدا ، مراسم آدم خواری

بیشتر امور ساختمانی زیر نظر کاهنان انجام می‌گرفت . مهندسان و معماران از زمرة کاهنان و فارغ انتحصیل معابد وجیره خوار عالی جناب کاهن اعظم بودند. کاهنان در تعقیب علم و دانش برای تأمین یک نظر و یک هدف کار و کوشش می‌کردند؛ و آن این بودکه به این وسیله هرچه بیشتر بر قدرت حاکمه خود نسبت به مردم بیفزایند و خلق و توده را چون گله‌گوپنده شبانی نمایند و در دل شان رعب و هراس ایجاد کنند . در حدالی که هدف علم تسلط بر طبیعت برای بهبود زندگانی است ، اینان علم و دانش را برای تسلط بر مردم می‌خواستند و در این راه نیز توفیق‌های بسیاری یافته بودند .

طبقه کاهنان بالا فاصله در میان طبقات اجتماعی پس از درباریان قرار داشتند ، اما مطابق معمول در قدرت و قدرت نمایی بسیار اتفاق می‌افتد که از درباریان و امپراتور پیش بودند . تا حدود بسیاری کاهنان وضع شان چنان بودکه در مکریک در مورد آزنک . ها شرح داده شد ، با این نقاوت که دانشی بیشتر داشتند و سیاست بازانی ماهرتر بودند . دولت همواره در باره امور فنی ناگزیر از مشاوره با کاهنان بزرگ و جلب نظر-شان می‌شد . هر نوع معماری و بناسازی بدون موافقت شورای کاهنان انجام نمی‌گرفت ، چون امپراتور و رئسای لشکری و دواویر دولتی به وضوح می‌دانستند که بدون کومنک و موافقت کاهنان هیچ کاری از پیش نخواهد رفت .. خلقی انبوه ، مردان و زنانی کارگر ، زراع و زحمت کش ، زیریوغ استعمار و استثمار عالی جناب کاهن اعظم

و شخص شیخیس امپراتور در قید و بند بودند . رنج می‌بردند و محرومیت‌هایی بسیار را متحمل می‌شدند و زندگی‌شان یکسره تباہ می‌شد ، تا معبدی ، هرمی ، جاده‌یی و کاخی ساخته می‌شد .

در آغاز به نظر می‌رسد که شهرها را با ساده‌ترین اسلوب شهرسازی بنادردند . اما هنگامی که درست دقت شود و محققی با وضع کاهنان آشنا بوده باشد ، به‌تدی در خواهد یافت که در این اسلوب و روش تعمدی بوده است و با نقشه‌یی خاص و نظری‌هایی ویژه شهرها را بنا می‌کرده‌اند . آیا این نظر خاص و تعمدی برای ایجاد چه منظوری بوده است ؟ - چنان که ذکر شد و تلویحاً اشاره گشت ، به روشنی در نگاه اول می‌شد دریافت که چنین نقشه‌یی برای حداکثر تأثیر در بیننده طرح شده است . خاندهای توده مردم کوتاه و پست ، در پس خاندهای اعیانی ، کاخها و معابد ساخته می‌شد . کاخ‌ها و معابد را همه بر فراز تپه‌ها و بلندی‌ها می‌ساختند . هر گاه تپه‌یی طبیعی وجود داشت ، رأس آن را بر پرده و مسطح می‌کردند تا برای زمینهٔ بنا مساعد گردد . واگر تپه طبیعی وجود نداشت ، بلندی‌های مصنوعی درست می‌شد . سطح زمین را با پاره سنگی و آوار بالا آورده و در زسنگ‌ها را با ملاط پرمی کردند . بناهای روی تپه‌ها بستگی داشت با سطح و محیط هر تپه‌یی . معمولاً تپه‌های بزرگ را برای بنای معابد انتخاب می‌کردند ، چون لازم بود تا روی هر تپه‌یی چند معبد ساخته شود . بدون شک این سبک معماری و شهرسازی ، می‌هیچ تردیدی برای ارعاب و ایجاد ترس و وحشت در بیننده . گان اتخاذ شده بود . عظمت اهرام ، معابد و کاخها بزرگ‌تران ساده دل و رعایاتی بی‌نوا را به خوف و دهشت دوچار می‌کرد . به مقایسهٔ کلبه‌های پست و تاریک و کوتا خود با آن بناهای مجلل ، بلند ، سنگی و با ابهت می‌برداختند - به حقارت و کوچکی و ناچیزی خود پی می‌برند و منظور اساسی کاهنان نیز همین بود . شاید با خود می‌ - اند یشیدند که آن مردمان والا و کاخ نشین ، و آن سرنشینان معابد و اهرام - با جامه - عای زربفت و جواهر و تریبات زربند و سیمینه‌شان کجا و ماکجا - آنان از زمرة خدایان - اند و مامردی خدمت گزارو بنده‌گانی مطیع و فرمان بردار - ، آنان از خدایانند و با قدرت لا بینه‌اشان از اسرار ازلی وابدی آگاهند و باستی اطاعت‌شان کرد . تمام منظور

کاهنان ایجاد چنین احساس و افکاری در مردم بود و بایستی گفت که در مقاصد خود توفيق نیز یافته بودند.

البته بایستی تذکرداده شود که این نحوه بینش و تفکر را نبایستی خیال بافی داشمندان و محققان پنداشت، چون مدارک درست و گویایی در دست است که کاهنان این نظر را تعقیب کرده و در اجرای بیش و بهتر آن از هیچ اقدامی کوتاهی نمی کرده اند. کاهنان با اجرای بروطول و تفصیل شعایر مذهبی که ضمن تشریفاتی بسیار به انجام آن مبادرت می ورزیدند، وهم چنین با توصل به زرق و برق جامه و اسباب و ادوات و اموری جادو گونه می کوشیدند تا خود را از دیگران ممتاز کنند و قدرت هایی مافوق الطبيعه را به خود مناسب دارند. این موضوع را بسیاری از مجسمه ها و نقش بر جسته ها به روشنی بازمی گویند. اما آن چه که بیشتر در توده مردم رعب و ترس بر می انگیخت، این شوکت و جلال کاهنان نبود، بلکه نیروی سحر و جادوی شان به شمار می رفت. دارا بودن سحر و جادو، واين که کاهنان بالاحاطه های علمی خود را دارندگان تمام امور غیبی و جادویی معرفی کرده بودند، مردم را بیشتر ترسانده و به اطاعت و انتقاد و امداد داشتند. آن چه که کاهنان را در جادو و سحر استادنشان می داد، اطلاعات شان بود در نجوم - چون با مطالعاتی فراوان که در سیر و احوال ستاره گان و گردش ما و خورشید داشتند، قادر به پیش گویی و انجام اعمالی می شدند که در نظر توده ساده دل، جز سحر و جادو و ارتباط با نیروهای فوق طبیعی و خدا یان تعبیر نمی شد.

کاهنان مایا بی ریاضی دانانی ماهر، ستاره شناسانی توانا و معمارانی چرب دست بودند. اینان طی قرونی متتمادی در رصد خانه هایی که فرازین گاه اهرام قرار داشت به مطالعه احوال ستاره ها و به ویژه محاسبه تقویم و گاه شماری پرداخته بودند. زمان را باملاحظه حرکات خورشید و ماه و ستاره ها به درستی و دقت تعیین کرده و اندازه می گرفتند. یک تقویم قمری تهیه دیده بودند و یک تقویم شمسی که برای مدت هایی طولانی بدون هیچ اشتباہی در محاسبات آن ها را با هم مطابقه داده بودند. کاهنان مایا بی در این دانش آنقدر پیش رفته بودند که می توانستند خسوف و کسوف را برای مدت هایی دراز پیش - بینی کنند. اما با نعما این احوال به افسانه های مذهبی که در وجود داشت، شاخ و برگ

داده واعلام می‌کردند که در فلان موقع خسوف و یا کسوف می‌شود . چون این پیش-گویی به حقیقت می‌پیوست ، مردم با عجب‌بازی ، ترس و تحریر به انجام مراسم و عبادات می‌پرداختند که اینجا همان جادوگونه و بارمزد ایما اشاره می‌کردند که گرفته‌گی خورشید و یا ماه در فلان هنگام مرتفع می‌شود ، و به موقع برطرف نیز می‌شد ..

در مورد گرفته‌گی ماه و یا خورشید افسانه‌هایی رواج داشت . افسانه‌ها در میان آزنک‌ها و این‌کاهای نیز چنان‌که وصف شان خواهد آمد ، موجود بود . هم‌چنین میان تمامی اقوام بدی و ملک متمدن باستان افسانه‌هایی جادویی و مذهبی در مورد خورشید گرفته‌گی وجود داشت ، و چون کسوف و یا خسوف حادث می‌شد ، متضرع‌انه به عباداتی پرداخته و مراسمی مذهبی انجام می‌دادند - چنان‌که امروزه نیز بقایای آن‌هنوز میان ملل متمدن رایج است و به هنگام خسوف و کسوف به انجام عبادت و مراسم دینی می‌پردازند .

نظیر افسانهٔ مایا‌یی‌ها در میان این‌کاهای نیز رواج داشت . ماه ، خدایی بود و خورشید نیز خدایی . ماه خدا و خورشید خدا گاه گاه با هم از در تعارض و مخالفت در می‌آمدند . زمانی خورشید غالب آمده و بر آن می‌شدتا ماه را خفه کرده و از میان بردارد و زمانی غلبه باعه خدا بود . کاهنان که از خسوف و کسوف و زمان حدوث آن‌ها بدقت آگاهی داشتند ، مردم را خبر می‌کردند و خلق در صحن معابد جمع می‌شدند و به تصرع و گریه وزاری می‌پرداختند که ماه خدا و خورشید خدا دست از تزاع و دعوا و مخالفت بردارند . کاهنان که قبلاً مدت خسوف و یا کسوف را سنجیده بودند ، چند لحظه پیش از بازشدن ماه و خورشید ، دسته جمعی بر آخرین طبقهٔ معبد صعود کرده و از دوستاره خدا درخواست می‌کردند تا صلح و آشتی نمایند و چند لحظه‌یی نمی‌گذشت که خورشید و یا ماه بازمی‌شدند و مراسم پایان می‌یافتد و خلق با شگفتی بیشتری از قدر تو نفوذ کاهنان به خانه . هاشان بازمی‌گشتنند .

معابد او هر اکه و سیله جادوی کاهنان بودند ، در این جادو بازی سهم عمدی بی . داشتند . در حقیقت زحمات بسیاری کشیده بودند تا صحنه‌سازی هاشان مؤثر واقع گردد . در بندهای گذشته از کشفیات قابل توجه محققی به نام دیکسون Ricketson سخن

به میان رفت . در شهر - اواسکاتون Uaxactun که از قدیم ترین شهرهای مایا بی است ، سه معبد همواره جلب توجه محققان و باستان شناسان را می نمود که پهلوی هم به طرز خاصی بنا شده بودند که درست رو بروی شان ، به وضع خاصی هرمی بناشد و بود که ابتدا زیر خاک اطلاعی از وجودش آشکار نمی نمود و پس از حفاری اسرار خویش را به مرور زمان فاش کرد . این اسرار نشان می دهد که کاهنان مایا بی تا چهان دازه بی در علم نجوم پیشرفت کرده بودند . هرم مکشوفه . مخروطی بود با رأسی تیز که به روی آن آثار اتفاقی به نظر می رسید و گمان می رفت که قربان گاهی برای خدای خورشید باشد . وضع قرار گرفتن معابده گانه و هرم - گونه بی بود که مطالعات قبلی هر محققی را به این اندیشه دوچار می ساخت که بایستی تعمدی حساب شده در این وضع و تقابل هرم و معابد وجود داشته باشد .

روب روی هرم ستونی قرار داشت و این ستون درست روی ایوانی بنашد بود . در آغاز کار دستگاه زاویه سنیج را بر محور ستون قرار دادند ، آن گاه عقر به را بدروی منصف الزاویه استانه مدخل های درونی سه معبد قرار داده و میل زاویه حساب شد . نتیجه بی که از این آزمایش گرفته شده طور غیر متوجه بی اطمینان بخش بود و نظر ریکس تون با این آزمایش ثابت گشت . دیگر شکی نبود که آن ستون و معابدها و هرم - به خاطر مقصدی معین بنا شده و چنین تقارن و تقابلی بیهوده در بنا به کار رفته نشده است ، چون تمام این ها یك ساعت آفتابی عظیم و قابل توجهی را تشکیل می دادند .

این معابد به نام خداوند گار بزرگ ، خدای عالی مقام ، یعنی خورشید ساخته شده بود و منظور اصلی کاهنان از بنای چنین معابدی شناخت و در کیهونت میان سال بود . کاهنان مایا بی ، یعنی این منجمان خبره و عالم فهمیده بودند که خورشید از یک نقطه معین طلوع و غروب نماید . هر گاه خورشید از پس زاویه شمالی معبد اول بر می آمد ، هنگام انقلاب صیغی اعلام می گشت . یعنی بیست و یکم ماه زوئن اعلام می شد و این اول تابستان بود . هر هنگامی که خورشید از پس زاویه جنوبی معبد سوم طلوع می کرد ، درست آغاز انقلاب شتی ، یعنی اول زمستان و مطابق بایستویکم

دسامبر بود . اما هرگاه از پس معبد سوم بیرون می‌آمد، با هنگام اعتدال ریبعی، یعنی آغاز بهار و یا آغاز پاییز برابر بود تشخیص این دونیز به آسانی برای شان قابل درک می‌شد .

اما آیا این همه زحمات و مرارات برای به سحر در آوردن علم و بد جادو پیچیدن دانش از برای کاهنان چه نتیجه‌یی داشت . خودشان بدرستی و روشنی به ماهیت و کیفیت کارشان آگاه بودند و عملی که به ساده ترین وجه ممکنه قابلیت اجرا یی داشت ، برای چد با این همه تشریفات و قربانی و اعمال جادویی و مذهبی از طرف آنان در آمیخته می‌شد ؛ - اینک ساده‌گی این مسأله روشن می‌شود که کاهنان بر آن بودند تا از هر کار و عملی ، برای ارعاب و بشکفتی در آوردن مردم و نیرومند و مرموز نشان دادن خود استفاده کنند . از سویی دیگر مردم مایا رعایایی بودند زارع و دهقان که اطلاع صحیح از موقع سال ، چه هنگامی به طور تحقیق به کشت پردازند و چه وقتی محصول بردارند برای شان مهم بود و کاهنان با خبر کردن شان از این وقت صحیح ، نیازشان را بر- می‌آورند .

برای اعلام آغاز فصل زمستان در معبد خورشید مراسمی برپامی کردند . قبل اب و سایلی در شهر پخش شده بود که خداوند آفتاب زبان بد سخن می‌گشاید . فردی که لازم بود قربانی شود قبل انتخاب شده و تعلیماتی را می‌دید . اینجا ، میان مایاها قربانیان چنان سخو و تلقین نمی‌شدند که مرگ فجعی را بارضا ورغبت در عالم خلسله ورؤیا پیذیرند ، بلکه این شیوه ویژه قربانیان آزتکی می‌بود . قربانی نگاهداری می‌شد تا به هنگام معین خونش بر سکوی قربانی ریخته شود . روزناییان وزارغان همه در این مراسم حضور می‌یافتنند . مردمی دیگر نیز هیچ‌گاه لذت تماشی این مراسم را از دست نمی‌دادند . صحن داخلی معبد که حیاط وسیعی بود و روزش گاه محسوب می‌گشت از جمعیت پرمی شد . کاهنان به صفت درحالی که اوزاد و اذکاری را دسته جمعی زهزمه می‌کردند ، از پله‌های اطراف معبد که دور می‌زد ، آهسته بالا می‌رفتند . در این هنگام رعب و هراسی در دل تماشاگران ایجاد می‌شد . سرانجام دسته کاهنان به فرازین گاه معبد می‌رسید قربانی را به روی سنگ قربانی گاه به پشت می‌خواهندند . کاهنان به جانب خود شید

نیایش می‌کردند و سرودی دسته‌جمعی خوانده می‌شد که درستایش خورشید خدا - ووصف آفریده‌ها والطاف اش می‌بود . کاهن اعظم میانجی شده و درخواست می‌کرد تا بشارت اش را از آسمان مبنی بر آغاز کشت یا خرمن و یا برداشت محصول به وی الهام نماید و در عوض برای عالی‌جناب - خورشید خدا - انسانی قربانی می‌شد . در حالی که کاهن‌های زیردست - دست‌ها و پاها را نگاه داشته بودند، دشنهٔ مخصوص بدوسیاهه کاهن اعظم بالارفت و بر سینهٔ قربانی فرو می‌رفت . آن‌گاه وی سینهٔ مردیچاره رامی‌شکافت و قلب‌اش را بیرون آورد و به جانب خورشید می‌گرفت و تقاضا می‌کرد که به حنورش پذیرفته شود . عالی‌جناب - خورشید خدا نیز قلب‌گرم و خون‌چکانی را که هنوزمی‌تپید و در جام طلایی رو برویش نهاده شده بود می‌پذیرفت و از سر لطف ، قدوسی مآب کاهن اعظم را مورد الهام قرار داده و کاهن نیز اعلام می‌کرد که کشت شود یا خرمن و محصول برداری - وهم چون که کاهن اعظم سینهٔ قربانی را می‌درید، کاهنی دیگر نیز به زحمت شاهرگ و قسمتی از گردن مرد بی‌نوارا قطع می‌کرد و طی مراسمی جسد قربانی به عنوان نماینده و نظر کرده خورشید خدا در ضیافتی صرف می‌شد . عموماً چنان که در مکزیک و میان آزتک‌ها قربانی در شمار خدایان محسوب می‌شد ، این‌جا ، یعنی میان مایاها نیز قربانی هایی که در راه خدایان می‌شد ، از جملهٔ خدایان محسوب می‌گشت و با صرف و خوردن آن ، خود را هم‌سان خدایان کرده وار قدرت و نیروی او در وجود خود ذخیره می‌کردند و این نیز از موارد مشترک میان تمدن‌های بزرگ امریکای جنوبی است.

۸ - جادوی کاهنان ، مراسم دینی

راز هرم عجیب ، هرمی درون هرم ، در هرم درونی چه اسراری نهفت بود ، هرم چهره‌های شکفت ، آیا قربان کاهن بوده است ، رصدخانه کاهنان ، وضع بنا ، هجده هجری از خدایان یا کنایه‌هایی از نکاره‌های آسمانی ، اسرار جادویی هی روگ لیفعا ، علم در انحصار کاهنان ، هم‌جون خدایان ، مراسم دینی تولیدباران و بارداری زنان ، مراسم توبه‌وانابه ، ریاضت توبه‌گران منابع درآمد معابد ، توده مردم و دستگاه روحانیت

اینکه اسرار معابد فاش شده بود ، این اندیشه پیدایی می‌یافتد که آیا آن هرم عجیب با آن رأس نوک نیزش که متزوك و مهجور رو به آسمان خاموش مانده - آیا

اسراری دارد که فاش سازد یانه . زوایای تاریک مذهب مایایی با این کاوش هاکه در دل بنها می شد ، تا حدودی آهسته بازگو و فاش می گشت . چون قالب این هرم از خاک و خاشاک پاکشد ، ریکستون در گوشی از ضلع پایینی مخروط بدکاوش پرداخت چون از این گوشه مقداری سنگ و خاک به کنار زد ، متوجه شدکه درون این هرم بیرونی ، هرمی دیگر قرار دارد و این هرم بیرونی پوششی بوده است از برای محافظت هرم درونی . هرم بیرونی آسیب‌های فراوانی دیده بود و آسیب و صدمات واردہ چندان نظرگیر می شدکه هرگاه آنرا خراب می کردند ، چندان جای تأسف و نگرانی نمی توانست باشد . به همین جهت به تندی دست بدکارشدو با دقت هرم بیرونی را که هم چون پوششی هرم درونی رانگاه داشته بود خراب نمود و چون ملاحظه کردکه هرم درونی درست ، بی عیب و نقص پس از قرن‌های طولانی هم چنان باقی‌مانده است ، به آن معماران اندیشمند آفرین گفت .

هرمی که به این طریق از دست برد آفات و حوادث زمان محفوظ مانده بود و امروز بدنام «هرم چهره‌های شگفت» نامیده می شود ، در حقیقت هرمی بود عجیب و شگفت . این هرم دارای دوطبقه مهتابی و سردیف ستون‌های چهار جانب بود . ابتدا با پله‌هایی به مهتابی اول متصل شده و بعداز آن به همان ترتیب به مهتابی دوم و سرانجام به سطح فوقانی صعود می شد . در اطراف پله‌ها هجدۀ صورت عجیب ، ترسناک و شگفت از سنگ بریده شده جذب توجه می نمود . این صورت‌ها بسیار بزرگ بوده و از سنگ کنده شده و با گچ روکش شده بودند . در ازی هر چهره بی هفتاد و پنج سانتی‌متر با چشم‌انی که گویی وحشیانه تهدید می کردند و ترس می پراگندند و دهان‌هایی چاک زده و گشاده وزبان‌هایی از چاک دهان بیرون زده و دندان‌هایی بزرگ جزو حشت و ترسی عمیق و مرموز چیزی نمی گفتند . این جا قربان‌گاه بود و در موقع معین کاهنان بر سطح فوقانی هرم برای خدا بان ، برای ماه و خورشید قربانی می دادند .

اشکالاتی بسیار برای شناخت صورت‌های عجیب بروز کرد . آیا مایاها برای چه بدرؤی هرم زیبا که درجا و موقع خود شاهکاری ازه عمرانی بود ، پوششی کشیده و هرمی دیگر بنا کرده بودند . این هرم باقدمت تاریخی اش که به سال شست و هشت میلادی و

شاید در حدود پنجاه میلادی بنا شده بود ، چه اسراری داشت واز آن چه استفاده‌بی حاصل می‌شد . آیا خدا خانه‌بی بود و هجده چهره عجیب صورت خدایان بهشمار می‌رفت . یا رصدخانه‌بی محسوب شده و هجده چهره رمز و کنایه از هجده نگاره آسمانی شناخته می‌شد ؟ آری آن چه که به واقعیت تزدیک تزو قراین و امارات در تأییدشان است، آن که این هرم زصد خانه کاهنان مایا بی بوده که برای نظاره ستاره‌گان و مطالعات نجومی خویش از آن استفاده می‌کرده اند و گه گاه یا از روی اعتقاد یا برای اجرای مراسم جادویی و ارتعاب خلق مراسم و تشریفاتی انجام داده و برای خدایان قربانی می‌داده‌اند . هیر و گلیف‌ها و علامیم تصویری همه و همه نمودار جادو بودند و کاهنان با این وسائل چنان مقامی یافته بودند که هم طراز خدایان بودند و خلق هم چون خدایان آنان را ستایش و تعظیم و تکریم می‌نمودند .

زندگی خلق در بست تحت تأثیر و نفوذ واردۀ کاهنان بود . تشریفات و شعایرو آداب و رسوم مذهبی همراه با جادو و سحر در اعماق زندگی توده‌های مایا بی رسوخ یافته بود . جادو و جادو - جادو که ترسی از آن در دل مردم ساده دل جای داشت در اختیار کاهنان بود . مردم هرگاه از عبادت و وظایف شان نسبت به خدایان کوتاهی و غفلت می‌کردند ، این کوتاهی و قصور شان در مورد کاهنان بدھیچ و چه مصدق نمی‌یافتد جادوی کاهنان در همه جا نفوذ داشت . اهرام و معابد نمودارهای جادویی کاهنان بودند . هر قطعه سنگ و سنگ نبشه و مجسمه و نقش بر جسته‌بی حکایت از قدرت جادویی کاهنان می‌نمود . از آن چدکه بر می‌آید ، هم چون امروز برای بناهای تازه‌ساز ، مراسم افتتاح و پرده برداری برپا می‌کرده‌اند . این نیز کاری بوده جادویی ، وسیله‌بی بود : از برای به بهت و حیرت دوچار کردن مردم . کاهنان در واقع عالی- جنابانی بودند صاحب اراده و اختیار دار مردم . میان دولت و مذهب ، یا میان قدرت سیاسی و قدرت روحانی تعارضی در نمی‌گرفت و مطابق معمول چون هردو دارای یک هدف بودند ، باهم می‌ساختند . اما هرگاه بر حسب اتفاق و به شیوه یی که معمول است اختلافی میان این دو قدرت در نمی‌گرفت ، مردم عامی و توده‌بی که روحشان در تسخیر جادوی کاهنان بود ، طرف آنان را می‌گرفتند و دنیا را بدآخرت نمی‌فروختند .

سلب اراده نوده ، در حقیقت اختیار داری آنان به شمار می‌رفت و جادوشنان تمام زندگی مردم را تسخیر کرده بود . تمامی مراحل کشاورزی از کشت ، بذرافشانی خرمن ، محصول برداری و فروش محصول ، همچنین همه موارد و کارهای خانواده‌گی از ازدواج ؛ باروری زنان ، روابط زنان و شوهران ؛ گناه ، امور خیر ، بازی‌ها و ورزش‌ها - باریدن باران ، خشک سالی ، قحط و غلا ، زلزله ، توفان ، رعدوبرق ، ماه گرفته‌گی و خورشید گرفته‌گی ، بروز بلايا و آفات ، پر برکتی ، زیبایی و زشتی ، جنگ و صلح ، شکست و پیروزی ، بیماری و تندرنستی و بسیاری چیزهای دیگر که به وهم و تصور درگنجید - بروز و یا سقوط و جلوگیری اش در ید قدرت کاهنان بود . کاهنان دارنده‌گان سحر و جادو بودند و در نظر عامه سحر و جادو قدرتی مأفوّق طبیعی در آنان ایجاد می‌کرد که نه برآن که می‌توانستند روح مردم را تسخیر نمایند ، بلکه می‌توانستند در طبیعت نیز نفوذ یابند .

مراسم برکت و باروری زنان و زمین و تولید باران ، تشریفاتی بود یکسان و همانند . در واقع این قیاس و تشبیه ، یعنی روابطی میان باروری زمین و زن از دیز بازمیان اقوام و قبایل جهان مرسوم بوده است و در کتاب دوم این مسائل بدرسونی مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفت . هنگامی که آسمان نی باشد و زمین تشنۀ می‌ماند بذرها را در دل خود پیژ مرد کرده و می‌خشکانید ، زار عان در معابد گرد می‌آمدند . ندب د وزاری شروع می‌شد و مراسم مخوفی که در بطن آن قربانیان بسیاری بایستی بدکام م-رگ روند نوید و حشت و هراسی را می‌داد . اگر در مکزیک بزرگ ترین رقم قربانی از برای خداوند جنگ داده می‌شد ، در اینجا بزرگ ترین رقم قربانی برای خداوند سفالکو خون خواه باران انجام می‌گرفت - اما قابل تذکر است که از دیاد قربانی میان آزنک‌ها و مایاها به هیچ وجه قابل مقایسه نمی‌باشد - در میان آزنک‌ها سطح قربانی آنقدر بالا و فراوان بود که شاید در جهان قوم و ملتی پیدا نشود که این قدر در طول هر سالی برای خدا یا ناش قربانی کرده باشد . به هر حال چون نیایش‌ها و ندبه و استثنائۀ خلق پایان می‌یافتد . گروه کاهنان به رهبری چند سرور کاهن در مهتابی معبد نمایان می‌شوند . پس از خواندن چند سرود دسته جمعی ، به رقص می‌پرداختند .

این رقصی بود مذهبی که بیشتر به نمایشی بدون گفت و گو شbahت داشت . رمز و کنایه در سراسر رقصی که حرکاتی بود تقلیدی از کار طبیعت و زنان و مردان هویتاو آشکار بود . چون رقص پایان می یافتد ، در حالی که خلق با خصوصی عوامل شکسته آمین می گفتند ، کاهنان دست به دعا بلند می کردند و پس از آن مراسم قربانی انجام می گرفت که بعداً در بندهایی دیگر در باره اش دگربار گفت و گو هایی خواهد شد .

مراسم توبه و استغفار و برائت از گناهان در معابدو با حضور کاهنان انجام می شد . کسانی که گناهانی به گردن داشتند که آمرزینه و بخشووده نشده بود ، روحشان تا ابد آل آباد در رنج و الم و سرگردانی و عذاب باقی می ماند . اصولاً چون توده مردم بیش از اندازه ساده دل و متعقد و با ایمان بود ، در صورت ارتکاب گناهی ، بر وجود آن اش بار سنگینی می نشست که همواره احساس گناه و ناراحتی می کرد و بهر نحوی که بود خود را برای آمرزش گناهان و برائت به معبد می رسانید . در هر معبدی اتفاق هایی برای این منظور ساخته می شد که مراسم برائت بوسیله ریاضت و خود آزاری به مرحله اجرا و عمل درآید . گناهان کوچک و بی اهمیت در صورتی که به کرات اتفاق و مورد عمل نیافته بود ، با فدیدهایی که داده می شد ، بخشووده می گشت . اما گناهان بزرگ تر و سخت به ساده گی بخشیده نمی شد . از حجاری های باقی مانده بر می آید که ریاضات شاقی را این دسته از توبکاران تحت نظر کاهنان انجام می داده اند . اتفاق های معابد همیشه از این گونه توبکاران پر بوده . گاه مدت زمانی مديدة ، هر روز ده تا شان آماج تازیانه می شدند و یا در نقاط مختلف بین شان زخم هایی ایجاد می شد که مدت هایی رنج و درد می بردندو یا زبان شان را سوراخ کرده و رسمنان های خارداری را از آن می گذرانده اند و تمامی این اعمال به سیله کاهنان و زیر نظر آنان انجام می گرفت .

در آمد معابد از املاک اختصاصی تأمین می شد . کاهن اعظم بهر مقدار زمینی که احتیاج داشت ، دست تصرف می نهاد . در این زمین ها برده گان مخصوص معابد کار می کردند و محصول های حاصله مقداری در بازار بفروش می رفت و مقداری نیز در انبارهای معابد ذخیره می شد . در صورت کمبود ، زارعان و کشاورزان آزاد در خالل کار خود مجبور بودند تا در املاک معابد نیز کار کنند و این بیگاری هم چون کار در بنا

سازی و جاده‌سازی برای شان اجباری بود . و نگهی دستگاه روحانیت به عنوانین مختلف، مطابق معمول مردم را سرکیسه می کرد . دهقانان مجبور بودند تا پس از برداشت محصول ، مقداری معین از آن را به معبد بدپردازنند ، ورنه چون امروز مالشان حرام و بی برکت اعلام می گشت . از این همه درآمد ها ، کاهنان در رفاه و آسایش زندگی می کردند - آسوده بی دغدغه خاطر خورو خوابشان بی عیبو نقص بودو از مواردی که بگذریم طبقه بی بودند بر حسب معمول سربار جامعه که از قبل و دست رنج توده ارتزاق کرده و در رفاه برای سلط طیشتر خود نقشدها طرح می کردند .

خط تصویری ، این اختراع شگفتی که کاهنان به وسیله آن همه چیز را محفوظ نگاه می داشتند - این نقوش پیچ در پیچ و کچ و معجوجی که بی زبان و ساكت سخن می گفتند و قصه قرون و اعصار را باملایمت بیان می کردند و در سنگ های بنایها حک می شدند - جادویی دیگر بود که خلق را در بهت و حیرت فرو می برد . مردم ساده و عامی از این همه قدرت به اعجاب ، تحسین و ترس اندر می شدند و کاهنان که بدخوبی و روشنی از ارزش و جهل و نادانی با خبر بودند ، عام و دانش را در انحصار خود در آورده بودند . بهویژه از خط نادقت و تعصب خاصی محافظت می کردند و تنها کاهنان برجسته و مورد اعتماد از اسرار آن آگاه می شدند . اما چه اندازه جای درین و تأسف است ، چون کاهنان برجسته ما بی که معلوم نباود شدند ، اسرار خط و کتابت را با خود به گور بردن و دیگر کسانی نبودند تاریخ قوم را تحریر کرده و مارا از آن آگاه گرداند و امروزه از روی بقایا و بازمانده های بنای او آثار مکشفه ، بایستی تاریخ این قوم ، اندک اندک و با احتیاط و کوشش هایی دو باره تدوین شود .

کاهنان دارای دسته ها و مقام هایی بودند . از روی استعداد دسته بندی می شدند و از طرف شورای بزرگ آنانی کشاورزیسته ، خوددار ، باقریحه و استعداد ، بالاراده و صاحب شخصیت بودند انتخاب می شدند تا تحت تعالیم علمی قرار گیرند و در واقع این دسته از کاهنان ، ممتاز ترین افراد این طبقه محسوب می شدند :

۹ - افسانه کوکول کن خدای بزرگ

بعشو، درباره افسانه‌های رجعت وظهور، مبنای پیدایش این افسانه‌ها، جه موافقی چنین بندهار^۱ ای میان مردم درمی‌گیرد، افسانه‌ای ای و همانندیهای آن در تمدن‌های آمریکای جنوبی، معنای لغوی کواتزالکوات و کوکول کن، مارمرغ مانند و مار بالدار، ماریکی از خدایان مایا، افسانه کوکول کن، اسیری که برای خدای باران قربانی شد، قربانی و مراسم موحش آن در چاه مقدس، چگونه کوکول کن نجات یافت و به مقام شاه - خدایی رسید، معابد او، مار بالدار، نقش مجسم این خدا، اصلاحات شاه - خدا، منشأ این افسانه‌ها، پنهان شدن وظهور آینده او

در مورد افسانه‌های رجعت وظهور، در قسمت مکزیک و میان آزتک‌ها اشاراتی شد. این نیز از موارد مشابهی است در افسانه‌ها و معتقدات سه تمدن بزرگ امریکای جنوبی، **کواتزالکوات**. Quetzalcoat در میان آزتکیان، و مردم زرینه مو و سپیدچهر میان این کاه و سرانجام **کوکول کن** Kukulcan میان مایاها شباهاتی بسیار به هم دارند. حتا چنان‌که خواهیم دید روایات آزتکی و مایا ای درباره این قهرمان چنان‌بیان می‌کنند که هردویکی بوده‌اند، شاید این ویژه‌گی و خاصیت‌ذاتی و فکری بشری بوده باشد که نخواهد مرگی مطلق و رفتی بی بازگشت را برای قهرمانان مورد توجه‌اش در ذهن و آن دیشه تصویر نماید و همواره در آن دیشه وقصد سازی برای بازگشت قهرمان مورد توجه رفته‌اش باشد، این شیوه و روش ویژه مایاها و آزتکها و یا این کا-های است - بلکه در آین زرتشت، بودا، یهود، مسیح و اسلام نیز چنین روایات و افکاری موجود است.

به هر حال در افسانه‌ها و روایات مایا ای از قهرمانی نام می‌رود به نام کوکول کن - که سرگذشت‌ش به‌گونه‌هایی چند در خلال افسانه‌هایی شیرین آمده است. میان هر قوم و ملتی هنگامی که بکاوش و تحقیق پرداخته شود، آشکار می‌گردد که چنین اندیشه‌یی موقعی پیدایی یافته و نضج گرفته و در افکاررسوخ پیدا کرده است که آن قوم و یاملت دوران پرآشوب و یأسی را گذرانیه و در دستگاه رهبری اش ظلم و جور و ضعف و فتور رخنه کرده و مردم دلمده و مأیوس گشته و به همین جهت در انتظار شخصی می‌شوند با نیرویی فوق طبیعی که ظهور نموده و ظلم و جور و اغتشاش و زشتی را برافکنده و عدل و داد و نیکی وقدرت و ایمان را جایگزین آن سازد. قوم مایا نیز در طول تاریخ خود بر اثر بروزیک سلسله جنک‌های داخلی دوچار ضعف و انحطاط و آشفتگی شده بود.

قدرت مرکزی فلچ واغنشاش و جنگ اساس زندگی و آزادی و رفاه را تباہ ساخته بود و این وضع قرن هایی طولانی هم چنان ادامه داشت. مردم همواره انتظار ظهور و پیدایی شخصیتی عادل، نیرومند و جسور را می‌کشیدند که با اقدامات و اعمال خود نظم و ترتیب و عدل و داد و سامان گری و آرامش را جانشین می‌نمی‌نمی، ظلم و جو و اغتشاش نماید. آن چد که از تاریخ و روایات برمی‌آید حاکی از آن است که در تاریخ ما یا ها چنین شخصیتی وجود داشته و سرانجام در همان بحبوحه بی‌نظمی و اغتشاش نیز ظهور کرده است.

آنچه که دو افسانه آزتکی و مایا بی را به هم نزدیک کرده و غراحتشان را باز. می‌گوید، تشابه لفظی است. در زبان آزتکی - کواتزالکوات به معنای « مارمرغ مانند » است و در زبان مایا بی - کوکول کن به معنای « مارپردار » می‌باشد . باستی توجه داشت که مار یکی از خدایان مورد توجه مایا بی بوده که همواره با تشریفاتی آن را عبادت می‌کرده‌اند ، و شاید بعد‌هایکه فهرمان شان به مرتبه و مقام خدا بی رسیده است وی را به این لقب ملقب ساخته‌اند . روایاتی که درباره این شخصیت عجیب آمده جالب و شیرین است . هنگامی که مایاها از جنگی باز گشتند ، او را جز واسیران جنگی به چی‌چن‌ایتزا شهر مقدس آوردند . از میان اسیران بهترین ، خوش‌اندام‌ترین و زیباترین شان برگزیده و انتخاب شدند تادر هراسم قربانی - برای خداوند باران قربانی شوند . ابتدا وی را به معبد بردند ، لباس‌های فاخر . بر او پوشاندند و با عطربات و ماده‌های خوش بو معطرش ساختند . کاهن‌اعظم در جمع کاهنان مراسمی انجام داد و او را به مرتبه خدایی رسانید . چون این گونه قربانیان پیش از مردن شان که با مرگی فجیع و هویل آور همراه بود به مقام خدا بی برگزیده می‌شدند . روز مراسم قربانی و عبادت رب‌النوع باران که فرا رسید شهر در هیجان و سرور غرقه بود . از معبد بزرگ و مجلل خداوندگار باران تاق‌بان گاه مخصوص او یا چاه مقدس که در باره‌اش گفت و گو خواهد شد ، مردان و زنان با بهترین لباس و آرایش خود از دو طرف صف بسته بودند . کاهنان محشیمانه ، بالباس‌های زربفت و دستارهای خورشید نشان و دست اورنجن‌ها و پا آویز‌های زرینه ، در حالی که آهسته گام می‌زدند ، او را ، یعنی برده و اسیر پیشین و خدای تازه دوران را برای قربانی می‌بردند . سرانجام بهله فراخ ، تاریک و دهشت‌ناک‌چاه

مقدس باز رسیدند و چون مراسم و آداب لازم به پایان رسید، او را در چاه انداختند تارب النوع باران تسکین یابد. از پس وی مردم هلهله زنان و سرود خوانان چیزهایی گران بها برای خداوندگار باران، در پس قربانی انسانی بهجاها فگندند.

اما آن اسیر به مقام خدایی باز رسیده در چاه غرق نشونه مرد، چون سرنوشت اش بر تازک چیزی دیگر بود. روز بعد، ظهر هنگام، وقتی خورشید بد میانه آسمان رسیده بود، مطابق رسوم و آداب، اسیر را که زنده‌مانده بود از چاه پر زرفا بیرون کشیدند و چون او را برای خدا قربانی کرده بودند و پیش از آن نیز ضمن تشریفاتی به مقام خدایی اش منصوب ساخته بودند - اعتبار خدایی‌گانی اش را تصویب کرده و هم چون خدایی زنده میان خود جایش داده و نسبت بهموی رفتار کردند و کوکول‌کن‌اش نامیدند هرچه که باشد از این زمان کوکول‌کن فرمانروای نیرومند و با قدرت چی‌چن ایستزا شد. آن‌چه که از قراین و امارات بر می‌آید آن است که این حادثه در سده دوازدهم یا اوایل سده سیزدهم اتفاق ارفتاد. اما گذشته از تمام حشو وزواید، وی مرد نیرومند ایستزا پیشوای نامی یوکاتان و سورخدای بی‌همتای مایا گشت. مقام خدایی اش نه در یک شهر و دو شهر، بلکه در سراسر قلمرو مایا محرز بود و او را یک خدای زنده و عالی مقام می‌شناختند. از برایش معابدی باشکوه بنا کردند و مراسم و تشریفاتی در عبادت برپا ساختند. بر هر سنگی و در همه اطراف واکناف نقش «مار بالدار» پیدایی یافت. هنرمندان و حجاران ویرا به صورت مار زنگی نشان می‌دادند. ماری که به جای فلس برتن، دارای دو بال بود. کوکول‌کن - این- شاه - خدا با افسانه شگفت و نیروی مرموز و پر بنیان اش، با قدرت به اصلاحات و ایجاد نظم و آرامش پرداخت. مایاپان Mayapan را بد صورت پایتخت درآورد و قدرت مرکزی حاکم بر تمام نقاط دور و تزدیک شد. هیچ شهر و دیاری را بارای سریجی و گردن ننهادن به اوامر و خواستهای خدایی اونبود - و چون نظم در همدجا برقرار شدو مملکت قرین آرامش گشت، وی در کمال قدرت و نیرو - همان گونه که ناگهانی آمده بود، ناگهان نیز ناپدید گشت و از خود اثری بازنگذاشت - و از آن زمان مایاها معتقد شدند که بار دیگر نیز با همان قدرت و مقام بازخواهد گشت.

این راز هم چنان سر بر مهر در پرده استار پنهان ماند . شاید روزی که تمام علایم تصویری خط ما یابی شناخته شود و کتبیه هایی تازه به دست آمده و کتاب‌هایی از این قوم دست یاب شود ، اطلاعاتی از خلال آن‌ها در باره این شخصیت برجسته و افسانه‌هایش به دست آید . باستان‌شناسان و محققان با تمام کارها و کاوش‌های شان به منشاء اساس این افسانه آگاهی نیافتدند . کسانی که در قلمرو مایاها بدکاوش‌های باستانی سرگرم‌اند همواره از خود می‌پرسند که آیا این مرد هرموز که بوده است . آیا یکی از مکزیکیان بوده است که در جنگ اسیر مایاها شده بود . اما آن چه که قراین بازگو می‌کردند ، نقیض این بود ، چون آزتك‌ها دارای ریشه‌ای بسیار تنک و کم بودند و به ویژه خود مایاها نیز همواره باوسایلی از درآمدن و رویش همان ریشم کم و تنک نیز جلوگیری می‌کردند - در حالی که مایاها همیشه اورا باریشی مجعد و انبوه کشیده‌اند آیا او مردی اروپایی بوده است ؟ - اصولاً شاید دوکوکول کن وجود داشته ؛ که یکی خدا بوده و دیگری مردی فهرمان . چنان که در بندھای بعدی شرح داده خواهد شد ، تامسون Tompson در کشفیات خود معتقد گشت که مزار کوکول کن را پیدا نموده اما تنها این یک حدس و گمان بیش نبود ، چون دلیلی بر صحت مدعای خودنمی‌توانست اقامه گند .

۱۰ - افسانه کشف چاه مقدس

باستان‌شناسی ورزیده در اقدام برای کشف راز چاه مقدس ، راهه‌های او ، مسافت به شهر ایتنا ، کشف معبد کوکول کن ، کشف جاده‌مقدس ، مطابقه با انسان‌هایی در این باب ، وضع معبد و جاده‌ودهای چاه مقدس ، در راه رؤای شیرین ، اقدام برای کشف اسرار چاه ، مسافت به ایالت‌متعدد ، کوملک‌های مالی ، شروع لازمی در چاه ، چهار روز نامیدی ، چاهی که جای گاه مراسم قربانی برای خدای باران بود ، عود در چاه ، آغاز بیرون آمدن گنج ، گنجی که سدها - هزار دolar ارزش داشت .

در کتابی که اسقف دیه گودولاندا Diegodelanda - درباره‌وقایع بوکاتان و تاریخ قوم مایا نوشته بود ، مطالبی یافت می‌شد که از نظر بسیاری خوانندگان جز افسانه و اغراق چیزی جلوه نمی‌کرد . هم چنین اشاره به امکنه و جاهایی شده بود که تصور می‌رفت پس از گذشت قرن‌هایی چندکسی را بارای پیدا کردن آن‌جاهای

نباشد . از جمله این موارد ، اطلاعاتی بود که دولاندا از «چاه مقدس» در شهر چی چن ایتزا - بدست می داد . بهطور خلاصه اسقف در شرح وقایعی که در کتاب خود آورده بود ، می نوشت که از مقابل درسکوی زرگ که هم چون ته آتری می باشد و در طرف معبد بزرگ قرار دارد ، جاده پهن و مسطح وزیبایی هم چنین امتداد پیدا می کند تا بهدهانه چاه مقدس منتهی می شود . فاصله میان دهانه چاه مقدس تا معبد به اندازه دو سنگ انداز تعیین شده بود . آن گاه در مورد استفاده از این چاه مقدس ، اسقف نوشه بود که در مراسم خشک سالی و نه بار بین باران ، طی تشریفات و مراسمی که به وسیله کاهنان انجام می شود ، افراد انسانی را به عنوان قربانی در این چاه می انداده اند و هم چنین مردم گران بهترین اشیای زرین و سیمین خود را برای نیاز رب النوع باران به چاه مقدس می افکندند .

تامسون که در یونان سخت سرگرم تحقیق بود ، برای کشف این چاه اقداماتی انجام داد که در باستان شناسی داستان شیرین و جدا بی رابه وجود آورد . وی در ضمن تحقیق کتاب دولاندا را مطالعه کرد . نوشهایی در باره چاه مقدس نه بر آن که به نظرش افسانه و غیر واقعی جلوه نکرد ، بلکه مطالبی درست با واقع و حقیقی نمود و به همین جهت تصمیم گرفت تا در اولین موقعیت مناسب به شهر ایتزا - سفر نماید . این شور و شوقی بود بسیار عظیم که او را به کارهای فوق العاده بی برمی انگیخت . سرانجام این سفر پیش آمد . چون به شهر ایتزا رسید ، شب هنگام و ماهتاب بود . اراسب سواری و پیاده روی در جنگل خسته و درمانده شده بود که ناگهان صدای راهنماییش را شنید و چون متوجه او شد ، متوجه شد که راهنمای بنای بلند و شگفتی را از خلال درختان که در نور ماه می درخشید نشان می دهد . با کمال دقت شروع به نظاره کرد . اندیشید که آیا این جا خرابه های یونان قدیم است یا شهری متروک در امریکا - دنیای نویدا . بر رأس تپه بی ، معبدی ساخته بودند زیبا ، بلند و با سنگ های عظیم ، گیج و مبهوت شده بود و چون جلوتر رفت ناگهان تشخیص داد که این معبد گوکول گن است .

راه نما بالا فاصله بساط خود را پهن کرده و خواهد . اما او مگر می توانست صبر کند . دل در برش می پید و می خواست هر چه زودتر از شکل ، محتویات و اسرار این

معبد آگاه شود . پله‌هایی جلوش به بالا می‌رفت که آهسته آهسته از آن صعود کرد . دیوارها ، اطراف پلکان و جاهایی دیگر از درخت‌ها و بوتهای پوشیده شده بود . سرانجام پس از آن که پله‌ها را طی کرد به سکویی رسید و در آن حال بیست و پنج متر از سطح زمین صعود کرده بود . آرام ایستاد و به نظاره پرداخت . سرانجام به آزارویش رسیده بود و نمی‌توانست بیندیشد که بخت یاری اش کرده و یا خدایان مایا برای رستاخیزی دوباره و برآمدن از فراموشی کومک اش کرده بودند . رو برویش دری بدلندی دوازده متر قرار داشت از شکاف آن نگاهی به درون افگند انوار ماه حجاری‌ها و کنده‌کاری‌های بسیاری را به شکلی عمیق در ذهن اش جای داد . این‌ها را اعجاز یافت ، چیزهایی دید در سرحد اعجاز‌هایی . از این‌همه موقوفیتی که یافته بود ، از لذت‌بی‌پایانی که فردا در نور خورشید پیدا می‌کرد ، زانوانش می‌لرزید . آهسته به پس گشت شهری مرده و خموش در آغوش جنگل خفته بود . شهری که در زمان حیات اش چه جنبش و شور و غوغایی داشت .

بدرؤی سکو نشست و از فکرش و آن چه که اتفاق می‌افتد غرق تخدیر و لذت بود . دور و ببر او پر بود از خرابه‌ها و ویرانهایی بسیار . رئوس ده دوازده هرم پست و بلند را می‌توانست باز شمرد . نورماه ملایم و هم‌آهنگ در بسیاری جاهای دل‌ظلمت را شکافته و پر تو افگنده بود . چشمانش هم چنان به‌تندی ، اما حریص و آزمند به اطراف می‌چرخید که ناگهان تکانی خورد - چنان بود که حال سکته به او دست داد ، چون جاده پهن و همواری را ملاحظه کرد که از سطح زمین و اطراف مرتفع‌تر بود و در نور ماه چون نوار عریض و سفیدی از معبد امتداد پیدا کرده و به نقطه‌بزرگ و سیاهی ختم می‌شد . عرق سردی پر بدنش نشست و چنان آرامشی همراه با کیف و لذت و سبک باری اورا در خود گرفت که چیزی نمی‌فهمید ، جز آن که این جاده بلند همان جاده مقدسی است که از معبد امتداد دارد و آن نقطه‌بزرگ وسیاده که جاده بدان پایان یافته نیز همان چاه مقدس قربانی است که دولاندا با جزئیات در کتاب اش توصیف نموده . مدت‌هایی بد فکر مشغول بود . می‌اندیشد که در عمق این چاه چه استخوان‌هایی که موجود دارد ، استخوان‌هایی که روزگاری از آن دخترانی زیبا و باکره بوده است ، استخوان‌هایی که

روزی از آن مردانی نیر و مند و خوش‌اندام بوده است؛ و همچنین در عمق این چاه‌جه گنجینه‌یی از طلا‌آلات و اشیای پر بیها و قیمتی مدفون مانده سرانجام کشف اسرار اعماق چاه مقدس تاچه‌حدی‌می‌توانست نکات تاریک و مبهم قوم ما یا راروشن نماید. تامسون فردای آن روز پس از تحقیقاتی اندک به محل کارش بازگشت، چون آماده‌گی برای کار نداشت – سالیانی چند از این ماجرا گذشت، در حالی که می‌لحظه‌یی از اندیشه چاه غافل نبود. سرانجام روزی تمام پس‌انداز خود را گرد آورده و زمینی را که چاه در آن قرار داشت بامزارع اطراف اش خریداری کرد و به آن‌جا نقل مکان کرده و آماده شد تا بزرگ‌ترین کارش را در زمینه باستان‌شناسی انجام دهد، کاری که جز به ماجرا، جسارت و افسانه نمی‌ماند.

در چی‌چن ایت زا چاه‌های فراوانی وجود داشت. اما آن چه که محل آب آشامیدنی و بالک و گوارا بود مورد تحقیق او قرار نمی‌گرفت. در فاصله هفت کیلومتر و شاید افزون‌تر از آن ساختمان‌ها و بنای‌های بزرگی ویران و نیمه‌ویران جلب توجه‌می‌کرد. سنگ‌های حجاری شده، کتیبه‌ها و مجسمه‌ها همدجا پر بود. در هر گوشی از برای تحقیق ذخایر مهمی انباسته و در انتظار باستان‌شناسان بودند. اما چاه مقدس تامسون را سحر کرده بود. به خاطر این چاه تمام زمین‌های اطراف را خریداری کرده و با خانواده‌اش بداین نقطه متروک نقل مکان کرده بودند. از باستان‌شناسی چون او بعيد می‌نمود که از آن‌همه بقایای هنری، معابد، کاخ‌ها و اهرام بگذرد و تنها به‌یک چادکه عمق اش ناپیدا بود و آن چه که در باره‌اش خوانده بود مجدد و افسانه‌ای بیش به نظر نمی‌رسید به‌پردازد. اما وی مسحور چاه شده و آن را حقیقت و حض می‌پندشت. روزهای همه‌کارش این بود که لب‌چاه نشسته و به محاسباتی دقیق سرگرم شود. می‌اندیشد که عمق چاه تا به کجاست و چه‌گونه می‌توان به عمق آن راه یافت. چه بساکه بر لب‌چاه نشسته و در ذهن خود مراسم مخوف مذهبی را که انجام می‌شد، مجسم می‌کرد.

تشریفات قربانی و آگاهی از چه‌گونه‌گی آن و پیش‌کش‌ها و هدایایی که به چاه ریخته می‌شد، مستلزم آن بود که به‌ته چاه را دیا‌فنته شود. سرانجام صبر و تحمل تامسون به‌پایان رسید. بایستی به هر نحوی که می‌شد به عمق وزرفاًی مخوف و رازناک چاه سفر

بالا می آمد و خالی می شد ، وی با شوق به کاوش می پرداخت و جزلجن و کثافات ، استخوان حیوانات ، پاره سنگ و گاه تنہ درخت چیزی نمی یافت . چهار روز بدين- منوال سپری شد . نازاحتی اش حذ و حصری نداشت . کسانی که فریقته حرف ها و استدلال های او شده و کومک هایی به او کرده بودند ، نمی توانستند حرف اش را بدپذیر ند که برآئی افسانه پوچی آن همه خرج شده باشد .

اما ناگهان بارقه امیدی در ظلمت پرتوانی که وی را محاط ساخته بود درخشید روزی هنگامی که فک آهنین ماشین محموله هایش را خالی کرد ، ناگهان نظر او معطوف به دوشیاً جالب شد که زرد رنگ بودند . باشوق آنها را برداشت ، چشید و امتحان کرد و مقداری در آتش سوزاند - بوی بسیار خوشی فضا را پر کرد . همه پیش بینی ها و نظرات اش دیگر لازم بود تا به ثبوت رسیده و حقیقت شان آشکار شود . مگر نه آن که ما یا ها صمن های بسیار خوش بویی را که عود شان بود ، برای خدای باران و پیش کشی به این رب النوع در چاه می افگنده اند و دولا ندا نیز به این امر اشاره کرده بود پس اینک گل ولای و کثافات تمام شده و لازم بود تا استخوان های دختران باکره و مردان و ظروف طلا و سنگ های یشم و اشیای دیگر قیمتی از چاه بیرون آید .

پس از مدتی دله ره ، نامیدی ، اخطراب و تشویش ، - خواب دراز و راحتی کرد . پس از آن با دقت کارش را دنبال کرد . بطن عمیق چاه دیگر چیزی را از او درین نمی کرد . هر روز اشیایی تازه بیرون می آمد که هر کدام از آن ها گوشی از تمدن و فرهنگ ما یا بی را روشن می نمود : - ظروف گوناگون ، آلات و ادوات خاص معابد ، عود سوز های گوناگون ، پیکان تیر ، نوک نیزه ، تبر های مختلف ، چکش های سنگی با دسته های چوبی ، صفحات مسین منقول و محکوک ، آلات سیمین ، زرینه جات زینتی و سر انجام قطعات سنگ یشم و از همه مهم تر و گویا تر اسکلت های مردان و زنان جوان . تامسون سرانجام با این ما جrai افسانه مانند ثابت کرد که تمام آن مواردی که افسانه پنداشته می شد ، کاملاً صحیح و مطابق واقع بوده است .

چون ماشین لاروی باز پسین محتویات چاه را که عبارت از قطعه سنگ های کف آن بود خارج ساخت ، کلوند پایمرد و بالراده خود به کار پرداخت . مدت هایی

با لباس غواصی به عمق چاه رفت و در زوایا و شکاف‌های آن به کاوش پرداخت . این کار هر چند به طور محسوسی یه صحت وسلامت اش لطیه وارد می‌کرد – اما او از کار و کوشش باز نمی‌ایستاد . سرانجام کارش پایان یافت و چون به محاسبه پرداخت سدها شیأ گران بها گرد آمده دینکه سدها هزار دolar ارزش داشت و معناً هر گاه خبره‌یی را بابه تخمين بها می‌گماشتند نمی‌توانست ارزش واقعی چنین گنجی را برآورد نماید . این گنج عبارت می‌شدند از کاسه‌ها و جام‌های طلا؛ صفحه‌های مسطح فلزی ، حلقه ، زنگ ، سطل‌هایی پراز طلا و زینت آلات پربها ، سدها قطعه یشم ، سدها تکه زینت آلات ، مجسمه‌ها ، سفالینه‌ها و چاوهای قربانی ، و عصاها بی مخصوص و نوک نیزه‌های ظریف و زیبـا و بسیاری چیزهای دیگر . علاوه بر این ها مقادیری بسیار اسلکت ، استخوان‌های مردان قربانی شده‌وزنان و دختران جوان و زیبا . همه جاسخن از بزرگ – ترین کشف قرن بود ، در حالی که کاشف از روی آثار مکشوفه سعی می‌نمود جزئیات مراسم قربانی را شرح و تفسیر کند و به گوید که در چاه مقدس که قربانگاه مخفوف خدای باران بود ، چدحوادثی می‌گذشت .

۱۱ - چاه مقدس قربان گاه خدای باران

مقدار قربانی میان مایاها ، ناهوج یوچاک خدای نضب‌آلود باران ، رفتار و کردار و مقام این خدا ، مراسم عبادت ، هنگام برقراری تشریفات قربانی ، معبد ، وضع قربانیان ، چه‌گونه‌در معباد از قربانیان شاهانه پذیرایی می‌شد ، مراسم ارتقاء قربانیان به مقام خدایی ، مراسم عمومی خارج از معبد ، اجرای تشریفات قربانی ، تعداد قربانیان ، پرتاب کردن قربانیان در چاه مقدس ، اوگفندن اشیای پربها در چاه ، مراسم پس از قربانی ، ورزش مذهبی ، خدای بازی ، تشریح ورزش ، نوعی بسکت بال ، تجهیزات ورزش کاران ، بردو باخت ، هدایا و قربانی برای خدای بازی

شاید بتوان گفت که بزرگ‌ترین رقم قربانی میان مایاها ، برای رب‌النوع غضبـیـ آلود ، سفاک و بی‌رحم باران داده می‌شده است . مراسم قربانی جهت این خدای بی‌رحم و قربانی خواه تا حدودی با مراسم قربانی برای رب‌النوع خورشید میان آزت‌های‌های شباخت دارد . البته بایستی گفته وشاره شود که خداوند درم خوی باران ! یعنی ناهوج – يومچاک Nahoch Yumchac بزرگ‌ترین و با اهمیت ترین خدای مایا بی نبوده

است ، اما سفال‌کترین و بی‌رحم‌ترین خدایان به شمار می‌رفته . برای مردمی کشاورز ، و کشوری که اقتصاد و معاش و دوام اش وابستگی به کشاورزی دارد و کشت خوب و توفیق در زراعت نیز مستلزم بارش مدام و مرتب باران است ، آشکار خواهد بود که باران تا چند حد اهمیت دارد و به همین جهت رب‌النوع باران بایستی راضی و خوش حال و کام - مندنگاهداری شود . پس مایاها بزرگ‌ترین و باشکوه ترین و در ضمن وحشت‌انگیز - ترین مراسم را به این خدا تخصیص داده بودند ، اما مطابق طبع معمول انسانی ، تنها هنگامی از همان متوجه خدای باران و برگزاری مراسم پرستش و عبادت و قربانی او می‌شد که خشک‌سالی روی می‌داد . آسمان رو در هم می‌کشید و آب زا در بطن خویش به زنجیر می‌کشید و خدای غضب‌آلود باران اجازه نمی‌داد تا باران بر زمین خشک فروزیزد . در چنین هنگامی بود که احساسات خلق برانگیخته می‌شد - خود می‌آراستند و دست تمنا به درگاه خداو کاهنان بر می‌داشتن - و هدایایی اهدامی شد و زیباترین زنان و مردان قربانی می‌شدند تا عالی حناب ناها هوج - یوم جاک - اجازه‌ریزش باران را بزمین خشک کام صادر نماید .

چون مدتی ریزش باران به عهده تعویق می‌افتداد ، قبل از جنبش دهقانان - کاهنان خود دست به کار می‌شدند . نخستین اقدام انتخاب قربانیان بوده است . اغلب قربانیان از میان زیباترین دختران کنیز و خوش‌اندام ترین غلامان انتخاب می‌شد . اما گاه اتفاق می‌افتد که کاهنان نظر خاصی داشتند و مسئله قربانی فرصتی برای شان محسوب می‌گشت تا به آسانی کسانی را که می‌خواستند از سر راه بردارند ، معذوم نمایند . چون قربانیان انتخاب می‌شدند ، آنان را به معبد انتقال داده و تحت مراقبت قرار می‌دادند . در این هنگام بود که امواج مردمی ، کشاورزان و زارعان به سوی معبد مخصوص که جاده‌یی آن را به چاه مقدس می‌پیوست سر از بر می‌شدند . گروه جمعیت از کاهنان در خواست انجام و مراسم تشریفات قربانی و عبادت خدای باران را می‌نمودند و کاهنان که قبل از روزی رامعین کرده بودند ، پاسخ‌شان می‌دادند .

در معبد آنها یی چند بود مجلل که ویژه قربانیان شناخته می‌شد . از طرف معبد به مردان وزنانی که در روز مخصوص بایستی قربانی شوند لباس‌هایی زیبا و گران-

بها پوشانده و بهترین خوراکها و جاولباس و آرامش خاطر را برای شان به وجود می آوردند. زیباترین کنیزان و غلامان معبد ، کمر بسته خدمت شان بودند . ساعتی پیش از آن که مراسم قربانی انجام شود ، به بر هر کدام شان لباس مخصوص که ازاو تارز رین می درخشید و جواهری پر بها و تابان زیب آنها بود می پوشانیدند . در محراب معبد ، آن جایی که تندیسه خدا ، دزم خوی درهم رقه و ترس آور ، در سردی و خفه گی هوا ، در صدر نشسته بود ، کاهن اعظم به عبادت می پرداخت و کاهنان عالی مقام و صاحب منصب و جاه ، در جایگاهی پایین تر ایستاده و سرودی را زمزمه می کردند . در این حال قربانیان راتک نک وارد می کردند . از طرف کاهنان نسبت به آنان ادای احترام می شد . جلو پیکر خدا زانو می زدند و کاهن اعظم اوراد و آیانی رامی خواند . اینان دیگر افرادی انسانی به شمار نمی رفتند ، بلکه به مرتبه خدایی رسیده بودند و آمادگی داشتند تا در مراسم قربانی شرکت کرده و با مرگی مهیب به میرند .

هم زمان با هنگامی که در داخل معبد مراسم ارتقای افراد قربانی به مرتبه خدایی انجام می شد ، در خارج از معبد آنقدر جمیعت گرد آمده بود که از هر طرف موج انسانی تا شعاع دوری به نظر می رسید . در این روز مردان و زنان ، کودکان و سالخورده - گان و جوانان بهترین لباس های خود را پوشیده و خود را بد بهترین وجهی می آراستند دو طرف جاده مقدس تا دهانه چاه تدر کز جمیعت از هر جایی دیگر بیشتر بود . در مدخل معبد گروهی از کاهنان معبد که دسته همسر ایان بودند ، سرودهای مخصوص رب النوع باران و مدح نامدهای او را می خواندند . سر انجام انتظار جمیعت پایان می یافت . از مدخل معبد کاهن اعظم در لباس مجلل ، باشوكت و احشام با عضای مخصوص اش بیرون می آمد . دو کاهن که از لحاظ مرتبت و مقام بلا فاصله پس از او قرار داشتند ، همراهی اش می کردند . قربانیان تک تک آورده می شدند . در پس اینان ، زنی جوان و زیبا که در باشکوه ترین لباس و با آرایشی خیره کننده آراسته شده بود خر امان گام بر می داشت . دسته همسر ایان این گروه را مشابعت می کرد . مردم مهبوت و به تحریر و شگفتی فرو رفته ، مسجد و ساخت می شدند . قربانی هر چند سخت بی خود و گیج بود ، اما می توانست احساس ترس از مرگی فجیع را در نظر مجسم کند . موسیقی -

ضربات طبل و نی و نوعی آلت موسیقی که صدایی چون نی ، اما با زنگ و طنین داشت در فضا منتشر بود . سر انجام قربانی به لب چاه می رسد . لحظه‌ای سکوت مرگ بار همه‌جا سایه می گسترد . کاهن اعظم باز پسین مراسم مخصوص را انجام می داد . آن گاه دو کاهنی که اورا متابعت می کردند ، قربانی رمیده را به لب چاه می کشاندند . کاهن اعظم در تلاوت بود و نیایش می کرد . ای خدای عالی جناب - ای ناهوج - یوم چاک بزرگ و نیرومند ، بندها را از آسمان بردار و باران را بی دریغ به خاک های مافروردیز . ما توراگر امی داریم و از برایت باشکوه ترین مراسم را برگزار می کنیم . زیباترین افراد را بقراطی شدن در راه تو تخصیص داده و گران بها ترین چیزهای مان را در راه تومی دهیم .

صدای فریاد دلخراش ، ناعمیدو مأیوس قربانی در چاه خفه می شد . چاهی عمیق و ترس ناک که مدفن زیبا زنان و زیبا مردان بسیاری بود . آن گاه مراسم هم‌چنان ادامه‌می بافت . پس از انجام قربانی ها - از طرف معبد اشایی‌گران بها از طلا و فیروزه و یشم و چیزهایی دیگر به چاه انداخته می شد ، و ثروت مندان نیز تأسی جسته و اشایی‌گران بها به چاه می افگندند . تکه‌بی از صمغ مقدس به نام پوم Pum که سپیده رنگ بودو در حکم عود مایایی است به چاه انداخته می شد ، چون عالی جناب رب‌النوع باران این صمغ خوش بورا دوست می داشت .

مراسم باز پسین ، روز بعد انجام می شد . احتمال زنده ماندن قربانیان پس از سقوط در چاه بسیار ناچیزو اندک بود . شایدیک در هزار نیز چنین اتفاقی روی نمی داد . چنان که تنها در روایات مذهبی يك بار اشاره به چنین حادثه‌یی شده و آن نیز افسانه کوکول‌کن است که ذکر شگذشت . چاه آنقدر عمیق و ژرف بود که قربانی بالا فاصله ضمن سقوط می مرد . اما با تمام این اوصاف رو بعد مأموران معبد به سرکشی می پرداختند ، چون مطابق بار سوم و سمن هر گاه يکی از قربانیان زنده مانده بود ، باشوکت و افتخار خارج اش کرده و هم چون يك خدای زنده عبادت اش می کردند ، چون پیش از انجام تشریفات قربانی به مقام خدایی ارتقا یش داده بودند .

مراسم سوزاندن صمغ مقدس به نام پوم Pum از قدیم الایام بسیار معمول

بود . در گزارش‌های تاریخی مایاها این امر تصریح و تأکید شده است . هم چنان‌که در ادبیان بزرگ در امکنه مقدسه مزارپارسایان عودوجیز‌های خوش بومی سوزانند و هنوز هم این رسم میان ملل متمدن مرسوم است ، مایاها در خداخانه‌هاشان ، در مجرمهای آتش که جلو خدایان می‌نہادند ، پوم دود می‌کردند . از هنگامی که در شهر ایتنا - مراسم قربانی در چاه مقدس باب شد ، از این صنم مقدس و گرانبه برای خدای باران در چاه می‌افگندند . هم چنین پوم هم چون رابط و میانجی‌بی بود میان خدایان و مردم ، میان گروه پرستندگان و خداوندان ، در ضمن آن‌که کاهنان مقادیری از صنم مقدس را در مجرمهای آتش می‌سوزانند ، گروه پرستش‌کننده‌گان دست به دعاو نیاش بر می‌داشتند سرود خوانان مدح خدایان می‌کردند و معتقد بودند که دودهای خوش‌بوی پوم - ادعیه خالصانه آنان را به آسمان‌ها و خدمت‌پروردگاران می‌بردو به‌این طریق عبودیت‌تو بندگی‌شان به‌خدایان که در آسمان مقام دارند باز می‌رسد .

در اغلب معابد زمینی مخصوص جهت بازی وجود داشته است . بازی و ورزش و یا شاید نوع خاص بازی و ورزشی که اینک در باره‌اش گفتوگو می‌شود ، جنبه‌مذهبی داشته باشد . میدان‌های مخصوص این بازی در هر معبدی باشکوه جلال و زیبایی ساخته می‌شده است و بی‌شك از این لحاظ میان معابد رقابت و چشم هم چشمی وجود داشته . خدایی مخصوص از این بازی و بازی‌گران‌اش سرپرستی و حمایت می‌کرده است . خدایی که در هر معبدی ، تندیس گاهی داشته و پیکرۀ عالی مقام و مقدس‌اش در آن‌جا به‌وسیله‌کاهنان تیمار می‌شده است . میدان بازی زمینی بوده مستطیل شکل که دو طرف آن به‌دیوار دو حلقه از سنگ متصل‌کرده بودند . لازم است تذکر داده شود که این ورزش نوعی توب بازی بوده است شبیه به بسکتبال . بازی کنان به‌دو گروه رقیب تقسیم می‌شده‌اند و هر دسته‌یی که بندفعات بیشتری می‌توانست توب را از حلقه زمین طرف رقیب رد نماید ، برنده اعلام می‌شد . نوع بازی هر چند چنان‌که اشاره شد شبیه به بسکتبال بود ، اما بسیار سخت تر و مشکل‌تر از بازی مرسوم امروز به‌شمار می‌رفت . بازی‌گران مج‌های خود را محکم می‌بستند و به آرنج‌های دست‌ضر به خور و ضربه‌زنی

فلزی می‌بستد که قسمتی از آرنج و بازورامی پوشانید . هم چنین به کنده‌های زانوان پا ، چون جنگاوران باستان شیأ فلزی بی می‌بستند چون کاسه . اینان با آرایش بزمی ورزی می‌به مسابقه می‌پرداختند . آرایش بزمی شان گردن بند و مو بند هایی بود گران بها و بهترین حلقه های خویش را از سوراخ های گوش خود می‌گذراندند . جز کفس و ساق بندو دامن های بی کوتاه ، اندام شان را پوششی نمی‌پوشانید . دامن هاشان از طلا و چرم و بهترین پارچه ها و جواهر ساخته می‌شد و شباخت بدزره مخصوص رومیان باستان را داشت ، آن قسمتی که از تهی گاه ناران را می‌پوشانید .

بازی چنان که ذکر شد بسیار سخت و مشکل بود - چون بازی کننده گان به هیچ روی مجاز نبودند که از پنجه های دست شان استفاده کنند . توب را به وسیله مجده است و بازو و آرنج و ساق پا ، و حtaran و کپل و زانو بد جانب یاران شان رد می‌کردند و اغلب با آرنج به طرف حلقه برای رد شدن از آن می‌پراندند . در این بازی ضرب و جرح آزاد بود . هر بازی گری می‌توانست برای پیش برد منظور خود و پس راندن رقیب بازی ، با کنده زانو و آرنج که از کاسه ها فلزی پوشیده شده بود رقیب را ضربه زده و از دور خارج سازد . تمام بازی گران از ز بد ه ترین و نیز و مند ترین جوانان شهر بودند که از کودکی تمرین نموده و خود را ورزیده کرده بودند . چنین بازی گرانی کم و معده دیدا می‌شد ، چون آنقدر ممارست و پشت کار و وقت طولانی برای یادگر قلن لازم داشت که کمتر کسی را یارای آموزش اش بود . هنگامی که مسابقه شروع می‌شد ، تماشاچیانی بسیار گردآمد . و در بلندیها و جاهای ویژه تماشاگران که گرد اگر محل بازی و در بلندی ساخته شده بود بد تشویق و تحریص بازی گران می‌برداختند . اغلب دسته بی که او لین توب را از حلقه رد می‌کرد بر نده شناخته می‌شد ، چون این کار به قدری مشکل بود که امکان رد توب از حلقه بیش از یک بار در مدت محدود تعیین شده عملی نمی‌گشت مردم هلهله می‌کشیدند و از جایگاه های خود برای بازی گران گل می‌افگندند .

رسم بازی چنان بود که دسته باز نده بایستی تمام خسارات بازی را به پردازد . خسارات عبارت بود از مقادیر هنگفت و جالب توجهی هدایا و پیش کش ها که لازم بود از طرف دسته باز نده بدرؤی سکوی ویژه خدای بازی نهاده شود . هم چنین به عهده

بازنده‌گان بود که فردی را برای قربانی به کاهنان بسپرند تا برای خدای بازی قربانی شود . فرد قربانی همان جابریوی سکوی قربانی بقتل رسیده و قلب اش در جام طلاق تقدیم خدا شده و گوشت اش خورده می‌شد . البته آشکار است که آن همه از هدایا و پیش‌کش‌های گران‌بها مطابق معمول به کیسه کاهنان سرازیر می‌شد .

۱۲ - آرامگاه عجیب و رسم تدفین

باستان شناس بزرگی که کارها بیش از اسراری از مذهب ما یابی را روش نمود، مقدمات یک کشف بزرگ کشف مزار کاهن اعظم یا کوکول کن، گورهای پنج طبقه . اسکلت‌هایی که در هر گوری بود، وضع ساختمان بنایها گورهای سنگی ، محافظان گورها، مزاری عجیب که در دل سنک زیرزمین کنده شده بود ، سی مترا زیرزمین ، گنج مزار کاهن، عجیب ترین مقبره مکشوفه جهان، روم تدفین یابی، زنده به گور کردن عده‌ی بامتوفا ، رسوم تدفین مردم عادی ، کتب مقدس رومی در باره پرورش اعضا ، نتیجه‌ی در باره مایاها

کارهای این باستان شناس بزرگ و نامی که کارهایش از اسرار مذهبی مایاها که در پرده استاربود پرده برداشت، حصر بر همین نبود، بلکه مردی که ثروت مادی و معنوی و سلامت جسمی اش را بر این کاروقف نمود، کارهایی دیگر نیز انجام داد که اهمیت اش کم از کشف اسرار چاه مقدس نبود. خود وی معتقد بود که طی افزون از چهل سال کارش در قلمرو مایاها، پس از کشف اسرار چاه مقدس هیچ چیز به اندازه کشف گورهای در دل سنگ که چند طبقه بی بود ندقابل اهمیت نبود. کشف چاه مقدس هر گاه از لحاظ پایمری کاشف آن و استقامت و جسارت و دلیری اش به افسانه می ماند، کشف گورهای صخره بی بر فراز هم، یا به گفته خود او وضع مزار کاهن بزرگ، به سان افسانه های هزارو یک شب می نمود.

لیکن این کشف چه گونه دست داد . باستان شناس بزرگ در معبدی به کار مشغول بود . معبدی کوچک که بر فراز هرمی که دوازده متر ارتفاع داشت بنا شده بود . نخست به نظر می رسید که معبدی معمولی باشد ، اما هنگامی که سطح آن از خس و خاشاک پاک می شد ، دو قطعه سنگ صیقل خورده ، به یک اندازه و کنار هم جلب توجه کردند . این دو سنگ که با سنگ فرش کف معبد مغایرتی داشتند ، جلب توجه می کردند . در معابدی دیگر نظری این سنگ ها به نظر نرسیده بود و پنهانی جهت باقی استی سنگ ها

برداشتمو زیر آن ها معاینه می کشت ، - و این آغاز یک کشف مهیج و افسانه مانند بود که از رسم تدفین و تکفین و پارماهی رموز مذهبی مایا بی پرده برداشت .

سنگ ها هنوز برداشتن شده، گمان های بسیاری رفت. آیا زیر سنگ گنجی مخفی بود ، یک راز و زیرزمینی و یا قربان گاهی مخوف در عمقی نامعلوم فرار داشت . هر گمان و حدسی زده می شد ، جز آن که مقبره بی شکفت و عجیب کشف شود . سرانجام سنگ ها برداشته شد و زیر سنگ ها انافکی کوچک نمودار شد ، - انافکی با دیواره های سنگی و تراش خورده و تمیز . قطعات سنگ دیواره ها صاف و مرتب به شکل آجر به روی هم چیده شده بود و درز های آن را با ملاط پر کرده بودند . درون آن که کاوش شد ، واژ بلندی با نظر این کاوش انجام گرفت ، ابتدای افسانه آغاز گشت ، افسانه بی که تارو پود آن و تمام اجزایش از حقایق تنبیه شده بود ، اما در ضمن گفتار جز به افسانه نمی ماند . انافک یا آن محفظه سنگی چهار متر طول داشت و در عمق چهار متری ، ماری بزرگ به درازای پنج متر چنبره زده و گویی به هیچ وجه خیال نداشت جای خود را ترک گوید . افسانه گنج هایی که نگهبانانش مارها و افعی های بزرگ هستند بیشتر تقویت شدو مار عینکی به آن بزرگی رعبی در دل کاونده گان افکند . اما تامسون زود با کشتن مار ، آن هراس و رعبی را که ممکن بود مانع کار کارگران شود ، بر زدود . راه ورود به انافک با کشتن محافظ آن باز شده بود . اینک به درون رفتند تا به بینند مار از چه چیزی محافظت می کرد و به روی چه چیزی چنبره زده بود . مقداری استخوان نیم خورده آدمی به بنظر رسید و چون دقت شد استخوان ها از آن اسکلت دوم رد بود ، دو مردی که کنار یک دیگر دفن شده بودند - پس اینجا تنها مزاری بیش نبوده است - یک مقبره ساده که بدون شک دو کاهن را در آن جا دفن کرده سنگی به روی شان نهاده بودند .

آیا این همه تاب و تاب و وعد و وعد : و انتظار همین بود . یک گور سنگی با دو اسکلت نیم خورده ، بدون هیچ مدارکی که در گور از تزیینات و اثاثه و لوازم نهاده باشند . با سرخورده گی و یا سکف مزار دو کاهن پاک شد و هنگامی که سنگ ها یش را صیقلی و تمیز می کردند ، باز هم به سنگ صاف و تراشیده بی مواجه شدند که به آزادی

در قابی جای گرفته بود. دوباره بارقه امیدی درخشید و بادقت و هیجان سنگ برداشته شد. اناقچ و محفظه‌ی دیگر، به سان اوی نمودار گشت. دیواره‌های تراشیده شده از سنگ که آن را با مهارت آجر نما کرده بودند، اما این تکرار و غصه اوی بود، چون در کف محفظه اسکلت مشاهده می‌گشت - اما اسکلتی دست ناخورده و بدون محافظت. آیا ماجرا تمام شده بود، یا آغاز ماجرا محسوب می‌گشت. اقدام بعدی مدلل داشت که این آغاز ماجرا بایی است مبهموت کننده و کیج آور، - چون گور دوم نیز تمیز گشت و باز سنگی آزاد نمودار شد. آیا این چه معنا و رازی را ارائه می‌کرد. چون سنگ را برداشتند، محفظه یا گور سوم، به شکل دو دیگر که گذشته بود مکشف گشت. با احتیاط داخل آن شدند، چون تاریکی به آن عمق، روشنی را راه نمی‌داد. در پرتو نور چراغ مزار سوم معاينه شد که دواستکلت ته آن به آرامش دراز کشیده بودند. گور سوم سنگی نیز تخلیه و تمیز گشت. حال دیگر وسوس دل را به تپش می‌آورد. آیا گورها منحصر به همین سه مزار می‌شوند - یا اسراری برای گورهای سنگی بالای هم سایه افکننده. چون کف گور سوم نیز سنگی مشابه یافت شد، بهت وحیرت باستان شناس ورزیده را فراگرفت. به این طریق گور چهارم و پس از آن گور پنجم نیز کشف گشت. آیا این چه معنی داشت و برای چه این گورها را از سنگ و با آن همه سختی و مرارت درست به روی هم ساخته بودند. آیا این روئی بود در یک رکن اساسی مذهب مایابی، یعنی آداب و تشریفات ویژه‌یی در مسأله تدفین ارائه می‌گشت. رموز و شکفتی‌های مذهبی مایا چون اسرار دیگر شان هنوز در پرده استار و راز و ابهام بود.

آیا زیر گور سنگی پنجم نیز چیزی وجود داشت. بی‌شک این مقدمات بی‌هوده نبود. ساختن پنج گور از سنگ بد روی هم که در هر یکی شان دواستکلت موجود بود بایستی از برای منظور مهم‌تر و مرموزتری ساخته شده باشد. تا جایی که از سطح فوقانی هر مگورهای پنج طبقه پایین آمده بودند، اینک با محاسبه‌یی درست بد پایه زیرین هر مرسیله بودند - یعنی به این طریق دوازده تا چهارده متر پایین آمده بودند. تازه این توجه و کشف حاصل شده هر م خود به روی صخره‌یی استوار و محکم

قرار گرفته است ، پس با چنین تنصیلی فرورفتن در دل صخره و سنگ سخت برای ایجاد گور ششمی ، کاری نا معقول و بیهوده به نظر می رسد . اما چون گور پنجم نیز تمیز شد ، باز مطابق معمول سنگ مشابهی نمودار گشت . صاف و صیقل خورده ، سرد و خاموش و هیچ از اسرار زیرین خود نمودار و نشانه بی نداشت ، آیا هیجان و اضطراب چنین کاشفی را نهایتی متصور بود . همداش در نظر خود می اندیشد که آیا این وضع چه معنایی می دهد . سابقه نداشت که در جهان تاکنون باستان شناسان با چنین وضعی رو برو شده باشند . با حالی غیر قابل تصور ، سنگ را برداشت - اینک دیگر تحولی ایجاد شده بود ، چون گوری وجود نداشت . پس گمان اش تقویت شد که این گورهای پنج گانه را برای منظوری ساخته بودند - پلدهایی نمایان شد ر دل سخت سنگ کنده شده - و چون در هوای خفه و سردی که چراغ به خاموشی می گرایید پایین رفت به انفاق رسید ، انافقی که آن را نیز در دل صخره کنده بودند . دیوارهای صاف و صیقلی و باخطهایی زیبا و هم آهنگ تزیین شده بود .

آنچه که در ذهن باستان شناس ورزیده می گذشت سحر و جادو بود . آیا در دام جادوی کاهنان ، ارواح مقندر مردانه روحانی که روزگاری بر خلقی انبوه ، بر روح و جسم توده بی وسیع سلط داشتند گرفتار مانده است ؟ ! نه ، او آنقدر به کارش ایمان داشت و از قیدو بند جادو و ساحری دور بود که بر ذهن اش وارد مهایش ، توهی بی پاوبنیان بند وزنجری نمی گذاشت . اما آن چه که مجرز و حتمی می نمود ، وضع غیرعادی پلهای و اناق در دل یک صخره سنگی بود .

پیش از آن که وارد اناق شود ، به مانعی برخورد . اناق پراز خاکستر چوب بود ، گویی در این اناق مقادیر فراوانی چوب سوزانیده بودند که این همه خاکستر گردآمده بود . اما این سوت و سوز چرا و برای چه انجام شده و از آن چه منظوری داشتند . این نیز نقطه استفهامی بود هزید بر پرسش های بی جواب گذشته . باستان شناس با اراده و جسود چون ملاحظه کرد که ممکن نیست قبل از تخلیه خاکسترها کاری انجام دهد ، شروع به کار کرده با سطل خاکسترها را پر کرده و به وسیله کار گران دست به دست خارج می کردند . بدین ترتیب آهسته آهسته آن اندازه جا باز شد که تنی چند از کار

گران‌اش نیز به اتفاق آمده و با او همکاری کنند. قطعات سنگ گران بهای یشم لابه لای خاکسترها جلب نظر می‌کرد. سرانجام دست وی به دیواره مقابل اتفاق رسید. اینک قطعه سنگی میان دو پایش قرار داشت که از زمین بیرون زده بود، همه‌خسته و کوفته شده بودند، به همین جهت به کار گران راحت باش داد که کار امروز بس است. اما گفت پیش از آن که دست از کار به کشم بایستی زیر این سنگ را نگاه کنم، باشد که در آن‌جا قطعاتی بزرگ‌تر از سنگ یشم وجود داشته باشد – و با کوشش و تلاش سنگ را بلند کرد. ناگهان بادی بسیار سرد ورزید، چنان که همه شمع‌های مخصوص خاموش شد. در آن ظلمت فیرگون و اعماق زمین وحشتی بسیار سخت و داشت ناک همه را فراگرفت. تامسون بر لب گودال، گودالی که شاید چاه جادوی کاهنان مایا بی بود، تعادل‌اش از دست رفته و گیج و متغير خود را حفظ می‌کرد. بین‌میان کارگر را که از آغاز کار به وهم و ترس دوچار بودند چنان وحشتی فراگرفت که خودداری نتوانستند. یکی‌شان با صدایی که از اضطراب می‌لرزید گفت: ارباب این‌جا دروازه جهنم است! باستان شناس که مردانه به خود تسلط یافته بود گفت: از کی تا به حال از دور از دروازه جهنم نیمی چنین خنک وزیده است؟ و شاید این قانع کننده ترین جوابی بود که می‌توانست به دهد و به همین جهت بین‌میان ساكت شده‌د.

سرانجام کارگران وی را از آن وضعی که لبه چاه داشت رهایی بخشیدند. باکت‌ها و لباس‌های خود دهانه چاه را گرفتند تامانع و زش باد و جریان هوا شود. دو باره شمع‌ها را که خاموش شده بود روشن کردند. آن‌گاه پس از مدتی کم‌کم لباس‌هارا از دهانه چاه برداشتند. جریان هوآرام شده بود و تامسون شمعی را به دهانه چاه گرفت. دهانه‌بی گرد و صاف و هموار که عمق آن ناپیدایی داشت. رسمنان اندازه‌گیری را به چاه افکند، پانزده متر عمق داشت و دوازده تا چهارده متر نیز طول پنج گوربه روی هم قرار داشت. دومتر نیز پله‌ها و اتفاق اندازه‌اش بالغ می‌شد. مجموع این‌ها متتجاوز از سی متر بود. دوازده متر ارتفاع هرم از زمین و هجده نا بیست متر زیر زمین و در دل سنگ. روز بعد پس از صرف مقدمات ورود به چاه، باستان شناس در حالی که سخت

به هیجان و اضطراب آمده بود ، از طناب مخصوص با یک فانوس و کاردی که در دست داشت با اختیاط پایین رفت . مدتی طول کشید و هر لحظه مترصد وقوع حادثه بی بود . آیا اینجا غار جادو است ، یا پناهگاه زیرزمینی ارواح و شیاطین است ، یاد رواح دروازه جهنم به شمارمی رود ؟ – سرانجام پایش بزمین رسید . اولین چیزی که جلب نظرش را کرد ، قطعه یشم بسیارزیبا و خوش تراشی بود که پس از قرن هایی بسیار در نور فانوس هم چنان می درخشید . به تنیدی اطراف خود را نگاه کرد . روی کپه بی خاک ، گلدانی شکسته از جنسی شبیه مرمر پرا گنده بود . محتوی آن قطعاتی سیار از زینت آلات یشمی ، صدفی ، گردن بند مروارید و اشیایی دیگر بود . آنچه که بسیار جلب توجه می کرد ، حرزی بسیار زیبا و فوق العاده از سنگ یشم با بهای فوق العاده به نظر می رسید .

بدوآ به نظرش گذشت که اینجا ، در عمق سی متر با این ترتیب ، مزار کاهن اعظم قرار دارد . اما بعد قراینی به دست آورد و ضمن مطالعاتی بیشتر گفت که اینجا آرامگاه کاهن بزرگ نیست ، بلکه مزار قهرمان افسانه بی ، خداوند بزرگ ما بایها و سلطان باقدرت و عظیم الشأن شان **کوکول کن** Kukulcan است که ماربال دار نشان و سمبل اش بوده . البته در این باره جای شک بسیار باقی بود ، چون کوکول کن بدیک شخصیت ذهنی بیشتر مانند می شد تا یک فرد واقعی . و نگهی نقش ماربال دار به فور همه جا مشاهده می شد . واژ آن گذشته مطابق با همان افسانه هایی که از وجود کوکول کن روایت می کرد ، وی پس از ناپدید شدن به مکزیک رفته بود . اما تامسون در این باره هیچ تردیدی نداشت و با اطمینان اعتقاد داشت که مزار کوکول کن را کشف کرده است .

اما با این کشف مباحثی بسیار مطرح گشت . مزار زیرین یا از آن کاهن اعظم و یا کوکول کن . اما پنج مزار روی هم از آن چه کسانی بود و به چه جهت آنان را به این شکل دفن کرده بودند . ار لحاظ وجوده تشابه ، به زودی این فکر در اندیشه ها راه یافت : آیا میان مایه ای نیز دفن مرده گان متشخص و عالی مقام با دفن وزنه به گود کردن اطراف ایان او و یا کسانی که یار و یاورش در آن جهان باشند همراه بوده است ؟ – به نظر

می‌رسید کمرده گان پنج گور به مرگ طبیعی نمرده باشند و چون کاهن اعظم فوت کرد، کاهنانی دیگر را نیز به منظور آداب و تشریفات دینی با وی زنده بگور کردند تا در جهانی دیگر همراه، مصاحب و معاون وی باشند. البته چون هنوز در این باره شواهدی که به توافر رسید دست یاب نشده، نمی‌توان به یقین گفت که میان مایاها نیز چون این کاهها و آرتکیان چنین رسمی شایع بوده. اما با توجه به همانندیهای بسیار در الگوی مذهبی دارتنه گان سه‌تمدن بزرگ جنوبی، می‌توان گفت که چنین روشی میان طبقات اعیان و اشراف مایاها نیز برقرار بوده است. اما مطابق معمول میان طبقات متوسط و پایین اجتماع به هیچ وجه چنین رسمی برقرار نبوده است، چون افرادی که در این جهان باز حمت و مرارت و به تنها ای و بدون اعانت دیگران گلیم خود را از آب بیرون می‌کشیدند، درجه‌های دیگر نیز می‌توانستند به همان‌گونه سلوک کنند و در حقیقت دنیا و آخرت از آن اشراف و اعیان بودو در مذهب مایاها به هیچ وجه ملکوت آسمان متعلق به نبی دستان و رفج کشیده گان نبود.

چنان که ذکر شد، رسوم و آداب و سنت و عقاید مایاها هنوز به درستی و روشنی شناخته نشده است. تنها با خوش‌بینی می‌توان گفت که در باره این قوم پنج در سه از آن‌چه که بوده است آگاهی به دست آمده. این آگاهی‌ها و شناخت جسته و گریخته و بریده بریده متعلق به اموری گوناگون است. از کتاب‌های مقدس مایاها که در بیکانان به دست آمده و موسوم به کتاب‌های چی لم - بهلم Chilam Balam می‌باشد، بیشتر در مورد علم و ریاضیات و تجوم مطالبی به دست می‌آید نه در باره معتقدات، تاریخ، انسان‌ها و سنت. از سویی دیگر هنوز کلمات و الفبای مایاها بیش از یک سوم خوانده و مطالعه‌نشده است و به همین جهت حتا استفاده از این نوشه‌های محدود نیز میسر نیست. هنوز در مورد مایا باستی ده‌هاسال کار متواتی به وسیله دانشمندان و باستان‌شناسان متبحر انجام گیرد تا اطلاعاتی نه چندان کامل، اما کافی فراهم شود. کلمه « چی لم » در زبان مایاها به معنای سخن گوی خداوند - و « به لم » نام آخرین کاهن بزرگ مایاها است که در آن بحبوحه، کتاب‌های مقدس مایاها را که از زیر دست دیه‌گو دولاندالa Diego de landa - سالم بیرون رفته بودند گرد آورده و

رونویسی کرد.

مایاها مردمانی بودند ساده دل و اسیر در دام جادویی کاهنان. زندگی شان نه چندان با آسایش قرین بود و نه در حد رنجوری و سختی زندگی می‌کردند. باکشیانی بیشتر هرچه که جلب توجهی کند، تأثیر کاهنان به روی این مردم و توسعه و نفوذ جادو و مذهب میان شان می‌باشد. موهای خود را بلندنگاه داشته و از پشت بشکل دم اسبی می‌بستند. از کودکی سرکودکان را طوری می‌بستند که جمجمه هاشان تخت و هموار می‌شد. گوش‌هاشان را سوراخ‌های درشتی نموده میله‌ایی از آن رد می‌کردند و این رسم میان آزنک‌ها و این کاهان نیز معمول بود. از آغاز رشد موهای صورت با اقدام به کارهایی از رویش ریش جلوگیری می‌کردند. مدتی پارچدهای داغ را روی صورت می‌نهادند و با اعمالی دیگر، آن مقدار ریش کم و طبیعی شان نیز نمی‌روید. چشم‌ها-شان حالت طبیعی نداشت و کمال زیبایی در تابه‌تایی و چپی چشم بود - چون از آغاز جوانی گلوله‌یی از موم میان دو چشم جوانان می‌آویختند و به مرور زمان حالت طبیعی چشم‌ها بر می‌گشت.

اینک تمام انظار تاریخ دوستان و پژوهنده‌گان سرگذشت نسل بشری و تاریخ مایاها، چشم به کارهای دانشمندان و باستان‌شناسانی دوخته‌اند که در قلمرو مایاها سرگرم کاراند و امید دارند تا هرچه زودتر حاصل مطالعات و تحقیقات شان منتشر گردد.

بخش دهم

پارو ، سر زهین مردانی که فرزندان خورشید بودند.

۹ گشنبه زمین فرزندان آفتاب

در باره سومین تمدن بزرگ امریکای جنوبی ، مقدمات کشف پارو شرکای رذولزندگی جنایت بار بیزار رو ، شرکای رذل و جانی این مرد ، چه گونه ، بسوی پارو حرکت کردند . ناکامی های او لیه ، آلماگرو و شریک دوم و جانی قی القلب ، الوک شریک سوم یک کش بش مرموزه قرار داد شرکت ، بسوی آمال و گنج ، بازگشت پیزارو به پانااما ، بسوی اسپانیا . ملاقات با کورتن ، کومک های کورتن ، موافقت امیر اتورو تنظیم قرارداد ، ۴-وی پارو ، آغاز کشدار عمومی بومیان و تاراج اموال شان . اعدام رؤای قبایل

سومین تمدن بزرگ امریکای جنوبی که به وسیله اسپانیایی هامنهدم شد ، تمدن این کا Inca ها می باشد . مرکز این تمدن در پارو Peru واقع بوده و این کاهای از تمدنی تقریباً هم پایه و مشابه تمدن مایاها و آزتکها بر خوردار بودند . اما باتأسف باید گفته شود که این تمدن نیز به وسیله اسپانیایی ها ، در کمال سبعیت و ناسنجیده گی از بین رفت و درخیمان دریای جنوب و دنیای نو ، مردم این دیوار را نابود کردند . مطابق معمول فصلی که تاکنون بیش گرفته شده ، و مبحث آزتکها بدان نجده پایان پذیرفت ، ابتدا شرح می شود که پارو - چه گونه تسخیر شد - و پس از آن از دیانت ، فرهنگ و تمدن این کایی بحث و گفت و گو خواهد شد .

به تقریب مدت هشت سال اکتشافاتی در دریای جنوب انجام نگرفت و این امر علی داشت که از جمله بایستی از منازعه اسپانیا و پرتغال برای تصاحب جزایر « ملوک » نام برد . اما پس از این مدت ، به سال ۱۵۲۴ - دگر باره مسیر اکتشافات

کشوده گشت . در این راه مردی به نام **فرانسیس بی زارو Francis Pizarro** با دو نفر دیگر پیش قدم شدند و به کشف سرزمین مجهول و مرموز پدر و اقدام کردند . هم چنان که **کورتزن Cortez** - دوده واصل و نسب درستی نداشت و از تربیت صحیح انسانی در آغاز زندگی اش برخوردار نبود ، پی زارو - نیز چنین حالی داشت و شاید سر نوشتش نکبت بار و اپسین سال های زندگی این هردو ، در حقیقت مکافات جنایات بی شمارشان نسبت به بومیان باشد ، هر چند که فرن ها نشک و ناکامی و رنج و اندوادشان جبران یک هزار جنایات و اعمال غیر انسانی شان را نمی نمود .

پی زارو - زاده نمره عشق بازی یک اشراف زاده اسپانیایی و زنی هرجایی بود . چون از مادرش متولد شداو را به روی پله های کلیسا ای نهادند و رفتند . تاریخ تولدش به سال ۱۷۴۱ - اتفاق او فتاد که مشهور است از پستان سگی شیر خوردو به این طریق دوران شیر خوارگی اش در دامان سگی سپری شد . در کودکی ولگردی می کرد و هیچ سرپرستی نداشت تا لاقل اندکی تربیت به بیند . میان ولگردان و راه زنان بزرگ شده بعداً برای امر معاش به هر کاری دست زدو مدتی خواک چرانی نمود . سرانجام از سفرهای هیأت های اکتشافی استفاده کرده و با **دیه گو کولومب Diego Colomb** که عازم امریکا بود راهی شد . به سال ۱۵۱۰ در هیس بانیولا به عنوان سر باز استخدام شدو این آغاز زندگی پر ماجرا یش در امریکا محسوب می شود . مدتی تحت فرمان **Balboa** خدمت کرد و پس از آن تحت فرم آنده **بال بو آ Pedrarias** خدمت نمود . اما دوران کارآموزی نابه صواب خود را تزد پدر اریاس کشتن و نابود کردن و زجر و شکنجه دادن بومیان معروفیتی بسیار کسب کرده بود . کسانی که در خدمت این مرد بودند ، از پست ترین و شقی ترین و بدنام ترین و سفالک ترین افراد به شمار می رفتند . پی زارو - در این جا راه و رسم سرفت ، آدم کشی و قتل عام بومیان را فرآگرفت و در همینجا بود که با **آل ماغرو Almagro** آشنا یی یافت . آلماغرو نیز در تبار و دوده مانند پی زارو بود . نمره یک عشق نا مشروع به شمار می رفت که مادرش برای راحتی از در درس های بعدی نوزادش را در کوچه افگنده

بود . هم چون پیزارو پرورش یافتو چون او راهی سفر امریکا شد . این دو هم را یافتند و پیمان اتحاد بستند تا وسایلی هم فراهم نموده و به کشور فرزندان آفتاب ، سرزمین طلا و ثروت - یا پهرو - رهسپار شوند . در آن زمان کشور افسانه یی پهرو بیش از هرجای دیگری معروفیت و شهرت یافته بود و بسیاری کسان بودند که اندیشهٔ تسبیح و غارت آن دیوار را در سرمی پروراندند . در این ضمن یار و شریک سومی نیز برای شان پیدا شد به نام هر فان دولوکو این کشیشی بود با سابقهٔ یی محظوظ و تاریک . نه ایده یی داشت و نه هدفی - گاه به موقعه می‌پرداخت و گاه به آموزگاری کودکان سرگرم می‌شد . با این که تهی دست بود، هیچ آشکار نمی‌شد که پول به مقدار کافی از کجا به دست می‌آورد . برخلاف آن دو شریک اندک سوادی داشت و حرص و آز این شرکت رذلان راه نمونش شد . کسانی دیگر حاضر با همکاری و شرکت نشدن چون در پستی و رذالت اینان شهرت بسیار بدی داشتند .

لوکو قرار شدتا وسایل مادی و پول لازم را فراهم نماید . یعنودی دو کشتی آماده سفر شد . پیزارو از دولت اجازه یی کسب کرد و خود به عنوان رئیس هیأت اکنشافی خودرا منصوب ساخت . همراهان اش مجموعاً یکصد و چهار ده نفرمی شدند و روز چهاردهم نوامبر ۱۵۲۳ - حرکت نمود . قرار براین شده بود که آل ماگرو نیز به زودی ، پس از تهیه و سایل سفر دنالش حرکت کند و لوکو طبق فرارهای قبلی در اسپانیا می‌ماند تا به کومنک‌های خود ادامه دهد .

فاصله یی که میان پاناما و پهرو - در ذهن مقیاس کرده بودند ، بیش از آن چه کد تصور می‌شد زیاد بود . به همین جهت مدتی در آب‌های یی پاناما به امید یافتن بندرگاهی سرگردان ماندند . سرانجام بدھص رودخانه‌یی به نام پی رو Piru رسیده ولنگر انداختند . اما چون قصد پیاده شدن کردن با حمله بومیان مواجه گشتند . در گیرودار د و خورد چندتن از اسپانیایی‌ها کشته شدند و اجباراً در کشتی ماندند . پیزارو نیز چند زخم برداشته بود . بدهمین جهت در کشتی زندانی شد تا از پاناما کومنکی بازرسد . سرانجام در حالی که به عسرت و فلاکت دوچار شده بودند پس از چهل و هفت روز کومنک رسید . پس از رسیدن کومنک به راه خود ادامه دادند تا این که

در ساحل پیاده شدند . اینجا دهکده‌یی جلب نظرمی کرد و بدان می‌ماند که ساکنان اثر آن جا را ترک کرده باشند . چون تزدیک رسیدند ناگهان مورد تهاجم دهکده نشینان واقع شده و گریختند، چندتن اسپانیایی کشته شده و بی‌زار رو نیز خمی گشت . پس بدسوی پاناما حرکت کرد تا آلماگرو را یافته و کومک به گیرد . آل‌ماگرو نیز به محض رسیدن به پاناما با همراهان اش برای اطلاعات و اکتشافاتی چند حرکت کرده بود . اما بخت‌اش برگشته و هنگامی که باری دوچار حمله بومیان قرار گرفته بود؛ یک چشم‌اش را از دست داده و خشمی بسیار داشت .

به سال ۱۵۲۷ - سه شریک شریف و اصیل النسب گرد هم جمع آمدند تا نقشه‌یی صحیح برای شرکت شان بی‌ریزند . مطابق با این قرارداد جدید؛ لوكو ۲۰/۰۰۰ پزووس طلا تسلیم کرد تا صرف تجهیزات مفرگردد . دو شریک دیگر چون حتا از امضا کردن نام خودشان نیز ناتوان بودند ، علاوه‌یی پای شرکت نامه گذاشته و نقش کردند که از جانب وکیل عمومی تصدیق شد . سرانجام در تابستان سال ۱۵۳۶ دوکشته تحت فرماندهی ناخدا روئیز Ruiz - حرکت کرد . سرنشینان این دوکشته عبارت بودند از یک سدوشست نفر از سفاک ترین دزدان و جانیان و بدنام ترین افرادی که از چهارگوش اسپانیا گرد آورده شده بودند . چنداسب نیز تهیه کرده و با تجهیزات کافی یک سره بمصب رود «سن زوان» رسیدند . در آنجا دهکده‌یی یافتند آباد که تقریباً ثروتی داشت و بی‌درنگ به حمله و قتل و غارت پرداختند . در نتیجه عده‌یی از بومیان را اسیر کرده و برای فروش به زنجیر کشیدند و مقداری طلا و غنایمی دیگر را نیز هر چه که یافت می‌شد ، غارت کردند .

شرکا از این موقعیت برای تبلیغ استفاده کردند ، چون به سرعت با اسیران و غایم بهسوی پاناما حرکت نمودند تامردم را راغب به سفر و همکاری و ثروتمندان را به حرص و طمع در افگنند . اما پی‌زار رو خود در همان جا باقی ماند . ناخدا با یک کشته برای اکتشاف و بازرگانی به جانب غرب در حدود یک درجه عرض جنوبی حرکت کرد . ناگهان در دریا مواجه با یک بولزا Bolza یاکشته پدرویی شدند . این کشته‌ها عبارت بودند از مقداری تنه درختان که به یک دیگر بسته و روی آن دیرک و

بادبان نصب کرده بودند . این یک کشتی تجاری بود که از جنوب مال التجاره حمل می- کرد و محمولات که قلم عمده اش پارچه‌هایی بسیار زیبا و خوش بافت و چیزهایی دیگر بود اسپانیایی‌ها را غرق در حیرت و شگفتی نمود . ناخدا Ruiz - از آن‌جا به سرعت نزدیکی زاردو بازگشته و گزارش مشاهدات خود را شرح کرد . در همین هنگام بود که آل‌ماگرو از پناناما با هشتادماجر جوای جنگی که حرص و آذشان تحریک شده بود باز رسیده و همکی به جانب جنوب حرکت کردند .

بهزادی از آن چه که دیدند به تعجب دچار شدند . سرزمین‌هایی آبادوز را عتی با بنناهایی که از تمدن و فرهنگ و ثروت حکایت می‌کرد از نظرشان گذشت . مدنتی ساحل را گردش کردند ، اما بومیان اجازه ورود نمی‌دادند . بهزادی بی‌زاردو مشاهده کرد که عده‌یی نقریباً ده هزار نفری راه را برآن‌ها بسته‌اند . پی‌زاردو دریافت که برای اجرای نیات حیوانی و جنایات اش به کوکا محتاج است . هر چند فاصله‌آنان تا پناناما بسیار بود ، اما بالین وصف آل‌ماگرو را به جانب پناناما فرستاد و خود در جزیره گولوس مستقر شد . همراهانی که اجیر شده بودند ناراضی و ناراحت از وضع بد و جیره بندی غذا و آب و هوای بسیار بد بودند . پی‌زاردو که احتمال فرار سر بازان را پیش‌بینی می‌کرد ، آخرین کشتی را نیز به سوی پناناما روانه کرد . اما یکی از سر بازان موفق شد شکوئیه‌یی برای حکومت بنویسد . مدت‌هایی گذشت و سر بازان در وضعی بسیار نامساعد ، دست به گریبان بارنج و بیماری به سر کردند . سرانجام از دور دست‌ها بادبان‌های کشتی نمودار شد . پی‌زاردو مشغوف گشت که آل‌ماگرو با کوکا سررسیده است . اما این آل‌ماگرو نبود ، بلکه از جانب حکومت حامل پیامی برای پی‌زاردو آمده و اعلان کرد که از طرف دولت دستور داده شده‌است تابی‌زاردو از اهداف و نیات خویش منصرف شده و باز گردد .

پی‌زاردو آن چنان خشم‌گین و دژم شدکه حدی بر آن متصور نبود . همه‌را جمع کرد و طی یک سخن رانی کوشید تا فراد را به حمایت خود و ادامه سفر برانگیزد . گفت رو به سوی جنوب ، راه مرگ وزحمت است و راه شمال به سوی بی‌کاری و فقر منتهی می‌شود . اما جنوب ، یعنی پهرو - انبار طلا و ثروت می‌باشد و امکان این هست که در

صورت موقیت هر فردی به نهایت درجهٔ ثروت و مقام رسد . تنها از میان آن جمع ناخدا روئیزو دوازده نفر دیگر حاضر شدند پی‌زار رو را همراهی کنند و بعد از این افراد از طرف پادشاه اسپانیا جزو نجبا و اشرف درآمدند . اما انگیزه‌یی که پی‌زار رو را ادار رسانیده و عده داده بود که به زودی با کومک کافی خواهد رسید . روئیز به پاناما برای آوردن کومک حرکت کرد و پی‌زار رو باقیه به سوی جنوب، به مقصد جزیره‌یی حرکت کرد مدت هشت ماه با ناراحتی و بیماری و قحط و غلاگذراند تا سرانجام کشته کوچکی با کومک اندکی رسید و آن‌گاه با مکافات بسیار خود را به نخستین شهر پهلو - یعنی تومبز Tumbez رسانیدند . در اینجا دیگر آب و هوای مرطوب و جنگل‌های انبوه و نامساعد تمام شده و زمین‌های خشک و ماسه‌زار شروع می‌شد . بومیان به استقبال آمدند از لباس هرتب، زینت‌آلات، حصارهای شهر و بناهای بلند آشکار می‌شد که به چه ناحیهٔ ثروتمندی رسیده‌اند . رئیس و فرماندار شهر به کشتی آمده و در خواست کرد که بیگانه‌گان به داخل شهر آمده و گردش کنند . پی‌زار رو بیرون دروازه‌ها ماند و ترسید که دامی برایش به گسترند . اما دوسرباز با تمام سلاح‌های آهنین خود حاضر شدند تا به دنبال بومیان برای گردش و بازدید به درون شهر روند . معابد عالی که از ورقه‌های طلا پوشیده شده بود ، خانه‌ها، کاخ‌ها، مزارع، بازارها، تنوع هنر و کالاهای فراوان و فرهنگ و تمدن این منطقه بازودی زبان‌زد شد و پی‌زار رو در کرده با این نفرات کم و با فقدان سلاح و بطور کلی بدون کومک در بار اسپانیا قادر به تسخیر این منطقه نمی‌شود . پس بدهر طریقی که بود چند بومی و مقداری زینت‌آلات از طلا و پارچه‌های عالی تهیه کرده و به سوی پاناما حرکت کردو پس از مدتی مدد سرانجام میان مردم ظاهر شد .

در پاناما از بازگشت و حتا زنده‌ماندن پی‌زار رو مأیوس شده بودند و چون دگر بار اورا تقریباً موفق و سالم میان خود دیدند بسیار بدشکفتی ماندند . با گزارش‌هایی که داد ، فرماندار باتجذب مسافت ااش موافقت ننمود و بدھمین جهت وی مجبور شد تا به اسپانیا بازگردد . در اسپانیا از بابت بدھکاریها یعنی نزدیک بود زندانی شود، اما با

وبرگ جنگی را تقبل کرد. پیزارو متعهد شد که در مدت شش ماه آماده سفر شود و لازم بود تا دو مرد و پنجاه تن ملوان استخدا کند. این کاری بود بسیار مشکل، به ویژه که پیزارو از لحاظ مادی در مضيقه قرار داشت. کورتر به کومک اش شافت و سرانجام موفق شد تابه سال ۱۵۳۵ - با سه برادرش به طرف پاناما حرکت نماید. آلمانگر از قرارداد شریک اش سختر نجید، چون پیزارو برای خودش چنان مقامی را در قرارداد گنجانیده و ویرا تنها یک فرماندار ساده برای شهری کوچک کرده بود. به سختی رنجید و آتش عداوت و کینه بی میان شان افروخته شد که به نتایج شومی منجر گشت. اما بدھر حال بازبان بازی و وعده ووعید راضی اش کرد و در آخر ژانویه سال ۱۵۳۱ - به جانب مقصد حرکت کردند در حالی که سه کشتی و هشتاد و سه هزار و سی هفت اسب و تجهیزات جنگی این هیأت اکتشافی را تشکیل می داد.

این آغاز یک نامردمی دیگر در تاریخ بود - آغاز قتل عامی عظیم و سرفت اموال مردمی بی دفاع و ساده دل که مال و زمین و وطن شان و جان شان به تاراج قهار ترین دزدان می رفت. در ضمن مسیر راهشان تا جایی که به خلیج گویا کیلد سیدند قتل عام کردند. بومیان بی چاره و بی دفاع می گردیدند و تمام هست و نیست شان غارت می شد. هرجه از طلا و نقره و اشیای پر بهای که بود، یک پنجم سهم شاه را کنار گذاشت و به اسپاییا می فرستادند تا تسلیم قافله سالار شود. بومیان در جزیره بی بی مقاومت تسلیم شدند، اما پیزارو بر اساس یک گزارش نادرست که بومیان خیال شورش دارند، تمامی سران قبایلو روئسارا دست گیر و بدون هیچ عیناً و محاکمه بی تیر باران کرد و این آغاز یک سلسله زد و خورد ها و مشاجرات بد فرامی را فراهم آورد.

۳ تखیر امپراتوری اینکا

اوپاع داخلی امپراتوری، اغتشاشات داخلی و دوجویی پیزارو، هوانا گاپاک آخرین این کای بزرگ، اصلاحات و اخلاق او، این کاو جنگ داخلی میان دو پسر برای سلطنت، آناهو آل با و هو آس کار، عمل جنگ داخلی، بیروزی آناهو آل با، ملاقات امپراتور و پیزارو، خدنه و نیز نگ سبید پوستان، گفت و گویی امپراتور و کشیش، نمایش احمقانه کشیش، حمله سبید پوستان، با توب و خمیاره و تفنگ، قتل عام و غارت بومیان، بی پیزارو امپراتور را دست گیر کرد، کنج عظیمی که به پیزارو تسلیم شد

در چنین هنگامی که وضع پیزارو را به وحامت می‌رفت، موقعیتی بسیار مناسب برایش فراهم شد و آغاز اختلافات داخلی بود میان دو برادر که هردو داعیهٔ امپراتوری داشتند. از قدر همین موقع دو کشتی بایک سد نفر رسید و باعث خوشنودی پیزارو گشت. به‌هر حال این مرد اسپانیایی در کرده بهترین فرصت را برایش خود این کاهای فراهم آورده‌اند و باید به‌هترین وجهی از آن استفاده نماید. برای درک چنین موقعیت مساعدی از نظرگاه اسپانیایی‌ها، لازم است تا اندکی به‌وضع سلطنت، حکومت، سنن و رسومی در این باره پادشاهی در سرزمین بپرسی بحث شود.

آخرین امپراتور بزرگ پدروغه‌نام **هواناگاپاگ Hoanagapag** مقارن با ورود اسپانیایی‌ها سلطنت می‌کرد. این امپراتور در واقع دوازده همین این‌کا محسوب می‌شد، چون پدروغی‌ها امپراتوران خود را این‌کا - می‌نامیدند. Inca به‌سال ۱۵۲۶ که اسپانیایی‌ها وارد شدند این امپراتور مصدر سلطنت بود. آن‌جهه که از تحقیقات بر می‌آید این یکی از نامدارترین این‌کاهای پدروغ است. وی در دادگری و نیک‌خواهی و مردم دوستی شهرت داشت و به‌سنن عتیق و مقدس چندان ارج و احترامی روا نمی‌داشت. در زمان خود دست به کشورگشایی زدو محل فعلی اکوادور را که سرخ پوستان **کویتو Quito** در آن‌جا زندگی می‌کردند و در شمال فرار داشت فتح کرد. از زمان پدران اش شهر **کوزکو Cuzco** پایتخت بود و جنبهٔ مقدسی داشت. اما هواناگاپاگ پایتخت قدیم را رها کرده و کی تو را که گشوده بود پایتخت جدید قرار داد. رسم بود که هر این‌کایی با خواهرش ازدواج نماید و دلایل و انگیزه‌هایی که آنان را به‌این امر وادار می‌کرد، در بندۀ‌ای بعدی ذکر خواهد شد. اما این‌کا - از این رسم نیز سرپیچی کرده و علاوه بر «شهبانو - خواهر» همسری از میان سرخ پوستان کی تویی برای خودش انتخاب کرد و این زن، دختر فرمان روای پیشین آن بوم بود. از شهبانو - خواهر پسری داشت که **هوآس کار Hoascar** نامیده می‌شد و از همسر بومی خود نیز پسری داشت به‌نام **آنaho آل پالا Atahualpa**. به‌سال ۱۵۲۹ مرگش فرا رسید، به‌همین جهت سلطنت و فرمان زوایی کی تو - را به آناهوآل پا و اگزار کرد و تاج و تخت پدروغ را به هوآس کار.

شاید امپراتور هیچ گاه نمی‌اندیشید که پس از این میان دو پرسش چنان اختلافی بر اثر این تقسیم بروز نماید که موجب انهدام امپراتوری کهن پدر و را فراهم کند . این واقعه اتفاق او فتاد و دو برادر بر علیه‌هم به جنگ پرداختند و دزدان قهار اسپانیا بی سر بر سرده و باز این جنگ‌ها و آشوب داخلی سود جویی نموده و شهرها را غارت کردند و از بین برندن . هوآس کار - در پایتخت قدیم پدران ناراضی از تقسیم سلطنت با پدرش بود و خود را امپراتور یگانه و محق سلطنت بلا منازع می‌دانست . معتقد بود که از نژاد خالص این کاهای است ، در صورتی که نژاد برادرش که از دیگر زن بومی زاده شده است مخلوط و آمیخته گشته و لایق مقام این کابی نیست . پیکی به سوی کی تو فرستاد و برای برادرش پیام داد که هم‌چون زمان پدرشان - یتوکو باستی جزی از امپراتوری بوده‌ما و نیز در آن‌جا تنها فرمان روایی باشد که از پایتخت اطاعت می‌کند . اما آناهوآل پاکه خود را به حق مسندگرین مقامی که پدرش به او اعطای کرده بود می‌دانست ، پیشنهاد برادر را نپذیرفت و میانشان جنگی در گرفت . در این جنگ آناهوآل پا - پیروزی یافته و هوآس کار را دست‌گیر و زندانی نمود . آن‌گاه تمام کسانی که خود را از نسل اصیل این کاهای می‌دانستند نابود کرد و به این طریق دور اول از مناقشات داخلی پایان پذیرفت . اما این جنگ‌ها و اختلاف ادامه داشت و در گیرودار چنین جنگ‌هایی بود که بی‌زار و سر در سید . از روی موقع سنجی طرف آناهوآل پارا اگر قتو در ره گذر خود مرتب سلطنت و اولویت امپراتوری اسپانیا را اعلام می‌کرد ، مردم نافهمیده در حالی که در عوب شده بودند ، اطاعت می‌کردند . سرانجام بی‌زار و از سان میکل روز بیست و چهارم سپتامبر ۱۵۳۲ به سوی پایتخت حرکت کرد . هنگام حرکت دیگر سود وه تن پیاده نظام و شصت و هفت سواره و چند خمپاره انداز داشت و با این تجهیزات برای تسخیر امپراتوری بزرگی بمراه او فتاد .

البته در تاریخ برای جنگ میان دو برادر نحوه‌های چندی ذکر شده است ، اما آن چدکه مورد نظر است آناهوآل پا - برادر خود را دست‌گیر و زندانی و مدعیان احتمالی را از بین برداشت . وی مردی بود مقتدر ، روشن‌فکر و تندزهن که هرگاه بی‌زار و با اعمالی ناامانی و خدعا و نیز نگاهایش از سادگی او استفاده نکرده و او را

نگشته بود ، امپراتوری به سرعت به سوی ترقی و نکامل می رفت . به هر حال پس از این وقایع آناهوآل با در راه کشور گنایی و امنیت کشور بود که بدی خبر دادند که مردانی سپید پوست ریش دراز به داخل کشور نفوذ کرده و در حال پیشروی هستند . قاصدان می گفتند که سپید پوستان به روی حیواناتی عجیب سوار بوده و سلاح های عجیبی با خود حمل می کنند . همان افسانه هایی که میان مایاها و آزتک ها رواج داشت و موجب پیروزی اسپانیایی ها شد ، در پهرو نیز رایج بود . بهموجب این افسانه ها - روزی فرزندان **وی راکوشا Viracocha** ، خداوند بزرگ آفتاب ، سوار بر حیواناتی عجیب وارد سرزمین آنان خواهد شد . در باره این افسانه ها و نفوذ شان میان این کاهها در بندهای بعدی به تفصیل گفت و گو خواهد شد . به همین جهت بومیان همه جا با احترام و تواضع از اسپانیایی ها استقبال می کردند . حتا آناهوآل با ، رسولانی با هدایایی نفیس به نزدشان فرستاد که به استقبال سپید پوست های روند . درین راه از کمال احترام برخوردار بودند ، اما در بیانها و جلگه ها و تنگه ها و کوه ها چنان بی طاقت و خسته شده بودند که با یک حمله کوچک بومیان بدون شک نابود می شدند . اما هواں کار - برادر مهر نیز قاصدانی به نزد پیزاردو فرستاد و پیام داد که از آن ها حمایت خواهد کرد .

روز پانزدهم نوامبر سپید پوست ها به شهر « کوکس مارکا » که آناهوآل با در آن جا اقامت داشت رسیدند و برای اطمینان خاطر از خطرات احتمالی در قصر امپراتور اقامت گزیدند . آناهوآل با در همان نزدیکی با سپاهیان اش اقامت کرده بود . پیزاردو برای وی پیغام فرستاد که مایل است روز بعد او را ملاقات کند . امپراتور از قاصد به خوبی پذیرایی کرده و آن چه که قاصد و همراهان اش از طلا و ثروت بومیان مشاهده کرده بودند ، برای پیزاردو بازگشتند ، پیزار و مردی جنایت پیشه و حریص و طماع بود که از هیچ جنایتی روگران نبود . به همین جهت راهنمایی ها و تعالیم کورتز را به یاد آورد که بهترین وسیله موفقیت . دست گیری امپراتور است . باری با تمام مخاطرات ای که وجود داشت ، پیزار و تصمیم به اجرای این نقشه گرفت . باری او بادیدن امپراتور رفت و از وی دعوت کرد تا بد مقرا و هسراهانش بیاید . این اتفاق روز شانزدهم نوامبر

۱۵۳۱ اتفاق افتاد . امپراتور باشوکتو جامو جلال وارد شد . چهار صد تن با لباس هایی گران‌بها و زینت‌آلاتی از طلا و جواهر عنوان جلو دار را داشتند و راه را باز و زمین را رفت و روب می‌کردند . پس از این چهار سدت امپراتور میان‌سی و دو هزار سپاهی وارد شد . در جانب چپ‌وراست و جلو وعقب ، هر سمتی هشت هزار سپاهی امپراتور را میان‌گرفته بودند و امپراتور به روی تخت روان‌مجللی حمل می‌شد . جلو تخت روان عده‌ای از دلفکان و آواز خوانان و نوازندگان و بدیهه‌گویان به کار مشغول بودند و در پشت تخت روان وزیران ، رؤسای اداری ، شاهزاده‌گان و اشراف فرار داشتند و پس از این همه قریب به‌سی هزار نفر از مردم برای نماشاگردآمدند .

از جانبی دیگر اسپانیایی‌ها نیز به‌اقدام پرداخته و توب‌ها و خمپاره‌اندازها را مستقر کرده و تفنگ‌چیان و سربازان و سواره‌نظام هر دسته‌یی آماده حمله بودند . چون امپراتور وارد شد و نشست ، از جانب اسپانیایی‌ها ، مسخره‌ترین نمایش مذهبی به‌مرحله اجراء گذارده شد . به این ترتیب که کشیشی در حالی که به‌دستی صلیب و به‌دست دیگران انجیلی بود مقابله امپراتور آمده و به‌سخن پرداخت . سخنان چنین بود که خدا آدم را آفرید و اورا در بهشت جای داد و نهی اش کرد از خوردن گندم . اما آدم و حوا فرمان نبرده و از میوه منوع خوردند و خدا آنان را از بهشت بیرون کرد و به‌زمین تبعید نمود و به همین جهت است که فرزندان آدم و حوا همه‌گناه کاراند . پس خداوند برای کفاره گناهان آدمیان ، یک‌نایه فرزند خود را که عیسی نام داشت با صورت بدل به‌زمین فرستاد و او رنج‌ها و مصایب بسیاری را متحمل گشت تا سرانجام به دارش آویختند و مرد . اما پس از سه‌روز رستاخیز کرده از گور برخاست و به آسمان نزد پدر خود بازگشت . پتروس شاگرد پسر خدا بعروی زمین بود و او بانی کلیسا گشت . پاپ‌ها که جانشین او بوده‌اند یک‌ایک آمده و رفتند تا این که اینک نوبت به پاپ **الکساندر ششم** رسیده و این پاپ که نماینده خدا بدرودی زمین است ، سراسر امریکا را به شارل پنجم پادشاه اسپانیا بخشیده است . پادشاه اسپانیا نیز این سپادرا فرستاده تا ابلاغ امر شود . اکنون هرگاه امپراتور و تمام تبعه‌ای به عیسی فرزند خدا ایمان آورده و زیر دستی و اطاعت پادشاه اسپانیا را به‌ذیرند که در امان خواهند بود - و هرگاه جز این رفتار نمایند به کیفر و عذاب -

های سختی دوچار خواهند شد ..

در واقع این نمایشی بود که به وسیله یک دلقک به نام کشیش انجام گرفت. امپراتور متوجه و به شکفتی دوچار شده‌واز سخنانی که مترجم از زبان کشیش برایش بازگفته بود، حیرت اش اندازه‌بی نداشت . به طور کلی از این‌همه یاده‌ها چیزی ندفهمید جزاً این‌که از خدایی به نام عیساکه مصاوب شده بود سخنانی بدیمان می‌رفت - و هم‌چنین کشیشی در سرزمینی دور مملکت او را به پادشاهی به نام شارل بخشیده است و اورا تهدید می‌کند که هر گاه به خداوندی عیسا' یمان نیاورده کشته خواهد شد. از این‌همه یاده‌هاوسخنانی که در خور بدی ترین مردم روی زمین بود به حیرت دوچار شده و پس از اندکی سکوت گفت :-

ای بیگانه‌گانی که به خاک ما وارد شده‌اید، هر گاه برای جنگ و کشتار آمدیده‌اید، از اقدام فرو مگذارید، چون ما را بیمی نیست . اما سخنان شما بسیار جای شگفتی است . شما از بخشیدن کشوری سخن به میان آورده‌اید که سدها سال است پدران من در این‌جا حکومت کرده و مالک آن بوده‌اند . حال هر گاه مردی به نام پاپ این کشور را به پادشاهی به نام شارل بخشیده ، کاری به خطأ انجام داده است، چون پاپ را به این زمین‌ها حقی نیست و من به هیچ وجه آن را تسلیم کسی نخواهم کرد . اما در باره دین و آیین . دین پدران من و آین هنن بزرگ‌گرداشت خورشید - خدا - است خورشید خدا ای بزرگ و عالی مقام و با قدرت است و اینک شما دعوت می‌کنید که من دست از این خدای زبون و اسیر شده و به دارش کشیده‌اند . آیا این روشی درست است ؟ - نه من هیچ گاه این کار را نیز نخواهم کرد . جای تعجب و شگفتی است که شما این پیکره‌های ما را که صورتی چون خورشید دارند نهی می‌کنید و آن گاه خود دو تکه چوب بی‌شکل و صورت را بر عالم نهاده و می‌پرسید . بدراستی پرستش و احترامی را که شما بداین صلیب می‌کنید ، بی معنی تر از پرستش ما بد تن دیسه‌های خورشیدوش است هر گاه پرستش یک شیء بی‌جان بدون کوهیده است ، پرستش شما از صلیب نیز بی‌هوده و پست می‌باشد . اما هر گاه خاج شما نشانه‌بی است و به آن عنوان ستایش می‌شود ، مال ما نیز نشاند است و همان

عنوان را دارد . اما قصه‌های را که این مرد از آدم و حوا و خدا گفت، من نمی‌دانم این‌ها را از کجا گفته واز کجا دانسته است؟ - من مایلم تا این را به‌دانم . من خیلی خواهانم که به‌دانم این صلیب چیست و آن‌کسی که آن را بدست گرفته کیست و چه کاره است؟ مترجم در جواب گفت که این صلیب شکل همان داری است که عیسای خداوند را بدرؤی آن کشیده و کشتند . این کشیش هم نماینده پاپ است و پاپ هم نماینده خدا است . در این هنگام کشیش بای پیش نهاده و درحالی که انجیل را تکان می‌داد آن را به‌دست این کا داد و گفت آن قصه‌ها را من از این کتاب دانسته‌ام . پس این کا قدری با تعجب و شگفتی به‌کتاب نگریست و آن را به‌گوش نهاد - پس با تحفیر آن را جلو کشیش انداخت و گفت من که از این چیزی نمی‌شنوم . در این هنگام ناگهان کشیش به فریاد پرداخت که این مرد بی‌دین به‌کتاب خداوند توهین کرده است، از او انتقام بگیرید و بنا بر تبانی که با پی‌زار رو کرده بود ، صلیب را به عنوان علامت حمله بلند کرد .

اسپانیایی ها که از پیش همه اطراف و جوانب را سنجیده بودند ، ناگهان دست به‌حمله زدند . توپ‌ها و خمپاره اندازها مرتب غرش می‌کردند و تفنگ چیان از پناه‌گاه‌ها قراول می‌رفتند . سلاح‌های آتشینی که برای بومیان ناشناس بود و با هر غرش و انفجاری دهها تن بدخاک هلاکت می‌آفتدند ، چنان وحشت و رعیتی میان شان ایجاد شد که از هر اقدامی باز ماندند . پی‌زار رو با همراهان اش خود را به امپراتور رسانیده واورا باخت و خواری دست گیر نمود . چون خبر دست گیری این کا پخش شد ، یائس و نامیدی شایع گشت . شده‌یی بسیار برای رهایی امپراتور حمله کردند ، اما همگی کشته شدند . این جنگ تا شب هنگام ادامه یافت . از دژ خیمان اسپانیایی حتا یک تن کشته نشده بودند ، در حالی که قریب چهار هزار تن از بومیان در آن روز کشته شدند .

بادست گیری آناهوآل پا - مقدرات امپراتوری این کاهای تعیین گشت . پس از جنگی که میان او و برادرش هو آس کار در گرفت هنوز قدرت آناهوآل پا در سراسر په رو گسترده نشده بود . بسیاری از مردم این بدینتی و ضایعه را نتیجه غصب حکومت از

جانب وی می‌دانستند ، در حالی که امپراتور در زندان سپید پوستان سیاه دل زندانی بود و تنی چند از جانیان را بر او گماشته بودند . امپراتور چون حرص و آز فرون از اندازه اسپانیایی‌ها را مشاهده کرد ، به پیزاردو پیشنهاد کرد که درازای آزادی اش ، اتفاق را که شش متر در هفت و محل زندان اش محسوب می‌شد ، از طلا پر کرده و تحويل دهد ، این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و مأموران امپرا توری در چهار گوشه کشور به گرد آوری طلا پرداختند . ذخایر طلای معابد و اشراف و خزانه‌گنج بی نظیری به وجود آورد معادل ۵۰۰ هزار دوکا . پیزاردو امپراتور را مجبور کرد تمام سپاهیان را کمتر آن جا مستقر شده بودند به مراکز خود با فرستد و به این ترتیب با خاطری آسوده به سوی کوزکو Cuzco روانه گشت .

۳- سرانجام امپراتوری خورشید پرستان

اختلاف بی‌زاردو و آل ماگرو و سرگناهیم ، تقسیم غنایم میان سربازان ، سرنوشت هوآس کار و مرگ کار و دیپلماتی بی‌زاردو و امپراتور ، مرگ فجیع امپراتور و دستور بی‌زاردو و سرگردانی بومیان ، جنگکهای پراگفته ، غارت و قتل عام بومیان . جنگکهای محلی و سرنوشت آخرین امپراتورها ، جنگ آلامگر و بی‌زاردو ، سرنوشت شوم دو شریک و اعدام شان . چه گویی یک امپراتوری سقوط کرد

در زمان برسرینگما و وجوده غارت شده نزاع شان شد . چون در همین ایام بود که آلمانگر و بایک سدو پنجاه تن پیاده نظام و هشتاد و چهار سواره رسید و به موجب قرارداد فیما بین ، همان سهم بی‌زاردو را ادعای کرد . اما بی‌زاردو این بار نیزه را فریفت و بادادن یک سدهزار ۱۰۰ هزار پزووس قانع اش ساخت - در حالی که سهم خودش بالغ بر ۵۵۰ هزار پزووس طلا شده بود . بدھر حال نفاق بین شان عمیق ترشد و به تقسیم غنایم میان سربازان پرداختند . بدھر سوار هشت هزار پزووس که معادل با ۴۵۰ هزار نانک طلا می‌شد سهم رسید و هر بیاده بی چهار هزار پزووس سهم برد . سربازان که هر یک با چنین پول هنگفتی می‌توانستند تا پایان عمر در رفاه به سربرند تقاضای مخصوصی کردند و یک پنجم سهم شامرا نیز با خود به اسپانیا بردند . در این هنگام آناهو آل پا - تقاضای آزادی خود را کرد ، اما بی‌زاردو به این تقاضا ترتیب اثری نداده واورا هم - چنان در بند نگاه داشت .

در حقیقت که هیج زبانی یارای شرح جنبایات و دنائیت و پستی این حقیر ترین حیوان خون آشام را ندارد . در همین ایام هوآس کار برای بیزار رو پیغام فرستاد که سه برای آن چه راکه برادرش داده ، تأدیه خواهد کرد، لیکن اجل او امهملت نداده و در زندان کشته شد . بیزار رو بهانه‌جویی می‌کرد تا آناهوآل پا را به کشد . در این هنگام هوآل پا به پستی و کیفی بیزار رو پی برده بود و مشاهده می‌کرد این شخص حقیر از پست ترین طبقات اجتماع و افراد انسانی است . گذشته از این موضوع، مترجم اسپانیولی امپراتور نیز عاشق همسراو شده بود و تلاش می‌کرد تا هرچه زودتر امپراتور کشته شود سرانجام به بهانه‌های موهمی هوآل پا را محاکمه کردند . مترجم هرچه که داش می‌خواست از زبان امپراتور می‌گفت . نتیجه چنین محاکمه‌یی از قبل آشکار و روشن بود . وی را محکوم کردند که زندگانی در آتش سوزانده شود . برای رهایی از چنین هرگ درد ناکی به آین مسیح در آمد و در حالی که داش خدای بزرگ وی همتا و زرین اش را ستایش می‌کرد ، به لب عیسا ، خدایی را که به دارش کشیده بودند و کشته شده بود نماز کرد . پس بدچویی بسته و خفه اش کردند .

موارد اتهام بسیار ناچیزو مسخره بود . برادرکشی یکی از موارد اتهام بود که خودشان به راه انداخته بودند . تعدد زوجات نیاز از طریق قانونی و شرعی انجام می‌گرفت ، در حالی که هر فرد اسپانیولی با هرزنی که می‌خواست بذور روابط جنسی بر قرار می‌کرد . بت پرستی که خود اسپانیایی‌ها تکه چوبی را به نام خاچ می‌برستند و مجسمهٔ پسرخدا و مادر اورا و پارسایان رادر بت خانه هایین که به نام کلیسا می‌ساختند نیاده و می‌برستند . همچنین عنایینی دیگر که همه‌از این گونه بودند . مطابق آین مسیحی جسد امپراتور را به خاک سپرندند . اما بومیان «اکوادور» که قوم او محسوب می‌شدند این مراسم را کافی ندانسته ولاشه اش را از خاک بیرون کشیده و به کیوتوبه دندا مطابق آین خودشان به خاک اش سپارند و از این آین تدفین در بندهای بعدی تحت عنوان «آراب تدفین» گفت و گو خواهد شد .

پس از مرگ امپراتوران ، اینکاها سرگردان و درمانده شدند . یکی از برادران آناهوآل پا کوشید تا با سپاهیانی که فراهم کرده بود بمقابله برخیزد ، اما دیگر دیر

شده و خمپاره اندازه‌ها و تفنگ‌های اسپانیایی‌ها به آنان امان نمی‌داد و بدھمین جهت هر دسته‌یی را بذودی در هم کوییده و منهدم می‌ساختند. یکی از پسران هوآس کار از در اطاعت در آمده و از طرف جانیان حمایت شد و او را به نام مان کو کوباك MancoCubak - این کاو امپراتور پهرو اعلام کردند. دیگر ترس و واهمه‌یی در کار نبود. قوم بزرگی را قتل عام و غارت کرده بودند و هم چنان بی‌یم و هر اسی به کارشان ادامه می‌دادند. تمام معابد غارت و خراب شد. هم چون تازیان وحشی بر سر غنایم نفیس و پربهای به قمار می‌پرداختند. سر بازی مجسمهٔ عظیم خدای آفتاب را که از طلای ناب بود بردو در همان بازی دوباره باخت. معبد خورشید را به دیر فرقه‌یی از فرق مسیحی مبدل ساختند. اما این شهر را چنان خراب و منهدم ساخته بودند که از آن دل زده شدند. پس به کوزکو Cuzco رفتند. در آن جام مشاهده کردند که بومیان بر فراز هر معبدی یک صلیب نصب کرده‌اند. بومیان معتقد شده بودند که صلیب تندیسهٔ یکی از خدایانی است که دارای نیرویی جادویی و مرموز می‌باشد و هر جا نصب شود از خرابی مصون خواهد ماند.

اسپانیایی‌ها از هر فرصتی برای غارت بومیان استفاده می‌کردند. بومیان کدت آن زمان اسب ندیده بودند، به گمان این که حیوانی، مقدس است و طلا می‌خورد، طلاهای ذخیرهٔ خود را جلو اسب می‌نهادند. این توهمندی از آن جا برای شان حاصل شده بود که سه اسبان از آهن بود. اسپانیایی‌ها نیز علف‌هایی جلو اسبان پهنه کرده و روی آن‌ها قطعاتی از طلا ریخته‌و امر می‌کردند تا بومیان هر چه طلا دارند جلو آن حیوانات بدریزنند. به گفتهٔ یکی از نویسنده‌گان اعمالی را که اقوام وحشی چون‌هون‌ها و مغول‌ها و سایر گروه‌های وحشی در اروپا انجام دادند و آن چنان وحشتی در دل اروپایی‌ها افتاده‌و ناموس و جان و مالشان مورد تجاوز قرار گرفت، در مقام مقایسه و با وحشی گری‌هاشان که در امریکا انجام دادند دارای هیچ نمودی نبوده و قابل قیاس نیست.

اهالی پهرو در واقع گذشته از آداب و شعایر خاص شان، مردمی ساده‌دل، رئوف مهریان، مؤمن و انسان دوست بودند و این‌همه را در آغازی که سپیدپوستان ریش دراز وارد خاکشان شدند به منصهٔ ثبوت رسانیدند و شکستشان نیز بر اساس همین صفات

حسندشان بود - ورنه از همان آغاز بایستی در کمی کردند که منظور این جانیان جز غارت و قتل چیزی نیست . یکی از سرکرده‌گان بومیان سه تن اسپانیایی را اسیر نمود، و جلسه محاکمه‌یی برایشان ترتیب داد . یکی از این سه تن کسی بود که در محاکمه امپراتور رأی به اعدامش داده بود ، پس در آن محاکمه محکوماش نموده و به قتل رسید . اما آن دو تن در ضمن محاکمه با قتل امپراتور مخالفت کرده بودند . بومیان به آنان هدایایی نفیس داده و با احترام ، بدون هیچ‌گزندی آزادشان ساختند در حالی که به طور یقین هر کدام از آن دو چند سدنفر بومی را کشته بودند .

در چنین موقعیتی که پی‌زار رو سرگرم کار بود و می‌خواست منطقه‌یی مناسب را یافته و اساس شهری را بنیاد کند ، آل‌ماگرو که در جنگ‌های مکزیک شرکت کرده بود بازگشت . پی‌زار رومی دانست که اگر او از نزدیک آن همه غنایم را مشاهده نماید ، کنار آمدن باوی دشوار و مشکل خواهد شد . پس یک سدهزار $100 / 000$ پزستوس طلا برای او فرستاد . برادر پی‌زار رو به نام فرناندو Fernando نیز که غنایم سهم شاه را به اسپانیا برده بود بازگشت . خبرهایش خوش بود ، چون قافله‌سالار کدازاین همه غنیمت به وجود آمده بود ، پی‌زار رو را به لقب « مارکی اعظم » مفتخر کرده و مناطق جدی را نیز به وی می‌بخشد . برادر پی‌زار رو نیز به عنوانی اشرافی سر - افزار شده و آن کشیش محیل و نیرنگ باز که نقشه دست گیری امپراتور به وسیله او طرح شده بود دارای لقبی اشرافی و عنوان و سمتی در شهر جدید گشت .

میان آل‌ماگرو و پی‌زار رو مناقشات جدیدی رخ داد که سرانجام پیمان نامه جدیدی باهم امضا کردند . در آغاز سال $1535 - 1535$ آلمانی و پازده هزار $15 / 000$ نفر بومی به طرف شیلی حرکت کرد . یکی از برادران امپراتور مقتول وعدی از اشراف په رونیز همراه‌اش بودند . آنان وی را نصیحت کردند که از ساحل پیش روی کند ، چون در آن هنگام راه کوهستانی غیر قابل عبور بود اما آن مرد جانی خود رأی اندرزشان را نشنوده گرفت و از راه کوهستان رفت . رنج و تعیی که از این راه پیمایی دشوار حاصل شد ، قابل وصف نیست . شدت سرما چنان بود که ده هزار از بومیان و سدونه‌جاه نفر از اسپانیولی‌ها مردند . از آن نفرانی نیز که

بازماندند تنها محدودی شان از سرما زده‌گی دست و پا مصون بودند. سرانجام پس از تحمل این همه مشقات و تلفات به منطقه مسکونی رسیدند که هنوز جزو امپراتوری این کا محسوب می‌گشت. آل‌ماگرو که تنها هدف این به دست آوردن طلا بود مناطق بسیاری را از زیر پا گذراند، اما چون طلایی و خزانه‌یی برای غارت پیدا نکرد به‌پهلو بازگشت.

اما پی‌زار رو در طی این مدت سخت سرگرم فعالیت بود. پسر هوآس کار - راکه به این کایی منصب ساخته بود، مورد آزار واذیت قرارداد. چون دریافت که سرنوشت پدرش و عمومیش و هزاران نفر از هم‌نوغان‌اش در انتظار او می‌باشد، از «کوزکو» فرار کرد و سپاهی گردآوری نمود بالغ بر ۵۰۰/۲۰۰ نفر. به کوزکو حمله کرد و به استثنای معبد خورشید شهر را آتش زد. زبان از تخمین تلفاتی که به‌این سپاه کثیر‌الافراد وارد شدگویانیست، چون تفنگ‌ها، توپ‌ها و خمپاره‌اندازهای اسپانیولی‌ها مدام بدرودی انبوه جمعیت شلیک می‌کرد. شاید بدطور محقق نیمی بیش از این سپاه کشته شدن‌دو این رقم سرسام آوری است. اما اسپانیولی‌ها سرانجام پس از چند ماه مقاومت آنان را مجبور به عقب نشینی کردند و در ضمن راه به‌آل‌ماگرو و یاران‌اش برخورده و باز هم تلفاتی دیده و لشکر به‌طور کلی در هم شکسته شده این کا چنان پنداشت که خدایان از او نیز روی گردانده‌اند. پس با تنسی چند از ترددیکان اش به کوه‌ها پناه برده سرانجام بدست ۱۵۴۳ در گذشت. از او سپر به جای ماند که مقاومت‌های مختصری می‌نمودند. اما دیگر آن امپراتوری عظیم ازین رفته بود و جز نامی نداشت و آخرین این سه نفر در سال ۱۵۷۱ به دست اسپانیایی‌ها کشته شد و با مرگ او امپراتوری په رو بد طور کای منقرض گشت.

پی‌زار رو سرگرم جنگ باقی مانده به رویی‌ها بود و در همین هنگام آل‌ماگرو که مشاهده می‌کرد در این شرکت از جانب شریک‌اش چه بسیار اغفال شده است به شهر کوزکو حمله نمود. پاسداران اسپانیایی شهر و دو برادر پی‌زارو را اسیر و زندانی نمود. جنایاتی راکه این دو مرد در طی یازده سال اختلاف و کشمکش مرتب شدند، از حوصله بحث خارج است و احساسات هر انسانی را جربه دار می‌سازد. اما پی‌زار رو

از آن نیرنگ باز تر و طرار تربود که در مانده شود . باز هم شریک اش را فریفت و دو برادر را از اسارت نجات بخشید . اما مطابق معمول به وعده هایش عمل نکردو سرانجام به سال ۱۵۳۷ جنگ نهایی بین دوشریک رخ داد . آلماگرو شکست یافت و تمام سر بازان و افسران اش بدون محاکمه در میدان عمومی سر بریده شدند . آلماگرو به اندیشه فرار تمام غنایم سنگین قیمت را که حاصل سالیانی در از مشقت و آدم کشی و فجایع و جنایات غیر قابل وصف بود گرد آورد . اما امان اش نداده و دست - گیر و محکوم به مرگ شد . آن همه ثروت را که به عمری اندوخته بود ، در یک لحظه از دستداد و مقابل چشماش تاراج شد . به حکم پیزاردو محکوم بهاعدام شد . در میدان اعدام آنقدر لابه وزاری نمود که مردمان رادل بر او سوت ، اما به فرمان پیزاردو ابتداخفه اش کرده و آن گاه سرش را بریدند و رشته کثیف زندگی اش به این ترتیب قطع شد .

اینک نوبت به خود پیزاردو می رسید . در شهر جدید التأسیس برای خودش کاخی بنیان کرده بود و طرح امپراتوری بزرگی را می افگند . اما آلماگرو نیز که طرف داران بسیاری داشت می کارنماندند ، بلکه گرد پسراو جمع شدند . سرانجام روزی عده بی هم سو گند شده و به کاخ پیزاردو حمله بردند . پیزاردو کسانش به دفاع پرداختند اما کاری از پیش نبرده و بیزاردو نیز هم چون شریک اش با خفت و خواری کشته و معدوم شد . خبر این اغتشاشات و خونریزی ها بدر بار قافله سالار رسید . فرمانداری برای پدرو فرستاد تا به امور رسیدگی نماید . در جنگی که میان او و پسر آلماگرو واقع شد ، آلماگروی کوچک دست گیر و به طریقه بریدن سر معدوم گشت . از این جمع جنایت کار تنها یکی از برادران پیزاردو باقی مانده بود که از موقعیت سودجو شده و عصیان کرد . وی نیز دست گیر و بریده سر گشت و به این ترتیب یک تن نیز ارنسنل این دو جانی بزرگ تاریخ باقی نماندند .

پیزاردو از لحاظ اکتشافات جغرافیایی ، و کشف پدرو کار بزرگی انجام داد . اما در تاریخ نام وی از سبع ترین ، سفالک ترین ، حریص ترین ، حیوان ترین و فرمایه ترین کاشفان و افراد انسانی ثبت شده است و در حقیقت نایستی اینها را عنادینی به

ناجیزی نگریست قرن‌ها است که نام وی و تبارش و هم‌چنین هم‌کاران اش به سان‌کورترز که با عنوانی کثیفتر در تاریخ نام‌اش به جای مانده است، لعن و نفرین می‌شوند و بدون شک این روش تا بشریت بر جای است و تاریخی وجود دارد اداهه خواهد یافت. در این میان از نقش کثیفتر روحانیان، یعنی کشیشان نبایستی چشم فرو-پوشید، چون جنایات وحشیانه اینان بسیار بیشتر بود، چون آنان تنها جسم و تن را نابود می‌کردند، اما اینان جسم و روح هردو را با زجر و شکنجه منهدم می‌ساختند.

چنین بود سرگذشت‌انهدام و سقوط امپراتوری بزرگ این‌کاها، و اعدام تمدن و فرهنگ سرزمین افسانه‌یی خورشید پرستان که اینک به شرح دیانت و تمدن و فرهنگ شان پرداخته می‌شود.

تمدن‌های ماقبل اینکاها

۴- تمدن‌موشی کا-وتی هوآناکو

تمدن‌ها و سلسله‌یی که پیش از اینکاها در په رو و جود داشت، سه تمدن قابل توجه، مسکون شدن امریکای جنوبی، قبایل بدوی، آمازونی و مناطق حاره، تمدن موشی کا در هزار سال پیش از میلاد، هنر و مذهب موشی کاپی، مردمی جنگاور، نقاشی و زندگی روزمره، تمدن تیهو آناکو در سده چهارم میلادی، سرزمین بنورش، چه‌گونه تمدنی رشد کرد، هنر حجاری و معماری، اهرام سنگی خانه سازی، اصول کلی

پیش از آن که مباحثی در باره اینکاها و تمدن‌شان درگیرد، ابتدا لازم است به سلسله‌هایی دیگر و تمدن‌هایی که پیش از اینکاها در پهرو و مناطق آن وجود داشت گفتوگو شود. به جز اقوام قبایل پراگنده که دارای تمدن و فرهنگی در خور نبودند، سه تمدن در این منطقه به وجود آمد که عبارت اند از: تمدن Mochica و تمدن تیهوآناکو Tihuanaco و تمدن شی موشی Chimú و پیش از ذکر گفتگویی از این سه تمدن، از قبایل پراگنده سخن بهمیان می‌آید. در فاره امریکای جنوبی تمدن بزرگی بوجود آمد، در قسمت‌های مرتفع آندیز Andez یا پهروی کنونی. در مباحث باستان‌شناسی چه‌گونه‌گی مسکون شدن امریکای جنوبی از مطالب جالب توجه می‌باشد. چون ناحیه برشخ امریکای

مرکزی همواره پوشیده از جنگل هایی مخصوص و غیر قابل عبور بوده است. کناره های ساحلی این قسمت نیز بهویژه در جانب او قیانوس آرام بهعلت وزش باد های شدید و مخالف و فقدان لنگرگاه های مناسب برای کشتی رانی قابلیت نداشته است. اما با تماش این راهگیرها و عوانع، مهاجران شمالی به نحوی از شمال خود را به جنوب رسانیده و پراگنده شدند. حال این آمدن و گسترش چه گونه انجام گرفت خود مبحث بسیار جالب توجهی است که با ایستی در تاریخ های ویژه مطالعه کرد. در زمانی که غارتگران و آدمکشان اسپانیایی به امریکای جنوبی آمدند، در مناطق حاره‌ی آمازون قبایلی بدروی زندگی می کردند که بقا ایشان تاکنون نیز با همان سبک و روش به زندگی ادامه می دهند و در مباحث اولیه این کتاب در باره‌شان بدتفصیل گفتو گو شد. این قبایل در کلبه‌های پوشالی و کاه‌گلی شان بدشکنی ابتدایی زندگی می کردند. مردان به شکار حیوانات و صید ماهی پرداخته و زنان در زمین هایی کوچک ذرت و بادام زمینی و گیاه مانیوک به عمل می آوردند. دشت‌ها و سبزه زارهای پهناور آرژانتین و جلگه‌های پان تاگونیا *Pantagonia* سراسر توسط گروه‌هایی از شکارورزان و آذوقه‌گرد آوران بیان گردد نور دیده شده و مسکون بود. در تمام این مناطق تنها ناحیه‌ای اندیز یا پهرو بود که دارای تمدن شهرنشینی مشکلی شده و دارای سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی مرتبی بودند.

در این جایی از عواملی که اساسی محسوب می شود برای بوجود آمدن تمدنی بزرگ، نقی و انکار شده است و آن مناسب بودن محیط و وضع معتدل اقلیمی است. ناحیه پهرو یا اندیز به اندازه‌یی مرفوع است که به نظر می رسد بهیچ وجه برای پرورش و ایجاد تمدنی مهمند خور و مناسب نباشد. اما وضع ساختمان بدنی و آمادگی جسمی سرخبوستان بروض اقلیمی فاقد آمدو مبنای تمدنی بزرگ بنیان یافت. بومیان سرخبوست این ناحیه دارای ریه هایی بزرگ و پرگنجایش بودند و گلبول های قرمز خون‌شان بمراتب از افراد عادی فراوان تر بود به شکلی که بالطبع مقداری بیشتر از اوکسیژن را که در آن ناحیه مرفوع وجود داشت می توانستند جذب بدن نمایند. به همین جهت در آن ارتفاعات بلند قادر بودند به کارهای سنگین و شاق به پردازند در

حالی که افراد عادی در چنان بلندی‌هایی دوچار سرگیجه و رخوت می‌شدند.

چنان‌که برمی‌آید مرکز رشد و پرورش تمدن اندیز - قسمت مرتفع آن بوده است، هرچند که نخستین مدارک به دست آمده حاکی از سکونت مردمی کشاورز در ناحیه ساحلی اوقیانوس آرام بوده است. نخستین دسته‌های مهاجری که در دره‌های رودخانه‌دار سکونت گزیدند، مردمی کشاورز بودند. این مردم از راه‌کش‌گی‌های و جمع آور ساقه‌های خوردنی و صید ماهی زندگی می‌کردند و در بستر این دره‌ها تمدن‌هایی متنوع و جدا از هم به وجود آمد. اما در زمین‌های پست‌تر که بایر و بدون آب بودند، روش هدایت آب از رودخانه‌ها بوسیله نهر کنی رایج گشت و کم کم چنین زمین‌هایی آباد شد. لیکن سرارت فوق العاده هوا و تابش تن آفتاب در جریان طی مسافت زیادی که آب به این زمین‌ها می‌رسید، آن را تبخیر می‌کرد. به همین جهت روش سقف زدن به روی نهرها معمول شد. اما زمین‌های قابل کشت و زرع بسیار کم و اندک بود، پس شهرها در زمین‌های بایر و غیر قابل کشت بنا می‌کردند.

در حدود هزار سال پیش از میلاد تحولی در تمدن مردم این ناحیه رخ داد که به موجب آن زندگی‌شان دست خوش تحول و پیشرفته سریع شد، - چون کشاورزان کناره نشین به کشت ذرت و لویا دست یافتدند و این منابع غذایی موجب دیگر گونی تمدن وسعت شهرها وازدیاد جمعیت گشت. اما تمدن به معنای وسیع‌تر آن درسته - های سوم و چهارم میلادی در قسمت‌های شمالی دره‌های پهرو بوجود آمد. این تمدن موشی کا *Muchicala* خوانده شده و بقایای جالبی از آن به یادگار مانده. کارهای صنایع دستی در این دوره به سرحد تکامل و اوج زیبایی رسیده بود و در حقیقت به صنعتی که توأم با هنر بود توجهی بسیار مبذول می‌گشت. سفال‌سازان و کوزه‌گران موشی کا، سفالینه‌هایی می‌ساختند که به شکل پیکره آدمی و جانوران و به واقعیت و حقیقت بسیار تزدیک بود و در واقع می‌توان آنها را نمونه‌هایی از شمایل‌سازی و پیکره‌پردازی به سبک واقع‌گرایی محسوب داشت. نقاشی‌هایی که روی ظروف سفالین از خود به یادگار گذارده‌اند می‌توانند تا حدودی زندگانی‌شان را بازگویید. این تصاویر عبارتند از واقع زندگی روزمره، حکایات و افسانه‌ها و اساطیر و جنگ‌ها که با مشاهده آنها بیننده می‌تواند

و قایع گذشته را مدنظر مجسم سازد. آنچه که از این تصاویر و نقوش برمی آید، صاحبان تمدن موشی کا مردمی جنگاور و دارای سازمان نظامی و لشکری مرتبی بودند. دیانت و مذهب شان از جنبه های خشن عاری نبود و رب النوع جنگ خدایی عالی مقام محسوب می گشت که اسیران را از برایش قربانی می کردند و ترقی و تعالی دارنده گان این تمدن در سایه پیروزی های نظامی شان به دست آمد.

دوران بعدی در ترقی پدر و تعالی تمدن که همراه با جهش هایی تازه بود، با دوران خودنمایی تمدنی دیگر که بد تمدن تی هو آنا کو Tihuanaco و سومی باشد، مقارن با سده نهم و دهم میلادی شروع شد. نام این تمدن از اسم شهری گرفته شده به همین نام که شهری مذهبی بوده و آداب و رسوم عمومی مذهبی در آن شهر انجام می گرفته است. معابد بزرگ و بقایای آن ها هنوز در کناره جنوبی دریاچه تی تی کاسا Titicaca واقع است و موقعیت این شهر در جنوب پدر و غرب بولی ویا Bolivia قرار دارد. آنچه که موجب تعجب و شگفتی است آن که در این سرزمین با چهارده هزار پا ارتفاع وزمینی سنگلاخی، چه گونه قوت و غذای جمعیتی انبود فراهم می شد، بطوری که خلق با خیالی آسوده به کار پرداخته و بنای ای عظیم وقابل توجه ساختند و در هنر تاحد بسیار شگفتی پیش رفته و تمدن شان را رفعت بخشیدند، در آن بلندی ها کشاورزان بانی روی کافی و پشت کاری قابل توجه به طبیعت فایق آمده و آن را رام خود ساختند. اینان در محیطی تقریباً وسیع، هرم هایی منظم و دنبال هم از قاوه سنگ هایی که به هنگام شخم زمین از خاک جدا می کردند به وجود آوردند که هنوز هم چنان باقی است و جلب توجه می کند.

به کار بردن تخته سنگ های بزرگ و عظیم از اختصاصات مردم شهر مذکور است. اینان تخته سنگ های بسیار بزرگ را تراش داده و حکاکی می کردند و در این کار دارای مهارتی فوق العاده بودند. مدخل بنای خود را با سنگ های یک پارچه و حجاری شده بنا می نمودند. رویه بیرونی این سنگ ها با نقش و نگارهای بسیاری، بسیار ریز و تو در تو پوشیده می شد، اما این پر کاری با نوعی محدودیت و یک نواخته همراه بود که از ارزش هنری شان تا اندازه بی می کاست. و اینان بیشتر از روی طرح های پارچه و نساجی تقليدي می کردند. آنچه که هنوز بر داشمندان مجھول مانده و جای شگفتی و

حیرت است، آن که ایشان چه‌گونه توانایی داشتند سنگ‌هایی یک پارچه و با این عظمت را که شست تا هفتاد تن وزن داشتند حرکت داده واز محلی به محل دیگر منتقل سازند و آن چه که بیشتر بر تعجب می‌افزاید، آن است که این مردمان حتاً چوب‌نداشتند تا از آن به عنوان حاصل یا اهرم استفاده کنند. آن‌چه که از سازمان اجتماعی دارنده‌گان این تمدن محرز شده‌است، وجود و روش کار دسته‌جمعی است. این خصیصه بعدها در تمدن‌های مشابهی که در پیرو بوجود آمد شایع گشت و باگسترش قدرتی که تا دره‌های ساحلی امتداد یافت، این روش نیز رواجی بسیار شایان پیدا کرد.

۵ تمدن شی‌مو و اساطیر دینی

ادامه و دنباله‌تمدن موشی کا، تمدن‌شی‌مو وجه‌گونه‌گی آن، تاریخ پیدا‌یش، درجه تمدن و فرهنگ، شهرهای مذهبی و شهرهای سیاسی، تقایای معبد، زرگ خورشید، مراسم و شعایر دینی، اساطیر و افساهه‌های مذهبی، بازماده‌هایی که از گورهای دست آمده، نقاشی به روی سفال و اعتلای آن، وصف‌نقاشی‌ها، جنیان و شیاطین، اشراف و مردم طبقه‌سوم در گوردا، روش سیاسی، افساهه پیدا‌یش قومی، شاهو تشریفات، امور اجتماعی، روح و ماد و زندگی عدی، خدایان، زرگ و خدایان کوچک، نیا گان برستی، افسانه خورشید و خورشیدمانو، آفرینش، ماه‌پرستی، دختران‌ماه، قربانی

تمدن «موشی کا» در واقع منقرض نگشت، بلکه ادامه یافت اما به وسیله‌کسانی دیگر. تمدن موردن توجه و جالب شی‌مو Chimú در حقیقت دنباله تمدن موشی کا است و بسیاری از عناصر اصلی و مهم آن تمدن را اخذ کرد. شی‌مو به امپراتوری قوی و تمدنی جالب نظر اطلاق می‌شود که تا آغاز روی کار آمدن این کاها با قدرت به حیات خود ادامه می‌داد. امپراتوری شی‌مو در حدود سال هزار و سو سده میلادی روی کار آمد و چنان‌که ذکر شد دنباله‌تمدن موشی کا بود در حالی که تمدن تی هو آناکو نیز به آن تغییرات و دیگر گونه‌ای وارد کرد. چنان‌که در دوران اعتلای دوره موشی کا، هنر و صنایع دستی در ذردوه ترقی و تعالی قرار داشت، در تمدن امپراتوری شی‌مو نیز بدھنر و کارهای دستی و نقاشی اهمیتی بسیار قابل می‌شدند. نمونه‌های بارز هنر نقاشی‌شان را به روی سفال‌هایی که از ایشان باقی‌مانده می‌توان ملاحظه کرد که تاچه اندازه‌بی به نقش و تصویر کردن حیوانات و جانوران و تا حدودی آدمیان در کمال موزونی احاطه و سلط داشته‌اند.

شی‌موها مردمی بودند شهر نشین و متمدن که زندگی‌شان در دونوع شهر تقسیم شد و همواره ازدواج‌گوی شهرسازی متابعت می‌کردند. نوعی شهرهای مذهبی که در آن معابد عظیم‌می ساختند و روحانیان وزیرستان‌شان و مراکز علم و تدریس و مدرسه فرادری داشت و تمامی مراسم و تشریفات مذهبی در آن شهرها انجام می‌گرفت، چون شهر نی‌هوآناکو- نوع دوم شهرهایی عظیم که مراکز واقعی زندگی محسوب می‌گشت، از نوع شهرهای معمولی دنیا قديم که امپراتور و اشراف در کاخ‌هایش و نظامیان در مراکز ویژه خود و عامدان مردم در خانه‌های اباده‌آن‌ها زندگی می‌کردند. در این شهرها بود که جمعیتی اباده بر مبنای قوانینی اجتماعی و سازمان‌ها و تشکیلاتی وسیع زندگی پر مشغله و پر یاهوی را با کارهای دسته‌جمعی به وجود می‌آوردند. زمین‌های خشک را به وسیله روش صحیحی آب‌باری و بارور می‌کردند و در این راه آن‌چنان ساعی و کوشای بودند که حتاً در سرزمین و قلمروشان یک قطعه زمین کوچک قابل آبادانی و کشت و زرع، بی‌کاره و بایران باقی نمی‌ماند.

بزرگ‌ترین بنایی که از این قوم بازمانده «معبد خورشید» است. لازم به تذکر می‌باشد که پرستش خورشید میان همه اقوام متمدن امریکای جنوبی، به ویژه تمام تمدن‌هایی که در قسمت پهرو وجود داشتند شایع بود. میان اقوام و قبایل بدیوی این منطقه نیز خورشید پرستی به انانه و اشکال گوناگون رواج داشت چنان‌که در قسمت‌های گذشته به جای خود شرح شد. از لحاظ وضع بیرونی، معبد خورشید نمای یکی از اهرام مصری را نشان می‌دهد که بیست و سه متر ارتفاع داشته و طول قاعده‌اش به یک سه‌متر بالغ می‌شود. شاید این بزرگ‌ترین معبدی بود که در آن، تشریفات و آداب و رسوم و شعایر مذهبی‌شان انجام می‌گرفته است. در این معبد قبر بانی می‌کردند و قربانی کودکان میان‌شان رواج داشت و در این باره توضیحی داده خواهد شد. این عظمت نه تنها در معماری، بلکه چنان‌که اشاره شد در امور کشاورزی و آب‌باری شان بسیار قابل توجه بود. برای هدایت آب از مناطق دوردست قنات‌هایی می‌ساختند اعجاب‌انگیز که یکی از آن‌ها، مقدار باری مانده‌اش یک‌هزار و چهار سد متر طول و با سقفی که بر آن زده‌اند، پانزده متر ارتفاع دارد. یکی دیگر از قنات‌هایی از این نوع

تزدیک به یک سده بیست کیلومتر طول داشته استو البته اشکار است که احداث چنین قنات‌هایی جز باکار دسته جمعی و اشتراکی تعاون انسانی کثیر از مردمان عملی نمی‌شده است.

اسانه‌ها و اساطیر، معتقدات خرافی، روح و بقای آن، معاد و روزواپسین زندگی روز مرد، جنگکو جنگاوری، قربانی و شعایر دینی، معتقدات مذهبی و بسیاری از امور دیگر این مردم به وسیله نقاشی‌های جالب توجه شان برای ما قابل فهم بوده به یادگار مانده است. اینان به زندگی دوباره و بقای روح پس از مرگ معتقد بودند و به همین جهت و از برکت چنین عقیده‌یی است که بسیاری از آثارشان در گورهای سالم باقی مانده و به وسیله باستان‌شناسان کشف شده است. آن‌جهه از آثار هنری و اثنائی و لوازم زندگی این مردم که امروزه دست‌یاب شده از گورها به دست آمده است. شیوه‌ها به زندگانی جسمانی در گور قابل بودند، یعنی اعتمادی که در قسمت اعظم ساکنان مردم زمین وجود داشت، در دستگاه اندیشه‌گی این مردم نیز موجود بود. به همین جهت چون فردی از آنان می‌مرد، بازمانده‌گان شان به تهیه وسایل و لوازم و اثنایی می‌پرداختند که لازم بود بالو در گور بگذارند تا در موقع احتیاج از آن‌ها استفاده کند. بدروی انواع سفال‌های عالی و ظریف نقاشی‌هایی می‌کردند بس اعجاب‌انگیز که از ظرافت خاصی حکایت می‌کند. کاشی کاری با آن نقش‌های عالی کار زنان بوده است. زنان در این صنعت ظریف هنرمندانی شایسته بودند و آن‌چه که باقی مانده از ظرافت طبع و خصیصه هنر دوستی و چابک دستی شان نشان دارد.

امروزه باستان‌شناسان، هنردوستان و هنرمندان و بسیاری از ارباب ذوق و ودوسندران تاریخ‌با این عقیده مذهبی که زندگی در گور پس از مردن نیز ادامه پیدا می‌کند، چهستایش هاکنه‌نمی‌کنند همان‌گونه که فردی در زمان زندگی به وسائلی نیازمند بود، پس از مرگ در گور نیز به آن وسائل و ابزار و ادوات احتیاج دارد. قلم عمده‌یی که از گورها به دست آمدند سفال‌ها و کاشی‌هایی هستند که سطح شان سراسر نقاشی شده است. موضوع نقاشی متفاوت و گوناگون بود. در تصاویری که از

طبقات مختلف مردم با استادی می‌کشیدند - مردانی جنگاور رادر حالاتی گوناگون می‌بینم . هرچند باهیج خطوط علایمی در حواشی شرح و اطلاعاتی داده نشده ، اما در عوض نقاشی‌ها خود زبان دارند . هر جنگاوری معلوم است که چه حالتی دارد . اگر رنج می‌برد ، رنج اش روحانی است یا حاکی از دردی جسمانی ، پیروزمند است یا ناکام ، عامی است یا از درجه‌داران و افسران . صورت و قیافه زندانیان با استادی تصویر شده‌اند . گویی در چشمان‌شان خواست درونی‌شان منعکس است و در حسرت آزادی می‌گریند . نوازنده‌گان و مطریان باحالاتی چنان‌گوییا در حال نوازنده‌گی و خوانندگی نقاشی شده‌اند که گویی الوان هاله مانند تو تدو روشن‌کناره‌های نقش‌ها ، اصوات‌شان است که ، از پشت قرن‌هایی بسیار به گوش می‌رسند . پزشکان و بیماران نیز در این نقاشی‌ها سهمی دارند . صورت پزشکان‌شان می‌دهد که سر گردان‌اند و عالی جنابان - جادو پزشک‌ها با هیأت خاص‌شان به مداوای مرضا پرداخته‌اند . سحر نقاشی و نوق محركو تنه‌های از بیماران چنان از بیماران نقاشی‌هایی به جای گذارده‌اند که هرگاه دیده‌گانی تیز بین و دراک نظاره نماید ، شاید بد فهمد که آن بیمار از چه نوع درد و بیماری به رنج‌اندر است و این نقطه اعلای هنر شی‌مویی است .

علاوه بر این به نقاشی‌هایی از جانوران توجه خاصی شده است . قسمتی از کاشی‌هایی که از گورها بدست آمده است مستورانداز تصاویر پرنده‌گان در حالات گوناگون و هم چنین لاما - یا شتر امریکایی و ماهی‌ها و مارها و انواع حشرات . در نقاشی ذرت و لویا مبالغه شده است و نوعی حالت تقدیس از این دانه‌های نباتی که یکی از ارکان مهم اعلای تمدن‌شی‌مویی بوده مشاهده می‌شود . در گورها سفال‌ها و نقاشی‌هایی پیدا شده که حاکی از افسانه قدیمی و عجین با سرشت بشری ، یعنی ستیز یزدان و اهریمن و انسان باشیاطین است . از روی این نقاشی‌ها تصاویر می‌توان درک نمود که تاچه اندازه‌یی شیاطین و جنیان مورد ترس و وحشت و هم چنین نفرت این مردم بوده‌اند . صحنه‌های نبرد انسان ها و شیاطین ، ندشکست یکی را و نهیروزی دیگری را نشان می‌دهد ، بلکه موضوع حالت مبارزه را نشان می‌دهد در حالی که هردو طرف سرگرم نزاع‌اند . مجسمه‌هایی که نیمی از انسان و نیمی از حیوان است در مناطق

مختلف حفاری شده به دست آمده و این حاکی از مرحله‌یی است که خدايان حیوانی بدل به خدايان نیمه حیوانی و نیمه انسانی شده‌اندو شاید در صورت بقای تمدن ، مدتی نمی‌گشت که خدايان انسانی و ساختن و نیاش کردن شان معمول می‌شد .

آشکار است که مطابق معمول ثروت مندان واشراف ، هم چنان که در دوران زندگانی از رفاه بیشتری برخوردار بودند ، پس از مرگ نیز از این رفاه برخوردارند . جسد این مردم با جامدهایی گران بها و اثاثه و لوازمی بسیار در گورهای نسبتاً بزرگی قرار داده می‌شدند . اما گور مردمی که از طبقات کارگر و دهقانان خرد پاوفقر او کاسبان و پیشه‌وران جزء بودند تنگ و کوچک بنایش و جز مقداری اثاثه معمولی وی به‌ایرانی شان چیزی در قبر نمی‌نهادند .

روش سیاسی شان در حکومت پادشاهی بود . شاه اختیارات مطلق نداشت و شورایی از شیوخ و رؤسای قبایل به هنگام اخذ تصمیم‌های مهم مشاوره می‌کردند . مطابق افسانه‌هایی که میان شیوه‌ها رواج داشت ، مردم این قوم از سرزمین‌های دور به وسیلهٔ کرجی‌هاشان از روی دریاها گذشته و زمین‌های سخت و ناهموار را طی کرده و سر-انجام در این جایپاده شده‌اند . مردی قوی و نیرومند میان آنان به نام نیم‌لاب Nemlapapp وجود داشته که بنیان امپراتوری شیمورا در افگنه و خود مؤسس سلسلهٔ شاهانی بوده است که تا پایان دوام آوردند . برای کسانی که رفاه و ثروت داشتند تعدد زوجات و چند همسری روا بود ، اما معمولاً چون طبقات فقیر و کارگر چندان در رفاه و دارای ثروت نبودند ، به یکزن قناعت می‌کردند . نسب از جانب پدر برده می‌شد و زنان در کار سیاست و جنگ دخالتی نداشتند ، بلکه با حوصله و دفت ووسواس به کارهای خانه و هنر می‌پرداختند . چون امپراتوری آژتك ، شاه شی‌مودارای وزیرانی بود که موظف به سرپرستی خدمت شخص او بودند . در هنگام خواراک وزیری ویژه کارها را تنظیم می‌کرد . به هنگام خواب ، تفریح ، استحمام ، امور تشریفاتی و کارهایی دیگر ، وزرا و مربوطه به انجام و روبراه کردن امور می‌پرداختند . شاید روش مرسوم میان اینکاها که کسانی مقرب و مخصوص ، هنگامی که تخت روان امپراتور حمل می‌شد با جاروبه‌ای زرینه ره گذران را رفت و در بوقلمونی افشاری می‌کردند ، اخنو تقليدي باشد از روش

شی موها . وزیری ویژه این کار بود و هنگامی که امپراتور از رهگذری می گذشت، کار پردازان وزیر مأمور راه امپراتور ، زاه عبوری را می روختند و وزیر مخصوص در راه گرد صدف می پاشید .

از نقطه نظر سازمان های اجتماعی و دقت در پاره بی امور ، قوانین شان بدقوانین آزنکی می ماند . دزدی مجازاتی چنان شدید داشت که به ندرت اتفاق می افتاد کسی به این کار دست یافتد ، چون مجازات دزدی اعدام در میدان عمومی بود . اغلب درو در بندانی نمی کردند ، چون دزدی نمی شد و با فراخ خاطر در خانه ها همیشه باز گشوده بود . اما هر چه که در این امر ندرتی وجود داشت ، بازگرهگاه اتفاق افتاده و سارقی دست گیر و اعدام می شد . هرگاه مدت زمانی مدید می گذشت و سرفتی اتفاق می افتاد که سارق اش دست گیر نمی شد ، طی تشریفاتی خوش هایی چند از ذرت به دار آویخته واخ خداوند ماو پاتا Pata یادوستاره بی که هدم او بودند درخواست می شد که دزد را کیفرداده و مجازات کنند . آویختن حوش های ذرت بهدار ، نشان قربانی کردن در راه خدای ماه بود . زنا و زناکاری نیز مجازات اش جز مرگ چیزی به شمار نمی رفت و زانیه همواره هدف مجازات سخت تر و وحشت زانی قرار می گرفت .

علاوه بر خدایان طبیعی بزرگ ، چون ستاره ایزدان ، خورشید خدا و ماه خدا - شی موها هرچه که در طبیعت وجود داشت می پرستیدند و بدین ترتیب دستگاه کهتر خدایان شان بسیار وسیع و بازگسترده بود . حیوانات ، پرنده گان ، سنگ ، جویبار ، آتش ، آب ، خاک ، کوه ها و تنخنه سنگ ها و بسیاری چیز های دیگر برای شان از جمله خدایان به شمار می رفتند . اما خدایان بزرگ مقام و عظمتی داشتند غیر قابل رقابت با کهتر خدایان . در شهر شان - شان ChanChan که مرکز این امپراتوری بود، بنایان و معابدی رفیع ویژه خدایان برپا بود که امروزه ویرانه ها و بقايانشان موجود است . اما در صدر مهتر خدایان - خورشید خدا قرار داشت و این موضوع خصیصه بر جسته فرنگ های پهلوی است .

نیاگان پرستی به صورتی خاص که همراه با افسانه و اسطوره بی زیبا است میان شان رواج داشت . اینان تکه سنگ هارایی پرستیدند و معتقد بودند که سنگ ها اجداد

شان می‌باشد . مطابق با افسانه‌ها در روز گارانی دور که عصر طلایی بر بشر می‌گذشت ، فراغی معیشت ، هوای معتدل و آرامش روحی و سرور و نشاط برهمه‌جا حکم روا بود . خورشید خداوند زرین بال و بزرگ بر تاریک آسمان بندگانش را محافظت و معاوضت می‌کرد و روابط بسیار نزدیک و صمیمانه و مودت آمیزی میان خداوند زرینه پرو بندگانش وجود داشت . خورشید خدا در آسمان خانه عشق داشت و با شهبانوی خود یا خورشید بانو که همسرش محسوب می‌گشت در نهایت کامرانی روزها از تاریک آسمان بندگان را محافظت می‌کرد و با نطفه خودزمین را با رور می‌ساخت و گرمی و روشنایی به مردم می‌بخشید - و شبانگاهان با خورشید بانو نزد عشق می‌باخت . اما ناگهان روزی خورشید بانو بیمار می‌شود . خورشید خدا مدتی ماتم زده و محزون به تنہایی روزها در آسمان ظاهر می‌شد . بالهای زرین اش پژمرده و پرتوش رنگ پریده و بی‌گرما بود . سرانجام روزی خورشید بانو مرد و شوهرش ادرس‌گی بزرگ تنها گذاشت . خورشید از سر قهر و غضب به مردم خشم گرفت و افسونی دمید و همه‌شان را به سنگ بدلت کرد و به‌این ترتیب عقده خود را خالی نمود . امامتی نگذشت که اندوه‌اش فروکش کردو در دل به‌آدمیان رحمت آورد . پس پرده و بندخشم از انسان‌های سنگ شده برداشت و به هر خانواده‌یی اجازه داد تا نیاگان خود را که به سنگ بدلت شده بودند ، نیایش کنند .

در باره آفرینش ، به موجب افسانه‌های شی‌مو بشرها از قبل چهار ستاره خلفت یافته‌اند . دوستاره به تنہایی اشراف ، اعیان و مردم طبقات ممتاز را آفریدند و دوستاره دیگر بدون برخورد و یا تقليد ، نیز به تنہایی مردم طبقه سوم را خلق کردند . شاید از این افسانه بتوان در کردن جدایی میان دو طبقه اعیان و کارگر تا چه حد شدید بود است با توجه به‌این مسئله که هیچ فردی از طبقه سوم با طبقات ممتاز نمی‌توانست ازدواج کند و هم‌چنین بود عکس موضوع . اما اشراف‌می‌توانستند از دختران و زنان زیبای طبقه سوم - به عنوان کنیز استفاده بردند .

پرسنل و نیایش ماموستاره‌گان نیز مرامی داشت . به عده‌دهه‌شی موهاستارگان بودند که موجب بازوری خوش‌های ذرت و رسیدن دانه‌های بنایی و میوه‌هایی شدند ، و رونق کشتزارها و

مزارع در اختیار ستاره‌گان قرار داشت. تقویم و تعین سال و ماه و فصل کشت و درور از روی حرکت و وضع ستاره‌گان حدس می‌زدند. در هر سال دوبار به برباکردن مراسم و تشریفات عبادت و ستایش ماه می‌پرداختند و این دو هنگام آغاز کشت و هنگام خرمن محسوب می‌گشت.

در معبد ماه خدا - برایش تحفو هدایای بسیاری می‌بردند . میوه‌های فراوان و نوعی شراب از چیزهایی به شمار می‌رفت که مورد علاقه‌اش بود، و دوست می‌داشت . در سواحل و کناره‌های شمالی پهرو ، معابدی برای خدای ماه بنا می‌کردند که آن را «خانه‌ماه » می‌خواندند . به تقریب این معابد صورت و شکل دیری را داشت که راه‌به‌گانه در آن جا بدین عبادت و انجام و ظایف دینی می‌پرداختند . کودکان کوچک سال را که از سه تا پنج سال داشتند ، در راه خداوند ماه قربانی می‌کردند و این رسم قربانی برای ماه تقریباً در همه قسمت های پهرو . رواج داشت. رسیدگی به‌امور معبد یا خانه ماه بدین عهده زنان و دختران مقدس محول بود . هر خانواده‌یی برای برآورده شدن حاجت‌تونیازی نذر می‌کردند که یا یکی از کودکان کوچک خود را در راه خدای ماه قربانی کند و یا یکی از دختران زیبایش را وقف معبد نماید . چون نذرش روا می‌گشت به این عمل اقدام می‌نمود . دخترانی که وقف می‌شدند مقدس بودند و از خانواده ماه خدا به شمار می‌رفته و همگان موظف بودند تا احترامات خود را به حضور شان تقدیم کنند . هیچ‌کسی حق بهرمندی چنی از این دختران مقدس را نداشت جز شخص شاه . البته باستی نذکر داد که کاهنان در خفا از این دوشیزگان مقدس متمتع می‌شدند و گاه شاه اجازه می‌داد مقر بان در گاه‌اش از وجود این دختر کان محظوظ گردند . در نقاط دور دست پهرو - هنوز این دو شیوه ، یعنی رسم و قفس دختران برای خدای ماه و قربانی کودکان کوچک سال مرسوم است .

۶- افسانه‌ها و اساطیر پیدایش

قدمت تمدن ، تاریخ مسکون شدن پهرو ، روایاتی درباره منشأ نژادی ، از مهاجران بولی نهزی است یا بالمسک ؛ ، شرح افسانه‌های پهروی درباره آغاز تمدن و دوره شاه - خدایان ، آن گالمان کو کوپاکلوماما اوکلو فرزندان خورشید ، پرستش و ستایش مردم ، کارهای خدازادگان افسانه پیدایش قومی تمدن ، افسانه‌ی دیگر، متولدشدن خدازادگان از دل دریابجه ، حوات و همدمی . شاه - خدایان پهروی ، تحلیل این افسانه‌ها و مآخذ آن ، معنای این کا همانندی با افسانه‌های مکزیکی ، صور مختلط افسانه‌ها

آن چه که محققان در باره فرنگ ، تمدن و تاریخ و قدمت این کاهما و مردم ساکن پهرو کاوش‌هایی به عمل آورده‌اند حاکی از آن است که از قدیم الایام و روزگارانی بسیار دور این منطقه مسکون بوده است ، و ساکنان آن در روزگاران گذشته در بدويتی مطلق و بی‌فرهنگی به سربردو آدم‌خوارانی مهیب بوده‌اند . اما هنگامی که اسپانیولی‌ها به این منطقه وارد شدند ، باتمدن و فرنگی اعتلا یافته و پیشرفتیه مواجه شدند . البته در مورد پیدایش فرنگ و تمدن و زندگانی شهرنشینی در مکزیک ، یوکاتان و پهرو قبلاً بحث و گفت و گو شد .

میان پهروی‌ها افسانه‌هایی چند در باره منشأ نژادی و قومی‌شان وجوددارد که این افسانه‌ها گاه با اساطیری در مورد آفرینش و خلقت انسان و جهان مخلوط‌می شود این افسانه‌ها بر روایاتی اساطیری که در باره مکزیکیان و مایاها ذکر شد شباها و همانندی‌های تامی دارند . چنان‌که اشاره شد ، گاه افسانه‌های منشأ قومی و ورود - شان به پهرو - با افسانه‌هایی در باره خلقت انسان و مبدأ نژادی مخلوط و ترکیب می‌شوند . آن چه که دانشمندان و نژادشناسان برآند ، آن است که منشأ نژاد مردم جزایر پولی نهزی Polynezie از مردم ساکن پهرو بوده است که به آن جزایر مهاجرت کرده‌اند . این کاهاو در معنایی عام چنان‌که متذکر شدیم ، مردم ساکن پهرو پیش از هر چیز در پرستش خورشید اهتمام می‌ورزیدند . قریص فروزان و زندگی بخش خورشید که هر صبح گاهی تا شامگاه گرد زرین طلایی به همه‌جا می‌پاشید برای شان بسیار مقدس و قابل ستایش بود و بهمین جهت برای آن که به مبدأ و جای گاه و غروب گاه خورشید پی برند ، بالزا Balza های محکمی ساخته و به سوی مجمع الجزایر پولی نهزی

حرکت کردند . البته آن گروه جزا ایر برای شان شناخته نبود و بر سبیل اتفاق به آن چار سیدند . بالذاعت بود از تیرهایی که به شکل خاصی دو طبقه روی هم محکم کرده و با بادبان هدایت می کردند . این کشتهای هنوز نیز مورد استفاده بومیان واقع می شود . بهر انجام مطابق آرای نژادشناسان و محققان ، به این طریق بود که عده ای از ساکنان پهرو ، برای یافتن جایگاه آفتاب : خداوند بزرگ شان بجزایر پولی نهضی رسیده و در آن جا ماندگار شدند . اما برخی از محققان نیز به عکس این موضوع معتقدند و بر آنند که عده ای از مردم جزا ایر پولی نهضی در صدد جستجوی زمین های بهتر برای زندگانی ، به پهزو رسیده و رحل اقامت افگندند . لیکن آن چه که به حقیقت بسیار نزدیک تر و قابل قبول است ، آن که از امریکای شمالی به تدریج اقوام و قبائل به امریکای جنوبی سرازیر شده و آن جا را مسکون نمودند چنان که شرح اش گذشت .

اینک بذکر و شرح یکی از افسانه های پهرویی در باب مورد نظر پرداخته می شود به موجب این افسانه قدیمی ، در یکی از روزها که پیر مردی بومی در بیان بهسوی مقصدی حرکت می کرده ، با مردی برمی خورد و شکل و شما بیل آن گم شده و سرگردان ، کنجه کاوی اش را بر می انگیزد . مردی را مشاهده می نماید که تا آن زمان هم چوانندیده بود ، اندامی کشیده و بلند ، پوستی سپید و موها بی زرین و طلایی . در افسانهها و اساطیر کهن پهرویی موردنی وجود داشت که بر مبنای آن روزی فرزندان خدای آفتاب ظهرور کرده و میان قوم خواهند آمد . مرد سال خورده مرد سپید پوست و زرینه موی را به کلبه خودش برده و ازاوتیمار می کند . اور ادخری بود زیبا و لب با که پیر مرد مر اسم زناشویی و عروسی شان را فراهم می کند . ثمره و حاصل این زناشویی دو کودک زیبا ، سپید پوست و زرین موی هم چون پدرشان بود . دو کودک یکی شان پسر و دیگری دختری بود که پسر را آن گال مان کوکو پاک *Angalman cocopuc* و دختر را ماما او گللو *Mamaoglu* نام نهادند .

چون مدته برا این ماجرا گذشت و کوکان بزرگ شدند ، روزی ناگهان مرد سپید پوست ناپدیدشد و بعد هاشایع گشت که تزدپدرش آفتاب باز گشته . پیر مرد برایش محجز شد که پسر و دختر ، یانوادگان او ، در واقع از فرزندان عالی جناب ، خداوند گار بزرگ

خورشید می‌باشد. پس به پرورش و تربیت‌شان پرداخت. چون بزرگ شدند، به‌اندیشه اوقداد کماین خدازادان بایستی چون خدايان مور دستايش و پرسشن قرار گيرند. به‌ايمن‌منظور اثاث‌خود را گرد كرده‌گشيد و با فرزندان خورشيد به‌جانب **کوزکو** Cozco به راه رفت. چون به آن سامان رسيد، دو خدازاده را در دامن کوهی جای داد و خود به‌سوی آب‌وه جمعیت - به‌جانب شهر و دهکده شافت. مردم را بشارت داد که عالي جانب، خداوندگار - خورشيد خدا - دو تن از فرزندان خود را به‌سوی زمين فرستاده پس بشتاييد و به‌ستايش‌شان برخizيد. مردان و زنان راه‌يegan فراگرفت جنبندند و گروهي به‌جانب‌کوه رفتند. از مشاهده صورت و پوست سپيد، اندام بلند و گشيده و موهان طلابي آن دختر و پسر به‌شكفتی و حيرت اوقدادند. اما با‌ايin وصف ادعائي پير مرد را نه‌پذيرفتند و اورا با نوادگان‌اش، يا خورشيدزاده‌گان از شهر يرون راندند.

پير مرددگر بار با‌يمان به‌راه می‌رود و اين بار مقصدش به‌شهری بود که اداره‌يache آئي تي **کاكا** TitiCaca. البته در اينجا لازم به تذکر است که مطابق افسانه‌ي ديكر آن‌گال مان **کوکوباك** و **ماما او گل** لو از کوه متولد می‌شوند و در افسانه فوق نيز که پير مرد دختر و پسر را در دامنه‌کوه قرار داده و پس از آن برای آگاهی مردم می‌رود، اشاره‌ي است و قرينه‌ي با‌ايin افسانه - و هم‌چنین ظاهر اين افسانه، يعني زاده شدن خدايي از سنك ياكوه در اساطير و روایات مذهبی بی‌بدیل نیست و بدجای خود به‌آن اشاره خواهد شد.

به هر انجام مردم را بشارت به ورود خدازادان داده و دعوت‌شان می‌کند تا به ستايش و پرسشن‌شان پرداخته و خدايي و رهبری شان را گردن نزند تا به اوج فرهنگ و تمدن باز رسند. مردان و زنان آن ديار چون آن خدازادان طلابي موی و سپيد پوست و زيبارو راهي بینند، به خدايي شان اعتراف كرده و به پرسشن‌شان می‌پردازنند. پس پير مرد که اکنون سخن‌گوي خدازادگان محسوب می‌گشت، به مردم گفت که فرزندان خورشيد می‌خواهند در جايی ديكر که مقدس باشد شهر جديدي بنا شود. به دنبال شان به‌رويم و هر کجا که عصاي خود را بر زمين نهادند، آن را بدل به شهری کنيم. البته پير مرد از اين مقدمه و تمهيد، هدف و مقصدی داشت و برآن بود تاساکنان کوزکو - يعني

مردمی را که برای نخستین بار بهسوی شان رفته و خدایی پسرو دختر زرینه مورا اعلام نموده و آنان ادعایش را نه پذیرفته و بیرون اش کرده بودند ، تنبیه نماید . خلق به دنبال خورشیدزادگان به راه او فتادند و آنان چون به دشت کوزکو بازرسیدند ، عصای شان را بر زمین کوختند . مردم به ساختن شهر پرداختند و آن گالمان کوکو پاک و ماما او گلو - سرپرستی شان کرده و شیوه های نودر زندگانی به آنان آموختند . لیکن پیر مرد که سر کینه جویی و انتقام خواهی داشت ، برخلاف تصورش چون کوزکوئیان مشاهده کردند که فرزندان خورشید چند مقام و موقعیتی پیدا کرده اند ، آنان نیز به پرستش و ستایش دو خدازاده خورشید پرداختند - و شهر مهم پهرو که م. رکز مذهبی و تجمع انبوه مردم بود بدین سان ساخته شد .

گونه بی دیگر نیز این افسانه رواج داشت ، اما اشکال گوناگون این اسطوره ، همه یک مفهوم و نتیجه را بازگویی می کنند . بهموجب روایت دیگرزن و مردی که پوست بدن شان سپید ورنگ چشم هاشان روشن ، موی شان طلایی و بیچ دار بوده است روزی در کناره های دریاچه آئی تی کاکا Titicaca ناگهان از دل آب زاده می شوند . مردم را مورد خطاب قرار داده و می گویند ما فرزندان خداوندگار بزرگ ، خورشید هستیم . پدرمان به حال شما رأفت و مهر روا داشته و ما را فرستاده است تا در تعلیم و تربیت شما آموزگاری کنیم و دوش های پسندیده زندگی را بدمایا بیاموزیم . بومیان که تا آن گاه چهره هایی بدان زیبایی و شگفتی که به سان خورشید بودند نمی شناختند : به ادعای شان گردن نهاده و به ستایش و پرستش شان می بردازند . خلقی انبوه از پی شان روان گشته و چون بدشت کوزکو می رسند ، تحت سرپرستی فرزندان خورشید آن تمدن و فرهنگ در خشان را بی ریزی می کنند آن گالمان کوکو کوباك به مردم کشت زمین و زراعت و ساختن دست افزارها و بنای معابد و ساختمان های عظیم و قابل توجه رامی آموزد و ماما او گلو به زنان دوخت و دوز و باقتن پارچه و کارهای ظریف و امور خانگی را یادمی - دهد . از هر طریقی در بهبود زندگی شان می کوشنند . قوانینی وضع می کنند که هر کسی به موجب آن ها از راه و روش زندگی تخطی نموده و به حقوق دیگران تجاوز نماید ، مجازات می شود . به این طریق بود که کم بر آنان حکومت کردند و زندگی شان را از

سطی پایین و پست به بالا کشیدند.

البته مشاهده می‌شود که این افسانه ناچه اندازه‌یی به افسانه مشابه در مکزیک و میان آزتک‌ها کد وصفاًش گذشت شباهت دارد. همان حدس و گمانی که در آن جارفت در اینجا نیز جای پذیرش دارد. این سپیدپوستان چنان‌که محققان گفته‌اند آسیایی و یا به‌احتمال قوی‌تری، اروپائیان کشته شکسته‌یی بوده‌اند که در پیرو چنین مقامی یافته و موجود سلسله پادشاهان آن سامان شده‌اند. چون با چهره سپیدوچشمان روشن و موهای زرد و تاب دارشان به نقشی که بومیان از خدایان و فرزندان خود را در ازهان خود داشته‌اند، به این سبب به عنوان فرزندان خورشید و سرانجام خدایان مجسم به روی زمین مورد ستایش و پرستش قرار گرفته و به مردم آن‌چه که از فتنون زندگی‌می‌دانسته‌اند آموخته‌اند. چون مقام و عنوانی را که بومیان به آنان داده و در شمار خدایان در نسل‌های بعدی، تا سقوط شان زندگی کردند. بومیان از آغاز آنان را این کاس Incas که در زبان‌شان به معنی خدا بود نامیدند و از آن پس سلسله‌شان به اینکاء-ا موسوم شد. آن دختر و پسر سپید پوست با هم ازدواج کردند و از آن پس برای نیامیخته شدن خون شان بــا بومیان، دختر و پسرشان با هم زناشویی نمودند و به همین جهت بود که هر شاهی با خواهر ارشد خود ازدواج می‌کرد.

هرگاه چنین حدس و گمانی را است باشد که منشأ این افسانه‌ها درست است، بدون شک بایستی گفته شود که این یــگانه‌گان خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌اند، چون در پیرو خط نویسی بسیار کمتر از مکزیک و مایا رواج داشت و عده‌کاهنان و منشیان آنقدر کم بود که تقریباً آثار مکتوب‌شان معادل باهیج است. از جانبی دیگر خطشان نیز خطی نبود که منظور و مفهومی را چنان‌که بایستی ادعا نماید. هم چنین غارت‌گران و دزدان اسپانیایی نیز به کلی عامی و بــی سواد بودند و از این روی اطلاعات و آگاهی‌های ما در باب این کاهها نیز چون مایاها اندک و ناقص است و شاید سالیانی دراز بگذرد تا با کاوش‌های

باستانی و کارمحققان ، نقاط ابهام و رازهای ناگشوده این تمدن بر ملا و آشکار گردد و تاریخ اش دوباره مدون شود .

۷ - اساطیر مذهبی اینکاهایا خدايان

شاهان و امپراتوران ، خدايان بر حق زمینی ، مبنای افسانه ها و تحلیل اساطیر ، خصائص مدنی ، کاوشهای محققةان و نظر شان ، زاده شدن این کای بختی بن از کوه ، تولد اولین این کا از دریاچه ، خورشید - خدا رحمت می آورد ، نظر محققان در باره منشاء این کا ، مبنای اصلاحات منجی ، اعتلای تمدن ، مقام سیاسی و قدرت این کاهما ، توارث سلطنت ، ازدواج با خواهر

در پدرو ، شاهان و امپراتوران در شمار خدايان بودند و به همین جهت یا بر مبانی مدار کی درست و یا بر اساس افسانه سازی ، در باره منشأ نژادی شاهان ، افسانه هایی میان بومیان رواج داشت . اما آن چه که محجز و مسلم است ، شاهان و شهبانوان دارای پوستی روشن و مویی زرینه و چشم انی تقریباً نه چندان سیاه و متفاوت با سایر مردم بودند و این ثابت می کند که جفت اولی که شو شهبانو شده اند ، در تأیید افسانه ها ، زن و مردی سپید پوست بوده اند که از جانب بومیان به عنوان فرزندان خورشید پذیرفته شده و کم سلسه پادشاهی این کاهار انشکیل داده اند و چون میان خود ازدواج می کرده اند خون شان پاک و نژادشان خالص تا آن زمانی که منقرض و بر او قتاده شدند باقی ماند .

آن چه که محققان ذکر کرده اند آن است که سر سلسه این کاهها قرن ها پیش از آن که اسپانیایی ها خاکشان را مورد حمله و تجاوز قرار دهند ، اقوام مجاور را که دارای تمدنی نسبتاً پیشرفته بودند منکوب نموده و بر قسمت اعظمی از خاک پهرو فرمان روایی نموده امپراتوری شان را بسطو توسعه دادند . اما هرگاه این مورد را صحیح و درست تلقی نماییم ، بایستی گفته شود که افسانه های رایج برای اعتلای نام و تبار خدا ای این کاهها ساخته و منتشر شده است . یکی دیگر از این افسانه ها حاکی از آن است که این کا و همسرش *Mania Odeلو* از کوهی مقدس که تزدیک کوزکو قرار داشت متولد شدند و مردم را خطاب کرده که ما فرزندان خورشید هستیم . پس به عنوان شاه - خدا در آن قلمرو به سلطنت و خدا ای پرداخته و قوانینی وضع کرده اند و به مردم روش های زندگی آموختند و جا شینان شان نیز

به همان عنوان مرتب در مقام خود مستقر بوده و سلطنت کردند.

در باره این افسانه اخیر نیز بایستی توجه داشت که میان پرستش سنگ‌ها که بین پهرویی‌ها شایع بود و زاده شدن دو خدا زاده از سنگ، روابطی موجود است. در بندهای گذشته ذکر شده خورشید خدا زمانی خشم‌گرفت و بنده‌گان اش را بدل به سنگ نمود. پس از مدتی به حال مردم رحمت آورده و دستور داد که مجاز نند تا نیاگان سنگ شده خود را به پرستند و بسیاری از تیره‌های پهرویی براساس این افسانه قطعات بزرگ سنگ را می‌پرستیدند و در تاریخ بشری، این بی‌مانند نیست. اما آشکار است که همان رفورم اصلاح‌مذهبی که در مصر به وسیله ایخ‌ناتون Akhenaton در مورد ستایش خورشید به عنوان خدای یک تا و بی همتا در گرفت، در پهرو نیز به وسیله این کاها، یا یکی از ایشان عملی گشت و مردم را از پرستش سنگ‌ها و خدایان سنگی بازداشتند به پرستش خورشید که سر چشمۀ حیات و زندگی است دعوت نمودند. هم چنین قابل تذکر است که مزاده شدن خدایان از تخته سنگ نیز در اساطیر مذهبی نظایری دارد، چون زاده شدن میترا Mithra خدای آربابی و کهن از یک تخته سنگ و چنان‌که تولد خدایانی چند در اساطیر مذهبی از آب دریاچه نیز بی‌مانند نمی‌باشد.

در باره متولد شدن فرزندان خورشید از دل دریاچهٔ تی کاکا نیز در بنده‌گذشته شرحی داده شد. این روایت به شکلی دیگر نیز آمده است. خداوندگار بزرگ، یعنی خورشید عالم تاب چون مشاهده نمود که مردم در فقر و جهالت و زندگی سخت جنگلی ناآسوده و بی‌ایمنی زندگی می‌کنند، تصمیم گرفت تا از گوهر و تبار والای خود، دوفرزند به سوی زمین بفرستد تا مردمان را از جهالت و زندگی سیاه و ناآسوده رهایی بخشنند، چون به حال شان رحمت آورده بود. پس دو فرزند خود را، یکی پسر و آن دیگری دختر به دریاچهٔ تی کاکا که مقدس بود فرستاد. آن دو از سطح دریاچه‌گذشته و بهارشاد و هدایت مردم پرداختند. این کاکی که با افسانه بی‌چنین زاده شد و مردم را از بت‌پرستی و پرستش اشیاء و بت‌های سنگی و حیوانات بازداشت مان‌کو-کوباك Manco Copac یا مان داشت. برای محققان و پژوهنده‌گان تاریخ

و تمدن و فرهنگ این کاهای مسلم شده است که صرف نظر از وجود افسانه‌یی این شخصیت، وی دارای وجودی تاریخی و مسلم است و اورا افزایش اوامارا Ouamara که در جنوب دریاچه مقدس تی‌تی کاکا وارتفاعات چهارهزار متری کمحدود به کوه‌های هفت‌هزار متری می‌شد زندگی می‌کردند داشته‌اند.

در این منطقه از زمان‌هایی بسیار دور، تمدنی پیشرفته وجود داشته است که هنوز نیز بقایای آن حاکی از عظمتی است که در گذشته داشته. هنوز در جزایری که در این دریاچه واقع شده‌اند، وهم چنین در اطراف دریاچه، بهویژه در تی‌آهو آنا آناکو Tiahoananaco که وصفاً گذشت، بقایایی از دیوارهای عظیم سنگی و بدون ملاط، با نقش و نگارهایی که حاکی از اعتلای هنر حجاری است مشاهده می‌گردد. در حالی که بقایای بازمانده از زمان این کاهای تا این حد پیشرفته نمی‌باشند.

این بود افسانه‌ایی که میان پدرویی‌ها درباره این کاهای، یا شاه – خدایان و امپراتوران مقدس رواج داشت. بی‌شك این امپراتوران که هم شاه و فرمانروای وهم خدا به شمار می‌رفتند دارای موقعیتی ممتاز بودند. تا این‌واخر به شدت از ازدواج ویا زناشویی با بومیان پرهیزمی کردند و هر نوع ازدواجی میان خودشان به انجام می‌رسید. قدرت و حکومت درست این کاهای قرار داشت و از این میان اینکای بزرگ، شاه خدا محسوب می‌گشت، وی شخصیتی مقدس داشت و فرزند خورشید محسوب می‌شد. آن‌چه از اولویات حکام که صادر می‌کرد لازم می‌آمدتا بدون چون و چرا عملی شود. اما در ظاهر عده‌یی از رؤسا و بزرگان قوم مشاوراًش بودند. با این که اینکاهای خود کامه و مطلق العنان بودند، با این وصف از قدرت خود برخلاف مصالح عامه استفاده نمی‌کردند. اصولاً افرادی مردم دوست، اصلاح طلب و روشن فکر به شمار می‌رفتند و موردی به نظر نرسیده است که اینکایی از اختیارات فوق العاده و مطلق خود سوءاستفاده کرده باشد. همواره در پی آن بودند تابا عدالت و سخاوت و دادگری سلطنت کنند.

در مورد کارها و وظایف واختیارات امپراتور در ضمن بندهای بعدی، به مقضای مباحث گفت و گو خواهد شد. مقام امپراتوری براساس توارث و جانشینی انجام می‌گرفت براساس افسانه‌هایی که گذشت، هر امپراتوری لازم بود تا با خواهر ارشد خود ازدواج

نماید.. کودک پسری که از حاصل این ازدواج پیدایی می‌یافتد، و لیعهد اعلام می‌شد. هرگاه امپراتوری خواهر نداشت، با تزدیک ترین دوشیزه خانواده عروسی می‌کرد و بالطبع بزرگترین پسرشان وارث امپراتوری بود.

در آغاز امر این‌کاها تنها رئیس یکی دو طایفه بودند. اما بعدها کم کم قدرت‌شان گسترش یافت و با به زیر فرمان کشیدن طوابیق بسیار آن اندازه تو ای ای یافتند تا به جهان گشایی بپردازند. چنان که ذکر شد، در کار حکومت مطلق العنان بودند و در عین حال رئیس روحانی، کشوری و لشکری به شمار می‌رفتند. بعدها بر اثر رواج افسانه‌ها، تجسم آدمی خورشید که خدای بزرگ بومیان بود، به روی زمین شناخته شدند. پس وجودشان به عنوان خدایی تاب‌اعلام می‌شد و به همین جهت با خواهرانشان که از خود محسوب می‌شدند و تبار خدایی داشتند ازدواج می‌کردند. خواهر ارشد، شهبانوی کشور بود و بزرگ‌ترین پسرش و لیعهد محسوب می‌شد. اما امپراتور تنها به یک زن که آن‌هم بیشتر جنبه تشریفاتی داشت قانع نمی‌توانست باشد. برای این منظور در معبد بزرگ خورشید با انتخاب کاهنان، عده‌یی دوشیزه تربیت می‌شدند. این دوشیزه‌گان را دختران مقدس آفتاب می‌نامیدند و مخصوص شخص امپراتور بودند که در صورت تمايل با هر یکی از آنان هم بستر می‌شد.

۸- مسئله زمین وزراعت

در باره آب و هوا رواج فلاحت، تلاش در راه آبادانی زمین، اقامه‌غذایی، لاماحیوان‌اهمی، اینکاها از قبیله کی‌چوا، قدمت و اعتلای تمدن، روش زراعت در زمین‌های سراشیبی، تاخته‌بنده زمین و مسئله آبیاری، کود دادن، تشکیلات اجتماعی، نخستین دولت سوسیالیستی، تقسیم زمین‌ها، تعالیمی درباره کشاورزی، قوانین زراعت، سهم بنده‌ی زمین، محصولات و توزیع، زمین مقدس اینکا

درواقع آن چه که در به رو موجب اعتلا و به وجود آمدن تمدنی چنان که شرح شده در باره اش گفت و گو خواهد گشت شد، اعتدال آب و هوا و رواج فلاحت به شمار می‌رفت. آب و هوا گونه‌یی بود که مردم را به کاهلی و رخوت و تن آسایی دوچار نمی‌کرد. آب بمقدار کافی وجود داشت، اما دست رس نبود و لازمی آمد تا با کوشش و تلاش از نقاط دور به مزارع و زمین‌های زیر کشت هدایت شود و همین موجب می‌گشت

تامردم به کار و نلاش پردازند. زمین مساعد کشت و زرع بود، لیکن پیش از آن بایستی بارنج و زحمتی بسیار شخم و زیر و رو شده و قلوه سنگ هایش جدا می شد. سبب زمینی یکی از اقلام مهم زمینی به شمار می رفت که به مقادیر فراوانی در آن سر زمین به عمل می آمد و از همین جاست که سبب زمینی در تمام دنیا منتشر شد. درباره اقلام غذایی که کشت شده و خوراک جمعیت فراوانی را تکافو می کرد سخن رفت. برخلاف مکزیک و میا ، میان این کاهای یک حیوان اهلی بزرگ وجود داشت که آن را *Lama* می نامیدند. *Lama* حیوانی است چون شترهای کوهاندار ، اماکمی کوچک تر. در بار کشی مورد استفاده قرار گرفته و از پشم اش بهترین پارچه های گران قیمت را می بافتند. هنگامی که اسپانیایی ها به دنیا نو وارد شدند ، در پیرو تمدنی آن چنان عالی وجود داشت که مایه شکفتی شان گشت.

پاره بی از محققان منشأ این کاهای را از قبیله کی چوا Quechua دانسته اند این قبیله یکی از قبایل نیر و مند دره های مرتفع پهرو بوده است. ارتفاع آن دره ده هزار ۱۵،۰۰۰ پا بوده و خاک اش آنقدر مساعد بود که نزد ، سبب زمینی و محصولاتی دیگر را به خوبی به عمل می آورد. چنان که اشاره شد با تمام این احوال در این زمین های مساعد ، کشت و زرع جزو پشت کار و صرف حوصله و نلاش مدام میسر نمی گشت. زمین ها آن چنان سر اشیبی داشت که لازم می آمد تا پله بندی و تخت بندی شوند. در این روش قطعه زمینی را که سر اشیب بود تخت کرده و جلوش را سنگ چین می کردن و به اندازه یک متر پایین تر ، تکه های زمین دیگر را تخت و هموار نموده و به وسیله پله بی دیگر هم چنان زمین هایی بسیار را قابل کشت می ساختند. واژ پایین که نگاه می شد طبقات زمین به سان پله کانی به بالا امتداد پیدا می کرد. در کناره هر تخته سنگ ناودان هایی تعبیه می کردند تا به هنگام بارش تندباران ، سیلان اضافی به خارج دفع شده و موجب خسaran و زیان نشود. برای آب یاری زمین هایی که این چنین تخت بندی شده بودند ، نخست آب را در بلندترین زمین رهنمی نمودند. چون آن تخته زمین آب یاری می شد آب سرازیر شده و تخته دوم را مشروب می ساخت و به این طریق تا اوپسین طبقات زمین آب یاری می شدند. در این روش کارشان با حساب و دقت بسیاری تنظیم می گشت.

سوسیالیسمی که آزادی فردی را فقدان داشت . زمین ، ذخایر معدنی ، گلهای لاما و تمام نروت طبیعی از آن دولت و ار. جمله اموال اختصاصی محسوب می شد که دولت در مقابل کار افراد ، حصه بی از آن ها را بدانان واگذار می کرد .

چنان که ذکر شد تمام زمین ها به دولت تعلق داشت . کلیه زمین های مزروعی به سه بخش نامتساوی تقسیم می شد . بخشی از آن اینکاها و طبقه حاکمه بود - و بخشی به معابد تعلق داشت و سهم سوم که از همه بیشتر بود ، به عامه مردم ویژه گی می یافتد . از طرف دولت برای هر خانواده بی مقداری زمین تعیین شده و در اختیار شان قرار می - گرفت . مقدار زمین تناسب و نسبت داشت با افراد هر خانواده بی ، و با کمی و زیادی افراد یک خانواده ، مقدار زمین نیز کم و زیاد می شد . دولت در آغاز هرسالی در این سهم بندی تجدید نظر می کرد . به خانواده هایی که کودکانی افزوده شده بود ، به همان نسبت باریکه زمینی علاوه بر زمین هایی که داشتند اضافه داده می شد - و از خانواده هایی که افرادی مرده بودند ، به نسبت تعداد مرده گان ، زمین گرفته می گشت . این در حقیقت سیستمی بود در تناسب و تعادل درآمد افراد و خانواده ها و با چنین روشنی بود که دولت از بسیاری ضایعات که ممکن بود به وجود آید جلوگیری می کرد . مازاد محصولی که از زمین های اینکا و طبقه حاکمه و معابد به دست می آمد ، در انبار های غله نگاه داری می شد تا برای سال های قحطی به مصرف رسند . هم چنین جیره و خوراک سر بازان از محصول این زمین ها پرداخت می شد و مقادیری از آن نیز برای مهیمان خانه دها و کاروان سراهای میان راهها اختصاص می یافتد . چنان که ملاحظه می شود ، در امر زراعت قوانینی شایسته وجود داشت که نفع همگان در آن ملاحظه بوده و در ضمن پیش بینی سال - های آینده و درگیر شدن قحط و غلائیز می شد .

جست وجو و کاوش در قوانینی مربوط به زراعت اینکایی ، اعتلای تمدن و پیشرفت فرهنگی بر جسته رانمایان می سازد . تمامی مردان موظف بودند از سنین بیست و پنج تا پنجاه ساله گی در امر زراعت زمین های دولتی همکاری نمایند و نیازمندی های لشکری و سپاهی را بدین طریق مرتفع سازند . زبان رسمی کشور در تمام نقاط و ایالات

نفر دیگر عضو وزیردست اش محسوب می شدند . هر گاه شکایتی از رئیس اداره تقسیم زمین ، مبنی بر اعمال نظر و قانون شکنی اش می شد ، در صورت ثبوت جرم بلا فاصله اعدام می کشت . در پایتخت ، یعنی شهر کوزکو Cuzco ، قطعه زمین مقدس اینکا فرار داشت . اینکا مطابق با عقاید عمومی ، خورد شد - خدا محسوب می شد که به شکل انسان بمعیان مردم آمده است . پس آن قطعه زمین در حقیقت زمین شاه - خدا به شمار می رفت که شخص اینکا در آن شخصاً زراعت می کرد . آغاز فصل زراعت با کار امپراطور شروع می شد . اعیان و اشراف ، شامزاده گان و نزدیکان شاه همه با احترام صفحی بستند . گروه همسر ایان معبد بزرگ تحت سرپرستی کاهنان عالی مقام سرودها بی ویژه زراعت می خوانندند . هنمنون این سرودها اغلب درستیش و تحمید خورشید و ستایش و مدح زراعت و جریان آباد کردن زمین به دست بشر و این گونه مفاهیم بود . آن گاه امپراطور به دست خود شروع به شخم آن قطعه زمین مقدس می نمود و به این ترتیب شروع فصل کشت اعلام می شد .

۹ - محاسبات و معماری

دقت نظر دولت در امور ، تشکیلات و نظام یک اجتماع ، سرشماری ، ادارات گوناگون ، دفاتر ثبت موالید ، دفاتر ثبت متوفیان ، مجازات قابوں شکنان ، کی پو یا رسماًن های حساب ، روش ح-ب داری و جمع و تفریق ، منشیان و کابینهان . می کاره گی و مذمت آن . جهار ایالت ، بزرگ امپراطوری ، رامازی و جاده کشی ، پست و راه و روش آن . مهمانخواهی میان داه ، سرعت پست ، معماری ، روش مهندسی و بناساری ، اهمیت معماری اینکا بی ، شکل ویژه ناسازی دولت بادقتی قابل توجه به تمام امور رسیدگی می کرد . همه چیز در حد مقدور و با توجه به مقتضیات رو براه و آماده و درست بود . ادارات و دوایر مختلف و گوناگون به کلیه امور رسیده گی منی کردند . در مثل مسئله سرشماری و ثبت موالید و متوفیات میان شان مرسوم بود . همواره در هر ایالتی نه آن که کلیه جمعیت سرشماری می شدند ، بلکه نفرات هر طبقه بی معلوم و آشکار بود . هر خانواده بی که صاحب فرزندی تازه می شد ، موظف بودتا بدوایره مر بوطه و متصدیان آن امر از نوزاد آگاهی دهد تا در دفتر ثبت کنند . هم چنین هر گاه کسی می مرد ، صاحب مرده به همان اداره و شعبه مر بوطه مراجعت کرد و گزارش می داد تا نام متففا در دفتر زنده گان قلم گرفته شدمو به دفتر متوفیان افزوده

شود . هر نوع تخلف و سر بیچی از این قانون مستلزم مجازات های سختی می شد . البته اجرای چنین روشی و به کار بردن این فنون در اجتماع و نظایر آن در امر باز رگانی و معاملات که ذکر ش خواهد آمد ، لازم می آورد تا یک دستگاه و یا روش حسابداری دقیقی در کار باشد . این روش حسابداری وجود نیز داشت و از رشتہ رسماً - هایی خاص به نام **Quiipu** برای حسابداری استفاده می شد . منشیان و کاتبان و حسابداران از این رسماً ها برای حسابداری استفاده می کردند و برای ثبت ارقام گره های مخصوص به رسماً می زدند . جلو هر منشی و حسابداری ، رشتہ هایی از این کپوهای آویزان بودو خبره گان فن به دقت و سرعت از روی گردها جمع و تفیریق کرده و ارقام مورد نظر را استخراج می نمودند . هر یک گره مخصوصی را که به موضوعی حساب شده بر رسماً می زدند ، نماینده رقم یا موضوع و معامله یی بود و در واقع می توان گفت که این روشی در مختصر نویسی و علامت گزاری محسوب می گشت که مدد کار ذهن حسابداران و منشیان بدشمار می رفت . هر منشی و حسابداری نمی توانست با دقت و محاسبه یی دقیق ، از روی کپوی همکارش به خواندن به پردازد ، چون هر کسی روشی ویژه خود داشت .

به هر حال منشیان و حسابداران دولتی با این دفاتر عجیب و منحصر به فرد در دنیا ، به حساب و حساب داری و سرشماری می پرداختند . اینکا نماینده و تجسم قانون بود و هر قانونی که نقض و شکسته می شد ، صرف نظر از بزرگی و کوچکی و اهمیت و معمولی بودن اش ، چون فرد مرتکب برخلاف نظر شخص اینکا عمل کرده بود به سختی مجازات می شد . یکی ازدواج دولتی ، دایرۀ پلیس مخفی بود که اعضا یش به طور ناشناس میان مردم می گشتند و تمام اخبار را به رئیس خود گزارش می دادند .

در چنین جامعه سوسیالیستی ، بی کاره گی مذمت می شد و دولت با دقت و اظبط می کرد تا از بی کاره گی که برای اجتماع خسaran و زیان هایی به بار می آورد جلوگیری شود . هر فردی بفرآخور حال لازم بود تا کاری انجام دهد . در مثل هر گاه افرادی معلوم ارکارهای عمومی عاجز بودند ، وظیفه داشتند تا در طی سال در لوله یی از حشرات موذی ، چون شپش پر کرده و بوسیله مأموران به اینکا تقدیم نمایند تاثیت شود که

دوران سال را به بیهودگی و بطالت نگذرانده‌اند.

امپراتوری این کا سراسر بچهار ایالت بزرگ تقسیم می‌شد. پایتخت شهر عظیم و پر جمعیت کوزکو بود که با جاده‌های شوشه و عالی بداعمالات و نواحی دیگر متصل می‌شد. این کاهای در واقع از روی مآل‌اندیشی و حقیقت بینی به وجود واهیت راههای ارتباطی پی‌برده بودند، و در واقع آن چه که اینان در زمینه جاده سازی انجام دادند شاید به توان گفت با آنجه که تا آن زمان در تمام جهان انجام شده بود، به استثنای رومی‌ها، بهتر و پیشرفته تربود. جاده‌هاسنگ فرش شده و هموار و محکم‌اما باریک بودند. البته این جاده‌ها برای استفاده از چرخ و ارابه نبود، چون به‌این وسائل آشنایی نداشتند و بیشتر برای پیاده‌روی و بمویزه‌دویدن قاصدها پیک‌هاساخته می‌شد. یکی از این جاده‌ها که پایتخت را به **کویتو** Quito مربوط می‌کرد، پنج سدمیل طول داشت. چنین جاده‌هایی از ارتفاعات کوه‌ها، میان دره‌ها و گرده‌های سخره‌های سخت و سراشیب تپه‌هایی گذشت و در بنای این جاده‌ها، سربازان و اسیران جنگی بیگاری می‌کردند. از لحاظ معماری و روش ساخت چنان معماران نقشه‌کشیده و با آن روشی کار می‌کردند که در هر شرایط و هر نوع آب و هوایی، جاده‌ها با همان استحکام و قدرت به حال اولیه باقی مانده و آسیبی نمی‌دیدند.

در طول جاده‌هایی به‌این بلندی، هر نیم فرسنگی یک چاپار خانه، یک مهمان خانه و یک معبد بنا شده بود. چنان‌که ذکر شد در درجه اول برای پیک‌ها و قاصدان چنین جاده‌هایی را می‌ساختند، در هر چاپار خانه‌یی فاقدان تازه‌نفس و تیز تک آماده بودند و چون قاصدی از راه می‌رسید پیام خود را بدفاقد بعدی گفته واو به سرعت خود را به چاپار خانه بعده می‌رساند و بداین ترتیب در حداقل ممکنه مدت، خبری را از شهر کوزکو به شهر کویتو، یعنی فاصله‌یی بیش از هزار و سه‌صد میل می‌رسانیدند. مسافران در همان خانه‌ها استراحت می‌کردند و این مهمان خانه‌ها از طرف دولت اداره می‌شد و خرج آن از محل مازاد محصول زمین‌های دولتی تأمین می‌گشت. هم‌چنین از طرف دولت در هر یک از این قرارگاه‌های بیک خانه یا معبدهای خورشید نیز برای عبادت مسافران و سرنشینان بنا می‌شد. برای این پست‌ها در پیرو. دولت

ارزش بسیاری قایل بود ، چون اخبار از اطراف واکناف به سرعت به مرکز رسید و هم چنین بالعکس از مرکز به اطراف ارسال می شد . در مدت سه روز پیک‌های حامل پیام فاصله چهار سد میلی کوزکو و لیما Lima را طی می کردند . در مدت یک روز ماهی های تازه برای خوراک امپراتور از سواحل اوقیانوس به کوزکو می رسید . وسیله‌ی دیگر نیز از برای ارسال پیام‌ها رواج داشت ، رسمی که میان قبایل بدouی و جنگجوی سرخ پوست در امریکای شمالی بسیار رایج بود . در هر میهمان خانه‌یی ، برج‌هایی قرار داشت که برج آتش خوانده می شد . به وسیله آتش کردن و دود بلند نمودن در فاصله‌یی در حدود یک ساعت ویا کمتر ، از برجی به برج دیگر خبر به مرکز می رسید . بهروی رودخانه‌های تقریباً بزرگ پل‌های معلق باطناب‌های محکم شادانه احداث می کردند و پاره‌یی اوقات به وسیله‌یی چون فرقه‌های چوبی ، نشیمن‌گاهی را به طهاب و صلکرده وبالغش آن از یک طرف بدطرف دیگر می رفتد . برای احداث پل‌های موقتی ، گاه نیز از بهم چسبانیدن و بغل‌هم قراردادن کرجی‌ها استفاده می کردند .

به طور کلی اینکاها در بناسازی و معماری از تمدن‌های دیگر امریکای جنوبی ، به ویژه از مایاها چندان عقب نبودند . هر چند معماری مایاها بسیار پیشرفته بود ، اما اینکاها نیز معماران قابلی داشتند و بقا یای ساختمان‌ها این موضوع را به ثبت می رساند . اینان چنان بناها و ساختمان‌های بلند و هیبت‌انگیزی می ساختند که در استحکام و بزرگی نظایر کمتری داشت . برای ساختن معابد و کاخ‌ها و قلاع ، از سنگ‌های بزرگی که با اضلاعی منظم بریده و صیقلی شده بود استفاده می کردند . معمارهای قابل چنان این سنگ‌هارا جفت و منطبق به روی هم قرار می دادند که نیازمندی به هیچ نوع ساروج یا علاطی نداشت . هم اکنون شکاف‌های این سنگ‌های منطبق چنان است که یک تیغه فلزی نازک را نیز نمی توان میان آن‌ها فروبرد . برای استحکام واستواری این بناها لازم است تا اشاره شود که سرزمین پدرو منطقه‌یی زلزله‌خیز است و در آن سامان زلزله - های شدید و مرتب مکرر حادث می شود . اما هم اکنون با آن که در حدود پنج سد سال از بنای آن‌ها می گذرد ، دیوارهای عظیم و سنگین هنوز استوار ، صاف و سرپا هستند . در پایتخت و شهرهای بزرگ ، این بناها موجب ارعاب و وحشت متمردان و گردن کشان و

عصیان و رزان می شد . برای نمونه اشاره به قلعه غول پیکر ساک ساهوامان Sacahuaman می شود . سران و رؤسای متمرد و سرکش قبایل پراگنده را دعوت می کردند و این قلعه و بنای های مشابه را به آنان نشان می دادند - آن گاه بود که به قدرت عظیم پایتخت و ناچیزی خود پی می بردند - و این وسیله بی مسامت آمیز ، ساده و بی دردسر بود از برای منظور نظر و اعمال نفوذ دولت مرکزی .

۱۵ - حکومت و اجتماع ، ازدواج و جنگ

مراسم ازدواج در حکومت سومیالیستی ، من ازدواج ، مراسم ازدواج زیر نظر مستقیم دولت ، اعلای قوانین مردمی متعدد ، تمرکز جمعیت و چاره آن ، کوچ دادن مردم به مقاطعه دیگر و گسترش و آبادانی امپراتوری ، رفتار با اسیران جنگی و اقوام مغلوب ، شکل حکومت و ادھاری کوچک و بزرگ ، چهارایالت و چهار کاپاچک یا فرماندار ہزرگ ، مجلس مشاوره عالی ، پیشگیری ، حیله ها و از فقر و بی نوایی ، پشم بافی و نساجی ، تقسیمات اجتماعی ، جنگاوری ، من بازگیری ، افزایش از جنگ ، نوع جنگ افزایش افزایها

مراسم ازدواج بسیار جالب توجه بود . اصولاً قوانین اجتماعی توسعه و سیطره ویژه بی داشت . ازدواج زیر نظر شخص اینکا اداره می شد . برای اجرای مراسم ناشویی که آداب و تشریفاتی همگانی داشت ، از طرف دولت قبل از روزهایی انتخاب شده و به اطلاع همگان می رسید . در این مراسم دختران بیست تا هجده سال و پسران حداقل تا بیست و چهار سالگی حق شرکت داشتند . البته باید تذکر داده شود که بسیاری از بسران و دخترانی که در این مراسم شرکت می کردند ، قبل از خارج از آن محیط هم دیگر را پسندیده و مراسم نامزدی شان انجام گرفته بود . اما چه بسیاری نیز که مطابق معمول در همان مجالس هم را پسندیده و توافق برای ازدواج می نمودند . در هر حال در موقعیتی که از جانب دولت چنین مجالسی تشکیل می شد و بسران و دختران گردیده آمدند به آنان چند ساعتی وقت داده می شد تا هر کسی ، دختر یا پسر جفت دل خواه خود را یافته و پس از توافق و پسند قرار ازدواج بگذارند . چون وقت معهود تمام می شد اعضاً دولتی به رسیده گی پرداختند . این کا ، امپراتور مقدس و پیکر مجسم خورشید ، ازدواج هرجفتی را تقدیس و تبرک می کرد . به هر جفت تازه بی که در راه تشکیل خانواده تزیین بودند ، از طرف دولت قطعه بی زمین و دو دست جامه نوداده می شد .

اما ازدواج تنها بهمین شکل انجام گرفته و ثبت دفاتر می‌گشت و تحت نظر دولت و با نظارت مستقیم اش عملی می‌شد . جز این گونه ، هر نوع ازدواج دیگر غیرقانونی و قابل مجازات بود. ازدواج داخل قبیله انجام می‌گرفت و بیگانه همسری ممنوع و تابو شناخته می‌شد . هر پسر و دختری لازم بود از میان قبیله خود همسری انتخاب کند . در شهرها عروسی بهوسیله وزراکه نایب امپراتور بودند تقدیس می‌شد و در نقاط دوردست فرماندارها مصدر این امر شناخته می‌شدند .

از هر نقطه نظری که در تشکیلات و نظامات اجتماعی و قوانین و راه و رسماً اینکاها نگریسته شود ، جز اعتلای تمدن و فرهنگی پیشرفتی چیزی نظر گیر نمی‌گردد . همواره در مرور تراکم جمعیت در نقطه‌یی و نقصان و کمبود آن در منطقه‌یی دیگر نظارت می‌کرد و همیشه مترصد بود تا معادل را که موجب نظم و حکومت می‌شد برقرار و ثابت نگاهدارد بهمین جهت هرگاه در نقطه‌یی یا ناحیه‌یی جمعیت از حد معادل در می‌گذشت و تراکم حاصل می‌شد ، قسمتی از آن جمعیت را به منطقه‌یی غیر مسکون از قلمرو امپراتوری کوچ می‌داد و به این ترتیب بود که آبادی‌ها و نواحی و شهرهای جدید التأسیس به وجود آمده و امپراتوری آبادی وسعت پیدا می‌کرد . اما آن‌چه که هورد توجه و قابل تعمق است آن که این امر بامطالعه‌یی دقیق و پیش بینی‌های لازم و اصولی انجام می‌گرفت ، نه از روی اتفاق و بر سیل موقعیت . قبل از بهوسیله کارشناسان دولتی مطالعاتی دامنه‌دار به انجام می‌رسید که آیا منطقه کوچ نشین جدید از لحاظ ارتفاع و موقعیت زمین و وضع آب و هوا با آن ناحیه‌یی که می‌خواستند عددی را از آن‌جا کوچ دهند ، توافق و یک سانی دارد یا نه - و در صورت توافق و یکسانی مبادرت به این امر می‌شد . بهمین جهت بود که مردم کوچ شده در منطقه جدید ، با همان موقعیت و شرایط مأنس شان شروع به کار کرده و بهزادی ترقی نموده و آن‌جارا آباد می‌کردند .

رفتارشان برخلاف مکزیکی‌ها ، بالا اسیران جنگی با نرمش و ملاطفت و انسانیت همراه بود . اسیران را به داخل شهرها برده و با آنان خوش رفتاری می‌کردند . کوشش‌شان مصروف بر آن بود تا به قوانین آشنا بی‌یابند و به ارزش و برتری آن قوانین وقوف پیدا کنند . هنگامی که تعداد اسیران زیاد بود و قبیله یا قبائل و گروه‌هایی اسیر شده بودند

آنان را تقسیم کرده و هر عده بی رادر شهری و ناحیه بی که باز بان مغلوبان سخن نمی گفتند جای می داد و در عوض معادل با مغلوبان، جمعیتی از آن ناحیه را به ناحیه دیگر کوچ می داد. اسیران از حقوق اجتماعی معمول برخوردار شده و هیچ گونه تبعیض و کوچک بینی در باره شان انجام نمی شد. به این ترتیب بود که این کاهای توanstند اقوام و قبایل مغلوب را تجزیه و میان قوم خود مضمحل و پراکنده سازند و چنان جامعه بزرگ و متحد الشکل و امپراتوری عظیمی که یک پارچه گی داشت به وجود آورند.

شکل حکومت و تقسیم جمعیت از برای کنترل و در حیطه اقتدار داشتن آن، از خانواده شروع و به سکنه کل امپراتوری پایان می پذیرفت. جمعیت به دسته هایی بسیار تقسیم می شد و هر دسته جزء هر کب از ده خانوار بود. در هر یک از این دسته ها مردی سمت نماینده گی مسئول داشت، - به این معنی که آن فرد مسئول رفتار و کردار آن دسته شناخته می شد. پنج دسته ده خانواری نیز بدھمین ترتیب یک سر دسته مسئول داشت و پنج نماینده مسئول که هر کدام عهده دار کنترل یک دسته ده خانواری بودند، در برابر این سر دسته مسئولیت داشتند. سلسله مراتب به نسبت صعودی، هم چنین تغییر پیدا می کرد - دو گروه پنجاه خانواری تحت ریاست یک سر کرده قرار داشتند و دو سر کرده تحت اطاعت یک رئیس و دورئیس در برابر یک فرمانده وظیفه اطاعت و مسئولیت نظم و ترتیب راعده دار بودند. بداین ترتیب بود که هر فرماندهی به یک گروه بزرگ هزار خانواری فرمان روایی می کرد. چهار نماینده بزرگ و متشخص بدچهار ایالت اصلی که مرکز و پایتخت اش کوزکو بود ریاست و حکومت می کردند - و سرانجام در رأس اجتماع، شخص اینکا با مقام ربانی اش که فرزند خورشید بود قرار داشت و هر گاهی باشکوه و تشریفاتی تام به سرکشی ایالات و نواحی می رفت.

از طرف دولت سوسیالیستی دقت کافی و نظراتی دقیق به عمل می آمد تا فقر و بینوایی در کشور وجود نداشته باشد. سال های قحط و غلا به بدی و سختی بر گزار نمی شد چون دولت در سراسر کشور انبارهای بزرگ غله درست می کرد و هر ساله مازاد محصول بدقت گردآوری و در انبارها ذخیره می گشت. چون هنگام قحطی فرا می رسید مأموران دولتی گماشته بر انبارهای غله و آذوقه، بمقدار کافی از ذخایر به مردم می دادند و

کسی از گرسنگی و نداری در رنج و عذاب نبود. چنان که مذکور شد گلهای **Lama** یا شتر امریکایی و آل‌کاپا **Alcapa** که نوعی دیگر از جانوران مورد استفاده بود، به شخص اینکا تعلق داشت. هر ساله از طرف ماموران ویژه پشم این جانوران چیده شده و با نظارت سپرستان دولتی و حساب داران، میان خانواده‌ها تقسیم می‌شد تا به این وسیله پشم‌ها رسیده شوند. از وجود دوک آگاهی نداشتند و با آن که پشم‌رسی با دست انجام می‌گرفت، در این کار به واسطهٔ ممارست و تجربهٔ آنقدر ورزیده شده بودند که یک نواخت و صاف و مرتب رشته‌های پشم را بسته و به هنگام تحويل مأموران می‌دادند، آن گاه پشم‌های کلاف شده به رنگ رزان سپرده می‌شد تا به الوان گوناگون بدلشان کنند. پس از آن ازرنگرزی به نساجی تحويل داده می‌شدند نساجان هنرمندانی ماهر و کار آمد بودند و چنان پارچه‌هایی عالی و صاف و تمیز، با نقش‌های زیبا و جالب می‌بافتند که با پارچه‌های خوب اروپا و چین سدهٔ شانزدهم رقابت می‌کرد و می‌توان آن‌ها را در یک ردیف و مقام قرار داد.

چنان‌که گفته شد، امپراتوری اینکا از چهار ایالت ترکیب‌می‌شد که هر ایالتی را سویرمی‌خوانند. مبنای ایجاد چهار ایالت بزرگ، براساس تقسیم جهات چهارگانه فرار داشت و این روش پیش از اینکاها نیز معمول بود. پایتخت به دوناییه یامنطعهٔ بالا و پائین تقسیم می‌شد و هر قسمی از این دو بخش بادو ایالت ارتباط می‌یافت. از مرکز چهار جادهٔ اصلی به چهار ایالت کشیده شده بود که شرح جاده‌ها گذشت. آن چه که موجبات حیرت و شگفتی را فراهم می‌کرد آن بود که این جاده‌ها در تمام طول خود پستی و بلندی نداشتند و صاف و هموار بودند. مهمان خانه‌هایی که وصفشان گذشت در زبان بومی **Tambo** نامیده می‌شد و چاپارهایا قاصدان دونده را شاس‌کی **Chaski** می‌نامیدند. چهار صدر اعظم بزرگ که هر کدام‌شان بر یک ایالت از ایالات چهارگانه حکومت می‌کردند، از تزدیک ترین خویشان اینکا انتخاب شده و **کاپاک** **Capaque** نام داشتند و شورای عالی امپراتوری باحضور این کسان تشکیل می‌شد. هیچ کاپاکی حق نداشت از این سمت و قبول مسئولیت آن استنکاف ورزد، چون امری اجباری بود.

هر قبیله‌یی از چند طایفه تشکیل می‌شد و این قبایل به نام آیلووا [Ay] موسوم بودند. اعضای هر قبیله‌یی خود را هم دودمو تبار دانسته و میان خود ازدواج می‌کردند و بالته این روشی بود که در شهرها و نواحی شهر نشین و متمدن منسون خ شده بود. رئیس و سالار هر طایفه‌یی **کوراکا** Curaca خوانده می‌شد. همه امور طایفه یا ده خانوار به وی مربوط بود و چنان که ذکر شد او نیز در مقابل مافوق اش مسئولیت داشت. کوراکا در زمان صلح به منزله قاضی و فرمان روا و در زمان جنگ یک فرمانده جنگی به شمار می‌رفت کار میان دسته‌های مردم تقسیم می‌شد. عده‌یی مأمور انجام کارهای مزارع و کشتزارها و عده‌یی موظف به انجام کارهای ساختمانی بودند. شکار بانان و مأموران اداره جاده‌ها نیز از میان مردم تشکیل گروههای متمايزی را از لحاظ کار می‌دادند.

این کاهاه از آغاز مردمی جنگاور بودند و توسعه قدرت شان به وسیله تسلطهای نظامی انجامی گرفت بالطبع چنین مردمی در آن هنگامی که به اوج قدرت و تشکیل آن امپراتوری عظیم رسیدند، دارای ارتقیمنظم شدند و در حقیقت در این مورد اهتمام وسیعی بلیغی داشتند. برای یک امپراتوری وسیع تسلطهای نظامی لازم به نظر می‌رسید و بد همین جهت انگیزه جنگ‌ها بهره‌مندی از اقوام و قبایل مغلوب بود. برای شروع جنگ، از طرف دولت ابتدا در داخل کشور و پس از آن به وسیله عمال شان میان آن قوم و ملت به تبلیغ در مورد حسن قوانین اینکایی و ارزش آن، وقدرت عظیم امپراتور می‌برداختند. در باره خداوند بزرگ، خورشید عالم تاب مدیحه‌های ساختند و می‌کوشیدند تا مردم را به کیش خود درآورند. چون از این راه موفقیت‌هایی حاصل نمی‌شد به جنگ و تسلط نظامی دست می‌زدند. در مورد رفتار شان با اقوام مغلوب، و مستحیل کردن آن میان جامعه اینکایی پیش از این گفت و گو شد.

با این که از آهن نا آگاه بودند، اما با این حال جنگ افزارهای دوام و قابلیت داشت. نیزه‌های تقریباً بلندشان دارای بیکانه‌ایی بود که از مفرغ ساخته می‌شد نوعی زره از پارچه بادوام و به شکل خاص پرورده شده می‌پوشیدند که تا حدودی در برابر سنان و تیر مقاومت می‌کرد. اما وسیله دفاعی شان تنها زره نبود، بلکه از چرم

۱۱ – طبقات اجتماعی ، خانواده

سوسیالیسم و نوع آن در امپراتوری اینکا ، وضع طبقاتی در این جامعه سوسیالیستی ، سه طبقه اصلی طبقه اشراف ، طبقه روحانیان ، طبقه عوام ، طبقه ممتاز یا خانواده اینکا ، مقام روحانی اینکا رئیس اعظم روحانیان ، طبقات دسته های روحانیان ، طبقه مادون عوام یا برده گان ، موقعیت این طبقه و کارشان ، وضع خانواده ، دسته های طبقه عوام و تقسیم کار . معاش و امور از زندگی ، دولت متفکل زندگی تمام کارمندان و افراد ، مسئله زمین

آنچه که می توان در مورد شکل حکومت ، در امپراتوری اینکاها ذکر کرد آن است که آنان سوسیالیسم را به مرحله اجرایی درآورده و در واقع یک سیستم سوسیا لیستی تشکیل داده و تحت شرایط چنین روشه زندگی می کردند . از وسائل تولیدی و نژادی که در کشور وجود داشت جز دولت مالک معینی نداشت . چنان که ملاحظه خواهد شده ممکن است افراد نان خور و جیره خوار دولت بودند - اما با تمام این احوال طبقات اجتماعی نیز به مفهومی که ما از آن برداشت می کنیم ، در آن جامعه سوسیالیستی برقرار بود ، و آیا در واقع جامعه بی را می توان نشان کرد که دارای طبقات مختلف المنافع اجتماعی نباشند ، حتا در جوامع سوسیالیستی جدید نیز این مشکل حل نشده است .

به حال در جامعه اینکایی ، سه طبقه متمایز زندگی می کردند که عبارت بودند از : طبقه اشراف ، طبقه روحانیان و طبقه مردم عادی . نسبت این طبقات باهم بسیار زیاد اختلاف داشت و می تواند وضع شان را در برابر هم با وضع همین طبقات در فرانسه پیش از انقلاب به مرحله سنجش درآورد . اما ممتازترین طبقه اجتماع ، خانواده اینکا بود که در رأس اش شخص امپراتور قرار داشت . تمام افرادی که خون اینکایی داشتند از این طبقه به شمار می رفتند . شخص اینکا قدرت تمام داشت تا به دلخواه خود سه طبقه اصلی را برای اجرای نیات و تمایلات خود به بازی به گیرد . وی کاهن اعظم راهب بزرگ و بیشوای همه روحانیان بود . پسرخورشید و تیماردار این خدای بزرگ ملی به شمار می رفت . امام طبقه روحانی خود نیز به دسته هایی گوناگون تقسیم می شد که در بندهای بعدی مورد گفت و گفتوار خواهد گرفت .

شخص اینکا برای اداره کشور و نواحی گوناگون آن با سیاست و تدبیر نقشه

و مقامی در خور بودند ، چون مأمور حفظ جان اربابان خود می شدند . هم چنین تمامی فروشگاه ها و مغازه هایی که متعاق بہاین کایا اشراف درجه اول بود ، به وسیله این برده کان اداره می گشت .

تعدد زوجات رواج داشت . اینکا غیر از شهبانو - خواهر - از میان خویشان خود هم خوابه ها و همسرانی دیگر که اغلب موقعیتی دائمی نداشتند برمی گزید . هم چنین تمامی دختران مقدس معبد آفتاب از هم خوابه های اینکا محسوب می شدند و جز امپراتور کسی حق مصاحبتو و مجتمع شان را نداشت . در باره این دختران مقدس پیش از این اندگی گفت و گشید - امادر مورد سلسله های پیش از اینکا - و پس از این در باره شان مطالبی به میان خواهد آمد . برای طبقه اشراف نیز چند همسری و تعدد زوجات آزاد بود و هیچ قانونی وحدت نداشت که آذان را محدود نماید . اما مطابق قانون رسمی ، افراد طبقه سوم حق اختیار پیش از یک زن را نداشتند و سن ازدواج شان نیز معلوم شدم و کمتر از بیست و چهار سال هیچ مردی حق ازدواج نداشت . افراد طبقه سوم پس از ازدواج وضع بهتری پیدا می کردند ، چون از طرف دولت قطعه زمینی در اختیار شان گذارده می شدو هر چند فرزندی که پیدا می کردند ، به وسعت آن زمین افزوده می گشت . این زمین ها به هیچ وجه قابل خرید و فروش نبودند ، بلکه متعلق به دولت بود که هم چنان در خانواده ها باقی مانده باکم و زیاد شدن افراد هر خانواده بی ، مقدار آن ها نیز کمی وزیادی می گرفت .

۱۲- مراسم مذهبی بلوغ ، تعلیم و تربیت

زندگانی کودکان از زاده شدن تا بلوغ ، مراسم زایش نخستین کودک ، جشن دو سالگی و مراسم موجیدن در حضور ولیه دامپراتور ، تفسیر این مراسم ، ولیه دو تربیت او ، خشونت در تربیت اطفال ، پروردش های ابتدایی ، جشن بزرگ بلوغ ، رسوم آداب جشن ، آزمایش چوانان ، موارد مخت آزمایش ، مردود شده کان ، سرانجام قبول شده کان ، در حضور امپراتور و ملکه سوراخ کردن گوش و مراسم دیگر بلوغ وظیفه کار دولت ، گروه چوانان یا انکونا و کارشان ، تعلیم و تربیت دولتی گروه دشیز کان آلا کونا ، تعالیم آنان ، وظایف شان مدرسه بزرگ منحصر به فرد دولتی

زندگی کودکان از بدعتولد تا بلوغ خود افسانه بی است که نظایر آن در امریکای جنوبی و به ویژه میان قبایل بدی کرارا مشاهده شده است . رسوم بلوغ چوانان و

درجات روحانی، کشوری و لشکری از آنان بود. اما این‌کای بزرگ در تاریخ اجتماع بالاستبداد - اما خیرخواهی حکومت می‌کرد و رئیس روحانی، فرمانده کل لشکر و ریاست قضایی کشور را به‌عهده داشت. اما چنان‌که ذکر شد، وارث تخت و تاج از نوعی دیگر ترتیب برخوردار می‌شد. بدیگر در تعليمات نظامی اش دقت بسیاری مبنی‌ول می‌شد - و چون به‌شاترده سالگی که سن بلوغ بود می‌رسید، ضم‌جهش و تشریفات و مراسمی باشکوه که جنبه مذهبی داشت، تحت آزمایش‌هایی بسیار قرار می‌دادند تا هوش و قدرت و نیرومندی، چابکی، سرعت انتقال و ذکاآشن بعمنصه ظهر رسد.

ترتیب اطفال با خشونتو سختی همراه بود و چنان پروردش‌شان می‌دادند تا در شرایطی بسیار سخت بتوانند تاب و مقاومت آورده و خود را نه بازند. در هوای سرد با آب خنک شست و شوی شان می‌کردند. خواب در هر روز سه‌نوبت برای کودکان تحت پروردش ضرورت داشت. نه در گهواره نه در نتو و چیز‌هایی از این‌گونه بچه‌ها را نگاهداری می‌کردند، بلکه کودکان را در خواب‌گاه‌هایی هم چون گهواره‌که باطناب - هایی ضخیم از سقف می‌آویختند آویزان می‌کردند و در چنین شرایطی کودکان می‌خوايیدند. به آغاز کشیدن و اظهار محبت و علایق نسبت به کودکان معمول نبود و گونه‌ی آنان را بار می‌آوردن که متکی به نفس بوده و تمام احتیاجات خود را می‌توانستند برآورده‌کنند. رسومی بسیار سخت و جان فرسا در باره زناه. یی و امور نظامی بدانجام می‌رسید، چون به‌این‌دو اهمیتی فوق العاده می‌دادند. زناشویی اساس حفظ و صیانت زندگی خانواده‌گی و بالنتیجه زندگی اجتماعی محسوب می‌شد و نظام خدمات لشکری اساس اعتلا و حفظ استقلال کشور به‌شمار می‌رفت.

در طی هرسالی یک بار جشن باشکوهی ترتیب داده می‌شد. این جشن را دولت با تعاون و همکاری خانواده‌ها و مردم تشکیل می‌داد. میان جامعه این‌کایی، شاترده سالگی آغاز سن بلوغ محسوب می‌شد. در این جشن تمام جوانان شاترده ساله شرکت می‌کردند. در بزرگترین میدان شهر، آزمایش‌گران، داوران و مریبان و امرای عالی رتبه دولت برآزمایش جوانان و مراسم آن نظارت می‌کردند. پدران و مادران و اهالی شهر بالباس‌ها و ظاهری آراسته به‌تماشا می‌ایستادند. مدت هفت

روز لازم بود تا جوانان در شرایط سختی به سر برند تامقاومت‌شان در برآبر ناملایمات سنجیده‌مو ثابت شود . در طی این هفت روز بامقدار بسیار کمی از حبوبات و جرعه‌ی بی آب زندگی می‌کردند . هرگاه جوانی تاب مقاومت‌نمی آورد و عجز و ضعف‌شان می‌داد اخراج شده و مقام اش به‌رسمیت شناخته‌نمی‌شد . چون مدت هفت روز سنجش مقاومت و قدرت و تحمل به‌پایان می‌رسید ، میدان را یک پارچه شور و هیجان‌فرما می‌گرفت ضیافتی مهم ترتیب داده از جوانان بالغ‌دیه‌مو اشربه‌گوناگون و عالی پذیرایی می‌شد . آن‌گاه دور مسابقات فرا می‌رسید و آخرین آن‌ها مسابقه دو بود . در طول راه مسابقه، پدران و مادران فرزندان خود را تشویق و ترغیب می‌کردند . تیز تک ترین جوانان از طرف شخص این‌کا دولت و مردم مورد ستایش و شادباش واقع می‌گشتند ، چون بهزودی از طرف دولت برای پیش‌قاصدی و پیک بودن استخدام می‌شدند .

آزمایش‌هایی که از جوانان انجام می‌شد بسیار سخت و دشوار بودو برای ورود جوانان به‌جرگه مردانه به‌رسمیت یافتن عنوان و موقعیت‌شان و سواستی سخت درگیر بود . این مراسم تقریباً همان رسومی بودند که در جوامع بدی سرخ‌بوستان برای جشن بلوغ پسران و ورودشان به‌جرگه مردان انجام می‌گرفت و نمونه‌هایی بسیار از آن را میان قبایل بدی ملحوظه نمودیم . اما آن مراسم بسیار وحشت ناک بودند به طوری کتاب‌های گذشته ملاحظه نمودیم . کد عده‌ای از جوانان طی شکنجه‌هایی جان‌کاه می‌مردند و به‌پایان مسابقه نمی‌رسیدند اما در جامعه متمدن این‌کا آن رسوم تصفیه شده‌نه تنها قدرت اسقامت جوانان بود که مورد آزمایش و سنجش قرار می‌گرفت .

یکی دیگر از این امتحانات ، مسابقاتی بود در مورد تسلیح واین‌ک در چه مدتی جوانان می‌توانستند ساز و برگ جنگ را به خود پوشیده و آماده نبرد شوند . هرجوانی لارم بودن‌اده الا دوازده روز را پیمایی ، حمل اسلحه ، خوراک اندک و شرایط سخت جنگ را تحمل نماید . هرگاه یکی از جوانان اظهار عجز و لابه می‌کرد و به کاهلی خود را از ورطه بیرون می‌کشید ، به نظر حقارت و بد بینی به وی نگریسته و مردودش می‌کردند ، آن‌گاه بودکه مراسمی سخت تر آغاز می‌شد و این مراسم شباhtی

بسیار داشت به آداب سرخ پوستان بدی که در موارد مربوطه شرح شان گذشت . این رسم سخت و دشوار ، شلاق زدن بود . هرجوانی بایستی می توانست تا بدون اظهار درد و ناامه کردن ، ضربات شلاق را تحمل نماید و هرگاه ناله و یا ضجه می نمود ، آزمایش را باخته بود . هنگامی که جوانان برای خود می گشتند و یا گپ زده و مشغولیتی داشتند یک نفر که مأمور این کار بود ، ناگهان با دشنه بی به آنان حمله می کرد . هر کسی که به هراس افتاده و پریشان می شد ، باز نده و مردود اعلام می گشت . این گونه آزمایشها بسیار انجام می شد به طوری که بسیاری اوقات نتایج شدید بدنی و عوارض جراحتی پیدا می شد . اما هرچه که بود سرانجام آزمایشها پایان می یافتد و عده بی که سر بلند و قبول بیرون آمده بودند موجب فخر و مبارزات پدران و مادران و خانواده شان را فراهم می کردند . اینان به عنوان مردانی مسئول و شایسته وارد اجتماع شده و موقعیت شان به عنوان افرادی کامل محرز می گشت . اینان سر بازانی شایسته و کار آمد شناخته می شدند که می توانستند از آزادی خود و استقلال کشورشان دفاع نموده و در موارد بحرانی به ضعیف نوازی و دست گیری و کومک ناتوانان بستا بند . تمامی این آزمایشها سخت تر و خشن تر در باره و لیعهد انجام می گرفت . سرانجام پس از گذشت تمامی این مزاحل ، قبول شده گان خود را برای واپسین مراسم که در واقع مهم ترین آن ها بود آماده می کردند و این جشنی بود که امپراطور نیز در آن شرکت می نمود .

این جشن بزرگ ترین ، و یا در شمار یکی از بزرگ ترین جشن های سال به شمار می رفت . پیش از مراسم عمومی و تشریفات همگانی ، آداب خصوصی به وسیله اینکا ، و شهبانو - خواهر انجام می گرفت . در کاخ امپراتوری و تالار عمومی ، در حالی که پدران و مادران و اقوام جوانان به تماشا گرد آمده بودند ؛ به وسیله رئیس تشریفات ، جوانان یک یک به حضور امپراتور معرفی می شدند . اینکا بر مسند نشسته و با سوزنی از طلا که ضخامت زیادی داشت ، گوش جوانان را سوراخ می کرد . آن - گاه هر جوانی که از این مرحله می گذشت ، وی را در اتفاقی دیگر به حضور ملکه - خواهر هدایت و معرفی می کردند . ملکه خواهر ابتدا نوعی کمر بند که به کمر بند بلوغ معروف بود ، به کمر جوانان می بست و این رسم با تغییراتی اندک میان زرتشیان نیز

صحیح ، چنان محیط آزادی برای شان ایجاد می‌نمود ، که ذوق وطبع و هنرشنان می‌شکفتوبه کار آمدی می‌برداخت . این گروه تحت تربیت ونظم و پرورش و آموزشی صحیح بار می‌آمدند . حجاران ، نقاشان و معماران و طراحان یاناکونا ، هنرمندانی ورزیده بودند ، بدینه فلز کاران یاناکونا در هنر و صنعت خود بدشکل شگفت‌آوری تبحر داشته‌اند . در مصنوعات از آهن استفاده نمی‌کردند ، چون این فلز هنوز برای شان نا شناس بود ، اما از مس و طلا و نقره مصنوعات فراوانی به وجود می‌آوردند . از تصفیه کردن و چکش کاری و ساختن هم بسته مفرغ آگاه بودند . از ورقه‌های طلا و نقره در روکش کاری به پایه استادی رسیده بودند و بسیاری از معابدرا سراسراز ورقه‌های طلا و نقره می‌پوشانیدند .

سیل طلا و نقره از هرسو به پایتخت سرا زیر بود و مشاهده نمودیم که امپراطور آتاهوآلبا Atahualpa چه‌گونه برای آزادی خود به غارتگران و جنایت کاران اسپا نیولی ، یک اناق بزرگ مملو از طلا بخشید و برادرش سه برابر این را پیشنهاد کرد . اینکا در ظروفی سنگین از طلا غذا می‌خورد و حاشیه‌های دیوار کاخ امپراتوری باطلان بر جسته سازی شده بود . موافقی که جشن‌ها و تشریفات عمومی برپا می‌شد ، دورا دور میدان بزرگ شهر کوزکو Cuzco را با زنجیرهایی قطور و توپراز طلای ناب حصار می‌زدند و چنان که ملاحظه خواهد شد در معبد خورشید باعی باتمام متعلقات اش از طلا ساخته بودند و این‌ها همه بدست هنرمند فلز کاران و صنعت گران یاناکونا ساخته و برداخته می‌شد .

تفقیباً دسته‌بی دیگر نیز شبیه گروه جوانان یاناکونا Yanacuna وجود داشت که افرادش را دختران برگزیده و زیبا تشکیل می‌دادند . این دختران از سن هفت ساله‌گی تحت نظارت مأموران مخصوص انتخاب می‌شدند . زیبایی ، هوش ، توانایی و استقامت وسلامت کامل‌شان از همان آغاز در انتخاب‌شان دخالت داشت این دسته دوشیزه‌گان را گروه آل لاکونا Allacuna می‌نامیدند . تربیت اینان از همان آغاز جنبه‌بی مذهبی داشت و در جایی چون دیر تربیت و پرورش می‌یافتد و در شمار راهبه‌گان بودند . به آنان انواع هنرهاي دستی زنانه ، چون دوخت و دوز و بافته‌گی

۱۳ - کاهن‌ان و دسته‌های روحانیان

طبقة کاهن‌ان یکی از سه طبقة اصلی جامعه اینکایی، موقعیت این طبقة، وضع کاهن‌گان و نقش‌شان در دستگاه روحانیت، تربیت و تعلیم کاهن‌ان، دسته‌ها و طبقات فرعی کاهن‌ان، به چند دسته تقسیم می‌شدند، شش گروه از کاهن‌ان، دسته‌غیرت گویان و کارشان، دسته افسون‌گران، دسته سحر و جادو در دیانت اینکایی، دسته افسون‌گران یا جادو-بنشکان، طربق و روش درمان مذهبی، مقایسه و مشابهت، دسته متصدیان امور قربانی و تشریفات، دسته آمان‌تا! معلمان اشرف زاده‌گان، مأموران حساب، دسته عالی مقامان، دسته هایی دیگر

طبقة روحانی چنان که ذکر شد، یکی از سه طبقة اصلی جامعه اینکا محسوب می‌شد. هر چند وفور واژدیاد این طبقة آن چنان که در جامعه آزنکی ملاحظه شد نبود، و هم‌چنین چون کاهن‌ان‌ما بایی بردوح وجسم مردم سلط نداشتند، اما با این حال طبقة‌بی ارجمند و با قدرت بودند، چون در رأس طبقه‌شان، شخص اینکا به سمت بزرگ روحانی، راهب بزرگ، کشیش اعظم و پیکرۀ مجسم خداوند خورشید قرار داشت. اما چون جنایات و بیدادهای مذهبی در هر جامعه‌بی با طبقة کاهن‌ان وابسته‌گی دارد، در جامعه اینکایی چون طبقة کاهن‌ان کثیر الافراد بودند، جنایات و بیدادهایی به نام مذهب‌کمتر انجام می‌گرفت – و در اینجا شکل خاص سوسیالیسم اینکایی بی تأثیر بود.

هم زنان به مقام‌های روحانی باز می‌رسیدند و هم مردان. چنان که در بند پیشین اشاره شد، کاهن‌گان از گروه دوشیزگان آل لاکونا Allacuna انتخاب‌بی شدند. در پاره‌بی از معابد زنان به مقام کاهن‌ان ارشد انتقاء می‌یافتد. و هم‌چنین در برخی معابد کاهن‌ان مرد وزن‌های دو وجود داشت و در بعضی معابد تنها کاهن‌ان خدمت می‌کردند. اما موادری که در معبدی تنها زنان به اشغال گوناگون روحانی‌اشتغال داشته باشند کم بود. برای کاهن‌ان روابط جنسی و مرادات عاشقانه آزاد بود. اما همواره ملزم بودند تاریخ‌ایت مقام و معبد را بنمایند. هر گاه کاهنی مرتبک زنا می‌شد، تکفیر گشته و باشکنجه به قتل می‌رسید. اما با این حال کاهن‌ان در خفا چون دیگران برای اراضی حوا یج جنسی‌شان، با توجه به قدرت شان مرتبک خطایای بسیاری می‌شدند. گروه دوشیزه‌گان آل لاکونا در معبد و بیزه‌بی تحت سرپرستی کاهن‌گان و دیاست

یک کاهن عالی مقام تربیت می‌شدند و روابط عاشقانه میان شان با بعضی کاهنان درمی‌گرفت و هم چنین بعضی کاهنان ارشد با نوجه قدرت‌شان از آنان کام می‌ستاندند و دولت نیز تا حدودی غمض عین می‌کرد.

کاهنان در درجا تربیت می‌شدند. نخست در خود معابد مجالسی وجود داشت که کاهنان به تربیت روحانیان آینده می‌پرداختند. از سویی دیگر هرساله عده‌یی در مدرسه بزرگ دولتی تربیت می‌شدند و برای کمبود روحانیان و اشغال مقام‌های روحانی به معابد معرفی می‌گشتند. طبقه اصلی روحانی به دسته‌ها و گروه‌هایی چند تقسیم می‌شد که هر دسته و گروهی کار ویژه‌یی را انجام می‌داد. از شش دسته مشخص روحانیان می‌توان یاد کرد و قبل از مطابق معمول در قلمرو دیانت مطالعه شد - شش دسته روحانی بینی و سحرپزشکی نیز مطابق معمول در قلمرو دیانت مطالعه شد - عبارت بودند از:

۱ - گروه غیب‌گویان و سرنوشت‌نگران. کار اینان چنان‌که بر می‌آید آشکار و روشن است. در جامعه اینکایی عقیده توده به طالع بینی و پیش‌گویی بسیار بود. کاهنان چون امروز دستگاه رمالی برپا کرده و بارمل واسترلاب، از روی سنگ و ریگ و وضع آسمان و نگاره‌های آسمانی و قرائی نیز دیگر بدپیش‌گویی حوادث آینده و سرنوشت‌کسان می‌پرداختند.

۲- گروه افسون‌گران و جاد و پزشکان. این گروه قشر جادویی دستگاه روحانیت اینکایی بودند. برای هر درد روحی و جسمی دارو و طرز مداوایی داشتند. به عاشقان داروی عشق و جلب توجه معشوق رامی دادند، به کسانی که در صدد آزار رقبا و دشمنان شان بودند، راه‌هایی می‌آموختند، به آنانی که طالبر فاوه و تنعم بودند از کار و طلس‌هایی می‌دادند و هر دسته‌یی را بد گونه‌یی راضی و روبراه می‌کردند. اما دردهای جسمی را با انواع جوشانده‌های گیاهی و درمان‌های نباتی مداوا می‌نمودند. هنگامی که فکر شان توانایی نداشت، درد و بیماری را منتبه به جنیان و شیاطین می‌کردند. در میان جامعه اینکایی اعتقاد به اشباح و ارواح خبیثه و جنیان و شیاطین وجود داشته و رایج بود و اصولاً کدام جامعه‌ی متدين و بدیوی را در زمان باستان و حال می‌توان نشان داد که به وجود شیاطین،

ارواح و جنیان اعتقاد نداشته باشد؟! . هنگامی که عالی جناب جادو پزشک تشخیص می داد که بیماری و مرض کسی در نتیجه حاوله فرورفتن ارواح شریره و جنیان به نیکر اوست ، شروع بداعداماتی می کرد که میان تمدن های باستان و جوامع بدوی نیز نظایر ش رواج داشت . جادو پزشک کاسه بی از آب و مشعلی افروخته به دست می گرفت و نزدیک بیمار با خواندن اذکار و اورادی می آمد . اذکار و اورادش همه به مضمون آن بود که ارواح تحذیر یافته و بدن بیمار را ترک گویند . یکی دیگر از جوه شابه تمدن های آزتکی و مایا بی و اینکایی - تقدیس شان بود از عناصر چهار گانه آب ، باد ، خاک و آتش - چنان که برای هر یک از این عناصر خدایی داشتند و آدایی در عبادت و پرستش . اما از این میان آتش از همه مهم تر و محترم تر بود . برای این کاهن افسون - گر - یا جادو پزشک با آتش و آب به بیمار نزدیک می شد که این دو ، دو عنصر مقدس بودند و شیاطین و ارواح خبیثه از عناصر مقدس گریزان می شدند . در آینه ایرانیان باستان وادیان بزرگ سامی نیز چنین عقیده بی بر جسته تر و روشن تر وجود دارد . باری عالی جناب جادو پزشک ، ابتدا کاسه آب را جلو بیمار می گرفت ، آن گاه مشعل را چند بار گرد او می چرخانید و چنان نزدیک به بدن بر هنئه بیمار می گرفت که پوست بدن بیمار می سوت . به این ترتیب شیاطین رمیده و بر آن می شدند تا از تن بیمار خارج شوند . چون این عمل پایان می یافت به روی بیمار خم شد و با حرص و ولع سینه بیمار رامی مکید و بر آن بودند که به این وسیله درد و مرض که در تن بیمار خانه کرده خارج می شود . چون مدتی از سینه بیمار می مکید ، ایستاده و به طرف خارج از قلمرو امپراتوری ، با صدای های وحشت ناکی می دمید و درد و مرض را بدین وسیله بیرون می ریخت . آن گاه دوباره مشعل را به دست گرفته و چنان از نزدیک گرد بدن بیمار می گرداند ، که از فرط سوزش به فریاد می افتد و بدین طریق درمان پایان می - پذیرفت .

۳ - گروه سوم کاهنانی بودند که متصدی و مراقب قربانی و تشریفات و مراسم آن بودند ، چنان که ذکر شد میان جامعه اینکایی به نسبت دو جامعه متمدن دیگر که ذکر شان گذشت ، طبقه کاهنان و روحانیان قلیل افراد بودند و به همین سبب مراسم

و تشریفات مذهبی در این جامعه از دوقوم آرتک و مایا کمتر رواج داشت و به ندرت قربانی می‌گردند . امادر پاتخت که قشر طبقه روحانی متراکم نبود، تشریفات مذهبی و قربانی انسانی بیشتر رواج داشت . در بندهای بعدی از موارد و تشریفات قربانی گفت و گو خواهد شد .

۴ - دسته چهارم گروه مذهبی آمان تا Amanta نام داشتند . علم و دانش منحصر به طبقه اشراف و روحانیان بود و معلمان مدرسه بزرگ دولتی نیز اغای از میان کاهنان انتخاب می‌شدند . دولت معلمان ویژه قانون آموزی ، مریان ورزشی و نظامی را خود خارج از حوزه روحانیت انتخاب می‌کرد و معلمان خط و آموزش دانش‌ها و علوم و سنن و مواریث مذهبی و افسانه‌ها و اساطیر و تاریخ را از میان کاهنان یا گروه آمان تا بر می‌گزید . گروه آمان تا کاهنانی بودند که حافظان فرهنگ و تاریخ قومی و مواریث نیاگان به شمار می‌رفتند و این هم را به اشراف زادگان و نجبا می‌آورد . ختنند . کارشان مرتفع و زندگی‌شان بیشتر فریب آسایش و راحت بود .

۵ - مأموران حساب و منشیان معابد پنجمین دسته روحانی را شامل می‌شدند . اینان افرادی بودند که از حساب و طریق سخت و دشوار حساب داری اینکایی آگاه بوده و در این دانش خبره‌گی داشتند و در بندهای گذشته از طریق مشکل حساب و حساب داری اینکایی گفت و گو شد . کار اینان رابطه داشت با وضع در آمد معابد و مأمور بودند تا همواره حساب دخل و خرج معبد و مازاد آن را در دفاتر ویژه ثبت نمایند . روش خط نویسی‌شان عبارت بود از علایمی بسیار و نشانه‌هایی فراوان که به دقت نقاشی می‌گردند . این خط هنوز هر احلى لازم داشت تا به پایه خط تصویری آزتکی باز رسد .

۶ - دسته ششم گروه عالی مقامان بودند . هر چند معبدی تحت نظر یک کاهن- اعظم اداره می‌شد که با شخص اینکا مرابطه داشته و کارهارا گزارش می‌گردند . در مراسم اصلی و تشریفات و جشن‌های بزرگ و مراسم قربانی شرکت می‌گردند و دوده و تبارشان خورشیدی ، یعنی از نژاد دوده و خانواده اینکاها بودند . تمام دسته‌های دیگر در مقابل این عالی مقامان مسئولیت داشتند چنان که آنان نیز در برابر امپرانور

مسئول شناخته می‌شدند.

البته مرامسمی در دیانت اینکایی وجود داشت که دسته‌هایی دیگر از روحانیان را در این طبقه‌بندی وارد می‌کرد، چون تعمید‌هندگان و اعتراف شنوان. هم چنان‌که وجوده تشابه‌کم و زیادی میان مذهب‌آرتکی و مسیحیت وجود داشت، میان مذهب‌آرتکی و اینکایی از سویی و میان مذهب‌اینکایی و مسیحیت از جانبی دیگر وجوده تشابه اصلی شناخته شده است. به این وجوده تشابه در ضمن بنده‌ای آینده و مباحثی که خواهد شد، اشاره می‌شود.

۱۴- وضع معابد

اهمیت ویژه معابد، معبد سازی، کشت معابد، ستایش شاعرانه خورشید، معابد خورشید، معابدی که در طول راهها ساخته می‌شدند، درآمد معابد، ازad در آمد و موارد مصرف آن، معبد بزرگ آفتاب، باغ طلا، هدایایی که به معابد اهدا می‌شد، معابد پیاگنجینه‌های طلا، باغ طلا در معبد بزرگ مجسمه‌های طلای خدایان، ستاره پرستی، معابد کوچلک‌تر، معبد خادمان خورشید

به ساختن و بنای زیاد معابد، به ویژه معبد خورشید بسیار می‌پرداختند. در هر گوش و کنار، شهر و آبادی، نواحی دور و نزدیک و حتا راهها و شوارع معبدهایی متعدد، کوچلک و بزرگ بنا می‌کردند. خورشید، آن خداوندگار بزرگ و زندگانی بخش، در هر کوی و برزني خانه‌یی و پرستش‌گاهی داشت و گروه بندگان شاعرانه او را می‌پرستیدند. در قسمت پرستش خورشید و این خداوندگرانمایه اینکایی و در معنایی عمومی بشری، بینشی خاص دور از شرک و تنصب داشتند، چنان‌که در مقام مقایسه خورشید پرستی خودشان با مذهب مسیحی، آن مذهب در نظرشان دستگاهی بتپرستانه و شرک آلوه می‌کرد، چنان‌که جریان آن در گفت و گوی آنکشیش بدنهاد و جانی اسپانیولی با امپراتور آتاهاوآلپالAtahualPala گذشت.

بسیاری از این معابد که در شهرهای بزرگ قرار داشتند، گنجینه‌یی از طلا و نقره و جواهر و اشیای گران قیمت بهشمار می‌رفت. اما معابد کوچلک و دور افتداده ساده تر و بی‌پیرایه و فقیرانه بود. در راهها و جاده‌های طولانی که در امپراتوری اینکا ساخته

شده بود ، از طرف دولت در فاصله هر چند فرسنگی یک چاپار خانه ، یک مهمانخانه و یک خانه خورشید بنا شده بود . مسافران در هر ایستگاهی پس از استراحت کافی ، به نیایش خداوند عظیم الشأن شان می‌پرداختند . شب هنگام برای عالی‌جناب خورشید خدا مراسمی رواج نداشت ، اما صبح گاهان و بهویژه هنگامی که قرص خورشید بهمیان آسمان می‌رسید ، مراسم سناش و نماز برپا می‌گشت . پرداخت مخارج معابد سر راه را دولت پرداخت می‌کرد و محل آن از عواید محصول زمین‌های دولتی تأمین می‌گشت .

زمین و مسئله آن به گونه‌ی دیگر جز روش معمول ، در امپراتوری و جامعه سوسیالیستی اینکاها حل شده بود . مالکیت خصوصی وجود نداشت و تمام زمین‌ها به سه قسمت بخش می‌شد . حصة اول از آن اینکاها یا طبقه حاکمه ، و قسمت دوم از آن معابد و بخش سوم که بزرگ‌ترین بخش محسوب می‌گشت بد مردم تعلق داشت که دولت به نسبت تعداد نفرات هر خانواده یی میان‌شان تقسیم می‌کرد . خرج معابد از عواید این زمین‌ها تأمین می‌شد - اما دولت ناظارت می‌کرد تا مازاد عواید معابد حیف و میل نه شود ، چون لازم بود تا مازاد تمام حاصل زمین‌ها در انبارهای غله ذخیره شود . علاوه بر بیگاری یی که عامه مردم در زمین‌های متعلق به اینکاها و معابد انجام می‌دادند ، معابد دارای بردگانی بسیار بودند که آن بردگان در زمین‌های موقوفه کار می‌کردند .

بزرگ‌ترین معبد آفتاب در پایتخت قرار داشت . ثروت ذخیره شده در این معبد از حد و حصر خارج بود . کاهنان این معبد از خانواده اینکا بودند و در سیاست دخالت مستقیم داشتند . از همه احاظ این معبد دارای ارزش‌های ویژه یی بود و در بسیاری از امور نفوذش بی‌تر دید کاری واقع می‌شد . از شکنجه‌های این معبد وجود «باغ طلا» در آن محسوب می‌گشت . با غطای معرف ثروت ، نشان‌گر ذوق و هنر ، و توجه عمیق اینکاها بود به خورشید پرستی و سناش این خدای والا مقام که در طی عهود و اعصار ، به اشکال گوناگون مورد پرستش واقع شده بود . با غطای در معبد به وسیله فلز کاران بر جسته گروه یانا کو نا ساخته شده و بسیاری از اشراف نذوری از طلا و

هدا یابی از سیم وزر بدان جا پرداخته بودند . در این باغ تمام زمین ها ، دیواره ها ، گل ها ، درختان و پر نده گان و حشرات از طلا ساخته شده بودند . آن چنان ظرافت و لطف و هنری در ساختن شان به کار رفته بود که موجب اعجاب می شد . بیکر چوبانی و حواشی و نقش و نگارهای دل انگیز جز بهت چیزی برنمی انگیخت . بیکر چوبانی به اندازه طبیعی از طلا ساخته شده بود که گله بی از لاما های طلایی را نگاه داری می نمود . وضع و قرار گرفتن حالت طبیعی همه چیزها آن چنان بود که اگر ناگهان طلاها بدل به عناصر طبیعی می شدند ، جز حالت و شکل خالص طبیعت چیزی نمودار نبود ، این هدیه بی بود که به خورشید عالم تاب و زندگانی بخش و روشنگر جهان پیش - کش کرده بودند .

تمام دیوارهای این بزرگترین معبد خورشید در **کوزکو** Cuzco یا پایتخت با ورقه های طلا پوشیده شده بود . تمام مجسمه های خورشید خدا از طلای ناب ساخته و پرداخته و تعدادی فراوان پیکره های کوچک خدا یان نیز در برابر تندیسه خورشید قرار داده بودند . هر اینکایی در این معبد برای خود تندیسه بی طلا و بزرگ از خورشید داشت که عده بی از تندیسه های کهتر خدا یان اطراف او را گرفته بودند و به هنگام عبادت ، نماز جلو پیکره خدای خود که نماینده خورشید بود می گزارند . در ساختن این مجسمه های طلایی ذوق ، دقت و مهارت بسیاری به کار رفته بود و ینندگان از آن ها بسیار تحسین و تمجید کرده اند . مجسمه هایی این چنین ڈ بشکل حیوان بودندو نه حیوان و نه انسان مخلوط ، بلکه به نما و روش پیکر های سالم انسانی ساخته شده بودند . پهرو بی ها از طلا سکه نمی ساختند و از آن به عنوان وجه رایج استفاده نمی شد . بلکه به واسطه درخشش و همانندی اش به شاع آفتاب آن را دوست می داشتند . هر زرد پهرو بی مقداری طلا داشت . رسم بود به هنگام برخورد با بزرگان و اشراف - و یا هنگامی که محشمان و صاحب جاهان با هم ملاقات می کردند - به عنوان ادای احترامات ، مقداری طلا تقدیم می نمودند .

باتوجه بهوضع معابد و خدا یان عمدہ ، می توان گفت که پهرو بی ها در واقع در شمار طبیعت پرستان بودند و دیانت شان بر پایه ایزدان ستاره بی مبنا داشت . گرداگرد

معبد بزرگ خورشید ، پنج معبد کوچک‌تر و هرمی شکلی ساخته بودند . معبد خورشید از طلا در و دیوارش مفروش و پوشید شده بود و هدایا و نذر اغلب به شکل ، مصنوعاتی از طلا اهدا می‌شد . از میان پنج معبد هرمی شکل ، مهم‌تر از همه معبد ماه ، خداوند دیگر قرار داشت که همه‌جایش را از ورقه‌های نقره ، با نقش و نگارهای فراوان پوشانیده بودند . بعد از خورشید ماه دارای اهمیتی فراوان بود و مراسم قربانی برایش انجام می‌دادند . معبدی دیگر به ستاره زهره ویژه‌گی داشت و یکی دیگر از آن دب‌اکبر بود ..

یکی دیگر از معابد بزرگ و قابل توجه ، معبد خادمان و تیمارگران خورشید . خدا محسوب می‌گشت . در این معبد قوانین و تابوهایی سخت برای یگانه‌گان و سرنشینان اش اجرا می‌گشت . هیچ زنی مجاز نبود که به این معبد داخل شود و این قانون حتا شامل ملکه و شهبانوی امپراتوری نیز می‌شد . به وسیله لوله‌هایی از طلا ، از چشم‌بی مقدس آب را وارد معبد کرده بودند . در صحن مرکزی معبد حوضی از طلا و نقره ساخته شده بود که آب از لوله‌های طلا در آن می‌ریخت . ظروف مقدس و اشیای مذهبی همه در این حوض قرار داشتند و در این جا شسته و تطهیر می‌شدند . کاهنان لازم بود تا در واقع ویژه مراسمو آداب و تشریفاتی را به جا آورده و خود را تطهیر نمایند . در آن هنگام بود که پس از اجرای این آداب و خواندن اذکار مخصوص ، ظروف و اشیای اجرای مراسمو آداب قربانی را از حوض خارج کرده و در اختیار کاهنان مخصوص قرار می‌دادند .

۱۵ - خورشید ، خداوندگار زرین بال آسمان

خورشید و خورشیدپرستی ، مقام خورشیدیان خدایان دیگر ، را طه خورشیدپرستی اینکایی ها مایگاها؛ پرستی ، مقایسه خورشیدپرستی و مصریها افساناها و اساطیر درباره منشاء خورشیدپرستی ، انتساب به اولین اینکایی بزرگ ، معبد خورشید در کوزکو ، شبستان‌هایی برای خدایان اقوام مغلوب . سیاست مذهبی اینکاها ، تساهل و مماثلات ، روش اثاعه مذهب خورشیدپرستی ، خورشید خدای بزندگی بخش ، قربانی انسانی برای خورشید ، سرود خورشید

خورشیدپرسته‌ترین ، عالی جناب‌ترین و بزرگ‌ترین خدای اینکاها بوده است .

بیش از هر خدایی دیگر ارج و مقام و پرستنده‌داشت ، بیش از هر خدایی دیگر رثوف

و مهربان و زندگی بخش بود ، و بیش از هر خدایی دیگری به بنده گانش کومک و یاری و معااضدت می کرد . البته خورشید خدا - نهیگانه خدای اینکایی بود و نه آن چنان که کمتر خدایان در برآبرش سمت هایی هم چون فرشته گان را داشته باشند که مرا هی بیگانه پرستی **Monothelism** بگشاید - اما خدای خدایان بود ، خدایی محسوب می گشت که بیش از هر خدای دیگری نسبت به او خاضع و خاشع بودند . بسیاری از مفاهیم را که در ستایش و پرستش و نماز خدایان یکتا وجود دارد ، برای خورشید ، این خداوندگار زرین بال آسمان انجام می دادند . شباهانی فراوان وجود داشت میان خورشیدگرایی شان با مذهب خورشیدی **Ikhnaton** آیخ ناتون ، آن فرعون بزرگ مصری که اصلاحات مذهبی بسیاری انجام داد . قضا را نیز این جام طابق با افسانه ها و اساطیر خورشید پرستی به وسیله امپراتوران باب شد و یا بهتر به گوییم رواجی تمام یافت و خورشید به مقام سرور خدایی ارتقاء یافت .

به گونه یی که ملاحظه خواهد شد . پهروی ها تمامی آثار و عناصر طبیعی را می پرستیدند . زمانی در پرستش سنگ هاو تخته سنگ ها مطابق با روایاتی افسانه یی که ذکر شد ، بد عنوان نیاگان شان که از طرف خورشید طلس م شده بودند ، سعی و اهتمامی فراوان داشتند ، اما چون اینکاهای مصدر قدرت شدند ، سنگ پرستی و نیاگرایی را منع کردند . اینکاهای گویا پیش از آن که بقدرت باز رسند در خورشید پرستی تعصی داشتند شدید ، اما در زمان غلبه و کشور گشایی سیاست مذهبی شان بسیار شایسته و دور از تعصب بود ، چون با تساهل و مدارا با قبایل و اقوام مغلوب چنان رفتار می کردند که آنان باطوع و رغبت به بزرگی و عظمت خورشید معرف شده و خدایان خود را و بت پرستی ویژه خودشان را فراموش می کردند .

در معبد بزرگ خورشید واقع در کوزکو **Cuzco** یا پایتخت که در عظمت و بزرگی و زیبایی و ثروت بی نظیر بود ، شبستانهایی ساخته بودند که خدایان اقوام مغلوب را در آن شبستان ها جا می دادند . چون جنگی در می گرفت ، همان گونه که در روش سیاسی شان ملاحظه کردیم ، عملا وسایلی فراهم می کردند تا اقوام مغلوب به برتری قوانین و تمدن اینکایی بی به برند ، و با مهاشات ویژه یی به مدارا قوم مغلوب

را میان خود مستحیل ساخته و بدرنگ اینکایی در می‌آوردند، با روشی درسیاست مذهبی بهمان نحو و شکل، دیانت و عقایدشان را نیز که دارای ریشه‌هایی بسیار کهن و قوی بود تسخیر می‌کردند.

چون در جنگی قومی مغلوب می‌شد، با خوش رفتاری خدايان و سرانشان را به پایتخت می‌آوردند. از طرف دولت از آنان پذیرایی می‌شد. کوشش می‌رفت تا باسازمان‌های وسیع دولتی، مهمات و انبارهای غله و ثروت و اسلحه‌خانه و سپاه وسیع و مجهزشان آشنایی یابند و به این وسیله بود که هم خود را حقیر می‌بافتند و هم به کمال و برتری و رحجان قوانین، نظامات و سازمان‌های اینکایی واقف می‌گشتند. طی مراسمی چونان که خدايان آنان نیز دارای مقام و منزلتی است، به معبد بزرگ خورشید می‌رفتند. راهب بزرگ خورشید که نایب مقام اینکا، یعنی کشیش اعظم بود، سرود بسیار جالب خورشید را که در ستایش و نعمت و بزرگی او بود می‌خواهد. همسر ایان و نوازنده‌گان یاری‌اش می‌کردند. ابهت معبد، آن‌همه‌خایر طلا و تندیسه‌های یک پارچه طلا و دیوارهای پوشیده از ورقه‌های طلا و مذهب و تشكیلات روحانی، رؤسا و سران مغلوب را در چار شگفتی می‌نمود. در می‌بافتند که خورشید خدايان خدايان است - بهویژه خطابه و سرو دی که در مدح خورشید از طرف کاهنان خوانده می‌شد، بادلیل و منطق این امر را برای شان ثابت می‌نمود -، و چون به فشار و با تعصب نه خواسته بودند چیزی را به آنان تحمیل کنند، آماده پذیرش از صمیم قلب می‌شدند. لیکن با تمام این احوال خدايان بدتر از و زمخت سنگی و چوبی آنان را در شبستان‌ها می‌نهادند و آنان بمعیان ملاحظه می‌کردند که تا چه حد خورشید خدا - بزرگ و با قدرت، محظوظ و شوکتمند است. خدايان خود را چندگاهی در شبستان‌ها تعظیم و تکریم می‌کردند، اما این کارشان خود به خود منسوخ می‌شد و مذهب اینکایی را. می‌پذیرفتند.

اشاره شده منشأ خورشید و ماه پرستی را از نخستین اینکا و همسرش می‌دانند و در افسانه‌ها و اساطیری که در باره‌این امپراتور، یعنی مان کو کاپاک Mancocapac و همسرش هاما اوکلو Mamauglu به جای مانده است این گمان و حدس در

از همان رسوخ پیدا کرده . شاید امپراتور را مظاهر خورشید و همسرش را مظاهر ماه می پنداشته اند . چنان که از روایات و انساندها بر می آید ، این دو خدا زاده هنگامی که از طرف پدرشان ، خورشید خدا - برای ارشاد و متمندن گردانیدن سردم به روی زمین آمدند ، پس از استقرار تمدن و زندگی مرفه ، آنان را از سنگ پرستی و خدا یان سنگی که پرستش می کردند باز داشته و خورشید پرستی را دیانت و آیین رسمی اعلام کردند . شاید این آیین در صورت ابتدایی اش درست همانند همان توحید این ناتون فرعون مصری که خورشید پرستی را باب کرده و خورشید را خدای یک تا و بزرگ تمام جهان اعلام کرده بوده باشد که بعدها به شرک آلوده شد ، اما خورشید در کنار خدا یان دیگر مقام خود را هم چنان حفظ کرده و این مفهوم را می توان از مضمون سرود خورشیدشان که شعری اطیف و بیانی شاعرانه است درکرد . امامت اسفانه برای خدای آفتاب مراسم قربانی آدمی به سبک مکزیکیان باب شد و از لطف و شاعرانه بودن آن کاست . در بند های بعدی از روش قربانی و سرودی که برای خورشید را این هنگام خوانده می شد ، کفت و گوخواهیم کرد . اما لازم به تذکر است که هر گاه سرود خورشید به هنگام قربانی با مقاهمی خشونت آمیز شروع می شود ، مضمونی بسیار زیبا و شاعرانه و اطیف دارد . لیکن سرودی که در باره ویراکوشا Viracucha خداوندگار بزرگ و نادیدنی که مافوق خورشید بود می خوانندند ، مبانی محکم یکتا پرستی بی را میان شان نشان می داد که در حال امحاء و فراموشی بود در باره اش ، ضمن عنوان خدای بزرگ و یک تا گفت و گو خواهد شد .

۱۶ - جشن مذهبی خورشید

جشن خورشید بزرگترین جشن مذهبی ، آمار مراسم جشن ، شرکت مردم شهر ها در جشن بزرگ خورشید ، نوعی نالی ماسکه ، لباس و تشریفات جشن ، انبوه جمعیت در معبد ، شعایر منعجه که پیش از جشن شروع می شد ، مراسم روزه و تابوها . تابوی آتش ، تابوی زنان ، تابوی شعاع خورشید ، روش افر و ختن آتش مقنس ، درباره آتش ، روزه و شرایط آن ، تفال و نحوه پیش گویی ، این بودن آسمان و سوک و عزا ، نصرت قربانی انسانی در باره تحلیل مسئله قربانی ، انجام قربانی های حیوانی ، تقدیم قلب جانواران به خدا یان ، مراسم واپسین شب جشن ، مراسم ستایش طلوع آذتاب ، نوشیدن آب مقدس ، پایان مراسم جشن مذهبی خورشید جشن خورشید یکی از بزرگترین اعیاد مذهبی این کاها بود . در این جشن

آن قدر رسم و تشریفات و آداب مذهبی انجام می‌دادند که در هیچ موردی دیگر ساقه نداشت تا این اندازه غرقه در شعائر و مراسم مذهبی گردند . البته در طی هر سال تنها یک بار برای خورشید جشن مذهبی بر پا نمی‌گردند ، بلکه اعیاد خورشید گوناگون بود - اما یکی از آن‌ها از زمرة بزرگ ترین جشن‌های سال به شمار می‌رفت که عموم افراد از اعیان و اشراف و خانواده‌اینکا و مردان عادی در آن شرکت می‌گردند . در همان ماهی که این جشن بزرگ انجام می‌شد ، بفاصله اندکی جشن ماه ، خدای بزرگ دیگر شان نیز برپامی شد .

اندکی به مراسم اجرای جشن مانده ، از اطراف واکناف امپراتوری ، مردم به پایتخت می‌آمدند تا در جشن بزرگ پایتخت که مجلل‌تر و باشکوه‌تر از تمام جشن‌هایی که در سایر نقاط برپا می‌شد ، بود ، شرکت نمایند ، بهویژه آن که تنها در پایتخت بود که امپرانور در جشن شخصاً شرکت می‌نمود . در نقاط دیگر ، در شهرها و نواحی دور از مرکز ، فرمان داران و حاکمان محلی ، به نیابت از طرف امپراتور در جشن شرکت می‌گردند . تمام آنانی که می‌توانستند ، خود را به پایتخت می‌رسانند و البته اینان اغلب از اعیان و اشراف و ثروتمندان بودند . هر کسی که بار سفر می‌بست ، از حدل لباس‌های مجلل و ویژه جشن خودداری نمی‌کرد ، چون لباس‌های باشکوه و گران‌بها و هم چنین لباس‌های مضحك و تقلیدی ، چون لباس‌هایی که امروزه در بال ماسکه‌ها می‌پوشند از ضروریات محسوب می‌شد . اغلب لباس‌ها بدلاً نقره و جواهر آراسته بود . بیشتر لباس‌هایی می‌پوشیدند بدسان فرشته‌گان و ملادیک‌زه بال‌هایی سیمین از شانه‌هاشان در حالت پرواز نصب کرده بودند . پاره‌یی دیگر از لباس‌ها و چهره‌پوش‌های حیوانی استفاده کرده خود را به شکل جانوران در می‌آوردند . هم‌چنین اشکال مختلف و گوناگون شیاطین بسیار رواج داشت . میدان بزرگ مقابل معبد و شوارع گوناگون و مختلفی که به معبد بزرگ منتهی می‌گشت از جمعیت ابریز و پر بود . در هر گوشه و کنار دسته‌یی از نوازندگان سرگرم نواختن بودند . آلات‌شان نوعی کرنا ، فلوت طبل و سنج بود و بسیار ناهنجار و گوش‌آزار و شلوغ می‌نواختند . صفوی‌گاه‌های سنگی جلوگاه‌ها و بالکن‌های

معابد از آن اشراف و هیأت حاکمه و گروه نظامیان بود - و مردم یا طبقه عامه ، در هر جایی که نظر افکنده می شد پراگنده بودند . تنها جاده بی که خلوت بود و به سلسله گارد مخصوص امپراتوری محافظت می گشت ، جاده امپراتوری محسوب می شد ، جاده بی که از قصر ویژه امپراتور تا معبد کشیده بودند .

اما بیش از آن که مراسم همگانی واشتراکی جشن شروع شود ، مراسم دیگری لازم بود اجرا شود که جزو شعایر حتمی و ضروری به شمار می رفت . این شعایر از چهار روز پیش از آن که جشن همگانی شروع شود ، هنگام می یافتو ایام روز دو صوم بود . این چهار روزه را روزه می گرفتند و جز ذرت خام چیزی نمی خوردند آن هم به مقداری کم و در فواصلی معین . هم چنین در این ایام تابوهایی ویژه را لازم بودند تا بدستخواب و سواست به مرحله اجرا درآورند . در طی این چهار روزه هیچ نبودند که به هیچ وجه آتشی بیفروزنند و یا با آتش تماس پیدا کنند . طبخ هر نوع غذایی ممنوع و حرام بود . هم چنین گفت و گو بازنان ، نشستن و برخورد بیش از چند لحظه بازنان تابو محسوب می شد . هر نوع مجاورت و مصاحبی که بویی از روابط جنسی داشت ، هر گاه نگاه کردن و نظری که شهوتی را در بطن ارائه می کرد ، تابو شکنی و ارتکاب فعل حرام تلقی می شد . در مجاورت و نور آفتاب هیچ عملی که زننده و غیر اخلاقی و کوچک ترین هتك حرمتی را نشان می داد نبایستی انجام دهند . هم چنین بود بسیاری تابوهای دیگر .

چنان که مشاهده خواهد شد ، آتش از مهمترین عناصر اربعه بشمار می رفت و در باره اش و ظایف بسیاری داشتند . گاه آتش و آفتاب در یک مقام قرار می گرفتند و به جای هم ستایش می شدند و این موضوع میان بسیاری از اقوام و ملک دیگر نیز وجود داشته است و بدون شک این از قرابتی است که میان این دو وجود دارد . باری چون ایام روزه و انجام مجرمات پایان می یافتد ، روز پیش از عید و مراسم جشن ، آتش مقدس را ضمن مراسمی می افروختند . لازم بود تا آتش مقدس به سلسله خواستگاه آسمانی اش یعنی خورشید افروخته گردد . به همین جهت در تمام معابد ابتدا آتش به سلسله ذرہ بین و نور خورشید افروخته می گشت . از این هنگام بود که هلهله و هیاهوی جشن و شادی

جای سکوت ایام روزه را می‌گرفت. پس از معابد، نوبت به مردم می‌رسید و آتش مقدس را بهوسیله ذره‌بین های ویژه می‌افروختند. لیکن هرگاه در چنین هنگامی آتش بهوسیله نور خورشید. افروختن اش میسر نمی‌گشت. یعنی آسمان را ابر فراگرفته و خورشید مستور بود، ساعتی چون‌ان که عزاوسوک عمومی درگیرد، مردم غرق در اندوه و ندبوزاری می‌شدند. نظیر مراسمی که به هنگام خسوف و کسوف در می‌گرفت و درباره اش سخن خواهیم گفت. چون ساعت سرک و عزاسپری می‌گشت، با سنگ چخماق و چوب آتش مقدس افروخته می‌شد. اما این نشان نحوست آن سال اعلام می‌شدو شاید سوک و عزاشان نیز به‌خاطر همین موضوع بود. تفال و بدفال نیک گرفتن یا به فال بد تعبیر کردن امور وحوادث و اتفاقات طبیعی، بدون شک در روحیه مردم اثر می‌گذاشت، اثراتی خوش و مطبوع؛ یا ناخوش و نامطبوع.

به‌هر حال آتش افروخته می‌شد و با فروزش آتش، سده‌حرمات و تابوهای چهار روزه می‌شکست. پس از این شکست لازم بود تا به مراسم قربانی به پردازند. در زمانی مقارن با ورود اسپانیایی‌ها بدپدرو، گویا قربانی انسانی بسیار به ندرت انجام می‌گرفته است. البته پیش از آن مطابق با قرایین و شواهد موجود قربانی انسانی رواج نداشته است - اما در آن هنگام تقریباً این عمل منسوخ شده بود و با آن که گاه‌گاه انجام می‌گرفت، اما آن را تقبیح می‌کردند. لیکن در ازمنه بعدی، پس از تسخیر پهرو و انهدام آن، بازمانده‌گان اینکاها دوباره چنین رسم و حشت انگیزی را از سر گرفتند و امروزه نیز حتا در نقاط دور افتاده پهرو، قبایلی از آن بازمانده‌گان زندگی می‌کنند که رسم قربانی را بانصب اجراء کرده و مردان سالم و کودکان را در راه ماه و خورشید قربانی می‌نمایند و در بندھای آینده در بار اش گفت و گو می‌شود.

هنگامی که اسپانیایی‌ها برای نخستین بار به پهرو وارد شدند، به جای قربانی کردن افراد انسانی، قربانی حیوانات رواج داشت. اما روش قربانی چنان بود که در مکری بک آدمها را به آن طبق قربانی می‌کردند و آشکار است که قربانی انسانی بدل بد قربانی حیوانی شده است و این پیشرفت تمدن این قوم را بازگو می‌نماید. پیش فراول قربانیان حیوانی بک گو سپند بود که در واقع با قربانی کردن این گو سپند، دست به کار تفال

نازهه بی در باره میمنت و یا شامت آینده می زدند . چند کاهن ویژه که از متصدیان و مأموران قربانی بودند ، پهلوی گوسبند را دریده و قلب و رودهایش را بیرون می کشیدند . آن گاه چند کاهن از دسته کاهنان پیش گوفال بین به نظاره در امعاء و احشاء و قلب گوسبند مشغول می شدند . هر گاه قلب هنوز در حال حرکت و ضربان بود ، سال خوش ، قرین باصلاح و دورانی پر برکت اعلام می گشت . اما هر گاه به عکس قلب ضربانی نداشت ، بلطفاصله شامت سال آینده پیش گویی شده و کاهنان با دقتش در شکل امعاء و احشاء به ذکر جزئیات بلاهای آینده می پرداختند که در دل های اسواندوه و بدینی بوجود می آورد . پس از این اولین قربانی ، قربانیانی بسیار از حیوانات گوناگون شده و قلب تمامی آن ها در جامی بزرگ که از طلا و ناب ساخته شده بود ، به خورشید تقدیم می گشت .

البته این همان گونه بی است که در مکزیک افراد آدمی را قربانی کرده و قلب هاشان را به خدایان تقدیم می کردند . هم چنین به گونه بی که ملاحظه خواهد شد ، اینکاها نیز هنگامی که در همان اوان به ندرت قربانی آدمی می کردند و پس از آن در ازمنه بعدی که دو باره این روش را لزسر گرفتند ، انسانیان را پهلو و سینه شکافته و قلب هاشان را به خدایان تقدیم می کردند . امامعه ہذا در زمان مورد گفت و گویه دی - ها با کمال و حشت و هراس از این عادت و حشت انجیز مکزیکیان سخن می گفتند . با این که پیش از آن هر گاه اینکایی مریض می شد ، برایش افرادی انسانی قربانی می کردند ، این عمل چنان منسوخ شده بود که هر گاه امپراتور یمارمی گشت ، نیز برایش آدمی قربانی نمی شد و به نظر می رسد که خود اینکاها این عمل را نمی کرده بودند . در چنین مواردی هر گاه امپراتوری بیمار و شرف به موت می شد ، اجازه نمی داد تا مراسم غیر انسانی و وحشت انجیز گذشته را برایش اجرا کنند ، بلکه مرگرا امری جبری و قهری ، و رسمی طبیعی می شمرد و می گفت : « پیدرانم مرا نزد خود فراخوانده اند ، و اینک لازم است تا به آسایش گاما بدی خود رفته و بیاسایم . »

سرانجام در واپسین شب جشن ، شورو و هیجان به آخرین درجه خود می رسید . آخرین قربانی ها تقدیم خداوند زرین بال آسمان ، خورشید تابان می گشت . گوشت

قربانیان میان مردم در ضیافتی تقسیم می‌شد و همگان از آن تناول می‌کردند. در آن شب واپسین خوراکی ویژه به وسیله زنان از ندرت درست می‌شد. این عدا طبخ و خوردن اش در سراسر سال، تنها در همین یک شب مجاز بود و دیگر هیچ‌گاه کسی حق نداشت جز این شب، در هنگامی دیگر از این خوراک تهیه نماید. واپسین مراسم جشن خورشید که آداب و تشریفات ویژه سایش انجام می‌گرفت، در سپیده دم روز آخر انجام می‌شد. پیش از آن که خورشید طلوع نماید، امپراتور و تزدیکان، با پای بر هنر از قصر تامبید را پیاده طی می‌کردند و در مهتابی معبد، زوبه‌سوی خورشید در انتظار طلوع می‌ایستادند. دلهره و هراسی همه را فرامی‌گرفت. همه‌جا در سکوت و بهت فرو رفته و روشنی سرخ فامی کم کم در افق پدیدار می‌گشت. همچون که نخستین پرتوهای زرگون آفتاب در آسمان وزمین پخش شده و خورشید طالع می‌گشت، همه دست‌های را به جانب خورشید بلند می‌کردند و پس از آن کرنی ممتدانجام می‌گرفت. سرود دسته جمعی گروه همسرايان معابد طینی می‌انداخت و این مراسم، آداب پرستش طلوع نام داشت، هم چنان که آدایی و مراسmi در پرستش غروب داشتند. پیش از همه شخص اینکا از کرنیش قد راست می‌کرد. در این هنگام کاهن اعظم معبد بزرگ خورشید دو جام طلایی که لبرین از آب مقدسی بود که قبل تهیه شد بود، به دو دست اینکامی داد. پس اینکا در حالی که کلماتی زمزمه‌هی کرد، دو ظرف را به جانب خورشید بلند کرده و تقاضامی کرد آن خدای عالی جناب به نوشد و جام‌ها را تبرک کند. آن گاه در حالی که جام‌ها را در دست داشت به داخل معبد می‌رفت و در ظروف طلایی کوچکی که جلو تندیسه خورشید ردیف کرده بودند می‌ریخت. خود جرعه‌یی می‌نوشید و به افراد خانواده‌اش تعارف می‌کرد تا هر کدام جرعه‌یی به نوشند. از برای چنین آبی متبرک که نیم خورده عالی جناب، خورشید خدا به شمار می‌رفت، خراص ویژه‌یی قابل بودند، چون دیگر شیاطین شریرو بیماری انگیز نمی‌توانستند در چنین ابدانی رخنه و خانه کنند و هیچ نوع جادویی و آسیبی بدانان وارد نمی‌آمد. آن گاه اینکا با همراهان خاص داخل غرفه‌یی می‌شد که مجسمه و بیکره‌های ویژه پرستش خود اورا در آن جا نهاده بودند. ابتدا اینکا دو ظرف طلایی بزرگ را تقدیم خداوند می‌کرد و هم‌چنین هدایایی دیگر که بسیار گران بها بودند تقدیم

می‌کرد. اعضای خانواده هر یا کجا مکوچک خود را همراه با هدایایی دیگر تقدیم می‌کردند. در این غرفه جز کاهنیان بر جسته و اعضای خانواده این کا، کسانی دیگر حق و رودنداشتند و در این جا بود که جشن خورشیدپایان می‌یافتد.

۱۷ - ویراکوشای خدای خالق و نادیدنی

یک تا پرستی و نحوه آن در پهرو، ویراکوشای خدای یکتا و نادیدنی. سرود ستایش این خدا، تحلیل و تفسیر سرود، متن سرود، درباره سراینده آن، همانندی سرود با شعر خورشیدپایان ناتون فرعون مصری مزمور داود و دو شعر زرتشت، افسانه آفرینش، مورد مثناه، این افسانه. آفرینش به وسیله ویراکوشای چه گونگی یک تا پرستی در پهرو، فرشته گان خدای بزرگ

یکی از وجوده تشابه دیگر که میان تمدن اینکایی و آزتکی بر قرار بوده، نشانهایی است از یک تا پرستی و توحید میان مردم آن دو قوم. به نظر عی رسد که میان اینکاها، یعنی مردم ساکن پهرو نیز همچون آزتکیان، قشری از روش فکران و بر جسته گان وجود داشته است که از خدایان پرستی در گذشته و در موارد آن بدجست وجودی حقیقت پرداخته اند. چنان که در قسمت آزتکها ملاحظه شد، نگریستیم که در میانه آن بجروحه شرک و بتپرستی، نشانهایی از افکار روش مردانی وجود داشت که از آن روش اعراض کرده و در جست و جوی حقیقت، مسئله آفرینش را از خدایی بزرگ و نادیدنی انگاشته و خلقت آب و آتش و بادو خاک و خورشید و ماه و نگاره ها آسمانی و رعد و برق و خدایان گوناگون را از اراده او ناشی دانسته بودند. در پهرو نیز چنین جربانی روشان تر و شاعرانه تر وجود داشت. طرز فکری میان آن قوم به وجود آمده بود که به موجب آن حتا خورشید، آن خدایی بزرگ و الامقام که در سراسر خطه امپراتوری به نیکی پرستیده می شد، مخلوق نیروی بالاتری است و آفریدگاری بسیار عظیم که وجودش در ذهن تصویر نمی شود با چشم رویت نمی گردد و بالامسه لمس شدنی نیست و تیزبینی و هم نیز آن را در نمی یابد، همه هستی حتا ماده خورشید و آتش را آفریده است.

این خدا را ویراکوشای Viracucha می نامیدند که در لغت به معنی «آسمان نشین» و کسی که مقیم آسمان ها است مفهوم هی شود. گویا جوانی شوربیده، شاعری خوش نوق و شور آگین بیان در پهرو برای این خدای بزرگ و خالق سرو دی ساخته

است . آنچه که در مطالعه نظرگیر می شود آن است که وجود مشابهت بسیاری میان این سرود و سرود **ایخ ناتون** « آخه ناتون Akbenaton » در باره خورشید که آن را خداوند گار بزرگ و آفریننده جهان می بنداشت وجود دارد . همانندی استعارات لطیف شاعرانه این دو سرود شاید میان آن باشد که میان سراینده گان آنها تاچه حدی تجانس روحی و فکری و یگانه گی احساس شعری وجود داشته است . هم چنین مطالعه سرودهای زرتشت ، به ویژه در گانها ، های چهل و چهارم و یکی از مزامیر داؤود ، با سرود خورشید ایخ ناتون و سرود ستایش وی را کوشای شاعر پر شور و احساس پدرویی مشابهت های فراوانی وجود دارد که برای قیاس و تطبیق از موارد بسیار شایان توجه می باشد و در کتاب دوم و سوم تاریخ ادبیان مورد بحث واقع شده است . مانمی دانیم این شاعر پدرویی چه نام داشته و یا در چه سال و زمانی می زیسته و چه کاری داشته است . اما آنچه که مهم می باشد سرود اوست ، سرودی که قسمتی و یا همه آن بدما باز رسیده ، سرودی که لطیف و شاعرانه وزیبا است ، سرودی که در زیر پوشش کلمات حزن و اندوهی ملایم و روان را پنهان دارد و عشق به آفرینده گار و آفرینده های او را بادوستی و مهر طبیعت آن چنان در هم آمیخته که گاه صورت غزل پیدا می کند . چقدر شایق بودیم تا از سرگذشت این سراینده ، حتا به افسانه ، چون داؤود و ایخ ناتون و زرتشت آگاهی هایی به دست می داشتیم - اما شاید همین قدر که سرودش بازمانده جای سپاس باشد ، و آن سرود این است :

ای « ویرا کوشای » ای خداوند گار جهان ،

کاملی - و زمانی مرد و زمانی زن هستی .

و سرانجام بدان ها باز خواهند رسید .

هر چه که هست و هر چه که خواهد شد ، اراده تو است

توفیمان روای دل هایی :

تو خداوند نسل هایی ،

آیا جاودانه گی را موجودیتی هست ؟

و آیا می توان منزل گه تو را در بی کران باز شناخت ؟

هر گاه ازما دوری - به کجا بی؟
آیا در فرازین گاه آسمان‌ها مأوا داری؟
و یا در فرودین زمین‌ها مسکن گرفته بی؟
ای صاحب نشان خداوندی.

آوای مرا بشنو ، که چه سان فرودین است .
از بارگاه میتوی که معلق فراز آسمان‌ها است ،
از زرفای دور دریا ها ،
از هرجای گه که هستی ،
تواتی آفرینندۀ دنیا ،
ای خالق بزرگ آدمیان ،
ای خدای خدایان ،
تنها به تو ،
بادیدگانی فرو او فناهه .

و تو خود بدان‌ها آگاهی داری ؟
اینک آوای مرا بشنو .

ای خداوندگار راستین ،
بگذار تا من از برگریده‌گان توباشم ،
دل آزرده مباش ،
از انده فراوان من ؟
و از مرگ زود رس من .



بیا به سوی من ، ای خداوندگار بزرگ ؛
به فراخنای بہشت ،
ای خدای زمین ،
ای آفرینندۀ همه چیز ،

ای هستی بخشش بشر ،
 همواره در سایش و نیایشت دیر پای خواهم بود ،
 شیدا و مدهوش ،
 با دیدگان فروزانم ،
 که در سایه مژگانم پنهان است ،
 و با آرزوی شناسایی تو :
 به توروی می آورم .
 به توروی می آورم که تورا بشناسم ،
 و تواناییت را درک نمایم .
 ای خداوندگاری که مرامشاهده می نمایی ،
 ای آفریدگاری که مرامی شناسی :
 آفتاب و ماه ،
 شب و روز ،
 بهار و زمستان ،
 جملگی گذرانند ؟
 واين بیگانه ازمشیت تو نیست .
 آنها از جایگاه‌های شناخته خود ،
 بهسوی هدفگاه خویش روانند ،
 تورا می جویم ،
 و برآنم که همواره زیبایی و شکوه تورا بنگرم .
 هم چونان رودخانه ، آرام و خروشان .
 همانند بهار ، تندر و شکوفان ،
 از تو ، ای خداوندگار من — آرامش و صفا می طلبم .
 پای بسته و دست‌عشه ، به بخشایشت امیدوارم ،
 دستم فراگیر و باریم ده ، ای پروردگار من .

ناله خروشان را بلندمی کنم ،
 تاچون غباری به آستانت نرمش کند ،
 بازراخوانی جمله نیروهایم ، مدح و ثنایت می کنم ،
 اندیشهام جمله به تواست ، تاتوجه خواهی ،
 تا فرازین کارهایم آن را انجام دهم ،
 از آن پس شاد و مسرور خواهم بود
 از آن پس آسوده خیال خواهم زیست .

البته در تحلیل این سرود زیبا سخن بسیار می توان گفت ، به ویژه با دوسرو د
 اینخ ناتون و داود ، وجود مشابهت فراوانی دارد و از روی آن چنان که گفته می شود ، می توان
 تجانس روح و طرز فکر شاعرانه دوسرانه را درک نمود .

پیش از آن که از آفرینش خداوند بزرگ ، ویراکوشای سخن گفته شود ، لازم
 است روایتی دیگر را که موجب آن منشأ نژادی قوم اینکا تزدشان شناخته بوده است
 گفت و گو شود . این افسانه نیز با تغییراتی همانند همان افسانه هایی است که در بندهای
 گذشته شرح شد . خداوند گار آفتاب دوتن از فرزندان خود را به نام های مان کو کاپاک
 Mama CaPac و Mama او اهل لوهوآکو Mama ioelle Huaco به زمین
 می فرستد تا مردم را که در جهل و نادانی می زیستند ، تعلیم تمدن و فرهنگ دهند .
 خداوند گار خورشید ، هنگامی که دوفرزندش را به سوی زمین فرستاد ، یک شمش
 طلا نیز بدانان داد تا راه نمایشان در زمین برای انتخاب شهر باشد . آنان در سرزمین
 پهرو فرود آمدند و چون بدشت پهناور کوز کو Cuzco که در زبان بومی به معنای
 « ناف » است رسیدند ، شمش طلا گم شد . پس دریافتند که بایستی بنای شهر در همان
 منطقه انجام گردد . پس به بنای شهری بزرگ ، باشکوه و جلال پرداختند و تمدن و فرهنگ
 را به مردم آموختند .

بنابر عقیده این قوم ، دوفرزند خدا در زمین ازدواج کرده و قبیله اینکا از نژاد
 آنان پدید آمدند . چون نسلشان خدایی و از جانب خدا مأمور بودند ، پس این مقام
 در نژادشان به ارث باقی ماند - به همین جهت است که حکومت شان از جانب خدا نلقی

شده وقدرت و اختیارشان، نیرو و اراده‌ای شناخته می‌شود.

لیکن چنان‌که ذکر شد، به موجب عقایدی که وجود داشت والبته طبقه‌یی روشن فکر و درست اندیش به آن عقیده پای بسته بودند، نه اینکاها خدا به شمار می‌رفتند و نه خورشید و ماه و نه تمام خدا یا نرب نوع‌های دیگر. بلکه خداوندگار خالق و یک تا وی را گوشا نام داشت و از تمام شایدهایی که پیرامون دستگاه‌های خدایگانی شان را فراگرفته بود، پالوده و پیراسته محسوب می‌شد. مطابق عقایدی که در باب آفرینش این پروردگار موجود است در آغاز هیچ چیز وجود نداشت. نه‌هوابی بود و نه آبی و نه خاکی. نه زمینی وجود داشت و نه آسمانی و نه هوایی. در خلا و بی‌رنگی، وی را گوشا ابتدا خود را آفرید، یعنی اول خود را نموداری بخشید و پیدا یی داد. پس از آن خورشید را در آسمان آفرید و وی را گرامی داشت تا در زمین زندگی و جنبش و حرکت پدید آورد. پس گیاهان و آب‌ها و ماه و ستاره‌گان و همهٔ چیزها آفریده گشت. پس چون از این امور به پرداخت و فراغ بالیافت، بشر را آفرید. خداوندگار خالق، یعنی وی را کوشا دارای فرشته‌گانی نیز بوده است که مهم‌ترین شان *Can* و *Ayl la* به معنی نور و تیک‌سی *Ticsi* به معنی پیدا کننده و پاشایا شاشی *Pachayachachi* و پاشا کاماک *Pachacamac* به معنی په‌وم‌پاک و پارساومقدس می‌باشند. په رویی‌ها برای این خداوندگار بزرگ و خالق جهان مراسم عبادت و ستایشی نداشتند و تنها به نظر می‌رسد که اعتقاد به این نحوهٔ فکری، میان طبقه‌یی ویژه رایج بوده است.

۱۸ - خدایان بزرگ ، ستایش آتش

می‌اخنی در بارهٔ یک‌تا پرستی و خدای یک‌تا، مطالبی مجرد در بارهٔ وی را گوشا یکی از ارباب‌آن‌واع، دورب‌النوع بزرگ حرارت و رطوبت. نظرات، محققان در بارهٔ این دو خدا، قرابت با تمایزی‌گان اثاث و ذکور، در بارهٔ خورشید خدا، رعد و برق و قوس و قزح سفرشته، بزرگ، خورشید، خداوند بزرگ آتش، آتش پرستی، محیمات، مراسم تجدید آتش، مقام آتش در مذهب اینکایی، مقایسه‌نمای میراسم و آداب آتش پرستی رومی‌واینکایی، باکره‌گان مقدس آتش، کار و مقام شان

در باب مقام خداوندگار بزرگ و خالق بی‌همتا، و مقام وی در میان خدایان و سیستم مذهبی اینکایی و فرشته‌گانش گفت و گو بسیار شده است. عده‌ای از محققان بر مبنای درک و استنباط‌هایی شخصی، خدای بزرگ را که په رویی هادر سیستم دینی شان

آفریدگار یگانه می‌پنداشتند و صدر هیأت خدا یان بود ، بی‌نام و یا هنوز ناشناخته نام معرفی کرده و **ویراکوشایا** را نیز یکی از ارباب انواع دانسته‌اند که اینک از این نظر گاه نیز به‌گفت و گویی پرداخته می‌شود .

به موجب تحقیقات این محققان دو رب‌النوع بزرگ عبارت بودند از

پاشاکاماک Pachacamac خداوند حرارتو روشنی و **ویراکوشایا**

خداوند و رب‌النوع رطوبت و باران . در جمع رب‌النوع‌ها و خدا یان ، این دودارای اهمیت و ارزش و اعتباری والا بودند . هردو را از خدا یان بزرگ خائق و آفریننده می‌شناختند - اما مراسمی که برای خدا یانی چون ما مو خورشید و آتش انجام می‌دادند ، از برای اینان انجام نمی‌گرفت و بیشتر مفاهیمی ذهنی و مجرد بودند . از برای آنان پیکره و تندیسه‌ی ساخته نمی‌شد - و معبدی نداشتند تا راه‌بان و کاهن‌انی داشته باشند . به همین جهت در تجرد ، مفهومی اولاتر داشتند . به‌شکلی که در فوق ملاحظه شد **ویراکوشایا** به عبارتی خداوندگار خالق و **پاشاکاماک** یکی از فرشته‌گان اش بود - اما در این روایت اخیر دو خدای خالق ، بهم نزدیک و پیوسته به شمار رفته‌اند .

پیوسته‌گی و نزدیکی شان آنقدر بود که بنابر قراین و اماراتی ، محققان آن‌ها را دو خدا از دو قوم متفاوت در زمان‌های دورتری معرفی می‌کنند که بر اثر اختلاط و امتزاج آن دوقوم ، خدا یان‌شان نیز این چنین بدhem نزدیک و در کنار هم قرار گرفته‌اند . هم چنین به‌فرضیه‌ی دیگر در باره این دو خدا بایستی توجه داشت که شاید این دو رب‌النوع در اصل نشانی از جنس انان و ذکور بوده‌اند . رب‌النوع گرما و حرارت ، خداوند حافظ و صابین مردان و رب‌النوع رطوبت خداوند پشتیبان زنان به شمار می‌رفته . البته چون وجود این دو خدا را هاله‌یی از رمز و ابهام و ناشناخته‌گی فراگرفته ، دامنه حدس و گمان وسیع است ، لیکن با توجه به سرد مذکور ، شاید بتوان **ویراکوشایا**

خداوندگار بزرگ و خالق و یک‌تای پهروی‌شناخت ، نه رب‌النوع یا رب‌النوع بزرگ .

در باره خورشید خدا نیز که به اندازه کافی گفت و گو شد . تنها در فاصله‌یی میان در حدود دو قرن برای خورشید و ماه قربانی نمی‌شد و شاید هرگاه امپراتوری اینکایی دوام می‌آورد و به‌وسیله اسپانیولی‌ها تسخیر نمی‌گشت ، قربانی انسانی به‌کلی متزوك و

مهجور می‌ماند . اما گویا شکستشان این عقیله را برای آن‌ها به وجود آورد که در بارهٔ خدای بزرگ‌شان ، خورشید‌کوتاهی و تقصیر روا داشتمو بدقوه و غضب‌اش دوچار شده‌اند . پس از آن قربانی انسانی رواج یافتوهم اکنون بازمانده گان پهرویی هادر مناطق دور او فتاده این رسماً مرعی می‌دارند .

خداآند آفتاب هم‌چنان‌که خدا‌یان بزرگ دارای فرشته‌گانی می‌باشند، دارای دست یاران و ایزدانی است . رعد و برق نیز مورد پرستش پهرویی‌ها بوده و این‌دو در شمار دو فرشته مقرب خورشید بوده‌اند . قوس و قزح نیز یکی از فرشته‌گان مورد مهرو محبت مردم بوده ، چون هم ایزد عشق و هم فرستاده رحمت و نعمت و خوشی و سورور بوده است . میان خورشیدو این فرشته‌گان روابط بسیار نزدیک و دوستانه‌یی وجود داشته و مطابق برخی روایات این ایزدان از جمله فرزندان خورشید به شمار می‌روند و پدرشان آنان را مأمور آسایش بخشی و وسیله‌سازی از برای راحت بندگان قرار داده است . هم‌چنین ماه و ستاره‌گان و زهره عنوان خدا‌یان جداگانه‌یی را داشته‌که از طرف طرف مردم پرستش شده‌او از برای‌شان معابد کوچک و زیبایی می‌ساخته‌اند که از طرف معابد بزرگ ، کاهنانی برای حفظ و حراست آن‌ها تعین می‌گشته است .

پرستش آتش ، و خداوند آتش میان اینکاها نیز رسوم و مقامی داشته‌هایند رسوم آزتك‌ها و مقام خدای آتش میان دو قوم یاکسان بوده است که از طرفی بایستی خصیصه طبیعت پرستی را از وجوده مشابه دانست و از سویی دیگر قرابت تقویمی‌شان را - و نگهی آتش همواره میان اقوام ابتدایی و ملل باستان‌کهن مورداحترا ام و پرستش بوده است و در امریکای جنویی چه در تمدن‌هایش و چه میان قبایل بدوی پراگنده در آن سامان ، چنان‌که ملاحظه شد پرستش آتش رواج داشته . در هر معبدی از آتش مقدس در مجمرها و آتش دان‌های طلا نگامداری می‌شده است . مقابل محراب و قربان‌گاه هر معبدی از آتش همیشه فروزان و شعله‌ور نگاه داری می‌گشت . برای نیمارو سرپرستی از آتش مقدس ، در هر معبدی کاهنانی مخصوص وجود داشت . هر گاه به بحث مراسم جشن خورشید که گفت و گو در باره‌اش گذشت توجه شود ، ملاحظه خواهد شد که یکی از رسوم آن جشن بزرگ ، تجدید آتش مقدس بوده است . قابل توجه

است که در جامعه آزتكی و اينكايي، آتش مقدس و مراسم و آداب عبادت آن در کنار تمام مراسم مذهبی بزرگ جداگانه وجود دارد. پيش از جشن خورشید آتش در همه جا خاموش می شد. گویی مردم دورانی از ناپاکی را می گذرانند که حق افروختن و هرگونه استفاده بی از آتش را نداشتند. طبخ غذا، و استفاده از روشنایی آتش در شب منوع می شد. اما چون دوران پرهیز تمام گشت، با مراسمی تجلیل آمیزو تشریفاتی مذهبی، آتش مقدس همه جا فروزش می یافتد. برای تهیه آتش از شعاع آفتاب استفاده می شد و با نوعی ذره بین یا آینه های مقعر آتش می افروختند.

به طور کلی چنان که تذکر داده شد، مراسم پرستش آتش و حفظ و دایم شعلهور نگاه داشتن آن، و آداب تجدید آتش از رسومی قدیمی و کهن در جهان بوده است. ایرانیان آتش را مقدس شمرده و گرامی می داشتند و معبادی بنامی کردنده موبدان در آنجا به تیمار آتش و فروزش دائمی آن مشغول بودند. در مورد آزتكها نیز چنان که مشاهد شد، هرینجاه و دوسال یک بار، ضمن مراسمی با شکوه و مفصل آتشها را خاموش و دوباره آن را بعنوان تجدید حیات زمین و رستاخیز ندگی روشن می کردند. رومیان آتش مقدس را در معابدوس تا Vesta تقدیس و ستایش می کردند. یونانیان نیز آتش را مقدس شمرده و نیایش می نمودند. در کتاب ششم تحت عنوان «دیانت و فرهنگ اقوام آفریقایی» مشاهده خواهد شد که بوشمن Bouchman هاو پیگ می Pigmy ها چه گونه چون ملل متمند باستان آتش را ستایش و پرستش می کردند. هم چنین هندوان آگ نی Agni خداوند بزرگ آتش را بسیار گرامی داشته و می پرستیدند. امروزه بقایای پرستش آتش و آتش پرستی در افعال و معتقدات و کردار و آداب و رسوم روز مرء ملل متمند نیز هنوز باقی مانده است. روشن کردن شمع در محراب کلیساها و برایر تمثال مقدسان و پارسایان و یا افروختن آن در امام زاده ها و اماکن مقدسه از بقایای همان سنت و روش دیرین است. هم چنین حاله بی که بهسان نور و شعاع آفتاب گرد سر تمثال و تصاویر مقدسان نقش می شود، با آن سنن و رسوم دیرین بی ارتباط نیست.

در بزرگترین معبد شهر کوزکو، یا معبد بزرگ خورشید، جایی مخصوص و

مجلل برای خداوند آتش قرار داشت که کاهنانی عالی مقام در رأس و مصدر خدمت اش بودند. آتش مقدس در اینجا نگاهداری می‌شد. رسومی که در این مورد رایج و مرسوم بود، شباهتی بسیار داشت با مراسم و آداب رو میان در مورد وستای آتش. در روم هر معبد آتشی دارای عده‌یی از دوشیزگان مقدس بود که برابر آتش سوگند وفا - وعفت و عصمت و باکره‌گی یاد می‌کردند. اینان تا پایان عمر دیگر بودند از شوهر کردن و هر نوع ارتباط جنسی و عاشقانه‌یی پرهیز کرده وهم چنان باکره باقی بمانند. در پدر و نیز در معبد بزرگ‌همواره هزار و پنج‌صد دوشیزه سوگند خورده وجود داشت. اینان از سن هفت تا هشت ساله‌گی وقف خدمت آتش مقدس و معبد می‌شدند. تحت نظر کاهنان و کاهنه‌گان تربیت و بزرگ‌نمایی شدند. روابط جنسی و عاشقانه برای شان ممنوع بود، اما نه آن‌چنان که رو میان این امیر اجردی تلقی می‌کردند، بلکه اینان تساهل پیشتری داشتند. شخص امپراتور اختیار داشت هر گاهی که اراده کند از این باکره‌گان مقدس، تمتع و کام‌گیری نماید. هم‌چنین پاره‌یی اوقات آنان را به اعضای خانواده‌اش برای مصاحبت می‌بخشید. البته کاهنان نیز از این خوان‌گسترده استفاده می‌کردند، چون آنان نیز از خدمت گزاران خدایان بودند.

۱۹ - سائله روح و معابد و تدفین

مبنا و اساس دیانت روح و بقای آن و معاد است، وجود روح و بقادر دیانت اینکایی، ساقه‌های تاریخی؛ درباره معاد و شکل آن، معاد جسمانی و رابطه آن با مومیایی اجساد، بهشت و دوزخ، سهجهان، چه‌گونگی فردوس و دوزخ، زندگی در گور، جهان پسین ارواح، پاداش و مجازات، مناسن تدفین، تدفین امپراتوری، آداب سخت مرد و مراسم قربانی برای مرده‌گان، علل قربانی‌های فراوان، مومیایی امپراتوران در معبد نزدک، معادیها رستاخیز جسمانی، سمرحله‌از زندگی بشری، آداب تدفین

در اساس و مبنای این چنین دیانتی، عنصر اساسی دین، یعنی اعتقاد به روح و جاودان بودن آن و بالنتیجه رستاخیز یا معاد و مسائله بهشت و دوزخ نیز وجود داشت. قبل از آن‌که اینکاه‌ مصدر قدرت و امپراتوری شوند، در تمدن‌های شی‌مو کا Chimu و موشی کا Muchica و سایر تمدن‌های پهلوی بخوبی وجود داشت. چنان‌که در بندهای مربوط ملاحظه شد، گورهای این مردم پربود از وسائل

و ائانه زندگی و آثار هنری، چون معتقد بودند که روح پس از مرگ جسم بمزندگی ادامه داده و نیازمندیها و احتیاجات زمان حیات را هم چنان لازم دارد. این عقاید میان اینکاهای نیز وجود داشت و چون تشکیل یک امپراتوری وسیع داده و همه په رو را زیر فرمان و قدرت در آوردند، دیانت شان نیز همگانی شد و مسئله بقای روح و معاد - یا بهشت و دوزخ و باداش و کیفر صورت و شکل بهتری یافت.

یکی از مراسم و آداب قابل نکوهش اینکایی، آداب تدفین بود- آدایی کدر بسیاری از مناطق جهان وجود داشت و اساس و مبنایش نیز بر پایه همان اعتقاد بمزندگی پسین و حیات دوباره در گور مبتنی می شد. این رسم چنان بود که چون اینکایی می مرد، سدها نفر از آشنا یان و مصحابان او را کشتو با وی دفن می کردند. در چین باستان، آفریقا و بسیاری از نقاط دیگر، من جمله مکزیک این رسم شایع و برقرار بود. امپراتور هوانا کاپاک Huanacapac که مرد، در مراسم تدفین اش پیش از هزار قربانی کردند. همچنین هنکامی که اسپانیایی ها آتاهوآلپا Atahualpa را کشند و دفن اش کردند، تزدیکان اش در خفا وی را از گور بیرون آورده و مطابق آین خود، اینکای محبوب شان را تدفین کردند و سدها نفر را کشته و دفن نمودند تا در جهان پسین و در گور به خدمت اش کمرسته باشند.

چون امپراتوری فوت می شد، مراسم و نشریفات باشکوهی برقرار می کردند و طی آن آداب مرگ باری اجرا می شد. پس از مراسم مخصوص مذهبی، امما و احشای امپراتور را بیرون آورده و دفن می کردند. آن گاه روز بعد مراسمی برپا می شد. در طی این مراسم کسانی که لازم بود کشتمشوند تا در آن دنیا همراه و مصاحب و خادم امپراتور باشند قبل از تعیین شده بودند. به این عده که گاه از هزار نفر نیز متباوز می شدند، مایع مخدوشی به نام سورا Sura می نوشانیدند. این عده عبارت بودند از عده بی از فرزندان و بیاران باوفا و مصحابان و وزرا و امیران و کنیز کان و تعداد کثیری از غلامان و بردگان. همچنین رسم سوتا ایسم Sutteeism یا همسنر کشی در مرگ شوهر که در هندوستان پیش از هر جای دیگری معمول بود، در اینجا

نیز وجوداشت . به همین جهت به جزء ملکه خواهر - تعدادی از زوجه‌های محبوب اینکا نیز شامل آداب مرگ می‌شدند . این عده‌کثیر را که همه در اثر نوشیدن شراب مخدر سورا ، بی‌حال شده بودند ، روی قبر اینکا می‌کشتد . روش مرگ گوناگون بود . عده‌بی راخفه‌می کردند ، بعضی را سرمی بریدند و برخی را با چماق‌هایی مخصوص می‌کوشتند تامی مردن و همه‌کشته شده گان را گردانیده امپراتور دفن می‌کردند و مطمئن بودند که در زندگی پسین این اولادان ، زنان ، کنیزان ، غلامان و باران و مصاجان امپراتور در خدمت اش هستند .

اما آن‌چه که از اینکا دفن می‌شد ، پاره‌بی از زواید بود که در هنگام مومنیابی از بدن جدا می‌کردند . جسد امپراتور مومنیابی می‌شد و در مدخل معبد بزرگ محتشم‌مانه جای داده می‌گشت . **کویا Cuya** یا ملکه خواهر نیز هرگاه فوت می‌شد از برایش چنین تشریفاتی برپامی کردند و مومنیابی اش را در طرف چپ مدخل معبد ، رو بروی برادر و شوهرش قرار می‌دادند . به این ترتیب در معبد بزرگ آفتاب واقع در کوزکو ، قوم په ریو ، اجساد زمام داران شان را بدين شکل بد معرض تماشای نسل‌های آینده قرار می‌دادند .

سه جهان وجود داشت و در این سه دنیا بود که بشر مراحل سه‌گانه زندگی اش را می‌گذراند . دنیای میانین ، زمین و جای‌گاه زندگی محسوب می‌گشت . در این مرحله بشر زندگی می‌کرد تا سر نوشت زندگی بعدی خود را تعیین نماید . دو جهان دیگر بالای زمین یعنی آسمان بود که در آن‌جا بهشت قرار داشت و کسانی که دوران زندگی زمین‌شان به نیکی و خوشی و پاکی و پارسایی گذشته بود ، پس از مرگ در آسمان و بهشت مخلدمی شدند . دوزخ زیر زمین قرار داشت و بدکاران و جانیان و نافرمانان در آن‌جا به عنای دردناک و دوچار می‌شدند . اما با استی توجه داشت که بهشت و دوزخ چون بهشت و دوزخ مسلمانان که فردوس اش پر از حور و غلامان و آن‌همه تنعم ولذا بدباشد دوزخ اش با آن‌همه عذاب‌های الیم و وحشت انگیز انتظار دوزخیان را به کشدند . بهشت در آسمان مکانی بود که ارواح در آسایشی ابدی در آن‌جا زیسته وزندگی می‌کردند و دوزخ اش سرزمینی تاریک و مرطوب بود که در ترس و وحشت درش جاودانگی پیدامی-

کردند . اما ارواح پس از مرگ بلا فاصله به این چنین بهشت و دوزخ هایی راه پیدانمی- کردند ، بلکه در دستگاه دینی شان معتقد به قیامت و معاد جسمانی بودند . عقیده داشتند که در آن روز مردم با همان شکل و همان هیأتی که در دوران زندگی سر می کرده اند برانگیخته شده و در محکمه خدایان محاکمه می شوند . واين نیز با آیناخیر سامی همانندی داشت . علت و انگیزه مومیایی کردن اجساد در پیرو از همین ره گذر بود ، و به سان مصریان اجساد ولاشه را مومیایی می کردند و خوراک و اساس زندگی و موهای بریده شده شان را کنارشان قرار می دادند تادر روز رستاخیز با همان شکل برانگیخته شوند .

برای رؤسای قوم ، سران قبایل ، اعضای نزدیک خانواده اینکا و اشراف و محشمان مراسم و آداب مرگ به هنگام تدفین انجام می شد . اما این مراسم از لحاظ کمیت و کیفیت به هیچ وجه با مراسم تدفین شخص اینکا فاصله مقایسه نبود . همواره در این گونه موارد کوشش می شد تا قربانیان سالم و تندرست وی نقص و عیب باشد ، چون این زیندانه مقام بزرگان نبود تا کسانی معیوب ، علیل و ناقص الاعضا را برای خدمت شان در زندگی پس از مرگ باز بفرستند .

۳۵ - مشاهیت و همانندیهای مسیحی

مشاهیت معتقدات اینکایی و آزنکی . همانندیهای آزنکی و مسحی ، وجوده مشابه عقاید و رسوم اینکایی و مسیحی ، مراسم اقرار به گناهان ، روش اقرار شخص اینکا به خورشید ، مسأله تشییع ، خورشید هم پندر و پسر و برادر است ، مراسم صرف نان مقصد ، سان - کون یا نان و خون بره ، تحلیل این مورد ، عقیده در ناره صرف سان کو ، دعا و ذکر شان در این ناب ، تقویم و نجوم ، معتقداتی افسانه ای در بازه خسوف و کسوف ، افسانه های ماه و خورشید

بسیاری از معتقدات و آداب مذهبی پهلوی ها مشابه و همانند با آداب اقوام و مردمی دیگر است . همچنان که در دیانت آزنکی موارد مشابه بسیاری با مسیحیت بر - قرار بود ، در آین پهلوی و مذهب برایچ امپراتوری اینکاهای نیز موارد همانند و مشابه با مذهب عیسوی به روشنی نظر گیراست . یکی از این موارد اقرار به گناهان نزد کاهنان ویژه بوده است . بزرگ ترین گناهان از نظر مردم په رو ، دزدی ، خیانت به

دوست، زنا، اغفال زنان شوهردار و جادوکردن دیگران و به طلسم افگندن مردم بوده است. هر گناه کاری تزدکاهنی که ویژه‌گی این کار را داشته رفته و درخواست می‌کرد که به اعتراضات اش گوش فرا دهد - آن‌گاه به گناهان مرتکب شده اقرار می‌کرد و حتم داشت که اعتراضات اش نزد کاهن اقرار شنو مکتوم و محفوظ خواهد ماند. چون مراسم اعتراض تمام می‌شد، کاهن از محضر خدا یان درخواست می‌کرد تا گناهان آن بندۀ خاطر را بیامرزد. گنان بزرگ‌گاه تکرار می‌شدند قابل آمرزش نبودند. پس فردی که اقرارش تمام می‌شد به مراسم تطهیر می‌پرداخت و مراسم تطهیر غسل در آب سرد بود و اعتقاد چنان بود که باین وسیله آب گناهان را می‌شوید و وجود را از آلوهه گی‌های آن‌ها پاک می‌نماید. حتا شخص اینکانیز لازم بود تا به گناهان خود اقرار نماید. اما اینکانیز گناهنی اعتراف به گناه نمی‌نمود، بلکه شخصاً به خورشید گناهان اش را اقرار می‌کرد. رو به خورشید می‌ایستاد و گناهان اش را بازمی‌گفت و چنین اقرار خود را پایان می‌داد: من گناهان خود را به توای خورشید اقرار کردم، اینک‌آن‌ها را برگیر و همه را به آب به شوی و به دریا ریز و روح را پاک و باصفاً گردان.

وجه تشابهی دیگر که میان معتقدات پدرویی‌ها با مسیحیت موجود بود، مسئله ثلثیت می‌باشد. این قوم معتقد بودند که خورشید در عین حال که خود خورشید خدا و پروردگار والاتباری است، جمجمه شخصیت دیگر نیزی باشد. به این معنی که خورشید در یک لحظه هم پدر است و هم پسر و هم برادر. شاید جمجمه چند شخصیت در یک موجود واحد، نشانی باشد از تلاش‌هایی برای توحید و یک تاپرستی. اما به هر حال موضوع ثلثیت اینکابی هنوز به روشنی برای ما آشکار نشده است.

هم‌چنین مراسمی داشتند هم‌چون مراسم عشاء ربانی مسیحیان. در قسمت مکزیک ملاحظه شد که چنین رسمی‌حتا میان آزنک‌ها نیز مرسوم بود. به طور کلی مراسم صرف غذای مقدس که ریشه وزیر بنایی توئینیک دارد و در کتاب دوم و چهارم « تاریخ ادیان » بپرداختی شرح و تفسیر شده است. به هر حال اینکاها نیز مراسمی رایج داشتند به نام صرف نان مقدس که آن را سان‌کو Sanku می‌نامیدند. مراسم صرف نان مقدس در آغاز فصل زمستان انجام می‌گرفت. ضمن مراسمه تشریفاتی، در هر خانواده بی‌برهی

کشته شده و مقداری خون اش را به روی نان ریخته و با اذکاری چند که می‌خواندند خورده می‌شد. اندیشه و اعتقادشان بر آن بود که چون نان مقدس را با خون به خورند که نشانی از پدر عالی مقام شان آفتاب می‌باشد، از نیرو و تقدس اودر خود اباشته‌اند. در قسمت مکزیک که شرح عقیده و رسی مشابه با این مراسم گذشت، از انجیل و جاهایی دیگر برای رسانیدن وجود همانندی، مثال‌ها و قرائی آورده شد و در این جاتها به دعای پهلوی‌ها به هنگام صرف طعام مقدس اکتفا می‌شود، و آن دعا و ذکر چنین است:-

« بیندیش و مراقب باش که در چه حالی مراسم مقدس را به جا می‌آوری و در چه خیالی سان کو Sanku ، این نان مقدس را می‌خوری . هرگاه کسی در حالی که بدگناه آلوده باشد و بایمان و باشک و تردید سان کو را صرف نماید، شک و دودلی اش، و رذالت اش که بالباس گناه بهامر مقدسی اقدام کرده ، از دیدگان تیز نگر پدر ما آفتاب پنهان نخواهد ماند و به همین جهت او را مجازات کرده و به بلایا و شکنجه‌ها و عذاب‌های دردنگی مبتلا می‌سازد ، لیکن آن کسی که باصفای دل و خلوص نیت و باکی ایمان سان کورا به خورد ، خورشید و فرشته‌اش رعد ، دست مهر و التفات بر سرش می‌گذارند و برکت اش می‌دهند و به او فرزندان سالم و بسیار می‌بخشانند و زندگی اش را قرین باسور و سرور می‌سازند و آن چهرا که خواهان است ازاو دریغ نمی‌ورزند ».

رسمی دیگر که مشابهی داشت بارسم تعمید مسیحیان ، میان پهلوی‌ها شایع بود و آن رسم تعمید کودکان به شمار می‌رفت. چنین رسمی چنان که در قسمت مکزیک نیز گذشت، رسم آزتنک‌ها بود. اصولاً بهروش‌ها و طرق گوناگونی رسم تعمید کودکان و بزرگ سالان نودین و از گناه برگشته میان بسیاری از اقوام معمول و رایج بوده است.

با این‌که پهلوی‌ها از نجوم و تقویم آگاهی داشتند و سال را چون ما به سه سده شست و پنج روز تقسیم کرده و به ماه‌های متساوی بخش می‌کردند. و هم چنین فصول اربعه را شناخته و بوضع ستاره‌گان آشنایی داشتند، - اما با این وصف میان توده مردم عقایدی افسانه‌یی در باره فصول 'شب و روز و مام و خورشید و ستاره‌گان و زمین وجود

داشت . از جمله افسانه‌های شایع بود در باره خسوف و کسوف . خورشید خداوندگار بزرگ مرد بود و ماه و زوجه اش محسوب می‌شد . زوجه‌یی زیبا و مهربان که مردم را دوست داشت و به سرور زندگی‌شان کومک می‌کرد . اما ماه با نو - این ایزد زندگ پریده و آرام حق دریافت هدایا و نذر و پیش‌کش هارا نداشت . به همین جهت گاه به بیمار می‌شدو غبار تاریک گونه مرگ چهره او را فرو می‌بوشاند . در این هنگام بود که به موجت افسانه‌های شایع ، مردم می‌گفتند شیاطین از ضعف خدای محبوب استفاده کرده وجودش را مورد تاخته‌تاز قرار داده‌اند . پس به کوچه و خیابان هجوم آورده و با تمام قوت و نیروی خود به یاهو و سرو صدا می‌پرداختند . سکان را به شلاق می‌بستند تا سخت‌زوزه کشند و کودکان با تمام نیروی خود فریاد می‌کشیدند . این همه سر و صدا و یاهو موجب می‌گشت تا شیاطین ترسیده و رمیده شوند - پس ایزد با نو - مادر خشان نجات پیدا می‌کرد و جهان را از یک انهدام و مرگ حتمی نجات می‌بخشید . در این باره روایاتی دیگر نیز وجود داشت که به موجب آن روایات خورشید خدایی بزرگ و زورمند شناخته می‌شد و ماه خدایی کوچک و ظریف . این دو باهم اختلاف و کشنکش داشتند . چون ماه می‌گرفت چنین می‌پنداشتند که خورشید به او خشم‌گرفته و به کام مرگ‌آش می‌کشد . پس از خانه‌ها می‌گریختند : سوگ و عزای عمومی در می‌گرفت و این جنجال آنقدر ادامه‌دار یافت تا ماه به درخشندگی بازمی‌گشت و عکس این موضوع در باره خورشید‌گرفته‌گی نیز انجام می‌شد .

۲۹ - مراسم قربانی

- مناسم بازمانده‌گان امروزی اینکاها ، هواکاس یاماانا ، مراسم پروردگار این نیرو ، اتحاد قبایل ، مراسم ازدواج منعیی ، قربانی کودک ، تفسیری از موارد قربانی ، کودکان ، شراب نوشی ، حلول دروح کاهن جادوگر در تن دختر و پسر زامزد ، مراسم بعدی ، رسوم و آداب دیگر منعیی ، برستش شرق و غرب ، آیین قربانی ، تشریفات قربانی دختران ، تقدیم قلب به خدای آفتاب ، نیایش و سرود قربانی برای خورشید

امروزه در ارتفاعات جبال آند ، بازمانده‌های اینکایی و قوم پهرو زندگی می‌کنند . اما تمدن‌شان سیر قهقهایی پیدا کرده است . از آن اجتماعات عظیم و شهرهای بزرگ و باشکوه ، جز طوایف و قبایلی که جدا اوقتاده و در تنگنا و عزت .

زندگی می‌کنند؛ و ویرانهای بنایی عظیم آن مردم، چیزی باقی نمانده. زندگی قبیله‌یی امروزه‌شان هم چون زندگی شهری دیروز نیست. آداب و رسومی که پیش از رسیدن به تمدن میان‌شان شایع بود و با اعتلای تمدن کم کم منسوخ گشت، اینک دوباره اجرا می‌شود.

لازم به تذکر است که چیزی چون **Mana** کماز آن به تفصیل در کتاب دوم و چهارم تاریخ ادیان گفتگو شده‌یان پهلوی‌ها وجود داشت که **هواکاس** **Huaca** خوانده می‌شد و این عبارت بود از نیروی مرمز و فوق طبیعی چون روح، که ممکن بود در بدن انسان، حیوان، جماد، نبات و هر چیز دیگری حلول کند. نیروی بود خدایی و مقدس که در هر جایی هبوط می‌کرد، آن جا و یا آن چیز و آن کس از نیروی فوق العاده سرشار می‌شد. هر قبیله‌یی این نیرو را داشت و مصدر نیروی هر قبیله‌یی که خورشید بود، از همه قبایل قوی‌تر و ارجمندتر محسوب می‌شد. هواکاس گاه بدشکل توارث از پدری به پسر می‌رسید و نیروی است که قبیله را از تمام مصائب و صدمات و بلا یا حفظ می‌کند. به همین جهت دو و یا سه قبیله‌طی مراسم و تشریفاتی که ذکر می‌شود، هواکاس‌های خود را عجین و مخلوط می‌کردند. یعنی متعدد می‌شدند تا نیروی شان بیشتر و هواکاسی که نگاهدار قبیله است پر قدرت‌تر شود.

هر ماه مراسم ازدواج و تثیت نیروی مرمز هواکاس انجام می‌گرفت و این مراسم همواره در یک نیمه‌شب بی‌ماه، یعنی شب‌هایی که ماه در آسمان بالا نمی‌آید انجام می‌شد. البته در هر ماه دو یا چند قبیله با هم متعدد نمی‌شدند، بلکه مراسم تجدید پیش می‌آمد و در واقع این بهانه‌یی بود برای انجام تشریفات ازدواج یک پسر و یک دختر از دو قبیله.

رؤسای دو قبیله‌یی که در کار اتحاد نیروی مقدس هواکاس خود بودند، شبان‌گاه از جلو و ماقی یا افراد بدنبال‌شان راه می‌اوختند تا به معبد روند. پیش از حرکت مقداری **Surala** یا شرایی قوی که بود می‌نوشیدند و به حال نشأه و تخدیر دوچار می‌گشتد. در ضمن رامروی اذکاری می‌خوانند که گاه طنین صدای شان چون آواز کشن‌دار و با زیر و بم می‌گشت. چون به مقابل معبد می‌رسیدند، رؤسای قبایل

بهرقصی تند و پرآشوبی می‌پرداختند ، چنان‌که لحظه‌یی نمی‌گذشت که با فریادهای شدید غش‌کرده و به صرع دوچار می‌شدند . آن‌گاه افراد آنان را بلندکرده و بداخل معبد حمل می‌کردند . جلو صفت تندیسه‌های خدایان ، عالی جناب‌کاهن - جادو در تاریکی مقابله محراب و قربان‌گاه نشسته و منتظر بود ، در برابر شرطی سنگی و بسیار بزرگ مملو از شراب مقدس سورا Sura وجود داشت . نازه واردان بدون استثنا برای تبرک و تیمن و هم‌جنین پیروی از سنت ، از دست کاهن‌پیر ، هر کدام جامی گرفته و می‌نوشیدند . پس از چند لحظه مراسم دزون معبد شروع می‌شد . آوازی مذهبی در مدح و سپاس خدایان دسته جمعی زمزمه می‌شد و کاهن در حالی که دشندي به دست داشت گرد معبد چند دور زمزمه‌کنان می‌گشت ، پس مقابله سنگ قربان‌گاه ایستاده و یک باره سکوتی مرگ‌بار همه جا را فرا می‌گرفت . در این حال کودکی را که بیش از پنج سال نداشت و به نزد او آورده و روی سنگ قربانی قرار می‌دادند . در چنین هنگامی کاهن سرود مخصوص قربانی را خوانده و بعد با دشنه چهار طرف سر کودک را می‌شکافت و خون او را به روی سنگ قربان‌گاه می‌ریخت .

عادت قربانی کودکان در گذشته چون مکزیک ، میان اینکایی‌ها نیز رواج داشت . اما چنین رسمی بعدها به روش فوق تبدیل یافت که ضمن مراسم و شعایر ، ابتداء اند کی خون کودک را گرفته و بدروی سنگ قربانی می‌ریختند و از کشتن اطفال بداین طریق ممانعت و صرف نظر می‌شد . بقایای این چنین رسمی حتا در ایران هنوز به شکل خون‌گرفتن کودکان تحت عنوان بهداشت معمول است و هم چنین عمل ختنه میان بسیاری از جوامع و ملل که زمان باستان معمول بوده و هنوز نیز رایج است باقی است از بقایای قربانی کودکان باشد که مفهوم خود را از دست داده و به شکل سنت هنوز رواج دارد .

هم چنین به مفهومی دیگر نیز در پدرو به قربان کردن کودکان اقدام می‌شد . به این مفهوم که هر گاه پدری مرتب گناهانی کبیره می‌شد و یا مجدداً گناهانی را که باری نزد کاهن اقرار کرده بود مرتب می‌گشت ، لازم می‌آمد تا از برای کفاره گناهان ، بکی از فرزندان کوچک سال خود را قربانی خدایان نماید . داستان ابو راهیم

و اسحاق در توارت و ابراهیم و اسماعیل در روایات اسلامی نیز چنین رسمی را یاد آور می‌شود . اما آن جهه که مورد توجه است، مراسم فوق در معبد میان پهروی‌ها برای آشنازی و ازدواج دختری از یک قبیله با پسری از قبیله‌ی دیگر بوده است . چون پس از آن که خون‌کودک به روی سنگ قربان گاه ریخته می‌شد - دوری دیگر افراد شراب سورامی نوشیدند و در این موقع دخترو پسر جوانی را وارد می‌کردند . کاهن دو جوان را که نماینده نیروی عرموز و یا هواکای دو قبیله بودند مست می‌کرد و تمام حاضران نیز بی‌دریغ به نوشیدن آن مایع مقدس مردا فگن سرگرم می‌شدند . مراسم تا نیمه شب و سحر گاهان ادامه‌می‌یافتد و پس از آن کاهن همه راجز پسرو دختر جوان مرخص می‌کرد و آنان را نگاه می‌داشت تا اسرار عشق را بیاموزدشان . صبح گاهان رئیسی دو قبیله می‌آمدند تا عروس و دامادشان را به برند و جشن‌هایی برگزار نمایند . اینان معتقد بودند که روح جادوگر در تن دخترو پس‌حلول می‌کند و از آن به بعد آن زوج و زوجه مظہر قدرت و تمرکز نیروی مقدس و نگاهدار دو قبیله محسوب می‌شوند .

رسوم و آداب در این جا نیز دامنه‌یی بس وسیع و بازگسترده دارد . به مناسب هر موقعیتی مراسمی اجرا می‌کنند و اصولاً زندگانی بدوي عبارت از یک سلسله آداب و رسوم و تشریفات است که برای کوچک‌ترین اتفاق و حایثه‌یی جشنی و تشریفاتی برپامی‌کنند هر گاه اینکایی می‌مرد یا امپراتوری دیگر بد تخت می‌نشست ، و راهنگام مخصوص برداری و کشت و بذرافشانی ، فحاطی و خشک‌سالی ، بی‌بارانی و کم‌آبی ، جنگ و صلح ، بروز آفات و بلایای طبیعی و هر اتفاقی دیگر جشنی داشتند و مراسمی برپا می‌نمودند . هر سالی طی مراسمی جهت آن که پایتخت امپراتوری از شر بلاده‌ایی چون زلزله محفوظ بدماند ، جشنی برپا می‌کرند که با آدابی در تطهیر و نیاش همراه بود . تمامی قبایل برای شرکت در این جشن در نقطه‌یی کنار رودخانه‌گرد می‌آمدند . آن گاه چهار سد سر باز ورزیده و برگزیده و با ساز و برگ جنگی ، در چهار جهت اصلی ، هر سد سر بازی در یک طرف به‌این طریق : سد سر باز در جنوب ، سد سر باز شمال ، سد سر باز مشرق و سد سر باز در سوی مغرب یک‌باره به‌طرف رودخانه مورد نظر روان شده و در

آب فرو می‌رفتند . پس مردم با جنجال و سرو صدا و آوا و خروش و نشاط و هلهله‌از خانه‌ها بیرون ریخته و در آب رود غسل می‌کردند .

عدل و داد به طور مطلقی حکم‌روا و شایع بود ، هیچ رئیس و اینکایی تام‌طمئن از وقوع جرم بدوسیله مجرمی نمی‌شد ، دستور مجازات صادر نمی‌کرد - چون بدموجب عقیده‌بی جان خودش در معرض خطر واقع می‌شد . بر مبنای این عقیده‌هر گاه بی‌گناهی بر اثر اشتباه اعدام می‌شد ، رئیس قبیله و شخص اینکا می‌مرد و بهمین جهت کمال دقت در محاکمه مبذول می‌گشت تا بی‌گناهی معدوم نگردد . قصاص و مجازات در شکار و یا کشن جانورانی که تابو اعلام شده بودند بسیار سخت و بی‌گذشت بود و این جانوران به نظر می‌رسند که در آغاز توتنهای عده‌ای از قبایل و طوایف بوده باشند که بایکدیگر متحدو یک‌گانه شده بودند .

سر انجام در این واپسین قسمت از مراسم قربانی برای خورشید بحث و بادکردی می‌شود که هم‌اکنون در نقاط دور او قتاده و کوهستانی بهرو ، بدوسیله قبایل بدوي انجام می‌شود . چهار جهت اصلی نزدیک‌بی‌ها چون چهار عنصر اصلی مقدس و قابل پرستش محسوب می‌شود . اما شرق و غرب اهمیتی بیشتر داشتند ، چون خورشید ، بزرگ‌ترین خدای شان از شرق برآمده و باغرب فرومی‌رفت . مراسم پرستش شرق و غرب در واقع چیزی جز تشریفات خورشید پرستی نبود . هر چند گاهی یک بار چنین مراسمی بر پا می‌شود . قبایل از دور و نزدیک به طرف یکی از معابد کهن و قدیمی خورشید روی می‌آورند . هر فردی بنابر توانایی و استطاعت هدیه‌بی برای معبد می‌آورد و این هدایا عبارت‌اند از ظروف ، وسایل چوبی و فلزی ، ذرت و مواد خوراکی و بشم لاما یا یاشتر امریکایی بسیاری از اینکاها نیز چیزی برای اهدای ندارند و بهمین جهت ابروان یا موهای خود را بریده و تقدیم خدای عظیم الشأن‌شان می‌نمایند . در این مراسم رئیس کل قبایل که هنوز بهست دیرین اینکا نامیده می‌شود ، بدعنوان راهب بزرگ خورشید مراسم را رهبری می‌کند . اما عده‌ای از کشیشان از او دستور دریافت کرده و بدانجام اعمال مربوطه می‌پردازند .

پیش از این‌که مراسم شروع شود ، ماهی پیش از این دختری در حدود هفت

تاده سال را انتخاب کرده و تحت نظر کاهنه‌یی تعلیم می‌دهند تا برای قربانی آماده شود . هر خانواده‌یی مشتاق است تا چنین موهبتی نصیب اش شود و یکی از فرزندان اش در راه خداوندگار بزرگ قربانی گردد . هنگامی که مراسم برگزار می‌شد ، این دختر آماده‌گی تام پیدا می‌کرد . پیش از آن که به محل قربانگاه و به میان جمیعت هدایات اش کنند ، مقداری شراب قوی به او می‌نوشانند تا تحت تأثیر ونشاء و مستی آن ، شاداب و بی‌پروا و برافروخته جلوه نماید . پس در حالی که خورشید در شرف غروب است ، دختر را در حالی که به‌خوبی با لباس‌ها و زیورهای جالب آرایش اش کرده‌اند به میدان و صحن معبد می‌آورند . مذبح میان میدان قرار داشته و عبارت از سنگی است به ارتفاع هشتاد سانتی متر و یک‌کوکدک ده‌ساله روی آن که محدب است می‌تواند دراز به‌کشد . ناگهان زمزمه‌های سرود خاموش می‌شود و این هنگامی است که دست یاران کشیش بزرگ دست‌ها و پاهای کوکدک را از چهار طرف نگاه داشته و می‌کشند . کاهن اعظم در حالی که دشنه‌یی در دست دارد آن را به طرف خورشید نگاه داشته و با یک ضربت بدینه دخترک فرود می‌آورد . آن‌گاه سینه او را شکافته و قلب‌گرم و خون‌چکان اش را بیرون آورده و بدسوی خورشید نگاه داشته و خطاب بدخورشید که در حال افول و غروب بود چنین می‌سرود :

ای خداوند عظیم ، ای پدر ما ، ای خورشید ، زرین - این قلب‌گرم و جوان و خون‌چکان را به‌تو تقدیم می‌کنیم تا نگاهدار و حافظ ما باشی . ای سرور بزرگ آسمان ای خداوند والامقامی که نشانت حتا در لابهای نسیم‌های بی بعد و جا و مکان نفوذ می‌کند و نشان تورا به‌عیان همه جا مشاه می‌کنم ، ای خداوندی که دمش‌گرم و نفس حیات بخشت همه جا را سرشار از نیرو و جنبش می‌سازد ، به‌بنده‌گانه توجه و عنایت فرما ، من نیز هم‌چون یکی از بی‌شماران بنده‌گانه دست دعا و نیایش به سوی تو بلندکرده‌ام تا از تو نیرو و سعادت و شادکامی به‌خواهم . ای پدر زرین بال من ، اجازه ده تا در پرتو عنایات و توجه به‌تو ، به زیباترین راه‌ها قدم بگذارم . و بگذار تا چشمان فانی همه‌ما ، غروب‌زیبا و دل‌انگیز تورا که طلوعی آن‌چنان با فروشوکت به‌دبیال دارد بنگرد - آن‌چنان غروبی را که بالمواج زرین الوان گوناگون ترین می‌شود .

ای آفتاب بلند قدر و عالی جاه ما را یاری دو تو انا بی خش تا همه مخلوقات تو را رهبری کنیم - و گوش‌هایمان را آن چنان شناور گردان که صدای ملکوتی تو و اراده مقدسات را در یابند . ای خورشید و ای خداوند ما که در آسمانی و با دیدگان تیز نگرت همه ما را می‌بینی و به اعمال مان آگاهی ، از خرد و داشتن ما را مشحون گردان تا قدر و ارج نعمات و آفریده های تو را دریابیم و به اسرار طبیعت که در هر گو شاخه‌یی و هر گل و گل بنی و در دل هر سنگ و آشیانه‌یی پنهان است آگاه شویم . ما را نیرو بخش و تادر هر لحظه و دم بتوانیم سایش چون تو خدایی را به جا آوریم و نزد توبا سر بلندی و غرور رسپار شویم نه با سرافکنده‌گی و شرم . و آن چنان کن که در غروب گاه زندگی مان نزد تو با سر افزایی بگراییم و روح مان آسوده و مسرو ر باشد . »

این مراسم زاده موقع گوناگون انجام می‌دادند و هنوز در ارتفاعات آند ، این چنین مراسmi گه گاه انجام می‌شود . اما حتا این بازمانندگانی که به فقر ارفته‌اند نیز قادر به یاد بود آن تمدن عظیمی که نابود شد نمی‌باشد .

در میان چنین مردمی که تمدن رو به توسعه و اعلامی رفت ، متأسفانه آهن شناخته نبود . از سنگ سبز کدنوعی سنگ محکم و بسیار پردوام بود پتک و سندان می‌ساختند در آغاز به طلا توجهی نمی‌شد - اما بعدها که ارزش آن آشکار گشت به استخراج طلا و جواهر پرداختند . از پشم حیوانات بهویژه لاما - لباس‌هایی بسیار نرم و زیبا و نفیس می‌باشتند . اینکا هر لباسی را بیش از یک روز نمی‌پوشید و سپس به خاندان خود می‌بخشید . در کوزکو چهار اتفاق بسیار بزرگ با معماری بسیار عالی و سنگ‌های تراشیده بزرگ و منقوش ساخته بودند که در مواقع بارندگی مراسم مذهبی را در آن جاها انجام می‌دادند . از این اتفاق‌ها برای نمایش و ته‌آنر نیز استفاده می‌شد - چون پهلوی‌ها در فن هنر و نمایش بسیار ترقی کرده و پیش رفته بودند و به آن علاقه‌یی وافر داشتند . مراسم شکار که با شرکت اینکا و خانواده‌اش هر چندگاهی بر پامی شد ، بسیار مجلل و محتشماند برگزار می‌گشت . سی هزار نفر شکار را جرگه می‌کردند و تیر اندازان و ضربت زنان به هنگامی معین باتفاق پرداختند و مقادیری بسیار از حیوانات

پرندگان وحشی شکار می‌شدند. اما پاره‌بی حیوانات مقدس بوده و کشنشان تابو و ممنوع بود، پس آن‌ها را رهایی می‌کردند. اما شکار و کشنش پرنده‌گان به طور مطلق ممنوع بودواز فضولات جاتوران کود تهیه می‌کردند. امامت‌آسفانه در چنین اجتماع و امپراتوری وسیعی فقدان آزادی فردی، استبداد و خودکامگی- نیروی ابداع و ابتکار و جهش‌های تمدنی را از مردم بازستانده بود و شاید هرگاه‌این نقیصه وجود نمی‌داشت، نه بر آن‌که تمدن‌شان به‌اوج عظمت می‌رسید، بلکه محبو مض محل نیز نمی‌گشت.

فهرست مطالب

بخش چهارم :

کشف امریکا — تمدن و فرهنگ سرخ پوستان

۲۸۱-۲۸۵	۱- کشف دنیای جدید
۲۸۵-۲۹۰	۲- سرزمین جدید و بدویان آن
۲۹۰-۲۹۷	۳- امریکا و بومیان
۲۹۷-۳۰۴	۴- منشأ واصل سرخ پوستان
۳۰۴-۳۱۱	۵- تمدن‌های جنوب
۳۱۱-۳۱۵	۶- سرخ پوستان شمالی
۳۱۶-۳۲۰	۷- آسیایی‌هایی که سرخ پوست شدند
۳۲۰-۳۲۷	۸- تمدن و فرهنگ بدویان

بخش پنجم :

امریکای شمالی — اسکیموها ساده‌ترین بدویان جهان

۳۲۸-۳۳۳	.	.	.	۱- اسکیمو‌های کبرلند
۳۳۳-۳۳۹	.	.	.	۲- جهان‌زیرین وارواح شریر
۳۳۹-۴۴۵	.	.	.	۳- دیانت و زندگی اسکیموهای کبرلند
۴۴۵-۴۴۹	.	.	.	۴- زندگی عمومی اسکیموهای آلاسکا

۳۴۹-۳۵۴	.	.	.	۵- آداب و رسوم شکار
۳۵۴-۳۶۰	.	.	.	۶- خانواده ، اخلاق جنسی ، زن و تناخ
۳۶۰-۳۶۴	.	.	.	۷- رقص و دیانت
۳۶۴-۳۷۴	.	.	.	۸- دیانت

بخش ششم :

سرخ پوستان امریکای شمالی

۲۷۵-۳۷۹	.	.	.	۱- دیانت و رسوم بیا بانگردن شمالی
۲۷۹-۳۸۳	.	.	.	۲- قبایل آل گون کیان
۳۸۳-۳۸۸	.	.	.	۳- اقوام ایروکوا - سازمانهای خانوادگی
۳۸۸-۳۹۲	.	.	.	۴- دموکراسی - مسائل اصلح
۳۹۲-۳۹۸	.	.	.	۵- دیانت ایروکوایی
۳۹۸-۴۰۲	.	.	.	۶- دیانت قوم سنه کا
۴۰۲-۴۰۷	.	.	.	۷- افسانه آفرینش
۴۰۷-۴۱۶	.	.	.	۸- دنیای شیاطین وارد و اوح
۴۱۶-۴۲۲	.	.	.	۹- درقلب یک اجتماع
۴۲۲-۴۲۷	.	.	.	۱۰- نظام یک دیانت
۴۲۷-۴۳۱	.	.	.	۱۱- رزم آوران بیا بانگرد
۴۳۱-۴۳۷	.	.	.	۱۲- دیانت - رقص خورشید
۴۳۷-۴۳۹	.	.	.	۱۳- ساده ترین فرهنگ شمالی
۴۳۹-۴۴۲	.	.	.	۱۴- قبایل میانگین غربی
۴۴۲-۴۴۶	.	.	.	۱۵- دیانتی بر اساس قدرت ارواح
۴۴۷-۴۵۲	.	.	.	۱۶- پوئبلوها
۴۵۲-۴۵۷	.	.	.	۱۷- دیانت پوئبلوها
۴۵۷-۴۶۲	.	.	.	۱۸- اقوام زونی و ناواهو
۴۶۲-۴۶۶	.	.	.	۱۹- کوچیزها
۴۶۶-۴۷۶	.	.	.	۲۰- رسوم شکفت سرخ پوستان شمال غربی

بخش هفتم :
امریکای جنوبی و مرکزی

۴۷۱-۴۸۲	.	.	.	۲۱- قبیله سم خواران پیاروا
۴۸۲-۴۸۹	.	.	.	۲۲- نهرپرستان و تله ارواح
۴۹۰-۴۹۵	.	.	.	۲۳- بومیان جهنم سبز
۴۹۵-۵۰۵	.	.	.	۲۴- دیانت، رسوم و آداب
۵۰۵-۵۱۰	.	.	.	۲۵- کاهنی که تسخیر ارواح شریر شد
۵۱۰-۵۲۰	.	.	.	۲۶- قبیله سردبیان
۵۲۰-۵۲۶	.	.	.	۲۷- فرزندان خورشید و ماه
۵۲۶-۵۳۱	.	.	.	۲۸- جشن بزرگ
۵۳۱-۵۳۸	.	.	.	۲۹- رقص سپیده دم و حمل ارواح
۵۳۸-۵۴۳	.	.	.	۳۰- اساطیر و افسانه‌ها
۵۴۳-۵۴۸	.	.	.	۳۱- امور اجتماعی
۵۴۸-۵۵۲	.	.	.	۳۲- قتل عالی‌جناب جادو پزشک
۵۵۳-۵۵۶	.	.	.	۳۳- آمازونها در اساطیر یونانی
۵۵۶-۵۶۷	.	.	.	۳۴- قبیله زنان و ضیافت زفاف
۵۶۷-۵۷۰	.	.	.	۳۵- آداب دشمن‌کشی
۵۷۰-۵۷۴	.	.	.	۳۶- موقعیت و کار زنان
۵۷۴-۵۷۸	.	.	.	۳۷- تشریفات و درسوم بلوغ
۵۷۸-۵۸۱	.	.	.	۳۸- ازدواج و مسایل جنسی
۵۸۱-۵۸۴	.	.	.	۳۹- مسأله سن واذدواج
۵۸۴-۵۸۹	.	.	.	۴۰- جشن عروسی و کار کاهن
۵۹۰-۵۹۸	.	.	.	۴۱- آزادی و محدودیت در امور جنسی

بخش هشتم :
تمدن‌های بزرگ جنوب - آزتك

۵۹۹-۶۰۷	.	.	.	۱- چگونه امپراتوری آزتك نابود شد
۶۰۷-۶۱۵	.	.	.	۲- در راه تسخیر مکزیک

۶۱۶-۶۲۲	.	.	.	۳- انهدام تمدنی بزرگ
۶۲۲-۶۲۷	.	.	.	۴- پیدایش امپراتوری آزتک
۶۲۷-۶۳۲	.	.	.	۵- امور نظامی و بردگی
۶۳۲-۶۳۸	.	.	.	۶- تمدن عمومی
۶۳۸-۶۴۴	.	.	.	۷- سازمان معابد و طبیعت کاهنان
۶۴۴-۶۴۷	.	.	.	۸- شکل خاص مذهبی
۶۴۷-۶۵۳	.	.	.	۹- افسانه‌ها و اساطیر
۶۵۳-۶۶۰	.	.	.	۱۰- آداب و شایر دینی
۶۶۰-۶۶۹	.	.	.	۱۱- جنبه‌های خشن مذهبی، قربانی انسانی
۶۶۹-۶۸۰	.	.	.	۱۲- خدایان بزرگ

بخش نهم : ماياها - قومی که یونانیان جهان نو بودند

۶۸۱-۶۹۰	.	.	.	۱- کشف تمدن ماياها
۶۹۰-۶۹۶	.	.	.	۲- خط و تمدن مايایی
۶۹۶-۷۰۰	.	.	.	۳- منشأ تمدن ماياها
۷۰۰-۷۰۷	.	.	.	۴- معماری و شهرسازی - تاریخ
۷۰۷-۷۱۴	.	.	.	۵- زندگی اجتماعی مردم
۷۱۴-۷۲۲	.	.	.	۶- فرهنگ و تمدن مايایی
۷۲۳-۷۲۸	.	.	.	۷- جادوی کاهنان و قربانیان آفتاب
۷۲۸-۷۳۳	.	.	.	۸- جادوی کاهنان - مراسم دینی
۷۲۴-۷۳۷	.	.	.	۹- افسانه کوکول کن خدای بزرگ
۷۳۷-۷۴۳	.	.	.	۱۰- افسانه شکفت کف چاه مقدس
۷۴۳-۷۴۹	.	.	.	۱۱- چاه مقدس قربانگاه خدای باران
۷۴۹-۷۵۶	.	.	.	۱۲- آرامگاه عجیب و رسوم تدفین

بخش دهم : اینکا پهرو - سرزمین مردانه که فرزندان خورشید بودند

۷۵۷-۷۶۴	.	.	.	۱- کشف سرزمین فرزندان آفتاب
۷۶۴-۷۷۱	.	.	.	۲- تسخیر امپراتوری اینکا

۷۷۱-۷۷۷	.	.	.	۳- سراجام امپراتوری خورشید پرستان
۷۷۷-۷۸۱	.	.	.	۴- تمدن موشی کا - تی هو آنا کو
۷۸۱-۷۸۸	.	.	.	۵- اساطیر دینی
۷۸۹-۷۹۴	.	.	.	۶- افسانه ها و اساطیر پیدایش
۷۹۴-۸۹۷	.	.	:	۷- اساطیر دینی - اینکاها یا خدا یان
۷۹۷-۸۰۲	.	.	.	۸- مسأله زمین و زراعت
۸۰۲-۸۰۶	.	.	.	۹- محاسبات و معماری
۸۰۶-۸۱۱	.	.	.	۱۰- حکومت و اجتماع ، ازدواج و جنگ
۸۱۲-۸۱۴	.	.	.	۱۱- طبقات اجتماعی - خانواده
۸۱۴-۸۲۱	.	.	.	۱۲- مراسم بلوغ ، تعلیم و تربیت
۸۲۱-۸۲۶	.	.	.	۱۳- کاهنان و طبقه روحانی
۸۲۶-۸۲۹	.	.	.	۱۴- وضع معابد
۸۲۹-۸۳۱	.	.	.	۱۵- خورشید ، خداوند زرین بال آمان
۸۳۲-۸۳۸	.	.	.	۱۶- جشن مذهبی خورشید
۸۳۸-۸۴۳	.	.	.	۱۷- ویراکوش اخدای خالق و نادیدنی
۸۴۳-۸۴۷	.	.	.	۱۸- خدایان بزرگ - سنایش آتش
۸۴۷-۸۵۰	.	.	.	۱۹- مسأله روح و معبد و تدفین
۸۵۰-۸۵۳	.	.	.	۲۰- مشابهت و همانندیهای مسیحی
۸۵۳-۸۶۰	.	.	.	۲۱- مراسم قربانی

كتاب نامه

- رالف لینتون : سیر تمدن - ترجمه پرویز مرزبان - تهران ۱۳۲۷
- برادران امیدوار : سفر نامه - تهران ۱۳۴۱
- هـ - ر - هیس . تاریخ مردم شناسی - ترجمه ابوالقاسم طاهری - تهران ۱۳۴۰
- هاشم رضی : مردم شناسی اجتماعی ، تهران ۱۳۴۵
- اوریان اولسن : تاریخ اکتشافات جغرافیایی ، ترجمه مهندس رضا مشایخی
- یدالله همایونفر : فرهنگ حیات انسانی - تهران ۱۳۱۴
- آن تری وایت : جهان‌های گم شده - ترجمه کیکاووس جهانداری - تهران ۱۳۴۱
و مقالانی پراکنده در برخی ازمجلات یا یادداشت - و هم چنین مقالاتی در دائرة المعارفها و برخی مجلات خارجی
- جغرافیای اقتصادی جهان : لستر کلیم و ... ترجمه فتح الله حبکیمی - تهران ۱۳۳۸
- جغرافیای عمومی جهان ؛ تأثیف جسی دیلر ، ترجمه ابوطالب صارمی - تهران ۱۳۴۰
- تاریخ امریکا : تأثیف اندره موروا ، ترجمه نجفقلی معزی - تهران ۱۳۴۰

- BOAS, FRANZ: ..THE CENTRAL ESKIMO *Bureau of the American Ethnological Association Thrid Annual Report* 1888
- BOAS, FRANZ: The mind of primitiv man *New york* 1944
- BOAS, FRANZ: Race and a democratic society *New york* 1954
- HERSKOVITS, MELVILLE: *franz boas* : The science of man in the making *New york* 1953
- TYLOR,SIR EDWARD BURNETT: primitive culture *2vols. london* 1871
- LOWIE. ROBERT'H: primitive Religion *New york* 1924
- MARETT. ROBERT. RANULPH: The Threshold of religion *New york 1914*
- CRAWLEY. ALFRED. ERNEST: The idea of The soul *London 1909*
- CRAWLEY. ALFCED. ERNFST: tree of life *london 1905*
- CARRIGHAR, SALLY: a wonderful introduction to lif in alaska *New york 1958*
- STEFANSSON, EVELYN: here is alaska *New York 1943*
- WESTERMARCK, EDWARD: The history of human marriage
- WESTERMARCK, EDWARD: Marriage cremonies in morocco *London 1914*
- HAVKINS. E. W: The dance festivals of The alaskan *Eskimo. University museum Anthropological Publications Vol - 1,6 - No.2-Philadelphia 1914*
- BOAS, FRANZ : the origin of Totemism. *American Anthropologist Vol 18 1916.*
- MURDOCK, G. P: our primitive contemporaries *New york 1935*
- JOCHELSON'W: The Peoples of Asiatic Russia *New york : American Museum of Natural History-1928*
- SCHOOLCRAFT, HENRY ROWE: Algic Researches *2 Vols. New york 1893*
- SCHOOLCRAFT, HENRY ROWE: notes on The iroquois *Albany 1847*
- SCHOOLCRAFT, HENRY ROWE: plan for The investigation of American Ethnology *Washington 1846*
- LAFITEAU. JOSEPH. FRANCIS: *Moeurs des Sauvages Américaines Comparées aux moeuri des premiers temps*
- SCHOOLCRAFT, HENRY. ROWE : The indian in His wigwam *New york 1884*
- MORGAN, LEWIS: the Legaue of The Iroquois *Buffalo. 1919*
- STERN, BERNHARDT: Lewis morgan, social evolutionist *Chicago. 1931*

DURKHEIM. EMILE: de la Division du travail social .
Paris 1893

DURKHEIM. EMILE: les Formes élémentaires de la vie - Religieuse *Paris 1912*

WELTFISH, GENE : the origine of art *Indinapolis, 1953*

BENDICT, RUTH FULTON : „Configurations of Culture in North America” *American Anthropologist, Vol 34-1932. no, 1.*

CODERE, HELEN: The Amiable side of Kwakiutl life *American Anthropologist, Vol. 58. 1956. no, 2.*

KLUCKHOHN, CLYDE. ANE LEIGHTON, DOROTHY: the Navajo *Cambridj, 1946*

BOAS, FRANZ: Primitive art *Oslo 1927*

BIRKET. SMITH , K: The Skimos. *New york 1936*

CATLIN, G : North American Indians *New york. 2 Volumes Lodon*

COLLIER, J: The Indians of the Americas. *New york 1947*

FLEMING. PETER: Brazilian Adventure. *London 1933*

WHITE. W. JOHN: Argentian *the Life Story of A Nation New york. 1942*

MARTIN QIMBY, AND COLLIER : Indians Before Columbus.
Chicago: University Chicago press, 1949

HIBBEN, FRANK C : The Lost American. *New york 1960*

SELLARDS E. H : Early Man in America Austin: *University of Texas 1952*

Shetron H. C : The Moundbuilders. *New york 1930*

KIDDER A. V : An Introduction to The study of southwestern Archaeology. *New haven: yale University press 1924*

Rainey. F. G : Eskimo Prehistory. *American Museum of Natural History Anthropological Papers, Vol XXXVII 1941*

DIAZ DEL CASTILLO, BERNAL : the True History of The Conquest of New Spain .

Translated by A. D Mandlay London. 1908

MORLEY. SYLVANUS. G: The Ancient Maya *Stanford, Calif: Stanford University Press 1947*

Weatherwax, Paul: Indian corn in old America *N. Y. 1945*

HIBBEN FRANK. C : Digging Up America. *New york 1962*

آثار دیگر مؤلف

ترجمه و تالیف از آثار فروید	{	اصول روانکاوی آینده یک پندار روانکاوی برای همه پیدایش روانکاوی سه رساله درباره تئوری میل جنسی جامعه شناسی
بزودی منتشر می شود	{	بیماریهای جنسی و روانی اصول روانشناسی
با تصحیح ، مقدمه و فهرست	{	دیوان حافظ دیوان جامی دیوان ظهیر فاریابی رسنم و سهراب بیان الادیان فرهنگ فارسی کاوه مدعیان نبوت و مهدویت فرهنگ اصطلاحات خارجی دین قدیم ایرانی ادیان بزرگ جهان . زرتشت و تعالیم او

دوره اول

کتاب اول : نظمات مذهبی جهان

کتاب دوم : می‌تولوژی افسانه ها و اساطیر

کتاب سوم : پیدایش فلسفه

دروهه دوم

کتاب چهارم : اوقيانوسيد

کتاب پنجم : سرخ پوستان امریکا

کتاب ششم : آفریقا و استرالیا

دوره سوم

تحت چاپ

شرق زمین زادگاد پیامبران

نامنامه اوستایی

داعلام اوستا؛ در این کتاب همه نامهای مذکور در اوستا با توجه به متون پهلوی و روایات مورخان اسلامی و اساطیر و افسانه های جهانی تحقیق و مقایسه و تطبیق شده است

باستانشناسی ایران

ائز خاورشناس نامی : هرتسفلد

بنزودی در دسترس علاقمندان گذارده می‌شود

باریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان از آغاز تا امروز

تذکر

آخرین سطر همین صفحه اشتباهآ بجای اینکه در اولین سطر صفحه قرار گیرد در آخرین سطر چاپ شده است. لطفاً موقع مطالعه دقت فرمایید.

HISTOIR DES RELIGIONS
COMPARATIVE RELIGIONS
PRIMITIVE CULTURE

Livre V

Skimo : Greenland - Alaska

Central America North America

South America

INTRODUCTION AVEC TRADUCTION ET NOTES

P A R

Hashem - Razi

1966 - 1345

IRAN - TEHRAN - KĀVĒ PUBLICATION



1972



1972